عزیز القدر رفیع المقدار
نور چشم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة مریم مکیة ثمان

كهيعص ذكر رحمت ربك عبده زكريا اذ نادى ربه نداء خفيا قال رب انى وهن
العظم منى واشتعل الرأس شيبا ولم اكن بدعائك رب شقيا وانى خفت الموالى
من ورائى وكانت امرأتى عاقرا فهب لى من لدنك وليا يرثنى ويرث من
آل يعقوب واجعله رب رضيا عبدالله عباس گفت کهیعص نامهاست از نامهای خدا
کلبی گفت ثنایست که خود را گفته است سعید جبیر از عبدالله عباس روایت کرد که این حروف
از نامهای خدای تعالی کاف از کریم و کافی و کبیر و ها از هادی و یا از رحیم و عین از علیم و عظیم
و صاد از صادق ... بکاف اخت که او بسنده و کفایت کند خلقانست و بهدایت راه
نماینده بندگانست و بیا بخشنده و بخشاینده و مهربانست و بعین عالم است بر جلا و
نهان و آشکار ایشانست و بصاد صادق الوعد و راست کننده وعده او بر کافران
و لعینی که بنده ... بهترین خداهای زمین و آسمانست و گفته که نام این سوره است
و معنی ... که این سوره یاد کرد رحمت خدای بنده خود را زکریا چون وی خدای را بخواند
با ... و معنی آنست که رحمت این سوره یا رحمت این نام بزرگ ...
اینست که ... این حروف که یاد کردیم خدای تو بنده خویش را زکریا چه
وی بود آنکه زکریا ... و ... شده و ... سر یا از زنان ...

این نام خاص وی راست سعید جبیر گفت سمیا ای شبیها ما او را مثلی و شبیهی
نکردیم مجاهد گفت برای ان مثلش نبود که نه معصیت کرد و نه همت کرد بمعصیت کردن
و این مذهب اهل السنت درست نیست برای انکه همه پیغمبران چنین بودند و گفته اند برای
ان مثل نبود که بزبان نسبش مثل نبود و برای ان بی مثل بود که از زن عاقر در وجود آمد و هیچ
فرزندی از زن نازاینده در وجود نیامد زکریا گفت انى يكون لى غلام بار خدایا
مرا چگونه پسری باشد و زن من نازاینده است و نازاینده بود وقتی که جوان بودم و استعداد
آن داشتیم که از من فرزند آید از انکه جوان بودم و بغایت پیری رسیدم استخوانهام
خشک گشت و مفاصل سست شد و آب پشت نماند و نیست شد ان وقت یک سبب از خلل
بود فرزند نبود اکنون که هر دو سبب خلل یافته اند فرزند چگونه باشد قال كذلك خدای گفت
همچنین است حال که تو میگویی انکه ابتدا کرد و گفت قال ربك خدای تو گفت که بر من
آسانست و من ترا بیافریدم و تو هیچ نبودی ان خدای که از لا شی شی کند و از نا
موجود موجود قادر باشد بر انکه بر خلاف عادت از مردی پیر و زنی پیر نازاینده فرزندی
... قوله تعالى قال رب اجعل لى آية قال آيتك الا تكلم الناس
ثلث ليال سويا فخرج على قومه من المحراب فاوحى اليهم ان
سبحوا بكرة وعشيا يا يحيى خذ الكتاب بقوة وآتيناه الحكم
صبيا وحنانا من لدنا وزكوة وكان تقيا وبرا بوالديه ولم يكن جبارا
عصيا وسلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم ...
... یا رب خدایا مرا نشانی و علامتی پدید کن که بان علامت بدانم ...
... ترا بشارة دادی بآن واقع شد و حاصل آمد خدای ...
... گفت نشانه ... روز بی انکه ترا آفتی با ... و غیران

که ترا از سخن گفتن منع کند اینجا ثلث لیال گفت و در سورة آل عمران ثلثة ایام
معلوم شد که زکریا سه شبانه روز سخن نتوانست گفتن مردم بر عادة خود بدر مسجد منتظر
بودند تا زکریا بیرون آید و در بگشاید تا با وی نماز کنند فخرج علی قومه او در بگشاد و
از محراب بیرون آمد و اشارة کرد با ایشان که شما تسبیح کنید یعنی نماز کنید در بامداد
و شبانگاه و این اشارة بدست کرد و گفته اند که در زمین نوشت تا ایشان بخواندند
و از آن حال آگاه شدند یا یحیی خذ الکتاب بقوة ما زکریا را فرزندی دادیم
چون یحیی و او را گفتیم ای یحیی فرا گیر کتاب را بقوتی که ما ترا دادیم یعنی توریة
و ما او را حکمت دادیم و نبوة و او کودکی سه ساله بود که خدای تعالی در حال خردگی
پیغمبری دهد برای آنکه این بکمال عقل تعلق دارد و روا بود که در حق پیغمبران خرق
عادة کند یحیی را و عیسی را در حال کودکی پیغمبری دهد چه خرق عادة در حق پیغمبران
[illegible] روایة کرده اند که کودکان یحیی را گفتند بیا تا بازی کنیم گفتی ما للعب خلقنا
ما را از برای بازی نیافریدند و همیشه گریان بودی زکریا دل تنگ میشود گفت بار
خدایا از تو فرزندی خواستم تا مرا بوی انسی باشد مرا فرزندی دادی که درد دل من است
خطاب آمد که ای زکریا تو از من نبی خواستی و اولیاء من چنین باشند
من لدنا دادیم ما او را رحمتی از نزد خویش و شفقتی و محبتی و زکاة
و پاکیزگی و زیادتی و برکتی و کان تقیا و یحیی پرهیزگار بود و با مادر و پدر نیکو
[illegible] عاصی نبود و تکبر نکردی بر مردم و در حد عاصی نگشتی سلام [illegible]
[illegible] بود [illegible] م کار آن هر سه با وحشت تر مقام نبود روزی که زاد
و در وجود [illegible] اخراج انتقام دیده که در وی بود و روزی که [illegible]
بیند که هرگز نه دیده باشد و روزی که برانگیزند او را در محشر عظیم بند و [illegible]

و گفت بار خدایا استخوان من ضعیف شده یعنی سست و لاغر شدم و تخصیص استخوان
برای آن کرده که در اندام آدمی هیچ چیز از استخوان سخت تر نیست چون او سست شود گوشت و
عصب و عروق را چه حال باشد رحمة خدای بر اجابة دعای بود چون از خدای فرزند خواست
و گفته اند دعای پوشیده برای آن کرد تا او را ملامت نکنند برای آنکه وقت پیری و ضعف از خدای
فرزند خواست واشتعل الرأس شیبا از پیری و شیب موی سر او درخت شد سیاهی به
سپیدی بدل گشت یعنی پیری همه سر بگرفت سیاهی موی را تشبیه کرد بظلمت و سپیدی
و برابر است بروشنی آتش چنانکه ظلمت نیز منتفی میشود سیاهی موی بسپیدی پیری منتفی
میشود چنانکه آتش در جایی افتد همه را فرا گیرد و بجای دیگر سرایت کند همچنین اثر سپیدی پیری
چون یک جایگاه سپید شد بدیگر جای بپیوست ولم اکن بدعائک رب شقیا و من هرگز بدعا
ء اذن تو بدبخت نبوده ام هرگز ترا نخوانده ام که مرا اجابة نکردی بلکه هر گاه که ترا خوانده ام
از درگاه تو نا امید باز نگشتم چون ضعف حال خود عرضه کرد در شرح حال استاد گفت
وانی خفت الموالی من ورائی بار خدایا من میترسم از برادران عم خود از پس مرگ ایشان
در ترکه من حق الخلافه بجای نیاورند و از ابداع کنند و در معصیت صرف کنند و در قرات
اهل بیت [illegible] وانی خفت الموالی ای [illegible] یعنی میراث خوارگان من و کسانی که او میراث
میراث من آنکه کس نیست که میراث من گیرد و در این معنی که موالی [illegible] برای آنکه
[illegible] بدترینان بنی اسرائیل بودند رسیده که ترکه او را [illegible] کنند و او [illegible]
[illegible] امرأتی عاقرا و زن من نازاینده است ادعی مرا ایچ فرزندی نیاید

خداوندا مرا از نزد خود فرزندی بخش که وی اولی‌تر است بمیراث من از غیری که این
فرزند ولیی از اولیا و دوستی از دوستان تو باشد مرا فرزندی باشد و ترا ولیی [illegible]
از من میراث گیرد و از آل یعقوب بن ماثان و ایشان اخوال زکریا بودند و زکریا
از فرزندان هارون بن عمران بود برادر موسی بن عمران تعالی گفت برادر عمران بود پدر
مریم که مادر عیسی بود وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا بار خدایا این کودک را پسندیده خود گردان
یعنی توفیق ده و لطف فرما تا پسندیده و مرضی باشد در این آیة دلیل است در انکه پیغمبران میراث
گیرند و حقیقت میراث در مال باشد نه در نبوت و علم که نبوت و علم میراث بکسی
نرسد چه علم باجتهاد توان یافت و نبوت بمعطی [illegible] پیدا کردند از ظاهر آیت که
دلیل روا نبود و شبهه آنان که گویند دختر حجب نکند عصبه را از میراث [illegible] که زکریا
پسر خواست و گفت وَلِيًّا نگفت ولیه چیزی نیست برای انکه در طباع مذکور است
که فرزند نرینه خواهند و ظاهر آنست که او طلب فرزند کرد اگر نرینه باشد اگر ماده
قوله تعالی يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا قَالَ
رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ
عِتِيًّا قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ
وَلَمْ تَكُ شَيْئًا [illegible] تعالی دعاء زکریا را اجابت کرد و او را بفرزند بشارت داد
و گفت ای زکریا [illegible] ترا مژده دهیم بفرزند نرینه شایسته نام وی یحیی که
پیش از این دیگر هیچ نام نبوده است و کس را هم نام نبوده است نکرده ایم نام وی

او را از عیب شیطان در وقت ولادة و از اغوا و اغرا در وقت بلوغ
و آن روز که بمیرد از هول مطلع و آن روز که او را زنده کنند از اهوال قیامت و صعوبة
دوزخ در خبر است که یکروز عیسی و یحیی بیکدیگر رسیدند یحیی عیسی را گفت تو شفیع من
باش بر دیگر خدای که تو از من بهتری برای انکه سلام بر خود من کردم و سلام
بر تو خدا کرد قوله تعالی وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا
مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ
لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا
رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا و یاد کن ای محمد درین کتاب مریم را
که دختر عمران بن ماثان است آنگه که کناره شد جایی که متصل بود بجانب مشرق و گفته
که جایی که آفتاب در وی بود برای آنکه این در فصل زمستان بود و جهت آنکه ترسایان را
آن روی بمشرق کنند که مریم مکانی شرقی گرفت و برای آن گوید گرفت که غسل حیض خواست
کردن فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا از پیش ایشان حجابی گرفت و پرده بیت کشید
با کناره رفت و خلوتی گرفت تا کس وی را از عبادة مشغول نکند و از چشم مردم نشود
تعالی گوید [illegible] که شد و غسل میکرد نگاه کرد جبرئیل را دید بر صورت برنایی مردی نیکو
روی جعد موی با او در حجاب و ذلک قوله فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا بفرستادیم بوی روح
خود را یعنی جبرئیل را و او بر صورة آدمی نیکوروی تمام خلق پیش مریم شد که اگر بصورة
خود پیش مریم [illegible] بر صیدی و با او رام نگرفتی و گفته که مراد [illegible] ما عیسی
را بوی فرستادیم یعنی از وی در وجود آوردیم و [illegible] آیه لا تقی
ترا است چون مریم جبرئیل را بر صورة مردی دید گفت مریم [illegible] میدهم
اگر تو تقی و پرهیزکاری از خدا میترسی از عذاب وی بخدا میکنی گفته تقی نام مردی بود

دران روزکار را رحمه مصلحان یعنی اگر تو طریقه ان مرد داری من از تو پناه بخدای
میبرم و گفتند که تقی نام مردی مفسد بود که از پس زنان رفتی او را بر عکس تقی
خواندندی جبرئیل گفت انما انا رسول ربک من فرستاده خدای تعالی ام از خدای تو
آمده ام تا ترا فرزندی بدهم پرهیزکار و پارسا قوله تعالی قالت انی یکون لی
غلام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا قال کذلک قال ربک هو علی
هین ولنجعله آیة للناس ورحمة منا وکان امرا مقضیا فحملته
فانتبذت به مکانا قصیا فاجاءها المخاض الی جذع النخلة قالت
یا لیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا فناداها من تحتها الا تحزنی
قد جعل ربک تحتک سریا مریم علیها السلام چون این سخن شنید گفت مرا فرزند چگونه
باشد که دست هیچ آفریده بمن نرسیده است و من هرگز بی سامان کار نبوده ام و کار
ناشایست نکرده ام قال کذلک جبرئیل گفت همچنین گفته است خدای تو یا این همچنین است که
تو میگویی خدای تو میگوید این بر من آسانست ما او را فرزندی آفرینیم با قدرت ما خود در المکان
کرده ایم و او را آیتی و نشانی کرده ایم بر کمال قدرت خود بر او مردمان و رحمتی و بخشایشی از
نزدیک خود بریشان و آن کاری است قضا کرده و حکم در وی رفته چون میان مریم و
جبرئیل این مناظره رفت جبرئیل پیراهن مریم بگرفت و باد در آستین وی دمید و روایتی
دیگر آنست که پیراهن در تن مریم بود در حال مریم بار گرفت چون پیراهن در پوشید بر آن
روایت که پیراهن [illegible] زمین بود فانتبذت به پس مریم بان حمل بار گرفت که در رحم
وی پدید آمد [illegible] بجایی که از قوم خود دور بود و گفتند که مریم را پسر عمی بود یوسف
نام او را گفتند [illegible] است ساجد و متکبر بد همچنان بود خدمت کردی چون جبرئیل
آمد و باد بر روی زد و گفت نگر تا او را تعرض نرسانی که حمل او از روح القدس است دست تعرض

ازوی

ازوی بداشت و بر طریق حذر با وی بود فاجاءها المخاض مریم را درد زه
پدید آمد و وقت حمل شد آن درد زادن و بر ابان تنه خرما در خشک آورد مریم در
زیر آن درخت بنشست مفسران رحمهم الله در مدت حمل خلاف کردند بعضی گفتند که نه ماه بود و بعضی
گفتند هشت ماه و این آیتی بود خاص عیسی را که فرزند هشت ماهه خدای تعالی عادت نداده است
که بماند و بزید گفتند شش ماه بود و گفتند ساعتی بود و این قول عاقل سلیمان حمل یک
ساعت و وضع یک ساعت و وقت وضع پیش از زوال بود همان روز مریم ده ساله بود عبدالله عباس
گفت حمل و وضع یک ساعت بود خدای تعالی میان حمل و وضع فصلی نکرد چون مریم نزدیک آن
تنه درخت خرما آمد و آن درختی بود خشک گشته و سال خورده و فصل زمستان بود
و سرما سخت مریم ع بنشست و پشت بان درخت باز داد در حال سبز گشت و بر
بر آورد و خوشهای رطب از وی آویخته شد و این دو معجز بود یکی آنکه درخت
خشک تازه شد دوم آنکه بی وقت رطب و خرما پدید آمد از ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق
روایت کرده اند که آنجا درخت خرما نبود خدای تعالی از جایی دیگر درختی آنجا آورد
و آن را تازه کرده اند و آنجا که جای که عیسی ع بر زمین آمد بیت لحم گویند مریم چون
بار بنهاد فرو ماند و اندیشه کرد که چه کنم و با قوم خود چه گویم و با ایشان چه عذر آورم این سخن
از من که قبول کنند از سر دلتنگی گفت کاش من پیش از این بمردمی و فراموش مردمان گشتمی تا ده
گفت نسیا منسیا چیزی باشد که کسی از آن نشناسد [illegible] فراموش [illegible]
[illegible] باشد که در فرمان از اینجا ذکر چون مریم این با خود گفت حق تعالی عیسی را
تا از زیر مادر خود او را آواز داد و گفت نگر تا اندوه نداری و غم نخوری که خدای تو

زیر تو نهری آفریده و صالحی کرده در وجود آورده است مفسران گفته‌اند نهری جو
خورد باشد که خدای تعالی در پیش مریم جوی آب روان کرد و جوی را بزبان
آن سری خوانند که سری ای نهری قوله تعالی وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ
عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا
فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا
تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ
سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا . خطاب با مریم است حق تعالی مریم را گفت بجنبان
این درخت خرما را و بیفشان تا بیفتد بر تو خرمای تر و رطب تازه که حالی بچیده باشند
و آن درخت بار کرده . ربیع خیثم گفت زن زاینده را بهتر از خرما و بیمار را بهتر
از عسل نیست نزدیک من برای آنکه مریم را خدا خرما داد و گفت ابن کیسان شفاست
مرد مانده را عمرو بن میمان گفت زن چون دشوار زاید ورا خرما باید دادن عایشه
گفت از سنت آنست که خرما بخایند و در دهن کودکی نهند آن ساعت که زاده
باشد و اگر رسول را چنین کردی اهل ایشان گفتند زان وقت که حق تعالی
مریم را گفت وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ ای مریم درخت خرما بیفشان مریم گفت
بار خدایا بیشتر [illegible] درست بودم و در بخود بودم روزی مرا همی رسانیدی اکنون
سعی بایستی کرد [illegible] خدای که درخت بجنبان تا خرما بیفتد گفت آری
آنکه مجرد بودی دلت بکلی با من بود اکنون که شد دلت بعیسی متعلق شده است چون
بعضی از دل در فرزند بستی ما روزی تو بکوشش درخت باز بستیم الحمد [illegible]

از نیم

مریم را

مریم را گفت ای مریم این خرما بخور و ازین آب باز خور و بعیسی چشم روشن باش
و خوش دل و شادمان فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر بینی از آدمیان کسی را و خواهد که با تو
سخن گوید تو با وی سخن مگو و ویرا بگو که من نذر کردم که خدای را روزهٔ صمت بدارم
در شرع ایشان سنت بود و آن بود که با کس سخن نگفتندی خدای تعالی ویرا این
فرمود تا مردم با وی سخن نگویند و او را نرنجانند . گفتند که خدای تعالی اول ویرا گفت
که نذر روزه کن که تا چون جز دهی که روزه دارم سخنت راست بود گویند که چون
خدای ویرا فرمود که روزهٔ صمت دارد و انگه ویرا گفت اگر کسی را بینی بگوی که من روزه
و این روزه را تباه کرده‌اند از آنکه سخن است و بکمتر این روزه ایشان بنا کشتی پس وی
چگونه گفت گفتند مریم الی معنی اعلام ایشان کرد و بر مزکت زمینی که خدای تعالی ازان خبر
داد که گفت فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ انکه این اشارت بر سبیل مجاز قول خوانده دیگران گفتند
که وی این سخن با بعضی از ملایکه گفت زمینی که گفته است فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا
من امروز با هیچ آدمی سخن نگویم فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ مریم عیسی را برگرفت و باز نزدیک قوم
خود آمد [illegible] کلبی گفت مردی عم‌زادهٔ یوسف او را برگرفت و بغاری برد چون ایام نفاس بگذشت
او را برگرفت و با میان قوم خود آورد از آنجا او را متهم کردند یوسف پیش از آنکه
کار روشن شد در خبر است که عیسی در راه با مادر سخن گفت [illegible] را دل خوشی داد
و گفت ای مادر ترا بشارت باد که من بندهٔ خدایم و مسیح ویم چون [illegible] مریم را دیدند با
کودک دل تنگ شدند و بگریستند چرا که او از خاندان بزرگ بود و پدران او صالح بودند
و او سخت نیکو سیرت بود از و بدیع تر آمد ایشان را ان حال گفتند ای مریم کاری شگفت آوردی

و چیزی زشت و منکر کردی این لایق حال تو است از تو این کار سخت عجبست تو صالحه
بودی و پدران و مادران تو صالحان بودند ای خواهر هرون پدر تو مردی بد نبود
و مادر تو زنی فاسده و فاجره و بی سامان کار نبود این هرون برادر پدری وی بود
و بزهد و صلاح مشهور و معروف بودی گفت نسبت او با هرون کرد برادر موسی الانبیا
کوی از نژاد وی بود چنانکه یکی را از قبیله تمیم و بعضی گفته هرون مردی صالح بود در
بنی اسرائیل وی را در صلاحیت بوی تشبیه کرده و دیگر گفته مردی فاسق بود بر سبیل تعریض
و شتم گفتند یا اخت هرون قوله تعالی فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ
كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَ
جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبَرًّا
بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ
أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا چون ایشان زبان ملامت در مریم دراز کردند و از
هر نوع سخنها گفتند مریم اشارت بعیسی کرد که از وی پرسید گفتند این سخن از
هر بزرگ و سخن میگوید که از کودکی خرد که نداند و نتواند پرسید ما چگونه سخن گوییم
با انکه کودکی باشد در گهواره قتاده گفت اینجا گهواره نبود گهواره کنار و آغوش در
بود چون مریم اشارت بعیسی کرد که این حال از وی پرسید و درین وقت مردم سنگها
برگرفته بودند تا مریم را سنگسار کنند چون عیسی بسخن در آمد گفتند امر عظیم این کاری
بزرگست گفتند یا غلام من انت تو کیستی و چه کسی ای کودک عیسی بعد از ایشان
بگرداند زکریا بیامد و گفت ای غلام اگر ترا در سخن گفتن دستوری دادند با من بگو تو کیستی

عیسی

عیسی
و گفت انی عبد الله اول سخنی که بر زبان او برفت اقرار بود بعبودیت تا رد باشد
بر ترسایان که بالهیت او گفتند همچنین امیر المومنین علی ع چون دانست که جماعت غلاة
در حق او آن گویند که بوی لایق نباشد همیشه گفتی أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ و نفس
نبی خود این ساخت که سبحان الله من فخر یا فی له عبد پاک ان خدایی که بمه فخر و نازش
علی انست که او بنده اوست درین جواب دو گروه است غالی مفرط و ناصب
مفرط گفت من بنده خدایم تا رد باشد بر غالیان که افراط کنند و از حد خود برند
او را در انکه گفت اخو رسول الله برادر رسول خدایم رد کرد بر ناصبیان مفرط که او را پایه
خود نگفتند گفت من برادر رسولم و پایه و مرتبه برادری از پایه خلافت برتر باشد انکه گفت
لا یقولها بعدی الا الکذاب این کلمه را پس از من جز دروغ زنی نگوید ای اگر وی
تا بود جز خدا را نپرستید و دری جز پیش خدا ننهاد و بت را نپرستید و شرک نیاورد
هر که جز از وی بود ایمان او پس از کفر بود بت پرستیدند و بت را سجده کردند چنانکه
عیسی را پیش از بلوغ بوقت تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار داد و گفت انی عبد الله
و کمال فضل دادند تا بار نبوة بکشید و گفت آتانی الکتاب خدا مرا کتاب داد و پیغمبر
گردانید و دستورش دادند تا از کیه بفتح ذکر کرد و گفت و جعلنی مبارکا خدا
مرا مبارک و خجسته گردانید هر کجا که باشم و شرح حال خود داد و گفت و اوصانی
بالصلوة و مرا بنماز وصیت کرد و بزکوة فرمود تا زنده باشم [illegible] را پیش از بلوغ کمال
عقل داد تا رسول او را دعوة کرد و محل او قابل دعوة آمد و پیش از وقت باسلام در آمد

ودیگر از انوقت وپس از وقت بزخم تیغ او باسلام درآورد انکه او بقدم
اختیار باسلام درنیامدند مار از سروی براورده وبازش دستوری دادند تا
تزکیهٔ نفس خود کرد وگفت شعر سَبَقْتُكُمْ اِلَى الاِسْلَامِ طُرًّا غُلَامًا مَا بَلَغْتُ
اَوَانَ حُلُمِي ومقدم او بر اهل اسلام چنان مبارک بود که ببرکت قدم وی در اسلام
امدند او سابق بود ودیگران لاحق باز که بصاحب نماز وزکوة رسیدند وصحبت
وی اکردند اگرچه دیگران کردند بعضی قبول کردند بعضی یکی قبول کردند از نماز وزکوة
واگر قبول کردند هر دو در وقت کردند واز دور آدم تا منقرض عالم میان هر دو
جمع نکردند بیک حال مگر امیر المومنین که وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ باز که
عیسی ع گفت اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ تا ترسایان غلو نکنند غلو کردند وگفتند المسیح
ابن الله و افراط کردند وگفت وَجَعَلَنِي نَبِيًّا تا جهودان تفریط نکنند تفریط
کردند وگفتند هو ابن یوسف النجار امیر المومنین علی ع گفت انا عبد الله
تا غالیان افراط نکنند ونگویند که او خداست افراط کردند وگفتند که او خداست
وگفت اخو رسول الله تا ناصبیان تفریط نکنند وبامامت او بگویند تفریط
کردند وگفتند که او امام نیست وباین رها نکردند گفتند که ایمان علی محل
قبول نیست که ایمان [illegible] در حال صبی بود وایمان کودکان را موقعی نباشد عجب
عیسی یکساعه سخن [illegible] شاید وعلی ده ساله وبا دوازده ساله بر اختلاف
روایات قبول تکلیف نشاید بعد از دعوة رسول صلعم واین طعن که میزنند

برسول

بر رسول ستبر است اگر دانست که وی اهل دعوة نیست واو را دعوة کرد
تا بروی باشد دیگر انکه ویرا دعوة کرد ودعوة مادر خدای بوده باشد پس ویرا
قابلیت تکلیف بوده باشد قوله اٰتٰنِيَ الْكِتٰبَ ظاهر انست که در ان
حال که انی گفت خدای تعالی وحی کرد بوی و ویرا چیزی داد وسخن گفتش پیش از وقت
معتاد بود واین اختیار ودیگر انکه معنی انست که سیؤتینا مارا الکتاب [illegible]
وپیمبر خواهد کرد واین معجز مریم را بوده باشد براءة ساحت وی تا این وقت
عیسی چندگاه بود کلبی گفت چهل روزه بود وباقی مفسران گفتند یکساعة بود وگفت
وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا اَيْنَ مَا كُنْتُ که هر کجا که باشم همچنین بود هر جا که او بودی بیماران
واصحاب افات وعاهات پیش او امدندی او دعا کردی خدای تعالی شفا دادی واگر
جائی قحط بودی وباران نیامدی ببرکت قدم وی باران امدی وخصب وخرمی پیدا شدی
وَبَرًّا بِوَالِدَتِي مرا وصیت کرد که با مادرم نیکوکار باشم با او نیکوئی کنم وطاعت
او دارم ورضاء او جویم ونکرد مرا ونیافرید مرا متکبری بدبخت یعنی با من الطافی
کرد وخواهد کردن که من عندان اختیار جباری وبدبختی نکنم وسلام بر من باد از
خدا وسلامت بر منست ان روز که مرا بزادند وان روز که بمیرم وان روز که مرا زنده کنند
وبرانگیزند زنده وباین سلام گفته اند که اشارة است بسلامی که موجب بود نیکبختی درین
مواطن سه گانه گفتند که عیسی در حال کودکی هم این قدر سخن بیش نگفت که خدای تعالی از حکایت
کرد ونیز سخن نگفت تا بوقت عادة روایة کرده اند از رسول صلعم که او گفت سخن نگفت کسی پیش از وقت
سخن گفتند گواه یوسف که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ اَهْلِهَا وبودک ماشطه دختر
فرعون وعیسی ع وصاحب جریج وفرزندان زن که اصحاب الاخدود ویرا بسوختند

وحدیث کواه یوسف وعیسی کذشت وحدیث کودک مشاطه دختر فرعون بعد
ازین بیاید واندکی ازین سخن مقطوع است که عبدالله عباس از رسول صلعم روایت کرد که او
کفت شب معراج بویی شنیدم که از آن خوشتر نشنیده بودم کفتم این چه بویست جبرئیل
بوی مشاطه دختر فرعون است او زنی مومنه بود ایمان پنهان داشتی روزی سر دختر
فرعون شانه میکرد شانه از دست او بیفتاد کفت بسم الله وشانه بر کرفت
دختر فرعون کفت پدرم را خواستی کفت نه خدای خودرا وخدای ترا وخدای پدرت را
خواستم کفت پدرم را بکویم کفت هرچه خواهی بکوی برفت وپدر را بکفت فرعون او را
بخواند وکفت خدای تو کیست کفت رب السموات والارض فرعون بفرمود تا حوضی
از مس بساختند وآتشی عظیم بر او برافروختند وفرزندان او را یک یک در آتش می انداختند
در پیش او تا آخرین فرزندا وآن کودکی بود در شیرخواره بود آواز داد کفت اصبری
یا اماه فانا علی الحق او را در آتش افکندند ومادرش را از پس او این بوی خوش
ایشانست واما صاحب جریج مادرش روزی بیامد تا برو سلام کند او را آواز داد
وکفت یا جریج او نماز میکرد وبا خود اندیشه کرد اختار الصلوة صلوتی
علی امی نماز را بر مادرم اختیار کنم نماز نبرید وجواب نداد مادرش برفت ودیکر
باره باز آمد هم در نماز بود جواب نداد سیم بار بیامد هم جواب نداد مادرش دلتنک
شد کفت خدایا او را از دنیا مبر تا انکه در زنان ناپارسا در ننکرد اندرین شهر جریج را
صومعه وی شبانی بود کوسفند چرانیدی وشب بادیر وی شدی زنی ناپارسا
از شهر بیرون آمد روزی این شبان با آن زن فساد کرد زن آبستن شد او را کفتند
که این کودک کراست کفت صاحب این صومعه را مردم از شهر بیرون آمدند وصومعه او را

خراب کردند واو را پیش پادشاه بردند چون بمحله زنان ناپارسا رسید ایشان بنظاره
بیرون آمدند واو چون نکرید ایشان را بدید دانست که دعای مادر او بوی رسیدست
بخندید مردم کفتند این مرد زناکار است نمی بینی همچنای بخندید مکر در محله زنان
زناکننده چون او را پیش پادشاه بردند وحال او عرضه کردند کفت این کودک کجاست
که بر من حواله میکنند آن کودک را بیاوردند جریج ورا کفت یا غلام من ابوک او کودک
بزبان فصیح کفت فلان الراعی مردم متعجب فرو ماندند وخدای تعالی براءة ساحت
او پیدا کرد کفتند دستوری ده تا صومعه ترا از زر وسیم بسازیم کفت نخواهم همچنانکه بود
بساختند وبعبادة مشغول شد وقصه اصحاب الاخدود در سوره والسماء ذات البروج
بیاید ان شاء الله تعالی قوله تعالی ذلک عیسی ابن مریم قول الحق الذی فیه
یمترون ما کان لله ان یتخذ من ولد سبحانه اذا قضی امرا فانما یقول
له کن فیکون وان الله ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم فاختلف
الاحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم اسمع بهم وابصر
یوم یاتوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی
الامر وهم فی غفلة وهم لا یومنون انا نحن نرث الارض ومن علیها والینا
یرجعون ان سخن که کفت من بنده خدایم وبندکی خود معترف شد عیسی مریم است
نه انکس که ترسایان دعوی میکنند که او پسر خدایست وانچه ما کفتیم از ذکر عیسی کفتار حقست
که ایشان در وی بشک میشدند با خود این عیسی مریم کفتار حقست وکلام خدایست که در وی خلاف
میکنند ومیکویند که او پسر خداست پسر خدا نیست از انکه نشاید که خدای را عزوجل فرزندی باشد واو
فرزند نکیرد نه بر حقیقت ولادت ونه بر طریقه تبنی چه این دو چیز بر خدا روا نیست سبحانه

پاکست ومنزه انچه ترسایان در حق وی گفتند اذا قضی امرا چون بکاری حکم
کند وخواهد تا بباشد برو متعذر نبود ودشوار نباید او را وی قول جز آن باشد که یکی از
شما گوید کن انچه مراد وی باشد بباشد بی رنج که بوی رسد واین بر طریق تمثیل است
وان الله ربی وربکم وخدای که الله است خدای منست وخدای شما واو را پرستید
که راه راست اینست یعنی اعتقاد کردن که خدای جهانیانست واو را همتا ومانند وانباز
نیست در عبادت او وجهت از انجا که او مستحق عبادتست این جمله راه راست
فاختلف الاحزاب پس انجماعت که از میان ایشان بخلاف افتاد در عیسی خلاف کردند
قومی گفتند که او خداست واین یعقوبیان بودند وگروهی گفتند که پسر خداست واین نسطوریان
بودند وگروهی گفتند ثالث ثلثه واینان اسرائیلیان بودند وقومی گفتند دروغ زنی
بود که او را بدروغ پیدا بود واین جهودان بودند ایزد گفت فویل للذین کفروا
وای بر کافران از حضور روز بزرگ که روز قیامتست اسمع بهم وابصر چه نیک شنوا
اند ایشان درین روز که پیش ما آیند یعنی امروز نیک میشنوند ونیک می بینند در دنیا
از شنیدن حق ودیدن کر وکور بودند از انکه نظر نکردند وحق را نشناختند وعلم بدو حاصل
نکردند امروز که علم ضروری شد وانچه خبر بود عیان گشت چه شنوا وبینا اند لیکن الظالمون
امروز یعنی در دنیا در ضلالتی مبین اند وگمراهی روشن اند وانذرهم خطاب با رسولست
ای محمد بیم کن وبترسان این کافران را از روز حسرت وپشیمانی یعنی از قیامت وشداید
وعقوبات آن واین روز را روز حسرت خوانند برای انکه همه در حسرت باشند کافر وعاصی گوید
معصیت چرا کردم ومومن مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم وشاید که برای آن روز حسرت
خوانند که حسرت کشف بود درین روز پوشیدها را ظاهر کرده اند سرها را اشکارا کنند که یوم تبلی

السرائر وبرای انکه روز عجز ودرماندگی باشد همه عاجز ودرمانده وحیران باشند
وانرا نیز روز حسرت خوانند اسیر را که از زمین باز ماند اذ قضی الامر چون حکم کار بگذارند
واز حساب بپردازند وایشان در غفلت ونادانی اند وایشان نیاورند وبر کفر میرند
این خبر است که خدای داد از احوال ایشان وگفت معلوم است که وهم فی غفلة ایشان
در آنوقت که حکم کرده شد از کار دنیا در غفلت باشند واز دنیا یاد نیارند ابو سعید
خدری روایت کرد که رسول صلعم گفت روز قیامت مرگ را بیارند گانه کبش املح
پنداری که گوسفندی سیاه سپید است در میان بهشت ودوزخ بدارند اهل بهشت و
دوزخ را گویند این را میشناسید گویند اری این مرگست انگه فرماید تا او را بکشند
واین ندا در دهند که یا اهل الجنة خلود ولا موت یا اهل النار خلود ولا موت
ای اهل بهشت شما را جاودانی است که هرگز بان مرگ نباشد وای اهل دوزخ شما را
جاودانیست که بان هرگز مرگ نباشد انگه رسول صلعم این ایت بخواند که وانذرهم یوم
الحسرة اذ قضی الامر ای ذبح الموت وهم فی غفلة اشارت کرد بدست سوی دنیا او گفت
ایشان از دنیا غافل باشند عاقل گفت اکرمه انست که خدای تعالی حکم کرده است بتخلیه اهل
دوزخ در ان حال همه از غم وحسرة بمردندی در ذبح مرگ وکشتن او بر طریق تمثیل است یعنی
چنان انگارید که این کبش املح مرگست ودانستند بیقین که اکنون مرگ نیست که او زنده شود
همچنین طمع نیست کسی را در دوزخ انکه بمیرد وبمرگ انجه دانست باز رهد انا نحن نرث
الارض انکه بر طریق وعظ وتنبیه گفت که ما زمین را وهرچه بر زمین است میراث گیریم
از انجا که همه اهل زمین بمیرند وهیچکس زنده نماند که میراث از من او گیرد باشد چی
میراث ایشان بطریق تملک ما را باشد وبرای این میراث خواند که صورت میراث

دارد یعنی همه عمر بند و هیچکس نماند که میراث ایشان برگیرد و هم بگدایند و با ما رجوع
کنند و ما جزای اعمال ایشان بدهیم بر وفق آنچه کرده باشند قوله تعالی
وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ
يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا
يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي
أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ
كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ
مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا و یاد کن ای محمد در کتاب قرآن
حدیث ابراهیم را که او بسیار راست گوی بود به همه گفتار وی صدق بود و همه کردار
های وی حق اذ قال لابیه چون گفت ابراهیم پدر خود را از بهر خلقان کعبه پدید
ابراهیم آذر بود و نامش تارخ ابراهیم بن تارخ بن ناحور و نزدیک اهل شیعه
و بروایت اهل البیت پدرش نبود عمش بود و در اخبار است که جدش بود از قبل
مادر و او بت پرست بود و بت گر نشاید که پدران پیغمبران کافران باشند لم یزل
که از قبول قول ایشان نفرت بود و رسول صلعم گفته است لم یزل ینقلنی الله
من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات و کافر را وصف طهارت
نکنند لقوله تعالی وتقلبک فی الساجدین یعنی گردیدن تو در اصلاب
پدران سجده کننده و خدا پرستنده بود یا ابت لم تعبد ای پدر چرا می پرستی
جمادی را که نشنود و نبیند و از تو هیچ عذاب و کفاف نکند نه نفعی بتو تواند رسانید
و نه مضرتی از تو دفع تواند کردن و این بر سبیل تعجب صورت حال و تسفیه احلام

آنان

آنان گفت که روا دارند تا جمادی را پرستند ابراهیم اول طلب علت کرد
از آنکه در پرستیدن آنچه نشنود و نبیند باز آنکه مستحق عبادت نگردد الا
منعمی که نعمتها و برا غایتی و نهایتی نباشد و آن منعم آفریدگاری باشد و روزی
رساننده که اصل همه نعمتها از او باشد آنکه وی را دعوت کرد با تتابع خود بانکه گفت
یا ابت ای پدر من بمن آمده است آنچه بتو نیامد و مرا آن دادند که ترا ندادند
از علم بخدای تعالی و صفات او و توحید و عدل و علم ثواب و عقاب پس ای پدر متابعت
من کن و پس رو من باش تا من ترا هدایت کنم و راه نمایم براه راست آنگه وی را نهی کرد
از عبادت شیطان و پرستیدن دیو و گفت یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر
من میپرست دیو را و او بت میپرستید و لکن چون بت پرستیدن باغواء شیطان
بود و بفرمان وی گفت شیطان را میپرست که شیطان همیشه در خدا عاصی گشته است
و نافرمانی کرده است و استکبار کردن گفتی تو را بت آنگه وی را از سرانجام و عاقبت بد
ترسانیدن و تخویف کرد بانکه گفت یا ابت ای پدر من انی اخاف
من میترسم از آنکه از خداوندی که بخشنده و مهربانست از سبب عصیان و مخالفه
فرمان عذابی بتو رسد از باب خذلان و تخلیه آنکه تو یار شیطان و دوست
دیو باشی و ترا ولایت شیطان لازم شود براه آنکه وی را بر سبیل این خذلان و
تخلیه بر سبیل عقوبت باشد قوله تعالی قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا
إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ
سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا آزر

کفت ای ابراهیم تو از خدایان من رغبت میکردانی و از عبادهٔ ایشان اعراض میکنی و
اران نهی میفرمائی ازین باز ایست و این سخن دور شو و اکر نه ترا برنجانم و دشنام دهم و سنکسار
کنم و کفتند که ترا از خود دور رانم و اکر این احتراز نخواهی کردن که کفتم از من هجرت کن و از
پیش من برو و بکجندی تا من ترا از نبینم عبد الله عباس کفت ملیا ای سلیما از خشم من برو — ای عمرا
بسلامت تا من ترا نباید زد و مجروح نباید کرد ایند ابراهیم کفت سلام علیک ای من رنجم
سلام بر تو باد و این سلام وداعست که در حال وداع بر یکدیکر کنند و یکدیکر را بسلامت دعا کنند
و بعضی کفته اند که این جواب انست که او کفت لئن لم تنته لأرجمنك تا این کار روا
بسته باشد که خدای کفت وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا بجواب
سفاهت سفیهان حکیمان سلام کویند تا از ایشان سلامت یابند و مفسران دیکر کویند
کان بر سبیل نکوداشت حق ابوت و تربیت کفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي زود
بود که آمرزش خواهم برای تو از خدای خود و اکر ایمان آوری بخدا و بت پرستیدن رها کنی
که او خدایست که همیشه بر من بغایت مهربان بوده است و کفت وعدهٔ استغفار برای ان کرد
که از ابراهیم پدر سر وعدهٔ ایمان داده بود چنانکه کفت وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ
لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ دیکر اکر او این بر اصل عقل کفت و در عقل نیکو
نیکوست از کفار و غیر کفار وَأَعْتَزِلُكُمْ و من از شما دور شوم و ازین بتان که شما ایشان را
بدون خدای پرستید و من خدای خود را خوانم و او را پرستم و او مستحق عباده و پرستش است
و من دانم که هرکز بعبادت و پرستش او بدبخت نشوم چنانکه بپرستیدن این بتان بدبخت
شوند و کفته اند که من هرکز بدعاء خدا جوه بدبخت نشوم برای انکه مرا اجابت
کند و نومید نکرداند قوله تعالى فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

وهبنا

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ
جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا انکه ابراهیم از ایشان ببرید و دور شد
و از انجا که ایشان را می پرستیدند بدون خدا از ایشان ببخشیدیم او را فرزندی چون
اسحق و فرزند زاده چون یعقوب و هر یکی را پیغمبری کردیم و خلعت پیغمبری دادیم و
بدادیم ایشان را از رحمت خود که بوده است ولیس لهم یعیشون برحمت
ربک کلبی لئن انواع نعمت از مال و فرزندان و کردیم برای ایشان زبان
راست ستوده بزرکوار یعنی ثنای نیکو از هر ملتی که جمله اهل ملل از جهودان و ترسایان و
کبران و مسلمانان ایشان را نیک کویند و کفتند معنی انست که ما ایشان را اعتزاز
کردیم که بر زبان صدق و علو خدای تعالی ثنا کفتند قوله تعالى وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ
مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ
الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا
وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا
والزكوة — نَبِيًّا وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا و یاد کن
ای محمد درین کتاب که قرآنست موسی پیغمبر را که مردی با اخلاص بود
داده / دادیم — در عبادة و از ریا دور بود و او پیغمبری بود فرستاده بخلق از قبل خدا بلند قدر و
بزرک مقدار وَنَادَيْنَاهُ و ما او را ندا کردیم و آواز کردیم از جانب راست
کوه طور و ان کوهیست میان مصر و مدین و ندا این بود که إِنِّي أَنَا اللَّهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ انکه با او سخن کفت و این بود در شب ادنیه و ما او را بجهت
خود نزدیک کردانیدیم تا کلام ما شنود عبد الله عباس کفت بجایی اعلی
بردند تا صریر قلم که بر لوح محفوظ میرفت می شنید و کفته که بمحل و منزلة

او بزرگ ما چون منزلهٔ بنده بود که خداوندش برای کرامت بخویش
نزدیک کرداند و بخشیدیم ما او را از رحمت خود برادر او هارون
پیغمبر چون از ما درخواست کرد و گفت واجعل لی وزیرا من اهلی
هارون اخی گفت ای محمد و یاد کن اسمعیل را که او پیغمبری راست وعده
بود چون وعده دادی خلاف نکردی گفته‌اند مردی را گفت در بعضی مواضع
که اینجا باش تا من نزدیک تو آیم کلبی گفت او یکسال آنجا مقام کرد و مقاتل
گفت سه روز و او رسول بامقدار و مرتبه بود اهل خود را بنماز و بزکوة
فرمودی و او نزدیک خدای تعالی پسندیده بود قوله تعالی واذکر فی
الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا ورفعناه مکانا علیا اولئک
الذین انعم الله علیهم من النبیین من ذریة آدم وممن حملنا
مع نوح ومن ذریة ابراهیم واسرائیل وممن هدینا واجتبینا
اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا ویاد کن ای محمد سجده
درین کتاب قرآن ادریس پیغمبر را که او پیغمبری راست گوی بود و برداشتیم
ما او را در مکانی بلند و درجهٔ عالی گفته‌اند بهشت خواسته‌اند مالک
بن صعصعه گفت که رسول صلی الله علیه وآله گفت شب معراج که مرا باسمان
بردند ادریس را بر آسمان چهارم دیدم و سبب بردن وی بر آسمان
آن بود که ادریس روزی می‌رفت در گرما آفتاب گفت خداوندا
من یکروز گرمای آفتاب را طاقت نمیدارم آن فرشته که موکل آفتابست
و حامل وی ثقل و گرمای آفتاب بر وی چگونه باشد خداوندا بر وی سبک
گردان خدای تعالی گرمای آفتاب از وی باز داشت آن فرشته را راحت پدید

آمد

آمد گفت خداوندا این از چه سبب است گفت بنده من ادریس ترا دعا کرد
اجابت کردم گفت بارخدایا او مشتاق منست مرا دستوری ده تا وی را ببینم دستوری
یافت بیامد و بروی سلام گفت و با وی بنشست ادریس از وی چیزها پرسید و بوی گفت
هیچ ممکن باشد که ملک الموت را ببینی و بگویی که در اجل من تاخیر کند تا من ذکر
و عبادت خدا بیفزایم او گفت این بدست وی بر نیاید و لیکن بگویم تا آنچه ممکن باشد از
کرامت و تخفیف در حق تو بجای آرد آنگه این فرشته وی را بر گرفت و باسمان برد جایی که
آفتاب بر آید و او را آنجا بنهاد و نزدیک ملک الموت رفت و گفت مرا حاجتی آمده
گفت آنچه بدست من باشد مبذولست گفت مرا دوستی است که وی را ادریس خوانند اگر
ممکن باشد در اجل وی تاخیر کن تا در عبادة بیفزاید گفت این تعلق بمن ندارد اما
این توانم که وقت وفات او ترا معلوم کنم تا او را معلوم کنی تا او مستعد آن باشد و کار خود
ساخته گرداند آنگه دیوان اجال بر گرفت و نگاه کرد گفت همانا که درین عمرهای دراز وی
نبود گفت چگونه گفت از آنکه نوشته‌اند که این بنده نزدیک مطلع آفتاب بمیرد و او
کی آنجا رسد گفت من وی را آنجا بنهادم گفت پس همانا که چون باز رسی او مرده باشد
آن فرشته باز آمد ادریس را مرده یافت از خدا درخواست تا وی را زنده گرداند
خدای تعالی وی را زنده گردانید خدای تعالی وی را زنده کرد و باسمان برد قوله ورفعناه
مکانا علیا وهب منبه گفت که هر روز از عبادة ادریس چندان بر آسمان بردندی
که عبادة جمله اهل زمین فرشتگان از آن تعجب کردند ملک الموت را آرزوی دیدار
وی شد بیهوده زیارة وی آمد بر صورة آدمی و سلام کرد بنشست ادریس صایم الدهر
بود بوقت افطار طعام آوردند او را طعام نخورد همچنین تا سه روز ملک الموت در صفات

ادریس بود ادریس را عجب آمد که وی سه روز طعام نخورد از وی پرسید که تو کیستی گفت
من ملک الموتم از خدای تعالی دستوری خواستم تا مرا با تو صحبت دهد دستوری داد
ادریس گفت چون ترا با من صحبت داد مرا با تو حاجتی است و آن آنست که قبض روح من کنی
تا من تلخی مرگ بچشم خدای تعالی وحی فرستاد که قبض روح وی کن قبض کرد و آنگه روح وی با وی
رد کرد گفت اگر زودی دیگرم آنست که مرا آسمان بری تا بنگرم دوزخ و بهشت و هیچ نمای
تا معاینه ببینم خدای تعالی ملک الموت را دستوری داد او را به آسمان برد و دوزخ را
بگردانید و بدید و نیز دوزخ را بگردانید آنگاه آنچه بود در وی بدید آنگه بهشت را در بهشت
بگردید چون بانگ رسید که جائی وی تو خفتی گفت با عیسی باب کم خواهم
نشست ملک الموت گفت برخیز گفت من نیایم تو برو که مرا اینجا مقام افتاده است فحملنا
الی الله عز وجل بشنیدند خدای تعالی گفت رها کن زیرا اگر بلیات و سختی
دنیا پایست کشید بکشید و اگر مرگ می بایست بچشید و اگر احیاء اعادت بایست دید
بدید و اگر دوزخ که زکرد کرد و اگر در بهشت بجای خود باید رسید رسید دیر
ز ما کن که بجای خود نشست اینست فذلک قوله ورفعناه مکانا علیا چون
خدای تعالی ذکر این پیغمبران کرد درین سوره از زکریا تا بآدم گفت که اجماع ایشان
اند که خدای تعالی بر ایشان نعمت کرد این پیغمبران با جاه و مرتبت از فرزندان آدم
[illegible] دارا آنانکه ایشان را برداشتیم تا نوح پیغمبر
[illegible] وا آنها که ایشان را ابراهیم و اسحق [illegible]
[illegible] اذا تتلی چون [illegible] خدای را سجده
کنند و از خوف خدا بگریند گفته اند که ایشان مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله بن سلام

باب ص

ولعواد

دعهم او قوله تعالی فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا
الشهوات فسوف یلقون غیا الا من تاب وامن وعمل صالحا فاولئک
یدخلون الجنة ولا یظلمون شیئا جنات عدن التی وعد الرحمن
عباده بالغیب انه کان وعده ماتیا لا یسمعون فیها لغوا الا
سلاما ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان
تقیا چون حق سبحانه وتعالی ذکر پیغمبران و صالحان کرد و ادکرد او و کفار ایشان خبر
داد ذکر جماعتی کرد که از پس ایشان بماندند گفت که بماندند از پس ایشان جمعی بازماندگان
که نمازها ضایع کردند و پس روی هوای نفس و شهوات کردند گفته اند ایشان جهودانی اند که
از فرزندان پیغمبران بودند نسب با ایشان داشتند ولیکن سیرت ایشان نداشتند
مجاهد و قتاده گفته که این آیه در امتی آمد که ایشان نمازها و فریضه رها کنند و بفجور و زنا
و فواحش مشغول شوند ابو سعید خدری درین آیه از رسول صلعم روایت کرد که این پس از
شصت سال باشد از هجرت من امیر المومنین علی گفت این آنگاه باشد که بناها کنند و برابر
منظور نشینند و جامهای مشهور پوشند وهب گفت فخلف من بعدهم خلف
شرابون للقهوات لعابون بالکعاب رکابون للشهوات متبعون للذات
تارکون للجماعات مضیعون للصلوات ایشان آن کسانند که این افعال کنند و بود که
ایشان بثواب [illegible] رسند از ثواب ابرار نومید باشند عبد الله بن عباس
گفت غی نام وادیست [illegible] که اهل دوزخ از زمان آن پناه با خدا دهند و آن
جای زنا کاران مصر و مدمن خمر و اهل ربا است که توبه نکنند و از ربا خوردن باز نایستند
و جای کسیست که در مادر و پدر عاق شود گواهی بدروغ دهد و زنی که فرزندی را که
از شوهر وی نباشد بر شوهر خود بندد الا من تاب مگر آنکسی که توبه کند از ین جماعت و عمل

من عبادنا

فیها

صالح کنند امروز که توبه کنند و کار خود با صلاح آرند ایشان را به بهشت برند
و بر ایشان هیچ وجه ظلم نکنند و از ثواب مستحق ایشان چیزی باز نگیرند و
ایشان را به بهشت برند که مقیم باشند در انجا و جاوید مانند ان بهشتها که
خدای تعالی وعده داده است بندگان خود را بالغیب یعنی از دیده اندر ایشان
غایب بود از پیغمبران شنیدند و از ایشان تصدیق کردند و آن وعده که خدا دهد و عده
شده بود و آمده بود لا یسمعون فیها لغوا در آن بهشت سخنی بیهوده
و بی فایده نشنوند مگر سلامی که شنوند از یکدیگر و از فرشتگان و از خدای چنانکه
گفت سلام قولا من رب رحیم و ایشان را ابشارة باشد در بهشت
روزی ایشان در بامداد و شبانگاه یعنی با وقات معدودی بقدیر بامداد و
شبانگاه اهل دنیا برای آنکه در بهشت شب و روز نباشد تا بامدادی و شبانگاهی
بود گفته اند که عرب در روزگار خود هرکه او قوت چاشتی و شامی خوردی
وبرا متنعم خواندندی یعنی اهل بهشت متنعمان باشند و این دو وقت از بهر
ایشان تخصیص کرد که هرکه درین وقت پیش طعام نخورد همیشه تن درست و با
سلامت باشد تلک الجنة التی این آن بهشتهاست که ما میراث
دهیم از بندگان خود آنکس که وی پرهیزکار باشد و میراث برای آن
گفت که در خبر آمده است که خدای تعالی برای هر بنده مکلف جایی معین
کرده است در بهشت و دوزخ چون بنده ایمان آورد و اخبار طاعت
کند جای وی در بهشت بمتقیان دهد قوله تعالی وما نتنزل الا بامر
ربک له ما بین ایدینا وما خلفنا وما بین ذلک وما

کان

کان ربک نسیا رب السموات والارض وما بینهما فاعبده
واصطبر لعبادته هل تعلم له سمیا مجاهد گفت که روزی جبرئیل ع
از وحی باز ایستاد و نزد رسول ص نمی آمد چون بیامد رسول صلعم گفت ما حبسک
عنا چه باز داشت ترا از ما گفت ما چگونه آییم در میان قوم تو کسانی هستند که
ناخن نمی چینند و سبلت نمی ارایند و مسواک نمیکنند و این آیه آورد قتاده و مقاتل
گفتند و جمعی از مفسران که جهودان رسول ع را پرسیدند از حدیث اصحاب الکهف
و ذو القرنین و روح او گفت ساخبرکم غدا و لم یقل ان شاء الله
یعنی خبر دهم شما را فردا و نگفت ان شاء الله جبرئیل ع دیر نیامد تا چند روز بود
عکرمه گفت چهل روز مجاهد دوازده روز تا مشرکان گفتند ان رب محمد قد
ودعه وقلاه چون جبرئیل آمد و گفت ای برادر کجا بودی که ما را آرزو بدیدار تو سخت
شد گفت یا رسول الله ما بندگان مأموریم جز بفرمان خدا کار نتوانیم کرد اگر گویند برویم و
اگر گویند مرو نرویم و این آیه آورد وما نتنزل الا بامر ربک ما جز بفرمان خدای تو
فرود نیاییم او راست انچه پیش ماست از آخرة و انچه باز پس گذاشتیم از دنیا و انچه میان
اینست که آن برزخ که میان دو نفخه باشد و از چهل سال بود ابتدا خلق ما او راست
و اجال ما و نهایت ما اوست و انچه میان این هر دو است از عمر دنیا او راست و انچه
باقیست از دنیا و انچه گذشته است و انچه در میان اینست ارنده عمر ما او راست
انچه پیش ماست و انچه پس ماست و انچه میان اینست یعنی آسمان و زمین و انچه در میان
آسمان و زمین است اینجا خدایراست و مقدور اوست و بامر او و فرمان اوست و
خدای تو ای محمد هرگز فراموش کار نبوده است و نباشد تا ترا فراموش کند اگر خواستی که بتو

وحی فرستد در نبوت فرستادی که نسیان بروی روا نیست رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ اوست خداوند آسمان و زمین همه و ملک ملک وی است و آنچه
در میان آسمان و زمین است او را پرست و بر عبادة او صبر کن هیچ و برا هم
نامی نیست و هیچ شناسی و میدانی و او را مثلی و نظیری میدانی که او را الله خوانند
قادر باشد بر اصول نعم و فروع نعم تا ذی مستحق عبادة باشد خالکه وی است یعنی
و برا اسمی و نظیری نیست و برا عبادة کن که سزای عبادة اوست قوله تعالی
وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ
أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ
الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ
شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ
أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا مراد باین انسان ابی بن خلف الجمحی است که وی روزی پاره و خرد
رسول را گفت بر سبیل انکار و استهزا که چون بپوسیم و مرده شده از گور بیرون خواهند آورد
خدای تعالی بروی رد کرد گفتار وی را و حجت بآنکه گفت هل این آدمی اندیشه نمیکند ما او را
بیافریدیم پیش ازین و او هیچ چیزی نبود چون آفریدن وی اول بار بروی متعذر نبود اولی
و احری که دوم بار آفریدن هم متعذر نباشد آنگه قسم یاد کرد و سوگند خورد که فوربک
بحق خدای تو ای محمد که ما ایشان را حشر کنیم و برانگیزیم با دیوان و جمع کنیم میان ایشان در حبس آن
که خدای تعالی فرماید روز قیامت تا هر کافری را با دیوی که وی را اغوا و اغرا کرده باشد ببندد
باهم ببندند پس آنگاه حاضر کرده ایم ایشان را گرد بر گرد دوزخ در زانو افتاده و گرد کرده ثم
لننزعن پس بیرون آریم از هر گروهی و هر جماعتی که ایشان متشیع و متعاون یکدیگر

بوده باشند

بوده باشد آنکس را که طغیان و عتوا و بر خدای و او امر وی بیشتر بوده
باشد و طاغی و یاغی تر یعنی آنکس که مجرم و گناه کارتر باشد ابتدا بوی
کنیم پس آنگه بدیگران ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس ما عالمتر و داناتریم بکسانی که
ایشان اولیتر باشند بآنکه باتش دوزخ معذب و ملازم آتش دوزخ
باشند قوله تعالی وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ
نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا و هیچکس نباشد از شما الا
که وی وارد شود در دوزخ و این بر خدا حکم کرده و واجب یعنی این وعده ایست از خدا که
لامحاله کائن شود و باشد و مفسران بر آنند که این ضمیر دوزخ است الا مجاهد که وی گفت
که ضمیر غیر مذکور است و آن تب است که او را حمی خوانند برای آنکه رسول صلعم فرموده است
الْحُمَّى حَظُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنَ النَّارِ یعنی تب نصیب هر مومنی است از دوزخ و این ورود
محصور است نه دخول بر قول عبد الله عباس و مسعود و قتاده و عکرمه گفته ورود
دخول است الا آنست که خاص است بکافران نه مومنان اما آنکه گفته که مراد از ورود
حضور است گفته اگر چنین باشد هیچکس نماند از پیغمبران و امامان الا که بدوزخ شوند
و این بر خلاف با جماعت دیگر آنکه خدای تعالی گفت إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ
أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا تا بدانی که مومنان از دوزخ دور
باشند و آواز آتش نشنوند و کسی که در دوزخ شود چگونه آواز آتش نشنود پس ورود حضور باشد
چنانکه گفت وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ و آنانکه گفته که بمعنی دخول است تمسک کردند
باین آیه که إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا
وَارِدُونَ روایت کرده اند که ابو سمیر گفت که ما را در ورود اختلاف افتاد در ورود
روزی جابر بن عبد الله انصاری را دیدم از وی پرسیدم وی اشاره کرد بگوش خود گفت که این

هر دو گوش من کر باد که اگر نه از رسول شنیدم که میگفت و رود دخولست و هیچ برو
فاجر نماند الا که در دوزخ شود ولیکن دوزخ بر مؤمنان برد و سلام باشد چنانکه بر ابراهیم
خلیل چنانکه دوزخ فریاد کند از مؤمنان و گوید که جُز یا مؤمن فان نورک
اطفأ لهبی که ای مومن که نور تو تبش من فرو نشانده و از ابو هریره روایت کرده اند
که رسول صلعم گفت که هیچ مؤمن نباشد که ویرا سه فرزند بمیرد که وی پیش از تحلة القسم در
دوزخ بماند یعنی چندانکه سوگند راست شود حسن بصری گفت دو برادر بودند یکی روزی
بخندید ان برادر دیگر ویرا گفت که در قرآن هیچ جای خوانده که خلقان همه بدوزخ شوند
گفت بلی درین آیه وان منکم الا واردها الایة گفت هیچ جای خوانده که
همه بیرون خواهند آمدن گفت نه گفت پس چرا خندیدی از ان خجل شد دیگر او را خنده
نیافت تا انکه بجوار رحمت حق رسید و اخباری که برهه ورد و وارد است از جمله
ان انست که عبد الله مسعود گفت که صراط راهیست بر دوزخ نهاده بمانند تیغ
تیزتر از باد و تنده و بعری چون آسمان تار نماید ایشان میروند و فرشتگان
میگویند اللهم سلم اللهم سلم خالد بن جعدان گفت که اهل بهشت چون به بهشت
رسند گویند که نه خدای تعالی وعده داده بود که گذر شما بدوزخ باشد و ما دوزخ ندیدیم
ایشان را گویند که شما بر دوزخ گذشتید و دوزخ مرده بود ثم ننجی الذین اتقوا
پس برهانیم و نجات دهیم از دوزخ انکسانی را که پرهیزکار بودند و بگذاریم در دوزخ
انها را که ستمکار بودند پرهیزکاران مؤمنان اند که از شرک پرهیزند ظالمان کافران
اند کو والکافرون هم الظالمون انس مالک روایت کرد از رسول صلعم
که وی گفت روز قیامت از دوزخ بیارند انها را که لا اله الا الله گفته باشند و در
دلش مثقال ذره خیر باشد چنین گوید که ضحاک گفت که از رسول صلعم خبری رسیده

که من اورا

ابو انکه بودم بخواستم و از بهر ان حدیث بمدینه آمدم در مسجد رسول صلعم
در حلقه دیدم دو پیر را دیدم پشت باز داده پرسیدم که ایشان کیاند گفتند یکی
ابو سعید خدری و دیگری ابو هریره من ابو سعید را گفتم که خبری از رسول بمن رسیده
است و من از ان شکم برای ان آمده ام تا بدانم که ان را رسول گفته است یا نه ابو سعید
گفت ان خبر کدامست گفتم اینکه میگویند که رسول گفته است ان قوما یخرجون
من النار بعد ما صاروا حمما و فحما یعنی گروهی را از دوزخ بیرون آورند
پس از انکه ایشان از سوختگی انگشت شده باشند ابو سعید خدری اشارة بگوش کرد
و گفت سمعت رسول الله والا صمتا که خلقان در قیامت بر طبقات باشند
بعضی ان باشند که بیحساب و کتاب ببهشت روند و ایشان پیغمبران باشند و
دیگر انرا حساب کنند که اگر حسنات بیش از سیئات بود یا من شفاعت کنم
یا دیگری که اهل شفاعت باشد و اگر ازین هیچ نبود ویرا بدوزخ برند و بمقدار
گناهانش عقوبت کنند و انگه ببهشت برند چون خدا خواهد که ایشان را از
دوزخ بیرون آرد مالک را فرماید تا هوا دوزخ را صافی کند از دود و کدورت
منافقان از درک اسفل بنگرند مؤمنان را ببینند ایشان بر سبیل طعنه گویند الستم
مؤمنین الستم مصلین الستم صائمین نه شما نماز کردید و نه شما روزه
داشتید امروز شما نیز با ما گرفتارید مؤمنان گویند بار خدایا ما را طعنه دشمنان
طاقت نیست خدای تعالی گوید جبرئیل را برو و حال مؤمنان را از دوزخ بیرون آر جبرئیل
بیاید و جماعت بسیاری را از دوزخ بیرون آرد دیگربار گوید برو و هر که در دل او مثقال
ذره ایمانست او را از دوزخ بیرون آر او بیاید و جماعت بسیار را از دوزخ بیرون آرد
دیگر باره گوید برو و هر که در عمر خود یکبار لا اله الا الله گفته باشد ویرا از دوزخ بیرون آر

جبرئیل باید و خدا مومنان را از دوزخ بیرون آرد و در دوزخ نمانند مگر
کافران آنگه مومنان را بیارد بچشمه که آنرا عین الحیوان گویند از آن چشمه
خود را بشویند همه سیاهی و تباهی از اندام ایشان برود و اندک اثری در پیشانی
ایشان بماند اهل بهشت چون ایشان را ببینند گویند اینانند که از دوزخشان بیرون
آورده اند خدای تعالی آن نشان را ببرد و بجلی از نور پدید آورد که عتقاء الله من النار
قوله تعالی وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ
آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ
قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا چون بر ایشان خوانند یعنی کافران چون نضر بن الحارث و
خویشان او از قریش آیات قرآن ما هویدا و روشن کافران متنعم و توانگر مومن درویش
و محتاج را گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو گروه ایشان که پیغمبری محمد نکردند و ایشان
که پس روی کرده اند بهتر اند بمنزل و مسکن و جای و مقام که بهشت و مجلس و مجمع سرا چنان بیان
و جاه و مقام و خورد و خورش و لباس و پوشش ایشان بهتر است یا آنانکه پس روی محمد میکنند
و این سخن از آن گفتند که مومنان درویش و ضعیف حال و کهنه جامه بودند و کافران با جامه های
فاخر و هیبت نیکو حق تعالی گفت چون عذاب ما در آید ایشان را از تنعم و نعمت و کثرت
مال و حسن حال هیچ سود نکند ای بسا که ما هلاک کردیم و دمار بر آوردیم پیش از ایشان
از قومی و گروهی که ایشان بودند بمتاع و آلات و جامه و لباس و منظر نیکو به چیزی از
ایشان بهتر بودند گویا بمحنه در مشوید و فریفته نگردید قوله تعالی قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ
فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ
وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا وَيَزِيدُ اللَّهُ
الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا

وخير مردا

وَخَيْرٌ مَرَدًّا بگو ای محمد آنکس که در ضلالت کفر باشد که مهلت دهد او را خدای و بکشد و بخوابد
در عمر وی کشیدنی و کوتاهی و زندگانی کن چندانکه خواهی که درازی عمر وی هیچ سود نکند
حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا اما آنکه پیغامبر ایشان را وعید کرده اند اما عذابی که بایشان رسد
در دنیا و اما قیامت که برخیزد آنگه بدانستند کافران که کیست که جایگاه او بتر است
و لشکر او ضعیف تر جای مومنان در بهشت بهتر است یا جای کافران در دوزخ وَيَزِيدُ اللَّهُ
الَّذِينَ اهْتَدَوْا و بیفزاید خدای تعالی مهتدیان و راه یافتگان را هدایة و لطف
و باقیات صالحات که عمل آخرة و کارهای جاودانی است بنزدیک خدای تو بهتر است بثواب
و پاداشت و نیکوتر است بباز گشت یعنی بعاقبت و سر انجام قوله تعالی أَفَرَأَيْتَ الَّذِي
كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا
كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا
فَرْدًا ای دیدی آن شخص را که کافر شد بآیات ما و گفت که بدهند مرا مال و فرزند مسروق گوید
که خباب بن الارت گفت مرا دینی بود بر عاص بن وائل بتقاضا نزدیک او شدم مرا گفت وام
ندهم تا بمحمد کافر نشوی گفت والله که هرگز من بمحمد کافر نشوم تا تو بمیری و زنده شوی هرگز از دین او
نیفتم او گفت اکنون برو چون من زنده شوم انجا مرا مال و فرزندان باشد بدهم خدای تعالی این آیه فرستاد
کلبی و مقاتل گفتند که خباب مردی آهنگر بود و برای عاص کار کردی و عاص حق او تاخیر
کردی تا بوقت موسم و او مردی سهل جانب بود روزی عاص را تقاضا سخت کرد عاص گفت
این چه سختی است که تو میکنی هرگز این نکرده خباب گفت آنوقت که من و تو بر یک دین بودیم
ترا مسامحت کردمی امروز دین من مسلمانی است و دین تو کافری بروم تا حق خود نستانم
عاص گفت نه که شما میگویید که در بهشت زر و سیم باشد گفت رها کن تا آنجا بدهم از طریق استهزا

اگر آنچه شما میگوئید راست باشد نصیب من آنجا بیشتر از نصیب تو باشد خدای تعالی این آیة
فرستاد و گفت ای دیدی این مرد را که بآیات ما کافر شد و گفت مرا مال و فرزندان خواهند
دادن در بهشت ای او بر غیب مطلع گشته است و آنچه در لوح محفوظ است و برا معلوم
شده است و بحقیقت دانسته است که او را بهشت خواهند بردن یا از نزدیک
خدا عهدی گرفته است و خدا با وی عهد کرده است که وی را بهشت برد مجاهد گفت این
گفتن لا اله الا الله است یعنی او این کلمه بگفته است و ایمان آورده است از آنکه بهشت
او را باشد که او این کلمه بگوید قتاده گفت عمل صالح از پیش فرستاده است اگر گفت کلا
نه چنان است که او میگوید و می پندارد سنکتب زود بود که بنویسیم آنچه میگوید و سزا م
او را عذاب افزون و آنچه میگوید از مال از او میراث گیریم و او تنها بی مال
و بی فرزند پیش ما آید قوله تعالی واتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا کلا
سیکفرون ازا فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا این کافران فرا گرفته اند از غیر
خدا خدایانی و ایشان را پرستیدند تا آن بتان و آن خدایان ایشان را عزی باشند و ایشان
بپرستیدن آن بتان عزیز شوند گمان بردند که اگر یک خدا عزت باشد بخدایان بسیار عزت
بیشتر باشد انکار ایشان را زجر کرد و گفت باز داشت این گمان فاسد و گفتار باطل
کلا حقا که زود باشد که ایشان کافر شوند بعبادت و پرستیدن این بتان و از
پرستیدن ایشان تبرا کنند و گویند ما کنا مشرکین و این بتان و بت پرستان را
لعنت کنند ویکونون علیهم ضدا و باشند این کافران برابر بتان خویش ضدی که ذلا
و هوانا یعنی ایشان را پرستیدند تا عزیز باشند ایشان خود بر ایشان ذلی و هوانی یعنی
خوار و حقیر بودند مجاهد گفت ضدا یعنی در خصومت با ایشان نباشند بلکه بر ایشان

[illegible]

باشند

باشند یعنی ظن ایشان در عبادت معبودان بدون خدا خطاب آمد که یا محمد گفت
الم تر نمی نگری و نمی بینی یعنی نمیدانی که ما فرستادیم دیوان را بر کافران یعنی تولیه و خذلان یعنی ما دیوان
را با کافران گذاشتیم چنانکه گفت وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون تؤزهم
ازا تا آن شیاطین کافران را از عاج کنند و مزلزل گردانند و بوسوسه از اغراض طاعت
بمعصیت برند فلا تعجل علیهم پس تو بر ایشان تعجیل مکن و بعقاب و عذاب ایشان شتاب منما
که ما روزها و ماهها ایشان میشماریم برای ایشان یعنی برای عذاب ایشان عدا میشمردنی و
گفته که انفاس ایشان میشماریم قوله تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق
المجرمین الی جهنم وردا لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا
وقالوا اتخذ الرحمن ولدا لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه
وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا یاد کن ای محمد روز یرا
که ما حشر کنیم و برانگیزیم متقیان را و پرهیزکاران را و گرد کنیم بنزدیک خدای بخشاینده که معبود
رحمت خود ایشان کرده اند چنانکه طلب کنندگان عطا و جویندگان بخشش بنزدیک بزرگان روند و وفد
گروهی باشند که بطلب عطا پیش کسی روند و گفته اند وفدا ای رکبانا یعنی شتر سواران باشند و در
خبر می آید که یرکبون علی صحاحم بر قربانیها خود نشینند و از برای این گفت که شتران قربان
خود را تعظیم کنید که ایشان در قیامت شتران شما باشند عبدالله عباس گفت بر شترانی
سوار باشند که پالانهای آن از زر باشد و زمامهای آن از زبرجد و امیرالمومنین علی علیه السلام
گفت که والله که ایشان را حشر نکنند مگر بر قدمهای ایشان یعنی پیاده و برای ایشان شترانی
آرند با پالانهای زر و بجنیبانی با زینها و یاقوت اگر خواهند بروند و اگر خواهند بپرند صالح
بن محمد گفت که از امیرالمومنین علیه السلام شنیدم که او گفت که من رسول صلعم را گفتم یا رسول الله فعده

چند باشند و سواران وفد خدا چگونه باشند گفت یا علی چون مؤمنان از پیش خدا
باز گردند و فرشتگان باستقبال ایشان آیند با اشترانی به بالاهای زر با مهارها
زر بر هر یکی حله‌ای افکنده که قیمت آن از همه دنیا بیشتر باشد هر مؤمنی حله‌ای از آن بپوشد
و بر هر یکی نشیند مرکبان ایشان روی به بهشت نهاده و در بهشت آیند چون بدر
بهشت رسند فرشتگان باستقبال آیند و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین
ونسوق المجرمین و برانیم گناهکاران را بدوزخ و ایشان در دوزخ روند در تشنگی
وردا جماعت باشند یعنی جماعت جماعت را بدوزخ رانیم و وردا تشنگان باشند تشنه
که در آب آیند یعنی ایشان را تشنه بدوزخ رانیم و این قول عبدالله عباس است. لا یملکون
الشفاعة ایشان مالک شفاعة نباشند کسی ایشان را شفاعت نکند و کسی را از ایشان
شفاعت نباشد شاید که ابتداء سخن و جزا از آن که در آن روز هیچکس مالک شفاعة نباشد الا
آنکس که نزدیک خدا عهدی گرفته باشد ابن عباس گفت کسی را شفاعت نباشد الا از آن
که گواهی دهد خدا را بیگانگی و از حول و قوه خود بری باشد و امید بجز خدا ندارد و صادق عهد
گفت که مراد بدین عهد وصیت است که مرد کند در حضور اجل وصیت کند رسول صلعم گفت
من لم یحسن الوصیة عند موته کان ذلک نقصاً فی عقله و مروته کسی که نزدیک
مردن وصیت نکو نکند آن نقصان باشد در عقل و مروت وی و گفته‌اند که مالک شفاعة نباشد
الا من اتخذ مگر برای کسی که او عهد گرفته باشد نزدیک خدای تعالی از توحید و عمل و مانند
آنست که گفت و لا یشفعون الا لمن ارتضی عبدالله مسعود گفت که از رسول صلعم
شنیدم روزی که صحابه خود را گفت ایعجز احدکم ان یتخذ کل صباح و مساء عند الله
عهداً ای نتوانید که هر یکی از شما که در هر بامدادی و شبانگاهی نزدیک خدا عهدی گیرد گفتند

چگونه

چگونه گفت هر بامداد و شبانگاه بگوید اللهم فاطر السموات والارض عالم
سبحانه چون این بگوید مهری بر وی نهند چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که این
الذین لهم عند الله عهداً وقالوا اتخذ الرحمن ولداً جهودان گفتند عزیر پسر
خداست و مشرکان گفتند فرشتگان دختران خدااند سخن ایشان این بود که گفتند خدا فرزندی
گرفته است و وی را فرزند است بدرستی که بچیزی منکر آمدید و سخن زشت گفتید که نزدیک
باشد که از زشتی و سختی این آسمانها از یکدیگر شکافته شوند و پاره پاره گردند و کوهها در
روی افتند و شکسته شوند و از جای خود بروند و بر جای نمانند از آنکه ایشان خدا را
فرزند خواندند و فرزندی بوی حواله کردند عبدالله عباس گفت آن که آسمان و زمین
و جمله خلایق بترسیدند جز جن و انس و فرشتگان بخشم آمدند و دوزخ بر افروخته آمد چون
خدا را فرزند گفتند قوله تعالی وما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولداً ان کل من
فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبداً لقد احصیهم وعدهم عداً وکلهم آتیه
یوم القیمة فرداً ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً فانما
یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین وتنذر به قوماً لداً وکم اهلکنا قبلهم من
قرن هل تحس منهم من احد او تسمع لهم رکزاً و نسزد خدا را و نباید و نشاید
که فرزند گیرد چه در حق او این معنی محال باشد ان کل من فی السموات یعنی نیست هر که
در آسمان و زمین است الا که روز قیامت پیش خدا آید بنده وار ذلیل و خوار و حقیر و معترف
معبودی نباشد الا که او مقر و معترف باشد بعبودیت و بندگی خدا او دعوی نکند خود
را انچه این جماعت دعوی داشتند از خدائی وی لقد احصیهم ایشان را شمرده است بر سبیل
اجمال و تفصیل و دانسته احوال و اعمال ایشان هیچ چیز از علم او بیرون نیست از دانش

نصف الحاو

انجا رخ وکلهم آتیه ومکسان و می آیند پیش روز قیامت تنها با ایشان نه
مال و نه فرزند و نه خدم و نه حشم آنچه داشته باشند گذاشته ان الذین
آمنوا آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشانرا خدای تعالی
در دل مردمان دوستی کند و در دل ایشان دوست گرداند و گفته
که معنی اینست که خدای تعالی ایشانرا دوست دارد عبد الله عباس
گفت در جهان ایشان دوستی نهد تا یکدیگر را دوست دارند ابن
عازب گفت که این آیه در شان امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد از
آنکه روزی رسول خدا ویرا گفت ای علی بگو اللهم اجعل لی عندک
عهدا واجعل لی فی صدور المؤمنین مودة خدای تعالی این آیه فرستاد
ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت چون خدای تعالی
بنده را دوست دارد جبرئیل را گوید من فلان را دوست دارم تو نیز فلان را
دوست دار جبرئیل ویرا دوست دارد آنگه جبرئیل در آسمانها ندا کند و
گوید که خدای تعالی فلان را دوست میدارد شما نیز ویرا دوست دارید
اهل آسمان ویرا دوست گیرند آنگه محبت او در زمین افکند تا اهل زمین ویرا
دوست شوند و هرکرا دشمن دارد با او همین معامله کند آنکه گفت فانما
یسرناه بلسانک ما این قرانرا بر زبان تو آسان گردانیدیم و روان
کردیم تا بشارت دهی متقیانرا و بیم کنی و بترسانی بوی گروهی سخت خصومت
را رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ان ابغض الرجال الی الله الالد الخصم
خدای تعالی از بندگان از او دشمن دارد که او سخت خصومت باشد

آنکه تهدید

آنکه تهدید کرد و کافرانرا و گفت وکم اهلکنا قبلهم کم ما هلاک کردیم از پیش ایشان گروهی
و اهل روزگاری که از ایشان هیچ اثری نماند ای محمد و هیچکس از ایشان در حس نمی آید و هیچکس را
می بینی یا آواز ایشان میشنوی یعنی همه چنان هلاک شدند که هیچکس را از ایشان آواز
نمیشنوند و ایشان از اینان بمال و عدد بیشتر بودند و خصومت ایشان سخت بود و حال ایشان
اینست حکم اینها و حال اینها همچنین باشد که اینان از ایشان مهتر نیستند و بر کار ایشان بیشتر نیستند

سورة طه

مکیست صد و سی و پنج آیاتست ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که خدای عز و جل
سوره طه و یس را پیش از خلق آدم بدو هزار سال بخواند چون فرشتگان بشنیدند
گفتند خنک امتی را که بایشان فرستد و خنک زبانی که بدین لفظ سخن گوید و خنک
سینه ای را که حامل این باشد و گفت اهل بهشت از قرآن هیچ نخوانند مگر طه و یس و گفت
این سوره بخواند او را ثواب مهاجران و انصار باشد بسم الله الرحمن الرحیم
طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی تنزیلا ممن خلق الارض
والسموات العلی الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات وما فی الارض وما
بینهما وما تحت الثری وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی الله لا اله
الا هو له الاسماء الحسنی مفسران در معنی طه خلاف کردند عبد الله عباس
گفت قسم است نامی از نامهای خدای تعالی و این نام خداست عکرمه گفت بزبان حبشه یعنی
یا رجل است یعنی ای مرد مقاتل ابن حیان گفت معنی اینست که طا الارض
بقدمیک زمین را بهر دو قدم بکوب یعنی هر دو قدم بر زمین نه و گفت سبب آن بود
که رسول صلعم در نماز یکپای بر گرفتی و بر یک پای بایستادی تا رنج بیشتر بود و ثواب
بیشتر باشد خدای آیه فرستاد و گفت هر دو پای بر زمین نه محمد بن کعب گفت قسم است
بطول و فضل و هدایت خدای امام جعفر صادق ع گفت طه طهارت اهل بیت رسول است

آنکه این آیه بر خواند که انما یرید الله وگفته‌اند طا درخت طوبی است
و ها هاویه است فکانه اقسم بالجنة والنار وگفته‌اند طه
را معنی اینست که یا طامع الشفاعة للامة ویا هادی الخلق
الی الملة رسول را میگوید ای طمع دارنده شفاعت
برای امت وای راه نماینده خلایق با ملت ویا طاهر من العیوب
ویا هادی یا الی علام الغیوب ای پاک و پاکیزه از همه عیبها
وای راه نماینده بداننده غیبها وطا نه باشد در حساب
وها پنج باشد اری گرفته است ای ماه شب چهارده ما این قرآن بفرستادیم
تا تو رنجه شوی مغیره شعبه گفت رسول چندانی بر پای بایستادی
که پایها بیاماسیدی گفتند یا رسول الله نه خدای تعالی
ترا آمرزیده است این همه رنج چرا بر خود می‌نهی گفت
افلا اکون لله عبدا شکورا خدای را بنده شاکر نباشم
مقاتل گفت ابوجهل هشام ونضر بن الحارث چون عبادت رسول
واجتهاد وی دیدند گفتند شقی محمد بربه محمد بدبخت شد
و رنجور گشت بسبب دین خدای خود خدای تعالی گفت ای
محمد ما قرآن نفرستادیم این قرآن را تا یاد کرد و پند
و موعظت باشد کسی را که از خدای خود بترسد و تا خدا ترس باشد
بقرآن متعظ باشد در برای تخصیص وی کرد چنانکه گفت انما انت
منذر من یخشیها تنزیلا قرآنی که تنزیل است از خدای که زمین
آفرید و آسمانهای بلند را آفرید و او خدائیست که بر عرش مستوی

یعنی

یعنی مستولی شده است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه در میان آسمان و
زمین است وآنچه در زیر خاک نمناک باشد و عبدالله گفت زمین بر پشت ماهیست و ماهی
بر روی آب و هر دو طرف ماهی که سر و دنبال وی است در زیر عرش بهم رسیده است
و طرفی از ماهی که در زیر دریاست سنگیست سبز که سبزی آسمان از وی است و آن
سنگ بر پشت گاو است و پایهای گاو بر ثری و زیر ثری کس نداند که چیست مگر خدای
تعالی و آن گاو دهن باز کرده است چون دریا همه یکی شود در شکم آن گاو شود و دریا
خشک گردد وان تجهر بالقول آنکه گفت ای محمد اگر سخن بلند گویی او داند سر را و آنچه
پوشیده تر از سر باشد و ابن عباس گفت سر آن باشد که با کسی بگویی پنهان و پوشیده
تر آنست که در دل آری و با کسی نگویی و بروایتی دیگر از و سر آنست که در دل دارد و اخفی
آنکه در دل ندارد و پس از آن بکند و این معنی است که سعید جبیر گفت سر موجود است و اخفی
معدوم چه حد اعلم است موجودات و معدومات الله لا اله الا هو خدای تعالی
بجز از وی خدایی نیست و هیچکس مستحق عبادت نیست که این نام بر وی اجرا توان کرد و مر وی
را است نامها نیکوتر برای آنکه او مستحق است قوله تعالی وهل اتیک حدیث
موسی اذ رای نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد
علی النار هدی فلما اتیها نودی یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک
بالواد المقدس طوی هیچ آمد بتو و دانستی صورت استفهامست و مراد تقریر و تنبیه یعنی
بتو آمد حدیث موسی عم آنچه بدید آمد در شرع وهب منبه گفت این آنکه بود که دختر
شعیب را با خود گرفت و مدتی آنجا مقام کرد آنگه شعیب دستوری خواست تا به مادر
را ببیند شعیب دستوری داد او برخواست و زن را برداشت و زن او حامله بود در بعضی
راه از راه عدول کرده بود در شب تاریک از شبهای زمستان سرد بود باد و باران

وبرق ورعد وان شب آدینه بود وزن را درد زادن پدید آمد موسی سنگ
وآهن برداشت چندان که سنگ بر آهن میزد آتش فرو نمی آمد موسی از خشم آهن
وسنگ از دست بینداخت اینها ما آواز آمدند که ای موسی ما بازده شکایت
نیم جز برهان خدا بیرون نیایم امیبهر آتشی که در عالم هست بخشانیده اند موسی
متحیر شده فرو ماند نگاه کرد از دست چپ راه آتشی پدید آمد از دور فقال لاهله
اهل خود را گفت شما برینجا باشید که من آتش دیدم بروم واز آن آتش پاره بیارم یا
بر آتش هادی وراه نماینده یابم که ما را راه نماید فلما اتیها چون موسی بر آتش
بیامد وبرسید بدرختی از پایان تا سر سبز از و آتش سفید افروخته بیخ
فرشتگان بشنید نوری عظیم دید سر بر سید ومتعجب فرو ماند خدای تعالی دل او قوی
گردانید واو را برجای بداشت از آن درخت ندا آمد که ای موسی انا ربک
من خدای توام نعلین باز کن واز پای دور کن پای برهنه شو که تو بوادی مقدسی
که تا برکت این وادی بقدم تو رسد که آن وادی که انرا در برکه بیخته اند ودر برکه
نور دیده اند وگفته اند که برای آن فرموده اند که پای برهنه بودند دلیل وعلامت
تواضع باشد یعنی متواضع وفروتن باش اهل لسان گفتند نعل کنایت
از اهل یعنی دل خود را از شغل اهل وولد خود فارغ کن وگفتند که نعل وی از پوست
مردار بود برای این وی را گفتند که نعلین بیرون کن واین وجه بعید است واز سنت
پیغمبران دور وموسی پیغمبر چون آن کلام بشنید احتمال آن داشت که کلام بعضی از
جنیان باشد لابد است که خدای تعالی علمی از اعلام معجزه قرین آن کرده باشد
تا بمنزله گواه باشد برای آن دعوی چه یکی سخن از درخت بشنود داند که سخن
آدمی نیست قوله وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ

الا انا

إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ
أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا
يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى من ترابه کزیدهای موسی مرا اینک
وسخن مرا بشنو وگوش فرا دار از آنکه بتو وحی کنند که منم خدا وجز من خدای نیست
مرا بپرست وعبادت من کن در عبادت کسی را با من شریک مگردان ونماز را بپای
دار ومرا یاد کن ویاد کرده را بجری بیامیزی وتا یاد کنم ترا بمدح وثنا خود مقاتل
گفت است که هر گه که ترا نماز گذشته یاد آید که نکرده بگذار بیان این تاویل انست که
انس از رسول صلعم روایت کرد که او گفت من نسی صلوة او فاتت عنها فلیصلها
فلیصلها اذا ذکرها ان الله تعالی یقول واقم الصلوة لذکری بیدی یعنی که قیامت
آینده است وآمدنی است نزدیک بود که انرا باز پوشم ونگویم که آمدنی است از غایت ابهام
ازا دست مرا پوشیدن آن عبد الله عباس گفت وبیشتر مفسران گفتند معنی
اینست اکاد اخفیها فی نفسی او فی غیبی خواستم که در نفس خویش یعنی در غیب خویش
باز پوشم گفتند که در مصحف عبد الله مسعود چنین است اکاد اخفیها من نفسی فکیف
اظهرها لکم نزدیک است که از خود پوشیده دارم شمار اچگونه بر آن اطلاع دهم حسن
بصری وسعید جبیر اخفیها خوانده اند وخفی یعنی اظهر باشد یعنی نزدیک است که
از اظهار گردانم وپدید آرم لتجزی کل نفس تا جزا دهند هر نفسی را بانچه کرده باشد
ودرین سعی نموده وبر قرائت عامه اینست که من قیامت را پوشیده کردم تا جزا هر یعنی
بر وفق عمل او داده شود چه اگر وقتش معلوم بودی مکلفان با دل فارغ بودندی و
با حضر ملجاء واین در تکلیف خلل باشد فلا یصدنک عنها پس برنیابد که باز

دارد تو او بگرد اعذار قیامت واز استعداد قیامت کسی که ایمان ندارد بقیامت
ومتابعت هوای نفس خود کرد آنگاه که هلاک شوی قوله تعالی وما تلک بیمینک
یا موسی قال هی عصای اتوکؤا علیها واهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب
اخری قال القها یا موسی فالقیها فاذا هی حیة تسعی قال خذها ولا
تخف سنعیدها سیرتها الاولی واضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء
من غیر سوء آیة اخری لنریک من آیاتنا الکبری چیست ای موسی
اینچه بدست داری تو است وخدای تعالی دانست که موسی چه در دست دارد سوال برای
ان کرد که موسی را انس پدید آید با کلام خدا و گستاخ شود ووجهی دیگر انست تا تنبیه
کند ویرا بر آن معجزات که از وی پدید خواست آمدن خارق عادات و نیز از برای
ان تا وقت انکه ماری کرده از وی نترسد موسی جواب داد وگفت هی عصای.
این عصا چوب منست گفت اینرا چه کنی و بچه کار آید گفت بدین تکیه کنم در وقت رفتن
استراحت و در آن وقت که خواهم که از جوی بجهم و بدین عصا برگ از درخت فرو گیرم برای
گوسفندان خود مرا در این عصا حاجتهاست گفته که چون موسی مسئول شد
از کفش مستطیل گشت این سخن بر سبیل اجمال گفت عبدالله عباس گفت زاد و متاع خود بر
عصا نهادی و او برگرفتی چون خسته شدی بروی نشستی در زیر ران او چون رهوار
رفتی و دو قندیل بادی در راه سخن گفتی تا انس بودی او را با آن وجایی که طعام نداشتی
بر زمین زدی انچه او را بایستی از قوت و طعام از وی بر آمدی وچون تشنه شدی بر
زمین چشمه آب پدید آمدی وچون در آفتاب بودی بر زمین فرو زدی در حال شاخ کشیدی
و برگ پیدا کردی و سایه گستردی و هر میوه که ویرا آرزو بودی از او پدید آمدی وچون گشتی

اورا

اورا ایشانی گوسفندان باز داشتی چون بجای رسیدی دلوش نبودی عصا بچاه
فرو گذاشتی دراز شدی وان دو شعبه او بر مثال دلو شدی تا آب بر اوردی برای خود و گوسفندان
چون شب شدی بر زمین فرو زدی مانند دو شمع از وی دو روشنائی بتافتی فهذا
معنی قوله ولی فیها مآرب اخری خدای تعالی موسی را گفت القها این عصا را بینداز
عصا بینداخت ناگاه بدید ماری گشت بزرگ که سنگ فرو می برد و درخت میکند
و می شتافت از هر طرفی موسی چون چنین بدید بترسید خدای تعالی ویرا گفت ای موسی بگیر
و مترس چون این سخن بشنید چنان دلیر شد که دست در میان هر دو فک مار کرد و او را
بگرفت اینجا گفت این عصا ماری گشت و جایی دیگر ثعبان گفت و ثعبان مار بزرگ است
و جایی دیگر گفت کانها جان و جان نوعی از مار خورد باشد و این احتمال دارد که
اول حال مار کوچک باشد انگه بتدریج بزرگ شد تا ثعبان گشت دیگر انکه معنی
بکرات و مرات بود در حالی مار بود در حالی دیگر جان و در حالی دیگر ثعبان دیگر انکه در سرعت
و نشاط جان بود و در رفع و استیلا ثعبان بود و اهل اشارت گفته اند چون موسی عصا بینداخت
ماری گشت امنت موسی کرد موسی بگریخت خدای تعالی گفت یا موسی این نه انست که میگفتی
هی عصای این چوب دست منست کی را دیدی که از چوب دست خود بگریزد گفت بار خدایا
اینچه حالتست گفت این برای انست که گفتی بروی تکیه کنم تا بدانی که جز بمن اعتماد نباید
کرد و حکمت در انکه عصا در آن مقام مار کرد ایند ان بود که موسی نترسد دیگر انکه
اینرا معجزه کرد تا او بداند که آن کلام که از درخت بشنید کلام انست که این خرق عادت
فعل اوست قال خذها ولا تخف خدای تعالی گفت بگیر این عصا را و مترس که ما او را
بحالت اول وی بریم و باز عصا ش کنیم واضمم یدک الی جناحک دست بازو بغل

خود برد در زیر بازوی خود کن تا بیرون آید سفیدی بی علة و آفتی از پیسی و غیر آن
موسی دست در بغل کرد و بیرون آورد چندان نور از روی میتافت که آفتاب را
غلبه میکرد آیةً اخری لنریک من آیاتنا الکبری معجزه دیگر تا بنمایم بتو از آیات بزرگ
خود قوله تعالی اذهب الی فرعون انه طغی قال رب اشرح لی صدری
ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا
من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک — قال قد اوتیت سؤلک یا موسی
کثیرا ونذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا حق تعالی چون موسی را پیغمبری
داد و معجزات و بیا گفت اکنون پیش فرعون رو و او را دعوت کن که او طاغی
شده است و پای از حد خود بیرون نهاده است و دعوی خدایی میکند موسی ع در حال
دست دعا برداشت و گفت رب اشرح لی صدری ویسر لی امری ای خدای من
و آفریدگار و پروردگار من دل من روشن گردان و این کوفتگی و قبض و دلتنگی
از من بردار و زایل گردان تفسیران که مخالفان کرده اند شرح صدر را ای قوله
الم نشرح لک صدرک و شکافتن سینه و دل حضرت رسول صلعم باین آیة
باطل است چه باتفاق در حق موسی این معنی نبوده است اولی و احری که در حق
[illegible] نبوده باشد چه او از موسی و از جمله پیغمبران بهتر بود معنی که گفته اند
دلها بزمان [illegible] این دلتنگی و کوفتگی از دل و زبان من بردار و کار من بر من آسان و سهل
گردان یعنی رسالت و پیغمبری که مرا فرمودی بر من آسان کن واحلل عقدة
من لسانی و بند گره از زبان من برکشا تا مردمان سخن من بدانند
گفته در زبان موسی رتّی بود که بعضی از حروف درست نتوانستی گفتن بسبب آن بود

روایت

روایت عبدالله عباس که روزی موسی در کنار فرعون بود دست برآورد و
طپانچه بر روی فرعون زد و ریش او بدست گرفت آسیه را گفت این از دشمنی است
که مرا از روی خبر داده اند و من او را در کنار خود می پرورم او را باید کشت آسیه گفت او
کودک است نداند اگر خواهی که بشناسی که او نیک از بد نشناسد من بتو بنمایم بفرمود
تا طشتی از آتش بیاوردند و طبقی از جوهر هر دو پیش موسی نهادند موسی خواست تا
دست بجوهر برد جبرئیل بیامد و دست او بسوی آتش برد تا او انگشتی از آتش برگرفت
و در دهن نهاد زبانش بسوخت و دستش نسوخت برای آنکه طپانچه بر روی فرعون
زد موسی گفت خداوندا دعوت کردن کاری که عقده بزبان من دارد و من بحجت
نتوانم گفتن بند از زبان من بردار تا سخن من هویدا شود و مردم سخن من بدانند
و این کار که تو مرا فرمودی نه کاری آسانست که بتنها برآید مرا وزیری باید که یار من
باشد و مرا معاونت کند از اهل من هرون را که برادر منست وزیر من گردان
و پشت من باو سخت گردان و محکم و او را در کار من که پیغمبری است شریک
من گردان و این دعا یا بدستور خدا کرده باشد یا مشروط بشرط مصلحت یعنی که
دانی که او صلاحیت این کار دارد او را پیغمبری با من فرست خدای تعالی دانست
که او این کار را میشاید دعا موسی اجابت کرد کی نسبحک کثیرا تا هر دو
بیک جا و با یکدیگر تسبیح تو کنیم و ذکر و ثنای تو گوییم بسیار که تو خداوندی عالم و دانا
و بینا باحوال ما خدای تع دعا موسی مستجاب کرد و مراد وی در کنار وی نهاد
و گفت قد اوتیت سؤلک بدرستی که دادند ترا مراد تو و برآوردند حاجت تو ای
موسی ای عجب که موسی را بایست در نبوت که او را وزیر باشد و معاون برادر

رسالت و او را بفرعون پی عون فرستاده بودند رسول مارا که بکافه خلق
فرستادند بحجه برهان و ادیان و هر یکی از بزرگان قریش فرعونی بودند و او را
وزیری نیابت بلی او را وزیری بود که برادر او بود بفرمان خدا بود و خلیفه او
بود از پس او و او گفت یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لا نبی بعدی تو از من ای علی بمنزله هرونی از موسی جز پیغمبری
امیر المومنین علی را اثبات همه منزلتی که هرون را بود از موسی و نبوة را بلفظ
استثنا کرد و اخوت بعرف مستثناست و از جمله منازل هرون یکی وزارت
بود و یکی خلافه وزارت فی قوله واجعل لی وزیرا من اهلی هرون و
خلافت فی قوله هرون اخلفنی فی قومی [illegible] طالب این هر دو
ثابت باشد قوله تعالی ولقد مننا علیک مرة اخری اذ اوحینا
الی امک ما یوحی ان اقذفیه فی التابوت فاقذفیه فی الیم
فلیلقه الیم بالساحل یاخذه عدو لی وعدو له والقیت علیک
محبة منی ولتصنع علی عینی اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم
علی من یکفله فرجعناک الی امک کی تقر عینها ولا تحزن و
قتلت نفسا فنجیناک من الغم وفتناک فتونا فلبثت سنین فی
اهل مدین ثم جئت علی قدر یا موسی ه و ما بر تو منت نهادیم
ای موسی بار دیگر یعنی جز این نوبت و ازین بار ما بر تو نعمت منت نهادیم و آن
در آن وقت بود که وحی کردیم بمادرت و الهام دادیم ویرا و در دل او انداختیم
چنانکه تو خواب یاد بنمودیم و گفتیم او را که موسی را که فرزند تو است در تابوت

انداز

انداز و تابوت را در دریا افکن تا دریا او را بساحل اندازد و مراد از دریا
رود نیل است یاخذه فرا گیرد او را عدو لی دشمن من و دشمن او یعنی فرعون
که او دشمن منست و دشمن او و این چنان بود که فرعون در خواب دید که آتشی با میل از محله
بنی اسرائیل بر آمد و گرد سرای او در آمد و او را بسوخت گویند و سرای اهل را معبران
گفتند از بنی اسرائیل فرزندی در وجود آید که هلاک تو و ملک تو در دست وی باشد [illegible] بود
تا هر چه پسری زایند می کشتند و یکسال رها میکردند هرون در آن سال متولد شد که نمی کشتند
و موسی آن سال که می کشتند چون مادر موسی را وضع حمل اتفاق افتاد ندانست که چه کند حق تعالی در دل
وی انداخت تا تابوتی ساخت از چوب و آن ابدت مومن آل فرعون ساخت [illegible] محکم در آن
جا نهاد و موسی را در آنجا نهاد و بقیر استوار کرد و در رود نیل انداخت [illegible]
که راه آن جوی سرای فرعون بود آب بر آنجا برد فرعون با آسیه بر لب جوی آب در بر [illegible]
و از دور [illegible] چون بپیش فرعون نگه کرد تابوتی دید بقیر کرده بر جوی [illegible] پیش او آوردند
تابوتی بود قفل بر و نهاده قفل بکشادند و سر تابوت برداشتند کودکی را دیدند درو
فرعون گفت این را بباید کشتن آسیه گفت او را مکش شاید که ما را سود کند و از وی منفعتی بود
ویرا فرزند خود گیریم و بفرزندی بپذیریم فرعون گفت همچنین کنیم آسیه زن فرعون را محبتی
از وی در دل آمد چنانکه خدای تعالی گفت والقیت علیک محبة منی و من که آفریدگارم
از خود دوستی بر تو افکندم یعنی ترا دوست گرفتم و چنان کردم که هر که ترا ببیند دوست
دارد تا بحدی که ترا فرعون دشمن تر در جهان کسی نبود او را دوست داشت قتاده
گفت خدای تعالی ملاحتی در چشم وی نهاد که هیچکس او را ندیدی الا که دوست داشت او را
ولتصنع علی عینی و تا ترا بپرورند و طعام و شراب دهند بنظر من اذ تمشی اختک
آنگه خواهرت میرفت و میگفت [illegible] اهل بیتی [illegible] خداوندانی که ویرا تکفل کنند [illegible]

تکفل

چنان بود که آسیه او را برگرفت بفرزندی کس فرستاد و دایگان را بیاورد او شیر
هیچکس نگرفت و این حدیث در مصر فاش شد و طلب دایه میکردند خواهر موسی بیامد
و نام او مریم بود و ایشان را گفت من شما را بر اهل بیتی راه نمایم که وی را بپرورد
گفتند بلی بیامد و مادر موسی را بیاورد مادر موسی بیامد و پستان در دهن وی نهاد وا
پستان مادر بستد و شیر بخورد آسیه گفت ترا بباید آمدن و این کودک را شیر دادن
او گفت من اینجا نتوانم آمدن من دیگر کودک دارم و خانه‌ام ضایع شود لکن او را کودکان
بمن دهید تا او را ببرم و شیر دهم و نیکو دارم چون دیدند که بجز از وی شیر نمیخورد بضرورت
او را بوی دادند و ذلک قوله فرجعناک ما رد کردیم ترا با مادر تو تا چشم او بتو روشن
شود و اندوهگین نباشد و این از جمله نعمتهاست که خدای تعالی بروی شمارد و دیگر از نعمتها که خدای تعالی
بروی یاد کرد وی را گفت وقتلت نفسا و تو مردی را بکشتی از قبطیان و ایشان در
طلب تو برخواستند تا اگر بیابند بکشند ما ترا از آن غم نجات دادیم و امتحان کردیم ترا
و امتحان کردنی یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم یعنی ترا خالص کردانیدیم برای نبوت و گفته
فتون آن بود که او را در محنتی می‌افکند پس از محنتی یکی افکند او را سالی زاد و مادرش که
کودکان را میکشتند افکند او را در رود نیل افکند افکند بدست فرعون افتاد و افکند قصه
کرد فرعون بکشتن او چون طپانچه بروی او زد افکند انگشت در دهن نهاد و زبانش بسوخت
افکند قبطی را بکشت بخطا نه بقصد قصد کشتن او کردند ما ترا با این همه محنتها امتحان کردیم
جنانک گفت معنی آنست که تکلیف بر تو سخت کردیم در طلب معاش تا ترا ده سال
مزدوری شعیب بایست کرد فلبثت سنین پس درنگ کردی در میان اهل
مدین مدت ده سال و مدین آن شهر بود که شعیب در آنجا بود و از آنجا تا مصر هشت منزل بود
وهب گفت بیست و هشت سال در مدین بود ده سال مزدور شعیب بود و هجده سال با دختر شعیب بود

تا فرعون

تا فرزندان برادر ثم جئت پس آمدی با مقداری از زمان که در این مقدار پیغمبران را وحی
آید و آن چهل سال باشد و گفتند بر آن مقدار که اندازه بودند برای تو تقدیر کرده ما قائل
کر گفت علی موعد قوله تعالی واصطنعتک لنفسی اذهب انت واخوک
بآیاتی ولا تنیا فی ذکری اذهبا الی فرعون انه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر
او یخشی قالا ربنا اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی قال لا تخافا اننی
معکما اسمع واری فأتیاه فقولا انا رسولا ربک فارسل معنا بنی اسرائیل
ولا تعذبهم قد جئناک بآیة من ربک والسلام علی من اتبع الهدی
انا قد اوحی الینا ان العذاب علی من کذب وتولی ترا برای خود گزیدم
و بالطاف خود مخصوص کردم و برای رسالت و پیغمبری برگزیدم تو و برادر تو بروید با آیات
و معجزات و حجت من و سستی نکنید در یاد کردن من یعنی فراموش نکنید همیشه با ذکر من باشید
و گفتند معنی آنست که سستی مکنید در رسانیدن رسالت و پیغام من اذهبا بروید
پیش فرعون که از حد درگذشت و طاغی شد چون بنزدیک او رسید بگویید او را گفتاری
نرم و سخنی خوش و این سخن نرم این باشد که گفت هل لک الی ان تزکی
رغبت می‌افتد ترا که پاکیزه شوی از کفر و شرک بیرون آیی لعله یتذکر باشد
که او اندیشه کند و یا بترسد و براه آید یعنی با او نرمی و لین آن کنید که کسی طمع ایمان دارد
اگرچه من میدانم که وی ایمان نیارد و بر کفر اصرار کند سدی گفت و عکرمه با او خطاب نیکو کنید
و چنین گویید یا ابا العباس و یا ابا الولید اهل ایشان گفتند با او سخن لطیف گویید که او مر ترا
حق تربیت دارد و ترا پدری کرده است حق خدمت دارد بر تو و او را وعده دهید بر ایمان و جوانی
یا آن پیری نباشد بملک و پادشاهی تا وقت مردن با وی باشد مفسران گفتند هرون درین
عصر بود و موسی بمدین او بیامد و در راه نبوت دادند او را موسی از خدا درخواست که هرون

را بازبین کردان در نبوت تا هر دو بهم برویم خدای تعالی اجابت کرد و وحی آمد به هرون
که برادرت به پیغمبری می آید تو بر وی فرعون تو با او یار او گردیم در نبوت تا هر دو فرستاده
منید بفرعون تا او را دعوت کنید موسی در راه است با استقبال وی رو
هرون یک مرحله باستقبال وی رفت و یکدیگر را از احوال خود خبر داد بدیگری
بر وی عاد چون این بخواند بگریست و گفت هذا رفقك بمن یقول انا الله فکیف
رفقك بمن یقول لا اله الا الله این رفق و لطف تست بانکس که گفت
انا الله رفق تو چگونه باشد در حق کسی که گوید لا اله الا الله ابو القاسم بن حبیب گفت
هذا رفقك بمن یعادیك فکیف رفقك بمن ینادیك هذا رفقك بمن اقترف
فکیف رفقك بمن اعترف هذا رفقك بمن استکبر فکیف رفقك بمن استغفر قالا
ربنا موسی و هرون گفتند خداوندا میترسیم که او بر ما تعجیل عقوبت کند و ما را بکشد
کشتن جدا و پادشاه عالم است خدای تعالی ایشان را گفت لا تخافا مترسید
که من با شمایم سخن شما میشنوم و آنچه با شما گویند شما را بینم یعنی از شما غافل نیستم
شما را فرو نگذارم تا او بر شما سطوت کند و بیدادی فرماید فأتیاه پیش او روید
و بگوید ما هر دو رسولان خداییم اما فرستاده است تا ترا دعوت کنیم و بگوییم
تا دست از بنی اسرائیل بداری فأرسل معنا بنی اسرائیل دست از بنی
اسرائیل بدار و ایشان را با ما بفرست و عذاب مکن و کارهای درشت
مفرمای ما آیتی و معجزی آورده ایم از خدای تو و بیان آنست که دعوی میکنیم
و باین دعوی حجتی داریم ما پیغام برسانیدیم و آنچه گفتنی بود گفتیم والسلام
علی من اتبع الهدی و سلام بر آنکس باد که متابعت راه راست کرد و
عذاب و سختی بر آنکس است که او بدروغ داشت و از قبول کردن حق برگردید

انا قد اوحی الینا موسی گفت بما وحی کرده اند و ما را اعلام کرده که عذاب بر آنکس باشد
که او خدا را و پیغمبران را بدروغ دارد و دست ازیشان بکشد قوله تعالی قال فمن ربکما
یا موسی قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی قال فما بال القرون
الاولی قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی الذی جعل لکم الارض
مهدا و سلك لکم فیها سبلا و انزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا
من نبات شتی کلوا و ارعوا انعامکم ان فی ذلك لآیات لاولی النهی موسی
و هرون علیهما السلام پیش فرعون شدند و رسالت و پیغام از خدای خود بگذاردند
فرعون ایشان را گفت خدای شما کیست ای موسی خطاب کرد با او زیرا که اصل دعوت
موسی بود موسی جواب داد گفت خدای ما آنست که بداد هر چیزی را آفرینش او یعنی صورت او
و شکل او که موافق منفعت او باشد یا بداد هر چیزی را که آفریده او بان محتاج باشد آنگه
او را با آن فرا راه نمود و تحصیل آن بروی آسان گردانید فرعون گفت فما بال القرون
الاولی حال امتان گذشته و گروهان پیشین چگونه است و ایشان که گفت که موسی و برادرت
انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل داب قوم نوح و عاد یعنی حال ایشان
که گفتی چیست در سعادت و شقاوت موسی گفت علم ایشان نزدیک خدای منست و
اوست عالم احوال ایشان و آن علم در کتابی نوشته است یعنی لوح محفوظ لا یضل ربی
ولا ینسی خطا نکند خدای من از او و بر و غلط نشود و از و ضایع نگردد و فراموش نکند چه او
عالم الذات است و هر چه صحت معلومی دارد معلوم ویست الذی جعل لکم الارض خدایی که زمین
را برای شما فرش کرد تا بر و بجنبید یا گهواره تا در و آرام گیرید چنانچه کودک در گهواره و برای شما
در زمین راهها پیدا کرد تا بر و بروید و بمقاصد و مطالب خود برسید و از آسمان آبی فرستاد
یعنی باران که از غمامه تا خبر داده از نفس خود آمد بر سبیل تعظیم بلفظ جمع گفت فاخرجنا به ما

سبب این باران بیرون آوردیم از زمین انواع و اصناف گیاهها مختلف بجنس
و شکل و برنگ و بطعم و بوی بعضی سرخ و بعضی زرد سفید و بعضی سیاه و بعضی کم و بعضی
بعضی تر و بعضی خشک بعضی تلخ و بعضی شیرین و بعضی سود مند و بعضی زیانکار بعضی درد و بعضی دوا
تا بدانی که بطبع نیست و بدهر نیست و بهوا نیست و بستاره نیست جز بفعل قادری عالم
حکیم مریدی نیست که بسبب مصلحت چنانکه خواست و مصلحت شناخت بیافرید و بیرون آورده
تا تو بوقت بهار در وی نظر کنی راحت حاصل باشد و نیست ... و زیادتی یقین
و راه نماینده تر انجالق و آفریدگاری وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ
چون حق تعالی بیان کرد که ما باران بفرستادیم از زمین انواع نبات بیرون آوردیم که بعضی
طعوم شماست و بعضی چهارپایان ایشان را امر کرد بر سبیل اباحت گفت كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ بخورید
انچه طعوم شماست و غذاء شما را شاید و انچه شما را نشاید چهارپایان خود را در پی کنید
و گرد کرده شد و شرح ان داده آمد آیاتی و دلالاتی هست خداوندان عقل را قوله تعالی
مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا
كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى فَلَنَأْتِيَنَّكَ
بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى قَالَ مَوْعِدُكُمْ
يَوْمُ الزِّينَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى چون حق تعالی ذکر
نعمت کرد بدانکه زمین را ایشان را با یاد داد که اصل خلقت ایشان از چه چیز است گفت شما را
از زمین آفریدیم یعنی پدر شما آدم را و نفس شما را در حقیقت هم از زمین آفریدیم بآن معنی که نطفه از طعام است
و انواع طعام از زمین است وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ دیگر بار شما را با زمین و اجزاء شما را باز خاک کردیم
چنانکه بابتدا از وی آفریدیم با شما مرجع با او باشد و بار دیگر هم از زمین بیرون آریم شما را
یعنی روز قیامت این همه برای آنست تا بدانی که تکبر نرسد کسی را که از خاک و همه ذلیل تر نیست و تر

ارّان

ارّان آفریده اند اصل انست مَوْطُوءٌ بِالنِّعَالِ وَالْأَقْدَامِ انچه اصل ذات در
زیر قدم همه جاهلی نهاده اند تا اگر عاقل باشد از ان در وقت مفاخرت تاج سر نسازد
و گوید باز بخاک خواهم بردن تا امل دراز ندانی و اجل کوتاه بجهات قصور وجه
سفر کنی که جای تو فیما بین القبور است رسول صلعم فرمود تمسحوا بالارض فانها بکم برة
خویش در زمین مالیکه دی در شما را اصل از دست و نشو شد درویش و حب
با وست تا زنده بر پشت خود تا ستوده دارد أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً
وَأَمْوَاتًا مقامت در وست و معاشت او است و معادت با وست این برای
ان گفت تا ساز او ساخته داری و خویش را با انچه جزای این است پرداخته داری
وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و شما را از انجا بیرون آریم بار دیگر برای ان گفت تا بدانی که جای
جای دیگر است و سرای تو سرای دیگر عجب این سرا مشغول نگردی که این سرای عمر
زسرای عمر سرای گذشتنی است و گذاشتنی زسرای مقام است و استادن که الدنیا
دار ممر والآخرة دار مقر فخذوا لمقرکم من ممرکم فمن زادکم لمعا دکم
ومن مرعکم لمرجعکم ومن مالکم لمآلکم انگه گفت وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ ما بنمودیم
نمودیم آیات و دلالات خود را یعنی انچه موسی را دادیم از آیات و معجزات همه
بفرعون نمودیم فرعون از بد بروغ داشت و ابا کرد و امتناع نمود از قبول حق و مراد
با آیات ان معجزات نه کانه است چون فرعون فرو ماند و دفع ان نتوانست کردن بنسبت
ان همه با سحر کرد و گفت أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ای موسی آمده
بما تا ما را بجادوی خویش از شهر و زمین ما که مصر است بیرون کنی ما نیز بتوانیم سحری
جادوی که مانند ان است پیش شما رخود موعدی پدید کن و میعادی که ما و تو ازان
خلاف نکنیم و از ان در نگذریم در مکانی و موضعی که ان مستوی باشد یعنی صحرای هموار و زمین هامون
کلی گفت سوای هذا المکان جز این جایگاه که ما در ویم این ساعت قال موعدکم یا موسی

گفت موعد شما روز زینت است گفتند آن روز عیدی بود ایشان را سعید
بن المسیب گفت روز بازاری بود که خود را بیاراستندی و بآن بازار شدندی
وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى و از روز که مردمان از بر عادة جمع کنند و در وقت چاشت
برای آن وقت را اختیار کردند تا آشکارا باشد و همگنان بران اطلاع یابند فَتَوَلَّى
فِرْعَوْنُ و فرعون از موسی اعراض کرد تا طلب سحر و ساحران کند آنگه گرد کرد ساحران و مکر
و کید خود را پس آنگه بوعده گاه خویش آمد عبد الله عباس گفت هفتاد و دو مرد ساحر بودند و بعضی
گفتند چهار صد مرد بودند با هر یکی خرواری از چوب و رسن قوله تعالی قَالَ لَهُمْ مُوسَى
وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى
فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى قَالُوا إِنْ [illegible] احِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ هذان
يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا
صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى چون فرعون و فرعونیان با سحره ساحران در روز میعاد
دران مکان جمع شدند موسی عم ایشان را وعظ گفت و دعوت کرد و از خدا بترسانید و گفت
وَيْلَكُمْ وای بر شما بر خدا دروغ مبافید و دروغ بر وی منهید که وی بعذابی شما بر کند
و شما را استیصال گرداند چنانکه از شما هیچ اثر نماند وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى و خایب
و نومید باشد آنکس که بر خدا افترا کند ایشان یعنی ساحران با یکدیگر منازعت و خصومت
کردند دران کار که میان ایشان بود و با یکدیگر راز گفتن گرفتند که منازعت ایشان
دران بود که موسی عم ایشان را وعظ گفت و دعوت کرد ایشان گفتند که این مرد بساحران
نمی ماند و سخن او سخن ساحران نیست و راز ایشان این بود که گفتند اگر موسی ما را غلبه کند متابعت
او کنیم قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ گفتند این دو ساحر ان که مراد ایشان اینست که این دو مرد یعنی
موسی و هرون دو ساحر اند و دو جادو اند و میخواهند که این راه نیکو و طریقه بزرگوار شما ببرند
و گفتند که طریق کنایست از وجوه و اشراف این قول عبد الله عباس است و گفتند که مراد بنی اسرائیل

بودند

بودند که ایشان بیشتر بودند فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ فرعون گفت آن ساحران جادوان را
که عزم کنید بر کید خویش یعنی بر سحر و جادوی و حیله که ساخته اید پس ساحران بیامدند
همه یک صف و یکدست و یکزبان باشید و گفتند که مراد بصف نمازگاه است یعنی عیدگاه
آیند و بدانید که امروز ظفر آنرا باشد که او غالب شود قوله تعالی قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ
وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ
أَنَّهَا تَسْعَى فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى
جادوان موسی را گفتند ای موسی اول تو عصای خود بینداز یا اول ما بیندازیم و این بوجه
ادب گفتند چون ایشان اینقدر ادب نگاه داشتند که از موسی دستوری خواستند
خدای تعالی ایشان را توفیق هدایت داد موسی عم گفت نه اول شما بیندازید ایشان چوبها و
رسنها خود را بینداختند فَإِذَا حِبَالُهُمْ یعنی ناگاه که نگاه کردندی آن رسنها و
چوبهای ایشان چنان نمود از سحر و جادوی ایشان موسی را یا فرعون را که ایشان می
شتابند و میروند پس موسی در نفس خود ترسی یافت و ترس موسی نه آن بود که در بطلان
آن شک بود از آن بود که چون جاهلان نظر نیکو نکنند گمان برند که آنچه موسی میکند
هم ازین جنس است و میان شبهه و حجت فرقی نتوانند کردن موسی را گفتیم لا تخف
مترس از آنچه می بینی و هیچ اندیشه مدار که آنچه با تست حقست و آنچه با ایشانست
باطل و حق با باطل را غالب باشد تو بر ایشان غلبه کنی و تو بلند تر باشی و زبر
دست ایشان باشی قوله تعالی وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا
صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا
قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ

إنه لكبيركم الذي علمكم السحر فلأقطعن أيديكم وأرجلكم من خلاف
ولأصلبنكم في جذوع النخل ولتعلمن أينا أشد عذابا وأبقى ای
موسی بترس و بینداز آنچه در دست داری تا فرا گیرد و فرو برد آنچه
ایشان کرده اند بدرستی که آنچه ایشان کرده اند حیله و کید و سحر
جادوانست و مکر بیست که جادوان ساخته و جادو هر کجا که آید فلاح نیابد
و ظفر نبیند و بهره که برد بهیچ جای نرسد چون موسی را خطاب آمد که القِ
ما فی یمینک موسی عصا بینداخت اژدها شد بیکساعت آن چهار
صد خروار چوب و رسن مار پیکر ساخته و مجوف کرده و زیبق پر کرده
فرو برد که از آن هیچ باقی نگذاشت و بروی هیچ اثری پیدا نشد چون ساحران
این حال بدیدند و ایشان در ساحری ماهر بودند باور بدانستند
که آن سحر نیست چه انواع سحر بر ایشان پوشیده نبود و ایشان را حق موسی
چنان یقین شد که بهیچ حال دفع آن نتوان نمود همه بسجده درآمدند چنانکه
پنداشتی که کسی ایشان را بسجده اندر آورد چنانکه گفت فالقی السحرة سجدا
ساحران بروی افکنده شدند در حالی که بسجده کنندگان بودند در خبرست
که چون ایشان در سجده افتادند خدای تعالی جای ایشان در بهشت بدیشان نمود
قالوا آمنا گفتند که ایمان آوردیم بخدای هرون و موسی و این از برای
آن گفتند تا کسی گمان نبرد که این خدای خدای فرعون خواستست قال آمنتم
فرعون گفت ایشان را که ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه من شما را دستوری دهم
انه لکبیرکم او استاد شماست و مهتر شماست شما را این سحر و جادوی او تعلیم

کرده

قهر انکار

کرده است و از وی آموخته اید من بفرمایم تا شما را دست و پای ببرند و بر خلاف
یعنی دست راست و پای چپ و آنگه شما را بردار کنم بر تنهای درختان خرما و درخت
خرما برای آن اختیار کرد که درازتر باشد یا فعل تر و همه کس را ببینند گفته اند اول کسی که این
عقوبت بر نهاد فرعون بود و شما بدانید که از میان ما و شما یعنی میان او و موسی عذاب
کدام سخت تر است و باقی تر قالوا لن نؤثرك على ما جاءنا من البينات
والذي فطرنا فاقض ما أنت قاض إنما تقضي هذه الحيوة الدنيا إنا
آمنا بربنا ليغفر لنا خطايانا وما أكرهتنا عليه من السحر والله
خير وأبقى ایشان فرعون را جواب دادند و گفتند ما ترا برنگزینیم و اختیار نکنیم بر آنچه
بما آمد از حجتهای واضح و دلیلهای روشن و نه بر خدای که ما را بیافرید و از نیست هست
کرده و شاید که والذی فطرنا سوگندی باشد یعنی بحق آن خدائی که ما را بیافرید که
ما ترا برنگزینیم بر آنچه ما را معلوم باشد از داد و حجج پس تو آنچه خواهی کردن میکن و از کار بر آن
عزم کرده از کار ما با تمام رسان و حکم کن بآنچه میخواهی که تو حکم کنی درین زندگانی توانی
کردن ترا در آخرت حکمی نباشد ما ایمان آوردیم بخدا خود تا بیامرزد گناهان ما را
از آنچه تو ما را باکراه بران داشتی از سحر و جادوئی که کردیم در خبرست که آسیه پرسید که
غالب که شد و دست کرا بود گفتند موسی را و گفت آمنت برب موسى وهرون
فرعون گفت از دل میگوئی گفت ای والله گفت بروید و سنگی را بیاورید تا بروی زنم
تا زیر آن سنگ بمیرد برفتند و سنگی بیاوردند او سر سوی آسمان کرد و گفت رب ابن
لي عندك بيتا في الجنة خدای تعالی جای او را در بهشت بوی نمود او جان بداد سنگ
بروی زدند تنی مرده بود والله خير وأبقى خدای جل جلاله بهتر است و باقی تر و با اختیار

بهتر کردیم بر بدتر و باقی بر فانی قوله تعالی انه من یات ربه مجرما فان
له جهنم لا یموت فیها ولا یحیی ومن یاته مومنا قد عمل الصالحات
فاولئک لهم الدرجات العلی جنات عدن تجری من تحتها الا
نهار خالدین فیها وذلک جزاء من تزکی ولقد اوحینا الی
موسی ان اسر بعبادی فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا لا تخاف درکا
ولا تخشی فاتبعهم فرعون بجنوده فغشیهم من الیم ما غشیهم واضل
فرعون قومه وما هدی امروشان حکایت که هرکه با پیش خدا شود گناه
کار یعنی کافر از جای دوزخ است و ران در دوزخ بمیرد تا باز رهد و زنده نشود زندگانی
که ویرا دران راحت بکه زندگانی بود که مرگ از ان زندگانی بهتر بود و هرکه با پیش خدا
اید مومن باشد و کار نیکو کرده او ازان گروه و جماعت باشد که ایشان از درجات بلندترین
باشند بجنات عدن ان درجها باشد بهشتها مقام کردن که در وی مقیم باشند
واز انجا نقل نکنند در زیر درختان جویها روان باشد و ان جزا و پاداش انکس بود که متزکی
باشد و معنی دارد از شرک پاک و از معاصی دور کلبی گفت زکوة نفس خود بدهد ولقد
اوحینا ما وحی کردیم موسی را و گفتیم که بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را در شب از مصر بیرون برو
چون دریا در پیش تو اید عصا بر دریا زن و راهی خشک برای ایشان در دریا پدید کن تا ایشان
در وی بروند لا تخاف درکا از ان راه نترسی از انکه فرعون شما را دریابد ولا تخشی و از غرق
شدن دریا نترسی فرعون لشکر خود را از پس بنی اسرائیل برد و از پی ایشان برفت و ان انگه بود
که وقت هلاک فرعون بود و نجات بنی اسرائیل خدای تعالی گفت حلی ایشان از ایشان عاریت
بخواهید و بروید در شب ایشان همچنین کردند و بنی اسرائیل ششصد هزار مرد بودند و بیفزود تا لشکر

رجم

جمع شدند تا سیصد هزار مرد برای ایشان بر شد چون بکناره دریا رسیدند
بنی اسرائیل از پیش دریا دیدند بنی اسرائیل گمان کردند فرعون با لشکر چون در دریا رفت
با ایشان رسید اندر دریا انچه با ایشان بخند اکه از او صف شان کرد و باز گفتن ازان
در عبارة زبان نیاید یعنی از غرق شدن و هلاک گشتن ایشان واضل فرعون
قومه فرعون قوم خود را گمراه کرد و هلاک گردانید و ایشان را راه نمود و نجات نداد
قوله تعالی یا بنی اسرائیل قد انجیناکم من عدوکم جانب الطور الایمن و — وواعدناکم
نزلنا علیکم المن والسلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم ولا تطغوا
فیه فیحل علیکم غضبی ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی وانی لغفار
لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم اهتدی وما اعجلک عن قومک
یا موسی قال هم اولاء علی اثری وعجلت الیک رب لترضی ای فرزندان
یعقوب ما شما را برهانیدیم از دشمن شما یعنی فرعون و وعده دادیم شما را جانب راست کوه طور
تا انجا موسی را توریة دهیم و انچه صلاح شما در انست در توریة بیان کنیم و فرو فرستادیم بر شما مرغ
بریان و ترنگبین در تیه و شما را گفتیم بخورید از طعامهای پاک و پاکیزه و حلال از انچه شما را
روزی کردیم و گفتیم که طغیان مکنید و از حد در مگذرید در انچه شما را روزی کردیم یعنی در معصیت
صرف مکنید کلبی گفت کفران مکنید از نعمت و گفته حلال را حرام مکنید که خشم من بر شما
فرود اید و هر که خشم من بروی فرو اید هلاک شود و در دوزخ افتد وانی لغفار و من
امرزنده ام از انکه توبه کرد و از کفر باز گشت ایمان آورد و عمل صالح کرد از نماز و روزه
و زکوة انکه ثابت و دایم ماند در اسلام و بران بمرد زید اسلم گفت مراد انست که علم
بیاموزد تا بدان راه برد و در تفسیر اهل البیت است که ثم اهتدی الی ولایة علی

بن ابی طالب بولایت امیر المومنین علی راه یابد و تولی بوی کند و ما اعجلک
خطاب موسی را ای موسی ترا چه چیز بشتابانید از نزد قوم تو که قوم تو که قوم خود را
بگذاشتی و بیامدی و این قوم آن هفتاد بودند که موسی ایشان را برگزید تا کلام خدا
بشنوند ایشان را در راه رها کرد و او از پیش برفت و ایشان را گفت شما باز من می
آیید که من سخت مشتاق شده ام بحضرة حق جل جلاله چون برسید خدای تعالی وی را گفت ای
موسی ترا چه چیز بشتاب از پیش قومت بیاورد گفت ایشان اینک بر اثر من می آیند
و من بشتافتم تا طلب رضاء تو کنم و تو از من خشنود شوی **قوله تعالی** قال فانا قد
فتنا قومک من بعدک واضلهم السامری فرجع موسی الی قومه
غضبان اسفا قال یا قوم الم یعدکم ربکم وعدا حسنا افطال علیکم
العهد ام اردتم ان یحل علیکم غضب من ربکم فاخلفتم موعدی قالوا
ما اخلفنا موعدک بملکنا ولکنا حملنا اوزارا من زینة القوم فقذفناها
فکذلک القی السامری فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار فقالوا هذا الهکم
واله موسی فنسی حق تعالی گفت ای موسی ما قوم ترا که بگذاشتی و هرون را بخلیفت بر ایشان خواسته
گماشتی از پس رفتن تو اینجا ایشان را امتحان کردیم و سامری ایشان را در ضلالت انداخت
مکر تا خدای تعالی چگونه حالت امتحان که تشدید تکلیف است با خود کرد و حالت ضلالت با
سامری اگر ضلال اضافه کرد حالت با سامری بنودی مفسران گفتند ششصد هزار
مرد بودند همه بگوساله مفتون شدند جز دوازده هزار مرد که ایشان بماندند و
گوساله نپرستیدند فرجع موسی باز آمد با نزدیک قوم خویش خشمناک و دلتنگ
ایشان را گفت ای قوم نه شما را خدا وعده داده وعده نیکو داد و آن آن بود که گفت من

شما را کتابی دهم که در و بیان حلال و حرام باشد یعنی توریة افطال علیکم العهد ای
روزگار دراز بر شما آمد از پس من رفتن یعنی پس روزگاری نیامد چرا چنین کردید یا خود شما
خواستید تا بر شما فرود آید از خدای شما خشم وعده که مرا داده بودید و با من عهد کرده مرا
خلاف کردید و آن وعده آن بود که ایشان را بر ایمان اقامت کنند و هم بر آن باشند که موسی
ایشان را گذاشت ایشان وعده موسی را خلاف کردند و گوساله پرست شدند ایشان موسی را
گفتند ما اخلفنا موعدک ما وعده ترا خلاف نکردیم بقدرت و طاقت خود این مؤمنان
گفتند که ما ملک خود بودیم و نتوانستیم دفع آن کید کردن که سامری کرد و گفتند که این سخن گوساله
پرستان است ایشان گفتند که ما وعده تو خلاف کردیم اما آن بود که مالک خود بودیم سامری
بر ما غلبه کرد و از جهة سامری و کید او بود و لکنا حملنا اوزارا بر داشتیم بارها گران از زیور
و زینت قبطیان که بعاریت از ایشان گرفته بودیم از اینجا چشم و سامری همچنین پنداشت که با
وی بود از زر و حلی و بر سران نهاد و گفت معنی اینست که ما بینداختیم زینت و زیور آن قوم
در آن گوی که آتش در آنجا بر افروخته بود و او نیز بینداخت چنان بود که هم از آن حلی و زیور
که بر سران نهاد خود آن نبود از خاک انداخت که از قدم حضرة جبرئیل برداشته بود فا
فاخرج لهم بیرون آورد برای ایشان گوساله تنی بیجان که او را بانگی بود چون بانگ گاو
سعید جبیر گفت سامری از اهل کرمان بود و منافق بود چون موسی قوم خود را سی روز وعده
داد و تمامه ده روز بیفزود گفتند که موسی بوعده باز نیامد سامری گفت سبب باز نیامدن او این حلی
آل فرعون است که شما بعاریت بستدید و با خداوندان او ندادید آنرا بیارید تا من آنرا تدبیری سازم
بیاوردند و آنجا و آتش با آن ضم کرد و سه روز گوساله زرین ساخت مرصع بانواع جواهر
آنگاه از خاک که از سم اسب جبرئیل پا را آنجا نهاده بود قبضه بر گرفته بود و پاره از آن خاک برین گوساله

انداخت اثر او آوازی برآمد چون آواز گوساله و جبرئیل را از آن سبب توانست دیدن که او از
جمله کودکان بود که در عهد فرعون پنهان میکردند و در شکاف کوه می نهادند جبرئیل ایشان را از
پر خود شیر می داد از آنجهت شعاع چشم وی قوی بود تا جبرئیل را بدیدی و چنانکه تو ذو موسی آمدی و
آواز موسی شنیده بود که خاک قدم جبرئیل برداشته بر مرکب دیدند و زنده با آواز آید از غادت که
خدا را نبوده است و او از حیوانات گوساله برای آن اختیار کرد که اهل آن روزگار و کسانیکه با موسی
ایمان نداشتند گاو پرستیدندی و فرعون از خدای ایشان بود پیش از آنکه دعوی خدایی کرد
از آنجا گفت انا ربکم الاعلی و قبطیان گفتند ویذرک والهتک مجاهد گفت سامری
آن گوساله بصنعت چنان ساخت که بادی در زیر او دمیدندی از حلق در شکم او افتادی و از
گلوی او برآمدی و مخارق گلوی وی چنان ساخت که آوازی از آنجا حاصل شدی مانند
آواز گاو بودی آنگاه آنرا بیاورد بر مرکب بنهاد و پیراهن استوار کرد تا باد در زیر او
و در شکم او نشود آنگاه ایشان را زجر کرد و گفت بیایید تا نیکو بنگرید که برای شما از ان
حلی چه ساخته ام بیامدند گوساله را دیدند سخت نیکو مرصع بانواع جواهر در وی نگاه میکردند
که ناگاه بادی برآمد و در شکم گوساله افتاد و از حلق وی برآمد آوازی شنیدند چون آواز گاو
ایشان که آن دیدند همه سجده کردند و گفتند که هذا الهکم واله موسی فنسی این خدای
شماست و خدای موسی خدا را فراموش کرده است و بطور رفته بطلب او قوله تعالی
افلا یرون الا یرجع الیهم قولا ولا یملک لهم ضرا ولا نفعا ولقد قال
لهم هرون من قبل یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا
امری قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی افلا یرون
صورت استفهام است و مراد تقریع و توبیخ و تنبیه ایشان است بر خطا گفتن

تقریع

و بمیدانید

و بمیدانید که او هیچ گفتاری وا رد نمیکند یعنی اگر با او سخن گویند جواب ندهد و مالک
منفعت و مضرت ایشان نیست ولقد قال لهم هرون ایشان را گفت
پیش از ین که ای قوم بکنید این فتنه و امتحانیست که شما را کرده اند و از ما بیش خدای شما
او نیکار شما خدایی است بخشنده و بخشاینده متابعت من کنید و فرمان من برید و ن
خدای خدای مگیرید ایشان جواب دادند و همه نیز گفتند ما همیشه برین مقیم باشیم و او را پرستیدن
او فرا نگیریم تا آنکه موسی تا نزدیک ما آید هرون از ایشان با آن دوازده هزار مرد که
با او بودند تبرا کرد و دور شد و باقی قوم گرد بر گرد عجل میگردیدند گاهی رقص میکردند و گاهی سجده
و شهقه و نعره میزدند و نشاط میکردند موسی ع چون آمد و آواز ایشان را شنید آن هفتاد
مرد که با وی بودند گفت هذا صوت الفتنة این آواز فتنه است چون هرون
قوله تعالی
را بدید او را در کنار گرفت و او را بپرسید هرون همه احوال باز گفت
قال یا هرون ما منعک اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری
قال یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی ولا براسی انی خشیت ان تقول فرقت
بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی قال فما خطبک یا سامری قال
بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبذتها
وکذلک سولت لی نفسی موسی ع چون هرون را گفت ای هرون ترا چه منع کرد
از آنکه چون اینحال و کار چنین شد و تو بدیدی که ایشان همه گمراه گشتند که از پی من نیامدی
و مرا ازین آگاه نکردی ای در فرمان عصیان کردی و در امر من عاصی شدی و گفته اند که
معنی اینست که دیگر گفت ای هرون ترا چه باز داشت از متابعت کردن من عاصی شدی چون
ایشان را دیدی که گمراه شدند چرا متابعت من نکردی و تابع من نشدی در زجر کردن ایشان و قتال کردن

باکافران موسی سخت خشمناک بود در کار خدا اعظم خشم گرفت چون دید که قوم وی
گوساله پرست شدند با آنکه همه آیات و معجزات دیدند خود را نگاه نتوانست داشتن
الواح را بینداخت و در برادر خود افتاد چنانکه کسی در حال خشم در خود افتد و موسی سر خود
و محاسن خود بگیرد و موی سر و محاسن برادر خود بگرفت و هرون گفت ای پسر مادر من ذکر مادر
برای آن کرد تا شفقت و رحمت در حرکت آید و او مانع شود از آنچه میکند و گفته اند که بر وجه کنایه
گفت چنانکه یکی گوید دست از سر و ریش من بدار که من در کار بی جرم و ملام من مطالبة و مواخذه مکن
و گفته اند که در آن روزگار عادة آن بود که بجای مصافحه و معانقه این معامله کردندی و مشغول بودندی
برای آنکه معتاد بودند بظاهر آیة آن دو وجه لایق تر است انی خشیت میترسیدم
که تو گویی چرا کردی که فرقت در میان بنی اسرائیل انداختی و قول مرا و سخن مرا مراقبت نکردی
من ترا گفتم اصلح میان ایشان باصلاح آن تو تفرقه و فساد در میان ایشان افکندی
بقال کردن هرون گفت من این نکردم صبر کردم تا تو باز آیی و تلافی آن کار کنی چون موسی سخن
هرون شنید و عذر او قبول کرد روی بسامری کرد و گفت فما خطبک حیث کار
بزرگ تو ای سامری یعنی چه کردی و چگونه کردی و چه کار عظیمست که از دست تو باید سامری
گفت من چیزی دیدم که ایشان ندیدند یعنی جبرئیل را او از اثر قدم وی قبضه خاک برداشتم
پس از در شکم آن گوساله انداختم و همچنین که با تو گفتم نفس من مرا چنین داشت و این کار را زین
بار است قوله تعالی قال فاذهب فان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس
وان لک موعدا لن تخلفه وانظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا
لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیم نسفا انما الهکم الله الذی لا اله الا
هو وسع کل شیء علما چون موسی سامری را گفت برو از اینجا که ترا ابا در حیوة

زندگانی تو آنکه گویی لا مساس عذاب سامری در دنیا آن کردند که او را از مخالطه مردمان
را از سخن گفتن با وی و نشستن و طعام خوردن منع کردند و اگر اتفاق افتد که کسی بساید یا
عضو کسی بعضوی رسد هر دو را تب آید در بیابان با وحوش باشد و از آدمیان میرمد و اگر
کسی را بیند گوید لا مساس که تو با من بتو دست مکن فرزندان وی اکنون باقی مانده اند در
خراسان که موسی خواست که سامری را بکشد حق تعالی وی را گفت که وی سازنده داد و او را مکش
که او سخی است و رسول ع فرمود که تجافوا عن ذنب السخی فان الله آخذ بیده
کلما عثر از سر گناه جوانمردان در گذرید که خدای تع دست وی گیرد هرگاه که بروی اندر آید وان
لک موعدا و ترا ای سامری وعده و بودنی هست از عذاب که آن را تو خلاف نکنند
و در آن وعده وا تو در نگذرانند و تو از آن در نگذری وانظر الی الهک و بنگر باین
معبود خود که او را خدای خود گرفته و روی بوی آورده و بهمه روز و برا پرستیدی او را بسوزانیم و آنگه
در دریا بیفشانیم یعنی خاکستر او را گفته که ما او را بسوهان بسابیم و سوده او را در دریا فشانیم و این
دلیلست بر آنکه وی حیوان نبوده است بلکه همچنان جماد بود اگر حال این بود و با وی اینها توان کرد
خدایی را نشاید خدای شما آن خدایست که جز او وی خدا نیست و اسع شد بهمه چیزی علم یعنی
علم وی بهمه چیزی رسید و محیط همه چیزها گردد و همه چیزی در علم وی گنجید قوله تعالی کذلک نقص علیک
من انباء ما قد سبق وقد اتیناک من لدنا ذکرا من اعرض عنه فانه یحمل
یوم القیمة وزرا خالدین فیه وساء لهم یوم القیمة حملا یوم ینفخ فی
الصور ونحشر المجرمین یومئذ زرقا یتخافتون بینهم ان لبثتم الا عشرا
ما همچنین قصه کنیم و بر تو خوانیم از اخبار گذشتگان و پیشینیان که این قصه کردیم و ما ترا از
نزدیک خود ذکری دادیم یعنی قرآنی که در وی ذکر طاعت است که بدان محتاج اند از نور دین
هر که روی باز آورد و از آن نپذیرد سعادة هیچ جا نیابد و هر که از قرآن اعراض کند و روی بگرداند و

و اندیشه نکند در آیات سود دلالات او که دال است بر توحید و عدل او روز قیامت یاد کردن
کز کاران بردارند و دران بار گران گناه جاوید باشد یعنی در عقوبت آن و مراد بوزر عقوبت
است و بد حملی بهاری است اشارت از روز قیامت آن بار گناه یوم ینفخ فی الصور روزی
که در صور دمند و گناهکاران را در آن روز حشر کنند و برانگیزند و گرد کنند سیاه روی و سبز چشم و این
علامت دوزخیان است و گویند مراد بزرق کوری و تلخیهای بهشت یعنی اشارت ازینان برانگیزند
یتخافتون بینهم با یکدیگر با آواز نرم و آهسته گویند چه از روز زهره خواهند که آواز
بر آرند از هول آن روز با یکدیگر گویند ان لبثتم شما درنگ نکردید در دنیا مگر ده شب مدت
بودن ایشان در دنیا یاد روز کوتاه داشت شمرند از درازی روز آخرت قوله تعالی نحن اعلم
بما یقولون اذ یقول امثلهم طریقة ان لبثتم الا یوما ویسئلونک عن الجبال فقل
ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا یومئذ
یتبعون الداعی لا عوج له وخشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا
ما عالم تریم و داناتر بانچه ایشان گویند آنکه گوید از ایشان که بداولیتر و ناصحتر از ایشان
باشد و تمام عقل که شما مقام نکرده اید در گور مگر روزی ایشان از احکام در گور اندک ایدانی
آنکه از فرو احوال و سینی بیخبر بوده باشند ابو علی جبائی گفت این دلیل عذاب گور گوید
یعنی از آنکه که عذاب گور منقطع شد تا اکنون این مقدار است و روا باشد که این آنان گویند که ایشان را
عذاب گور نباشد آنکه رسول را گفتند از کوهها می پرسند که کوه خدای از آن چون رست روان
آنکه با دو ابوه کماده تا در عالم بر آنکه بکردانند و گفته در دریا ریزد فیذرها پس بگذارد آنی کوهها یعنی
جای و مقام و قرار ایشان را از زمین قاعا صفصفا زمین نرم که در وی هیچ کژی نبینی هیچ پستی و فرازی نیابی
بیان کند امتا سخت بود یعنی بر روی زمین هیچ عمارت نبینی همه خراب باشد و پست کرده
آن روز که حال و کار چنین باشد یعنی روز قیامت همه خلقان متابعت داعی کنند داعی که خلقان

را با عرصات قیامت خواند و آن اسرافیل باشد که در صور دمد و بر صخره بیت المقدس باشد
و خلقان را با محشر دعوت کند خلایق از جوانب و اطراف روی بدو آرند و از پی آن آواز او بروند
بیان
و از وی میل نکنند و در نگذرند و عصیان و مخالفت نیارند آنگه همه در آن روز ملجا باشند و آوازها
آرامیده و ساکن کرده کس را زهره نباشد از هیبت آن روز که آواز بر آرند فلا تسمع تو
نشنوی مگر آوازی ضعیف و پوشیده عبد الله عباس گفت همس آواز قدم باشد قوله تعالی یومئذ
لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له قولا یعلم ما بین ایدیهم
وما خلفهم ولا یحیطون به علما وعنت الوجوه للحی القیوم وقد خاب من حمل
ظلما ومن یعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا یخاف ظلما ولا هضما آن روز
معنی
که روز قیامت باشد شفاعت سود ندارد الا آنکه خدای او را دستوری دهد که شفاعت
کند و گفتار او پسندیده آید بنزدیک خدای در حق وی از انبیا و ائمه و مومنان و گفته اند
اینست که در آن روز سود نکند مگر شفاعت کسی که خدای او را دستوری دهد در شفاعت کردن و گفتار
وی پسندد یعلم ما بین ایدیهم خدای عالم است بانچه در پیش ایشان است از احوال ایشان
حالا و استقبالا و آنچه از پس ایشان بوده باشد یعنی همه روزگار گذشته خدای میداند از ایشان آنچه
گذشته است و آنچه آینده است و آنچه پشت بدان دارند و آنچه روی بدان دارند و ایشان را علم
محیط نباشد و ندانند مقدورات و معلومات خدا را و رویها خاشع و خاضع کرد خدا را
جل جلاله آن خدائی که زنده و پاینده و مراد بوجوه اصحاب وجوه است و تخصیص روی را برای آن
کرد که شریفترین عضوی از آدمی روی است و حواس بیشتر در روی است و شاید که مراد بوجوه
روسا و بزرگان باشند وقد خاب و بدرستی که خائب و بی بهره ماند آنکه وی حامل
ظلم و بیدادی بود یعنی آنکه وی ظالم و کافر باشد و وی خایب و بی نصیب باشد از رحمت خدای

و هر کسی که وی عمل صالح و کردار نیکو و او مومن باشد از ظلم نترسد و از شکستگی و
نقصان حق خود نیندیشد عبد الله عباس گفت نترسد که از حسنات او چیزی نقصان
کنند و در ستایش افزاید قوله تعالی وکذلک انزلناه قرآنا عربیا وصرفنا فیه
من الوعید لعلهم یتقون او یحدث لهم ذکرا فتعالی الله الملک الحق
ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه وقل رب زدنی علما
ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما چنانکه فرستادیم بر تو
آیات که مشتملست بر وعد و وعید فرستادیم بتو قرآن را بزبان عرب و مکرر کردانیدیم در وی از انواع
وعید و بیان کردیم تا باشد که این کافران بترسند از عقاب من و احتراز کنند از معاصی
یا این قرآن ایشان را تشرفی و بزرگی حاصل کند و بسبب ایمان و پندی و موعظتی و عبرتی
پدید آید و برد فتعالی الله الملک بزرگوارست پادشاهی که سزاوارست بپادشاهی
و خدای ملک و پادشاهی او را خاصست دیگران را باطل چون ذکر قرآن کرد بر سبیل استطراد
رسول را گفت چون جبریل وحی آرد تو بخواندن تعجیل مکن از پیش آنکه وحی گذارده شود تمام کرده
مفسران گفته سبب نزول آن بود که رسول ع چون جبریل قرآن بروی خواندی از حرص او
متابعت کردی برای خدای تعالی این آیه فرستاد و گفته که قرآن بر صحابه خود مخوان و بیان
را بیاموز تا آنکه کیفیت بیانی و مجمل را مفصل بشناسی و از خدای تعالی زیادتی علم خواه و بگو
خداوندا مرا علم بیفزا و دانش در زیاده گردان ولقد عهدنا الی آدم ما عهد کردیم
و وصیت فرمودیم آدم را که گرد درخت مگرد و طاعت شیطان مدار آدم آن عهد و وصیت
را فراموش کرد ما او را عزمی نیافتیم بر معصیت یعنی عرض او مخالفت فرمان ما نبود قتاده
گفت عزما ای صبرا ما او را صبر و شکیبائی نیافتیم و عزم را ارادتی باشد مقدم بر فعل

برای

هذا

برای وطین نفس بر فعل قوله تعالی واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم
فسجدوا الا ابلیس ابی فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک ولزوجک فلا
یخرجنکما من الجنة فتشقی ان لک الا تجوع فیها ولا تعری وانک
لا تظمأ فیها ولا تضحی فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک
علی شجرة الخلد وملک لا یبلی فاکلا منها فبدت لهما سوآتهما
وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة وعصی آدم ربه فغوی یاد کن ای
محمد چون گفتیم ما فرشتگان را که ای فرشتگان آدم را سجده کنید همه آدم را سجده کردند الا ابلیس
که او امتناع کرد و سجده نکرد ما گفتیم ای آدم این ابلیس دشمن تست و دشمن زن تست مبادا که شما را
بوسوسه از بهشت بیرون آرد آنگه گفت ای آدم تو برنجه شوی و بدبخت گردی استناد
شقاوت تعب با آدم کرد دون حوا برای آنکه مراد بشقاوت تعب و رنجست در طلب روزی
و نفقه و آن مردان را باشد نه زنان را از آنکه نفقه زن بر شوهرش واجبست سعید جبیر گفت
برای آدم چون بزمین آمد گاوی و ورده سرخ آوردند آدم با گاو کشت میکرد و زمین می
شورانید و عرق میریخت از پیشانی خود و میگفت اینست شقاوت که خدای تعالی مرا گفت فلا
یخرجنکما من الجنة فتشقی ان لک الا تجوع فیها ترا در بهشت آرزو تا اگر
گرسنه باشی و برهنه باشی و در زمین چنین باشد که آنجا گاه سیر باشی وگاه گرسنه
گاه پوشیده وگاه برهنه وانک لا تظمأ فیها و اگر تشنه نشوی در بهشت و حرارت
وگرما نیابی و این چهار چیز که طعام است و شراب و لباس و مسکن که از آفتاب و سرما نگه دارد
آنست که مدار کفاف آدمی بر آنست و از بهر آنرا فرمود فوسوس الیه الشیطان
دیو وسوسه خود با آدم رسانید یعنی آدم را وسوسه کرد و او را گفت یا آدم را ای تمام

ترا بدرخت جاودانی و پادشاهی که کهنه نشود و گفته‌اند که ابلیس آدم را گفت
که احوال تو چونست در بهشت گفت در بهشت مرا مباحست تا هرچه آرزو
خواهم میخورم و انجا که خواهم میروم جز یک جنس درخت ابلیس چون حال
گفت من ترا بدرخت خلد که هر کس ازو بخورد جاوید در بهشت بماند راه
[illegible] نمایم و بلکه کهنه نشود آدم گفت آن درخت کدامست ابلیس گفت این درخت
که ترا از آن منع کرده‌اند آدم گفت من ازین درخت تناول نکنم و از و نخورم
ابلیس سوگند خورد که غرض ازین نصیحت تست و خیر تو آدم باور کند الملعون
و نصیحه شده وظن او چنان بود که کسی سوگند بدروغ نیارد خوردن آدم
و حوا از آن درخت بخوردند و بادی در آمد و حلها از تن ایشان بر بود و
عورت ایشان ظاهر شد و تاج از سر ایشان بر داشت ایشان چون
برهنه ماندند در ایستادند و برگ درختان بهشت برهم میدوختند تا از آن عورت
عورت پوشی ساختند گفته‌اند برگ انجیر بود وعصی آدم ربه فغوی
آدم مخالفت امر خدای خود کرد و معصیت مخالفت باشد که پیغمبران مخالفت
امر واجب نکنند و اینجا مخالفت امر است پس این امر سنت بوده باشد
و خدای تعالی چنانکه امر بواجب کند بسنت نیز کند و مخالفت امر سنت معصیت
باشد اگر گویند برین قاعده لازم آید که پیغمبران خدا همیشه عاصی باشند
چه ایشان خالی نباشند از ترک مندوبات گوییم بر پیغمبران این لفظ
اجرا نکنند برای آنکه این لفظ در عرف مخصوص شده است بفاعل قبیح
و تارک واجب اما معتقد روا باشد چنانکه گویند که خدای تعالی فلان پیغمبر را

نکاد سنت فرمود وی عاصی شد و مخالفت کرد و غوی در کلام عرب
خیبة آمده است چنانکه شاعر گوید فمن یلق خیرا یحمد الناس امره ومن
یغو لا یعدم علی الغی لائما یعنی هر که او مالی دارد مردمان او را حمد کنند
کار او نیکو دانند و اگرچه نباشد و هر که او درویش باشد و از آن خایب او را
ملامت کنند و [illegible] نیابد یعنی ملامت کننده بسیار باید قوله تعالی ثم اجتباه ربه
فتاب علیه وهدی قال اهبطا منها جمیعا بعضکم لبعض عدو فاما
یاتینکم منی هدی فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی ومن اعرض عن
ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی قال رب
لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها
وکذلک الیوم تنسی ۵ پس برگزید خدا او را برگزید و توبه او قبول کرد و هدایتش داد
و راه نمود بآن کلمات که چون از آن کلمات بگفت وآن دعاست بخواند خدای تعالی توبه او
قبول کرد گویند چون آدم گناه نکرد چرا توبه کرد و توبه جز از گناه نباشد جواب آنست
که توبه طاعتیست از طاعات خطا و حصول ثواب بی عدد برو و توبه را اثری نیست در اسقاط
عقاب و اسقاط عقاب بتفضل باشد پس توبه طلب ثواب باشد و قبول توبه ضمان باشد و توبه
پیغمبران بر سبیل خضوع و خشوع و اخبات و انقطاع باشد با خدای و عوض از تحصیل
ثواب و هدایت درین آیه بمعنی لطف است چنانکه والذین اهتدوا زادهم
هدی قال اهبطا منها جمیعا خطاب با آدم و حواست و چون اصل آدمی
ایشان بودند ایشان را بمنزله اجزا آدمیان کرد آید و خطاب با همه کرد و گفت بعضکم
لبعض عدو و گفته‌اند با آدمست و ابلیس را نیز گفتند یعنی آدم و حوا را بر زمین

از بهشت بعضی از شما دشمن بعضی اند شما همه دشمنان یکدیگر اید اگر بشما آید
از من هدایتی ولطفی وپیغمبری وکتابی هر که او متابعت کند وپس روان باشد او
گمراه نباشد در دنیا وبدبخت نگردد در آخرة بیرون کردن آدم از بهشت عقوبة نبود تا گوید
که آدم چون گناه نکرد چرا او را از بهشت بیرون کردند زیرا که عقاب مضرتی باشد
مقرون به استحقاق واهانت واین منفعت بود از آدم وفوت منافع عقاب
که اگر بودی انبیا واولیا همیشه معاقب بودندی چه در مقدور ومنافع را نهایت نیست
که بایشان توان رسانیدن عاجلا پس اخراج بر سبیل مصلحة دارد وبا او فات
واستخلاص واسباب نکرده ما تناول درخت نکرده بود نه مصلحة دران بود که آن با
وچون تناول کرد نه مصلحة بگردید وصلاح آن بود که از آنجا بزمین آید وخدای
آدم را بزمین آورد چنانکه گفت انی جاعل فی الارض خلیفة ومن اعرض
عن ذکری وهر که اعراض کند از ذکر من یعنی قرآن ونظر کردن در دلایل وبینات
او را معیشتی باشد تنگ وزندگانی سخت ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام
در تفسیر این آیة که مراد بمعیشة ضنک عذاب گورست وفشارش وتنگی او
گفت این معیشت تنگی او را در دوزخ باشد ضحاک گفت کسب حرامست عبد الله عباس
گفت هر مالی که به بنده ارزانی دارد خدای حق تعالی اگر اندک باشد واگر بسیار
در آن خیری نباشد آن معیشت ضنک بود معنی آیة آنست که هر که از
ذکر خدای وراه حق عدول کند روزی بر وی تنگ شود ومال بسیار کافران را [illegible]
برایشان نه فراخ است ... آنکه بر مومنان ... معنی آیة آنست که آنان که ...
[illegible] ... کنند او را اعانت نباشد برای آنکه ...

... ان فرح وتنعم ابدی ایشان سخت آید ابو سعید خدری گفت این معیشت
... گور ایشان تنگ کنند بر وی تنگ شود چنانکه پهلوی ایشان یکدیگر گذر کند
... کرده نود ونه اژدها که هر یکی را هفت سر باشد تا او را میگزد
تا بروز قیامت واگر یکی از آنها یکدم در زمین دمند هرگز ...
... سعید جبیر گفت با دین قناعت وخرسندی وتوکل هر که از
قناعت ازو بستانند تا سیر نشود ونحشره یوم القیمة اعمی ...
... چشم نابینا باشد عبد الله عباس گفت از حجت نابینا بود وحجت نتواند
... جز وطریق صواب نابینا بود یعنی هیچ چیز نبیند گوید خداوندا چرا مرا نابینا
زنده کردی ومن بینا بودم واین دلیل میکند بر آن که اعمی از چشم است
... من بنزدیک خود بصیر بودم بحجت خود یعنی بشبهه را ... که حجت است قال
... کردی آیات ما آمد بتو آمد در و نظر نکردی وبا دو بینا نشدی
قوله تعالی
... کردی همچنین امروز ترا فراموش کنیم از ثواب ... ترا در عقاب
وکذلک نجزی من اسرف ولم یؤمن بآیات ربه ولعذاب الآخرة
اشد وابقی افلم یهد لهم کم اهلکنا قبلهم من القرون یمشون فی
مساکنهم ان فی ذلک لآیات لاولی النهی ولولا کلمة سبقت من
ربک لکان لزاما واجل مسمی فاصبر علی ما یقولون وسبح بحمد ربک
قبل طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء اللیل فسبح واطراف النهار
لعلک ترضی ... [illegible]
... [illegible] ... ایمان ... [illegible]

لزاما

قيامت دوزخ سخترست و باقی تر و پاینده تر و این آیه دلیل
تنگ عذاب گورست یا عذابی که در دنیا باشد از شقاوت و
أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ ای ایشان را راه ننمود و عبرتی و پندی نشد
و معاینه نمی بینند آثار و منازل و جایگاههای بسیاری از جبا
ایشان را هلاک کردیم و از عاد و ثمود و غیر ایشان هر وقت که قریش
بر منازل و مقام ایشان گذر میکنند يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسا
ایشان میروند بد مستی و حیرت که درین عبرتی و موعظتی و دلائلی
وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ و اگر نه رای حکمی است که صادر و سا
خدای تو در تاخیر عذاب ایشان وَأَجَلٌ مُسَمًّى که نهاده شد و نام برده ش
بر ایشان لازم کرده لَكَانَ لِزَامًا عذاب ایشان لازم بودی و هلاک ایشان واج
چنانکه لازم شد بر امت سلف فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ پس ای محمد
بر آنچه ایشان میگویند و تسبیح کن بحمد و شکر خدای خود پیش از آنکه آفتاب بر آید یعنی
بامداد و پیش از آنکه آفتاب فرو شود یعنی نماز پیشین و دیگر را آنکه این هر دو نماز
آخرین روز است وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و از ساعتهای شب یعنی نماز شام و خفتن
عباس گفت مراد نماز شب است و سنتی که در شب گذارند و کنارهای روز یعنی
بر قول قتاده و گفتند وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ نماز شام است و خفتن وَأَطْرَافَ النَّهَارِ
بامداد که در طرف اول روز است و پیشین و دیگر است که طرف آخرین روز است و
وجه تکرار بعد اختصاص نماز و اوقات نماز کرد لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ تا باشد که
یعنی بشفاعت و چه بصر کنی مانند قوله تعالی وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا
أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ

وَأَبْقَىٰ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ
نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ
بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ خطاب با رسول است و مراد امت او از جمله مکلفان
که چشم منگر بآنچه ما دادیم و متمتع کردانیدیم باصناف و انواع این کافران از زینت و آرایش
دنیا از مطاعم و ملابس آنچه نفس ایشان میخواهد و دل ایشان آرزو و تمنا آن میکند از انواع
لذات و ملاهی و رسول ع گفت لَا تَنْظُرُوا إِلَىٰ مَنْ هُوَ فَوْقَكُمْ فَانْظُرُوا إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ منکم
فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ لَا تَزْدَرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ در کسی منگرید که بالای شماست بنعمت
در کسی نگرید که فرو تر شما باشد که آن اولیتر باشد که نعمت خدا بجود حقیر ندارید و این معنی
شاعر بیند و سه گفته است بیت زمانه پندی آزاده وار داد مرا زمانه را چو
نکو بنگری همه پندست زبان بیند مرا گفت چشم دل بگشا کرا زبان نه بپندست پای ما
بپندست بدان کسی که فرو تر از تو اد ز دست مکن بدان مکر که بحال تو آرزومندست
ابو رافع گفت که رسول ع گفت مرا بنزدیک جهودی فرستاد و از وی قرض خواست
گفت من جز برهن چیزی قرض ندهم رسول ع را سخت آمد خدای تعالی برای تسلی رسول ع
این آیه فرستاد لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ما ایشان را نعمت حیوة دنیا دادیم تا ایشان را امتحان
کنیم و بیازمائیم تا شکران و ادای حقوق آن قیام مینمایند یا نه اگر شکر کویند نعمت
زیاده کنیم و اگر کفران ازین نعمت دنیا بگردانیم و بعذاب ابد مبتلا کردانیم وَ
رِزْقُ رَبِّكَ و روزی خدای تو در آخرت بهترست از تو و باقی تر و این روزی
که نعمت نبوت است تو را بهترست از آنچه ما ایشان را بدان متمتع کردانیدیم از مال و دنیا
و گفت نیز ای بعضی یعنی ثواب زهد بستان قوم خود و طاعت خود را بنماز و تو

و تو بر نماز و فرمودن بان صبر کن و بزرگی و عبادة بجا آور و غم روزی مخور که ما ترا روزی میدهیم
وما از تو نمیخواهیم که تا خود را و اهل خود را روزی دهی ترا و اهل ترا روزی ما دهیم و عاقبت
پسندیده و سرانجام نیکو اهل تقوی و پرهیزکاران راست که مال ان با ثواب بود داد آنکه خبری
روایتست که چون این آیه امد رسول خدا بدر خانه فاطمه و علی آمدی هر بیگاه در وقت هر نمازی
و بگفتی الصلوة رحمکم الله وقالوا لولا یأتینا بآیة من ربه ای کافران گفتند چرا محمد ما را
آیتی و معجزی نیارد از خدای خویش [illegible] ایشانرا گفتند با ایشان امد آیه و معجز
[illegible] صحف اولینان و کتاب پیشینیان [illegible] چون رسول خبر دهد ایشان را از انچه در کتب
اولین هست از توریة و انجیل و صحف و آن هیچ نه دیده و نخوانده و نا شنیده و اخبار [illegible]
مطابق خبر بود در دیگر کتابها این نه آیتی و معجزی باشد و وجهی دیگر آنست که نه این آیه که ایشان اقتراح
میکنند از معجزات دیگر اقتراح کردند چون آیه [illegible] حال ایشان نیز همچنین است که [illegible]
همچو اهل [illegible] نیاوردند و مستحق عذاب استیصال کردند چنانکه ایشان گفتند قوله تعالی ولو انا اهلکناهم
بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و
نخزی قل کل متربص فتربصوا فستعلمون من اصحاب الصراط السوی ومن اهتدی
اگر ایشانرا هلاک کنیم بعذاب پیش از فرستادن رسول و اظهار آیات لگفتندی ایشان [illegible]
روز [illegible] و روز قیامت ای خدای ما چرا بما رسولی نفرستادی تا متابعت کردیمی پیش از انکه
ذلیل و رسوا شویم و هلاک گردیم قل کل متربص بگوای محمد که هر یکی از ما منتظریم [illegible]
میدارید ما منتظر [illegible] خدا ما را وعده کرده است تا [illegible] شما منتظر [illegible]
[illegible] فتربصوا [illegible]
[illegible] فستعلمون [illegible]

آنکس که اورا یافته و مهتدی است ما ایم یا شما اید **سورة الانبیاء علیهم السلام**
مکیست صد و دوازده آیه است از ابی بن کعب روایتست که رسول صلعم گفت هر که
سورة الانبیا بر خواند خدای تعالی روز قیامت شمار وی آسان کند و هر پیغمبری که ذکر ایشان در قرآنست
بر وی سلام کنند و دست در دست او نهند قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا
استمعوه وهم یلعبون لاهیة قلوبهم واسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا
الا بشر مثلکم أفتأتون السحر وانتم تبصرون تفسیر این آیه وعظ [illegible]
و نزدیک آمدن وی خبر داد تا مکلفان اندیشه کنند و کار قیامت ساخته کنند گفت
نزدیک آمد مردمان را حساب یعنی روز قیامت که دران روز حساب و شمار خلقان کنند و از کرده و گفته
ایشان باز خواست کنند و قرب [illegible] زمان یا مدت مسافت مکان باشد میان دو چیز و اینجا
گفته اند که کل ما هو آت قریب هرچه آمدنی است نزدیک باشد و این بلیغ کل ما هو آت
آت هرچه آمدنی آمده است یعنی بحکم آمده است اورده اند که قس بن ساعده را دیدند بر شتری
سوار در سوق عکاظ مردم را وعظ میکرد و میگفت ایها الناس ان من عاش مات ومن
مات فات وکل ما هو آت آت هر که زنده شد بمیرد و هر که بمرد فانی شد هرچه آمدنی است
آمده است یعنی حکم آمده است وهم فی غفلة وحال آنست که ایشان در غفلت و بی کاهی از عواقب
میکنند از ان وعده و وعید می نمایند و بر میگردند از حساب قیامت غافلند و از اندیشه کردن
در عاقبت و سرانجام کار خود معرض اند ما یأتیهم یعنی نیاید بایشان هیچ ذکری و پندی هیچ
ذکری یاد کردی یعنی کتابی و مراد بدین ذکر قرآنست باتفاق نیاید بایشان از هیچ ذکری محدث
و قرآنی [illegible] الا که استماع کنند از او و شنوند در حال شنیدن

من ربهم

و بازی کنند در آنچه دلیل بر آنکه قرآن محدث است بر آنکه خدا تعالی اسم محدث بروی
اجرا کرده است بر بطلان قول ایشان که مسموع کلام باشد نه ذات کلام مسموع باشد و ذات
محمد مرئی اما آنکس که خدای نامحسوس را محسوس و مرئی گوید عجب نباشد که پیغمبر مرئی را مسموع
گوید لاهیة قلوبهم دلهای ایشان مشغول بلهو و بطر است یعنی در حال استماع قرآن
غافل باشند و مشغول شود دلهای ایشان بلهو و بطر و پنهان با یکدیگر راز گویند آنان
که ظالمان و کافرانند هل هذا الا بشر مثلکم این محمد همچو شما آدمی است و ورا بر شما
مزیتی نیست آنچه میکند و میگوید سحر است و جادوی أفتأتون السحر شما بسحر و جادوی می‌آیید
و حال آنست که شما می‌بینید و می‌دانید که آن سحر است قوله تعالی قال ربی یعلم القول فی
السماء والارض وهو السمیع العلیم بل قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل
هو شاعر فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون ما آمنت قبلهم من قریة
اهلکناها افهم یؤمنون وما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم فسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام وما
کانوا خالدین بگو ای محمد که خدای من سخنی که در آسمان و زمین باشد از او داند و شناسد
این سخن که شما با یکدیگر براز میگوئید چگونه از او نشناسد شناسنده از آنکه او خدای شنوا است و دانا است
ذکر قول کرد برای آنکه او عام است اسرار و پنهان را شامل است آنگه اضراب کرد از آن و گفت
نه که این کافران گفتند او که در اول سحر و جادوی خواندند آن اضغاث و احلام است
شوریده و برهم آمیخته است که او بر نیز اضراب کرد و گفت گفتند سخن دروغ است که از خود فرا
کرده است فراهم بافته از این نیز هم باز آمدند و گفتند او شاعر است و سخن شعر است و این همه
از سر عجز و تحیر گفتند و اندیشه این احوال متناقض از سر جهل گفتند برای آنکه اضغاث احلام

هیچ معنی نباشد و از اینجاست که خوابهای شوریده را که اصلی نباشد اضغاث احلام
خوانند و آنچه گفتند که او میگوید و از خود فرا مینهد و بر خدای می‌بندد دروغ و باطل گفتند برای آنکه
ایشان را بمرات گفتند که اگر آنچه وی آورده است مفتری است فأتوا بعشر
سور مثله مفتریات شما نیز ده سوره از مثل چون او سخنی مفتری بیارید و آنچه
گفتند که او شاعر است همه دروغ و باطل گفتند برای آنکه ایشان از آن بودند که نشناختند
ایشان همه فصحا و شعرا بودند چون از این همه فرو ماندند و گفتند فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون
گو بما آورد آیتی و دلالتی و معجزتی چنانکه پیغمبران پیشین آوردند و ایشان را بیان دلالات
و معجزات فرستادندی سبحانه و تعالی گفت ما آمنت قبلهم من قریة پیش از
ایشان اهل هیچ شهری و دهی که ایشان را هلاک کردیم ایمان نیاوردند با آنکه آیات
و معجزات بایشان آمد ای ایشان ایمان خواهند آوردن با آنکه ایشان آید آیه یعنی
چنانکه اولینا را آیات فرستادیم ایمان نیاوردند اینها را نیز اگر آیات فرستیم هم
ایمان نیاورند و تمام کنند آنکه مستحق عذاب استیصال شوند چنانکه آنان شدند چون کافران رسول
را گفتند هل هذا الا بشر مثلکم محمد آدمی است همچون شما حق تعالی جواب ایشان فرستاد و گفت وما
ارسلنا قبلک الا رجالا پیش از تو پیغمبران را فرستادیم و مردان بودند و به پیغمبری جز
مرد را فرستادیم و وحی جز بمردان ننهادیم اگر در بشریت وی را با خود برابر میکنید چه در
پیغمبری و وحی بآن مردان که بایشان وحی فرستادیم برابر نمیکنید و اگر نمیدانید که آن پیغمبران که
مردان بودند که بایشان وحی کردیم بپرسید از اهل ذکر یعنی از اهل العلم ... که اهل ذکر کیستند
مفسران را در این خلاف است از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که او گفت ما اهل ذکر ایم و مراد بذکر
رسول است یعنی فاسئلوا آل محمد از آل محمد بپرسید ... روایت ... کرده خدای
تعالی رسول را ذکر خواند فی قوله ذکرا رسولا حسن بصری گفت مراد اهل توریة و انجیل اند

كفت مراد اهل قران اند كه خداى تع ورا ذكر خوانده في قوله وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس
وفايده سوال ازيشان انست اكرچه در قول ايشان يعنى جهودان و ترسايان حجتى
نيست كه چون مخبر بصفة تواتر باشد عند خبر ايشان علم ضرورى حاصل شود چون
مستند بود با دراك و مشاهده و ديكر انكه ايشان خصم اند و اعتراف ايشان حجت باشد
وما جعلناهم جسدا لا ياكلون الطعام ما ايشانرا تنى نيافريديم كه او طعام نخورد چون ايشان
را ادمى افريديم چون ديكر ادميان هر اينه ايشانرا اكزير نباشد از انچه ادميانرا از
طعام و شراب وايشان جاويد نبودند و نماندند چه هيچ ادمى جاويد نماند و مانند
اينست اين اية وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افان مت فهم الخالدون
قوله تعالى ثم صدقناهم الوعد فانجيناهم ومن نشاء واهلكنا
المسرفين لقد انزلنا اليكم كتابا فيه ذكركم افلا تعقلون وكم قصمنا
من قرية كانت ظالمة وانشانا بعدها قوما اخرين فلما احسوا باسنا اذا
هم منها يركضون لا تركضوا وارجعوا الى ما اترفتم فيه ومساكنكم لعلكم
تسالون قالوا يا ويلنا انا كنا ظالمين پس ما وعده كه ايشانرا داديم
از وعده ظفر و نجات از دشمن و هلاك كافران آن وعده را راست كردانيديم
لقد انزلنا اليكم بشما فرستاديم كتابى را كه دران كتاب ذكر شماست و شرف
شماست و ذكر بمعنى شرف است بيانش وانه لذكر لك ولقومك درين
كتابست انچه شما محتاج ايد از كارهاى دينى اى در فهم نيايد عقل خود را كار نفرماييد
و انديشه نميكنيد وكم قصمنا اى بسا كه بشكستيم و خراب كرديم از شهرها و ديها
كه اهل ان ظالم و ستمكار و كافر بودند ما ايشانرا بكشتيم ايشان هلاك كرديم و از
پس هلاكت ايشان قومى ديكر باز فريديم بر سبيل انشا و ابداع پس انكه اهل ان انشا

كه اهل ان ظالم و ستمكار و كافر بودند ما ايشانرا بكشتيم ايشان هلاك كرديم
پس از هلاكت ايشان قومى ديكر باز فريديم بر سبيل انشا و ابداع پس انكه
اهل ان شهرها عذاب ما را ببينند در حس خود اوردند اذا هم منها يركضون
مى ناكاه ديدى كه ايشان از انجا ميدويدن و ميكريختند چون عذاب حال ايشان
كفت بر سبيل تقريع و توبيخ لا تركضوا ناخوش ميكنند مدويد و مكريزيد باز كرديد با انچه در ان
مترف و متنعم بوديد از مال و نعمت و اسباب و مسكنهاى شما بر سبيل تهكم
كفت باشد كه از شما سوال كنند و بپرسند از انچه بر شما رفت و بر مالها و مسكنهاى
شما و شما جواب دهيد از سر علم كه بر ما چه رفت يا خدم و حشم شما بيايند و از شما سوال
كنند كه ما را انچه ميفرماييد تا امتثال كنيم عبد الله عباس كفت تا از شما بپرسند كه پيغمبران
شما را كشتند قتاده كفت تا سايلان بيايند و از شما چيزى خواهند كه شما
منعم و متنعم ايد ابن عباس كفت اية در اهل حصور امد و ان ديهى بست بيمن و اهل عرب
بودند خداى تع پيغمبرى بايشان فرستاد نام او حنظله تا ايشانرا بخداى دعوة كند
ايشان او را تكذيب كردند و بكشتند خداى تع بخت نصر را بايشان كماشت
تا ايشانرا هلاك كرد و فنا ايشانرا بغارت كرد و زنان و فرزندان ايشانرا
ببردكى برد چون چنان ديدند پشيمان شدند در هنكامى كه پشيمانى سودى نداشت
ايشان بكريختن كرفتند و فرشتكان بر سبيل استهزا كفتند لا تركضوا
... اذا سمعان او ... لا ... [illegible]
... فكفتند يا ويلنا ... [illegible]
قوله تعالى فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيدا خامدين [illegible]

وما خلقنا السماء والارض وما بينهما لاعبين لو اردنا ان نتخذ
لهوا لاتخذناه من لدنا ان كنا فاعلين بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه
فاذا هو زاهق ولكم الويل مما تصفون وله من في السموات والارض ومن
عنده لا يستكبرون عن عبادته ولا يستحسرون يسبحون الليل والنهار
لا يفترون همچنان کفار را با ملکنا دعاء ایشان بعد و مقالت ایشان تا اکر
یما ایشانرا هلاک کردیم چون کیاه درود و کشته بریده فرو کرد ایندم یعنی ایشان
چون [illegible] بودند بیچ عذاب ایشانرا [illegible] دیدیم چون اتشی فرو نشسته و سوخته
بودند خشم ما ایشانرا فرو میرانید وما خلقنا السماء وما این اسمان و زمین را و انچه
درمیان انست بازی نیافریدیم برای منافع خلقان افریدیم تا از و نفع کیرند دینی
و دنیاوی در و نظر کنند و بصانع افریدکار وی رسند و بر [illegible] لو اردنا اکر
اخواستمی تا از بازی کیرم بازی کرفتمی از نزدیک قدرت و توانایی خود چنانکه جز ما
کسی را بران اطلاع نبودی و کفته اند این رد کسانی است که خدای را فرزند کفتند و مراد
بلهو فرزند است یعنی ما اکر زنی کرفتمی یا فرزندی از نزدیک خود کرفتمی نه از دمیان چون
مریم و عیسی و عمران اکر این کردمی و فرزند کرفتمی لکن نکردم که این معنی بر ما روا نیست بل
نقذف بالحق على الباطل بلکه ما حق را بر باطل زنیم و صدق را بر دروغ غالب کردانیم و محمد
دیو را [illegible] چون [illegible]
[illegible]

دو [illegible] بیادزن و فرزند و لهو و لعب وله من في السموات والارض وهر کی
که در اسمانها و زمین است خدای راست ملک و ملکوت او است و در دست
تصرف او است تا چنانکه میخواهد میدارد و میکرداند و انانکه نزدیک وی اند
از فرشتگان مقرب بعز قرب و منزلت یعنی قرب و مسافت ایشان باشد
و منزلتی که نزدیک خدای دارند از عبادة او سر نه پیچند و ملول نمیشوند خدای را در شب و روز
تسبیح میکویند و ذات مقدس وی را از انچه لایق حضرت وی نیست تنزیه میکنند و سست
نمیشوند و ضعیف نمیکردند قوله تعالى ام اتخذوا الهة من الارض هم
ينشرون لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش
عما يصفون لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون ام اتخذوا من دونه
الهة قل هاتوا برهانكم هذا ذكر من معي وذكر من قبلي بل اكثرهم لا
يعلمون الحق فهم معرضون حق سبحانه و تعالى ازان کلام اضراب کرد بنام منقطعه و در
سخن کافران شروع کرد و کفت این کافران خدایانی کرفته اند که از زمین اند یعنی از جنس زمین
اند چون سنک و چوب و اهن و [illegible] و انچه بدین ماند از معادن که ایشان یعنی خدایان
ایشان مردکان را زنده کردن نتوانند اکر چه دعوی خدایی ایشان میکنند و استحقاق نام
خدایی ندارد الا انکه ذاتی که قادر باشد بر جمله مقدورات [illegible] الارض از
[illegible] یعنی خدایی که زنده کردن [illegible] مردکان را یعنی [illegible]
[illegible]

خدای وحکمتهان دلیل بهانست ممکن بودی وممتنع بنودی پس بودی بودی بانکه اگر
یکی چیزی خواستی ویکی ضدان با مراد هر دو برآمدی یا مراد هیچ دو برنیامدی یا مراد
یکی برآمدی دون یکی اگر مراد هر دو برآمدی بودی بود باجتماع ضدین واگر مراد هیچ دو
برنیامدی بودی بودی بانکه فعل ممتنع بودی از دو قادر واین بودی باشد بانقص قادری
ایشان اما اگر مراد یکی برآمدی دون دیگر بودی بودی بانقص قادری آنکه مراد او برنیامدی
چون همه قسمها باطل شد این بماند که نشاید که با خدای خدائی بود واورا شریکی وانبازی
باشد دلالت فسبحان الله رب العرش العظیم منزه است خدایی که خداوند
عرش با عظمت است از انچه کافران اورا صفت میکنند وهمباز و همتا میکنند
لا یسئل عما یفعل از انچه خدای کند سوال نکنند زیرا که وی حکیم است افعال وی همه حکمت وصواب
باشد واز ایشان سوال کنند تا چرا کردند از انکه جهل وغفلت برایشان غالب است انکه
گفت ام اتخذوا من دونه آلهة یا ایشان خدایان گرفتند از دون خدای
تکرار این کلمه استعظام کفر ایشان کرد انکه گفت بگو ای محمد ایشان را که برین دعوی که شما میکنید
حجتی بیارید وبرهانی بنمایید که هران دعوی که از حجت وبرهان عاری باشد معقول نباشد
انکه گفت هذا ذکر من معی این قران ذکر انانست که با من اند از امت درانچه
ایشان را بدان حاجت باشد از حلال وحرام وقضایا واحکام وانچه مصالح ایشان
باز کرده وذکر انانست که پیش از من بودند از اخبار انبیا و امتان گذشته چنانکه
رسول صلعم گفت در وصف قران که فیه خبر ما قبلکم ونبا ما بعدکم
وفصل ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل انکه گفت اکثرهم لا یعلمون
... اکثر ایشان ... لاجرم از و اعراض

میکنند

میکنند وبر میگردند قوله تعالی وما ارسلنا من قبلک من رسول الا
نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه
بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون یعلم ما بین ایدیهم وما
خلفهم ولا یشفعون الا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون یا محمد
از پیش تو هیچ رسولی وهیچ پیغمبری الا که بوی وحی کرده شد که هیچ خدای نیست که سزاء پرستش
دارد مگر من که آفریدگار جهانم مرا پرستید وجز از من خدای دیگر مگیرید ایشان یعنی کافران
ومشرکان گفتند که خدای فرزند گرفت وایشان قبیله خزاعه بودند که گفتند فرشتگان دختران
سبحانه او منزه است از انکه وی را فرزند باشد عباد مکرمون دفرزندان خدای نیستند
بندگان گرامی وبزرگوار بر خدای سبقت نگیرند بگفتار زهره آن ندارند که پیش از انکه خدای بگوید
وفرماید ایشان سخنی گویند وبکاری فرمایند هیچ نفرمایند وهیچ نکنند مگر بامر وفرمان وی
یعلم ما بین ایدیهم میداند انچه از پیش ایشان است وانچه از پس ایشان علمست
بانچه میکنند ونمیکنند وانچه تاخیر وتقدیم میکنند وایشان شفاعت نکنند مگر کسی را
که خدای دین وی پسندیده باشد وراضی باشد که در حق وی شفاعت کنند عبدالله
عباس گفت یعنی آنکس که گوید لا اله الا الله واصحاب وعید بدین آیة دلیلی گیرند
بر انکه اهل کبایر را شفاعت نباشد بر قول عبدالله عباس وزید قول دیگر از برای آنکه خدا
مطلق است معینیست شاید که بعضی از اعمال با بیشترین اعمال که کرده باشد پسندیده
خدا بود واگرچه در میانه اعمالی باشد او را ناپسندیده که شفاعت برایمان باید درحق
او انکه گفت وهم من خشیته وایشان از ترس وی ترسیده در اعمال ترسان باشند
واز خوف عقاب او هیچ معصیت نکنند قوله تعالی ومن یقل منهم انی اله من دونه
فذلک نجزیه جهنم کذلک نجزی الظالمین اولم یر الذین کفروا ان السموات

والارض كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء كل شيء حي افلا
يؤمنون وجعلنا في الارض رواسي ان تميد بهم وجعلنا
فيها فجاجا سبلا لعلهم يهتدون وجعلنا السماء سقفا محفوظا
وهم عن آياتها معرضون حق سبحانه و تعالی بر سبیل عتاب مشرکان را گفت که برکسی
که گوید از ایشان من از فرشتگان و از آدمیان و پریان که من خدا ام بدون خدا افریدگار
جهان ما او را دوزخ جزا دهیم و همچنین پاداش دهیم ظالمانرا و کافرانرا اگر گفت
او لم یر الذین کفروا ای نمی بینند این کافران و نمیدانند که آسمان و زمین بسته
و برهم نهاده بودند و میان ایشان گشادی و هوا نبود ما از ایشان جدا کردیم در میان هوا
پیدا کردیم کعب الاحبار گفت خدای تعالی آسمان و زمین آفرید و برهم نهاده بود و بادی
بوزید تا از ایشان جدا کرد مجاهد گفت و ابو صالح و سدی که جدا یک طبقه بود از
بشکافت هفت طبقه کرد و زمینها همچنین هفت طبقه کرد و گفتند آسمان را باران گشاده
کرد و زمین را نبات بیانش والسماء ذات الرجع والارض ذات الصدع
وجعلنا من الماء هر حیوانی که افریدیم از آب افریدیم و نظیرش اینست که والله
خلق كل دابة من ماء تصدیق نکنند و باور نمیدارند وجعلنا في الارض و ما در
زمین بکردیم و بیافریدیم کوهها بلند را تا زمین ثابت باشد و ساکن و آرمیده گردد
ساکنان زمین را نجنباند حضرت کرداند و در کوهها راهها پدید کرد و سکا فیها پیدا
کرد اند و جمله زمین را مسخر ایشان کرداند تا در سهل و جبل راه کنند و در ...
و روزی ... وجعلنا السماء سقفا محفوظا و ما آسمانرا سقفی کردیم
نگاه ...
واحکام با نجا رسانیدیم که ... منقطع نیست و از شیاطین نگاه داشتیم برجوم

تا استراق

تا استراق سمع نکنند چنانکه گفت وجعلناها رجوما للشياطين و این کافران از
آیات و دلالات آسمان و زمین اعراض کرده اند و از اندیشه و تفکر در آن روی بگردانیده

قوله تعالی

وهو الذي خلق الليل والنهار والشمس والقمر كل في فلك
يسبحون وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افائن مت فهم الخالدون
كل نفس ذائقة الموت ونبلوكم بالشر والخير فتنة والينا ترجعون
و او خدای است که شب و روز آفرید و آفتاب و ماه آفرید تا آفتاب آیت روز باشد و ماه آیت
شب كل في فلك هر یکی از آفتاب و ماه و ستارگان در فلک خود شنا میکنند و فلک عبارة
است از مجری و مدار آفتاب و ماه و گفتند فلک موجی است مکفوف که مجرای ماه و آفتاب
و ستارگان در وی است بر ایشان ... عبدالله عباس گفت یسبحون میگردند و
میرانند در فلک خود بخیر و شر و شدت و رخا ... کنایه عقلا ... که فعل عقلا
با و حوالت کرد و برای این ... گفت که مراد ماه و آفتاب و ستارگان است وما جعلنا و ما
هیچ آدمی را در دنیا خلد و جاودانی نداده ایم و پیش از تو کسی در دنیا جاوید نمانده است
تا تو نیز جاوید مانی گفته اند سبب نزول آیه آن بود که کافران گفتند نتربص به
ريب المنون ما انتظار مرگ محمد میکشیم حق تعالی آیه فرستاد و گفت اگر ایشان
چشم بر مرگ تو نهاده اند ما هیچکس را در دنیا جاوید نکرده ایم تا تو اگر بمیری
ایشان جاوید مانند كل نفس هر تنی که جان دارد مرگ بچشد و سختی و شدت
مرگ ... رسد و ما شما را بیازمائیم و امتحان کنیم ... نیکوئی و بیماری و سستی و درویشی
و توانگری ... و مراد با بتلا امتحان ... تشدید و تخفیف باشد و شما را
با پیش ما آرند ... شما با ما باشید ... که در آن سرای حکم ما را باشد ...

دیگر را حکم نباشد چنانکه در دنیا هست قوله تعالی وإذا رآک الذین
کفروا إن یتخذونک إلا هزوا أهذا الذی یذکر آلهتکم وهم بذکر الرحمن هم
کافرون خلق الإنسان من عجل سأریکم آیاتی فلا تستعجلون ویقولون متی
هذا الوعد إن کنتم صادقین لو یعلم الذین کفروا حین لا یکفون عن
وجوههم النار ولا عن ظهورهم ولا هم ینصرون بل تأتیهم بغتة
فتبهتهم فلا یستطیعون ردها ولا هم ینظرون چون ای کافران ترا
ببینند نگیرند ترا مگر بافسوس یعنی ترا افسوس دارند و با یکدیگر گویند که این مرد است که ذکر
خدایان شما ببدی میکند و ذکر مطعن و عیب و دشنام استعمال کرده اند چنانکه گفت
سمعنا فتی یذکرهم ای یسبهم یعنی اینست که خدایان ما را دشنام میدهد و ایشان
یعنی کافران بذکر خدا و توحید وی و کتاب وی کافرند پس ایشان اولیترند باستهزا
کردن از تو از انکه ایشان بر باطل اند و تو بر حق خلق الإنسان من عجل سبب
نزول این آیة آن بود که کافران تعجیل عذاب کردندی و گفتندی اگر راست میگوئی
این کی خواهد بود حق سبحانه خواست که ایشان را نهی کند از استعجال العذاب اول ابتدا
بمذمت آدمی کرد برای آنکه او در کارها تعجیل میکند انگه نهی کرد ایشان را از تعجیل در
کارها و گفت از شما این بدیع نیست از انکه شما را بر عجله و شتاب زدگی آفریده اند
و این طبیعت و سرشت شماست عبد الله عباس گفت [illegible] این انسان آدم است
چه خدای تعالی آدم را [illegible] بسینه وی رسید [illegible] باز نشیند
[illegible]
خواست [illegible] از تمام خلق [illegible]

وهنوز

وهنوز خلقت او تمام نشده تعجیل کرد و گفت یا رب استعجل بخلقی قبل غروب الشمس
بار خدایا در آفریدن من تعجیل کن پیش از انکه آفتاب فرو شود و گفته که این مقلوب است و تقدیر آیت
که خلق العجل من الإنسان تعجیل از آدمی آفریده اند و گفته که عجل گل است یعنی آدمی را از گل آفریده
و بدین وجه مناسبت باین که گفت سأریکم آیاتی آنست که ای خدائی که قادر بود که آدمی را از گل
بیافریند قادر باشد بر انکه آیاتی که شما اقتراح میکنید بشما نماید و وجه دیگر آنست که خدای تعالی آدم
را بتعجیل آفرید نه بتدریج چنانکه آدمی را خلقت بنه ماه تمام گردانیده و دیگر انکه خوی و عادت آدمی
تعجیل و شتابزدگی است تا پنداری که او را خود از آن آفریده اند انگه گفت تعجیل میکنید در آیات
که من زود باشد که آیات خود بشما نمایم ویقولون متی هذا الوعد این کافران میگویند
که این وعده نزدیک که تو میدهی از نزول و ظهور آیات کی خواهد بودن و این وعده قیامت
که میگوئی کی خواهد بودن اگر راست میگوئید لو یعلم الذین کفروا اگر بدانند کافران
در زمان و هنگامی که نتوانند که آتش از رویهای و پشتهای خود باز دارند و دفع کنند و
ایشان را هیچ یاری نکنند و کسی نباشد که عذاب از ایشان باز دارد بدانند و معلوم ایشان گردد
صدق انچه ایشان را بان وعده میدهند و بدانند که ایشان بر باطل بوده اند انگه گفت بل
تأتیهم بغتة ذکر قیامت است ناگاه بایشان آید و ایشان را مبهوت و متحیر گرداند
و ایشان نتوانند که از ان دفع کنند و از خود بگردانند و نه ایشان را زمان دهند و مهلت فرمایند
قوله تعالی ولقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به
یستهزئون قل من یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم معرضون أم لهم
آلهة تمنعهم من دوننا لا یستطیعون نصر أنفسهم ولا هم منا یصحبون بل متعنا هؤلاء
وآباءهم حتی طال علیهم العمر أفلا یرون أنا نأتی الأرض ننقصها من أطرافها أفهم الغالبون

حق تعالی رسول خود را دلخوشی میدهد و میگوید که تو اول کسی نیستی از رسولان که کافران بر او افسوس
داشتند بدرستی و راستی که پیش از تو پیغمبران را استهزا داشته اند و بسخن ایشان در باب حشر و نشر و
ثواب و عقاب افسوس کرده اند تا آن پیغمبران ایشان را باید کردن در صبر کردن و ایشان را انتظار
عذاب باید بودن که بایشان رسید چنانکه بان قوم رسید فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا
بانان که سخریه و افسوس کردند جزاء آنچه استهزا میکردند رسول را قل بگو ای محمد کیست آنکس که
شما را نگاه میدارد در شب و روز از خدای یعنی از عذاب او گفته اند از عوارض و آفاتی که باشد
در شب و روز و گاه و بیگاه در خشکی و بسیاری ذوالنون مصری گفت شبی از شبها بیرون
آمدم شبی بود روشن و مهتاب بر کنار رود نیل میرفتم کژدمی را دیدم که میرفت بشتاب چنانکه
من بدو نمیرسیدم گفتم که همانا که درین تعبیه باشد بر اثر او میرفتم تا بکنار رود رسید
بزغی بیامد و پشت برداشت تا آن کژدم بر پشت او نشست و عبور کرد من گفتم سبحان الله
یا کاخدایا که این کژدم را ای سفینه را مانا گرد من نیز عبور کردم چون بخشک رسید دیگر باره تاختن
گرفت من بر اثر او میرفتم نگاه کردم برنائی را دیدم مست افتاده و ماری سیه بر سینه وی
آهنگ دهن وی کرده آن کژدم بیامد و بر پشت مار نشست و او را نیشی زد و بکشت و
بینداخت و برگردید من از آن شگفت بماندم بر بالین او بایستادم و بآواز بلند
این بیتها بخواندم شعر یا نائما والجلیل یحرسه من کل سوء یدب فی الظلم کیف
تنام العیون عن ملک یأتیک منه فوائد النعم آن جوان بآواز من از خواب در آمد من
احوال او بوی حکایت کردم بر دست من توبه بل هم عن ذکر ربهم معرضون نه ایشان
از ذکر خدا برگشته اند و در آیات که دلایل توحید است نظر نمیکنند آنگه بر سبیل تقریع و توبیخ گفت
ام لهم آلهة یا ایشان را خدایانی هستند که از ما و غیر ما ایشان را حمایت کنند یعنی کسی را

حکایت

حکایت میکند تا ما کیم و نگاه داریم یا خدایان ایشان ایشان را چگونه حمایت کنند
که نصرت خود نمیتوانستند کرد و خود را از ما نگه نتوانستند داشت در صحبت نتوانستند
رفت که ایشان را نگاه دارد بل متعنا هؤلاء بلکه ایشان را تمتع
دادیم و از نعمه برخوردارشان کردانیدیم و تمکین کردیم از شهوات و لذات
و پدران ایشان را نعمت دادیم و بتعجیل عقوبت نکردیم بر ایشان الکه عمر ایشان
بر ایشان دراز گشت و حجت بر ایشان لازم شد آنگه بر سبیل توبیخ گفت افلا
یرون ای نمی بینند که ما قصد زمین میکنیم و از اطراف و کناره ان
میکاهانیم هر روز و هر سال طرفی از آن خراب میکنیم و گفته اند نقصان زمین بخرابی
و هلاک اهلش باشد چون خداوند سرا بمیرد سرا خراب باشد و گفته اند بموت العلما
خرابی زمین بمرگ علما باشد که هر کجا که در و عالمی باشد خراب شده اند یا روان زمین خراب بود
اگرچه تو از آبادان میشناسی چون حال اینست که ما اطراف زمین را ناقص و کم میکردانیم
افهم الغالبون ایشان غالب توانند شد و غلبه توانند کرد رسول را با چندین معجزات
قل انما انذرکم بالوحی ولا یسمع الصم الدعاء اذا ما ینذرون ولئن مستهم
نفحة من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انا کنا ظالمین ونضع الموازین
القسط لیوم القیامة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل
اتینا بها وکفی بنا حاسبین ولقد آتینا موسی وهارون الفرقان وضیاء
وذکرا للمتقین الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعة مشفقون وهذا
ذکر مبارک انزلناه افانتم له منکرون بگو ای محمد انما انذرکم که من شما را
بوحی میترسانم و اعلام میکنم کار آیت و بیم میکنم از [illegible] اگر شما را

علی کل حال حل کنم یا الجا بر قبول کردن کار من نیست چه شما بمثابه کرانید در اصغا نا کردن
وکوش فرا نا داشتن و لا یسمع الصم الدعاء و تو کران را چیزی نتوانی شنوانیدن
واین بر سبیل مبالغه است در تنبیه فرمود که ایشانرا در قلت اصغا بمنزله کرانست
والا هر چیست شنوا اند چنانکه شاعر گوید لقد اسمعت لو نادیت حیا ولکن لا
حیوة لمن تنادی اذا ما ینذرون چه ایشانرا بترسانند ولئن مستهم نفحة
واگر مسّی و نفحه از عذاب خدا بایشان رسد ازان بفریاد آیند و گویند وای بر ما ظالم
و ستمکار بوده ایم بر نفس خویش هر چه کردیم از بدی با خود کردیم و ما نهیم ترازوی راست
برا روز قیامت و این ترازو چنانکه گفته شد کنایه است از داد و عدل و انصاف
و راستی یعنی چنان دود انجا که پنداری بترازو سنجیده است و گفته اند که ترازو باشد که وی را
دو کفه بود و صحایف اعمال بوی بسنجید و در خبر است که رسول صلعم گفت شب معراج ترازو
دیدم اویخته هر کفه از وی فراخی مشرق بود تا بمغرب گفتم بار خدایا این ترازو را بچه در این
بچه بر سنجد گفت نیز من که نیم خواهد سنجم چون با خلاص بود فلا تظلم نفس
شیئا بر هیچ نفس ظلم نکنند و حق او کم نکرد انند و از ثواب طاعت او هیچ باز نگیرند
و در عقاب هیچکس نیفزایند و اگر آن چیز که کرده باشد بمقدار سپندانه باشد ما از آن
بیان آدم و در عملش که ضایع شود و ما بسیم از شمار کنندگان و بس ما ایم حساب
کنندگان را برابر ایم آنگه گفت ولقد اتینا موسی وهرون الفرقان دادیم
یعنی توریة که فرق کننده است میان حق و باطل و معجزاتی که فرق کرد میان
او و باطل فرعون و روشنائی و یاد کردی متقیان و پرهیزکاران را ازان پرهیزکاران
که از خدا بترسند در غیب یعنی در حالتی که کس ایشان اطلاع نباشد جز از خدا تعالی

وازو بترسند

ازو بترسند و از گناه باز ایستند و اجتناب نمایند و ایشان از قیامت ترسان
باشند وهذا ذکر مبارک و این کتاب که قرآنست ذکری است با برکت که ما از آن
فرو فرستادیم ای شما ازرا انکار میکنید و باز میدهید قوله تعالی ولقد اتینا ابرهیم
رشده من قبل وکنا به عالمین اذ قال لابیه وقومه ما هذه
التماثیل التی انتم لها عاکفون قالوا اجئتنا بالحق ام انت من اللاعبین
قال بل ربکم رب السموات والارض الذی فطرهن وانا علی ذلکم من الشاهدین
و بدرستی که ما ابرهیم را دادیم رشد یعنی رشدی که مثل او را شاید و این رشد راه یافتن
او بود بوجه صلاح او در انچه او بر رشد رسانند از دو چیز است نخ که او را بتوحید رسانید و گفته
مراد نبوة است یعنی او را نبوی دادیم پیش از موسی وهرون و ما بصفات مرضیه و اخلاق
حمیده پسندیده وی عالم و دانا بودیم و چون او را انصیحت یافتیم و براخلیل خود کردیم در وقتی
و زمانی که پدر خود را یعنی عمش را آذر گفت و قوم خود را ما هذه التماثیل چیست این
صورتهای بی جان و کالبدهای بی روح که بدان ایستاده اید و او را می پرستید یعنی بتان صورة
استفهام است مراد تقریع است و توبیخ جواب دادند و گفتند ما پدران خود را یافتیم
که ایشانرا می پرستیدند ابرهیم گفت بدرستی که شما و پدران شما بعبادة بتان در ضلالت
و گمراهی روشن بوده اید ایشانرا سخن منقطع شد هیچ نتوانستند گفتن جز آنکه استبعاد کرده
و گفتند ای ابراهیم آنکه میگوئی بجد میگوئی و حق آورده یا بازی و خوار خند بازی کننده ای اینچه میگوئی
از سر بازی و لعب میگوئی ابرهیم گفت بل ربکم چه جای بازیست مقام لعب آنچه میگوییم بجد
میگوییم بلکه خدای شما خدای آسمان و زمین است که از آنها آفرید و من برین گواهم یعنی بر الهیت
وی و آنکه آفریدگار آسمان و زمین است اوست که مستحق عبادة است قوله تعالی وتالله

قالوا وجدنا آباءنا لها
عابدین قال لقد کنتم
انتم وآباؤکم فی
ضلال مبین

لاكيدن اصنامكم بعد ان تولوا مدبرين فجعلهم جذاذا الا
كبيرا لهم لعلهم اليه يرجعون قالوا من فعل هذا بآلهتنا انه
لمن الظالمين قالوا سمعنا فتى يذكرهم يقال له ابرهيم قالوا فأتوا به على
اعين الناس لعلهم يشهدون قالوا ءانت فعلت هذا بآلهتنا
يا ابرهيم قال بل فعله كبيرهم هذا فاسئلوهم ان كانوا ينطقون چون
ابرهیم دید که ایشان اصرار میکنند و در دین او متنبه نمیشوند گفت که اکنون کیدی کنم دیگری سازم
با خدایان شما پس از آنکه شما پشت برکنید و بروید مجاهد گفت و قتاده که این سخن ابرهیم
مردم اما کسی شنید و بوقت دو [illegible] شدی گفت ایشان را عیدی بود در سالی که جمع
آنجا حاضر شدندی چون از آنجا باز گشتندی پیش بتان شدندی و سجده کردندی بتان را
و طعامها بیاوردندی پیش ایشان و پیرامن ایشان بنهادندی و گفتندی تا برکت آنجا پدید
آید بجای ما ایشان چون از عید باز آمدندی آن طعامها بخوردندی عم ابرهیم گفت ای ابرهیم
با ما بعید بیای تا آیین و رسمها ببینی و بدانی که در عید ما چگونه است باشد که رغبت کردی
ابرهیم گفت مرا رغبتی نیست در دین شما و عید شما عم الحاح کرد در خواست و برفت
چون بعضی از راه برفت خسته شد و با پشن بخود بگشت بنشست و گفت انی سقیم گفتند که
تبش آمد و گفتند نوبت تب او را و گفت انی سقیم مراد تب غیبت [illegible]
که ما تب آغاز میکند [illegible] در راه [illegible] مردم بروی میگذشتند چون مردمان همه برفتند
وجز ضعیفان و بازماندگان نماندند او برخاست و گفت تالله لاکیدن بخدا که من
با بتان شما کیدی کنم و کید کاری باشد که مقصود پوشیده باشد اگر باید و بتخانه اندر آمد
و آن همه [illegible] در برابر [illegible] و بزرگتر [illegible] زیر [illegible] هر چه خرد کرده بود

کرده بود و ابراهیم تبری در دست داشت همه را خرد میکشت و بر سبیل استهزا
میگفت ألا تأكلون ما لكم لا تنطقون چیست شما را که هیچ نمیخورید
چیست شما را که سخن نمیگویید چون همه را خرد بشکست برفت و آن تبر را بر دوش
آن بت مهین نهاد و برفت فذلك قوله فجعلهم جذاذا ابراهیم همه بتان
را پاره پاره کرد الا کبیرا لهم الا آن بت مهترین که وی را نشکست تا باشد که ایشان
با وی رجوع کنند و ابرهیم ایشان را بسبب وی تقریع و سرزنش کند و گفتند که ضمیر الیه
یعنی با ابراهیم رجوع کنند و با دین وی روند چون ایشان از عیدگاه باز آمدند و بر عادت
خود در بتخانه رفتند بتان را شکسته دیدند و تبر بر دوش بت مهین نهاده گفتند
این فعل با خدایان ما که کرده است هر کس که این فعل کرد او از جمله ظالمان است قالوا
ان ضعفا و بازماندگان قوم گفتند که از ابرهیم شنیده بودند و تالله لاکیدن
گفتند که ما از جوانی شنیدیم که ذکر ایشان میکرد و او را ابراهیم گویند و گفتند این
سخن از ابراهیم کس نشنید که او گفت و تالله لاکیدن اصنامکم اینجا
ایشان از او شنیده بودندی که دشنام ایشان داده بود و این ذکر یعنی بت [illegible] یعنی
ما از جوانی ابرهیم نام شنیدیم که این بتان را دشنام میداد و عیب میکرد و ابرهیم
این معنی از کس پنهان نکردی و اگر ابراهیم این سخن بر ملا گفتی عرض وی باطل شدی چون
ایشان بشنیدند که ابرهیم دشنام بتان میداد و تهمت بوی بردند گفتند او را حاضر
بر چشمهای مردم فرمان یعنی چنانکه مردمان او را ببینند تا گواهی دهند بر وی از آنچه
سخن او را شنیدند چون وی را حاضر کردند گفتند ای ابرهیم تو کردی این با خدایان ما
این کار که ایشان را خرد و شکسته [illegible] تبر [illegible] بر دوش مهترین نهاده [illegible] گفت [illegible] این مهترین

کرده است گفته چرا کرده است گفت بزرگ ایشان خشم گرفته است که چرا با وجود من
این بتان کهتر را و خورد تو را می پرستید اگر گفت از ایشان بپرسید اگر سخن
توانند گفت در معنی این آیه وجوه بسیار گفته اند یکی از جمله آنست که این وجه
تعریض و تعلیق است مر نفس خود را یعنی ابرهیم چنان تصور کرده است بر سبیل تعریض
که این فعل من کرده ام و این را استعاره یعنی کلام خوانند و آنست که او نسبت این
فعل با بت مهترین کرده است تا دروغ لازم آید و این سخن همچنان است که مثلا تو
نامه نیکو نوشته باشی یا قصیده غرا گفته یکی ترا گوید که او هیچ سواد نوشتن و شعر
سواد نیست که این نامه که تو نوشته و این شعر که تو گفته در جواب وی گویی نه تو گفتی و نه تو
نوشتی بر سبیل استهزا بر سبیل نفی از نفس خود ایشان ابرهیم را گفتند تو کردی
این با خدایان ما او گفت بر سبیل استهزا که این بت بزرگترین کرد و گفته اند که شرط
گفت بشرط نطق یعنی این فعل این بت مهترین کرد بپرسید از ایشان اگر سخن
گویند یعنی چون بپرسید جواب دهند این فعل وی کرده است و اگر جواب ایشان محال
بود این فعل هم از وی محال بود و وجه دیگر آنست که اگرچه ظاهر کلام خبر است معنی او فرض
و تقدیر است یعنی چنان انگارید که کسی باید و این فعل بکرد اگر از او پرسند که چرا
کردی او گوید من نکردم این بت مهترین کرد شما از وی قبول کنید یا نه گویند نه گوید
چرا قبول نکنید ایشان گویند چگونه بپرسیم از جمادی که آلت گفتن و شنیدن
ندارد چون با این معترف شوند حجت بر ایشان لازم شود با خود گردند
و اندیشه کنند و بدانند که پرستیدن بتانی که حال ایشان این باشد باطل
باشد و آنچه روایت کرده اند از رسول صلعم که ابرهیم دروغ نگفت الا سه بار دروغ

جدال

[illegible]

جدال کرد از دین خود یکی آنکه گفت انها اختی او خواهر منست یکی آنست که این
خبر واحد است ایجاب علم نکند دیگر آنکه مراد رسول صلعم آنست که ابرهیم هیچ سخن نگفت
که ظاهر او دروغ بود الا سه بار آنچه گفت فعله کبیرهم بیان کرده شد و آنکه گفت
انی سقیم در جای خود بیاید انشاء الله و آنکه گفت ساره را که خواهر منست مراد شان
بود که او خواهر منست در دین قوله تعالی فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم
الظالمون ثم نکسوا علی رؤسهم لقد علمت ما هؤلاء ینطقون
قال افتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئا ولا یضرکم
اف لکم ولما تعبدون من دون الله افلا تعقلون قالوا
حرقوه وانصروا آلهتکم ان کنتم فاعلین قلنا یا نار کونی بردا وسلاما
علی ابراهیم وارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین چون ابرهیم
این سخن بگفت حجت بر ایشان لازم شد ایشان بخود باز گشتند و گفتند شما ظالمید
درین قصه و عادت نزوی گفتند در سوال و ظالمید اصنام حاضر نه از ایشان باید پرسیدن گفته
مراد آنست که شما ظالمید در عبادت اصنام ثم نکسوا علی رؤسهم پس از شرم و خجالت
و شور سر فرو بردند و گفتند تو دانی ای ابرهیم که این بتان سخن نگویند و نتوانند حال حجت
بر ایشان لازم آمد و ابرهیم زبان ملامت برگشاد و مذمت خدایان ایشان کرد و
گفت ای بدون خدا شما چیزی می پرستید که شما را نفعی نکند و ضرر نتوانند رساند و نتوانند
ضجارت باد شما را و دلتنگی و عار مر شما را و مر آنچه از ان می پرستید جز خدای ای شما عقل ندارید
و هیچ نمی بینید قالوا حرقوه ایشان چون در ماندند و حجت نداشتند و با ابرهیم
برنیامدند دست با سطوت و ظلم زدند و گفتند او را بسوزید و خدایان خود را نصرت و
یاری کنید اگر شما کاری خواهید کرد ای عجب این تو خصم خود را بزنی یا بکشی یا بسوزی مذمت فاسد

تو دوست شود اهل دو کار تو بین کند چون از حج فرو مانند دست بشعب زنند
و اگر بشعب کار بر نیاید دست بدبوس ترکان زنند خواهند که بترکی ترک حج کنند
چنانکه منصور فقیه گفت شعر بنو الانام مجوعون من کل زاویة یبنون اولاد
ابنی علانیة اذا اتت لکم علی حج غنی وقالوا قد تمت معاویة
گفتند این سخن کو برا ابو زید مرهبی گفت نام او حیوان خدای تعالی او را بزمین فرو برد و او فرو
میشود تا بروز قیامت اگر نمرود علیه اللعنة بفرمود تا ابراهیم را بگرفتند و در خانه باز داشتند
و ایشان ساز آتش پیش کردند و حایطی بساختند و هیمهای خشک در انجا می انداختند
تا هر کسی را که حاجتی بود یا بیماری بود که امید قضا حاجت خود داشت و اصلاح بیمار
خود بنذر و تقرب بسته هیمه آوردی و در ان حایط انداختی محمد بن اسحق گفت یکماه هیمه
جمع میکردند تا چندان جمع کردند که از بالای ان حظیره چون کوهی بر آمد انگاه از جوانب
آتش در و نهادند تا در گرفت و چنان شد که مرغ در ان هوا نیارستی پریدن انگه منجنیق
بساختند و بر بالای ان نهادند و ابراهیم را دست و پای ببستند و در منجنیق نهادند
و در آتش انداختند در خبرست که دران وقت همه خلقان در خدا بنالیدند مگر جن و انس
فرشتگان گفتند بار خدایا در زمین خود یک بنده موحد است نمیکن مکنی و میگذاری
تا وی را با آتش بسوزند ما را دستوری ده تا او را نصرة دهیم گفت بروید اگر از شما یاری
خواهد یاری کنید و اگر توکل بر من کند با منش گذارید و فرشته که بر بادان موکل است
آمد و گفت ای ابراهیم اگر خواهی تا با آب برین آتش کار هم تا همه را ازو نشاند دور را
هیچ کرند نکند گفت نخواهم فرشته که موکل بود بر باد بیامد و گفت اگر خواهی تا باد ما برین
آتش کار هم تا در عالم پراکنده گرداند گفت نخواهم اصناف فرشتگان می آمدند که از ما
یاری خواه گفت نخواهم حسبی الله مرحضا ابن سحین او را در پله منجنیق نهادند گفت اللهم انت

الواحد

الواحد فی السماء وانا الواحد فی الارض لیس فی الارض یعبدک
غیری حسبی الله ونعم الوکیل چون ابراهیم را از منجنیق بینداختند جبرئیل در هوا بوی
رسید گفت ای ابراهیم هیچ حاجت داری هل لک من حاجة قال اما الیک
فلا حاجت دارم اما بتو نه گفت پس حاجت خود بخواه گفت حسبی من سؤالی علمه
بحالی مرا کفایتست از سؤال کردن و خواست الله حال من میداند با کسی که چنین
دارم چه حاجت بسوال کردن باشد درین حال حق تعالی آتش را فرمود یا نار کونی بردا
وسلاما علی ابراهیم از نزار هلاک نشوی ابراهیم را در راه فرشتگان بازو گرفتند و او را آهسته
آهسته بر زمین نهادند و حق تعالی چشمه آب خوش پیدا کرد و انواع ریحان و گل و نرگس
برویانید و انواع شکوفها که در کرد وی پدید کرد کعب الاحبار گفت آتش ابراهیم هیچ مکان
بندی که بر وی بود و خدای تعالی آتش را بران حال و هیئت که بود رها کرد جز که کار و سوختن
ازوی بستد اهل اخبار گفتند همه عمر که ابراهیم این روزها بجا بود ابراهیم را پرسیدند که در
میان آتش چگونه بودی گفت همه عمر مرا از ان خوشتر وقتی نبود در خبر است که چون حق گفت
یا نار کونی بردا وسلاما هر آتشی که در دنیا بود همه فرو مرد ابن یسار گفت خدای تعالی
فرشته سایه را بفرستاد بر صورت آدمی تا با وی بنشست و حدیث میکرد تا مونس
شود و جبرئیل بیامد و پیراهنی از حریر بهشت در وی پوشانید و گفت خدایت سلام میرساند
که هیچ اندیشه مدار که آتش دوستان ما را نسوزاند و نمرود علیه اللعنه هیچ شک نکرد
که ابراهیم در حال سوخته باشد از کوشک خود نگه کرد تا حال ابراهیم چیست وی را
دید که در میان آتش نشسته و در پیش او چشمه آبست و پیرامن او انواع ریاحین و
مرد دیگر را دید بر شکل وی نشسته ابراهیم را گفت ای ابراهیم چه حالتست این که تو را

از کجا آمد گفت خدای من پیدا کرد برای من گفت این کیست که با تو نشسته است گفت
فرشته ظل است خدای من وی را فرستاده است تا من او را انس باشد نمرود گفت
بزرگ خدایست خدای تو که با تو اینهمه نعمت کرد و کسی ابرهیم کرد بر گرد تو خصاریست
از آتش بیرون میتوانی آمد گفت توانم گفت بیا تا به نزد ابرهیم از انجا بیرون آمد
و آتش به هیچ زیان نکرد نمرود گفت ای ابرهیم مرا میباید که برای خدای تو قربانی کنم
که بسی بزرگوار و کارکار خدایست این خدای تو گفت چه قربانی کنی گفت چهل هزار
گاو قربان کنم برای او گفت قربان تو پذیرفته نباید تا برین دین باشی که هستی جز که با دین
خدای من آیی گفت من ملک خود و دین خود رها نکنم اما قربانی کنم اهل سیر گفته‌اند
که ابراهیم را چند سال اندر آتش شانزده ساله بود چون اسحق را قربان خواست کردن
اسحق هفت ساله بود چون ساره اسحق را زاد نود ساله بود و از پس ذبح اسحق و فدیه او دو روز
بیشتر نماند و در اخبار اهل بیت رسول است که ابرهیم اسمعیل را قربان کرد نه
اسحق را و رسول صلعم گفته است انا ابن الذبیحین و رسول از فرزندان اسمعیل است
وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا و آن کافران خواستند که با ابرهیم کید کنند ما کید ایشان را
باطل کردیم و ایشان را زیان‌کارترین مردمان کردیم قوله تعالی وَنَجَّيْنَاهُ
وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً
يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ
وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَ
نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ

سوء

سَوْءٍ فَاسِقِينَ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ
و ما برهانیدیم ابرهیم را و لوط را از دست نمرود و اذیه او و لوط پسر برادر ابرهیم بود
و با ابرهیم ایمان داشت و او پسر هاران بن تارخ بود و ایشان را برادری دیگر بود
نام او باحور و تارخ پدر این هر سه کس بود ساره دختر عم ابرهیم بود و او نیز
ایمان داشت با ابرهیم درین وقت که برفت هم این زنت و آن کودک بودند که با او
ایمان داشتند از انجا برفتی تا بزمینی که ما برکت کردیم در ان زمین برای جهانیان
و آن زمین شام بود برای آن بهشت اند که در جهان هیچ آبی از آن خوشتر نیست الا که
از زیر بیت المقدس بیرون آید قتاده گفت برای انکه دار الهجرة انبیاست و هر چه از زمین
بکاهد در شام افزاید و هر چه از شام بکاهد در فلسطین افزاید و آن زمین حشر و
نشر است و عیسی علی که فرود آید و هلاک دجال آنجا باشد ابو قلابه گفت که رسول صلعم
در خواب دید که فرشتگان قران برگرفتند و بشام بنهادند تاویل بران کردیم که در آخر زمان
چون ایمان ضعیف شود و ملتها بسیار شود مسلمانان به بیت المقدس گریزند در جوار بیت
و چون کعب الاحبار بشام منزل کرد عمر که فی نصیتا و گفت چرا بمدینه نیایی که
مهاجر رسول صلعم است گفت در کتب اوایل خوانده‌ام که شام گنج خدایست
زمین و خدا را در انجا گنجی است از بندگان او محمد بن اسحق گفت ابرهیم از کرده ی
و هجرت کرد بشام و ساره با او بود و لوط چنانکه گفت فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ
إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي از انجا بحران آمد مدتی در انجا بود و از انجا بمصر رفت انگاه از
مصر بشام رفت و بجای فرود آمد که انرا سبع خوانند از زمین فلسطین و آن
بیابانیست و لوط بزمین موتفکه فرود آمد در میان ابرهیم و لوط یکروزه راه بود ...

لوط را با اهل آن شهر فرستادیم وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ و ما دادیم ابراهیم را اسحق
و یعقوب پسر اسحق بود و پدر یوسف نَافِلَةً یعنی زیادتی و بر سری عبد الله عباس گفت
ابراهیم از خدای تعالی فرزندی خواست خدای تعالی او را اسحق داد و یعقوب بر سری و فرزند
فرزند را نافله برای آن خوانند که بر فرزند زیادت است چنانکه نماز نافله بر فریضه زیادت
و غنیمت را نفل برای آن خوانند که زیادتیست که این امت را بود و کسی دیگر را نبود
از امتان گذشته وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ و ما همه را صالح کردیم و توفیق
صلاح دادیم و الطاف کردیم با ایشان که عند آن اختیار صلاح کردند تا اهل
نبوة و اهلیت رسالت یافتند و ما این پیغمبران را امامان و مقتدایان کردیم که
بفرمان ما هدایت میکنند و راه مینمایند بخلق مردمان را و دعوت میکنند با راه داد
و دین حق وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و بر ایشان وحی کردیم فعل خیرات و اقامت عبادات
از نماز و روزه و زکوة و ایشان ما را پرستیدندی و عبادت ما را کردندی و ما
لوط را حکم دادیم یعنی نبوة و علم شریعت و برهانیدیم او را از آن ده که سدوم نام
اهل آن ده فعلهای بد و کردارهای زشت کردندی از لواط و غیر آن که پیش از آن
کس آن نکرده بود و بسیار از منکرات ایشان قوم بد بودند و مردمانی از فرمان خدای
دور و از راه حق بیرون آمده بود و بسیار فاسق و او را یعنی لوط را در رحمت خود آوردیم
و در میان اهل رحمت جای دادیم و از جمله صالحین و نیک مردان بود قوله تعالی
وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُ
مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ

وكنا

وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا
وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ
لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِّن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ و یاد کن ای محمد نوح پیغمبر را چون
ندا کرد و خدای را خواند پیش از این یعنی پیش از ابراهیم و لوط و ما دعاء او را اجابت کردیم
او را و اهل او را از آن اندوه بزرگ برهانیدیم یعنی از بلای طوفان و ما او را یاری کردیم و
خلاص دادیم از آن قومی که آیات ما را دروغ داشتند از رنج و بلای ایشان بدرستی که قوم
نوح گروهی بد بودند ما غرقه گردانیدیم همه را و یاد کن داود و سلیمان را
که پسر او بود چون حکم کردند در کشتی و زرع عبد الله عباس گفت رزی انگور بیاورده بود إِذْ
نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ چون شب چرا کردند در وی گوسفندان قومی بی از اتباع
گردانیدند قتاده و زهری گفتند دو مرد بنزدیک داود آمدند صاحب رز بود و یکی
صاحب گوسفند صاحب رز گفت یا رسول الله دوش گوسفندان این مرد رز من تباه
کردند داود گفت بدانند تا بهای رز چند است و بهای گوسفند چند است برابر شد
راست شد صاحب گوسفند را گفت باده بعوض رز و اجرة گوسفند [illegible] کرد
چون باز گشتند سلیمان ایشان را بدید گفت پدرم میان شما چه حکم کرد گفتند چنان و چنین
اگر من حکم کردمی بخلاف این کردمی ایشان برفتند و داود را گفتند داود سلیمان را بخواند
بگو تا چگونه حکم کردی گفت گوسفند بصاحب رز دادمی و انتفاع میکردی شیر و بچه از او
باشد و رز بخداوند گوسفند دادمی تا بجای آرد و عمارت میکردی تا بجای اول باز آمدی که آن
بود که گوسفند بخورد آنگه رز بخداوند رز دادمی و گوسفند بخداوند گوسفند [illegible]
[illegible] داود گفت [illegible]

ذری فرود آمد و شب بخفت کوسفندان او در زرع او چره کردند و تباهی کردند و روز
دیگر پیش داود علیه السلام آمدند همچنان حکم کرد و سلیمان را دیدند و هم چنان حکم کرد که گفته آمد زهری داود ع
روایت کرد در عهد رسول صلعم اشتری از آن ابن عازب بشب در حایط بعضی انصار رفت
و تباهی کرد پیش رسول صلعم رفتند رسول صلعم این آیه بر خواند آنکه حکم کرد بر ابن عازب
و آنچه اشتر زیان کرده بود و گفت بر اصحاب ماشیه لازمست که مواشی خود را
بشب نگه دارند و بر اصحاب زرع و حوایط که بروز زرع خود را نگه دارند اصحاب
اجتهاد در صحت اجتهاد تمسک کردند و گفتند که سلیمان این حکم و اجتهاد کرد و اگر
اجتهاد روا نبودی سلیمان نکردی جواب این آنست که مسلم نیست که سلیمان این حکم باجتهاد
کرد بلکه حکم هر دو از قبیل وحی بود بدلیل آنکه خدای تعالی گفت ففهمناها سلیمان ما
سلیمان را اعلام کردیم و اعلام خدا جز بوحی نباشد اگر گویند مراد الهام القاست
در دل گوییم الهام و القا از قبل خدا باشد وحی باشد و این نص که ففهمناها
سلیمان از خطا ایمن باشیم و فرقی نباشد میان این و میان نص و دیگر آنکه حکم
داود چون بوحی باشد هر اجتهاد که بر خلاف آن بود نقض آن بود و همانا که در اسلام
کسی نتواند نقض کرد اجتهادی که نقض وحی خدا کند و اگر ایشان هر دو باجتهاد
گفتندی وحی لغو بودی پس آنچه هر دو کردند بوحی و اعلام خدای تعالی بود و در معنی
آن دو حکم تفاوتی نبود برای آنکه داود چون بقیمت زرع و گوسفند با داد
صواب بود چه غرامت صاحب گوسفند و آنچه سلیمان کرد هم صواب بود
از آنجا که زرع را و گوسفند انتفاع باشد چون مدت فساد زرع گوسفند و منافع نفس
از وی صاحب زرع کرد خواست تا آنچه باصلاح شد زرع همانا غرض حاصل

وکفته اند

وگفته اند آنچه داود کرد در شرع او حکمی بود درست جز که خدای تعالی آنرا منسوخ کرد و نسخ
آن اعلام کرد سلیمان را و حکم ناسخ معلوم نبود او کرد اینده این منع نباشد جواب
دیگر آنست که در اخبار آورده اند که داود علیه السلام را چند پسر بود او خواست تا بداند که خلافت
و نیابت او که را شایسته است از خدا درخواست تا باز نماید خدای تعالی بدین طریق اعلام او
کرد حق تعالی گفت وکلا آتینا حکما وعلما هر یکی را از داود و سلیمان حکمی و علمی دادیم و این دلیلست
بر آنکه ایشان هر دو در آن حکم کردند مصیب بودند وسخرنا مع داود الجبال
داود پیغمبر را کوهها مسخر کردیم تا با او تسبیح میکردند و نیز مرغان را مسخر کردیم و بعضی گفته اند داود علیه السلام
در بیابان رفتی و تسبیح کردی کوهها و مرغان با او همچنان تسبیح کردندی و ما این بکردیم که کوهها
و مرغان را با او مسخر آوردیم تا تسبیح کنند و این معجزات برای وی ظاهر کردیم و ما وی را تعلیم کردیم
و بیاموختیم او را صنعت زره کردن و پوشش تا لباسی باشد شما را تا آنرا در پوشید و در حرب
خود را از زخم تیغ و تیر نگاه دارد و اولین کسی که زره کرد حضرت داود بود و خدای تعالی آهن در دست او
نرم کردانید تا حلقها میکرد و در هم می افکند باسانی و او را بآتش حاجت نبود لتحصنکم تا شما را
نگه دارد از سختی کارزار و آفت آن و این نعمتی بزرگست پس شما هیچ شکر نعمت خدای تعالی بجای
کردن قوله تعالی ولسلیمان الریح عاصفة تجری بامره الی الارض التی
بارکنا فیها وکنا بکل شیء عالمین ومن الشیاطین من یغوصون
له ویعملون عملا دون ذلک وکنا لهم حافظین ○ و مسخر کردانیدیم سلیمان
و داود را باد سخت که بفرمان او میرفت تا آن زمین که ما بران برکة کردیم از شام و بیت المقدس
مفسران گفته اند که سلیمان را بساطی بود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ در ... چون سفر
رفتی با جمله ساز و لشکر را بران بساط نشاندی و باد عاصف ... بر بساط

او برکرفتی ودر هوا بردی اکر باد نرم را فرمودی تا براندی با بخار دی خواستی باباد
وشبانکاه یکماهه راه بازآوردی وکنا بکل شیء عالمین وما بهمه چیزی عالم ودانایم وچنین
مسخر کردیم مر سلیمن را جمعی از دیوان کرباء او غواصی کردندی واز دریا جواهر برآوردندی
وبناء او کار دیکر کردندی یعنی بنا وهرچه بفرمودی وما ایشانرا نکاه دار بودیم تا از
فرمان او بیرون نیامدندی قوله تعالی وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ
وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ
أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ویاد کن
ایوب را چون ندا کرد وخدای خود را بخواند ودران ندا کفت خداوندا بمن رسید بیماری
ورنج ومحنت وتوی خدایی که بخشاینده ترین بخشایندکانی بر من بخشای وازین کفایت کن وهب بن منبه
کفت که ایوب مردی از اهل روم وهو ایوب بن موص بن رازح بن روم بن عیص بن
اسحق بن ابراهیم ومادر او از فرزندان لوط بود وخدای تعالی او را برکزید وپیغمبری داد ومال بسیار
چندانکه سواد شام وجبل او را بود واو را بدانجا اصناف وانواع مال بود از کاو وکوسفند و
شتر واو توانکرترین اهل روزکار خود بود واو را پانصد جفت کاو ورز او بود که بدو
کشت کردندی با هر جفت کاو بنده مملوک بود از آن او وهر بنده با زن وفرزند ومال
وبحمل او را کاوان ماده بود با هریکی سه چهار بچه واو را زنی بود نام او رحمه واز آن زن
فرزند داشت کفته هفت پسر داشت وهفت دختر با جمال بود ونیکوروی وخوش خوی
وخوش بوی وپرهیزکار وبسیار خیر ومشفق بر خلقان خدا ونیکوکار با درویشان ومهمان دار
وبا مال خویش را چنین وقف کرده بود بر یتیمان ودرویشان وابناء سبیل وشاکر نعمت بود
وابلیس علیه اللعنه در کار او عاجز شد خواست تا وی را وسوسه کند وتیری از وظایف

عباده

عباده برونی تباه کند نتوانست کفت بار خدایا امروز ترا در زمین هیچ بنده نیست عابدتر
وشاکرتر از ایوب وهمانا این شکر وعبادت او از آنست که تو او را مال وفرزندان واسباب داده
کمان من چنان است که اکر وی را امتحان کنی ومال از وی باز ستانی وفرزندان او صبر نتواند کرد
وکفران آرد حق تعالی کفت او بنده نیکست مرا در سراء وضراء واکر جمله نعمت بکیرم هیچ
کفران نیارد وهب کفت چندانکه ابلیس کفت بار خدایا مرا بر مال وی مسلط کردان کفت کردم
ابلیس اموال او همه بروی تباه کرد ایشان وهلاک کرد ایوب همه شکر بیفزود آنکه کفت مرا بر فرزندان
او مسلط کردان کفت کردم کفت مرا بر تن او مسلط کردان کفت کردم مکر بر دل وی وبر زبانش
درین صورت وحکایت احادیث بسیار آورده اند واین هیچ روا نباشد وچکونه خدای تعالی
ابلیس را که دشمن [illegible] برانبیاء واولیاء دوستان خود مسلط کند وکدام عاقل این روا دارد
ودر بیماری وی بسیار [illegible] روایت کرده اند وکفته اند که او را هفت سال بر کناسه از کناسات
بنی اسرائیل انداخته بودند [illegible] کرم در اندام وی افتاده وهیچکس نتوانستی که بانجا بکذرد از بوی او واین حق
پیغمبران را کسی روا دارد که او قدر ایشان نشناسد وهیچ چیز از منفرات روا نباشد بر پیغمبران نه از
قبل ایشان ونه از [illegible] مؤدی بود با نقض غرض قدم [illegible] واما این منزه است اما سختی وبیماری
والام ومکاره اعراض روا باشد که خدای تعالی با پیغمبران کند بر سبیل امتحان را لطف واعتبار
ودر بیماران [illegible] عظیم باشد مادام که بیماری نباشد که مردم را از آن نفرت آید از برص وجذام
وجنون وقروح [illegible] واحوالی که از آن قبح منظری باشد ودر آنچه کفته شد وچیزی که مشنع باشد اما
آنکه خدای تعالی مال ایوب ببرد وفرزندان او را باز ستاند واو را انواع بیماری تا مستغرق بود اما نه علماء
[illegible] در مدت بیماری او خلاف کرده اند وهب کفت هفت سال بود کعب کفت [illegible] سال بود عبد الله عباس
[illegible] وضحاک کفتند هفت سال بود ودر خبر است که در مدت [illegible] ایمان آوردند [illegible]

اهل این کار او را لعن کردندی و دو مرد دیگر از دولایه او یکی را نام بلدم بود و دیگر را [illegible]
هر دو آمدندی و او را پرسیدندی یکی از ایشان کهل بود و دیگری برنا روزی در آمدند و او را
رنجور یافتند با یکدیگر گفتند همانا ایوب گناهی عظیم کرده است که خدای بر وی رحمت نمیکند ایشان
با ایشان خصومت کرد و گفت شما میدانید که ایوب پیغمبر خداست و گزیده وی [illegible]
که این رنج و عقوبت گناهی است که وی کرده است میدانی که خدای تعالی دوستان خود را امتحان کند
و ایشان را بیماری دهد تا صبر ایشان پدیدار نماید و خدای تعالی ایوب را بدین حال امتحان کرد
هم نعمت و هم محنت در نعمت شاکر یافت و در محنت صابر این گفتند و توبه کردند ایشان گفتند ما
گفتیم و نیکو گفتی آنکس را که خدا او را حکمت دهد بیخبری و بیخبر باشد و این فضل بود از خدا ما از این
که گفتیم توبه کردیم و گفته اند که ایشان این سخن بحضرت ایوب گفتند ایوب از این دلتنگ شد
چون ایشان را ملامت کرد ایوب گفت مرا میگویند که گناه کرده ام این عقوبت است بار
خدایا اگر دانی که من هیچ شب نخفته ام که از طعام سیر شوم و در علم و ظن من گرسنه بود و دانی
که طعام بوی دادم و اگر دانی که من هرگز پیرهنی پوشیدم و من برهنه شناختم و الا که او را
نو برا باز پوشیدم و مرا در این تصدیق کن عند آن حال جبرئیل آمد و گفت ایوب را که [illegible]
دعا کن تا خدا آنرا استعانت دهد دعا کرد و گفت رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمین
در خبر است که در مدت بیماری او از اقطاب زمین بیماران و اصحاب بلایا آمدند و از وی دعا
میخواستند دعا میکرد و خدا شفا میداد او را گفتند چرا خود دعا نکنی گفت شرم دارم
که از خدای عز که هشتاد سال در نعمت و عافیت بودم اکنون که این دو سه روز مرا ابتلا کرده از
عافیت خواهم تا چند انکه در نعمت بودم در محنت نباشم دعا نکنم مگر [illegible]
روایت کرد که خدای [illegible] ایوب [illegible] که در بیماری هیجده سال [illegible]

دو مرد از اصحاب وی روزی یکی گفت یا نبی الله ترا چه خطائی افتاده است که بدین محنت
گرفتار شده گفت من خود در خطائی نمیدانم جز آنکه سیرت من آن بود که چون دو مرد
با یکدیگر خصومت کردندی یکی در میانه از ضجارت و دیگری سوگند خوردی من بایستادمی [illegible]
سوگند وی بدادمی که نباید که وی از سر ضجارت سوگند دروغ خورده باشد و ایوب هر وقت که به قضاء
حاجت برخاستی اهل وی دستش گرفتی تا بجای خود رسیدی انگه وی را باز آوردی چون فارغ
شدی او را آواز دادی او را ناپایدی و دستش گرفتی روزی بر عادت وی را برد و باز گشت و بنشست
منتظر آنکه وی را آواز دهد حق تعالی درانجا ایوب وحی کرد که ارکض برجلک هذا
مغتسل بارد و شراب او پای بر زمین زد چشمه آب پدید آمد و از آن
آب بخورد و هر رنجی که وی را بود اندرونی همه زایل شد و در آن آب غسل کرد هر رنجی که وی را
بود بیرونی همه زایل شد و او را لقه و جمال و نیکوروی پدید آمد نیکوتر از آنکه بود ایوب علیه السلام از انجا
بر تلی رفت بلند و بنشست چون دیر شد زنش دل مشغول شد سایه ایوب را بجای خود ندید
بالای پشته نگه کرد مردی را دید که او را باز نشناخت گفت که را میخواهی گفت این بیمار را
گفت او چه باشد ترا گفت شوهر منست گفت اگر ببینی باز شناسی گفت چگونه نشناسم
که سالهاست که با اویم گفت من ایوبم خدای تعالی منت نهاد بر من و رنج از من ببرد و گفت ای
ایوب ترا دو انبار بودی یکی جو و یکی گندم خدای تعالی ابر را فرمان داد تا باران بر هر دو انبار درم بارید
یکی پر از زر شد و یکی پر از درم چنان پر شد که از وی بیرون ریخت حسن بصری رحمه الله
گفت خدای تعالی ایوب را با انواع بلا ابتلا کرد و بیماری بروی دراز شد تا خویشان و دوستان
همه از وی ملول شدند همه ویرا رها کردند مگر زنش رحمه کاو را خدمت کردی و طعام و شراب او در آوردی
و ایوب [illegible] بخشش سخن بودی شکر و [illegible]

با اصحاب و اتباع خود گفت مرحبا بیا موزید در کار وی ایشان گفتند که ما چه
توانیم کرد ما هرچه دانیم از تو دانیم از همه انواع مکر و حیله تو کیست که با آن عالمان
را از راه ببری و باقی بر پدر آدمیان و خلق ظفر یافتی گفت اکنون از جهت زن بود و گفتند
حدیث هم از این جهت بر دست گیر گفت ازین امانت بیامد رحمه را دید که برای ایوب
چیزی میگرفت وی را گفت یا امة الله شوهرت کجاست گفت فلان جای بیمارست
و در بجو افتاده و مدتها درین مانده چون وی را اندوهناک یافت گفت ترا یاد می آید
اقبال و جمال و فرزندان او که هیچکس را آن نبود که وی را اکنون همه رفت و بهر روز کار
او تباه تر است و هرگز بان نبود که بود از این رنج بسیاری بگفت تا رحمه بگریه
آمد و بگریست انگه وی را گفت من این را دوا دانم اگر نصیحت من بشنود رحمه گفت آن
چیست گفت آن که سفلتان نشانند و بنام من قربان کند خدا او را عافیت دهد
آن که سفلتان شد و بیامد و ایوب را گفت یا نبی الله یا کی این محنت و رنج بری مردی
طبیب آمد و مرا نصیحتی کرد و قصه با وی گفت اکنون ای که سفلتان بنام وی قربان کن او
گفت که شفای تو درینست ایوب وی را گفت ای کم خرد آن دشمن خدا بود ابلیس بیامد و ترا
برنج داشت و روزگار گذشته بیاد تو آورد و ترا آنچه گفت از وی قبول کردی و
اندیشه نکنی که آنهمه خدا داده بود و همه عوض تواند دادن و همه گفت چون مدت
محنت ایوب بسر آمد و ابلیس از کار او عاجز شد مکر و زر بصورت مردی با جمال بیامد در زی
پادشاهان بر اسپی نیکو نشسته پیش رحمه آمد و او را گفت حال شوهرت چگونه است
گفت رنجور است و بیمار گفت مرا شناسی من خدای زمینم آن بیماری و تلف مال
فرزندان همه من کردم از آنکه وی بطاعت من نکرد و از خدای آسمان می پرستد اگر
تو مرا
اگر تو مرا سجده کنی من آن بیماری از وی ببرم و مال و فرزندان بوی باز دهم گفت تا
ایوب را بگویم هیچ کار نکنم گفت اکنون ایوب را بگوی تا چیزی که طعام خورد اول
بسم الله نگوید و در آخر الحمد لله تا از وی خشنود شوم و وی را شفا دهم او بیامد و ایوب
خبر داد و ایوب بروی خشم گرفت گفت ای رحمه زهی بر فتید و با دشمن خدا ابلیس در مناظره
رفتید و کوشش کرد بدست محال او کرده و الله که اگر حق تعالی مرا ازین رنج شفا دهد ترا صد
چوب بزنم برو از پیش من او را براندند چون او برفت ایوب علیه السلام تنها ماند و نزدیک او هیچ
طعامی نشد و خوشی نبود روی بر زمین نهاده گفت رب انی مسنی الضر و انت
ارحم الراحمین چند بار باز گفت وی را آواز دادند که سر بردار که حق تعالی دعای ترا اجابت
کرد پای بر زمین زن ایوب علیه السلام پای بر زمین زد از زیر قدم او چشمه آب خوش روان
شد و از آنجا غسل کرد و هر ریش که بر اندام او بود زایل گشت پای خود بار دیگر بر زمین
زد چشمه دیگر پیدا شد و از آنجا باز خورد رنج اندرون وی زایل گشت و جوانی وی بوی
باز دادند و حضرت جبرئیل علیه السلام حله از بهشت آورد و در وی پوشانید و هر ملکی و ملا که
وی را حق تعالی اضعاف کرد و اینده ابری بر آمد و ملخ زرین بیارید و در حدیث آورده اند
که هر قطره آبی که از سینه وی فرو چکید ملخ زرین شد و ایوب آنرا بدست جمع کرد
وحی آمد که ای ایوب نه من ترا مستغنی کردم گفت بلی یا سیدی لیکن از برکت
تست و از برکت و کرامت تو که سیر کرده و انگاه از آنجای برخواست به بلندی شد
و رحمه ایوب را طلب کرده از دور مردی را دید خرم و خوش جمال بود نزدیک وی به پرسید
که ایوب را که آنجا افتاده بود کجا رفت گفت الله بیمار که آنجا بود گفت من آن
وی را بتو بگویم وی تو را چه دهی گفت شوهر من است گفت اگر [illegible] بیینی بشناسی

گفت او را که ماند گفت بتو مانند شیطان که بیمار شود ایوب ع گفت ای ابلیس وحی نیست
ان محنت بسبب ان که دو مرد دست در یکدیگر اورده بودند و وی خبر کو بید که ایشان دست
از یکدیگر باز نکردند تا هلاک کرد ایشان را و خدای تعالی مضاعف کرد چون رنج زایل
شد ایوب ع عزم آن کرد که سوگند خورده بود که رحمه را صد چوب بزند خدای تعالی وحی کرد بوی و گفت
وخذ بیدک ضغثا دسته از شاخ درختان بگیر که عدد صد باشد و در هم بند
و یکبار بروی زن تا سوگند تو راست شود ایوب ع همچنان کرد ابو القاسم بن حبیب گفت که این
سخن که ایوب گفت رب انی مسنی الضر شکایت نبود تا شایض انا وجدناه
صابرا نعم العبد باشد بلکه از عرض ضعف حالت کرد در میانه دعا تعبیه کرده است
یعنی کرد عقب او لفظ اجابت می آید فاستجبنا له ما دعای او را استجابت کردیم و اجابت
بر عقب دعا باشد نه بر عقب شکایت فکشفنا ما به باز بردیم آنچه ازو بود از رنجوری و
بیماری و بدادیم او را فرزندان و کسان او و آنرا که مرده بودند چندانکه ایشان را زنده
کرد و پس از آن چندانی دیگر فرزندان داد او را بعد که بودند بر اثر رحمت ما برو و یاد
و ذکری مر خداپرستان را قوله تعالی واسمعیل وادریس وذا الکفل کل من الصابرین
وادخلناهم فی رحمتنا انهم من الصالحین وذا النون اذ ذهب مغاضبا
فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک
ننجی المومنین و یاد کن اسمعیل را و ادریس پیغمبر را که ذکر ایشان گذشت و ذا الکفل را
عبدالله عباس رض گفت از رسول صلعم شنیدم که در بنی اسرائیل مردی بود نام او ذو الکفل مردی
فاسق بود یک زنی را بشصت دینار داد و او را پیش خود برد چون خواست با وی خلوت

کند

کند آن زن را دید که همچون بید بر خود میلرزید گفت ترا چه بوده است گفت من هرگز این
کار نکرده ام گفت پس چرا آمدی گفت ضرورة حاجت مرا برین حمل کرد گفت برو
که ترا مسلم کردم و زر بتو دادم و توبه کردم که بعد ازین هرگز معصیت نکنم آن شب او وفات
یافت
برسید بر در سرای وی نوشته یافتند که خدای ذو الکفل را بیامرزید اخبار دیگر
از منهال بن عمرو از عبدالله بن الحارث که پیغمبری از پیغمبران قوم خود را گفت کیست
از شما که تکفل کند که همه روزه روزه دارد و همیشه نماز کند در کارها تانی و تثبت بجای آرد
و خشم نگیرد جوانی برپای خاست آن همه وصیت بوی کرد و او را بجای خود بنشاند او در میان
مردم حکم کرد و عجلت و تانی کار میفرمود و خشم نمیگرفت روزی شیطان بیامد تا او را بخشم
آرد در سرای او بزد گفت منم ذو الکفل گفت کیست این گفت مردی ام کاری دارم یکی بر من ستم
کرده است [illegible] دیگر بار [illegible] گفت این نیز [illegible] هم [illegible] از سرای بیرون آمد گفت که با
من بیا تا [illegible] ترا بکار گفت [illegible] دست او گرفت و او را ببازار آورد و انگه برفت و رها کرد
او را ذو الکفل باز گشت [illegible] بخانه آمد و هیچ خشم نگرفت مردم او را ذو الکفل نام
کردند مجاهد گفت الیسع پیر شد اندیشه کرد که کرا خلیفه کند بجای او باشد و بایستد
گفت در حیات خود بنگرم که حکم چگونه خواهد کرد از میان قوم خود برخاست [illegible]
تا مرا تکفل کند به [illegible] خصلت بروز روزه دارد و شب نماز کند و در کارها خشم نگیرد مردی
حقیر مجهول برخاست و گفت من تکفل کنم این خصلتها را از روز رها کرد بدیگر روز چون قوم
حاضر شدند بر پای خاست و هم درین سخن گفت هیچ کس برنخاست مگر همان مرد او را
خلیفه کرد مرد بکار خلافت قیام نمود روز روزه میداشت و شب نماز میکرد و همه روزه
میان مردمان حکم میکرد چون یکساعت بقیلوله [illegible] ابلیس [illegible] علیکم بفلان

بنگوید وقت آنکه او بخوابگاه آمد در بزد بصورت مردی پیر گفت کیست این که
در میزند گفت پیری مظلوم که بر وی ظلم میکنند او برخواست و بیرون آمد او را بر
پای برداشت و قصه آغاز کرد که بر من چه ظلم میرود و چنان بگفت که وقت نماز دیگر
در آمد و وقت قیلوله غایب شد وی را گفت برو و خصمانت را حاضر کن که وقت
آنست که من بحکومت بنشینم او برفت و بحکم بنشست و میان خصمان حکم میکرد
و انتظار میکشید تا پیر مظلوم باز آید نیامد پیر دیگر روز بامداد تا وقت قیلوله کردن
نیامد چون او بخواست تا بخسبد او آمد و حلقه بر در زد گفت کیست گفت پیر آن
پیر مظلوم گفت نه ترا گفتم باز آی گفت خصمانم بگریختند و ایشان خصمان ظالم اند
و قصه در پیوست و آن روز نیز قصه خواب تباه کرد تا وقت نماز دیگر بود
او بیرون برفت و آن روز هم باز نیامد روز سیم رنجور شد که سه شبانه روز نخفته بود
هر دو بار در سرای بدبست و گفت اگر کسی آید که این در بزند رها مکن تا من یکساعت
بخسبم که رنجور شدم چون گفت دیگر باره آمد تا در بزند آن مرد رها نکرد
بسیار مدافعه کردند آن ملعون از سوراخ در رفت و از اندرون در بزد مرد
بیدار شد گفت کیستی گفت همان پیر مظلوم آن مرد را آواز داد و گفت ترا گفتم که
کس را اینجا رها مکن گفت این نه از جهت من آمد او برخواست بیامد مرد را در
اندرون سرا یافت و در بسته همچنانکه بود گفت گمان برم که تو دشمن خدایی
ابلیس گفت هستم و خواستم تا ترا بخشم آرم گفت الحمد لله الذی عصمنی منک
سپاس آن خدای را که مرا از تو نگه داشت و ابلیس نومید و خائب از وی بازگشت
او را ذو الکفل خواندند که خداوند نصیب تمام بود از صواب هرچند آنکه امتش را بود

اورا بود

بود او را بود و کفل در لغت نصیب بود کل من الصابرین آنان همه از جمله صابران
بودند و ما ایشانرا برحمت خود بردیم که ایشان از جمله صالحان و نیک مردان
بودند و ذا النون یاد کن ای محمد ذالنون خداوند ماهی را یعنی یونس بن متی را چون برفت
خشمناک ضحاک گفت خشمناک بر قوم خویش از آنجا که اصرار کردند بر کفر عبد الله عباس گفت یونس
و قومش در زمین فلسطین بودند پادشاهی بحرب ایشان آمد و از ایشان نه سبط و نیم را
بغارت ببرد و دو سبط و نیم را بگذاشت حق تعالی وحی کرد بشعیای پیغمبر که بنزدیک حزقیای
رو و او پادشاه بنی اسرائیل بود و او را بگوی که پیغمبر قوی و امین را بفرستد که در دل ایشان
افکنده ام که بنی اسرائیل را با او بفرستند تا برود و ایشان را بستاند پادشاه با قوم
گفت این کار را کی شاید و در مملکت او پنج پیغمبر بود مردم گفتند شایسته این کار یونس است
پادشاه یونس را گفت یونس گفت خدای تعالی مرا تعیین کرده و نام من برده گفت نه گفت دیگری را
بفرست او گفت ترا باید رفتن گفت من نتوانم رفت پادشاه بروی الحاح کرد پس او
از خشم پادشاه و از آنکه قوم بوی اشارت کردند برفت و ذلک قوله و ذا النون
بحث اذ ذهب مغاضبا از آنجا بیامد بکنار دریای روم آمد کشتی در دریا میشد با قوم
بسیار در آن کشتی و مال بسیار در آن کشتی نشست چون کشتی میان دریا رسید دریا آشفته
شد و کشتی نزدیک هلاک و غرق رسید گفتند در میان کشتی مرد عاصیست یا بنده
گریخته و از رسم عادت ما آنست که در مثل این جا قرعه بر اندازیم بنام هر کس که
بر آید وی را در دریا اندازیم یکمرد هلاک شود اولیتر که جمعی یونس از میان برخواست و گفت
همانا که آن بنده گریخته منم مرا بدریا افکنید که دریا فی الحال ساکن شود گفتند معاذ الله تو
سیمای صالحان داری و این حدیث بتو لایق نیست و ما قرعه بر اندازیم

قرعه افکندند بنام او آمد تا سه بار بنام وی برآمد چون سه بار قرعه بنام او برآمد او برخواست
و خود را بدریا انداخت ماهی بیامد و او را فرو برد و بعضی گفته‌اند که او را بگرفتند تا
در دریا اندازند ماهی بزرگ بیامد و دهن باز کرد گفتند اگر گناه او را در دریا می‌باید انداخت
باری در دهن ماهی انداختن معنی ندارد بطرف دیگر بردند همان ماهی بیامد و دهن باز
کرد گفتند مگر این مرد طعمهٔ او خواهد بود او را بینداختند ماهی او را فرو برد در حکایت
که چون او را بدریا انداختند خدای تعالی وحی کرد بنون که بندهٔ ما در طلب یونس را که من   بزا کرده
شکم ترا روزی چند مقام او کرده‌ام امتحان او را و نگر تا پوست او را نخراشی و اندام او را
بیازاری که او طعمهٔ تو نیست آن ماهی او را فرو برد و دیگری بیامد آن دیگر را فرو برد ذلک
قوله فی ظلمات ثلث و آن هر سه تاریکی بود و گفتند که ظلمت دریا و ظلمت شکم
ماهی و ظلمة شب اما آنکس که گفت که خشم او برضای حق بود از آنجا که قوم او را عده کرده
بود و بعذاب القوم چون علامة عذاب بدیدند ایمان آوردند خدای تعالی عذاب برداشت
و یونس از ایشان غایب بود چون بشنید برفت و خشم گرفته بر خدای تعالی از آنکه
نسبت بشناخت و گفت من با میان قوم خود نشوم دروغ زن که ایشان مرا
بکشند این قول باطلست برای آنکه این بر پیغامبران روا نباشد و نه بر کسی که خدا را
شناسد چه غضب اراده عقاب و مضرت باشد بغیری و آنکس که بر خدا مضرت
و عقاب روا دارد خدا را نشناسد و آنچه حسن بصری گفت که سبب خشم او آن بود
خدای تعالی او را باهل نینوی فرستاد تا او را عذار و انذار کند او گفت بار خدایا مهلت ده
ده تا بارگی بسازم گفت مهلت نیست و هر کار را از آن زودتر می‌باید کرد که تو میگوئی گفت چندان
مهلت ده که نعلین بگیرم گفت مهلت نیست او بخشم آمد مغاضباً الذی

او برفت

او برفت خشمناک بر خدای خود این هم قولی باطلست برای آنکه خدای تعالی پیغمبری کسی را
اختیار کند که منقاد او باشد و امر خدای را بر آن وجه که او فرماید و نشاید که خدای تعالی با پیغمبران
و غیر ایشان این مضایقه کند و راه آنکه کارسازی کنند و آنچه او را چاره نباشد بسازند از آنکه
این تکلیف ما لا یطاق باشد فظن ان لن نقدر علیه یونس گمان برد که ما بر وی
تضییق نکنیم و سخت باز نگیریم و مجاهد و ضحاک و غیر ایشان گفتند
که معنی اینست که او پنداشت که ما بر وی حکم نکنیم یعنی باد و مسامحه و مسامحت کنیم فنادی
فی الظلمات پس یونس آواز داد اندر در میان آن تاریکیها تاریکی شب و تاریکی دریا
و شکم ماهی و گفت لا اله الا انت هیچ خدائی نیست مگر تو پاکی و منزه از هر چه نه لایق
حضرت تو باشد و من از جملهٔ ظالمان و ستمکاران بودم گفتند یونس چهل شبانه روز در شکم
ماهی بود و گفتند هفت شبانه روز و گفته‌اند سه روز و حق تعالی شکم ماهی بر وی چون آبگینه کرده
تا او از آنجا عجایب دریا می‌دید و از ادراک دریا بگردانید و حق تعالی بخرق عادة حیوة او
برجای بداشت بی هوا لطیف که او جذب کردی چون ماهی بقعر دریا رسید یونس آوازی
شنید گفت این چیست وحی آمد که آواز تسبیح دوابست در دریا او در حال گفت
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین نه آن بود که او ظلمی کرده بود بلکه
این بر سبیل انقطاع گفت و شاید که ترک مندوبی کرده باشد و ترک مندوب نقصان ثواب باشد
و ظلم در لغت نقصان بود و وجهی دیگر آنست که گفت من از جملهٔ ظالمانم یعنی از آنها که ظلم کنند
و ظلم از ایشان روا باشد و ایشان آدمیانند چنانکه یکی از ما گوید انما بشر مثلکم و اخطی
و اصیب و معنی آن نباشد که او مخطی و مذنب باشد بلکه مراد نفس خود باشد
فاستجبنا له ما اجابت کردیم او را و برهانیدیم از غم و همچنانکه او را برهانیدیم مؤمنان را از غم برهانیم

امام جعفر صادق ع گفت عجب از آنکس که از چهار چیز ترسد چگونه تا به چهار چیز ننگرد
اگر او را غمی بود چگونه این کلمه نگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و میشنود که خدای تعالی در عقب میگوید فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی
المؤمنین دیگر اگر از کسی ترسد نگوید که حسبنا الله ونعم الوکیل و میشنود که حق تعالی
در عقب آن میگوید فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء و اگر از کید
کسی ترسد چگونه نگوید وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و میشنود که خدای تعالی
در عقب آن میگوید فوقیه الله سیئات ما مکروا و اگر از چشم بد ترسد نگوید که
ما شاء الله لا قوة الا بالله و میشنود که حق تعالی در عقب آن میگوید ان ترن انا اقل منک مالا
وولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک شهر بن حوشب از عبد الله عباس
روایت کرد که یونس را خدای تعالی پس از آن فرستاد به پیغمبری که از شکم ماهی بیرون آوردند
چنانکه گفت عقب این قصه در صافات وارسلناه الی مائة الف او یزیدون
و قومی دیگر گفته‌اند که از پیش آن فرستاده بود او را به پیغمبری چنانکه در صافات قصه رفت از پس رسالت
یونس قوله تعالی وزکریا اذ نادی ربه رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین
فاستجبنا له ووهبنا له یحیی واصلحنا له زوجه انهم کانوا یسارعون
فی الخیرات ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین و یاد کن ای محمد ص
زکریا را چون بخواند خدای خود را و گفت ای خدای من لا تذرنی مرا تنها مکن و بی فرزند
مگذار و تو نیکوترین وارثانی و این سخن چنان گفت که ویرا عجبی و فرزندی بود که بجای او باشد
و میراث او برگیرد و بدو باز گفت که انت خیر الوارثین که او را میراث خود دریغ
نبود و دانست که عالم بجمله میراث خدای تعالی خواهد بودن و دل او در تمنیه فرزندی بود که بجای او باشد

ودر مقام

و در مقام او نشیند فاستجبنا له ما او را اجابت کردیم و بدادیم و ببخشیدیم ویرا فرزندی
چون یحیی و جفت ویرا بر او آنکه باصلاح آوردیم یعنی پس از آنکه عقیم بود و صلاحیت ولادت نداشت
او را بحال ولادت بردیم تا زاینده شد و صالح شد ولادت را انهم کانوا یسارعون یعنی که این
پیغمبران که ذکر ایشان رفت در خیرات مسارعت کردندی و شتابندگی نمودندی و ما را خواندندی
برغبت و رهبت یعنی بامید و ترس و ما را خاشع و خاضع و فروتن بودند این پیغمبران قوله تعالی
والتی احصنت فرجها فنفخنا فیها من روحنا وجعلناها وابنها آیة
للعالمین ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاعبدون وتقطعوا امرهم
بینهم کل الینا راجعون فمن یعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا کفران
لسعیه وانا له کاتبون وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون حتی
اذا فتحت یاجوج وماجوج وهم من کل حدب ینسلون واقترب الوعد
الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا
بل کنا ظالمین و نیز یاد کن آن زن را که خود را نگاه داشت و پارسا شد یعنی مریم ما از روح خود در
دمیدیم و او را و پسر او را یعنی عیسی آیتی و دلالتی و معجزه گردانیدیم جهانیان را ان هذه امتکم یعنی
این امت شماست مجاهد گفت یعنی این دین اسلام دین شماست در این حال که یکیست و هیچ
خلاف نیست و من خدای شما ام مرا پرستید و عبادت مرا کنید آنگاه گفت وتقطعوا امرهم بینهم
کار خود و دین پاره پاره کردند در میان خویش یعنی در دین مختلف شدند و هر یکی ملتی نهادند و آنگاه
بر سبیل تهدید گفت کل الینا راجعون همه با ما خواهند آمدن و رجوع همه با ما خواهد بودن جزاء همه
بسزا بدهیم و هر کی با چیزی ... و کردار نیکو کند و مؤمن باشد سعی او را و رنج او را کفران نباشد و ضایع نشود
بلکه مشکور بود و بنوعی قبول افتد و ما عمل او را و ابرار او را نویسیم تا بروز عرض کنیم و او را بدان جزا دهیم و ثواب

ها
واحدة
کل

وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ وحرامست بر شهری و دیهی که ما اهل انرا هلاک کردیم که باز آیند و بعضی
گفته‌اند که حرام بمعنی واجبست یعنی واجبست بر اهل شهری که ما ازرا هلاک کردیم که باز نیایند یعنی
هلاک شدگان هرگز باز نیایند زجاج گفت معنی انست که حرامست بر اهل شهری که ما هلاک کرده
باشیم قبول عملهاشان برای انکه ایشان باز نیایند و توبه نکنند جابر بن الجعفی گفت از باقر علیه السلام
پرسیدم حدیث رجعت این آیه بر خواند و باین آیه استدلال توان کردن بر صحت رجعت
برای انکه خلاهر آیه انست که حرامست بر دیهی و شهری که ایشانرا هلاک کرده باشیم
که باز نیایند و این انست که از صادق علیه السلام پرسیدند که در وقت رجعت که باز آید گفت
مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضًا مؤمنی محض و کافری محض و لیل برین قول
خداست و برعقب این آیه حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ تا انگاه که بگشایند
یاجوج و ماجوج را و ایشان از هر پشته و بلندی فرود می آیند برانکه رجعت برای صاحب الزمان
باشد و خروج او برعقب یاجوج و ماجوج باشد حذیفة الیمانی گفت که از رسول خدا شنیدم که گفت
اول آیتی و علامتی برای اخر زمان خروج دجال بود انگه خروج دابة الارض انگه خروج یاجوج و ماجوج
انگه عیسی علیه السلام از اسمان فرود آید و این نزدیک خروج مهدی باشد پس از ان آتشی از قعر عدن
بیرون آید که مردم را بمحشر راند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک شد وعده حق که قیامت
و گفته‌اند که معنی انست که چون یاجوج و ماجوج بیایند وعده حق نزدیک شود یعنی قیامت بر
خیزد و دلیل این تاویل حدیث حذیفه هست که او گفت که اگر مردی است که داد چون
یاجوج و ماجوج بیایند بانجا رسیده باشد که بر تو نشینی که قیامت برخیزد و گفته‌اند معنی
انست که چون سد یاجوج و ماجوج گشاده گردد و ایشان از هر پشته فرود آیند و
وعده حق نزدیک گردد پس انگه چشمهای کسانی که ستمکاران بودند بهین باز ماند و بهم نیاید

از حیرت

از حیرت و سرگشتگی گویند ان ظالمان و کافران که ای وای ما را ما در غفلتی بودیم ازین کار
و این را فراموش کرده بودیم نه که ما ظالم و ستمکار بودیم باین روز ما را ایمان سود کرد اگر
پیغمبران باور داشتیم و انچه ایشان ما را از ان خبر دادند قبول کردیم قوله تعالی إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا
وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ
لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ
فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ
هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بدرستی که شما و انچه میپرستید از غیر خدای
ان اصنام و اوثان هیزم دوزخند ضحاک گفت حصب سنگریزه باشد که باد آورد یعنی
ایشانرا چنان در دوزخ ریزند که سنگریزه أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ان دوزخی که شما در شوید
شوید در ان دوزخ و انجا ورود بمعنی دخولست انگه بر سبیل احتجاج گفت با کافران و تنبیه کرد
ایشانرا بر خطاء کفر ایشان که اگر این بتان شما خدایان بودندی در دوزخ نشدندی و
ایشان همه در دوزخ جاوید باشند لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ ایشانرا در انجا نفیری و ناله باشد
و زفیر ناله عمگنی باشد که از ان غم او عظیم غمی باشد چون غم عظیم باشد ناله اطراقه ان غم عظیم تر
باشد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دوزخ نشنوند هیچ سخنی که ایشانرا از ان خیری و راحتی باشد
و گفته‌اند از ان نشنوند که کر باشند عبد الله مسعود گفت برای ان نشنوند که در تابوتها باشند از آتش
و از اسمارها محکم کرده باشند و در قعر دوزخ اند هیچ نه بینند و هیچ نشنوند و گمان چنان برند
که کسی را از اهل دوزخ عذاب نیست بجز ایشانرا انگه ذکر کافران کرد و در حدیث مؤمنان و حال ان
کرد گفت إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ ان کس سبقت سبقت گرفته برای ایشان از ما
وعده نیکو بر ایمان و اعمال صالحه ایشان بهشت ایشانرا و از دوزخ دور باشند و دور کرده شده

و آواز دوزخ نشنوند و حس آن نیابند و ایشان در آنچه میل باشند از نعمت و جز و مرادی که
دلهاء ایشان خواهد و نفسهاء ایشان چون بخواهد جاودان و هرگز نکرد اندوه ایشان را الفزع الاکبر
ترس سوم عبدالله عباس گفت نفخه بازپسین باشد و یوم ینفخ فی الصور ففزع
من فی السموات و من فی الارض حسن بصری گفت آنگه باشد که گویند بنده را بدوزخ برید
که مستحق دوزخ است ابن جریج گفت آنگه باشد که مرگ را بصورت گوسفندی سیاه و سفید بکشند
و اهل بهشت و دوزخ در وی نگرند و این ندا در دهند یا اهل الجنة خلود و لا موت ابدا
و یا اهل النار خلود و لا موت ابدا و تتلقاهم الملائکة و فرشتگان باستقبال
ایشان آیند که این روز شماست که وعده کرده اند گفته اند سبب نزول این آیه آن بود که رسول صلعم
روزی بمسجد الحرام شد صنادید قریش در حطیم نشسته بودند و سیصد و شصت بت نهاده بودند [illegible] مسجد
و رسول صلعم نزدیک ایشان بنشست و با ایشان مناظره میکرد و نضر بن حارث با رسول صلعم در سخن
آمد رسول صلعم وی را ملزم کرد و در حجت بر ایشان لازم شد رسول صلعم بر ایشان خواند که
انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ایشان دلتنگ شدند و [illegible]
برخاستند عبدالله بن الزبعری را دیدند گفتند که امروز ما را محمد چنین گفت و ما از آن
دلتنگ شدیم گفت اگر من حاضر بودمی او را خجل کردمی و در حجت بر وی غالب آمدمی برفتند و رسول صلعم
را حاضر کردند و او گفت یا محمد تو میگویی انکم وما تعبدون الآیه گفت آری گفت این
بر تست حضرت عزیر و عیسی [illegible] چرا گفت براهای که عزیر معبود جهودان است و عیسی
که معبود ترسایانست و فرشتگان که معبودان بنی ملیح اند از عرب رسول صلعم گفت معبودان
ایشان شیاطین اند که ایشان را دعوت کرده اند با این و [illegible] معبودان بان رضا ندادند
خدای تعالی این آیه فرستاد که ان الذین سبقت لهم [illegible] و دیگر مراد باین آیه بنا شدند

که لفظ

که لفظ ما آورده و گفت انکم وما تعبدون و ما غیر عقلا را باشد و دیگر آنکه
مخاطب باین آیه مشرکان مکه بودند و ایشان بت پرست بودند در خبرست که [illegible]
هم روزی این آیه برخواندند گفت و ان منهم من [illegible] کسانی ام کرد در حق ایشان عنایتی سابق
از الطاف و توفیق حسنه گفت سبقت لهم من الله العنایة فی البدایة ظهرت لهم الولایة
فی النهایة قوله تعالی یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدانا اول خلق نعیده
وعدا علینا انا کنا فاعلین ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان
الارض یرثها عبادی الصالحون ان فی هذا لبلاغا لقوم عابدین
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین یاد کن یا محمد آن روز را که ما آسمان را در نوردیم
مانند در نوردیدن سجل نامها را یا نامه را عبدالله عمر و سدی گفتند که سجل نام فرشته ایست که اعمال بندگان
[illegible] ختم عمر با سقف [illegible] کالسجل [illegible] و گفته
سجل نام دبیری بود رسول را صلعم و در معنی طی دو وجه گفته اند یکی آنکه ما آسمانها را در نوردیم پس از آنکه اجزای آن
[illegible] کردیم و دوم آنکه طی عبارتست از کتم و اخفا و مراد اعلام [illegible] آسمانها را بعدم [illegible]
کما بدانا اول خلق نعیده یا خلق را چنانچه پیدا کردیم اول بار از او بود اعاده کنیم و بر انگیزیم
برهنه و پای برهنه و پشت برهنه و ختنه ناکرده چنانکه در آیه دیگر گفت ولقد جئتمونا فرادی
کما خلقناکم اول مرة مجاهد از عایشه روایت کرده که گفت رسول صلعم [illegible] نزد وی بود
[illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible] خالدان [illegible] گفت
دانسته که عجوز به بهشت نرود [illegible] گریست رسول صلعم گفت [illegible]
را جوان بر انگیزد و [illegible] آنگه ایشان را در بهشت [illegible] انا انشأناهن انشاء فجعلناهن
ابکارا عربا اترابا آنگه گفت یحشر الناس حفاة عراة غرلا و اول

کسی که جامه پوشانند ابرهیم خلیل بود عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه
باشند گفت بلی گفت واسوءتاه وا سوءتاه از یکدیگر شرم نه دارند رسول گفت
ایشان از مردان و زنان که زن کدامست و زن نداند که مرد کدامست آنگه برخواند لکل امرئ منهم
یومئذ شأن یغنیه عبد الله عباس گفت معنی آنست که ما همه چیزی را نیستها
دیگیم چنانکه اول بود وعدا علینا برای آنکه این وعده ایست که ما بر خود واجب کردیم
یعنی این بعث و نشور انا کنا فاعلین بدرستی که ما این خواهیم کردن و ما
توانیم کردن جز از ما کسی نتواند کردن ولقد کتبنا فی الزبور ما نوشتیم و ثبت
کردیم در زبور پس از ذکر سعید جبیر و مجاهد و ابن زید گفتند مراد بزبور جمله کتابها
منزلست و مراد بذکر لوح محفوظ است یعنی بنوشتیم در کتابها پس از آنکه در لوح نوشته بودیم
عبد الله عباس گفت مراد بذکر توریة است و زبور کتاب داود است و بعضی گفتند مراد
بذکر قرآن بود معنی قبل است چنانکه درین آیه والارض بعد ذلک دحاها
ان الارض یرثها در زبور نوشتیم پس از آنکه در کتاب دیگر نوشته بودیم که زمین
بهشت میراث نیکان و صالحان گردد بیان اینست واورثنا الارض نتبوء من الجنة
حیث نشاء عبد الله عباس گفت مراد بزمین دنیاست یعنی ما نوشتیم و حکم کردیم
که زمین دنیا را امتان صالح ما میراث گیرند بیان این [illegible] لیظهره علی الدین
کله وهب منبه گفت در چند کتاب خواندم از کتب اولین که خدای گفت که من زمین
میراث بصالحان امت محمد صلعم دهم و این از محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند و دلیل برین آنست
که لام در الارض لام تعریف جنس است استغراق را باشد و اطلاق قدیم تعالی
در حق شخصی لفظ صالح دلیل عصمت او کند برای آنکه چون یکی از ما گواهی دهد بر صلاحیت کسی

ویو ظهر

تا ایشان همه بتو آیند پیاده و بر اشتری ضامر و باریک میان لاغر آنکه از راه
دور می آیند و قصد این خانه میکنند ابو القاسم گفت در طواف مردی که هل را دیدم روی
زرد شده و اثر رنج سفر بروی پیدا آمده و عصا در دست گرفته طواف میکرد و بر
عصا اعتماد میکرد از ضعف و پیری پیش وی رفتم و او را پرسیدم و را گفتم تو از کجایی
گفت از خراسان گفتم خراسان کجا باشد نشنیده بود گفتم از بلاد مشرق است گفت ۹
تا از آنجا تا اینجا چند گاه آمده گفتم به دو ماه گفت پس دانم که تو هر سال زیارت بیایی
که همسایه این خانه ای گفتم از خانه تو تا اینجا چند باشد گفت پنج سال است من از خانه
بیرون آمده ام و هیچ اثر بیاض نبود در سر و محاسن من اکنون در راه پیر گشتم گفتم هذا
والله الجهد بین والطاعة الجیدة والمحبة والصادقة در روی من بخندید و این بیتها
بخواند زر من هویت وان شطت بک الدار وحال من دونه حجب واستار
لا یمنعنک بعد من زیارته ان المحب لمن یهواه زوار لیشهدوا
منافع لهم تا حاضر آیند بمنافعی که ایشان راست سعید جبیر گفت تجارت است
و از محمد باقر روایتست که گفت مراد عفو و مغفرتست و تا یاد کنند خدای را
و نام خدای برند در ایام معلوم یعنی دهه ذو الحجه و گفتند ایام تشریق است برای آنکه
اکثر تکبیر در ایام تشریق باشد و نیز گفته علی ما رزقهم من بهیمة الانعام و این
در ایام تشریق باشد و از آنکه گفتند ایام معدودات ایام تشریق است برای آن
گفتند الذکر است محمد بن کعب گفت معلومات و معدودات هر دو یکیست علی ما
رزقهم بر آنچه خدا ایشان را روزی است از بهیمه چهارپایها که اینجا کشند و بر ذبح نام
برند ذکر تسمیه است جعفر الصادق گفت که ذکر تکبیر است بمنی در عقب پانزده نماز از اول

نماز پیشین از روز اضحی وکلوا منها پس بخورید از آن قربانیها واین امر بر سبیل اباحت
را از انکه در جاهلیت چون چیزی بکشتندی برای هدی خانه از آن نخوردندی ایشان
فرمودند که بخورید از آنجا و از آنجا طعام دهید مرد درویش را که اندر رویش وی علامت
ان رو پیدا باشد قوله تعالی ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ولیطوفوا
بالبیت العتیق ذلک ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه
واحلت لکم الانعام الا ما یتلی علیکم فاجتنبوا الرجس من الاوثان
واجتنبوا قول الزور حنفاء لله غیر مشرکین به ومن یشرک بالله فکانما
خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق ذلک و
من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب پس باید که بگذارند مناسک
خود را از احرام و وقوف بعرفات و مشعر و طواف و سعی و رمی جمار و حلق
و بعضی گفتند تفث ازاله و نجاسات از احرام و حلق و غسل و گفتند موی لب گرفتن است و ناخن
چیدن و موی بغل و عانه پاک کردن ولیوفوا نذورهم و گو وفا کنید نذرهای
خویش از حج و هدی و آنچه گفته باشند و طواف کنند خانه گرامی و بزرگوار یاد کنید را
عبدالله عباس گفت برای آنکه عتیق خواند که او را آزاد کرده است از آنکه جباران
با او راه یابند و از ویران کنند سعید جبیر گفت تبع باید تا خانه کعبه را خراب کند
چون بتقدیر رسید فالج بدید آمد بزرگان و اطبا را بخواند گفتند ای ملک این خانه
را خدایی هست که هر که قصد او کند بدی خدای را از آن باز دارد و عکروی
اگر خواهی که درین کار و کاری که ترا هست بکن و از تعرض مر این او را باید
و بفرمود تا خانه را پوشش نیکو ساختند و در پوشانیدند و اول کسی که خانه کعبه را کسوت پوشانید

وی بود

وی بود هزار اشتر قربان و اهل حرم را بتره و صله داد از آنکه ایشان فرو آمده
بودند از اسطایع نام نهادند از آنکه مطبخهای ایشان بود و گویند برای آن عتیق خواند
که هرگز از املاک کسی نبوده است از آدمیان و بافرعه گفت برای آنکه آزاد در ایام طوفان
نوح از غرق چون همه جهان غرق شد ذلک ومن یعظم آنچه رفت و فرا کرده شد
همچنانست که گفته شد و شنیدی آنکه ابتدا کرد و گفت هر که تعظیم کند حرمتهای خدای را
او را بهتر و نیکوتر باشد نزدیک خدای تعالی ابن زید گفت حرمات مشعر حرامست و حرم
و اجبات حرامست و بعضی دیگر گفتند جمله مناسک است و تعظیم آن بقضا حقوق و ادای
واجبات باشد و گفته اند که جمله محرمات است و تعظیم او ترک او باشد واحلت لکم
وحلال کرده شد شما را چهارپایان بر عموم آنکه استثنا کرد و گفت مگر آنچه بر شما خوانده باد
خوانده در این آیه حرمت علیکم المیتة الآیه و بعضی گفتند که در حال احرام گوشت
این چهارپایان از گاو و گوسفند و شتر شما را حلال کردند الا آنچه بر شما خوانده شد که حرامست
از صید و گوشت او فی قوله حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما فاجتنبوا الرجس پرهیزید
ازین پلیدی که از ایمان کرده و گفت ازین بتان برای آنکه رجس متمسک است بر اوثان و غیر آن
در خبر آمده است که مراد نرد و شطرنج با ختر است و انواع قمار درین داخلست و پرهیزید
از گفتار باطل یعنی دروغ گفتن و اصحاب شیعه گفتند سرود و جمله اقوال ملهیه بنا حق درین
داخل باشد و بهتان و گواهی بدروغ هم باطل بود و در خبر است که رسول صلعم بر منبر در خطبه
گفت که گواهی بدروغ برابر است با شرک اورد بجای تا آنکه این آیه بخواند یعنی حدی بعث
دیگر آیه از هر دو نهی کرده است و گفت گواه دروغ را روز قیامت بر انگیزند زبان در آتش
کرده حنفاء لله بر طریق استقامت و راه سلامت ایستادگان برای فرمان خدای
و گفتند بکشتگان از ملتهای باطل بیلی خدا از شرک آرندگان نوی ومن یشرک بالله

وهر که بخدا شرک آرد پنداری که از آسمان بیفتاد و مرغش در ربود یا باد او را در مکانی دور
موضعی دور افکند جمله تشبیه کافر است بآن کس که او از آسمان بیفتد و مرغی قصد باید یا بجار
کسی که باد او را در کوئی اندازد که نیک دور بود در تعروی که از انجا بر شوانند آمدن و هلاک کار خود باشد
در مانده و باز مانده و مضطر باشند کافر همچنین باشد اسیر و در مانده و عاجز بود و زنانی حسرت
حسن بصری گفت تشبیه کرده اعمال کافران را در نفی ثبات و بی حاصلی بکسی که حال او این
یعنی چنانکه این را در حال افتادن ثباتی نباشد و در میانه مرغ او را در باید همچنین اعمال کافران
و مشرکان را محصولی نباشد و گفته اند که این تشبیه شاید مرکب بود بر معنی که هر که بخدای
شرک آرد حال او چون حال کسیست که از آسمان بیفتد در میانه مرغی بسرعة وی را در باید اجزای
او در حواصل مرغ متفرق و پراکنده شود یا باد او را در کوئی دور اندازد و شاید که تشبیه
متفرق باشد بر این معنی که ایمان را در علو و بلندی باسمان تشبیه کرده باشد و آنکس را که
ایمان را بگذارد و از دست بدارد بکسی که از آسمان بیفتد و هواها محتلفه را بمرغ ربایند و
شیطان را که وی را در ضلالة و گمراهی اندازد بباد که کسی را در مکانی بعید و دور افکند ذالک
ومن یعظم ... این امر و شان که شنیدی کار اینست و شان این آنکه ابتدا کرد و گفت هر که
تعظیم کند شعایر خدا را و مراد بشعایر علامات است و مناسک حج را برای آن شعایر خوانند که
بآن اشعار کرده اند و آگاهی داده بعضی گفته مراد هدی است که از اشعار کرده باشد
و آن نشستی باشد که بر کوهان او زنند که قارن باخود آرد و گفته که شعایر الله دین
خدایست یعنی تعظیم شعایر کند آنچه فربه تر و نیکوتر باشد اختیار کند در خریدن آن مکاس
مکند از محمد باقر ع روایت کرده اند که گفت در چهار چیز مکاس مکنید در ضحایا و قربانی
در بها بنده و در بها کفن و در کرایه چهارپای تا مکه فانها ... پس آن تعظیم شعایر
و مناسک از افعال خداوندان دلها پرهیزگار و پرستگار است و ذکر دل برای آن گفت که

الجا

که انجا پرهیزکاری و تقوی است چون تقوی در دل جای گیرد اثر آن بر جوارح ظاهر شود
قوله تعالی لکم فیها منافع الی اجل مسمی ثم محلها الی البیت العتیق ولکل امة
جعلنا منسکا لیذکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمة الانعام فالهکم اله واحد
فله اسلموا وبشر المخبتین الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم والصابرین علی ما
اصابهم والمقیمی الصلوة ومما رزقناهم ینفقون شما را در ین شتران منافع است تا
وقتی نام برده از رکوب و حمل اثقال بر ایشان نشنید و بار گران بر ایشان ننهید ابن عباس گفت
این پیش از ان باشد که نام هدی بر او نهند و تقلید و اشعارش کنند تقلید ان باشد که یک پای
نعلین در گردن او بندند و اشعار آن بود که کوهان وی بشکافند تا خون آلوده
گردد بعضی دیگر گفتند پس از آنکه این کرده باشد اگر محتاج شوند بانتفاع از
رکوب او و شیر او منتفع شوند و این از محمد باقر ع روایت کرده اند و اجل مسمی آن
وقت باشد که از مکه بیرون آید و تا آخر ایام حج گفته اند و تا بقیامت نیز گفته اند ثم
محلها پس محل او تا انجا نه کعبه باشد محل او جایی باشد که واجب است کشتن قربان
آن جایگاه پس اگر هدی برای حج باشد منی باید گفت و اگر برای عمره باشد مکه گرد حرم
کعبه و پیش او ولکل امة جعلنا منسکا ای هر جماعتی را جایی عبادتی و قربانی بدید کردیم حسن
گفت شریعتی که بان متعبد بودند و بدان عبادت کردند مجاهد گفت عبادة فی
الذبح عبادتی کردیم ایشان را در ذبح و نسیکه ذبیحه باشد و در شرع جمله افعال
حج را از طواف و سعی و رمی و ذبح جز آن مناسک خوانند لیذکروا اسم الله برای آن
کردیم تا ایشان نام خدای برند و شکر او گذارند بر آنچه روزی ایشان کرد از بهایم
انعام از گاو و گوسفند و اشتر و گفته مراد تسمیه است در وقت ذبح فالهکم

پس خدای شما یک خدایست چون قربانی کنید جز برای وی مکنید و عبادت جز وی را مکنید
که هیچ کس مستحق عبادت نیست جز او وی را گردن نهید و طاعت او دارید و مراد
وبشر المخبتین و تو ای محمد بشارت ده متواضعان و فروتنان از او ساده دلان را که بدیشان [illegible]
آرامیده باشند و خبت گویند زمین ساده و هموار را آنگه وصف کرد ایشان را و گفت الذین اذا
چون نام خدا برند و ذکر وی کنند دلهای ایشان بترسد و آنانکه صبر کنندگان باشند در آنچه
بدیشان رسد از مصیبتها و آنانکه نماز بپای دارند و از آنچه ما ایشان را روزی دادیم نفقه
میکنند قوله تعالی وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ
وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا
وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ
الْمُحْسِنِينَ إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ — إن الله
شتران بزرگ فربه را برای شما از اعلام شریعت و مناسک کردیم که خدای [illegible] گرداند
تعین فرمود و افتاد شعایر بر وجه تعظیم است لکم فیها خیر شما در ان خیر و نیکویی یعنی
منافع دنیا و ثواب آخرة چون بخواهید قربان کنید پس نام خدای بر ان یاد کنید صواف
بر سه دست و پای ایستاده گفته چون شتر خواستندی که بکشند یک دست او با بغل
بسته بدی تا او بر سه قوایم بایستادی و بنزدیک دستهای او با بغل باید بستن
تا بر دو پای بایستد و گاو را چهار دست و پا باید بستن و دنبال را کردن و گوسفند
را دو دست و یکپای باید بستن و ذکر آنست که در حال ذبح بگویی بسم الله والله — وذکر
اکبر عبدالله عباس گفته آنست که گوید الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک و لک

فاذا

فاذا وجبت جنوبها پس چون بر پهلو افتد و اسناد افتادن با پهلو برای مبالغه
کرد یعنی چون پهلوی وی بر زمین آید و این عبارت است از بیرون آمدن جان تمامی از
فکلوا منها از ان ذبیحه بخورید و قانع را و معتر را از ان بدهید اصحاب ظاهر گفتند
اکل از طعام هدی واجبست و گروهی گفتند اکل سنت و اطعام واجب و مذهب ما آنست
استحباب — تثلیث کند ثلثی بخورد بر سبیل استحقاق و ثلثی بقانع دهد و ثلثی بمعتر قانع آن بود که قناعت کند بانچه
بوی رسد وی سوال و الحاح نکند و معتر آن بود که سوال کند و گفته اند آن بود که احتیاج
خود را بنماید و نخواهد زید بن اسلم گفت قانع درویش باشد و معتر زوارت زیارة
کننده که او را ذبیحه نباشد بطمع آن کذلک سخرناها لکم ما این بهایم را مسخر شما کردیم
چنین که می بینید تا باشد که شکر نعمت ما کنید لن ینال الله لحومها ولا دماؤها بخدای
نرسد و نباید گوشتها و خونهای آن ذبایح این برای آن گفت عرب در جاهلیت چون ذبیحه
بکشتندی خون آن در دیوار کعبه مالیدندی بر وجه خدای گفت گوشت و خون او بخدای نرسد
که شما بچون او تقرب میکنید بخدا لیکن آنچه شما بخدای رسید پرهیزکاری و اجتناب معاصی
و صدق و نیت باشد و خلوص اعتقاد کذلک همچنین خدای مسخر کرد این بهایم برای شما تا
خدای را ببزرگی یاد کنید و تکبیر و تحمید وی گویند و ان هدایت و الطاف که با شما کرد و اعلام
دین که شما را بیاموخت از ارکان و مناسک آن و تو ای محمد مژده ده نیکوکاران را ان الله
یدافع بدرستی که خدا دفع کند و باز دارد از آنکه ایمان آوردند بخدای کید دشمنان ایشان را
یکبار بعد یکبار بحجت و [illegible] دوست ندارد هر خیانت کننده کافر نعمت او و خاینان باشد
که اظهار نصیحت کنند و کتمان غش [illegible] از برای اتفاق یا از برای آنکه مال غیری برد و گفته اند که کفور
درین آیه آنست که بر ذبیحه نام غیر خدای برد قوله تعالی أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ

بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم
بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض
لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن
الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین ان مکناهم فی الارض
اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله
عاقبة الامور ایه در شان مهاجران امد که مکیان ایشانرا از سراها خود
بیرون میکردند بظلم وایشانرا بانواع رنجها میرنجانیدند هر وقت یکی پیش رسول امدی
سر شکسته وزده ودشنام وشکایة کردی رسول صلعم بصبر فرمودی وگفتی برو وصبر کن که
خدای تعالی هنوز مرا بقتال امر نفرموده است چون رسول صلعم هجرت کرد وبامدینه امد خدای تعالی
این ایه فرستاد و دستوری داد مومنان را در قتال مشرکان واین اولین ایتی بود
که در باب قتال امد گفته اند که ایه در باب قومی مخصوص امد از مسلمانان که ایشان در مکه
بمانده بودند بعد از هجرت رسول صلعم چون بیرون امدند از مکه تا بمدینه ایند مشرکان
ایشانرا منع کردند خدای تعالی این ایه فرستاد وایشانرا رخصت داد در قتال انکه با ایشان
قتال کنند گفت دستوری داده شد کسانیرا که با ایشان قتال کنند در قتال کردن با ایشان
بانهم ظلموا بسبب انکه بر ایشان ظلم کردند وخدا بر نصرة این مومنان قادر و تواناست
تا کسی گمان نبرد و نپندارد که بر وجه اعجاز خدای میکند واگر خدا خواهد بغیر منع شوند
کرد بلی تواند کرد ولکن مصلحة تکلیف چنان کرده است که بنده را در سرا تکلیف مجبور
بر کاری ندارد وبغیر از کاری باز ندارد الذین اخرجوا ایشان انانند که
ایشانرا از خانها وسراها خود بیرون کرده اند بناحق بلکه بظلم وجور هیچ وجهی نبود

جز از توحید

جز از توحید واین موجب انست که باو اقرار دهند ومومنان را مکین کنند نه انکه بر
ایشان ظلم کنند وایشانرا از سراها ایشان بیرون کنند از ایشان هیچ چیز نبود مگر انکه
گفتند خدای ما الله است واین گفتن موجب اخراج ورنجانیدن نیست وگفته الا بمعنی لکن است
یعنی ایشانرا هیچ حقی نیست در اخراج مومنان لکن برای انکه ایشان بخدای میگویند ایشانرا
بیرون کردند ومثال این انست که یکی بگوید ما یبغضنی الا انی اقول الحق مراد
دشمن نپندارد مگر برای انکه من حق میگویم ولولا دفع الله الناس واگر نه دفع خدای بودی مردمانرا
بعضیرا ببعضی بجهاد واقامت وحدود وتسلیط اهل اسلام بر اهل کفر واهل شرک
وکفر بر اهل ملتها مستولی شدندی وخراب گشتی وشکسته شدی صومعهای رهبانان قتاده گفت
صومعهای صابیان وبیع کلیساهاء ترسایان وصلوات وکنشتهاء جهودان ومسجدها مسلمانان
مجاهد گفت مراد بصلوات نمازگاه اهل کتاب ومسلمانان است که براه ساخته اند بعضی گفته
مراد نمازها مسلمانان است یعنی مسلمانان انجا نماز کنند بر خفیه ایشان یعنی کافران نماز
ایشانرا ببرند وبرین قول یعنی قطع نماز ایشان است گفته معنی اینست که در ایام شریعت عیسی
صومعها ترسایان خراب کردندی ودر شریعت موسی کنشتها جهودان ودر شریعت
محمد صلعم مسجدها مسلمانان نمازگاهها اهل ذمة را بر مسجدها مسلمانان تقدیم براوان کردگان
کردگان مقدم بود واولان خراب کردند وگفته برای انکه نفیس تر باشد باز پس دارند چنانکه گفت
ومنهم سابق بالخیرات ونزد او انقضا ترتیب نکند بانکه وصف مساجد کرد بانکه ذکر خدا
در و بسیار کنند ولینصرن الله وخدای نصرة کند انرا که او دین اورا یاری کند خدای تعالی
توانا با عزت ومنعت است کسی بروی غالب نیاید وی بر همه کس غالب ایه الذین ان مکناهم
انانکه نصرة کنند دین خدایرا انانند که اگر ما ایشانرا تمکین کنیم در زمین نماز بپای دارند

وذکوة بدهند وامر بمعروف کنند ونهی از منکر قتاده گفت ایشان اصحاب رسول اند علیه السلام
گفت اهل نماز پنج اند تمکین داده باشد که فعل ایشان درست باشد از زکوة و امر و نهی
دلالت و صحت و سلامت و جز آن وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ عاقبت کارها و بازگشت کارها
ان جمله با خدا است و مرجع آن بحکم و تقدیر اوست محمد را دل داد گفت ما ترا اعانت کنیم
خاصه ایشان کرد قوله تعالی وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ
عَادٌ وَثَمُودُ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ
فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ
أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ
ترا ای محمد تکذیب میکنند و بدروغ می دارند این کافران پیش از ایشان قوم نوح را بدروغ
داشتند و عاد هود را و ثمود صالح را و قوم ابراهیم را و قوم لوط لوط را و اصحاب مدین
شعیب را و فرعون و قوم او موسی را این کاری نیست که خاص ترا افتاده است دل خوش
دار که با پیغمبران دیگر همین کرده اند و من این کافران را مهلت دادم و تعجیل عذاب نکردم تا
حجت بر ایشان موکد گردد و عذر ایشان باطل شود پس از مدتی و مهلتی تمام ایشان را بگرفتم
و عذاب فرستادم پس چگونه بود انکار من و تغییر نعمت را بمحنت بدل کردم و رحمت
بریع وامن را بخوف فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ بسا شهرها و ده ها که هلاک کردیم و
حال آن بود که اهل او ظالمان و ستمکاران بودند پس این دو شهر خاویة افتاده است
بر سقفها خود یعنی اول سقف افتاده و انگه دیوار بر سقف و بسا جایی فرود آمده
از انکه خداوندانش نمانده اند و چاه معطل مانده است از آب کشیدن پس از انکه در وی مینگریستند
کردندی از انکه آب نزدیک ایشان عزیز بودی اکنون انجاه را که در وی تراح نکنند و بسا

کوشک

کوشک ها فراشته و بگچ و سنگ محکم کرده که ما آنرا از خداوندانش خالی کردیم که کس ساکن آن نیست
ضحاک گفت این خبر بوقت ... در جائی که آنرا حاضوره گویند و آن چنان بود که چهار هزار
مرد از انکه بصالح ایمان داشتند با صالح بحضرموت آمدند چون بانجا رسیدند صالح را
وفات رسید آن جایگه را حضرموت برای آن خواندند که حضرموت صالح فیه انجا شهری بنا کردند
و آنرا حاضوره نام نهادند و انجا مقام کردند و مردی را بر خود امیر کردند نام او جلهس بن
خلاس بن سوید و او وزیری بود نام او سخاریب بن سواده مدتی انجا بماندند و فرزندان
زادند و بسیار شدند و فرزندان ایشان کافر شدند و بت پرستیدند خدای
تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد نام او حنظلة بن صفوان و او مردی بود شتربان در میان
ایشان وی را در بازار بکشتند خدای تعالی ایشان را هلاک کرد آن چاه معطل بماند و آن
کوشک که بنا کرده بودند ساکنی و کوشک نشینی نماند و از ایشان کس نماند قوله تعالی
أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا
فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ
وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ وَكَأَيِّنْ مِنْ
قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ این کافران سیر میکنند در
زمین میروند تا بنگرند و ببینند آثار کسانی که ایشان را هلاک کرده ایم تا دران نظر کنند
و اعتبار گیرند ایشان را دلهای باشد که بان دریابند ... و دریابند و یا گوشها که بدان
بشنوند احوال و اخبار ایشان فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ که امروز نه آنست که
ایشان را چشم سر کور شده و لکن دلهاء ایشان کور شده که در سینه دارند یعنی اگر احوال
گذشتگان و آثار ایشان نمی بینند نه از کوری چشم سر ایشان است بلکه از کوری چشم دلهای ایشان است

کفته اند فی أکنّة و در برابر ان کفت و اکرچه دل در سینه است و خرد در سینه نباشد
که قلب محل معانی است قلب النخل کویند دل درخت را و قلب الکتان کویند میان رستان
را تا ازین ممتاز شود چنانکه قول بزبان و باشاره و کنایه میتواند بودن از بهر آن تخصیص
کرد و کفت قوله تعالی بأفواههم ویستعجلونک بالعذاب آیه در نضر بن حارث آمد و
مشرکانی که تعجیل میکردند عذاب را و میکفتند اکر راست میکویی بکو تا خدای تو ما را عذاب کند
حق تعالی کفت ای محمد از تو تعجیل عذاب میکنند و عذاب میخواهند و من وعده کردم عذاب ایشان را و وعده
من خلاف نباشد خدای تعالی این وعده را روز بدر انجاز کرد بتیغ امیر المؤمنین علیه السلام و ضرب او مشرکان
هلاک شدند پیش از انکه بعذاب آخرة کرفتار شوند روزی از روزهای آخرة که ایشان را عذاب
کنند برزنک خدای تعالی تو ای محمد چون هزار سالست این سالها که شما شمرید عبد الله عباس کفت
ان ایام که خدای تعالی در و آسمان و زمین افرید این ایام بود محققان اهل معانی کفتند که این
وان که کفت قوله تعالی کان مقداره خمسین الف سنة روز قیامتست و این بر
طریق مبالغه کفت چنانکه یکی از ما کوید مرا روزی بی تو هزار سال است و مراد شدة و استطالت
و کران حال باشد چنانکه شاعر کفته و یوم کالف شهر و شهر لا ازال
کالف عام و مانند این در اشعار عرب و عجم بسیار است وکاین من قریة یا
شهرهای که من اهل ان شهر را مهلت دادم و در عذاب ایشان تعجیل نکردم و ایشان ظالمان بودند
انکاه ایشان را بعذاب بکرفتم و مصیر و مرجع ایشان با من بود قوله تعالی قل یا ایها الناس
انما انا لکم نذیر مبین فالذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة
و رزق کریم والذین سعوا فی آیاتنا معاجزین اولئک اصحاب الجحیم وما
ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته

فنسخ الله

قوله تعالی هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا قطعت لهم
ثیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم یصهر به ما فی بطونهم
والجلود ولهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا
فیها وذوقوا عذاب الحریق ابو ذر غفاری رحمة الله علیه کفت این آیه در شش کس آمد
از قریش که هر دو زمره با یکدیکر کارزار کردند در حق خدا و هستی او خصومت کردند حمزه
عبد المطلب و علی بن ابی طالب و عبیده و شیبه و عتبه ابنا ربیعه و ولید بن عتبه و قصه ایشان رفته است در قصه
کارزار بدر عبد الله عباس کفت این خصوم اهل کتاب اند و مسلمان و اهل کتاب کفتند ما اولیتریم بخدای
از شما کتاب ما در پیش کتاب شماست و پیغمبر شما مسلمانان کفتند ما اولیتریم بخدای برای انکه ما بهر دو
کتاب ایمان داریم و شما دانید که حق با ماست اما حسدتان رها نمیکند که بکوئید دیکران
کفتند که مؤمنان و کافران اند از هر ملتی که ایشان با یکدیکر خصومت کردند در دین خدای خود پس
انها که کافر اند بریده شد برای ایشان جامهها از آتش دوزخ و در پوشند ایشان را مقطعات
النیران و ان جامه خورده باشد انسی کفت خدای کرد بر قدر مقامات ایشان از ان جامه چون
یصب من فوق رؤسهم الحمیم فرو ریزند از بر سر ایشان آب کرم ابن عباس کفت که اکر
مقدار یک نقطه از ان کرم بر کوه افکنند در حال کداخته شود یصهر به ما فی بطونهم که از ان
از کرمی ان آب آنچه در شکمهای ایشان باشد و پوستهای ایشان باشد لحمها و کرزهای آهنین
کربان ایشان را میرنجانند و عقاب ایشان میکنند هر کاه که خواهند که از دوزخ بیرون
آیند از غم و رنجی که ایشان را باشد کذارند باز پس آورند و با دوزخ برند و کویند ایشان را که
بچشید عذاب آتش سوزان بر سبیل دوام قوله تعالی ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا
الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار یحلون فیها من اساور من ذهب

ولؤلؤا ولباسهم فيها حرير وهدوا الى الطيب من القول وهدوا الى صراط
الحميد ان الذين كفروا ويصدون عن سبيل الله والمسجد الحرام الذي
جعلناه للناس سواء العاكف فيه والباد ومن يرد فيه بالحاد بظلم نذقه
من عذاب اليم حق تعالی چون صفت یک خصم کرد وان کافرانند ذکر دیگر خصم کرد وان مومنانند
وگفت خدای تعالی آنانرا که ایمان آوردند و عمل صالح کنند در بهشتها برد که در زیر درختان جویهای
آب میرود و ایشانرا در بهشت پیرایند و زیور کنند و در پوشانند از دست ابرنجها [illegible] و مروارید
ومرصع کرده و جامههای ایشان در بهشت از حریر باشد و همچنین هرچه ازو سازند چون انگشتری و
و دستینه زرین و غیر این وهدوا الی الطیب و ایشانرا راه نمایند یعنی راه نمایند بگفتار که
وهو قول لا اله الا الله چنانکه گفت الیه یصعد الکلم الطیب گفتند قرآنست که قول است
در و فحش نباشد و راه نمود ایشانرا براه خدا احمد و ستوده که سبح حمد و شکر است
روایت کرده اند از رسول صلعم که گفت کسی نیست که او حمد دوست تر دارد از خدا ان الذین کفروا
آنانکه کافر شدند و مردمانرا منع میکنند و از راه خدا انکار [illegible] بدو وجه بعمره و قهر مکیانرا
که ایمان آرند با غزو دعوه کردن باکفر والمسجد الحرام و نیز [illegible] کرده اند و باز میدارند
از مسجد مکان مسجدی که ما بنهادیم از برای جمله مردمان تا اینند نماز ایشان باشد و مقصود حج
و عمره ایشان یکسان کردیم در اینجا کسی را که مقیم است در اینجا و کسی که غریب باشد از بادیه
آمده یعنی ایشان هردو در اینجا یکسانند در منازل و مساکن مقیم اولیتر نباشد از غریب
تا در ایام حج کسی را نبود که غربا حجاج را منع کند از نزول اینجا که خواهد و این قول حسن بصری است
و در اخبار ما نیز آمده است و جمعی مفسران بر آنند مجاهد گفت مراد آنست که مقیم و طاری
در حرمت داشت اینجا و گزاردن مناسک و ارکان حج یکسانند یا معنی که این بقعه بر کس [illegible] حلت

وکسن را

وکسن را منازل [illegible] ایام موسم حج بعضی گفتند حرام است و بعضی گفتند مکروه و ظواهر
اخبار ما این اقتضا میکند شافعی گفت حلال است ومن یرد هرکه خواهد در او
الحاد را وحسیدن از حق بظلم و عدوان ما او را بچشانیم عذاب دردناک و بعضی گفتند معناه
که هرکه خواهد که کسی را از خانه خدا و مسجد الحرام منع کند میلی بروجه ظلم ما او را عذاب الیم بچشانیم
عبدالله مسعود گفت هیچکس نباشد که او همت کند بسیئه الا که بد نویسند تا اگر مردی بعدن
یا بشهری دورتر همت کند که مردی را بکشد بمکه یا معصیتی کند آنجا اگرچه نکند بآن چنان که کرده باشد
داخل بود و در تحت این آیه بود و خدای تعالی او را عذاب الیم بچشاند قتاده و مجاهد گفتند
مراد بالحاد شرکست یعنی همت کند که مردی را بکشد با این حرام جز خدای را پرستد چنانکه
کفار مکه کردند دیگران گفتند که الحاد استحلال الحرام و رکوب الاثام است حرام حلال
دانند و ارتکاب کبایر کنند عبدالله گفت آن باشد که قصد کشتن کسی کند که او قصد او نکند
ظلم کند بر آنکه بر وی ظلم نکند مجاهد گفت سیئات در مکه مضاعف باشد چنانکه
حسنات و گفتند مراد بالحاد جمله منهیاتست از قول و فعل حتی قول الرجل لا والله
و بلی والله مجاهد گفت عبدالله عمر را دو خیمه بود یکی در حرم و یکی بیرون حرم خواستی که با اهل
قوم خود عتابی کند در خیمه بیرون رفتی او را پرسیدند از آن گفت برای آنکه ما را گفته اند ومن
یرد فیه بالحاد بظلم من الالحاد قول الرجل لا والله و بلی والله قوله تعالی واذ بوانا
لابراهیم مکان البیت ان لا تشرک بی شیئا وطهر بیتی للطائفین والقائمین
والرکع السجود واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا وعلی کل ضامر
یاتین من کل فج عمیق لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم الله فی ایام
معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام فکلوا منها واطعموا البائس الفقیر

و یاد کن ای محمد چون ما ابرهیم را مکان خانه مرجع و منزل او کردانیدیم برای
عمارة و عبادت کردن حسن گفت بوّانا ای انزلنا فرود آوردیم ابرهیم را
مقاتل سلیمان گفت دللنا علیه و برا جای خانه دلالت کردیم تا چگونه دلالت
کرد مفسران را درین خلاف بعضی گفتند که ابری بفرستاد تا چندانکه جای
خانه بود سایه افکند بعضی دیگر گفتند بادی بفرستاد تا اساس برفت دیگران
گفتند جبرئیل بیامد و خطی برکشید تا او بران نهاد بنا کرد و مکان جای مستوی باشد
که در وی ممکن توان شدن و قرار توان کردن و جسم ثقیل را منع کند از هوی أن لا
تشرک بی و ما وحی کردیم بوی و گفتیم که با من شرک نیارید و در عبادة با من هیچ کس
انباز مدارید عبادة خاص خالص مرا کن و خانه مرا پاک کن از اصنام و اوثان
و گفتند که از خون و سرگین که چون بعضی از جاهلیت ذبایح کشتندی خون و سرگین آنجا رها
کردندی گفت پاک کن آن خانه مرا برای آنانکه آنجا طواف کنند و برای آنانکه آنجا نماز
کنند و رکوع و سجود کنند کان آنگاه امر کرد ابراهیم را و گفت ای ابراهیم نداکن و آگاه
کردان مردمان را و بخوان با حج کردن خانه و زیارة کردن آن که تعتدی چون خانه بنا کردی
اکنون مردمان را بخوان و ندا کن ابرهیم گفت بار خدایا آواز من کجا رسد حق تعالی گفت
علیک الاذان و علی البلاغ ابرهیم بر مقام بایستاد گفتند بر کوه ابو قبیس
رفت و آواز داد که ایها الناس ان ربکم قد بنی بیتا فحجوه حق تعالی آواز
او را بهمه عالم رسانید از مشرق تا مغرب تا بحدی که با آنان رسید که در اصلاب
مردان و ارحام زنان بودند و این بر سبیل مبالغه باشد یعنی آنانکه در سابق علم بود که
ایشان حج خواهند کردن جواب دادند و گفتند اللهم لبیک یاتوک رجالا آواز او

تا ایشان

و بر آنان هر صالحی داند چون خدا [illegible] داننده ظاهر و باطن است صالحی داند الا کسی را که ظاهر
و باطن صالح باشد و این جز معصوم نباشد پس این صالح امام حق مهدی صاحب الزمان باشد که
از مشرق تا مغرب وی را باشد و او را بلفظ جمع یاد کرد برای توقیر و تعظیم او را و شاید که مراد
او بود و اصحاب او و عصمت را و بدلیل معدوم باشد و دیگران تجویز العصمة باشند ما را
معلوم نباشد اما شاید که بنزدیک خدای معصوم باشد و عصمت شخص جز خدا نداند
و خلق عصمت شخص معین را نیابند اما آنکه ایشان ظاهر دانند و روا باشد
که باطن خلاف ظاهر باشد ان فی هذا لبلاغا ایه بستی که درین معنی که رفت
از اهلاک کافران و دولت مؤمنان یا درین قرآن بلاغی و رسیدنیست مراد و مقصود
گروهی خداپرستان و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد مگر برای رحمت عالمیان
و این دلیل است بر بطلان قول مجبره که ایشان گفتند که خدا بر کافران هیچ نعمتی نیست
برا اگر گفت ما ترا برای رحمت جهانیان فرستادیم وجود رسول و دعوة او لطف بود
جهانیان را و آنکه ایشان یعنی کافران اجابة دعوة او نکردند از ایشان بود نه از رسول
و نیز بوجود او عذاب استیصال از ایشان برداشتند و در دنیا عذاب ایشان نکردند
این رحمتی باشد ایشان را قوله تعالی قل انما یوحی الی انما الهکم اله واحد فهل
انتم مسلمون فان تولوا فقل آذنتکم علی سواء وان ادری اقریب ام بعید ما
توعدون انه یعلم الجهر من القول ویعلم ما تکتمون وان ادری لعله فتنة
لکم ومتاع الی حین قال رب احکم بالحق وربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون بگو
ای محمد که بمن وحی میکند که خدای شما یکی است جز او خدای نیست بدین وحی ایمان می آرید و گردن
نهاد امر او هستید مطیع و منقاد او شوید ای محمد برسان و بترسان اگر ایشان برگردند ایمان نیارند بگو

ای که من خبر دادم شما را بر سویت و راستی و انصاف و حق همه را برین خبر دادم و بیم داد
یکسان کرده‌ایم و قومی را تخصیص نکردم بلکه بر راستی بی میل و محابا همه را اعلام کردم — یکسان
وإن أدري و نمیدانم که این که شما را وعده میدهند از قیامت دور است یا نزدیک است
یعنی گفتند که آیه منسوخ است بقوله واقترب الوعد الحق و این درست نیست زیرا که
نسخ در اخبار نبود و این خبر است و دیگر آنکه تاریخ این معلوم نیست و نیز جمع میان این
هر دو آیه ممکن است از آنجا که اول محمول بود بر اجمال و ابهام و دوم بر تعیین وقت و در اول
گفت واقترب الوعد الحق یعنی باضافه با گذشتگان نزدیک است که بیشتر رفته شد
و کمتر ماند و مراد بآیه دوم این بود که من ندانم که کی خواهد بود و چند مانده است
إنه يعلم الجهر من القول خدای میداند آنچه آشکارا میکنید و میگویید از گفتار
و آنچه از ایشان می‌پوشید نهان و در کار آشنا میسد و داند و من ندانم شاید که تاخیر
خبر عذاب از شما فتنه و امتحانی باشد تا شما را بیازماید و حال کرد از چنانکه آتش
رسد او ومتاع إلى حين و تمتعی بوقت اجال شعبی گفت چون حسن ع با معاویه
صلح کرد چون صلح خود را بدید معاویه وی را گفت خطبه کن و مردمان را
ازین خبر ده تا با خبر باشند او خطبه کرد و در حمد و ثنای خدای تعالی گفت ان اکیس الکیس
التقی واحمق الحمق الفجور وإن هذا الأمر الذي اختلفت فيه أنا
ومعاوية إما حق امرئ كان أحق به وإما كان حقا لي فتركته طلبا
لصلاح الامة این کار که من و معاویه کردیم هر دو خلاف یا حق حقی بود که وی بآن سزا
وارتر است یا حق من بود من از آن گذشتم برای صلاح امت اکنون آیت
وإن أدري لعله فتنة لكم ومتاع إلى حين قل رب احكم بالحق

بگوای

بگو ای محمد که خدا حکم کرد میان من و این کافران بحق و خدای به حکم جز بحق نکند درین چند وجه گفته شد
یکی آنکه رسول صلعم با این معتقد بود تا او را ایمان ثواب باشد چنانکه ما مامور بدعا کردن رسول را
و گفتن اللهم اعل درجته وتقبل شفاعته وابعثه مقاما محمودا يغبطه
الأولون والآخرون و این دعائیست که اگر ما نگوییم خدای خود چنین کند اما ما را درین نفع
ولطف و ثواب است و وجه دیگر آنست که مراد بحق عذابست یعنی بر ایشان حکم کن بعذاب خدای تعالی
اجابه کرد این دعا بقتال بود بدر میان ایشان و قوله ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق قتاده
گفت چون رسول صلعم بکارزار حاضر آمدی گفتی رب احکم بالحق و گفتند معنی اینست که رب
احکم حکمک وربنا الرحمن المستعان و خدای ما بخشاینده است بر بندگان و اکم یاری
از و خواهند در کارها این چنان و آن چنان بر آنچه شما میگوئید و صفت میکنید از خلاف
آن آرد که شما می‌پندارید و کمان می برید و همچنین بود خدا و رسول خود را نصرت کرد و ایشان را از آنچه
گمان می بردند خائب و خاسر کرد اند سورة الحج مدنی است الا چهار آیه که بمکه فرود آمد از آنجا
که وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبي تا آنجا که عذاب یوم عقیم است هفتاد
و هشت آیه است از ابی کعب روایت است که پیغمبر گفت صلعم هر که سورة الحج بخواند او را بعدد
هر کس که حج و عمره کرده اند گذشتگان و ماندگان حجی و عمره بنویسند قوله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

يا أيها الناس اتقوا ربكم إن زلزلة الساعة شيء عظيم يوم ترونها
تذهل كل مرضعة عما أرضعت وتضع كل ذات حمل حملها وترى الناس
سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد
درین آیه تخویف و تشدید کرده است جمله آدمیان را از مرد و زن و مؤمن و کافر و بنده و آزاد اما گروه

نصف الجزو

و دیوانه از این آیه بدلیل عقل خارج اند میگوید که ای مردمان بترسید از عذاب خدا و سختی
او و بپرهیزید از مخالفت و معصیت او که زلزله قیامت چیزی بزرگ است و داهیه و حادثه
سخت کسانی که معدوم را شئ گویند باین آیه تمسک کنند و گویند که زلزله قیامت معدوم است
و خدای تعالی او را شئ خوانده است یوم ترونها روزی که زلزله قیامت ببینید در آن روز
هر زنی شیر دهنده مشغول گردد و تذهل کل مرضعة عما ارضعت و ترس فرزندش بیاد نیاید و بیاد
فرزند خود را و هر زنی که آبستن باشد بار خود را بنهند و بچه بیندازد از تشدد و سختی آن روز
و مردمان را مستان بینی از دهشت و خوف ایشان مستان نباشند و لکن عذاب خدا
سخت باشد از سختی چون مستان باشند و در خبر است که این دو آیه در حرب بنی المصطلق
فرو آمد در شب و ایشان پیش از آن از بنی خزاعه و مردم در آن شب در راه در بودند رسول صلعم بفرمود
تا بانگ کردند و مردم بایستادند رسول این آیتها بر مردمان خواند و مردم همه بگریستند
و هیچ وقت چندان نگریستند که در آن شب چون روز شد کس زین از پشت اسبان فرو نگرفت
و خیمه نزدند و دیگ نپختند بعضی میگریستند و بعضی دلتنگ نشسته بودند رسول صلعم گفت
دانید که آن چه روز خواهد بودن گفتند خدا و رسول خدا عالمترند گفت آن روز خدای تعالی آدم را گوید
برخیز و از فرزندانت گروه دوزخی را بدوزخ فرست و بو بخیزد و از هر هزار نهصد
نود و نه را بدوزخ فرستد و یکی را ببهشت چون این حدیث بشنیدند بر ایشان سخت آمد
و بگریستند و گفتند یا رسول الله ناجی که خواهد بودن گفت ابشروا و قاربوا
و سددوا بشارت دهم و خوشدل باشید و با مردم نزدیک شوید و کار خود باصلاح آورید و بر
سداد باشید که با شما دو خلق باشند که در میان کثرتی عظیمست آنگه گفت من امید میدارم
که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشدل شدند گفت امید میدارم که نیمه اهل بهشت شما

باشید

[illegible]

باشید ایشان تکبیر و تحمید کردند آنگه گفت جملهٔ اهل بهشت صد و بیست صف باشند
هشتاد امت من باشند و مسلمانان در جنب کافران چنان باشند که خالی بر پهلوی
اشتری یا موی سیاه بر گاو سپید یا موی سپید بر گاو سیاه آنگه گفت امت من
هفتاد هزار به بهشت شوند بی شمار عکاشه بر پای خواست و گفت یا رسول الله دعا کن
تا من از ایشان باشم گفت خداوندا او را از ایشان گردان دیگری برخواست و گفت مرا نیز
دعا کن رسول خدا گفت سبقک بها عکاشه عکاشه برین بر تو سبقت گرفت
[illegible] ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید کتب
علیه انه من تولاه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر یا ایها الناس
ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من
علقة ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لنبین لکم و نقر فی الارحام
ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم و منکم
من یتوفی و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا
و تری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت من
کل زوج بهیج آیه در نضر بن الحارث آمد که با رسول خدا بسیار مجادله کردی گفتی که
فرشتگان دختران خدا اند و قرآن افسانه است پیشینیان و خدای تعالی قادر نیست بر زنده
کردانیدن مردگان خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد مجادله او از سر جهل و نادانی و عناد است
و گفت و من الناس و از مردمان کسی هست که جدال میکند هر دیو متمرد را که متمرد کند
از حکم و فرمان خدای و سرکشند آنگه بر سبیل تمثیل گفت گویا که بر آن شیطان نوشته اند و واجب کرده
که هر کسی که بدو تولا کند او را از راه دین گمراه کرده اند و از راه بهشت دور گردانند و راه نماید بعذاب

و آتش سوزان اکنون خطاب کرد با منکران بعث و حشر و نشر و گفت ای مردمان اگر
در شک و شبهه اید از کار بعث و نشور و اگر شما را نه خواهند کرد چرا اندیشه آیه
نکنید در ابتدا خلقت و آفرینش خود که شما را اول از خاک آفریدیم یعنی پدر شما آدم را
غذا شما را که از آن نطفه حاصل شد ثم من نطفة آنگاه شما را که فرزندان آدمید از
نطفه آفریدیم و آن آبیست اندک که از پشت مردان و سینه زنان در رحم جمع شود آنگاه از
خون بسته برآمد که پس از چهل روز آن علقه گوشت پاره شود مخلقة تمام و تمامی و بعضی ناقص
شود و بعضی بر عکس و مجاهد گفت با صورت و بی صورت و گفته با عیب و بی عیب لنبین لکم
تا بیان کنیم شما را بیان تربیت و تدریج قدرت و حکمت خود را و معلوم شما کرده که آن خدای که
قادر باشد که بدین وجه آفریند بر سبیل ابتدا تا آنکه و قادر باشد و بر آنکه ایشان را باز
آفریند عبد الله مسعود گفت چون نطفه در رحم افتد خدای تعالی فرشته را بران موکل گرداند
آن فرشته گوید بار خدایا مخلقة ام غیر مخلقة این تمام بودن هست یا نه اگر گوید
رحم آنرا بیندازد و اگر گوید تمام خواهد شدن گوید خداوندا نرینه خواهد بودن یا مادینه سعید
روزیش چیست و اجلش چیست شقی است یا سعید گوید بلوح محفوظ را ... آن فرشته بیابد
و تصویر کند تا بآن صفات و لنبین لکم تا بیان کنیم شما را کمال قدرت خود و غایت حکمت را در
گردانیدن اصل خلقت شما از حالی بحالی و از نوعی بنوعی و ما قرار دهیم در رحمها آنچه خواهیم تا وقت
ولادت آن اجل و مسمی نام برده و وقت پدید کرده پس بیرون آریم شما را از رحم مادران
طفلی کودکی خورد ثم لتبلغوا اشدکم پس تا برسید شما بغایت قوة و کمال عقل و
تمامی خلقت و از شما کسی باشد که وی را با خسیس ترین و فرومایه ترین عمری آرند و آن
حالت پیری و خرفی باشد و حقا پیری و خرفی را ارذل العمر خوانند برای آنکه حالت ضعف

وعجز

وعجز و نقصان عقل و تن باشد و از چنین مرد صلاح نفس امید ندارد که آخر عمر است
و هر چند باید نقصان زیاده تر خواهد بودن و از پیغامبر که گفت انما الشیب احدی المنین
نعوذ بالله منهما و ما ... لکیلا یعلم تا کار او بجایی رسد که هیچ چیز
پس از آنکه دانسته بود از نقصان عقل و فهم و ذکر او باشد که او را فراموش شود و نسیان
غالب شود و تری الارض هامدة یعنی تو زمین را خشک و پژمرده و بی نبات بینی پس چون بفرستیم ما باران
زمین آب باران را بر خود بجنبید یعنی که در حرکت آید و اهتزت از حرکت تر و تازه و شادمان باشد
و ربت و بیفزاید و بلند گردد مراد آنست که زمین عقب برف و باران بر آید ما انبتت من کل زوج
باری بروید و شود و انبتت بروید از هر جنسی و صنفی گیاه نیکو و زیبا و این مثلی است که
خدای برای عرب که ایشان منکر بودند و مستبعد بعث و نشور میگفتند چگونه ممکن باشد که ما پس
از آنکه مرده باشیم و پوسیده گشته و با خاک برابر شده ما را اعاده کنند و زنده گردانند
خدای گفت این عجب است آخر شما هر سالی می بینید بفصل زمستان که زمین مرده میشود چنانکه
هیچ نبات نمی ماند و اگر همه جهان بروی بگردی یک گیاه نیابی چون فصل ربیع آید
ما باران باو فرستیم تا چون زنده شود و بیدار گردد و بجنبد و نشاط نبات کند و انواع
گیاه بروی پدید آید و آن خدای که او این کند بدین قادر باشد که شما را زنده کند پس از آنکه
مرده باشید قوله تعالی ذلك بان الله هو الحق وانه يحيي الموتى وانه على كل شيء قدير
وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور ومن الناس من
يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير ثاني عطفه ليضل عن سبيل الله
له في الدنيا خزي ونذيقه يوم القيامة عذاب الحريق ذلك بما قدمت
يداك وان الله ليس بظلام للعبيد این بآنست یعنی که بدانستند حق را خدای تعالی و زنده گردانید

زمین بسبب آنست که خدای تعالی که حق است وجود او ثابت است و کمال [illegible] او محقق است
و او مرده زنده کرداند مرده کان را و بر همه چیزی قادر است و انکه قیامت آمدنی است و درو
هیچ شکی نیست و شبهه نه و خدا زنده کند و برانگیزد آنها که در گورها اند و من الناس من یجادل
کسی هست که او جدل میکند چون نضر بن الحارث و غیر او از منکران بعث فی الله بغیر علم
ضروری و لا هدی و بی بیان حجتی از علوم استدلالی و نظری و بی کتابی روشن یعنی از نقل وحی
ثانی عطفه بگرداننده روی خود را از خیلا و تکبر برکرده و عدول نماینده
از قبول حق ناکراه کرده اند و از راه ببرد مردمان را او را است در دنیا خزی و رسوایی و هلاکی
و ان روز بدر بود و بچشانیم او را روز قیامت عذاب الحریق سوزان آنچه رفت از خزی دنیا
و عذاب الحریق ترا بان بود و بسبب آن باشد که دستهای تو تقدیم کرده از اهتمام اشتداد معصیت
و مخالفت فرمان حق و این دلیل است بر بطلان مذهب مجبره که گویند ثواب و عقاب
معلل نیست و خدای فاعل فعل بنده کافرست [illegible] اگر خدای تعالی اضافه فعل با بنده کرد علی
بنحو الوجوه و ان الله و انکه خدای ستم کننده نیست مر بندگان خود را یعنی بر بندگان خود ظلم
نکند که ایشان را مواخذه نکند بفعل خود یا بفعلی که از ایشان نکرده باشند و بر قاعده مجبره
هیچ ظلم ثابت نشود چنانکه [illegible] اگر آن خدا کرده باشد چه [illegible] و اعتقاد [illegible]
چون نیک اندیشه کنی از راه عقل روشن شود که خدای تعالی بر هیچکس ظلم نکند اما مجبره بر خدای
ظلم کنند باضافه ظلم با وی و ظلم وضع الشیء فی غیر موضعه باشد و او تعالی علوا کبیرا از
موضع ظلم است بلکه موضع عدل و فضل اگر با بنده کار با استحقاق کند جز عدل نکند و اگر از
عدل بگذرد جز تفضل نکند جزو الثالث و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه
خیر اطمان به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا و الآخرة

ذلک

ذلک هو الخسران المبین یدعوا من دون الله ما لا یضره و ما لا
ینفعه ذلک هو الضلال البعید یدعوا لمن ضره اقرب
من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات
جنات تجری من تحتها الانهار ان الله یفعل ما یرید و از مردمان
کسی هست که خدای را می پرستد بر طرف از دین و برکنار از مسلمانی آنها که جماعتی آمدند
اعراب که بمدینه آمدند و ایمان آوردند ایمان مجازی و بزبان اظهار ایمان بکردند و بدل کفر
بودند ایشان از اعتقاد [illegible] ایشان از نظری بود که بسبب علم باشد اگر ایشان را هیچ
نرسیدی و نقصانی نیفتادی مال ایشان در زیاده شدی و اسبان ایشان بچه نکو آوردی
و زنان ایشان پسران زادندی گفتندی این محمد مبارک مردی است و این دین حق است و ملا
بوی و دین صواب است و اگر بخلاف این بودی [illegible] موافق نیامدی ایشان را
بیمار شدندی و چهارپایان ایشان بمردندی گفتندی این محمد نامبارک مردی است و این
دین او اصلی ندارد و ما در دین او آمده ایم جز زیان و نکبت نیست ما را انقلب
علی وجهه هم روی باز کشتند و برکشتند از دین مجاهد گفت علی حرف
یعنی بر شکی و ضعفی از اعتقاد و بصیرت و گفته اند کنایه است از نفاق یعنی خدا را می
پرستند بزبان نه بدل اگر خیری بوی رسد آرام گیرد و اگر دل و ساکن شود و اگر فتنه
بوی رسد و آزمایشی برگردد و مضطرب شود خسر الدنیا و الآخرة زیان کرد دنیا
و آخرت را در دنیا منکوب و مخذول و در آخرت معذب [illegible] روشن و زیان کاری
هویدا که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست یدعوا من دون الله میخواند این

مومن مي بود كافر مي پرستيد بدون خداي انرا كه او زيان نكند و نتواند كردن
و سود نكند و نتواند رسانيدن و او اعتقاد كرده است كه او را سود كند و شفيع
وي شود اين غايت ضلالت و نهايت گمراهيست يدعوا لمن ضره ميخواند كسي را
مي پرستد كه زيان او نزديكتر از سود است يعني اين تباه را پيدا كه وي را شفيع
باشند ايشان و قادر نيستند در دنيا بر هيچ چيز در آخرة چگونه قادر باشند لبئس
المولى بد خداوند كارسازيست و بد ياور و ناصري و هم سازيست ان الله يدخل
الذين آمنوا ابد بهستي كه خداي تعالى كساني را كه ايمان آوردند و كردار نيكو كردند در بهشتها
برد كه ميرود از زير درختان جويهاي آب روان و خداي تعالى بكند آنچه خواهد باشد كه هيچ
كس مانع و منازع او نباشد و بر وي اعتراض نتواند كرد چه افعال او همه حكمت است و صواب
باشد و بر همه حكم كند و بر وي حكم قوله تعالى من كان يظن ان لن ينصره الله
في الدنيا والآخرة فليمدد بسبب الى السماء ثم ليقطع فلينظر هل يذ
هبن كيده ما يغيظ وكذلك انزلناه آيات بينات وان الله يهدي
من يريد هر كسي كه مي پندارد و گمان ميبرد كه دشمنان رسول و بدخواهان وي كه خدا
وي را نصرة نكند و بر دشمنان ظفر ندهد در دنيا و در آخرة و بهشت او را كه عطاء خود
نرسد و خلاف مقصود خود چند كو بوده هر چه ميخواهد و ميتواند در اين باب بجا آورد تا بخشم
مي آيد بكن و رسني در آسمانهاي خود ميكش و خود را باويز چنانكه كساني كه خشم ايشان مستولي
باشد كنند انكه خود را او آويخته باشد كو بنگر تا آنچه كرد از كيد كه خود را باويخت از آنكه وي را
بخشم آورد دارد وي بيرون زايل كرد اند ميرود مه معني ليقطع ليختنق باشد يعني تا آنكه رسني در

سقف

سقف خانهٔ خود اندازد و خويشتن را بگلو از آن رسن در آويزد و پس آنگاه انرا ببرد و بنگرد
تا كيد او خشم او را ببرد و باز ببرد و اين چنان باشد كه ما گوييم كسي را كه كاري نتواند ديدن و انرا
تغيير نتواند كردن كه اين كار چنين خواهد بودن اگر ترا اين خوش نيست خويشتن را باويز
و ببين تا اگر انرا زيان كرده باشي و گر انجا بود او اين زيد گفت آية در حق قومي آمد از غطفان
كه ايشان از اسلام تقاعد كردند و گفتند ما ميترسيم كه خداي محمد را نصرة نكند اگر ما يار
او شويم آنچه از ميان ما و جهودان است منقطع گردد و بان چيز نرسيم از جهة طرف و زيان بكشيم
خداي تعالى اين آية فرستاد و گفت هر كاين گمان مي برد كو رسني از انجا كه اوست در آسمان
اندازد و از آن براه بر آسمان رود و ماده آن قطع كن و باز بر جهة نصرة و خذلان از راه آسمان فرستد
و بنگر تا آنچه كرد خشم او را ببرد يا نه مجاهد گفت مراد بنصرة رزق است يعني كه او
بخواهد كان باشد و چنان پندارد كه خدا او را روزي نخواهد داد در دنيا و آخرة گو رسني
در انداز و خود را باويز و كذلك انزلناه و چنان كه اين فرستاديم قرآن را آيتي روشن
و حجتهاي واضح و خداي تعالى هدايت كند و راه نمايد آن كه خواهد از آن كساني كه در الميمان
قوله تعالى
خواهند آوردند با او لطف كند با انكه داند لطف وي را سود خواهد كردن
ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئين والنصارى والمجوس والذين
اشركوا ان الله يفصل بينهم يوم القيمة ان الله على كل شيء شهيد الم تر
ان الله يسجد له من في السموات ومن في الارض والشمس والقمر والنجوم و
الجبال والشجر والدواب وكثير من الناس وكثير حق عليه العذاب ومن
يهن الله فما له من مكرم ان الله يفعل ما يشاء آنان كه ايمان آوردند
و بگرويدن باور داشتند و آنانكه جهود شدند و صابيان كه از ديني بديني ديگر شوند

و ترسایان و گبران و آنانکه بخدای شرک آوردند بتان را انباز خدای شرک
کردند خدای میان ایشان جدا کند روز قیامت و حکم کند میان محق و مبطل و متمایز
گرداند ایشان را از یکدیگر محقان را بنعیم برین و مبطلان را بسیاه روئی و خدای تعالی
بر همه چیزی گواه است و از همه چیزی آگاه است قتاده گفت الادیان ستة اربعة
للشیطان و واحد للرحمن چهار دیو راست و یکی خدای راست و آن مسلمانیست و انچه
دیو راست این چهار گانه است از جهودی و ترسائی و گبری و مشرکی و انکه صابیان
نوعی باشند از ایشان الم تر ان الله یسجد له ای محمد نمیدانی که خدای را
سجده میکند هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است از انکه عقلا اند سجده ایشان
بر حقیقت است و انچه جماد است از آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان
و حیوانات سجده ایشان از جهة ذلت است و مسخر شدن مر خدای را در انچه
ایشان را برآن آفریده و بانچه دلیل میکند که ایشان را صانعی و آفریدگاری هست
قادر و عالم و حی و موجود حاصل بر صفات کمال که مستحق سجده است پس چون عاقلان
بوقت نظر درین چیزها خبردار ایشان شوند و بدانستند که بادراین نعمتها آگاه مستحق
عبادة و سجده داشت خدای که سجده ایشان کردند از انجاکه بدعوة ایشان بود
و کثیر من الناس و بسیاری از مردمان نیز خدای را سجده کنند و بسیار بر آن
ایشان عذاب واجبست از انکه بر کفر اصرار کردند و مجاهد گفت انکه او سجده کند
جز خدای را سایه او سجده کند خدای را چنانکه گفت و ظلالهم بالغدو والاصال
و من یهن الله و هر کس که خدا او را خوار کرد اند او را عزیز کننده و گرامی کننده
نباشد و خدای کند انچه خواهد از اکرام و اهانت با هر که خواهد و آن جز خدای سجده ب

فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم لیجعل
ما یلقی الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض والقاسیة قلوبهم
وان الظالمین لفی شقاق بعید بگوای محمد این مردمان را که ای مردمان
من شما را ترسانندهام بیان کننده هویدا و روشن کننده پس آنکسانی که ایشان از
خدای میترسند ایمان آوردند و کردار نیکو کردند و ایشان را از خدای آمرزیدنی هست
و روزی بزرگوار و آنانکه سعی کنند و شتاب نمایند در ابطال آیات ما در وی طعن زنند
و شعر و سحرش خوانند معاجزین چون کسی که معارضه کند با کسی تا ویرا عاجز کرد اند
خواهند که خدای را عاجز کرد انند و بروی غالب شوند ایشان اهل دوزخ و ملازمان
آتش اند و ما ارسلنا من رسول ولا نبی جمعی مفسران گفته که سبب نزول آیة
آن بود که رسول چون بغة قوم خود بدید از و و انکه هرچه ایشانرا بیشتر دعوة کردی ایشان
دور تر بودندی رسول صلعم تمنا کرد با خود که چه بودی اگر خدای تعالی آیاتی فرستادی که بدل
ایشان خوش بودی تا با ایمان نزدیک شدندی و این از حرص گفت بر ایمان ایشان
خدای تعالی سورة والنجم فرستاد رسول آن روز در مجمعی بود خاص با اهلش از مسلمانان و مشرکان
این سوره را بر ایشان میخواند چون بانجا رسید که افرایتم اللات والعزی ومناة
الثالثة الاخری این جمع مفسران گفتند که شیطان بر زبان او براند تلک
الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی چون بشنیدند شاد شدند و
گفتند که محمد خدایان ما را بستود جبرئیل آمد و گفت ای محمد این چه بود
که تو کردی چیزی خواندی که ما بتو نفرستادیم رسول را ازین حال

آگاه کرد رسول صلعم دلتنگ شد خدای تعالی برای دلخوشی وی این آیه
فرستاد بدانکه این باطلست نشاید که خدای تعالی شیطان را بدین غلبه کند
که تبلیغ وحی مختل باشد و وثوق از قول او برخیزد که یکبار بتان را ذم کند و
یکبار مدح دیگر آنکه شیطان قادر نباشد که بر زبان کسی سخن گوید و روا نباشد
که این پیغمبر بر سبیل سهو گفته باشد که مثل این سهو بر پیغمبران روا نباشد
و دیگر آنکه ممکن نباشد که کسی قصیده خواند در میانه قصیده یک بیت
یا دو بیت هم بر آن وزن و هم بر آن قافیه بسهو بگوید اما آنچه معتمد است
در تفسیر آیه آنست که خدای تعالی رسول را خبر داد بر سبیل تسلیه که
هیچ رسول و هیچ نبی نفرستادیم و الا او چون چیزی خواندی شیطان در
میانه خواندن چیزی افکندی از کلامی و وسوسه تا بر وی بشولد
خواندن وی خدای تعالی منسوخ کردی و زایل کردانیدی آنچه شیطان از آن
القا کردی از وسوسه پس آنکه محکم کردی آیات خود را و ممکن است که بعضی
مشرکان که جای وی به پیغمبر نزدیک بود چون رسول صلعم ذکر بتان ایشان
کرد از دهان او خود که چیزی گوید که ایشان را دلتنگ کند از نقیصه ایشان
سبقت گرفت و این کلمات بگفت آنانکه دور بودند گمان بردند که این رسول
گفته است با یکدیگر نقل کردند و حق نسبت این با شیطان برای آن کرد
که گوینده را شیطان گفت از آنجا که او از شیاطین انس بود و دیگر آنکه او
این با اغوا و وسواس شیطان و آن قول اول از عبدالله و سعید جبیر و
ضحاک روایت کرده اند و دلیل بر صحت این قول آنست که عادت مشرکان

چنان بود

چنان بود که چون رسول صلعم قرآن خواندی ایشان در آن میانه شعر خواندندی و سخن
لغو گفتندی تا رسول بغلط افتد و کسی استماع قرآن نکند چنانکه از ایشان حکایت کرد که قال
الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ مجاهد گوید معنی
آنست که چون وحی دیر شدی بر رسول او تمنای وحی کردی شیطان در آن میانه او را دل مشغول کردی
که وحی منقطع شد خدای تعالی نسخ آن کردی با نزال آیات حسن بصری گفت رسول صلعم در میانه خواندن
والنجم گفت تلك الغرانيق العلى منها الشفاعة ترتجى اما نه بوسوسه شیطان و آن بود
که بر ذمت و بر مذهب شان دیگران گفتند که رسول صلعم بر سبیل تهکم و استهزا گفت و بر طریق طعن
بر ایشان گفت و حق پنهان شد که آن از قرآنست خدای تعالی بیان کرد که این آیه و آنست ثم یحکم الله
آیاته خدای تعالی آیات خود را محکم و ثابت کند تا هیچ چیز بوی راه نیابد که او را باطل کند و محکم گرداند
و خدای تعالی عالمست باقوال و احوال ایشان و حکیم کار است آنچه کند بر وجه حکمت کند و بر وجه
مصلحت آنکه بیان کرد غرض خود را در تمکین شیطان از القای کلام و انداختن سخن در میانه خواندن
رسول صلعم قرآن را و گفت بر آن روان کرد تا بکند از آنکه شیطان القا میکند ابتلا و امتحان تا منافقان
را در شک بیفزاید و معاندان را در یقین ایشان نقصانی که در دلهای ایشان رنجوری و شک و شبهت است و آنانکه
دلهای ایشان سخت است بکفر و شرک یعنی این بر آن کردیم تا تکذیب سخت شود بر منافقان و کافران
و خدای را بود که یکبار تکلیف سخت کند و یکی را سهل چه غرض او از تکلیف تعریض منزلت ثوابست
و هر چه سخت تر بود ثواب بیشتر بود و گفته اند معنی آنست که لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً
یعنی ما نسخ آنچه شیطان افکنده باشد فتنه کند و امتحان برای آنکه نقش نقل شیطان خدای فتنه کند
آنانکه در دل ایشان بیماریست منافقانند باتفاق مفسران اما آنکه سخت دلانند کافرانند و
مشرکان وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستی که این ظالمان که ذکر ایشان رفت در خلاف قوی عیان

دور اند یعنی سخت عاصی اند در خدای و بغایت دور اند از رحمت ما ورحالی و لیعلم الذین اوتوا
العلم انه الحق من ربک فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم وان الله لهادی
الذین امنوا الی صراط مستقیم ولا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی
تاتیهم الساعة بغتة او یاتیهم عذاب یوم عقیم الملک یومئذ لله
یحکم بینهم فالذین امنوا وعملوا الصالحات فی جنات النعیم والذین
کفروا وکذبوا بایاتنا فاولئک لهم عذاب مهین وغرض دیگر درین آن بود
تا بدانند کسانی که ایشان را علم دادند بخدای تعالی و حکمت وی که هر چه وی کند محض حکمت و عین
صواب باشد که این قرآن حق است از خدای تعالی و حاد است از جهت وی با یمان آورند و دلها
خاضع و خاشع گردد و بیارامد بدان و ساکن گردد و خدای تعالی راه نماینده است انانرا که ایمان
آوردند و بار راه راست اما بلطفی که با ایشان کند تا بر ایمان ثبات نمایند و اما طریق کنند
ایشان را در قیامت در بهشت و اما طایفه که ذات ایشان را انا انچه درین متشابه باشد از اما ویلی
درست کند ولا یزال الذین کفروا و همیشه آنکه کافر شدند در شکی و شبهه اند از قرآن
واین شک از ایشان زایل نخواهد گشت تا انگاه که قیامت با ایشان رسد ناگاه یا عذاب
روزی نا امیده با ایشان اید و این کنایت است از شدة و سختی یعنی روزی سخت که ایشان ... که مراد
بدین روز روز بدر است و این روز برای آن عقیم خواند که کافران درین روز کشته شدند و
دیگر نرسیدند و ازین روز ایشان را شب زاده نشد و مراد آنکه ایشان را درین
سختی بود و فریاد رسی نداشتند که عقیم بود برحمت مراد آنکه فرزندان ایشان درین روز کشته
شدند پس گوییا ایشان عقیم بودند و بچه فرزند نزادند و گفته اند مراد روز قیامت است و عقیم
برای آن گفته اند که ازین روز را شب نباشد و از وی شب نزاید و این چنانست که در عرف گویند که از

روز شب زاید

روز شب زاید و از شب روز زاید الملک یومئذ لله ملک و پادشاهی درست که آن روز
و حاکمان حکم میکنند فردای قیامت کسی را حکمی و ملکی نباشد ملک همه خدای را
باشد حکم او کند میان ایشان و تولا آن با او باشد و ملک اتباع معتقد باشد ازرا
که او را مدبری بود و حکم خبر باشد یعنی که ملکت بان دعوه کنند اینجا گویند که الحکم فالذین
آمنوا اما آنکه مومنان ایمان اوردند و عمل صالح کردند و در بهشت با نعمت باشند
واما آنکه کافر شدند بخدای و ایات او را دروغ داشتند ایشان را عذابی بود خوار کننده
گفته اند که ایات در حق قومی آمد که رسول صلعم ایشان را بگرفت از جمله کافران و عقوبت
کرد ایشان را ... آنکه تو را احد کرده بودند با مسلمانان نارشد ... والذین هاجروا
فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا وان الله
لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلا یرضونه وان الله لعلیم حلیم ذلک
ومن عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله ان الله لعفو غفور
ذلک بان الله یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل وان الله سمیع
بصیر ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه هو الباطل
وان الله هو العلی الکبیر و اما آنکه هجرت کردند در راه خدای تعالی و وطن خود را
گذاشتند برای خدا و طلب رضا او و موافقت او و آنکه ایشان کشته شدند یا بودند خدا
ایشان را روزی دهد روزی نیکو در خبر است که صحابه رسول گفتند یا رسول الله اینان
که کشته شدند و شهید گشتند میدانیم که ایشان را خدای تعالی درجات و خیرات داده ما
با تو ایم جهاد میکنیم اگر بمیریم حال ما چه باشد خدای تعالی این دو آیه فرستاد و ایشان را
یکسان گردانید سلمان بن عامر گفت روزی در جنازه ... رفتند یکی از آن کشته و یکی

ازان مرده تشنیع جنازه کشته پیشتر کردند وکسی در پی جنازه ان مرده نرفت فضال
بن دوس کفت ای قوم میل و رغبت شما بجنازه کشته می بینم بخدای که من باک ندارم
که مرا از هر کدام کور ازین دو کور انکیزند یکی کور کشته و کور مرده میشوند که خدای تع چکونه
کفت و الذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله
رزقا حسنا و ان الله لهو خیر الرازقین وخدای تع بهترین روزی دهندکانست
ایشان را در جایی بود که بآن راضی شوند وانرا بپسندند یعنی بهشت جاوید وخدای تع
دانا و برد بارست شتاب نکند بعقاب کافران چه شتاب کسی کند که از فوت ترسد
کل از قبضه قدرة او نجهد ذلک و من عاقب این حدیث و قصه این بود که شنیدی
و بتو رسید و این برای تنبیه و تقریر کلام کویند انکاه ابتدا کرد وکفت و من عاقب
و هر کسی که او عقوبت کند مانند انکه او را عقوبة کرده باشند و این را بر سبیل مجاز
برابر ازدواج عقوبة خواند و بحقیقت عقوبة نیست ثم بغی علیه انکه بر و ظلم
کنند خدای تع او را نصرة کند یعنی اکر کسی بر کسی ظلم کند این مظلوم دست یابد و ظالم خود را
عقوبت کند باز این ظالم برین مظلوم که عقوبت بواجب کرده باشد دست یابد
خدای تع یار این مظلوم باشد وخدای تع عفو کننده و آمرزنده کناهست ذلک بان الله
این نصرة دادن مظلوم را بسبب انست که او قادرست و از علامت قدرة او انست
که شب را بروز می آرد و روز را بشب می آرد یعنی روز بر شب می آید و شب بر روز و
ان شب میکاهد و در روز میفزاید و از روز می کاهد و در شب میفزاید و این برای ان
کفت تا بدانند که او قادرست و هیچ قادر بقدرة این نتواند کردن و خدا شنونده
جمله مسموعاتست و بیننده جمله مبصراتست و هیچ این دو صفت را محتاج بآلتی نبود

برسط

برسط آسمانها آفت یعنی انچه میکویند میشنود و انچه میکنند می بیند ذلک بان الله
هو الحق این صفت خدا را برای انست که خدایی بحق اوست الهیت او را سزد و
انکه شما می پرستید و از ان میخوانند از بتان همه باطلست و خداست که او بلند قدر و
بزرکوارست قوله تعالی الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض
مخضرة ان الله لطیف خبیر له ما فی السموات و ما فی الارض و ان الله لهو الغنی
الحمید الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض و الفلک تجری فی البحر بامره
و یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه ان الله بالناس لرءوف
رحیم و هو الذی احیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ان الانسان لکفور
ای نمی بینی و نمیدانی خطابست با رسول یا با هر مخاطبی که او خطاب باشد که خدای
تعالی آب فرود فرستاد یعنی آب باران پس زمین از ان باران سبز کشت و خدای تعالی
لطیف است علم او در همه انست و رسنده علمه کارها و خبیرانست و آکاه بمصالح انست لطیف
است لطف در فعل که خبیرانست مصالح ایشان شناسد و انکه مطلق باشند از ما به که ما فی السموات
او راست هر چه در آسمانهانست و انکه در زمینهاست و خدا امر ایست بی نیاز و ستوده
و ستودنی انکه و برا احمد کنند و شکر کویند الم تر ای نمی بینی و نمیدانی که خدای تعالی مسخر
کرد برای شما انچه در زمینست از جهانات و جهار پایان برای شنیدن شما و شما باشند
و کشتی را در دریا مسخر کرد تا میرود بفرمان او و هر جا که شما میخواهید و آسمان را نکه
میدارد از انکه بر زمین افتد مکر بفرمان او و او بمردمان بخشاینده و مهربانست و هو الذی
احیاکم او انست آن خدا که شما را زنده کرد پس انکه بمیرانید پس انکه زنده کرد اند
شما را از بعث بحشر که آدمی کافر نعمی عظیم است یعنی ای یعنی را انکه زنده کرده پس نکرد

راشکر میکنند و بدل شکر کفران می‌آرند قوله تعالی لکل امة جعلنا منسکا هم
ناسکوه فلا ینازعنک فی الامر وادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم
وان جادلوک فقل الله اعلم بما تعملون الله یحکم بینکم یوم القیمة فیما کنتم فیه
تختلفون الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء والارض ان ذلک فی کتاب ان
ذلک علی الله یسیر ما هر امتی و هر گروهی را جای عبادت پدید کردیم که ایشان آن
دانند و خواهان آن باشند که عبادة در آنجا کنند و اصل منسک در لغة عرب جای باشد که
مردم الف با آنجای برای عبادة یا بکاری از کارهای خیر باشد عبد الله عباس گفت منسکا
ای عیدا هر امتی را عیدی کردیم قتاده گفت جای قربانی که ذبایح خود آنجا کشند فلا
ینازعنک فی الامر نباید که در باب قربانی با تو منازعة کنند یعنی بایشان و گفتار ایشان
التفات مکن و ایشان را مقام آن مده که با تو منازعة کنند روایة کرده اند که بریدة و
و غیر او از کافران خزاعه رسول را و اصحاب او را گفتند چگونه است که شما آنچه میکشید میخورید
و آنچه خدای میکشد نمیخورید این آیه آمد فلا ینازعنک فی الامر در کار دین باید که با تو
منازعة نکنند تو دعوت کن و با خدای خود خوان هر دو ما تو اگر تو بر راه راستی و اگر
این کافران از تو بار نکردند و مجادله کنند بگو که خدای عالم عالمتر است و داناتر
بآنچه شما میکنید حواله با من کنید که من جزای ایشان بدهم یحکم بینکم حکم کند در میان خدای هم
شما و آنچه خلاف میکنید امروز در روز قیامت حکم کند اگر بدانید که بر حق کیست و بر باطل
کیست خدای تعالی درین آیه ادبی نیکو آموخته است تا کسی چون از منکران حق مجادله کند
و ما حجت و دلیل گوییم و او گوش دارد نکند حوالت با خدای کنیم و گوییم بقیامت پیدا شود
که حق کدام است و باطل کدام الم تعلم ای نمیدانی تو که خدای میداند آنچه در آسمان

و زمین است

و زمین است و علم وی بآن محیط است چگونه بر وی پوشیده باشد اعمال و افعال ایشان
آن خدای که عالم باشد بهر چه حادث شود از آسمان و زمین عالم باشد بآن و چگونه باشد
و از آنچه از این حادث شود در لوح محفوظ نوشته است و ثبت کرده و این بر خدای
آسانست قوله تعالی ویعبدون من دون الله ما لم ینزل به سلطانا
وما لیس لهم به علم وما للظالمین من نصیر واذا تتلی علیهم آیاتنا
بینات تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر یکادون یسطون
بالذین یتلون علیهم آیاتنا قل افانبئکم بشر من ذلکم النار
وعدها الله الذین کفروا وبئس المصیر پس پرستند از جز خدای آن را
که در صحت عبادة ایشان هیچ تمسکی و دلیلی نیست نه از جهة نقل و نه از عقل ما لم ینزل
آنچه فرو نفرستاد بر صحت عبادة ایشان حجتی و برهانی و آنچه ایشان را بآن هیچ علمی نیست
و هر دعوی که از حجة عاری باشد ایجاب علم نکند و سکون جوئی نفس بدو حاصل نکرده
وما للظالمین و نیست ستمکاران کافر را روز قیامت هیچ یاری و یا
وری واذا تتلی علیهم چون خوانند بر ایشان آیات روشن با حجتهای
واضح ما بشناسی تو ای محمد در رویهای ایشان اشکارا یعنی روی ترش کنند و اظهار
کراهت کنند و عداوت ظاهر کردانند خواهند که حمله آرند بر آنانکه بر ایشان آیات ما را
قرائت خوانند و ایشان را بزنند و برنجانند افانبئکم بشر من ذلکم بگو ای محمد
من شما را خبر دهم بچیزی بتر از این و آن آتش دوزخ است یعنی این کافران بشنیدن
قرآن اینهمه کراهت اظهار میکنند آنگه که دوزخ بینند و عذاب آنچه خواهند کردن
آن آتش دوزخی که خدای تعالی وعده کرده است کافران را او بد جایی باز گشت است آتش

دوزخ قوله تعالى يا ايها الناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذين
تدعون من دون الله لن يخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان يسلبهم
الذباب شيئا لا يستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب ما
قدروا الله حق قدره ان الله لقوى عزيز الله يصطفى من الملائكة
رسلا ومن الناس ان الله سميع بصير يعلم ما بين ايديهم
وما خلفهم والى الله ترجع الامور خطابست بمشركان مكه اى مردمان
مثلى زده شد و داستانى نهاده امد استماع ان مثل كنيد و ان داستان را گوش هوش
بشنويد قصه خوش و حكايت رايعه با فايده را اشارح شنيد بر استحسان و غرايب از سبيل
تشبيه بعضى از امثال سايره و درين مثل زده است تسفيه راى قريش و مكيان كرده است
و اظهار جهل و ضلالت ايشان از انجهت كه ايشان صورتهاى بى جان كه ساخته دست
ايشانست از خداى خوانند و الهيت بر ايشان اجرا كردند و ايشان يعنى بتان بر
كمترين مخلوقى از مخلوقات خداى قادر نباشند و الهيت كسى را سزد كه او قادر باشد
بر جمله مخلوقات عالم باشد بجمله معلومات انگه بيان ان مثل كرد و گفت ان الذين
تدعون من دون الله اى كسانى كه ايشان را خداى ميخوانيد و عبادة بجاى مى آيد لن
يخلقوا ذبابا ايشان هرگز مگسى نيافريده اند و نتوانند آفريدن و اگر همه معبودان شما جمع
شوند تا مگسى بيافرينند نتوانند آفريدن از انكه ايشان جمادات اند و از جماد فعل مستحيل
بود چون از حيوان كه اشرف ست مستحيل است از جمادات كه بتانند اوليتر كه مستحيل باشد
و چون در مخلوقات از مگس حقيرتر و در قيمت بحقارت نيست و ايشان بر افريدن آن قادر
نيستند انچه بيش ازين باشد اوليتر كه قادر نباشند و از مگس ضعيف تر چيزى نيست اگر

بمثل مگس چيزى از ايشان بربايد نتوانند كه از ان مگس باز گيرند و از دست مگس برهانند
ضعف الطالب والمطلوب جوينده كه مگس ربايند است ضعيف است و مطلوب
كه بتانند هم ضعيف اند و اين مثل براى ان گفت كه مشركان را عادت بودى كه با انگبين بيالودندى
مگس بر ايشان جمع شدى و انگبين بخوردى ايشان باز آمدندى گفتندى كه خدايان ما انگبين
خوردند ضحاك گفت ضعف العابد والمعبود عابد و معبود هر دو ضعيف اند ابن زيد گفت
ايشان را عادت بودى كه بتان را با نواع حلى و جواهر بياراستندى اگر در ميان چيزى كم شدى
ندانستندى كه كجا رفت و باز نتوانستندى جست خداى تعالى اين مثل براى ان زد و گفت
ما قدروا الله حق قدره نشناختند خداى را شناختن و تعظيم نكردند حق تعظيم كه اگر ويرا
بشناختندى بعظمت و بزرگى او دانستندى او را شريك نياوردندى و انبار نكردندى با وى كه
كه از مگس عاجز آيد و با وى برنيايد ان الله لقوى عزيز خداى عز و جل جلاله قادريست با قوة
و عزيزيست با عظمة بخلاف اصنام كه ايشان عاجزند و ضعيف و ذليل اند و قوله الله يصطفى
خداى اختيار كند و بر گزيند از فرشتگان رسولان و از مردمان پيغامبران سبب نزول ايه
ان بود كه مشركان گفتند ءانزل عليه الذكر من بيننا از ميان ما محمد را خداى تعالى پيغمبرى
بمحمد داد كه يتيم بو طالبست خداى تعالى گفت ان چه انكاراست و چه عجب خداى هر كه را گزيند از فرشتگان
از انكه خواهد چون جبرئيل و ميكائيل و غير ايشان و از آدميان از انكه خواهد چون نوح و ابرهيم و
موسى و عيسى و محمد صلعم ان الله سميع بصير خداى تعالى شنونده مقال ايشانست و داننده
احوال ايشان ميداند انچه پيش ايشانست و انچه پس ايشانست يعنى انچه بود پيش از انكه ايشان را
افريند و با فنا برد و كارهاى با خداى تعالى راجعست و ماوى و مرجع باوست قوله تعالى يا
ايها الذين امنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم وافعلوا الخير لعلكم تفلحون وجاهدوا
فى الله حق جهاده هو اجتباكم وما جعل عليكم فى الدين من حرج ملة ابيكم ابرهيم هو

لعلكم

سمّیکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیداً علیکم وتکونوا
شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة وآتوا الزکوة واعتصموا بالله هو مولیکم
فنعم المولی ونعم النصیر حق سبحانه وتعالی امر کرده است بنماز اولا که ارکعوا واسجدوا عبادت
که بعزان که بافعال خیر بر سبیل عموم و گفت اینکه گروهی اند و تفرق کرده اند نماز کنید
برکوع وسجود کنید نافع گفت مردی از اهل مصر عمر را گفت من پدر ترا دیدم که این سوره
بخواند و جایگاه سجده یکی و دیگر اینجا که گفت الله یسجد له من فی السموات ومن فی
الارض پس این سوره را تفضیل بود بر دیگر سورها باین دو سجده و این از جمله سجدهای
که سجده فریضه نزدیک اهل شیعه جز در چهار سوره نیست الم تنزیل و حم سجده
والنجم واقرأ واعبدوا ربکم خدای خود را پرستید و خیرات کنید و کارهاء
نیکو تا باشد که فلاح یابید و بهشت باقی و جاوید برسید ابن عباس گفت که خیر صلة الارحام
ومکارم الاخلاق است یعنی بیکسان طاعة وعبادة خیرات کنید و بر اعمال خود توکل
مکنید اگر فلاح و ظفر میجوئید وجاهدوا فی الله حق جهاده و در راه خدای جهاد
کنید با دشمنان دین و با نفس باز کوشید در منع کردن و باز داشتن از هوا و مراد که
جهاد کردن با نفس بزرگترین جهادست چون نفس بزرگترین دشمنی است که اعدا عدوک
ما بین جنبیک جهاد با وی بزرگترین جهاد باشد و رسول برای این معنی فرمود که
رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر حق جهاده سزای جهاد کردن وی یعنی
چنانکه واجب باشد و بر بلیغ ترین وجهی باشد بر حسب جهد و طاقت عبدالله
مبارک گفت جهاد نفس حق جهاده باشد هو اجتبیکم او شما را برگزید برای دین
خود و بر شما در دین حرجی و تنگی نهاد و نکرد بلکه دین سهل و آسان است نه مانند
بالتکلیف بنی اسرائیل که ایشان یکدیگر را بکشتند توبه ایشان بقتل بود عبدالله

تا ازین آیه برسید ند گفت مراد آنست که خدای تعالی بندگان را از گناه خلاص داد بکفارات
بعضی گفتند مراد آنست که اوقات نماز بر شما تنگ نکرد ملة ابیکم ابرهیم متابعت
ملت پدر خود ابرهیم کنید ابرهیم را پدر امت خوانده زیرا که عرب از فرزندان اسمعیل اند و اکثر
عجم از فرزندان اسحق اند و از نوادگان ابرهیم پدر رسول ماست و رسول پدر امت
مرادست که ملت ابرهیم کرده آن چیزهاست که از شریعة موافق شریعة رسول است
چه رسول صلعم بشرع ابرهیم متعبد بود و این برای آن گفت که تا همگنان بابن شریعت
راغب گردند و مخالفة نکنند چه طبایع بموافقت آثار آبا و اجداد مایل اند هو سمیکم المسلمین
ابرهیم شما را مسلمان خوانده و از خدا خود این درخواست آنجا که گفت ومن ذریتنا امة
مسلمة لک و گفته هر کیدار است در تا خدای یعنی خدای تعالی شما را مسلمان نام نهاد پیش ازین
زمان و درین زمان یا درین کتاب که قرآنست و پیش از قرآن لیکون الرسول تا رسول
گواه باشد بر شما بقبول کردن و بطاعة داشتن شما بر طاعة مطیعان و عصیان عاصیان
گواهی دهد و شما نیز گواه باشید بر مردمان از امت سلف که پیغمبران آمدند و پیغام رسانیدند
و چون خدای تعالی شما را بدین کرامت خاص کرده اند و این منزلة و مرتبت داد این را مقابله کنید بشکر کرده
و زبان بردن و عبادة و بندگی بجای آوردن فاقیموا الصلوة پس نماز بپای دارید و زکوة مال بدهید
واعتصموا بالله و دست در خدای زنید و ملازم دین و طاعت وی باشید و گفته اند که از
شر دشمنان پناه بخدای برید که او خداوندگار شماست و مالک امر شماست و نصرة و یاری از وی
خواهید که وی نیکو خداوندی است و نیکو یاور است شما را
سورة المؤمنون مکیة
ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرد که هر که این سوره بخواند فرشتگان وی را بروح و ریحان بشارت
دهند روز قیامت و ما یجه چشم وی روشن کرده در وقت آمدن ملک الموت ...
وی صادق علیه السلم گفت هر که این سوره بخواند خدای تعالی ختم او را بسعادت کند و هر که در هر آدینه بخواند

الجزء ...

منزل او در فردوس اعلی با پیغمبران مرسل باشد قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون
والذین هم للزکوة فاعلون والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم
او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون والذین
هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذین هم علی صلواتهم یحافظون اولئک
هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون
بدرستی که فلاح و ظفر یافتند بمراد و مقصود خود و بقای جاوید رسیدند آنانکه
ایمان آوردند خدای را و پیغمبران و فرشتگان و کتابها را باور داشتند آن مؤمنان که در نماز
خاضع خاشع و متواضع و متضرع باشند مجاهد گفت خاشع آن باشد که چشم ایشان
از ترس خدای ابن سیرین گفت که آنانند که در نماز چشم بر جایگاه سجده دارند و در موضع
سجده گاه نگه کنند و در روایت است که چون نماز کردندی بر جانب نگریستندی چون این
آیه آمد دیگر چشم از جای سجده گاه بر نداشتندی و ابو هریره روایت کرده از رسول صلعم که چون
بنده بجانب دیگر نگرد خدا گوید ای بنده من من بتو می نگرم تو بکه می نگری بکسی می نگری که از من
بهتر است روی بمن آر که از من بهتر کسی نیست عطا گفت خضوع آن باشد که در نماز به
جوارح خود بازی نکند در خبر است که رسول صلعم مردی را دید که نماز میکرد و دست
بمحاسن خود فرو می آورد گفت اگر این مرد را دل خاشع بودی اعضاء وی نیز خاشع بودی
ابو ذر غفاری رضی الله عنه از رسول صلعم روایت کرد که چون یکی از شما روی بنماز کند رحمت
خدای روی بوی آرد نباید که سنگ ریزه مسجد بازی کند حسن بصری گفت مردی را دیدم که سنگ
ریزه مسجد بازی میکرد و در تعقیب نماز میگفت اللهم زوجنی من الحور العین گفت

خاشعهم

تمی

بئس الخاطب انت تخطب و تلعب بد خواهنده از خدا تو خطبه میکنی و بدست بازی میکنی
بعضی گفته اند که خشوع در نماز آن باشد که همه همت نماز را باشد نه آنکه بتن در نماز باشد
و بدل در بازار ابو العباس جوالیقی مردی بود جوال گرشی روزی جوالی بکسی داد هرچند اندیشه
کرد بیادش نیامد روزی نماز رفت در نماز بیادش آمد که بکه داد بدکان آمد شاگرد را
گفت ای فلان بیاد من آمد که جوال بکه دادم گفت که ای شیخ در نماز بیادم آمد شاگرد
گفت ای استاد تو نماز کردن بودی یا جوال طلبیدن عمر بن عبد العزیز را دریافت و بطلب علم
رفت و چندان علم بیاموخت که معروف شد ابو بکر واسطی گفت خشوع در نماز آن باشد
که نماز خاص خالص برای خدا کنند و بر تو عرض [illegible] مستمع [illegible] بنزدیک
امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام نشسته بودم مردی در آمد و او را گفت نماز تو آنی کردن میخواهم
خواستم تا دیر ابرنخ و حیاکم رها نکرده گفت صبرا یا ابا حاتم فان العلماء حلماء
ساکن باش که عالمان حلیم و رحیم باشند آنگاه روی بما کرد و گفت ای تمی نماز دائم کردن
گفت [illegible] نماز او فریضه بود چیست برای نماز گفت هشت چیز نیت و طهارت و طهارت
کردن و عورت پوشیدن و جای سجده پاک کردن و وقت شناختن و جامه پاکیزه کردن
و روی بقبله کردن گفت که نیت از خانه بیرون آی گفت به نیت نماز گفت به نیت در
مسجد شوی گفت به نیت عبودیت مقر و معترف خدای را بوحدانیت گفت که چه معتقد آری
گفت [illegible] فریضه و یک سنت گفت آن کدام است گفت توجه بقبله فریضه است و نیت و تکبیر الاحرام
و دست بر داشتن بر دو یک سنت است گفت تکبیرات چند است گفت اصل تکبیر
[illegible] است [illegible] از آن فریضه است و باقی سنت گفت [illegible] در نماز روی گفت تکبیر گفت [illegible] روان
نماز هیبت گفت نظر در جای سجده گفت تحریم نماز چیست گفت تکبیر گفت تحلیل چیست گفت

سلامتی گوئی حج هرش حیث گوئی تسبیح گوئی شعاعش حیث گوئی تعقیبش گوئی
تمام نمازحیث گوئی صلوات بر محمد و آل محمد گوئی سبب فتوتش گوئی ولایتشناه
والبراءة من اعدائها لو الله اعلم حیث یجعل رسالاته جابر عباس گفت
از رسول صلعم روایت کرد که چون خدای تعالی بهشت عدن بیافرید و درانجا ما لا عین
رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ایجاد کرد و خزاین بی
و هیچ گوش نشنود و بر خاطر هیچ کس نگذشت او را گوئی تکلمی بهشت عدن با واز آمد گفت
قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون انا حرام على كل بخيل
ومراءٍ گفت فلاح یافتند مؤمنان که در نماز خاشع باشند و بر حرام بخیلان
و مرائیان والذين هم عن اللغو معرضون و انان که از سخن بازرجام و بیهوده اعراض کنند
لغو باطل باشد و دروغ کلبی گفت حلاف و عذاب شده والذين هم انان که ایشان را قائل
زکاة باشند یعنی زکاة المذهب چون برایشان واجب شود و این لفظ از الفاظ نفس کات
قرائت و در کلام عرب و اشعار ایشان آمده است امیه بن ابی الصلت گفت المطعمون
الطعام في السنة الازمة والفاعلون للزكوة و انانکه اندامهای خود را از
و از زنا دور شوند مگر زنانی که برایشان عقد بسته باشند و ایشان را در نکاح خود
آورده باشند یا آنچه دستهای ایشان مالک شده یعنی کنیزکان که خریده باشند
فانهم غير ملومين که ایشان در نکاح داشته فرجهای خود ازیشان ملوم و مذموم
نباشند چون ازین نوع زنان که عقد کرده باشند و انان که ایشان را خریده باشند
شرع ایشان را حلال کرده شد فمن ابتغى وراء ذلك هر که در و انکه ما حلال
واستیم بر مردان از زنان طلب دارد و بخلاف این دو صنف خواهد که وطی کند ایشان از حد

حاصه بکردانند

ایشان

ایشان این باشد که ظالمان باشند بر عدوان و از حدی که خدا ایشان را نهاد در گذرند
کانٌ والذين هم لاماناتهم انان که امانتها خود را مراعات کنند و عهدی که کرده باشند
بان وفا کنند و انانکه ایشان بر نمازها خود مداومت نمایند و محافظت اوقات نماز و شرایط
ان کنند نکرار نماز را ازانکه ذکر در اول وصف ایشان کرد بخشوع در نماز کردن و در دوم ذکر انان
کرد بمحافظت نماز و مراعات اوقات و نکو داشتن ارکان او انکه گفت اولئك هم الوارثون
انانکه موصوف بدین صفات ایشانند که وارثانند و ایشان بهشت فردوس را میراث
گیرند و ایشان دران بهشت جاوید دایم باشند قوله تعالى ولقد خلقنا الانسان من سلالة
من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة
مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك
الله احسن الخالقين ثم انكم بعد ذلك لميتون ثم انكم يوم القيمة تبعثون
بدرستی و حقیقت که ما بیافریدیم آدمی را از چیزی که از سلاله و خلاصه او بود ان گل یعنی جوهر آدمی اول
اول از گل آفریدیم انگه جوهر او را نطفه کردیم در جایی قراری که با مکانت استوار است انچه مرد در انجای
حلال بقرار ریخته و او راصوت کرد یعنی که ان نطفه قرار گرفته است در انجای قرار پس انگه ما
بیافریدیم و کردیم ان نطفه را علقه خون بسته پس انگه ان خون بسته را مضغه کردیم یعنی پاره گوشت پس انگه
ان پاره گوشت را استخوان کردیم و دران استخوان گوشت بپوشانیدیم پس انگه وی را خلقی دیگر آوردیم
از انجا که حیوانش گردانیدیم بعد از انکه جمادی بود و در هر جزوی از اجزا وی بودیعت نهادیم
از عجایب فطرت و غرایب حکمت انچه هیچ کس نتواند کرد و وصف ان نتواند کردن خدا آفریننده وی
خلق قدرت بدانکه حق تعالی درین آیه شرح آفرینش فرزندان آدم داده است و یحیی آدمی را از گل آفریده بود انگه
نطفه را غذاست و غذا یا حیوانی باشد یا نباتی اگر حیوانی باشد حیوان هم از غذای دیگر متولد شده است و

و بعاقبت بنبات رسد و نبات از آب و گل متولد شده است پس معلوم شد که اولاد
آدم از سلالۀ طین متولد شده و این است که خدای تعالی منها خلقناکم یعنی شما را از خاک زمین آفریدیم
الی که گفت ما او را نطفه نمودیم و بدانکه آدمی جسمی است گرم و تر هرگاه که گرمی و تری اثر کند بخاری از
وی متصاعد شود و متحلل گردد اگر آن تحلل را بدل موجود نباشد آن جسم باطل باشد پس از وی کار بعد چنان
گرد که چون مردم غذا بخورند آن غذا بدل جسم متحلل گردد و چون غذا بمعده رسد از وی جسمی چون کشکاب
غلیظ متولد شود و در معده نضجی یابد آنچه از وی لطیف باشد بجگر آید و آنچه کثیف باشد بامعا فرو شود
تا این غایت نضج تمام یافته باشد و آنچه از غذا بجگر رسد در وی پخته شود و بعد از پخته شدن خون متولد
شود و کفکی بر سر آید و آن صفرا است و دردی پدید آید و آن سودا است و این هر سه پخته شده و زیادتی
آب که خورده باشد و با غذا آمیخته شده از وی جدا شده و گرده از آنجا کشیده و بقیه
که در وی بود جدا کرده شود و آنگاه بمثانه در آید و از مثانه براه گذر احلیل جدا شود و تا این غایت
هضم دوم تمام شده باشد و خون از جگر برگها در آید و در رگها نضج تمام حاصل شود و آنچه فضله
این نضج باشد بعرق و شوخ جدا شود و تا این غایت هضم سیم باشد و خون از رگهای باریک
همچون موی باعضا رسد و بر روی اعضا افتد و تا این غایت هضم چهارم تمام شده باشد
آنگاه قوت جاذبۀ اعضا آن خون را باندرون خود کشد چون غذا بهضم چهارم بر روی اعضا
افتد و خاصیت هر یک از اعضا پدید آید طبیعت قدری از آن ماده باز ستاند و باوعیۀ نسخه
منی در آورد و اینها اصل حیوان کرده اند و چون تولد آدمی از نطفه است و از خون و این هر دو
غایت رطوبت آمد و نسبت رطوبت بحرارت غریزی چون روغن و ماست باتش
و فتیله چنانکه آتش از فتیله گرفته است پیوسته اجزاء روغن چیزی تحلیل میکند همچنین حرارت
رطوبت را تحلیل میکند چون رطوبت فانی شود حرارت غریزی منطفی شود و حیوة حیوان

ابقا بخشی

ابقا بخشی ممکن نبود بطریقی ساخته شد که ابقاء او بنوع حاصل شود و آن چنان است که در وقت
انفصال نطفه از صلب برحم رسد و فرزند در وجود آید و چون نطفه برحم رسد چون کره گرد شود
از آن سبب که جرم نطفه خرد است و رحم بزرگ هر آینه رحم از گرد وی در آید از همه جوانب و باین
سبب نطفه گرد شود و دورترین اشکال از قبول آفات شکل کره است و چون منی برحم رسد و پرورش
در آید ظاهر آن که غشاء صلب بوی آید چنانکه چیزی نرم بر سنگ تفسیده نهند هر آینه غشائی
بر روی این چیز ظاهر گردد و حکمت درین آن است که چون غشا گرد آن جسم در آید حرارت غریزی قوی
گردد و عمل قوت مصوره بتدبیر خالق عالم کاملتر شود و آن اجزاء روحانی را بواسطۀ آن غشا حفظ
کاملتر باشد و چون حرارت غریزی در باطن او جمع شود بخارات متولد گردد و منفذی جوید پس
پس در آن منافذ و مجاری در آن جسم پدید آید و بواسطۀ آن خلقت او تمام شود و آن غشا ست
که از امشاج خوانند و بدانکه چون نطفه در رحم افتد بشکل کره شود یعنی گوی گرد و آنچه
اجزاء روحانی باشد در میان جمع شود و آنچه اجزاء کثیف است گرد او در آید و این مقام
مناسبات عجیب ظاهر میشود و آن آنست که انسان عالم اصغر است و عالم جهان عالم اکبر
پس همچنانکه عالم اکبر کره است عالم اصغر هم کره است و چنانکه عالم اکبر در خلا متناهی
معلق است بحفظ خالق عالم اصغر نیز معلق بحفظ استاده است در فضاء رحم بحفظ و حراست
خالق عالم و آسمانها معلق را بنا خوانده اند که و بنینا فوقکم سبعا شدادا و بنا دیگر بود که او را
بقرارگاهی نهند و افلاک هر سه معلق است از بنا از بهر آن گفت که در احکام خلق همچنان
بود که آن بنا را که محکم تر باشد همچنین نطفه اگرچه در فضاء رحم معلق استاده است لیکن چون حفظ
خدای تعالی بهر انبعاث چنان است که جرم از ام کبیر چنانکه ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین
رسول صلی الله علیه و سلم از تخمیر آدم خبر داده خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا اینجا نیز خبر

داد که آفرینش فرزند آدم در چهل روز تمام شد چنانکه فرمود یجمع خلق احدکم فی بطن
امه اربعین یوما نطفة ثم یکون علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة
مثل ذلک ثم یرسل الیه ملکا ینفخ فیه الروح ویؤمر باربع کلمات
فیکتب رزقه واجله وعمله وشقی هو او سعید اما چنانست که در یک چهل
روز اعضا پدید آید لکن کمال آن احوال ظاهر گردد که این سه چهل بکذرد ثم خلقنا المضغة
عظاما پس آن پاره گوشت را که خون بسته بود استخوان کردیم و ذکر استخوان پیش از آن کرد که
تولد استخوان از نطفه سخت عجب است از آنکه وی در غایت رطوبت است و استخوان در غایت صلابت
و گوشت جسمی است متوسط میان نرمی و سختی پس تحول چنان نیست که از نطفه اول گوشت پدید آید
آنگه استخوان و دیگر چنین است نیز که استخوان اصل تن است و گوشت تبع اوست و
بعد از وی اعضاء حیوان بر وفق طبیعت و خاصیت نیست بلکه بر وفق مصلحت است پس باید
که حدوث آن [illegible] و ارادت باشد نه طبیعت و علت و آنگه گوشت بر استخوان پوشیده کرد
فکسونا العظام لحما و در آفرینش گوشت حکمتهاست بعضی آن آنست که منبع حس
و قوت حرکت دماغ باشد از بهر آنکه هر گاه در میان دماغ و میان عضوی سستی افتد
آلتی می باید که قوتها در وی بکذرد و بجمله اعضا رسد و آن آلت اعصابست پس خدای تعالی
از دماغ اعصاب برویاند و از آنجمله استخوانهای تن پیوسته کرداند تا چون قوت حس
و حرکت در آن اعصاب بکذرد تواند که استخوانها بجنباند لکن عصب سخت باریک
بود و خوف آن بود که در میانه بگسلد و نیز عصب با استخوان متصل نشد اتصال
کامل پس خالق حکیم گوشت را بیافرید و آن اعصاب را بسط [illegible] کرد و عصب را [illegible]
با میخ و از آن با استخوان موصول کرد و نیز گوشت بطبع گرم و تر است پس آنکه جمله [illegible]

باقی

باقی شد پس گوشت که در بدن آدمی باشد سبب قوت حرارت تن او باشد و آن گوشت
در تن او بهجا آنست که مجلس جبه و ازینست که لحمانی باشد سرما کمتر یابد اگر گوشت نبودی
استخوانها شکسته گشتی از بهر آنکه بعضی بزرگتر است و بعضی خوردتر چنانکه دو سفال چون
بر یکدیگر باشد بهم میسایند شکسته گردد پس آنکه از آن خلقی دیگر کرد که ثم انشأناه
خلقا آخر بدانکه طبیبان گفته اند که هر گاه که خلقت اعضا در مدتی حاصل شود چون مثل
آن بوی مضاف شود خلقت اعضاء وی تمام شود و چون ضعف آن مجموع بوی مضاف
شود جنین از رحم منفصل شود مثلا اگر در سی روز اعضا پدید آید چون شصت روز
شود اعضا کامل گردد و چون صد و هشتاد روز دیگر بکذرد از رحم منفصل شود مجموع آن
صد و هشتاد روز بود و آن شش ماه بود و این کمترین ایام حمل است و اگر اعضاء او در
چهل و پنج روز متولد شود در نود روز تمام شود و چون صد و هشتاد روز بکذرد جنین منفصل
شود و آن ده ماه بود بدانکه اقسام مخلوقات سه قسم است یا همه روحانی باشند یا همه جسمانی
باشند یا مرکب باشند از جسمانی و روحانی اما آنکه همه روح محض اند ملایکه اند همه نورانی اند
علوی قدسی و مبرا از صفات شهوت و غضب و نقصان و اما آنکه همه جسمانی اند حیوانات
و نباتات و معادن اند و چون این هر دو قسم در وجود آمد قسم سیم ماند و آن جنس آدمیست
که مرکب باشند هم از جسمانی و هم روحانی جسد وی از عالم خلق و روح وی از عالم امر چنانکه
فرمود الا له الخلق والامر و آدمی را شش مرتبه داد اول سلاله دوم نطفه سیم علقه چهارم
مضغه پنجم عظام ششم لحم و این همه شش تعلق بجسد دارد آنکه مرتبه هفتم چنانکه فرمود ثم انشأناه
خلقا و آن اشارت بروح است آنکه فرمود فتبارک الله احسن الخالقین بزرگوار است
خدای که نیکوترین آفرینندگانست و خود شایسته نیز که ترکیب کردن میان جان و تن کاری

کار عجیب است اگر روح نورانی است و جسم ظلمانی روح علوی است و جسد سفلی و روح لطیف است و جسد کثیف روح را بهشت بحر فرح حق با سرور ابد که حق باشد و ذوق او با حضرت حق باشد جسد مشتملهٔ مجبوبات باشد و انس او بمشتهیات باشد پس معلوم شد که جمله احوال روح ضد جمله جسد است پس ترکیب کردن میان جان و تن بان مانده که مماتست چون در وجود آمد دلیل شد بر کمال حکمت و قدرة و جلال الهیت جانع علم تعمق و هو احسن الخالقین دلیلست بر بطلان قول انانکه گفتند و لا خالق الا الله پس اگر خدا اثبات کرد خالقان غیر او و اگر جز او خالقی بود ابودی جایز بودی گفتی احسن الخالقین چنانکه روا نیست گفتن احسن الالهة برای انکه این کلمه گفتند باجماع دیگر انکه خلق اگرچه مقدور باشد از عدم بوجود باخرتی تقدیر و این در افعال ما بسیار افتد پس ممتنع نباشد که ما را خالق خوانند الا آنست که سمع منع کرده است از انکه ما را باطلاق خالق خوانند با قیدی چنانکه خالق الادیم گویند و چنانکه مطلق نگویند بلکه مقید گویند رب الدار و رب المسجد آورده اند که رسول را علیه السلام دبیری بود عبد الله بن ابی السرح نام چون این آیه آمد بر وی دادند و او می نوشت چون باخر رسید گفت فتبارک الله احسن الخالقین و بر او گفتند بنویس که خدای همچنین فرستاده است او با خویشتن گفت اگر محمد پیغمبرست که قران بر وی میکند من نیز پیغمبرم که این در دل من افکندند و مرتد شد و از مدینه بمکه بگریخت و بمکه رفت و این آیه در شان او آمد و من اظلم ممن افترى على الله كذبا او قال اوحي الي ولم يوح اليه شيء ثم انكم بعد ذلك لميتون پس شما بعد از آن که آفریده شدید و در قید حیوة آمدید بمیرید پس شما را روز قیامت زنده کنند و برانگیزند

قوله تعالى

قوله تعالى ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق وما كنا عن الخلق غافلين وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسكناه في الارض وانا على ذهاب به لقادرون فانشانا لكم به جنات من نخيل واعناب لكم فيها فواكه كثيرة ومنها تاكلون وشجرة تخرج من طور سيناء تنبت بالدهن وصبغ للآكلين * و ما آسمانرا بیافریدیم از بالای سر شما هفت راه یعنی هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی و عرب هر چیز را که بر بالای چیزی باشد از اطباقه خوانند و گفتند برای آن طرایق خوانند که راههای فرشتگانست و ما از خلقان غافل نیستیم بلکه بر احوال ایشان مطلعیم و با فعال ایشان عالیم تا هر یکی را بسزا جزا دهیم و گفتند که معنی اینست که ما غافل نبودیم از حفظ این هفت آسمان هر یکی را معنی مداریم حسن بصری گفت غافل نه ایم از انچه این خلق را بکار می آید از باران که سبب معاش است و غذات و غفلت ذهاب المعنی عن النفس باشد و مرجع این با نفی علم بود و انزلنا من السماء ماء و ما فرو فرستادیم از آسمان آبی باندازه یعنی باران چون از آسمان فرود آوریم باندازه حاجت بزمین فرو بردیم تا بوقت خود از چشمه و کاریز بیرون می آید چه آبهای زمین جمله از آسمانست و ما از در زمین ساکن کرده ایدیم تا بر حسب احتیاج و بتدریج از زمین بیرون می آید چنانکه از آب از آسمان آوردیم توانیم و قادریم بر انکه ان آب ببریم تا این خلقان از تشنگی بمیرند و زمین همه خراب گردد فانشانا لكم پس ما بیافریدیم برای شما بسبب این آب بوستانها از درختان خرما و انگور و در ان بستانها میوه ها بسیار است از هر نوعی و صنفی و تخصیص خرما و انگور برای انکه که میوه اهل حجاز خرما باشد و میوه اهل طایف انگور چیزی که گفت با ایشان کان آشنا ختند و دیگر انکه این دو نوع میوه را ذخیره توان نهاد و خشک توان کرد و داروی نیکو بسیار این قوان گرفت شاید که تخصیص می برای تفضیل باشد و انرا شناسند و درختی دیگر آفریدیم از طور سینا بر می آید و ان درخت زیتون است و ان کوه را بدان سینا خوانند که

کوهی مبارکست و معنی سینا برکت معمر گفت طور سینا کوهی باشد که بر او درختان بسیار
باشد و این آن کوهست که موسی ع بر و با حق تعالی مناجات میکرد میان مصر و ایله مقاتل
گفت این کوه بیا ، الحسن نابت بزیتون که اولین کوهی که زیتون رویانید طور بود و
گفتند که اولین درختی که بر زمین برست زیتون بود تنبت بالدهن میرویاند روغن
را و بان خورش خورندگان را یعنی زیتون که از و روغن گیرند و با نان نیز خورند قوله تعالی
وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها ولکم فیها منافع کثیرة ومنها
تاکلون وعلیها وعلی الفلک تحملون ولقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال
یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون فقال الملا الذین کفروا
من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم ولو شاء الله لانزل
ملئکة ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین ان هو الا رجل به جنة فتربصوا
به حتی حین قال رب انصرنی بما کذبون ه بدرستی که شما را در چهارپایان
عبرتی و پندی هست اگر تامل کنید و در و نظر و اندیشه کنید از گاو و گوسفند و شتر
نسقیکم میدهیم شما را و میچشانیم از آنچه در شکمهای ایشانست از شیر ولکم و شما را درین
چهارپایان منفعتها بسیارست از تحمل اثقال و انتفاع با صواف و اشعار و اوبار ایشان
و از ایشان میخورند غذا را خود میسازند و علیها و بر ایشان یعنی بر چهارپایان و نیز بر
کشتیهای شما حمل میکنند گاه بر ایشان می نشینند و گاه بارها گران بر ایشان مینهند در
خشکی و بیابانها و در سفرها دریا در کشتی میروید و درین نعمتها که خدا با شما کرد اندیشه کنید
و شکر نعمت بجای آرید و منعم خود را که معبود مطلق است پرستید ولقد ارسلنا بدرستی
که ما فرستادیم نوح را به پیغمبری بقوم او نوح نزدیک قوم خود رفت و گفت ای قوم من فرستاده

کرد

ورسول

و رسول خدایم خدا را پرستید که شما را بجز او هیچ خدایی نیست در عبادت با وی انباز
مگیرید که او سزای قادر بر اصول نعم افلا تتقون ای شما نمیترسید که با وی
در عبادت انباز میگیرید فقال الملا الذین کفروا گفتند قومی از اشراف و بزرگان قوم
او ما هذا نیست این مرد که نوح است مگر آدمی مانند شما و این از آنجا گفتند که ایشان را
گمان بود که پیغمبر از جنس آدمی نباشد چون نوح دعوی پیغمبری کرد ایشان را استبعاد آمد
گفتند که او میخواهد که بر شما بزرگی کند و افزونی جوید ولو شاء الله و اگر خدا خواستی و فرستادی
فرشتگان را به پیغمبری این هم از سخنان ایشانست که گفتند که اگر خدای خواستی که پیغمبری فرستاد
از آدمی ما سمعنا ما نشنیدیم بمثل این از پدران گذشته ما یعنی ما نشنیدیم که در میان پدران
پیشین ما همچنین آدمی آمد و دعوی پیغمبری کرد و نیز پدران پیشین ما گفتند که از جنس آدمیان پیغمبری
از خدا پیش شما خواهد آمدن انگه گفتند ان هو نیست این نوح مگر مردی که بوی دیوانگی
باشد یعنی او مردی دیوانه است فتربصوا به این چشم دارید و منتظر باشید باو یعنی بهلاکت
او تا زمانی که بهتر شود از دیوانگی یا بمیرد نوح از قوم چنین سخن شنید بر ایشان دعا
کرد و گفت یا رب خدایا مرا یاری ده بر ایشان و نصرة کن و غالب گردان که مرا تکذیب میکنند
و بدروغ میدارند قوله تعالی فاوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا و وحینا
فاذا جاء امرنا و فار التنور فاسلک فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا
من سبق علیه القول ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون فاذا استویت
انت ومن معک علی الفلک فقل الحمد لله الذی نجینا من القوم الظالمین
وقل رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین ه ما وحی فرستادیم بنوح که کشتی
بساز و راست کن بحفظ ما و نگاه داشت ما و بفرمان و اشارت ما فاذا جاء امرنا

منهم

ان فی ذلک لآیات
وان کنا لمبتلین

چون فرمان در آید آب از تنور بر جوشد تعجیلا برآمدن آب از تنور علامت ایشان کرد اینست
در باب هلاک کوت وقت هلاک ایشان باشد که معجزه ای بر آرم از میان تنور با فتح از میان
آتش آب بر آورد در عهد نوح علیه السلام در بدایت طوفان و در آخر طوفان آتش در میان آب پدید آمد
ایشان را از میان آب بدان آتش بسوخت قوله اغرقوا فادخلوا نارا چون علامت طوفان
ظاهر کرده وان بر جوشیدن آب باشد از تنور فاسلک ای نوح تو در کشتی بر از همه نوع جفتی
نر و ماده و نیز اهل خود را و قوم خود را در کشتی آور الا انرا که بتو ایمان آورده اند مگر انکسی که سابقت علم
بر وی سابق شده است از جفت تو از انکه وی کافر است و تو در باب کافران با من خطاب مکن
و سخن مگوی که ایشان لامحاله و ناچار غرقه خواهند شدن فاذا استویت انت چون
تو در کشتی راست شده باشی و نشسته و انکه با تو در کشتی اند شما همه بر کشتی مستولی شوید و عالی
گردید و کشتی بر سر آب روان گردد و خدای را شکر کنید و حمد و ثنای وی بر زبان رانید
بگو شکر و سپاس خدای را که ما را از گروه ظالمان و کافران نجات داد و از ایشان برهانید
و بگو یا خدای فرود آر ما را فرود آوردنی مبارک و تو بهترین فرود آرندگانی ان فی ذلک
درین حدیث و قصه که رفت از قصه نوح علیه السلام آیاتی و علاماتی بوده است متفکران و اهل
کنند کانرا و بدرستی که امروشان و کار اینست که ما ابتلا و آزمایش کنندگان ایم
ابتلا کنیم و بیازمائیم چنانکه قوم نوح را آزمودیم قوله تعالی ثم انشانا من بعدهم
قرنا آخرین فارسلنا فیهم رسولا منهم ان اعبدوا الله ما لکم من اله غیره
افلا تتقون وقال الملأ من قومه الذین کفروا وکذبوا بلقاء الآخرة
تاکلون منه ویشرب مما
واترفناهم فی الحیوة الدنیا ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تشربون
ولئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون پس اگر بیاوردیم از پس ایشان

گروهی

گروهی دیگر را و بفرستادیم در میان ایشان پیغمبری را مفسران گفته اند که این قرن عاد
بودند و این پیغمبر هود بود هود قوم خود را گفت خدای را پرستید که شما را جز از وی خدای
نیست ای شما چرا از خدای نترسید که غیر او می پرستید قال الملأ اشراف و سادات
قوم او گفتند انکه کافر بودند و رسیدن بقیامت باز پسین که قیامت است بدروغ داشتند
و ایشان را درین زندگانی دنیا در نعمت انداخته ایم تا ایشان در نعمت و ناز افتاده اند گفتند که این
پیغمبر نیست مگر آدمی همچون شما از انچه میخورید او نیز میخورد و از ان شراب میخورید که شما
می آشامید یعنی او فرشته نیست که از طعام و شراب مستغنی باشد بلکه او نیز همچون شما محتاج
بطعام و شراب است او چگونه پیغمبر باشد ولئن اطعتم فان رضا باشد که شما فرمان بریدی
آدمی را مانند شما بحقیقت که شما اکنون غیر خاسر و زیان کار باشید قوله تعالی ایعدکم
انکم اذا متم وکنتم ترابا وعظاما انکم مخرجون هیهات هیهات لما توعدون
ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا وما نحن بمبعوثین ان هو الا رجل
افتری علی الله کذبا وما نحن له بمؤمنین قال رب انصرنی بما کذبون قال
عما قلیل لیصبحن نادمین ای این پیغمبر شما را وعده میدهد که شما چون بمیرید و در
زیر خاک گشته باشید و استخوان پوسیده شما را زنده گردانند و از گور بیرون آرند هیهات
هیهات چه دور است و بغایت دور است انچه شما را وعده میدهند و شاید که هیهات در موضع
مصدر باشد یعنی دوری باد و دور است انچه شما را وعده میدهند ان هی نیست زندگانی
ما مگر زندگانی دنیا ما اینکه در این میمیریم و زنده میشویم یعنی این که در وجود میایم و می میریم
ما را بعث نکنند و بر نیانگیزند نیست این پیغمبر مگر مردی که بر خدای افترا کرد و دروغ
نهاد و ما ورا راست گوی ندانیم و تصدیق نکنیم قال رب انصرنی پیغمبر خدا ایشان را یاری کن

ونصرة ده مارا چرا تکذیب میکنند و بدروغ میدارند گفت که پس برنیایند و باندک روزگار ایشان
برین تکذیب همه پشیمان شوند قوله تعالى فاخذتهم الصيحة بالحق فجعلناهم غثاء
فبعدا للقوم الظالمين ثم انشانا من بعدهم قرونا آخرين ما تسبق
من امة اجلها وما يستاخرون ثم ارسلنا رسلنا تترى كلما جاء امة
رسولها كذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا وجعلناهم احاديث فبعدا لقوم لا يؤمنون
پس گرفت ایشان را صیحه و بانگ عذاب بحق و استحقاق و این صیحه جبرئیل بود که آواز
کرد که ایشان بشنیدند همه بمردند فجعلناهم پس ما کردیم ایشان را غثاء خاشاک
رود که آب آنرا افکنده باشد از دیار و هلاک ایشان را تشبیه کرده است و آن خاشاک و آن
چون گیاه را افکنده سیاه شود و ریزیده و پوسیده گردد فبعدا پس هلاکت باد
و دوری از رحمت گروه ستمکاران را یعنی کافران ثم انشانا پس بیافریدیم پس از آنکه
ایشان را هلاک کردیم و بیافریدیم گروههای دیگر را ما تسبق پیشی نگیرد و سابق
نشود هیچ امت و هیچ گروه بر اجل خود آن اجل که [illegible] باشند و نهاده یعنی
هیچکس پیش از اجل و بعد از اجل نمیرد در اجل تقدیم و تاخیر نباشد پس آنگه بفرستادیم
این گروهان پیغمبران خود را پیاپی در عقب یکدیگر هر که یکی از امتان رسول ایشان
آمدی ایشان رسول خود را بدروغ داشتندی ما بعضی را از ایشان تابع بعضی کردیم
در هلاک کردن چون یکی را هلاک کردیم بر عقب دیگر از او هلاک کردیم و ایشان را احدیثها
گردانیدیم که قصه هلاکت ایشان میکنند و احوال ایشان پراکنده میگردانند و این
لفظ در شر استعمال کنند در خیر فبعدا پس هلاکت باد گروهی را که ایمان نیارند
قوله تعالى ثم ارسلنا موسى واخاه هرون باياتنا وسلطان

مبین

مبين الى فرعون وملائه فاستكبروا وكانوا قوما عالين فقالوا انؤمن
لبشرين مثلنا وقومهما لنا عابدون فكذبوهما فكانوا من المهلكين ولقد
آتينا موسى الكتاب لعلهم يهتدون وجعلنا ابن مريم وامه آية وآويناهما — آیة
الى ربوة ذات قرار ومعين پس آنگاه بفرستادیم موسی را و برادرش هرون
را بآیتهای خویش یعنی حجتی هویدا و روشن و مراد بسلطان عصاست و تخصیص او برای آنکه اصل
معجزات و بهترین وی بود و معجزات بر آنکه ده را تعلق بوی بود چون شکافتن دریا و روان
شدن آب از سنگ و سبب آن عصا بران ما موسی را با آیات نه فرعون فرستادیم و پیش اشراف
قوم او فاستکبروا ایشان تکبر کردند و قومی متکبران بودند ایشان که توقع میکردند که خود
را از آن بزرگتر میدانستند که بموسی و خدای موسی اقرار آورند فقالوا پس گفتند ایشان
انؤمن لبشرین ای ایمان آوریم و براست کو داریم آدمی را که ایشان نیز همچو ما
مانند یعنی موسی و هرون که قوم ایشان بنی اسرائیل اند ما را پرستند و خدمت ما میکنند و این را
ازان گفتند که بنی اسرائیل را بنده و خدمتکار خود کرده بودند فکذبوهما فرعون و قومش موسی
و هرون را بدروغ داشتند بسبب تکذیب ایشان بود موسی و هرون را که از جمله
هلاک شدگان گشتند یعنی ایشان را هلاک کردیم ولقد آتینا موسی بدرستی که دادیم ما
موسی را کتاب یعنی توریة تا باشد که ایشان مهتدی شوند و راه یافته گردند وجعلنا ابن
مریم ما پسر مریم را و مادرش را آیتی و حجتی کردیم بر آنکه ما قادریم بر اختراع و ابداع که
بر سبیل ابتدا بی واسطه چیزی آفرینیم و آیة و حجت در هر دو یکی بود و آن آن بود
که عیسی را بیافریدی بی پدری مریم بار دار گشت بی جفتی بار این گفت آیة و نگفت
آیتین و گفتند که تقدیر آنست که ما هر یکی را آیتی کردیم با آنکه ما شان و کار ایشان را

آیتی کردیم برای آنکه آیه که معجز بود شان ایشان بود در تحصیل ایشان چه عیسی ع مولود
بی پدر و مریم آبستنی بودی بی ماشه مردی و ایشان را یعنی عیسی ع را و مریم را جای
دادیم و با جای بردیم که پشته بود بلند و خداوند قرار و آب روان بود سعید بن
المسیب از عبد الله سلام روایة کرد که مراد دمشق است قتاده و کعب گفتند بیت المقدس است که
زمین با آسمان نزدیکتر است از همه زمینها به هیجده میل و مراد بذات قرار زمین
راستست که در وی توان نشستن و مسکن ساختن و معین آبی باشد که ظاهر بر روی زمین
بود قوله تعالی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا انی بما تعملون
علیم وان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاتقون فتقطعوا امرهم بینهم
زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون فذرهم فی غمرتهم حتی حین ایحسبون انما نمدهم
به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون ای پیغمبران و
فرستادگان بعضی گویند که خطاب با عیسی است و بعضی گفته اند خطاب با رسول است بلفظ جمع است
آنکه پیغمبران دیگر را با وی جمع کرد و این امر اباحة است کلوا بخورید از طعامهای پاکیزه و لذیذ یعنی
گفته که این امر بر سبیل وجوب است یعنی از وجه حلال خورید نه حرام و عمل صالح کنید که من عالم بانچه
شما میکنید و دانا وان هذه بدرستی که این امة امة شماست یکی است گفته مراد
بامة دین است یعنی دین شما یکی دینست و این قول ابن جریج است نظیر انا وجدنا
آباءنا علی امة ای علی دین و ملة و گفته مراد جماعة است یعنی جماعة شما یکی اند
از آنجا که جمله بر یک شریعة اند چنانچه گفت عادات که شما همه یک امتید از آنجا که آفریده
منید و من خدای شمام مرا پرستید و از من ترسید و از معاصی اجتناب نمیید
فتقطعوا پس از آنکه ایشان همه یک امة بودند اما در خدمة و اما در ملة کار خود را یعنی دین

خود را

خود را پراکنده کردند و هر گروهی از ایشان اختیار دینی کردند و اختیار کتابی جز این کتاب
دیگران و جهودان که بموسی و توریة ایمان داشتند بعیسی و انجیل کافر شدند و ترسایان بموسی و توریة
کافر شدند و هر دو گروه بمحمد و قرآن کافر شدند و این قول قتاده و مجاهد است و بعضی گفته اند که هر یک
از بر خود نوشته بنهادند و کتابی ساختند که با آن حجة کردند بر صحت مذهب خود زبرا یعنی کتابها و این
قول جمع زبور باشد و بر قول اول زبرا جمع زبره باشد یعنی پاره آهن کل حزب هر گروهی از ایشان که
مخالفة کردن دین خود را مختلف و متفرق کردند بانچه نزدیک ایشانست از دینهای باطل و کتابهای
و شبهها مختلف خوشند و شاد آنند از آنجا که اعتقاد کرده اند که آن حق است و ایشان خشنود فذرهم
فی غمرتهم بگذار ایشان را ای نام در آن جهل و نادانی ایشان چون پند نمیشنوند و دلیل قبول نمیکنند
و تا زمان مردن ایشان یا قیامت که چون با بوقت رسند بدانند تا بر حق بودند یا بر باطل
ایحسبون ای می پندارند ایشان که این مدد و زیادتی که ما ایشان را میدهیم از مال و خواسته
و پسران که ما ایشان را مسارعة میکنیم در خیرات و ثواب میدهیم پیش از اوقات نه سبقت
مینماییم در نیکوئی کردن با ایشان نه که ایشان میپندارند که ما این همه با ایشان بر سبیل
استدراج میکنیم و تدریج و اندک اندک ایشان را بهلاک میرسانیم و ایشان خود نمیدانند نه
بهایم اند اندیشه نمیکنند که ما ایشان را استدراجست یا مسارعت در خیر قوله تعالی
ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون والذین هم بآیات ربهم یؤمنون
والذین هم بربهم لا یشرکون والذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة
انهم الی ربهم راجعون اولئک یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون
ولا نکلف نفسا الا وسعها ولدینا کتاب ینطق بالحق وهم لا یظلمون بل قلوبهم
فی غمرة من هذا ولهم اعمال من دون ذلک هم لها عاملون حتی اذا

و فاسقان ذکر کرد انگه در ذکر اوصاف مومنان و متقیان گرفت تا متقابل و متکافی باشند
که هر چیزی که در مقابل خلاف و ضد خود نیک پیدا کرد و گفت انانکه ایشان از ترس خدای
خود مشفق باشند و خشیة ظن بود بوصول مضرت و ظن بوصول مضرت بنفس خایف
مضطرب دارد و اشفاق حذر باشد یعنی حذر کنند از معاصی خوف خدا و انانکه
بآیات خدا بگروند و ایمان آورند یعنی بکتابهاء او که مشتملست بر آیات و روا بود
که مراد بآیات دلایل و معجزات باشد که دلیل صدق پیغمبران و آیمه کنند و انانکه بخدای
شرک نیارند و در عبادة کسی را باوی شریک نگردانند والذین یؤتون و انانکه بدهند
و آنچه بدهند و دلهای ایشان ترسان باشد یعنی آنچه بر ایشان واجب باشد از زکوة
و صدقات و اخماس و کفارات آنچه واجب شد بر ایشان از خیرات بدهند و ترسند
از انکه نباید که از ایشان قبول نکنند و گفته معنی چنین است که بدهند آنچه دهند و دلهای ایشان
خایف باشد و ترسان از انکه رجوع ایشان و بازگشت باخدای ایشانست چنانکه
حضرت امیر المومنین علی ع سه شبانه روز روزه داشت و طعام میداد و میگفت لا نرید
منکم الایة قمطریرا عایشه روایة کرده که رسول صلعم این آیه میخواند والذین یؤتون ما
آتوا من [illegible] یا رسول الله ایشان انان باشند که خمر خورند و زنا و دزدی کنند پس از افعال و معاصی
از خدا ترسند گفت نه انان باشند که نماز کنند و روزه دارند و صدقه دهند و ترسند
که از ایشان نپذیرند و این روایة شاذ است برای انکه جز از عایشه کسی این روایة نکرد
أولئك یسارعون في الخیرات ایشانند که در خیرات و کارهای نیکو مسارعة
میکنند و ایشان مر آن خیرات را سابق یعنی رها نکنند که از ایشان فوت شود
و بر ایشان سبقت گیرند و لا نکلف نفسا و نه نهیم تکلیف بکسی الا آنچه در حد

وطاقة

وطاقة وی بود این جواب کسی است که ما بر شمردیم تکلیف ما لا یطاق است که بدان توان
بلکه کاری و سهل و آسانست چه در عدل ما نباشد که ما تکلیف ما لا یطاق کنیم ولدینا
کتاب نزدیک ما نامه ایست ناطق بحق یعنی نامه اعمال بندگان که در طاعت و معصیت
نوشته باشند و فرشتگان موکل بوی و بر ایشان هیچ ظلم نکنند و از حق ایشان هیچ
کم نکنند و ایشان را بدانچه نکرده باشند مواخذه نکنند و این همه دلیلست بر بطلان مذهب
مجبره [illegible] بل قلوبهم ذکر دلهای ایشان یعنی کافران در غفلتی و سرگشتگی است
ازین روز و ازین نامه و جزا دادن ولهم اعمال و ایشان را عملها و کارهایی است
از جز این در ایام مستقبل که ایشان ان خواهند کرد و این بر سبیل معجزات که رسول
خبر داد از غیب باعلام خدا و چنین بود اتفاق بخبر بود و بعضی گفتند که اعمال کافران جز اعمال مومنان
باشد که ذکر ایشان رفت قوله تعالی حتی اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب اذا هم یجأرون
لا تجأروا الیوم انکم منا لا تنصرون قد کانت آیاتی تتلی علیکم فکنتم علی اعقابکم
تنکصون مستکبرین به سامرا تهجرون أفلم یدبروا القول أم جاءهم ما لم
یأت آباءهم الأولین أم لم یعرفوا رسولهم فهم له منکرون انکه بگرفتیم متنعمان
و منعمان ایشان را و مترف آن بود که او را تنعم کنند و نعمت بسیار داده بود در وی بالعذاب
بعذاب قحط و گرسنگی و این آنگه بود که رسول ص بر ایشان دعا کرد و گفت اللهم اشدد وطأتك
علی مضر واجعلها علیهم سنین کسنی یوسف بار خدایا عذاب بر مضر سخت گردان و ایشان را
قحطی ده چون قحطهای سال یوسف خدای تعالی ایشان را بقحط مبتلا کردانید تا حال ایشان بجایی رسید
که هر که مرداری بود و یا سگی بخوردند و بعضی از فرزندان خود را هم بخوردند عبد الله عباس گفت
مراد بعذاب شمشیر بود در روز بدر اذا هم یجأرون انگاه ایشان را بجد بگرفتیم ایشان

جنبه ودنیا دوزاری در گرفتند بعضی گفتند که او از بتوبه کردن بردیشستند وباغ
را گفتند که دنیا دوزاری میکنند امروز که شما را نصرة نکنند و یاری ننهند و نمی باشند
که شما را از دست ما خلاص دهد قد کانت آیاتی تتلی علیکم یعنی که آیات ما
پیش از این بر شما میخواندند و شما بازپس میرفتید بر عقبهای خود واین بازگشتن
باز پس چنانکه روی بدانجانب میبرد مستکبرین به تکبر کنندگان بسبب خانه
کعبه بر دیگران بالکه گفتندی نحن اهل الله ونحن جیران الله با اهل خانه خدای
ومجاوران و همسایگان وایم و شاید که معنی ان بود که استکبار کننده بکتاب خدای یعنی آیات
آیات که معنی کتابت یا برسول و این استکبار یعنی تکذیب باشد سامرا سمر کنندگان
به تکذیب رسول صلعم وقرآن وطعن کردن در ان وسمر سخن گفتن باشد در شب یعنی
کعبه در شب نشستندی وحدیث کردندی تهجرون بنا بیهوده میگویند و بدان
تا دور میشوند از حضرت رسول صلعم ومیبریدندی واز قبول کردن گفتار وی افلم
یدبروا القول ایشان اندیشه نمیکردند در این قول یعنی قرآن تا بدانستندی
که او حقیقت دلالت کننده بر صدق رسول صلعم که آمده با ایشان وانچه بپدران ایشان
نیامد یعنی معجزه وکتاب وتعجب ایشان از نبوت وانکار ایشان از سبب این بود که پدران
پیشین ایشان ابراهیم واسمعیل واسحق بودند وایشان همه پیغمبران بودند چرا این
کتاب را وپیغمبر را انکار میکنند از پیغمبر روایت است که گفت لا تسبوا مضر ولا
ربیعة فانهما کانا مسلمین مضر وربیعه را دشنام مدهید که ایشان
هر دو مسلمان بودند ام لم یعرفوا رسولهم یا خود ایشان پیغمبر خود را که محمد صلعم است نشناختند
تا او را انکار کنند او را میشناسند وشرف وبزرگی وامانت او میدیدند و انکار

چرا میکنند

چرا میکنند قوله تعالی ام یقولون به جنة بل جاءهم بالحق و
اکثرهم للحق کارهون ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض
ومن فیهن بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون ام تسألهم خرجا
فخراج ربک خیر وهو خیر الرازقین وانک لتدعوهم الی صراط مستقیم وان
الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون تا انکار وان میگویند
با محمد جنونی و دیوانگی است وایشان میدانند که دیوانه نیست وعاقلترین جهانیانست
لیکن چیزی اورده که مخالف رای وهوای ایشانست ودفع آن نمیتوانند کردن از این
سبب بنسبت او بی نهند و دیوانه اش میخوانند بل جاءهم بالحق ذکر با ایشان حق آورده و
بیشترین ایشان حق را کارهاند واگر آن بودی که حق متابعت هوای ایشان کردی آسمان
وزمین وهر چه در آسمان در آسمان وزمینست همه فاسد گشتی وتباه شدی یعنی آسمان وزمین
وانچه در میان ایشانست یعنی قایمست اگر حق تبع هوای ایشانستی باطل بودی نظام عالم و دوام
عالم باطل گشتی وخراب شدی واین براء آن گفت که حق داعی حسنات باشد وهوا داعی
قبایح واگر حق متابعت هوا کند انچه داعی حسن بود داعی قبح گردد فساد واختلاط
پدید آید وداد را باطل شود ووثوق بر چیزی دار استدلال بر دلول باد که ومردم امینی
نباشند از وقوع ظلم وستم بر خیزد وحیلتی نباشند واز انقلاب حال
حکیم وگفته اند مراد بحق اسلام است یعنی اگر متابعت هوای ایشان کند شرک گردد
خدای را عالم را هلاک کند وقیامت ظاهر گردد وجبائی گفت مراد بحق توحید است یعنی
اگر توحید من بر مراد هوای ایشان بودی با من انبازان بودندی واگر چنین بودی آسمان
وزمین تباه شدی یا ایشان لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا بل اتیناهم

بذکرهم ذکر ما بایشان آوردیم ذکر ایشان یعنی کتابی که ذکر ایشان درانست چنانکه گفت
وانه لذکر لک ولقومک وگفته‌اند یا ایشان ذکری آوردیم که آرزو ایشان بود و میگفتند
لو ان عندنا ذکرا من الاولین چون آن ذکر را بایشان آوردیم از آن ذکر روی بگردانیدند و
قبول نکردند ام تسألهم خرجا یا تو از ایشان خرجی میخواهی یعنی برا هدایة ایشان از کس
حرفی چطلبی بر قدر خرجی فخراج ربک خیر عطای خدای تو بسیار است و نیکوتر داد و نیکوترین روزی
دهندگانست وهو خیر الرازقین گفت خراج آن بود که بر تو واجب بود و اخراج از تو و خرج آن باشد
که بتبرع کنی فخراج ربک یعنی ثواب او و رزق او و ثواب او آنجا و او اینجا ترا
بهتر است و نیکوترا عطاء خلق وانک لتدعوهم و تو ایشانرا باراه راست دعوت
میکنی و میخوانی و آن راه دین اسلام است و آنها که بقیامت ایمان ندارند از آن صراط که
حق است و دین اسلام بر میگردند و دور میشوند قوله تعالی ولو رحمناهم وکشفنا ما بهم
من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا
لربهم وما یتضرعون حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه
مبلسون وهو الذی انشأ لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما
تشکرون وهو الذی ذرأکم فی الارض والیه تحشرون وهو الذی یحیی و
یمیت وله اختلاف اللیل والنهار افلا تعقلون دگر ما بر ایشان رحم کنیم و بجهه
بار ایشان از مضرت بیچارگی و بلا نکنیم و آن محنت از روی ایشان باز بریم ایشان
لجاج کنند در ضلالت و طغیان خود و سرگشته و متحیر شوند و در آن بمانند و باز دیگر بدین
این روند چنانکه گفت ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه ولقد اخذناهم و ما
ایشانرا بگرفتیم بعذاب ایشان خاشع نشدند و فروتنی نکردند نماز برای خدای خود

و بتضرع

و بتضرع و بیچارگی نکردند در خبرست که چون ثمامة بن اثال الحنفی اسلام آورد بیمامه
رفت و نگذاشت که از یمامه طعامی بمکه آرند و خدای تعالی اهل مکه را بقحط مبتلا کرد تا
چنان شدند که استخوانهای مردگان بخوردند ابو سفیان بنزدیک حضرت رسول صلعم آمد و گفت
سوگند میدهم ترا بخدا و بحرمت خویشی نه تو دعوی میکنی که ترا برحمت عالمیان فرستاده اند
گفت بلی گفت پدرانرا بشمشیر هلاک کردی و پسرانرا بگرسنگی چرا بر اطفال و کودکان
نبخشایی و رحمت نکنی خداوند تعالی فرمود که اگر ما بر ایشان رحمت کنیم و این رنج ما و قحط از ایشان
بازبریم ایشان بار دیگر بر سر استکبار و گردن کشی روند نبینی که چون ما ایشانرا بعذاب
شمشیر گرفتیم در روز بدر ایشان هیچ استکانت و خشوع پدید نیامد و از آنچه بودند
بیش نگشتند حتی اذا فتحنا تا آنکه بگشودیم بر ایشان دری از درهای عذاب
سخت و آن قحط و گرسنگی بود که سختتر از اسیر کردن و کشتن است ایشان نا امید شدند
در آن عذاب آنکه ایشانرا از تقریع و توبیخ و ملامت کرد و نعمتهای خود بیاد ایشان داد و
گفت اوست آن خدایی که بیافرید شما را گوشها و چشمها و دلها که آن شنیدن و دیدن و
دانستن است شما اندک کردید شکر خدای را و قلت شکر شما ضدا را حمل کردند برای آنکه
نعمة از شما باز نگیرد و اوست آنکه بیافرید شما را در زمین و پراکنده کرد برای تناسل و
توالد و حشر شما باو باشد در آخرة برای جزا و اوست آن خدایی که زنده کرداند و میراند
و میراند آفریدن و میرانیدن وی تواند چنانکه بیافرید میراند و چنانکه میراند زنده کرداند
و او راست اختلاف روز و شب آمد و شد و زیادة و نقصان ایشان افلا تعقلون
ای در نمی یابید و خردمند نمیشوید و عقل را کار نمی فرمایید قوله تعالی بل قالوا مثل ما
قال الاولون قالوا ائذا متنا وکنا ترابا وعظاما ائنا لمبعوثون لقد

وعدنا نحن وآباؤنا هذا من قبل إن هذا إلا أساطير الأولين قل لمن
الأرض ومن فيها إن كنتم تعلمون سيقولون لله قل أفلا تذكرون قل
من رب السموات السبع ورب العرش العظيم سيقولون لله قل أفلا تتقون
ایشان گفت مانند آنچه پیشینیان گفتند قالوا گفتند ای چون بمیریم خاک و استخوان گردیم و گوشت ازما
بشود و استخوانها در خاک پوسیده شود ما را برانگیزند این از آن گفتند که اندیشه نکردند که خدای تعالی قادر را
بر اختراع اجسام از آنکه بیافریند از چیزی قادر باشد بر اعاده کردن آنکه اعاده از روی
قیاس آسانتر باشد از ابتدا آنگه گفتند لقد وعدنا این را ما وعده کردند و پدران ما را پیش
ازین هم وعده بعث و نشور کردند آنگه چون واقف نشدند بر حقیقت آن گفتند که نیست این الا افسانه
پیشینیان یعنی این وعده بعث و نشور افسانه است بگوی ای محمد ایشان را از بر سبیل احتجاج
و تنبیه که این زمین کراست با هرچه در وی هست اگر شما میدانید بهر حال گویند خدای را
و نتوانند تا این را منکر شوند و تو عند آن حال بجواب ایشان بگو که خدای راست پس شما
اندیشه نکنید که آنکس که قادر باشد که زمین با هرچه درو هست بیافریند قادر باشد که احیا
موتی کند و اعاده مردگان پس از آنکه خاک شده باشند قل من رب السموات السبع بگو که
کیست خداوند آسمانها و هست خداوند عرش بزرگ ایشان جواب دهند و بگویند خدای است
که نام او الله است قل أفلا تتقون بگو که شما ای پیغمبر سید که با چندین دلایل با خدا شریک
و انباز گیرید قوله تعالی قل من بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه
إن كنتم تعلمون سيقولون لله قل فأنى تسحرون بل أتيناهم بالحق وإنهم
لكاذبون ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من إله إذا لذهب كل إله
بما خلق ولعلا بعضهم على بعض سبحان الله عما يصفون عالم الغيب والشهادة

فتعالی

فتعالى عما يشركون بگوی ای محمد که کیست آنکه ملک و ملکوت هرچه هست بدست اوست و او حمایت
کند و پناه دهد و کس بر وی حمایت نتواند کرد کیست آنکه او برین صفت است زود بود که گویند که خدای است قل
بگو ایشان را پس شما را چگونه ازین غمی فریبند و میگردانند شما را از توحید بل أتيناهم بالحق بلکه
ما حق آوردیم بایشان و آنچه گفتیم که شریک باطل است و نیست فرزند باری تعالی را و ایشان دروغ میگویند
بآن دعوی که میکنند که خدای را شریکست و انباز و فرزند ما اتخذ الله من ولد نگرفت خدای هیچ فرزند
نگرفت و آنچه مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدااند و جهودان عزیر را و ترسایان عیسی را
پسر خدا گفتند وما كان معه نبود با او و نباشد هیچ خدای که اگر بودی بعضی بر بعضی ترفع
و علو جستی هر یکی از ایشان خواستندی که او بزرگتر باشد و هر یکی از ایشان آنچه آفریدی ببردی
و بازگرفتی خود منفرد گشتی و حکم وی از دیگری ممتاز شدی چون اثر این پیدا نیست و ملک هر یکی از ایشان
ممتاز و ظاهر نیست معلوم شد که خدا یکیست و منزه است از آنکه ویرا شریکی و فرزندی باشد
و پاکست از آنچه ویرا بآن صفت میکنند عالم الغيب والشهادة داننده پیدا و ناپیداست
آشکارا و نهان شناسد پس این خدای که صفت وی اینست متعالی و برترست
و دور است از آنچه بدو شرک آرند قوله تعالی قل رب إما تريني ما يوعدون رب فلا
تجعلني في القوم الظالمين وإنا على أن نريك ما نعدهم لقادرون ادفع
بالتي هي أحسن السيئة نحن أعلم بما يصفون وقل رب أعوذ بك من
همزات الشياطين وأعوذ بك رب أن يحضرون حتى إذا جاء أحدهم
الموت قال رب ارجعون لعلي أعمل صالحا فيما تركت كلا إنها كلمة هو
قائلها ومن ورائهم برزخ إلى يوم يبعثون بگوی ای محمد که بار خدایا اگر بمن نمایی آنچه
ایشان را بآن بیم کردند از عذاب و عذاب دنیا ایشان که کافرانند مکذبان و در عذاب ایشان قرین

مکن و این بر سبیل خشوع و انقطاع فرمود این آیه دلیل است بر آنکه آنچه دانسته که خدای نخواهد
کردن لامحاله یا نخواهد کردن از وی بخواهد مگر بر سبیل خشوع و خضوع و تعبد چه اگر رسول
این دعا کردی و اگر نه عذاب ایشان او را در حیوة کافران عذاب نکردی که این ظالم کیست یا جاهل وانا علی
ان نریک و ما قادریم و توانا بر آنچه ایشان را بدان وعده میکنیم از عذاب و هلاک که
با تو نمائیم یعنی تعجیل کنیم تا تو ببینی حسن بصری گفت که خدای تعالی خبر داد رسول را که امت او را
عذاب کند و خبر نداد که در حال حیوة او باشد یا بعد از وفات وی پس او فرمود که دعا کن تا اگر
در حال حیوة تو باشد تو در میان ایشان نباشی عبدالله عباس و جابر بن عبدالله الانصاری
روایت کنند که رسول صلعم در حجة الوداع گفت و او بمنی بود لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب
بعضکم رقاب بعض وایم الله لئن فعلتموها لتعرفننی فی کتیبة یضاربونکم
فغمز من خلفه منکبه الایسر فالتفت فقال او علی فنزلت الآیات
پس از من کافر مشوید که گردن یکدیگر زنید و بخدای که اگر کافر شوید و گردن یکدیگر زنید شما مرا ببینید
مرا در میان لشکری که با شما شمشیر میزنند درین وقت که این سخن گفت دوش وی جبرئیل
غمز کردند باز پس نگاه کرد و گفت یا علی پس این آیات فرو آمد ادفع بالتی هی احسن
دفع کن و باز داری بدانچه خوبتر بود یعنی بخصلتی که آن نیکوتر باشد و بهتر و آن اعراض کردن است
از آنچه گفته و گویند و مقابله کردن آن باحسان و نیکویی کردن و چون ایشان سخن منکر گویند
تو در برابر حجة گو و موعظه گوی و پند ده ایشان را تا از آنچه میگویند و میکنند بر وجه لطف باز
گردند اگر بر سبیل تهدید گفت نحن اعلم بما یصفون ما عالمتریم بآنچه ایشان میگویند و وصف میکنند از احوال
تو که بر خلاف آنست ما بجای ایشان برسیم و جزاء ایشان بنزد کنار ایشان نهیم اگر
رسول صلعم را فرمود که بگو که من پناه بتو میگیرم ای خدا از نزغات شیاطین و وسوسهای ایشان و همز

وغمزه

وغمز و دکره یعنی یکی اینها الا الفت که همزه سحر است و غمز اشارت و همزه از هر دو مکتوب
واعوذ بک و پناه میدهیم بتو از آنکه شیاطین نزدیک من حاضر آیند و مرا وسوسه
کنند و از حق مشغول گردانند عبدالله عباس گفت این در وقت خواندن قران
فرمود و بر همه احوال بر سبیل عموم حمل کردن اولیتر است حتی اذا جاء احدهم ایشان
چنین در کفر و معاصی و تقصیر باشند در کار آخرت که هیچ کار مرکب باشد و بایشان در آید
در آن حال یعنی و رجوع و بازگشت کنند چون آید یکی از ایشان مرگ در آن وقت گوید
خداوندا مرا باز گردانید و بدنیا فرستید و مهلت دهید تا تلافی تقصیری که کرده ام بکنم
در نماز و زکوة و ترک واجبات لعلی اعمل صالحا تا باشد که من کاری نیکو کنم در آنچه
گذاشته ام از نماز و فرو گذاشته ام از طاعات و خیرات کلا و ردع است و زجر وی را
ازین تمنا که کند و آرزو که خواهد و انکار و استبعاد است از آنکه مطلبه یعنی که این باز آمدن
که این هرگز نباشد و این که میگوید سخنی است که بر زبان میراند انها کلمة هو قائلها اگر وی را
باز گردانند بار دیگر همان کند که کرده است و این خود هرگز نباشد که از قبل ایشان حاجزی است
و برزخی تا بروزی که ایشان را حشر کنند الی یوم یبعثون یعنی روز قیامت عبدالله عباس گفت برزخ
حجابست سدی گفت اجل است قتاده گفت بقیه دنیاست و آن مدة که از میان مرگ و
بعث باشد از رسول صلعم روایت کرده اند که چون مومن در وقت مرگ فرشتگان عذاب بیند او را
گویند بر طریق امتحان که میخواهی تا ترا باز گردانیم تا بدنیا روی گوید که دنیا سرای رنج و محنت است
میخواهم که نزد خدای تعالی روم و از رنج و محنت باز رهم و اما کافر چون فرشتگان را بیند گوید رب
ارجعون خداوندا مرا باز گردانید و این خطاب فرشتگان است برین روایت
که کرده شد و گفته اند که خطاب با خدا است و لفظ جمع برای تعظیم است فاذا نفخ فی الصور

فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون فمن ثقلت موازینه
فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا
انفسهم فی جهنم خالدون تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون
الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون چون در صور دمند در میان ایشان تکذبون
هیچ نسبی نباشد که ایشان را سود کند و از نسب ایشان نپرسند که نسب چیست پرسند که عمل چه
و چه کرده روز قیامت بنسب فخر نیارند و از حال یکدیگر نپرسند از آنکه میان ایشان نفور
کرده باشند فرزند را از پدر و پدر را از فرزند جدا کردانیده باشند هر یکی بخود و
بکردار خود مشغول باشند تا از عهده آن بیرون نیایند بدیگری نپردازند تا از حال
وی پرسند عبدالله عباس گفت این در نفخه اول باشد که یکدیگر را نپرسند اما در دوم
نفخه پرسند و هم از وی روایت کنند که روز قیامت را احوال مختلف باشد و در بعضی
از احوال یکدیگر را شناسند و از یکدیگر حالها پرسند و در بعضی احوال از شدت و صعوبت
احوال از سؤال مشغول شوند زاذان گفت نزدیک عبدالله مسعود شدم جمعی از نواکران
پیش وی بودند با جامها فاخر و بردهای یمانی می خواستم که نزدیک وی روم مرا تمکین نکردند
من گفتم ای عبدالله مسعود برای آنست که من مرد عجمی ام مرا دور کرده و ایشان را نزدیک
خود نشانده ما گفت چنین آی و نیز نزدیک خود بنشاند چنانکه من و او کسی دیگر نبود
آنگه گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی بفرماید تا دست این بنده بر دست گیرند
و منادی ندا کند بر جمع حاضران که این فلانست پسر فلان هر کس را که پیش حقیست
گو بیا و مطالبه کن اصحاب حقوق شادان شوند زن بیاید و در شوهر خود آویزد و
برادر به برادر و پدر به فرزند انگاه بر خوانند فلا انساب بینهم یومئذ ولا

یتساءلون

ولا یتساءلون خدای تعالی گوید حق ایشان بده گوید بار خدایا از کجا دهم دنیا رفت و مال
و مال فانی شد و مرا چیزی نیست گوید از ثواب اعمال او بکیرید و باصحاب حقوق دهید اگر از حق
ایشان خشنود شوند آنچه او را باشد بعد میان حقها دهند و اگر او را بمثقال حبه از خردل
حسنه بماند آنرا مضاعف کند و بدان او را بهشت برد آنگه بر خواند ان الله لا یظلم
مثقال ذرة وان تک حسنة یضاعفها و اگر بنده شقی باشد فرشتگان
گویند بار خدایا وی را عملی نیست یا نماند و او را بجا آنکه در برابر حقها ایشان افتد گوید
گناهان ایشان بکیرید و بروی نهید و او را بگناه او و گناهان ایشان بدوزخ برید
این قول اصحاب حدیث است و مذهب اصحاب اخبار مذهب محققان آنست که عمل
کس بکس ندهند و گناه کس بر کس ننهند لقوله وان لیس للانسان الا ما سعی ولا تزر وازرة
وزر اخری اما اصحاب مظالم که مردمان را بر ایشان حقها باشد خدای تعالی از اعواض
این ظالم ایشان را خوشنود کرداند و اگر خداوند که اعواض ظالم باقی و وفا نکند وی را تمکین نکند
از ظلم کردن و این قول مرتضی است که او گفت خدا هیچ ظالم را تمکین نکند از ظلم الا او را
چندانی عوض باشد ثابت مستحق که در حال انتصاف تو آن کردن میان ظالم و مظلوم فمن
ثقلت موازینه پس هر که وی را ترازوی حسناتش گران بود یعنی هر که حسناتش بسیار بود
چنانکه گران اندوی ثقل در ترازو نهند ترازو بدان گران شود ایشان ظفر یافتگانند و رستگاران
باشند و هر که بر عکس این بود ترازوی حسناتش سبک باشد پس ایشان آنانند که نفس
خود را زیان کرده باشند یعنی نقصان حظ خود کرده باشند از ثواب در دوزخ جاودان
باشند تلفح وجوههم النار دوزخ رویهای ایشان میسوزد و ایشان در
آنجا ترش رویان باشند عبدالله مسعود را گفتند کلوح چه باشد گفت آنکه لبهای او

مم باز شود اگر گوشت سر گوسفند بریان کرده دیده اید دندانها پیدا [illegible]
باشد ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرد درین آیت که گفت چون آتش بدو [illegible]
لب زبرش بر بالا جهد چندانکه میان سرش رسد و لب زیرین چندان فرو افتد
تسلّی
که بناف رسد الم تکن آیاتی دران حال دوزخیان را پرسند ای نه آیات
بما الله وا ازا بر شما میخواندند و شما تکذیب ان میکردید و دروغ میداشتید
قوله تعالی قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین ربنا اخرجنا
منها فان عدنا فانا ظالمون قال اخسئوا فیها ولا تکلمون انه کان فریق
من عبادی یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین
فاتخذتموهم
فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری وکنتم منهم تضحکون ایشان
در جواب گویند که بار خدایا آیات تو بما آمد اما شقاوت و بدبختی بر ما غلبه کرد شقاوة
مصرفی بود که بعاقبت برسد و معصیت را شقاوة برای ان خواند که عاقبت آن
دوزخ و عذاب او باشد وکنا قوما و ما در دنیا گروهی بودیم از راه بگشتگان و حق
را بگوشه نهاده انگه دعا کنند و در عنا بجهال گیوند گویند بار خدایا ما را ازین دوزخ
بیرون آر و باز بدنیا بر که اگر تو ما را بدنیا بری و ما باز گردیم و بر سر گمراهی و بر سر
معصیت رویم ما گروهی ستمکاران باشیم و بانکه گویند اگر ایشان را بدنیا
آرند بر سر معصیت شوند برای انکه شهوة عاجل باشد و مهلت در پیش و لجاجت [illegible]
ازینجا گفت ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه حسن بصری گفت این آخر کلام دوزخیان
باشد دیگر ازپس این تمکین ایشان را از سخن گفتن بلکه گوینا اخسئوا فیها دور شوید
در دوزخ دور باشید چنانکه سگان دور باشند و با من سخن مگویید در باب [illegible]

وعذاب

وعذاب از شما دفع نخواهند کرد انه کان فریق من عبادی گفت گروهی از
بندگان من در دار دنیا میگویند در وقت دعا و تضرع که ای خدای ما ما ایمان آوردیم و تصدیق کردیم
ما را بیامرز و بر ما رحمت کن و تو بهترین رحمت کنندگانی فاتخذتموهم سخریا شما کافران ایشان را افسوس
کردید و بر ایشان استهزا کردید و تا بجای رسانیدید استهزا و افسوس را که از یاد شما ببردند یاد کرد
حتی انسوکم ذکری ما را فراموش کردید بدان سبب که بسخریه و استهزای ایشان مشغول شدید وکنتم منهم تضحکون و شما از
حال و کار ایشان میخندید و بر دعا و تضرع ایشان استهزا کردید قوله تعالی انی جزیتهم الیوم بما
صبروا انهم هم الفائزون قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا
یوما او بعض یوم فسئل العادین قال ان لبثتم الا قلیلا لو انکم کنتم تعلمون
افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون فتعالی الله الملک الحق
لا اله الا هو رب العرش الکریم ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له
به فانما حسابه عند ربه انه لا یفلح الکافرون وقل رب اغفر
وارحم وانت خیر الراحمین من جزا دادم ایشان را امروز بصبری که ایشان
کردند در دنیا بجمعیت که این مومنان اند که رستگار شدند از دوزخ و ظفر یافتگانند به بهشت
قال کم لبثتم سوال کنند از ایشان که شما در زمین چندگاه درنگ کردید جواب گویند
که روزی یا بعضی از روز شمار کنندگان پرس و این برای آن گویند که خود از یاد ایشان
ببرد که چندگاه در دنیا بودند و از شدت و سختی عذاب نیز باشد که فراموش کنند و شاید که
از برای استقلال و استحقار را گویند که پس تمامی بوده ما را در دنیا بنسبت با ما لا
یفنی و گفته اند که مراد مقام ایشانست در گور ایشان را سوال کنند که چندگاه است که شما
مرده اید و در شکم زمین اید ایشان از آنجا که مرده بودند ندانند گویند که روزی یا بعضی

از دوزخ یعنی از شمار کنندگان پرس یعنی فرشتگان که ایشان حفظ اعمال بندگان میکنند
قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ خدا گوید ایشان را که شما مقام نکردید مگر اندکی اگر میدانستید این حصه
که خدا ایشان را کرد در قلة و اندک سالها ایشان در دنیا با اضافه با خلود ایشان در آتش
دوزخ و توبیخ است ایشان را بر غفلتی که در دنیا بران بودند أَفَحَسِبْتُمْ ای میپنداریدید شما که ما شما را
بعبث آفریدیم و ببازی و انکه شما را بازگشت با ما نخواهد بودن اوزاعی گفت شنیدیم که
خدای را فرشته ایست هر روز میگوید الا لیت الخلق لم یخلقوا ای کاش که خلقان آفریده نه
بودندی ای کاشکی چون آفریدند بدانستندی که ایشان را چه کار آفریدند تا اندیشیدندی که
ایشان چه میکنند و در چه چیزند گفته اند که خدای تعالی خلقان را از ابرار رحمة بر ایشان آفرید چه غرض
در خلق جمادات نفع احیاست و غرض در خلق احیا نفع مکلفان عاجلا و آجلا
تا به بهری منتفع شوند و در بهری نظر کنند و تحصیل معارف کنند و بدان مستحق ثواب شوند
پرسیدند که خدای تعالی خلقان را چرا آفرید گفت برای آن تا نعمتها که در لم یزل تقدیر او بود اظهار
خلقان را در لا یزال و تمامت احسان خود کند بر ایشان انکه گفت إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلَائِقَ
وَكَانَ غَنِيًّا عَنْ خَلْقِهِمْ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِجَرِّ مَنْفَعَةٍ وَلَا لِدَفْعِ مَضَرَّةٍ وَلَكِنْ خَلَقَهُمْ
وَأَحْسَنَ إِلَيْهِمْ وَأَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ لِيَفْصِلُوا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَمَنْ أَحْسَنَ
كَافَأَهُ بِالْحَسَنَةِ وَمَنْ أَسَاءَ كَافَأَهُ بِالنَّارِ اما قوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ بر حقیقت غرض خدای تعالی در تکلیف مکلفان غرض او
انست که این عبادة بمنزلتی رسند که ممکن نیست و در حکمت نکو نیست ایشان را بدان
نعمة رسانیدن الا ازان طریق چنانکه در کتب اصول بیان کرده است که خدای تعالی
خواست که مکلفان را دهد در بهشت بر سبیل تکلیف کرد ایشان را تا بحلال

تکلیف

تکلیف مستحق شدند تا از رحمة بر بلیغ ترین وجهی بدیشان رسانند این از عنایت کم
است جل جلاله اکنون ثنای خود گفت تا بندگانش را تعلیم باشد تا گفتند وی گفت
فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ بزرگوار است و بلند قدر خدای که پادشاه بر حقیقت اوست و پادشاهی
ویرا رسد جز او خدای نیست او خداوند عرش بزرگوار است وَمَنْ يَدْعُ و هر کسی که
خواند و پرستد و باخذ اختیار که او را با خدای و هیچ حجتی و برهانی نباشد حساب او و شمار
او نزدیک خدای وی باشد و فلاح و ظفر نیابد که امروز شان است که کافران را فلاح و ظفر
نباشد و هرگز بیرون نشوند انکه رسول خود را دعا کردن امر فرمود و گفت بگو رب اغفر
بار خدایا بیامرز و ببخشای و تو بهترین و نیکوترین بخشایندگانی که بخشایش همه از
بخشایش تو است آورده اند که عبد الله مسعود روزی بنزدیک مبتلایی شد و این
آیه از انجا که افحسبتم تا آخر سوره در گوش او خواند نیک شد و برپای خواست رسول صلعم
گفت چه خواندی در گوش او گفت این آیتها رسول صلعم گفت بدان خدای که جان من بامر اوست
که اگر بنده از سر یقین این آیه بر کوه خواند از جای بشود سورة النور سوره مدنی است شصت
و چهار آیات ابو امامه از ابی بن کعب روایة کرد که پیغمبر صلعم گفت که هر که او سورة النور
بخواند خدای تعالی او را بعدد هر مؤمن که بود و باشد از گذشتگان و آیندگان رحمة بنویسند
هشام بن عروه از عایشه روایة کرد که رسول صلعم گفت زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را
نوشتن میاموزید دوک رشتن آموزید و سورة النور. قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ الزَّانِيَةُ
وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ
فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا

طائفة من المؤمنین این سوره ایست که ما فرستادیم انرا و پدید کردیم در وی
انچه بان احتیاج است از بیان حلال و حرام و شرایع و احکام و معنی فرضناها
که قراءة ابن کثیر و ابو عمرو است انست که ما بیک تفصیل دادیم و بیان کردیم حلال و حرام
و بعضی دیگر گفته‌اند که بر ایشان تایید احکامست از وقت نزول تا بقیام ساعة و انزلنا فیها
و فرو فرستادیم در وی ایات روشن و دلالات واضح تا بود که اندیشه کنید در وی و حق از
باطل بشناسید الزانیة والزانی زن زنا کننده و مرد زنا کننده را بزنید
هر یکی را از ایشان صد تازیانه زنا که موجب حد است وطی کردن باشد با هر کسی که خدا
حرام کرده است وطی با وی عقدی و ان وطی در روح نباشد اگر در عاقل و بالغ و کامل و حکم زنا
باقرار ثابت شود بی اکراه و اجبار با کمال عقل بخود چهار بار و بگواهی چهار گواه مسلمان
عدل ازاد که در یک مجلس گواهی دهند بر وی بزنا و تصریح معاینه عضو در عضو کالمیل فی المکحلة
و اگر بر ین وجه گواهی دهند گواهی ایشان نشنوند و هر یکی را هشتاد تازیانه حد مفتری بزنند
و گواهی زنان بر انفراد نشنوند مرد و دو زن رجم ثابت شود چون محصن نباشند
و بدو مرد و چهار زن رجم ثابت نشود حد باید زدن و بیک مرد و شش زن هیچ
ثابت نشود و هر را حد فرو باید زدن در احکام امیر المؤمنین علی است علیه السلام که در یک روز
پنج کس را پیش او اوردند و بزنا بر ایشان گواهی دادند بفرمود تا یکی را رجم کردند و یکی را حد
زدند و یکی را نیم حد زدند و یکی را تعزیر کردند و یکی را رها کردند گفتند یا امیر المؤمنین
حادثه یکیست و تو پنج حکم مختلف فرمودی چرا چنین امد گفت اگرچه حادثه یکی است
احوال مختلف است انرا که رجم فرمودم محصن بود و بر محصن رجم است باجماع و
سنت و انرا که حد زدم محصن نبود بر نامحصن حد تمام بود و انرا که نیم حد فرمودم

بنده

بنده بود و بر بنده نیم حد از ازاد است و انرا که تعزیر فرمودم کودک بود و بر وی حد نباشد
او را ادب باید کردن ادب فرمودم تا دیگر نکند و انرا که رها کردم دیوانه بود و بر
دیوانه تکلیف نیست و لا تاخذکم و نباید که شما را بگیرد آفتی و شفقتی بسبب ایشان در
دین خدای یعنی نباید که رحمت و شفقت شما را بر ان حمل کند که حد خدا را کینه و اقامت نکنید
خالد گفت عبد الله عمر را کنیزکی بود زنا کرد او را حد بیست من داد و گفت اورا حد زن
بر پشت و پایها و اندامها و دیگر ضرب خفیف ادا کنم فاین انت عن قوله ولا
تاخذکم الاية گفت به هر حال نباید کشتن او را خدای جل جلاله فرمود قتل نفرمود سعید
بن المسیب گفت مراد انست که ضرب زنی مرجع و مولم و حد چنان باید زدن که بران حال
دیده باشند اگر برهنه باشند حد برهنه زنند و اگر جامه بوده باشند با جامه
زنند مرد را بر پای بدارند در حد زدن و زن را بنشانند و بر همه اعضا او زنند الا
بر روی و فرج ان کنتم اگر شما بخدا ایمان اورده اید و بروز باز پسین یعنی قیامت نباید
که شما را در راندن حد بر ایشان رافتی و رحمی باشد که بسبب ان ترک حد کنید و باکم
از حد بزنید و باید که در وقت عذاب ایشان یعنی حد ایشان جمعی از مومنان حاضر باشند
و کمترین ایشان دو کس باید عبد الله عباس گفت یک کس و این روایت دیگر است اصحاب
ما را شافعی گفت چهار کس باید راوی خبر گفت بنزدیک ابو برکه اسلمی رفتم بکاری او را
یافتم جماعتی همسایگان را حاضر کرده بود و کنیزکی را حد خواست زدن که زنا کرده بود
جامه بیاوردند و گرد او در اوردند و اقامت حد بر وی کردند اهل زمین را برکت
ان بهتر باشد از چهل شبانه روز باران حذیفة یمانی از رسول صلعم روایت کرد که او
گفت یا معشر الناس اتقوا الزنی فان فیه ست خصال ثلثا فی الدنیا وثلثا فی الاخرة

اوزنا پیوسته کند درویش حقیقت است سه در دنیا و سه در آخرت است اما سه
در دنیاست انست که آب رو ببرد و درویشی آرد و عمر بکاهد اما سه که در آخرت است
انست که خشم خدا واجب کند و حساب بد بود و خداوندش را ملازم دوزخ کند
این روایة کرد از رسول صلعم که اعمال امت من هر شب بر من عرض میکنند دو بار خشم
سخت باشد بر زنا کنندگان و هب منبه گفت هیچ زانی نمیرد تا انکه درویش شود و هیچ
قواده نمیرد تا کور نشود و قوله تعالی الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة
لا ینکحها الا زان او مشرک وحرم ذلک علی المؤمنین والذین یرمون المحصنات
ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة
ابدا واولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله
غفور رحیم گفت که سبب نزول این آیة آن بود که مهاجران چون بمدینه آمدند در میان
ایشان درویشان بودند در مدینه جای و مال نبود از رسول دستوری خواستند در نکاح
ایشان خدای تعالی این آیة فرستاد و نکاح ایشان از مسلمانان حرام کرد هر چند هم روانی بودند
و هم مشرکات و گفت مرد زنا کننده نکاح زنان صالحه و پارسا رغبت او در زنی باشد
همچون او زنا کننده یا مشرکه و کافره برای تعظیم و تقبیح کار زنا جمع کرد میان زنا و میان
شرک و زن زنا کننده را نخواهد مگر مردی زنا کننده یا مشرک و این بر مؤمنان حرام
کرده شد در جمله اول وصف کرد مرد زنا کننده را بانکه او در زنان صالحه رغبت نمی‌کند
بلکه در زنا کنندگان رغبتش باشد در دوم وصف کرده است زنان زنا کننده را
بانکه مردان صالح را در و رغبتی نباشد لیکن مردان زنا کننده را در ایشان رغبت
بود زانیه را مقدم داشت برای انکه سیاق آیة برای عقوبه ایشان است بر جنایة
درق

زن در زنکار منشا جنایة است و اصل و ماده اوست و زانی را مقدم برای آن کرد که
در سیاق آیة برای ذکر نکاحست و مرد درین حال اصل است و مبدا و طلب از وست
و گفته‌اند که ظاهر آیة اگر چه خبر است معنیش این است باید که چنین باشد عکرمه گفت آیة در زنان
آمد زنا کننده که در مکه بودند بسیار بودند و ادنشان پر از ایشان بودند صاحب
رایات علمها زده بودند تا ایشان از ایدان بشناسند یکی از ایشان ام مهزول بود و غیر ایشان
خانه ایشان را خرابات خواندندی و نخانه ایشان جز مشرک یا زانی نرفتی در جاهلیت
عادت بودی که مردم فرومایه زنان را با ایشان را بزنی کردندی طمع کسب ایشان جمعی درویشان
مسلمان اندیشه افتاد از رسول دستوری خواستند خدای تعالی این آیة فرستاد و نهی کرد ایشان را
از نکاح ایشان بعضی دیگر گفته‌اند مراد نه نکاح وطی است نه عقد یعنی زنا کنند با زنان
زانیه مگر زانی یا مشرک و با مردان زنا کننده کرد نیاید مگر زن زانیه یا مشرکه
که نکاح مشرکات روا نیست بر خلاف و نیز نکاح زانیات مادام که بر زنا اصرار کرده باشند
واگر توبه کنند و توبه ایشان ظاهر باشد روا باشد والذین یرمون المحصنات
حق تعالی چون حد زانی و زانیه بگفت بیان حد قاذف کرد و قاذف آن باشد که مردی
پارسا را گوید ای زنا کننده و یا گوید که تو زنا کردی و چهار گواه ندارد که گواهی دهند بر انچه گفته باشد
این گوینده را هشتاد تازیانه باید زدن چنانکه گفت والذین یرمون والذین دشنام
دهند زنان پارسا را یعنی شوهر دارد و چهار گواه نیارند بر انچه گفته باشند از
نسبت کردن آن زنان با زنا فاجلدوهم بزنید ایشان را هشتاد تازیانه یعنی هر یکی را
از ایشان و گواهی ایشان هرگز قبول مکنید و ایشان فاسقانند این سه حکمست که بر ایشان کرد
یکی وجوب حد و دیگر قبول ناکردن شهادة و سیم حکم بفسق و حد و قذف موروث باشد
همچو طلب حق سایر... ابو حنیفه گفت که موروث نباشد و شافعی در یک قول موروث

در قول دوم عصبه را باشد و قول سیم جلد وا زنان را سببی و نسبی چون در زنا ... حد زده باشند
یا در قذف یا در حمام بگشتند و گفته که چهار بار زنا بگیرند مفسران گفته که
تنها و لا است جلد زنان مومن محصنه را سعید جبیر گفت در باب عایشه آمده و
گواهی قاذف مسموع نباشد مگر که توبه کند و توبه او آن بود که گوید دروغ گفتم اگر گواهی او قبول
کنند و این حکم داخل است در تحت استثنا که اگر حد زده باشند و اگر نزده باشند
و این موافق مذهب شافعی است و مذهب ابوحنیفه و اصحاب آن است که داخل نیست در آن بلکه
استثنا راجع است با قوله و اولئک هم الفاسقون و بتوبه حد از او ساقط نشود
برای آنکه آن حق مقذوف است اگر او عفو کند ساقط شود اما حد زانی اگر توبه کند پیش از آنکه گواهان
بر او گواهی دهند حد ساقط شود و اگر پس از آن باشد نشود الا الذین تابوا مگر
آنانکه توبه کنند این استثنا راجعست با هر سه وجه نزدیک شافعی و اصحابش و نزدیک
ابوحنیفه با جمله اخرین و نزدیک حکم بر متعقب دلیل است اگر دلیل دلالت کند بر رجوع با جمله
با همه راجع بود و اگر نه با هر کدام که دلیل دلالت کند و بظاهر راجع با ما یلی خود باشد چنانکه
در آیتی است که بظاهر استثنا توبه رد کردیم با فسق و بدلیل ما نفی شهادت و در سورة حد
توقف کردیم بر دلیل دیگر شرعی ما را راه نمود با آنکه این استثنا حد را دفع نمیکند الا
آنانکه توبه کنند از پس آنکه قذف کرده باشند و دشنام داده باشند و اصلاح کنند پشیمان
باشند بر آنچه کرده باشند و عزم کنند که دیگر نکنند و [illegible] را دروغ زن کنند اسم فسق
از ایشان زایل شود فان الله غفور رحیم بدرستیکه خدا آمرزنده و مهربانست بیامرزد و
ببخشاید قوله تعالی والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم شهداء الا انفسهم
فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین والخامسة
ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین ویدرؤا عنها العذاب

استثنا

ان تشهد

ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین والخامسة ان غضب الله
علیها ان کان من الصادقین ولولا فضل الله علیکم ورحمته وان الله تواب حکیم
و آنانکه دشنام دهند زنان خود را و ایشان را گواهان نباشند که گواهی دهند بر آنچه گفته باشند مگر نفسهای
خود ایشان یعنی جز از ایشان کسی دیگر نگوید و گواهی نده فشهادة احدهم پس گواهی یکی از
ایشان چهار گواهی باشد یعنی چهار بار سوگند خورد بخدا که در این دعوی که میکند از جمله راست
گویانست و گواهی پنجم آنست که گوید لعنت خدا بر وی باد اگر در آنچه میگوید از جمله دروغ زنانست
سبب نزول این آیت آنست که عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که چون خدای تعالی این آیت فرستاد
والذین یرمون المحصنات الآیه سعد عباده گفت یا رسول الله اگر من در خانه خود
در آیم و مردی را با زن خود بینم [illegible] در میان رانهای وی شده او را بگذارم و برخیزم بروم تا
چهار گواه آرم چون باز آیم وی پرداخته باشد و رفته اگر آنچه دیده باشم بگویم هشتاد تازیانه
بر من زنند این عجب حکمیست رسول صلعم گفت یا معشر الانصار نمی‌شنوید که مهتر شما چه میگوید گفتند
یا رسول الله او را ملامت مکن که او مردی غیور است هرگز هیچ زن نکرده است الا بکر و هیچ زن را
طلاق نداده که کسی دیگر وی را بزنی تواند کرد سعد عباده گفت تن و جانم فدای تو باد من میدانم که این
حقست و از خدایست جل جلاله و لیکن مرا این عجب می آید رسول صلعم گفت حکم خدای است
تعالی چنین فرموده سعد گفت صدق الله و صدق رسول الله ایشان درین بودند که مردی
نامش هلال بن امیه از ضیاع و بستانی که او را بود باز گشت در خانه رفت مردی را دید که با
زن وی خفته بود و [illegible] دید گفت آمدم تا پیش رسول رسول را دید با صحابه نشسته بود
گفت یا رسول الله چنین و چنین حالتی افتاده است و من آنچه بچشم خویش دیدم و این را [illegible]
کرد رسول صلعم از این حال متغیر شده اثر کراهت بروی وی پدید آمد هلال گفت یا رسول الله من
دانم ترا ازین حدیث خوش نمی آید خدا میداند که من راست میگویم و حق میگویم و امید دارم که خدا

خدا تعالی ازین فرج دهد رسول صلعم قصد کرد که وی را حد زند انصار گفتند این محنتی است
که ما را افتاده است و بدانچه سعد گفت در افتادیم هلال را حد زنند و گواهی
نشنوند این کاری عظیم است رسول درین بود که آثار وحی بر وی ظاهر شد بر صحابه و ایشان
گفتند ان شاء الله که فرجی باشد ما را ازین چون رسول صلعم از غشیهٔ وحی باز آمد گفت
خدا فرج داد هلال را بشارت ما را ازین حادثه و آن آیه بر صحابه خواند آنگه گفت این زن را حاضر
کردند و از وی این حادثه بپرسید گفت دروغ میگوید یا رسول الله گفت خدا داند که
از شما کدام دروغ زن است هلال گفت والله که من صادقم و الحق گفتم رسول گفت ملاعنه
کنید هلال گفت بفرما رسول ایشان هر دو را پیش خود بداشت روی ایشان بقبله بود
هلال را گفت بگو أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي لَمِنَ الصَّادِقِينَ سوگند میخورم بخدای که من
از جملهٔ راستگویانم درین او چهار بار رسانید این سوگند بخورد و بار پنجم رسول روی بوی کرد
و گفت ای هلال اتق الله از خدای بترس که عذاب دنیا از عذاب آخرة آسان تر است
و عذاب آن جهان سخت تر است اگر ترا چیزی بر پندار است از آن باز آی و توبه کن که
این نوبت پنجم موجب عذاب و لعنت باشد بر دروغ زن هلال گفت والله که خدای
مرا برین عذاب نکند که من راست گفتم گفت بگو لعنت خدا بر وی باد اگر او از دروغ زنانست
هلال بگفت آنگه رسول روی بزن آورد و گفت چهار سوگند بخوری گفت آری گفت بگو
چهار بار که أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ سوگند میخورم بخدا که این مرد از دروغ زنانست
بر من دروغ میگوید بر من بگفت بار پنجم رسول صلعم او را وعظ کرد و گفت ای زن از خدا
بترس که رسوایی دنیا آسان تر است از رسوایی آخرة و عذاب خدای سخت تر است از عذاب
مردمان و این بار پنجم موجب خشم خداست ساعتی فرو ماند آنگه باز گفت قوم خود را
رسوا نکنم آنگه بگفت خشم خدا بر وی باد اگر این مرد راست گوست درین که گفت آنگه رسول صلعم

میان ایشان جدا کرد و حکم فرمود که فرزند زن راست و او را نسبت با هلال نکنند و این
زن را هیچ کس بزنا نسبت نکنند پس آنگه رسول صلعم گفت اگر این زن فرزند آورد بر فلان صفت
شوهر را باشد و اگر بر فلان صفت است از آنست که باو متهم کردند او را فرزند بر صفت مکروه
آمد او را با هیچ پدر نسبت نکردند و او بزرگ شد و با میری مصر افتاد و پدری پیدا نبود
اول روایتی از عبد الله عباس و مقاتل آنست که سبب نزول این آیه آن بود که چون این آیه آمد وَالَّذِينَ
يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الآیة رسول صلعم روز آدینه بر منبر این آیه بر خواند و عاصم بن عدی برپای
خاست و گفت یا رسول الله یکی از ما زن خود را با مردی بیند طاقت ندارد که خاموش شود
چون بگوید هشتاد تازیانه اش بزنند و گواهیش نشنوند و مسلمانان فاسقش خوانند الا
آنکه چهار گواه بیارد و چون وی بطلب گواه رود مرد کار خود کرده باشد و رفته رسول صلعم گفت
حکم اینست عاصم را پسر عمی بود نام او عویمر و زنی داشت نام او خوله بنت قیس که چون
عویمر در سرا رفت و شریک بن السحما را دید که با زن خود خوله با هم بخفته بود عاصم را
خبر کرد عاصم گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ آدینهٔ دیگر بمسجد رسول صلعم حاضر آمد و گفت
حبیبا گفت چنین حادثه افتاده پسر عم مرا عویمر و این زن نیز دختر عم ایشان است
و شریک نیز پسر عم ایشانست رسول صلعم کس فرستاد و ایشان را بخواند اول روی بعویمر کرد
و گفت از خدای بترس در اهلت و دختر عمت بهتان بر وی منه عویمر گفت بخدا یا رسول الله
من راست میگویم و من شریک را بر شکم وی دیدم و او را حملی که هست از من نیست و من
چهار ماهست که با وی خلوت نکرده ام رسول صلعم روی بزن کرد و گفت ای زن از خدای
بترس و آنچه کرده ای براستی خبر ده گفت یا رسول الله عویمر مردی غیور است و او را غیرت بر آن
حمل کرد که ما در آن شبها بیدار بودیم و با یکدیگر حدیث کردیم این برای آن میگوید رسول صلعم

شریک را گفت چگونی گفت همچنان نیست که این زن میگوید خدای تعالی این آیه فرستاد رسول
بفرمود تا آواز دادند الصلوة جامعة و مردم حاضر آمدند رسول صلعم آنها ذکر بکرد
آنگاه عویمر را پیش خود خواند عویمر را گفت بگو که سوگند میخورم بخدا که خوله زنا کرد و من
راست میگویم درین چه میگویم وی بگفت آنگه گفت که بگو سوگند میخورم بخدا که من بچشم خود
در شکم وی دیدم و من راست میگویم درین سیم بار گفت بگو که سوگند میخورم بخدای که
این حمل از منست و من راست میگویم بار چهارم گفت که بگو که سوگند میخورم بخدای
که من چهار ماه است که با وی خلوت نکرده ام آنگه بار پنجم گفت که بگو لعنت بر عویمر باد
اگر دروغ میگوید بگفت آنگه ویرا گفت بنشین و خوله را گفت بر پای خیز و بگو سوگند
میخورم بخدا که او شوهر مرا با من در یکجا نزدیده برین وجه که دعوی میکند و او دروغ زنست
درین دعوی بگفت بار سیم گفت بگو که سوگند میخورم بخدا که من از وی آبستنم و او دروغ میگوید
بگفت بار چهارم گفت بگو که سوگند میخورم بخدای که او مرا بر هیچ فاحشه ندیده
و او بر من این دروغ مینهد بگفت بار پنجم گفت بگو که خشم خدا بر خوله باد اگر این مرد
راست میگوید بگفت رسول صلعم بفرمود تا در میان ایشان جدائی کردند آنگه گفت اگر
این سوگندها نیستی مرا در کار ایشان رای بود آنگه گفت بنگرید این فرزند که بیارد اگر اصهبی باشد
که رنگ او سیاهی زند از شریک بن السحما است و اگر سفید رنگ و سبط ساق باشد
از وی نیست چون بزاد فرزند بشریک مانست این شهادة گواهی است با سوگند
است و بمذهب ابوحنیفه و اصحابش و زهری و حماد گواهی است و دلیل بر مذهب
او عموم است و قول رسول ص در حدیث شریک بن السحما لولا الایمان لکان لی
ولها شان ای لحدها اگر این سوگند نبودی مرا در کار ایشان رای بودی شهادة

را سوگند

سوگند خاند و حد قذف از خود دفع کند است استیفاء آن واجب بود مگر
بمطالبه صاحب حق و بمیراث برسد چون دیگر حقوق و ابوحنیفه گفت حقی است
از حقوق خدا متعلق بحقوق آدمیان بمیراث نرسد و تغلیظ لعان بچهار
چیز باشد بلفظ و موضع و وقت و جمع اما الفاظ آنچ قرآن بدان ناطق است و اما
موضع شریف‌ترین بقعه باید در آن شهر و اما وقت بعد از نماز دیگر چنانکه در خبر
شریک آمد اما جمع چنانکه رسول ص در خبر فرمود تا گفتند الصلوة جامعة
و شافعی همین گفت و ابوحنیفه گفت این معتبر نیست چون مرد لعان کرد با زن
حد از مرد ساقط شد و نسل فرزند از وی منتفی شد و حکم فراش زایل گشت
و زن بر مرد ابد حرام شد و حد بر زن واجب شد مگر آنکه که خود را برهاند بلعان
آنگه حد از وی ساقط شود و اگر بدل اشهد اقسم گوید یا احلف نیز نزدیک ما
حکم لعان ثابت شود و شافعی را دو قول است و فرقه لعان فسخ است طلاق
نیز و مذهب شافعی همین است و ابوحنیفه گفت طلاق است و این قوله ویدرؤا عنها
العذاب و باز دارد و دفع کند از زن عذاب را یعنی حد زنا را آنگه او نیز
سوگند خورد چهار سوگند بخدای که این مرد درین دروغ زنست و
مذهب ابوحنیفه آنست که عذاب حبس است فلولا فضل الله و اگر نه
فضل خدا و رحمت او بودی و آنکه خدای تعالی توبه پذیرنده است و دستکار و
درست کار است شما همه هلاک شدید و بعذاب عاجل برسیدید
قوله تعالی ان الذین جاءو بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا
لکم بل هو خیر لکم لکل امرئ منهم ما اکتسب من الاثم والذی تولّی

كبره منهم له عذاب عظيم لولا اذ سمعتموه ظن المومنون والمومنات (سمعتموه)
بانفسهم خيرا وقالوا هذا افك مبين لولا جاءو عليه باربعة
شهداء فاذ لم ياتوا بالشهداء فاولئك عند الله هم الكاذبون
حق سبحانه وتعالی این آیات را در حق جمعی منافقان فرستاد که ایشان تهمت کردند
عایشه را و سبب آن بود که رسول صلعم را عادة بود که چون بسفر رفتی قرعه
زدی بنام زنان هر که بنام وی بر آمدی او را با خود ببردی درین غزاة بنی المصطلق
بود قرعه بنام عایشه بر آمد و این از پس آن بود که آیه حجاب آمده بود و خدای تعالی
زنان را فرموده بود که از مردان روی بپوشند عایشه گفت حضرت رسول صلعم هودج
فرمود برای من و حاملان هودج نشاندند و بیفتادی آن غزو بکرد و باز گشت چون نزدیک
مدینه رسیدیم در شب فرود آمدیم من برخواستم و با زنی دیگر که با من بود از لشکرگاه (در شب)
دور برفتیم بقضاء حاجت چون باز آمدم عقدی بود مرا از مهره یمانی برگردن دست
دست بمالیدم آن مانده بود گمان بردم که در آنجا انداخته ام که قضاء حاجت کرده بودم برخاستم
و باریکی شب شما برا از آن فرم و آنجا بسیار طلب کردم نیافتم دیر بماندم رسول صلعم
از رفتن من بیخبر بود تا که از آنجا رحیل کردند و لشکر رفت و آنانکه هودج من داشتندی بیامدند
و هودج بر شتر نهادند پنداشتند که من در انجام ام چون من باز آمدم در آن منزل هیچ آدمی
را ندیدم انجا که شتر من بود دست بمالیدم آن عقد مهره را بیافتم برگرفتم و هم انجای بنشستم خواب
بر من غلبه کرد و بخفتم و اندیشه کردم که از دوستان من کسی بطلب من آید چون خبر یابد
نگاه کردم صفوان المعطل السلمی از کوان در آن منزل که پیش از آن بود بخفته بود از لشکر
باز مانده بودی آمد بر شتری نشسته چون مرا بدید بشناخت از انکه پیش از آیه

حجاب

حجاب مرا دیده بود لا حول گفت و استرجاع کرد بیامد و با من هیچ سخن نگفت شتر
و خوابانید تا من بر نشستم و زمام شتر بدست گرفت آمد تا باین منزل آمد که رسول
فرود آمده بود در وقت گرم گاه بود و از کار من بیخبر بودند چون شتر من از دور پدید آمد
عبد الله ابی سلول و جماعتی منافقان بر سبیل طعن گفتند بنگرید زن پیغمبر با مرد بیگانه از
راه بیابان می آید چه این توان بودن از آنکه میان ایشان ناشایستی رفته باشد
این حدیث این در سعد با یکدیگر گفتند و ما از آن بیخبر بودیم و حسان ثابت شاعر هم در آن
جمله بود که این سخن گفتند و حمنه بنت جحش و غیر ایشان و مردم این حدیث در زبان گرفتند و
من از آن بیخبر و سبب آن بود که چون در مدینه آمدیم من بیمار شدم و بیماری من یکماه برداشت
و رسول صلعم با من هم بران عادة نبود و من ندانستم که سبب چیست و چون در آمدی گفتی بیمار
چون است و برفتی و یکساعت نزدیک من نشستی تا آنکه من از بیماری بهتر شدم شبی از
شبها با جماعتی زنان بقضاء حاجت بیرون آمدیم و عادة چنان بود که آنجا در سرا جای
طهارت نبودی زنان بیرون شدندی یا در شهر جایی خرابه بودی آنجا شدندی و از جمله
زنان ام مسطح با ما بود او را پای بر زمین آمده گفت تعس مسطح بروی در افتاد مسطح من گفتم
چرا مسلمان را دشنام میدهی که در بدر حاضر بود و این مسطح از خویشان ابوبکر بود و از جمله
اصحاب اندک بود مادرش چرا گفت نمیدانی که او در حق تو چه گفته است گفتم نه گفت او در حق تو
چنین و چنین گفته است من دلتنگ شدم و بدانستم که آنکه حضرت رسول با من از کجا بود از رسول
دستوری خواستم تا بخانه پدر خود روم دستوری داد من برفتم با مادر و پدر را گفتم که در حق من چه میگویند
ایشان گفتند چنین و چنین میگویند و رسول صلعم دلشکسته و ملول است چنین گفت من در گریستن آمدم
و شب و روز میگریستم و بیماری باز گشت مرا و رسول اسامه بن زید را و علی ابن ابی طالب را

را بخواند و درباب من با ایشان مشورت کرد اما اسامه کفت نحن اصحاب اعراض
نباید شنید و اما علی ابن ابی طالب کفت رای تو ای رسول خدا اقوی تر باشد
در هر کاری رسول بریره را بخواند و او زنی بود که با من در سرای بودی کفت عایشه را
چکونه دانی کفت والله که من هرکز بروی هیچ خطا و تهمتی ندیدم جز آنکه کودک است و چون
وی خمیر کرده بودی از آن غافل شدی تا کوسفندان از آن باره بخوردندی رسول صلعم
از سر دلتنکی بمنبر بر آمد خطبه کرد و کفت یا معشر المؤمنین من یعذرنی من رجل
بلغنی اذاه فی اهلی ای قوم که معذور دارد مرا از مردی که مرا بیرنجانید در اهل من و با ین عبد الله
ابی سلول را خواست سعد معاذ بر پای خواست و کفت یا رسول الله من ترا ازو معذور
کردانم اکر از اوس است بفرما تا کردنش بزنم و اکر از برادران ما است از خزرج اشکارا فرمایی
تا کردنش بزنم سعد عباده رئیس خزرج بر پای خواست و با سعد معاذ کفت کی کرد
که عبد الله ابی سلول خزرجی بود رسول صلعم ایشان را خاموش کرد و از منبر بزیر آمد و در
حجره من آمد و زنی انصاریه نزدیک من بود و من میکریستم مرا کفت اکر تو مبرائی خدای
تعالی برائة ساحت نماید و اکر خطا کردی توبه کن که خدای تعالی توبه تو بپذیرد من کفتم یا رسول الله
خدای داند که من ازین حدیث مبرا ام و چیزی نکرده ام که مرا از خدای شرم باید داشت و لیکن
کس مرا باور ندارد و من چیزی نمیتوانم کفتن مکر آنچه یعقوب ع کفت فصبر جمیل والله
المستعان علی ما تصفون این بکفتم و روی در دیوار کردم و با سر کریه شدم رسول
در آنجا نشسته بود او از وحی آمد و این آیات خدای تعالی بفرستاد ان الذین جاؤا بالافك
عصبة منکم اهل کذا افک آوردند و دروغ کفتند کروهی اند از شما و عصبه جمعی باشد از ده تا چهل
عبد الله عباس کفت عبد الله ابی سلول بود و او از جمله روسا منافقان بود و مسطح ابن

اسامه

[illegible]

ولولا اذ سمعتموه چرا چون این سخن بشنیدید نکفتید سبحانك هذا بهتان
پاکی و منزهی تو ای بار خدا اینکه کفتند و میکویند بهتانی عظیم است و دروغی بحت
و بهتان دروغی باشد که صاحبش چون بشنود مبهوت و متحیر بماند اکنون کفت یعظکم الله
خدای وعظ میکوید شما را و پند میدهد ازانکه با سر چنین سخن روید تا بر سر آن
نروید اکر شما مؤمنانید و بخدا ایمان دارید و یبین لکم الآیات خدای
برای شما آیات فرستاد و دلالات را هویدا میکند و روشن میکرداند و خدا
داناست و درستکار و درست کفتار است باحوال خلقان بر عموم عالمین و
بحدیث عایشه و صفوان و برائت ساحت ایشان از تهمت قوله تعالی ان الذین
یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا والا خرة
والله یعلم وانتم لا تعلمون ولولا فضل الله علیکم ورحمته وان الله رؤف (نصف جزو)
رحیم یا ایها الذین امنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان ومن یتبع خطوات الشیطان
فانه یامر بالفحشاء والمنکر ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من
احد ابدا ولکن الله یزکی من یشاء والله سمیع علیم اما کروه دوست میدارند
و میخواهند که فاحشه و ناشایست و منکر در میان مؤمنان اشکارا شود یعنی عبد الله
ابی سلول و اصحابش از منافقان ایشان را عذابی است در دنیا و آخرة و خدای میداند
که آن دروغ و بهتان است و شما نمیدانید و کفته خدای داند با اصل غیاب و شهادت
و اکر نه فضل خدا استی بر شما و رحمت او و آنکه او خدای مهربانست و بخشاینده است شما را عذاب
فرستادی در حال هلاک کردی اینکه تعجیل نکرد بعذاب و تاخیر کرد از فضل و رحمت او
آنکه کفت ای مؤمنان و کرویدکان متابعت نکنید راههای دیو را از پی دیو مروید و فرمان
وی مبرید که او شما را بنا شایست و منکر فرماید و هر کس را که متابعت وی کند بفحشا

اسامه وحسان بن ثابت وحمنه بنت جحش لا تحسبوه مپندارید ای کسانی کی بر
شما دروغ گفتند وبهتان نهادند کان افک ودروغ شمارا بد است نی کی شمارا بهترست
برای آنکه شما بریشان مستحق اعواض شوید وچون بران صبر کنید مستحق ثواب کردید لکل
امرئ منهم هر مردی راست از ایشان انچه اکتساب کرد یعنی جزا آن ووبال وعقوبت
آن بوی رسد بدیگر کسی نرسد والذی تولی کبره وانکس کی قیام کرد ببزرگترین
وبیشترین چون این حدیث بشنید تیغ برگرفت وبرا حسان بن ثابت آمد وحسان را
تیغ بزد ومردم گرد آمدند وحسان را بجاینیدند وحسان بنزدیک رسول آمد واین ضرب را
ازو بخواست واورا فدیه کرد بغلامی رومی وخرماستان وحسان خرماستان را بمعاویه فروخت
در عهد ولایت او بمال عظیم وحسان بن ثابت بعد از ان چندچیت گفت در حق عایشه را بیت
آورد شعبی گفت از عایشه شنیدند نیک آمد مرا قول حسان کی در جواب ابو سفیان
میگویند او را گفتند یا ام المومنین او نه آنست کی خدا او را میگوید والذی تولی کبره
آنکس کی کار بزرگترین این افک ودروغ قیام کرد او را عذابی بزرگتر است عایشه گفت
پس نیست آن عذاب کی کور شد وزخم تیغ بچشید لولا اذ سمعتموه چرا شما این سخن
نشنیدند مردان مومن شما وزنان مومنه کمان نیکو نبردند خدای تعالی مومنان را انفس کم
خواند چنانک در آن آیه ولا تقتلوا انفسکم یعنی اخوانکم المومنین ورسول صلعم
گفت المومنون کنفس واحدة مومنان همچون یک نفس اند ودرین آیه التفات
از مظهر با مظهر برای مبالغه را در توبیخ وملامت وگفتند معنی اینست کی ای مومنان چرا شما
چون این سخن شنیدند گمان نیک نبردید چنانکه مردان مومن وزنان مومنه بردند
بنفس خود وگفتند کی این سخن دروغی هوید او ظاهر است مغیرا ان گفته ماند این ابو ایوب است

زناست هر کاری زشت ومنکران باشد کی عقل یا شرع از آن انکار کند ولولا فضل الله
واگر نه فضل خداستی ورحمتش بر شما از شما هیچکس پاکیزه وپارسا نبودی ولیکن خدای تعالی
بفضل ولطف خویش پاک میکند انرا کی میخواهد ولکنه و برحمت ومغفرت
خود وخدا شنونده گفتار شماست وداننده کردار واحوال شما بود ابو ذر روایة از رسول صلعم
کی او گفت هیچکس نباشد کی او دست کسی قوی دارد در خصومتی کی او بران علم نبود والا کی
او در سایه خشم خدا باشد تا از ان باز ایستادن وهیچکس نباشد کی او بشفاعة بر خیزد
وحدی از حدهای خدای تعالی ضایع کند والا کی با خدای خصومت کرده باشد ولعنت خدا برو
باقی کرده تا بقیامت وهیچکس نباشد کی او کلمه بر مردی مسلمان اشاعت واشکارا
کردانند وبان عیب او خواهد والا کی برو واجب بود کی او را در آتش دوزخ بگذارند الا کی گفت
اصل این در کتاب خداست فی قوله ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة قوله جل
ولا یاتل اولو الفضل منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی والمساکین والمهاجرین
فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم
والله غفور رحیم ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات
لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السنتهم
وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون ونباید کی سوگند خورند خداوندان
فضل وتوانگری برانکه ما بهیچ خویشان ومهاجران ندهیم وگفتند کو باید کی تقصیر نکنند خداوندان
مال در انکه چیزی بخویشان ودرویشان دهند وبه آنان کی هجرت کردند در راه
خدا گفتند کی این آیه در حق مسطح آمد واو پسر خاله ابوبکر بود ودرویش بود وبدری بود
ابوبکر بروی نفقه میکرد چون در حدیث افک خوض کرد نفقه ازو باز گرفت خدای تعالی
در حق او این فرستاد ابوبکر نفقه برجای داد وبرعادت نفقه میکرد ولیعفوا ولیصفحوا

وباید

و ام ابو ایوب که چون این حدیث میرفت و مردم در زبان گرفته بودند ابو ایوب
ابو ایوب را گفت که میشنوی که مردم چه میگویند حق عایشه گفت میشنوم ولیکن دروغست
تو ای ابو ایوب هرگز هیچ چنین کاری کنی گفت معاذ الله گفت به حال عایشه از تو بهترست
اگر همه واثق شدند و گفتند هذا افک مبین این دروغی روشنست لولا
جاءو علیه باربعة شهداء چرا نیاوردند بدین سخن که گفتند چهار گواه چنانکه شریعت که اگر کسی را قذف کند
شد و بر آن چهار گواه باید و چون این چهار گواه نیاوردند ایشان نزدیک خدا دروغ زنانند
و این حالت بعایشه که خدای تعالی برائت وی ساخت و آن گویندگان را دروغ زنان
… جزا او را … که گوی در این … چون نگویند … چهار گواه … نزد
خدای دروغ زنان … قوله تعالی ولولا فضل الله علیکم ورحمته فی الدنیا والآخرة لمسکم
فیما افضتم فیه عذاب عظیم اذ تلقونه بالسنتکم وتقولون بافواهکم ما لیس
لکم به علم وتحسبونه هینا وهو عند الله عظیم ولولا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا
ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا
ان کنتم مؤمنین ویبین الله لکم الآیات والله علیم حکیم اگر نه فضل و رحمت الله استی
بر شما که مهلت میدهد در دنیا و … رسیدی … که میگویید و … دروغ … این سخن …
در وقتی که اذ تلقونه چون فرا گرفتید آن دروغ را از دهن یکدیگر …
و شما میگفتید به دهنهای خود … حاصل نیست … میپنداشتید که آن
آسانست یعنی خوار می پنداشتید آنرا و کوچک و آن خود نزدیک خدای بزرگست …
ایشانرا که … گناه … گردند و رسید عذاب ایشان …
گفتند …

و باید که عفو کنند و از سر گناه گناهکاران درگذرند ای دوست میدارید و میخواهید
تا خدای شما را بیامرزد و از گناه شما درگذرد و اگر میخواهید شما درگذرید و عفو کنید رسول
من یغفر یغفر الله له ومن یعف عنه عفا الله عنه هر که بیامرزد کسی را خدا بیامرزد
او را و هر که عفو کند از کسی خدا عفو کند از و خدای آمرزنده و مهربانست ان الذین یرمون
المحصنات … اگر بر سبیل عموم فرمود که هر کسی که او قذف کند و دشنام دهد زنان پارسا
الغافلات را که ایشان از آن غافل باشند و بیخبر ایشان ملعونند در دنیا و آخرة و ایشانرا
بود عذابی بزرگ … حمزه ثمالی گفت … زنان مهاجر اند که چون ایشان با پیغمبر هجرت کردند
و از پس رسول صلعم بمدینه رسیدند مشرکان مکه ایشانرا طعنه زدند و گفتند که ایشان بفجور
میروند و بعضی گفتند مراد عایشه است بر عموم حمل کردن اولیتر بود … ایشانرا
و بترسانید بنوعی از وعید و گفت یاد کن روز … که در آن روز گواهی دهد بر ایشان
زبانهای ایشان و دستها و پایهای ایشان بانچه کرده باشند در دنیا و گفته که زبانهای
ایشان بر بعضی از ایشان گواهی دهند یعنی بعضی بر بعضی گواهی دهند قوله تعالی یومئذ
یوفیهم الله دینهم الحق ویعلمون ان الله هو الحق المبین الخبیثات
للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون
للطیبات اولئک مبرءون مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم
یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی
اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون امروز خدای تعالی تمام کرده اند ایشانرا
جزای حق ایشان آنچه ایشان مستحق آن باشند تمام با ایشان رسانند و هیچ باز نگیرد
و بدانند که خدای تعالی حقست هویدا و روشن و هویدا کننده حق …

الخبیثات للخبیثین گفتارهای پلید و سخنهای زشت مردان پلید را شاید
گفت و ایشان را توان گفت از انکه فاحشه و ناشایست ایشان را گفتن
مردان پلید و ناپارسا را گویند سخنهای پلید و زشت و همچنین سخنهای پاکیزه و نیکو
مردان پاکیزه و پارسا را گویند و مردان پارسا را و نیکو را سخنهای پاکیزه و نیکو گویند
و ایشان مبرا اند از انچه در حق ایشان گویند از سخنهای بد و زشت و گفته اند که سخنها
بد و پلید از مردان بد و پلید در وجود آید و ایشان باشند که چنین سخنها گویند
و مردان پلید و نابکار باشند که از ایشان سخنهای زشت واقع شود و مردمان را
بهتان نهند و آنانکه پاکان و نیکان و نیک مردان باشند که از ایشان
مثل این نکنند و نگویند و این همان است که گفت قل کل یعمل علی شاکلته
و این قول عبد الله عباس است و بیشتر مفسران و ابن زید گفت معنی آنست
که زنان ناپارسا مردان ناپارسا را شایند و مردان ناپارسا زنان ناپارسا را
شایند و این معنی همچنان است که گفت الزانی لا ینکح الا زانیة او
مشرکة و زنان پاک و پارسا مردان پاک و پارسا را و مردان پاک
و پارسا زنان پاک و پارسا را چه ایشان لایق یکدیگرند و ایشان مبرا اند از انچه
اصحاب افک در حق ایشان میگویند یعنی عایشه و صفوان و گفته اند که این در
آخرت است بقرینه یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و این قرینه
دیگر که لهم مغفرة و رزق کریم اشارت امرزش باشد از عذاب
و روزی با کرامت یعنی در قیامت اما در دنیا شاید که اتفاق افتد
که مرد ناپارسا را زن پارسا باشد و مرد پارسا را زن ناپارسا والله اعلم

اکه خطاب

اکه خطاب کرد با مومنان و گفت ای انانکه ایمان اورده اید مروید در خانهای دیگران
در خانهای شما باشد تا اگر مستانس شوید و سلام کنید بر اهل ان خانه یعنی دستوری
خواهید و شما را دستوری دهند عبد الله عباس گفت قرآن چنین آمده است که حتی
تستاذنوا و لیکن نویسنده را خطا افتاد و بیشتر مفسران گفته اند که در آیه تقدیم و تاخیر
هست و تقدیم انست که حتی تسلموا علی اهلها و تستاذنوا برای انکه سلام پیش از
استیذان باشد اول سلام کنند انگه دستوری خواهند تا در روند و سلام کردن
استیناس حاصل شود بی دستوری در سرا نباید رفت در خبر است که مردی بحجره رسول
آمد و گفت ادخل در آیم رسول کنیزکی را گفت این مرد نمیداند که دستوری چگونه باید خواستن برو
و او را بیاموز کنیزک آمد و گفت یا هذا چون دستوری خواهی اول بگو السلام علیکم ادخل مرد
بشنید و بگفت ایشان دستوری داد تا در سرای آمد مجاهد و سدی گفته اند استیناس
تنحنح است زینب زن عبد الله مسعود چون خواستی که در سرای درآید بر در سرای گلو پاک کردی
و آوازی کردی معلوم شدی که او در سرای خواهد آمدن انگه در آمدی خلیل احمد گفت استیناس از ایناس
است یعنی تا بنگرد که کسی هست یا نه و مراد انست که در سرای نرود پیش از اعلام و
استیذان مراد انست که بداند بنوعی از اخبار تا خود کسی هست انجا تا دستوری خواهد
تا اگر زنان بی تکلف استیذان نکنند و روا نباشد در سرای کسی نگاه کردن ابو هریره
از رسول ع روایت کرد که او گفت من اطلع فی بیت قوم بغیر اذنهم فقد حل لهم ان
یفقأوا عینه هر که در سرای و خانه نگرد بی دستوری ایشان اگر چیزی بر چشم او زنند و
چشمش تباه کنند بر ایشان قصاص نباشد و نه دیت سهل بن سعد گفت مردی در حجرهای
رسول نگریست رسول صلی الله علیه و آله قضیبی سر تیز بدست گرفته گفت اگر دانستمی که تو در حجره نگریستی

بسو را نرا این در حشمت بزدی عطاء بن یسار گفت مردی بر رسول صلعم گفت مادری
هست چون نزدیک وی خواهم شدن دستوری خواهم گفت بلی گفت خدمت او
مرا باید کرد و هر روز چند بار پیشش او باید رفتن هر نوبت دستوری خواهم گفت آری
آنکه گفت ترا شاید که مادر برهنه بینی گفت نی گفت پس دستوری خواه و هر که سه
بار دستوری خواهد و جواب نیابد باز باید گشتن ابو ایوب انصاری گفت یا رسول الله
کیفم که خدای تعالی باین استیناس چه خواست گفت آنکه مرد بدر سرا رسد تسبیح و
تهلیل کند که اهل سرای آگه شوند از آنکه او درخواهد رفتن ذلکم خیر لکم این یعنی ما
کار بستن بود دستوری خواستن شما را بهتر است از تحیة جاهلیة که ایشان گفتندی
صباحا و مساء و انعموا و توقیف و تادیب شما از آنست تا باشد که شما متعظ شوید عسا
و پند گیرید و آن کنند که شما را میفرمایند در باب استیذان و غیر آن قوله تعالی
فان لم تجدوا فيها احدا فلا تدخلوها حتى يؤذن لكم وان قيل لكم
ارجعوا فارجعوا هو ازكى لكم والله بما تعملون عليم ليس عليكم جناح ان تدخلوا بيوتا
غير مسكونة فيها متاع لكم والله يعلم ما تبدون وما تكتمون پس اگر چنان باشد
که در آن خانه‌ها کس نیابند در مروید در آنجا تا آنکه شما را دستوری دهند چه اگر در آنجا
روید و کس نباشد بدزدی متهم شوید و اگر چیزی کم شود تهمت بر شما نهند و هم بشما بوند
وان قيل لكم ارجعوا و اگر گویند شما را که باز گردید باز گردید باز گشتن شما را پاکیزه‌تر باشد
و بهتر و از تهمت دورتر و خدا عالمست بانچه شما میکنید گفته‌اند چون این آیه آمد بعضی اصحاب
گفتند یا رسول الله پس خانات و مساکن که در راه شام است و در آنجا کس نیست و باشند
آنجا نیز بروم بی دستوری خدای تعالی این آیه فرستاد ليس عليكم جناح بر شما بزه نیست که

درخانه‌ها

در خانه‌ها شوید که در آنجا کس ساکن نباشد و متاعی از آن شما در آنجا باشد اگر
در آنجا بی دستوری در روید روا باشد مفسران در آن بیوت خلاف کرده‌اند
قتاده گفت کاروان سراهاست و جایگاهها که برای رهگذریان ساخته باشند
که غربا در آنجا روند و متاع خود آنجا نهند مجاهد گفت در راه مدینه جایها بودی
که ایشان پالان و آلات اشتر آنجا نهادندی کس بر تو اشتی از آن گفتند آنجا نیز هم
بی دستوری در روید خدای تعالی گفت آنجا رواست بی دستوری در رفتن این صحیح گفت
بر عموم هر خانه است که در وی کس نباشد برای آنکه استیناس برای آن میباید تا
ناگاه هجوم نکنند و چشم بر عورتی از عورات نیفتد والله یعلم و خدای میداند
آنچه شما آشکارا میکنید و آنچه پنهان میدارید چه او عالم است بجمله معلومات بر وجهی
که صحیح باشد که معلوم بود قوله تعالی قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم ويحفظوا
فروجهم ذلك ازكى لهم ان الله خبير بما يصنعون وقل للمؤمنات
يغضضن من ابصارهن ويحفظن فروجهن ولا يبدين زينتهن
الا ما ظهر منها وليضربن بخمرهن على جيوبهن ولا يبدين زينتهن
الا لبعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء
بعولتهن او اخوانهن او بني اخوانهن او بني اخواتهن او
نسائهن او ما ملكت ايمانهن او التابعين غير اولي الاربة
من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا على عورات النساء
ولا يضربن بارجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن وتوبوا
الى الله جميعا ايه المؤمنون لعلكم تفلحون بگوای محمد مومنان را تا

آیه

تا چشم برهم نهند و در نامحرم ننگرند معنی این نیست که چشم برهم خوابانید که
چشم خود نگاه دارید از آنچه از ایشان را نیست درو یعنی نگریستن از روی عقل و شرع
و برادران لفظ مِن آورده که فایده تبعیض میدهد از آنکه نظر از همه چیزی واجب نیست از آن
واجبست که محرم نباشد یحفظوا فروجهم و فرجهای خود را نگه دارند صادق گفت
حفظ فروج عبارتست از تحفظ و نگه داشتن آن از زنا در همه قرآن مگر اینجا که ستر
عورتست یعنی چشم نگه دارید بستر از آنکه کسی در وی نگرد ابن زید گفت دلیل برین
آنست که اینجا مِن نیاورد چنانکه در غضّ بصر ذلک ازکی لهم چشم نگه داشتن و فروج
نگاه داشتن ایشان را پاکیزه‌تر است و بصلاح نزدیکتر دو آیتست که در فرج
برادر خود ننگرد و نیز ادعاست که در فرج خواهر خود ننگرند که خبر داد و گفت خدا عالم
تر است و آگاه از آنچه ایشان میکنند از نگاه نا داشتن چشم و فرج عباد بن صامت
گفت که رسول صلعم گفت شما شش چیز را ضمان کنید تا من شما را بهشت ضمان کنم
چون حدیث کنید سخن راست گویید و چون وعده دهید وفا کنید و فرجها خود را
نگه دارید و چشم خود از حرام نگه دارید و دست خود از لقمه حرام کشیده دارید تا من
ضامن شما شوم و شما را بهشت برم امیرالمؤمنین علی ع از رسول صلعم روایت کرد که النظر الی محاسن
المرأة سهم مسموم من سهام ابلیس نگه کردن در محاسن زنان تیری است زهرداده
از تیرهای ابلیس هر که او چشم نگه دارد از ایشان طلب ثواب خدای را خدا او را بدل آن
عبادتی کرامت کند که ثواب شادمانه کرد ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که چون
هر که در نماز بود نبی بوی بگذرد از چشم اوی آن زن را که چشم آن بود که چشمهای وی
برود انکه حق تعالی گفت این تکلیف نه خاص مردانست زنان را نیز هست بگو

مومنه

زنان مومنه را تا چشم نگه دارند در مردان نامحرم نگه نکنند و فرجها خود نگاه دارند
و در فرج یکدیگر ننگرند و عورت خود بپوشند خود را از زنا گوش دارند و ستر عورت کنند
تا کس در ایشان نبیند در خبر است که روزی رسول در حجره فاطمه بود مردی نابینا بیامد در زاد
نام او عبدالله مکتوم در نزد رسول صلعم گفت در آی او در آمد فاطمه برخواست و در خانه رفت
و بیرون نیامد تا وی برفت رسول صلعم گفت بر سبیل امتحان که ای فاطمه چرا از وی پنهان
شدی که او چشم ندارد و چیزی نبیند گفت یا رسول الله اگر او چشم ندارد من دارم او مرا
نبیند من وی را ببینم خدای تعالی گفته است و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن زنان
مومنه را بگو تا چشم از نامحرم فرو خوابانند و در ایشان ننگرند رسول صلعم گفت الحمد لله
الذی جعل ابنتی فی اهل بیتی ما سرّنی سپاس آن خدای را که با بنی بود در اهل بیت
من آنچه مرا بدان شاد کرد و لا یبدین و آشکارا نکنند این زنان از زینت و آرایش خود
الا آنچه ظاهر باشد زینت آنست که زن خود را بیاراید از جامه و سرمه و خضاب عبدالله مسعود
گفت جامه است و ردا دلیلش خذوا زینتکم عند کل مسجد عبدالله عباس گفت سرمه
است و انگشترین و دست و رنگ و خضاب ضحاک گفت روی است و کفها و دست عایشه
روایت کرد که رسول گفت لا یحل لامرأة تؤمن بالله و الیوم الآخر اذا تحرکت
ان تظهر الا وجهها و یدیها الی هٰهنا قالت و قبض الی نصف ذراع هیچ
زنی را حلال نباشد که ایمان دارد بخدا و بقیامت که چون بجنبد پیدا کند الا روی و دستها
تا نیمه ساق است یعنی که آنست که از زن آنچه عورت نباشد که چون در نماز بود گشاده
بود نمازش درست است که روی و کفهای دست و کفهای پای از زن عورت نباشد از آنکه
شاید که در نماز گشاده باشد و لیضربن بخمرهن و بگو این زنان مقنعها خود

مرکریبانها خود زنند یعنی چنان سازند که گریبان ایشان پوشیده باشد تا سینهٔ ایشان پیدا نبود الکه بیان کرد انانرا که روا باشد زنیت زنان ببینند و زنان از ایشان زینت
باز ننوشانند ولا یبدین زینتهن و اظهار زینت نکنند این زنان مگر برای
شوهران خود یا پدران خود یا پدران شوهران خود یا پسران خود یا پسران شوهران
خود یا برادران ایشان یا پسران برادران ایشان یا پسران خواهران ایشان
یا زنان ایشان یا انچه دستهای ایشان مالک شد یعنی کنیزکان ایشان و مراد
بزنان زنان مومنانند بموجب این آیه حلال نباشد زنان مومنانرا که
پیش زنان کافران برهنه شوند الا که پرستار ایشان باشد عباده گفت عمر خطاب
بابو عبیده جراح نامه نوشت و او عامل او بود و گفت شنیدم که زنان اهل کتاب با زنان
مسلمانان بیکجای بگرمابه میروند تمکین مکن ایشان را ازین که با ایشان بگرمابه
روند و اندام زنان مسلمانان ببینند و کس فرستاد و منع کرد او ما ملکت ایمانهن
عامت در حجاز نبود ستان ارنبده و پرستار که رخصت است زنان را که زینت خود
از ایشان باز ننوشانند این جریح گفت آیه مخصوص است به پرستاران و بر قول
انانکه گفته اند که بندگان درین داخل اند محمول بود بر انکه نابالغ باشند یا بر انکه زینت
ظاهر را اظهار کنند بر ایشان یا بر انکه از کودکی تربیت با ایشان بوده باشد و
او التابعین یا اتباعانی که تبع را باشند که ایشانرا حاجت نباشد بزنان
عبد الله عباس گفت انان باشند که متابعت قوم کنند بطمع طعام و در روایتی دیگر از او
انست که مراد عنین است مجاهد گفت ابلهی باشد که احوال زنان نداند عکرمه گفت
مجبوب است یعنی خادم و گفته اند که پیری باشد که او را میل نباشد بزنان ولا یضربن

بارجلهن

وارجلهن و نباید که ایشان در وقت رفتن پای چنان بر زمین زنند که معلوم
شود انچه باز پوشیده باشند از زینت خود یعنی نباید که در وقت رفتن چنان روند
کی بداند که ایشان پای برنجن و خلخال در پای دارند و در انوقت این بودی که رفتی
و پای بر زمین زدی یا یکپای خود بر بالای دیگر زدی تا آوازی از پای برنجن بر آمدی
و کسی بشنیدی بدانستی که او را در پای برنجن است ایشانرا ازین نهی کردند و توبوا الی الله
و توبه کنید و باخدای گردید ای مومنان همه تا باشد که فلاح و ظفر یابید قوله تعالی وانکحوا
الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم
الله من فضله والله واسع علیم ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحا
حتی یغنیهم الله من فضله والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم
فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا واتوهم من مال الله الذی اتیکم ولا تکرهوا
فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا لتبتغوا عرض الحیوة الدنیا ومن یکرههن
فان الله من بعد اکراههن غفور رحیم حق عز درین آیه امر کرد مکلفانرا با نکه
بیوه زنانی که تعلق بایشان دارند و لایه ایشان بدست ایشان بود ایشانرا بشوهر
دهند این امر بر سبیل ندب بود و مذهب داود انست که بر وجوب است که
طول داود بر وجوب است که زن آزاد را بزنی کنند و دلیل بر انکه ندب است قول
رسول است که النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی
نکاح سنت من است هر کس که از سنت من رغبت بگرداند او از من
نیست میفرماید که زنان بیوه را شوهر دهید و مرد بی زن را زن دهید
ایم هم مرد را گویند و هم زن را والصالحین و انانکه نیک مرد اند از بندگان

و بر ستاران شما و از درویشی ایشان مترسید که اگر درویش باشند
خدا تعالی ایشان را توانگر کرداند از فضل و نعمت خود و خدای فراخ عطاست
و داناست و در نکاح کردن فضیلت بسیارست و ثواب آن بیشمار و در
ترک نکاح وعید است رسول خدا فرموده من احب فطرتی فلیستن
بسنتی الا و هی النکاح هر که ملت من خواهد گو سنت من بر دست گیرد و آن
سنت نکاح است و در خبر دیگرست که رسول صلعم گفته هر که چند زن
دارد که زن تواند کرد و نکند از ما نیست ابو هریره گفت از رسول صلعم شنیدم
که گفت شرارکم عزابکم بدترین شما عزبانند و گفت اذا تزوج احدکم
عج شیطانه یقول یا ویله عصم ابن آدم منی ثلثی دینه
چون یکی از شما زنی خواهد شیطان او بنوحه آید گوید وای او را فرزند آدم دو ثلث
دین خود را از من حمایت کرد و در خبر دیگرست من تزوج فقد احرز نصف
دینه فلیتق الله فی النصف الآخر هر که زن کرد یک نیمه دین خود در حرز آورد گو که
نیمه دیگر خود را نگه دارد و اما مه گفت از رسول صلعم شنیدم که چهار کس اند که خدا
ایشان را لعنت کند از بالای عرش و فرشتگان آمین گویند آنکه زن نکند و کنیزک
نخرد تا او را فرزند نباشد و مردی که خود را بزنان مانند کند و خدا او را مرد آفریده
باشد و زنی که خود را بمردان مانند کند و خدا او را زن آفریده باشد و آنکه
درویشان را معطل فرو گذارد و حال ایشان ندهد خالد گفت آن باشد که درویشی را چیزی
گوید بیا تا ترا چیزی دهم چون بیاید گوید نیست بر سبیل استهزا عکاف بن [illegible] گفت
بنزدیک رسول شدم مرا گفت زن داری گفتم نه گفت کنیزک داری گفتم نه

و تو تندرستی

و تو تندرستی و توانگر گفتم آری بحمد الله گفت فانک اذا من اخوان الشیاطین
تو از برادران دیوانی یا از رهبان ترسایان باشی یا آن کن که مسلمانان کنند که سنت ما نکاح است
و بدترین شما عزبانند و مردگان شما آنانند که عزب میرند الحکم گفت شیطان را هیچ
سلاحی نیست بلیغ تر از زنان الا و آنانکه زن دارند پاکانند از خنا ناشایست
و گفت یا عکاف زنان صواحب داود اند و صواحب ایوب و صواحب یوسف و صواحب
کرسف گفتم کرسف کیست یا رسول الله گفت مردی که خدا را پرستید بر کنار دریا
سیصد سال بروز روزه داشتی و از صیام روز و قیام شب از نشستی کافر شد بخدای
بسبب زنی که او را دوست میداشت و دست از عبادت باز داشت خدا تعالی او را
دریافت به برکت روزگار گذشته وی و گفت یا عکاف زن کن که تو از جمله گناه
کارانی گفتم زنی ده مرا یا رسول الله پیش از آنکه از اینجا خیزم گفت من بتو دادم بنام
خدا کریمه بنت کلثوم الحمیری را و عبد الله مسعود روایت کرد که رسول گفت چون بر
امت من صد و هشتاد سال بگذرد از هجرت من روا باشد که اختیار غربت کنند
و عزلت کنند و بر سر کوه عبادت کنند ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله
اگر درویش باشند خدا ایشان را از فضل خود توانگر کرداند عبد الله عباس از رسول
روایت کرد که التمسوا الرزق بالنکاح طلب روزی بنکاح یعنی ممکن نباشد که از زن و
زن با شوهر فراخ روزی باشند از سبب آن و شیری و رزق باین دیگر رسد و رسول
گفت علیک بذات الدین تربت یداک بر تو باد زن دیندار را خواهی
که دستهات خاک آلوده باد یعنی درویش و معنی آنست که در باب نکاح در بند مال
مباش زن دیندار طلب کن که مال خدای دهد و خدای فراخ عطا و داناست
و روزی دهد بسعت رحمت خود و عالمست بمصالح خلق بروزی مصلحت او دهد انچه

اکه گفت ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحا ای محمد تا عفة
پارسایی کنند انانکه نکاح نیابند یعنی طول و قدرة و استطاعت ندارند که زن
خواهند کسی را نیابند که او را نکاح کنند تا انگاه که خدای مستغنی کرداند ایشان را
از فضل خود و روزی و نعمت برایشان فراخ کرداند والذین یبتغون الکتاب مما ملکت
و انانکه طلب مکاتبه کنند از جمله بندکان شما ایشان مکاتبه کنید اکر در ایشان خیر
دانید و معنی مکاتبه ان باشد که غلام یا کنیزک را به بها معلوم تا اجلی معلوم با
وی فروشد تا او ان بها میرساند چون تمام برساند ازاد کردد و ان خیر که در و دانند
چون رشد و صلاح باشد و قوة بر ادای مال مکاتبه کفتند که این ایه در شان غلامی امد
از ان خویطب بن عبد العزی که از خواجه خود میخواست تا مکاتبه کند او منکر شد حق تعالی
این ایه فرستاد و او مکاتبه کرد با وی بر صد دینار بیست دینار از ان بخشید او در مدة
مکاتبه مال بداد و ازاد شد و او را بغزاة حنین بکشتند مذهب داود و عطا و عمرو بن دینار
و محمد جریر ان است که این مکاتبه واجبست و مذهب ما و دیکر فقها ان است که سنت است
و مکاتبه بر دو کونه بود مطلق باشد و مشروط ان بود که او را کوید اکر در مدة مکاتبه
عاجز شوی از ادای مال کتابه انچه داده باشی مرا باشد و تو بنده باشی چون عاجز
شود بنده باشد مطلق ان بود که با او این شرط نکنند بان مقدار که میکذارد از
بهای خود ازاد میشود و مشروط را تا یکدرم مثلا باقی باشد و ازاد نباشد حکم او حکم
بندکان باشد درین خیر خلاف کرده اند عبد الله عمر و مالک بن انس کفتند حرفة است
یعنی اکر پیشه داند یا کسبی تواند کرد که بان اداء مال تواند کرد و مجاهد و ضحاک
از عبد الله عباس روایه کردند که مراد بخیر مال است یاتیکم الکتاب ان ترک خیرا
ای مالا و خلیل کفت این وجه ضعیف است برای انکه اکر مراد مال بودی بکفتی ان

علمتم

علمتم فیهم خیرا چنین کفتی لهم خیرا ابو یعلی کندی کفت سلمان غلامی داشت
سلمان را کفت یا من مکاتبه کن کفت مالی داری کفت نه کفت مرا از وسخ الناس
خواهی دادن یعنی از کدیه و سوال مردمان ابو هریره از رسول صلعم روایه کرد که
کفت سه کسند که بر خدای تعالی واجبست که ایشان را یاری دهد مردی که در سبیل خدا هجرت
آرد یعنی هجرة یا جهاد و مردی که زنی کند تا خدای او را مستغنی کند و غلامی که مکاتبه
خواهد از خواجه و نیت ادا کند محمد بن سیرین کفت مراد بخیر صلوات است یعنی
کرد اید که غلام اهل خیرات و نماز کن د اتوهم و بدهید ایشان را از مال
خدا که شما داد یعنی از مال زکوة از جمله اسهم الرقاب تا در وجه ادای مال کتابه
کنند تا این خطاب با کیست کفتند با خدا وندان بندکان یعنی محبوب دادند ایشان را
از حساب زکوة انچه میسر شود و کفتند با جمله مکلفانست یعنی که شما که مکلفانید
یاری دهید ایشان را بر ادای مال مکاتبه از مال زکوة تا چه مقدار باید کرد بعضی کفتند
ربعی مال و این روایتست از امیر المومنین علی ع و مذهب ثوری اینست و کفتند که او را
حدی نیست چندانکه خواهند و این بر سبیل استحبابست بنزدیک بیشتر اهل علم و داود و اهل
ظاهر کفتند وجوب راست برای انکه ان از مال زکوة است و زکوة واجبست ایشان را
کویند زکوة واجبست اما بر تعیین بوی دادن سنت است سهل بن حنیف از رسول
روایه کرد که او کفت من اعان مکاتبا فی رقبته او غازیا فی عسرته او مجاهدا
فی سبیل الله اظله الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله هر که او مکاتبه را
یاری دهد بر ملک رقبتش یا غازی را در عسرتش یا مجاهدی را در جهاد سبیل
خدای تعالی سایه کند او را از سایه عرش انروز که هیچ سایه نباشد مکر سایه او

اگر گفت ولا تکرهوا فتیاتکم و اکراه میکنید پرستاران خود را بر زنا کنند
آیة در معاذه و مسکه آمد پرستاران عبد الله ابی سلول منافق که او اکراه کردی ایشان را
بر زنا تا ضریبه‌ای از باد آوردندی و این عادتی بود در جاهلیت که پرستاران را بر زنا
حمل کردندی چون اسلام باز آمد این کنیزکان عبد الله ابی سلول با یکدیگر گفتند که این کار
که ما میکنیم نیکست بسیار کردیم وقت آنست که باز ایستیم و اگر بد است شاید که دیگر نکنیم
خدای این آیة فرستاد معاذه گفت او ایشان را اجبر کردی بر زنا و اجرة باو دادندی
یکی دو زر آمد و دیناری آوردی یکی دیگر بردی او گفت بروید و هم برین کار میباشید ایشان
گفتند اسلام آمد و زنا حرام کرد و ما نیز این نکنیم بیامدند و شکایة کردند رسول خدای را این آیة
فرستاد و گفت ایشان را اکراه نکنید بر زنا اگر ایشان اختیار حصانت و پارسایی کنند
گفت معنی اینست که اذا اردن تحصنا برای آنکه این نهی از اکراه مطلق میباید
مشروط نمیباید گویند که آن را چه شرطهاست از دو مخصص است برای الکثر
است و این منهی است بر عموم و جواب معتمد آنست که نهی از چیزی چون مشروط بود
لازم نباید که حکم آن از غیر مشروط بود مگر دلیل خطاب و دلیل الخطاب نزدیک محققان درست بخلاف او بود
نیست و دیگر آنکه اکراه جز با وجود تحصن نباشد چه اگر این کنیزکان مرید و راغب باشند
بآن که حاجت نباشد و کلام آن را برای آن اختیار کرد تا معلوم شود که ایشان
آن فعل بر از نیز رغبت و ارادة کردندی لتبتغوا الکنزکان خود را بر زنا کردن
اجبار میکنند برای آنکه تا عرض مال دنیا طلب کنید و هر که اکراه کند ایشان را خدای تعالی
آمرزنده و مهربانست این کنیزکان را که بالاکراه بر زنا داشته باشند بیامرزد و وزر و بال
بآن کس باشد که ایشان را اکراه کرده باشد قوله تعالی ولقد انزلنا الیکم آیات

مبینات

مبینات ومثلا من الذین خلوا من قبلکم وموعظة للمتقین الله
نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا
شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور
یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله بکل
شیء علیم بدرستی که فرستادیم ما بر شما آیاتی واضح و روشن در احکام و
حدود و مثلی و داستانی از امثال آنها که پیش از شما بودند و گذشتند و موعظتی و پندی
متقیان را و پرهیزکاران را و این جمله صفت آیات قرآنست الله نور
السموات والارض عبد الله عباس گفت معنی نور آنست که خدای راه نماینده اهل
آسمانست و زمین است بهدایة و مهتدی شوند و بنور او راه یابند و بمعونة و توفیق
او راه برند چنانکه مرد رونده در تاریکی شب بروشنایی ماه راه برد مکلفان بلطف
و توفیق او براه نجاة یابند پس در معنی مانند این بر سبیل استعارة و تشبیه باشد
ضحاک گفت خدای منور آسمان و زمینست بماه و آفتاب و ستارکان و آراینده زمینست
بانبیا و ائمه و علما و مؤمنان بعضی گفتند از علما که طریق ... الا نور مثلا چون جرم آفتاب
و ماه و ستاره و نور متولدان شعاعاتست که از ایشان بتابد برما و انچه صفا و لون باشد چون
نور جواهر و هر جسم که در وصفائی باشد چون آینه و مانند آن بوان نور که از جنه میدخ بود
چنانکه گویند فلان نور العصر و نور البلد و حقیقت نور حسی باشد دقیق چنانکه ما می بینیم
از شعاع آفتاب و ماه و روشنایی آتش و حقیقت ظلمت حسی باشد دقیق محض بهیئت سواد
چنانکه ما دایم از تاریکی سواد شب و چون چنین باشد وصف خدای کردن بنور بر حقیقة روا

روا باشد اما بر سبیل مجاز روا بود یا یعنی منوّر چنانکه عدل یعنی عادل یا یعنی هادی بود بر وجه
تشبیه و دیگر آنکه نور از امارات حدث خالی نیست از طلوع و غروب و ارتفاع و هبوط
و خدای جل و جلاله قدیمست و از امیر المومنین علی ع روایتست که الله نور السموات و الارض
یعنی خدای تبارک و تعالی نشر حق کرد در آسمان و زمین تا آسمان و زمین بنور حق روشن گشتند
یا دلها اهل آسمان و زمین بنور حق منور کرد تا ایشان حق را بشناختند مثل نوره صفت نور او
که کار عجیب است و امر او شگفت همچون صفت چراغ بر است درین ضمیر خلاف کردند بعضی
گفتند عاید است با نام خدای یعنی مثل نور خدای در دل بندهٔ مومن و گفتند مثل نور مومن کعب الاحبار
و سعید جبیر گفتند هم مثل نور محمد عطیه از عبد الله عباس روایت کرد که مراد بنور طاعت و طاعت
را نور خواند چنانکه گفت یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یعنی طاعات ایشان از پیش
ایشان و از جانب ایشان میرود و انگاه مثل زد آن نور را بچراغدانی که در روغن باشد که
مشکات کوی باشد در دیوار که از آن منفذی نباشد مجاهد گفت قندیلی بود که چراغ در وی بود
و فرقی کرده اند میان سراج و مصباح بانکه گفتند مصباح چراغدانست که روغن و فتیله در وی بود
و سراج فتیله بود که میان وی خیزد و روشنی دهد و بعضی گفتند که سراج از مصباح مهتر باشد
لقوله و جعل الشمس سراجا آفتاب را سراج خوانده و ستارگان را مصباح خواند چنانکه گفت انا زینا
السماء الدنیا بمصابیح و گفتند که مصباح و چراغ هر دو یکیست انگه گفت المصباح
فی زجاجة آن چراغ در آبگینه باشد برای آن گفت در آبگینه که روشنائی او ممنوع نباشد
و محفوظ باشد از باد و آفاتی که بوی رسد چنین مثل زد نور خود را در دل مومن بچراغی در آبگینه
و سینهٔ او بجای مشکات و این مثل بر آن حیاتست زدکان نور جایی نهاده است حصین که
آفات بوی نرسد و جرش ممنوع نباشد اکنون آبگینه را تشبیه کرد بستاره درفشان که

الزجاجة

الزجاجة کانها کوکب دری آن آبگینه پنداری که ستاره درفشانست گفتند
که مومن از بر کنه این نور در میان چهار خصلتست ان اعطی شکر و ان ابتلی
صبر و ان حکم عدل و ان قال صدق اگرش بدهند شکر گوید و اگرش ابتلا
کنند و رنجی رسانند صبر کند و اگر حکم کند عدل کند و اگر گوید راست گوید کعب الاحبار گفت مشکات محمد
و مصباح دل اوست و نور نور علم و معرفتست اندر دل او توقد من شجرة مبارکة این آبگینه یا این
مصباح افروخته باشد از درخت زیتون که او بسیار برکه و خیرست و زیتون اولین درختی است
که بعد از طوفان نوح بر زمین رسته گشت و هفتاد پیغمبر برکت خواستند در وی لا
شرقیة و لا غربیة این درخت که شرقی نیست و غربی نیست برای آنکه منبت
او شامست و شام میان مشرق و مغربست حسن گفت این درخت از درختان
دنیا نیست تا شرقی و غربی باشد جمعی مفسران گفتند درخت بر زمینی باشد که هیچ کوهی و وادیی او را
باز نپوشد بیگاه و شبانگاه [illegible] همه روز آفتاب بر مقابله باشد نه آن بود که وقت شروق
یا وقت غروب بروی نتابد تا توان گفتن که شرقیست یا غربیست و برین قول معنی آنست که هم شرقی
باشد و هم غربی و هر چه چنین شد زیتون او پرورده باشد و روغن تر باشد و بعضی
دیگر گفتند معنی آنست که منبت او در زمینی است معتدل شرقی نیست که سردسیر باشد و غربی
نیست که گرمسیر بود و تخصیص زیتون بر آن کرد که آن روغن روغنی روشن تر و صافی تر باشد
و گفتند برای آنکه منبت او در شام و بیت المقدس است که منزل انبیا و اولیاست و زمینی مقدس
و هفتاد پیغمبر باو تبرک کرده اند و از جمله ایشان ابراهیم است ع از رسول ص روایت کرده اند
که او گفت کلوا الزیت و ادهنوا به فانه من شجرة مبارکة روغن زیت بخورید و در خود
مالید که آن از درختی مبارکست عبد الله بن ثابت انصاری پسر از ایشانند و بای روغن زیت

زیت بیاورد و گفت سرها باین زیت چرب کنید که شما را نهایت عصا برگرفت اثر بازا
زد و گفت أترغبون عن دهن رسول الله رغبت نمیکنند در روغن رسول الله یکاد
زیتها یضیء اگرچه گفت نزدیکست که روغن او روشنائی دهد از صفا و ضیاش و اگرچه
آتش بوی نرسیده باشد نور علی نور نوری باشد بر نوری متراکب و متراکم از غایت ضیا
و روشنی خدا را شاید بنور خود از آنکه خواهد و مثلها زد برای مردمان ایشان اندیشه
کنند و بعلم ان منتفع شوند و حق بهمه چیزی دانا و عالمست عبد الله عباس گفت کعب احبار
را ازین آیه پرسیدم گفت این مثلی است که بزد رسولش را اما مشکاة سینه اوست
و زجاجه دل اوست و چراغ که در دست نور نبوتست و درخت مبارکه درخت نبوة است
یکاد زیتها یضیء نزدیکست که کار محمد آشکارا شود بر کسی را و اگرچه او سخن نگوید چنانکه آن بعد
روغن زیت نزدیک بود که روشنی دهد بی آتش از عبد الله عمر روایت کردند که مصباح محمد است
درین آیه خواند و سراجا منیرا و درخت مبارکه که این درخت ازو گفتند ابراهیم است
و برای آن مبارکه خوانند که بیشتر انبیا از صلب او بودند و شرقی و غربیت نه برای آنکه او
کرد از جهودی و ترسائی بحنیفیه و نه نگرد ترسایان روی بمشرق کنند و جهودان روی بمغرب و او
جهود و ترسا نبود ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما
یکاد زیتها یضیء نزدیک بود که محاسن اخلاق محمد و محامد خصال او پیدا شود مردمان
را و اگرچه او را وحی نیامده باشد نوری باشد بر نوری یعنی پیغمبری از نسل پیغمبری و مقاتل
از ضحاک روایت کرد که مشکاة عبد المطلب است و زجاجه عبد الله و مصباح رسول است که در صلب او بود
و او خویش از درخت مبارک نبوتست که از ابراهیم پیغمبر میراث یافته گفتند نور چراغ نور
رسول است و درخت رسول است که نه شرقیست و نه غربیه ملکیست و مکه از ناحیه شرق است

وناز

ناحیه
و نه از غربیه بلکه از میانه همه دنیاست ابو العالیه گفت این مثلیست که خدای زد
برای مومن مشکاة نفس اوست و زجاجه سینه اوست و مصباح نور معرفة در دل او و علم
قرآن و درخت اخلاص اوست خدای را بوحدانیت وحده لا شریک له و مثل او
چون درختیست سبز که آفتاب بوی نرسیده نه در وقت طلوع و نه در وقت غروب همچنین
مومن در حذر است از فتنها که دیگران از آن ابتلا کرده اند و ایشان چهار خصلت است شکر در
وقت عطا و صبر در وقت بلا و دعا در وقت حکم و صدق در وقت قول و او در میان مردمان
چنان باشد که زنده در میان مردگان اینکه گفت نور علی نور او در میان پنج نور میگردد
و کلامش نور باشد و عملش نور باشد و مدخلش نور باشد و مخرجش نور باشد و مرجعش روز
قیامت با نور باشد حسن بصری گفت قرآن در دل مومن همچون چراغیست که بروشنائی او منتفع
شوند و آنچه چراغها افروزند اگر درو نقصانی نباشد مصباح قرآنست و الزجاجة دل او
و مشکاة دهن و زبان اوست و درخت مبارکه درخت وحی است یکاد زیتها یضیء
نزدیکست که حجت قرآن روشن شود و اگرچه بر وی خوانند تا چون درو تفکر و تامل کنند
از قرآن نور است بر نور یعنی از قرآن ادله سمعی است بر سر ادله عقلی اینکه گفت این نور
الطاف و توفیق عزیز است با کسی دهم که خواهم از آنکه ایشان را از اصلاحیت آن باشد
باقر گفت مصباح نور علمست در سینه پیغمبر و زجاجه سینه علی بن ابی طالب که علم خود در سینه وی
ودیعت نهاد یکاد زیتها یضیء نزدیکست که عالمی از آل محمد سخن گوید با علم پیش از آنکه از وی پرسند
نور علی نور امامی بود بعد علم و حکمت بر اثر امامی از آل محمد تا قیامت خدای تعالی باین نور
هدایت کند و راه نماید از آنکه خواهد با آنکه لطف کند بآن وجه و اندکی صلاحیت آن دارد و او
بهمه چیزی دانا و عالمست قوله تعالی فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه

يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ
وَإِقَامِ الصَّلَوٰةِ وَإِيتَاءِ الزَّكوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ
لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ
حِسَابٍ این چراغ در خانهایست وقیل توقد فی بیوت در خانهاید از خ
شود تا این کدام خانهاست سعید جبیر گفت و از عبد الله عباس روایة کرد که این خانها
مسجدهاست و مسجدها در زمین همچنان تابنده و روشن باشد اهل آسمان را که ستارگان
اهل زمین را و کسی که زیارة مسجدی کرد خدای را زیارة کرده و حق است خدای را که زایر خود
نیکو دارد انس مالک گفت روایة کرد که یکروز رسول این آیه میخواند و مردی بر پای خواست
و گفت یا رسول الله این خانها کدامست گفت خانهاء پیغمبرانست ابو بکر بر پای خواست
گفت یا رسول الله خانه فاطمه و علی از ان جمله است گفت بلی و از خانه فاضلترین خانهاست از
خانهای که خدای تعالی دستوری داده است که از او رفیع کردانند یعنی ارزنی دارند و منزلت و در ان
نام وی برند یعنی خدای را یاد کنند بامدادان و شبانگاهان مردانی که وی را تسبیح کنند
عبد الله عباس گفت مراد این پنج نماز است لقوله بالغدو والاصال یعنی نماز
بامداد و شام گزارند دیگر مفسران گفتند مراد نماز پنجگانه است برای انکه غدو وقت نماز بام
دادست و اصال جامع است پیشین و دیگر و شام و خفتن را ابو هریره از رسول صلعم روایة
کرد که هیچکس نباشد که بامداد و شبانگاه بمسجد رود و مسجد را بر جایگاه دیگر بگزیند
الا که او را نزدیک خدای تعالی منزلی باشد بمعنی ساخته باشند چنانکه یکی از ما نزدیک
دوستی رود بزیارة نزل او اجتهاد کند در کرامت او سهل بن الساعدی روایة کرد از رسول صلعم
که هر که بامداد و شبانگاه بمسجد رود امید از انکه علم آموزد از کسی یا کسی را علم در آموزد

ثواب

ثواب او ثواب مجاهدان باشد که در راه خدای جهاد کنند و غنیمت بردارند و هر کس که
نه برای این رود چنان باشد که نظارهٔ کاری رود از ان چیزی بیند و از ان هیچ نصیبی نبرد در نماز
کنندگان را بیند و از ایشان نباشد الکه گفت رجال مردانی اند که ایشان را بیند و از
ایشان نباشد الکه گفت ایشان را مشغول نگرداند هیچ تجارتی و بازرگانی و نه بیع و شرایی از
ذکر خدای تعالی که نماز است بخلاف اینکه چون بشنیدند که کاروان طایف امد رسول را و نماز
را رها کردند و بر شدند بتجارة و درویشان نظارة چنانکه گفت وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا
انْفَضُّوا إِلَيْهَا و تخصیص مردان بدان کرد که نماز زنان از جمعه و جماعت نیست و گفتند که مراد
بتجارة شرا است برای این در عقب او ذکر بیع کرد و گفت وَلَا بَيْعٌ بیع و شرا ایشان را از ذکر خدا
و گزاردن نماز مشغول نگرداند و از زکوة دادن یعنی در اوقات نماز نماز بپای دارند و زکوة
مال بدهند عبد الله عباس گفت در این آیه اخلاص طاعت خدای را عبد الله عمر گفت آیه در شان جمعی
آمد که در بازار بتجارة مشغول بودندی چون بانگ نماز شنیدندی در حال دکان ببستندی و نماز
رفتندی ابو هریره از رسول صلعم روایة کرد که ان للمساجد اوتادا الملائکة جلساؤهم
مسجدها را میخهاست یعنی ملازمانی هستند که فرشتگان همنشینان ایشان باشند اگر
ایشان را نیابند طلب دارند و اگر بیمار شوند ان فرشتگان بعیادة ایشان روند و اگر در حاجتی
باشند ایشان را یاری دهند الکه گفت جلیس مسجد بر خصلتی بود از خصلت برادری مستفاد یا کلمه
حکمت یا رحمتی منتظر و صادق گفت هر که بمسجد رود پای بر هیچ تری و خشکی ننهد الا که تسبیح کنند
برای او تا بهفتم زمین و هم او گفت مَنْ كَانَ الْقُرْآنُ حَدِيثَهُ وَالْمَسْجِدُ بَيْتَهُ
بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ و هم او گفت نمازی در بیت المقدس هزار نماز باشد و در مسجد
اعظم صد و در مسجد مدینه پنجاه بود و در مسجد بازار دوازده و نماز مرد در خانه خود یک نماز باشد

اما بر قول انانکه گفت مراد بیوت خانهٔ رسول است و اهل بیت او این صفات خود سیرت
ایشانست از ذکر خدای و بپای داشتن نماز و دادن زکوة تا در خبر است که امیر المؤمنین علی ع
در شبانروزی هزار رکعت نماز کردی بیرون از فرایض و سنن و همچنین زین العابدین الا انیاد
از زکوة در اسلام و بیش از اسلام کس جمع نکرد میان زکوة و نماز جز امیر المؤمنین علی که او در نماز
زکوة داد در رکوع تا در حق او آمد که الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون انگه گفت با این همه عبادات که کنند از خدای خود ترسند یخافون یوما
ترسند از روزی که دران روز دلها و چشمها بر گرده و دلها مضطرب شود و چشمها پهن باز
ماند و این هم در ایشان حکایت که انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا و اضطراب و
اندیشه دران باشد که مرد هالک یا ناجی از اهل دست راست یا دست چپ نامه ش دهند
سفید باشد یا سیاه نه ابسعادت کنند و یا بشقاوت انکه بیان کرد اینهمه را برای چه کنند
لیجزیهم الله برادران تا خدای تع ایشانرا جزا دهند نیکوتر انچه کرده باشند از ثواب و بیفزاید ایشانرا
از فضل و ان فضل باشد که برسری باشد از ثواب و خدا تعالی روزی دهد انرا که خواهد بی حساب
بی شمار قوله تعالی والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا الظمآن
جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفیه حسابه والله سریع الحساب
او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و من لم یجعل الله له نورا
فما له من نور حق تعالی درین آیه اعمال کافران مثل کرد بسراب نمای چنانکه از
دور آب نماید و نباشد اعمال ایشان نیز پندارند که عملی هست که بران چیزی شوند و نباشد
از انجا که بموقع قبول باشد چون شرایط قبولش حاصل نباشد گفت انکه ایشان کافر اند اعمال ایشان

وکردار

و کردار ایشان چون گو ای است که زمین هامون و هموار باشد که از دور تشنه بیند
پندارد که آبست انگه بنزدیک وی رسد هیچ چیز نباشد همچنین باشد عمل کافران کمان برند که میکنند
چیزی باشد چنانکه گفت و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا چون بوقت جزا رسد هیچ
محصول نباشد از او انچه کمان برده باشند بر خلاف ان بود و وجد الله خدای را باید نزد
ان یعنی جزا از خداوند برونق عمل خود یابد خدای را باید تمام کننده و جزا دهنده وی شمار او تمام
بکند و جزای او بکمال برساند و او خدای زود حساب است حساب خلقان همه یکبار برآرد و منع نکند او را
حساب بعضی ز بعضی و این دلیل کند که خدای تع متکلم است نه بآلت چه اگر متکلم بآلت بودی ممکن نبودی
او را حساب کردن خلقان در یکوقت انگه تشبیهی دیگر کرد اعمال ایشانرا در خالی بودن از نور و
کردن آن بغفلت از نسب بطلان او گفت یا عمل ایشان چون تاریکیهاست در دریای دور و بسیار آب
که باو رسد و بپوشد او را موجی که از زیران و بالای آن موجی باشد و بالای آن ابری و این جمله سبب کنند
تاریکیها باشد بعضی بر بالای بعضی یکی ظلمت دریا و یکی ظلمت موج و یکی ظلمت ابر و عمل کافر التشبیه بآن بحر
تاریکی کرد باره ان که او را اعتقاد تاریکیست و عمل تاریکست و موج او تاریکیست که دوزخ اینا تاریکیها
تا بحدی باشد که تا گفت او که اگر دست از استین بیرون کند نزدیک ان نباشد که او را ببیند یعنی انرا
مفسران گفته که مراد بغفلت اعمال کافرانست و بدریای لجی دل وی و موج ان جهل و شک و حیرت
که غالبست و بسحاب رین و ختم و طبع که بر دل اوست ابی کعب گفت درین آیه که کافر در پنج ظلمات
کلامش ظلمت است و عملش و مدخلش و مخرجش و مصیرش بروز قیامت با ظلمت ان دوزخ
و هر که خدا او را نور نکند او را نور نباشد یعنی هر که او را خدای لطف نکند و هدایت نه دهد او مهتدی نباشد
مقاتل گفت آیه در عتبه بن ربیعه امد که در جاهلیت طلب دین و زهد کرده و چون باسلام آمد
کافر شد در خبر است که رسول عم را پرسیدند که امت تو روز قیامت بر صراط چون گذرند

کفت امت من بر صراط بنور علی کذرند و علی بنور من کذرد و من بنور خدا تعالی وفوراست من از
علیست و نور علی از نور منست و نور من از نور خدا هرکه تولا کند او را نور باشد ومن لم
یجعل الله له نورا فما له من نور قوله تعالی الم تر ان الله یسبح له من فی السموات
والارض والطیر صافات کل قد علم صلاته وتسبیحه والله علیم بما یفعلون
ولله ملک السموات والارض والی الله المصیر الم تر ان الله یزجی سحابا
ثم یؤلف بینه ثم یجعله رکاما فتری الودق یخرج من خلاله وینزل
من السماء من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء ویصرفه
عن من یشاء یکاد سنا برقه یذهب بالابصار یقلب الله اللیل والنهار اللیل
ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار ای نمی بینی و نمیدانی که خدای را هرکه در آسمان
و زمین تسبیح و تنزیه میکند ذات پاک وی را از آنچه لایق نباشد از زن و فرزند و شریک و شبیه
و افعال قبیحه از احلال واجب و تسبیح و تهلیل آنچه در آسمان و زمینست مرخدای را انست که
دلیل میکند بعجیب خلق و بدیع صنع بدانکه ایشانرا خالقی و آفریدکاری هست مسبح و
و تنزیه و مرغان صف انداخته زده در هوا بالها خود کشاده تسبیح میکنند خدای را از آن جهت
که حال ایشان دلیلست برانکه خالقی هست قادر برانکه آنکه پر برایشان داده است و الهام
بکشاده در هوا معلق بایستند کل قد علم صلوته هر یکی را از ایشان خدای تعالی نماز
او میداند و تسبیح او میشناسد مجاهد کفت نماز مکلفان و تسبیح نامکلفان و خدای عالم است
و دانا بانچه ایشان میکنند از افعال و میکویند از اقوال آنکه کفت ولله ملک السموات
والارض خدای راست ملک آسمانها و زمین و او راست تصرف در آن تا چنانکه خواهد در او میکند
بر حسب مصلحت و بازکشت همه باوست الم تر ان الله ای نمی بینی و نمیدانی که خدای تعالی میراند

ابر را که

ابر را که جمع میکند و با هم می آورد میان او و تالیف میکند اجزاء او را بعضی ثم یجعله
پس آنکه ابر را برهم مینشاند و متراکم و متراکب میکرداند پس تو می بینی باران بیرون از خلل
که از میان او بیرون می آید و ینزل و فرود می آید از آسمان از بعضی کوهها که در آسمانست
از تکرک پس میرساند تکرک را بر سبیل عذاب بانکس که میخواهد تا زرع و میوه او
هلاک کند و میکرداند تکرک را از زرع و میوه آنکس که میخواهد یکاد نزدیکست که
روشنائی برق او چشمها را ببرد یقلب الله خدای تعالی میکرداند شب و روز را از روز میبرد
و شب میبرد و بروز می آرد این بر عقب آن و آن بر عقب این که آنچه از شب میکاهد در روز میفزاید و آنچه
از روز میکاهد در شب میفزاید ان فی ذلک یعنی که درین عبرتی و پندی و دلیلی
و حجتی است مرخداوندان عقل را ابو هریره از رسول روایت کرد که یؤذینی ابن آدم
فرزند آدم مرا میرنجاند و روزکار را دشنام میدهد کو دشنام مده روزکار را که
روزکار منم میدارد که حالها روزکار میکرداند این خبرست بیدی الامر اقلب
اللیل والنهار کار بدست منست شب و روز را میکردانم قوله تعالی والله خلق
کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم من یمشی علی
رجلین ومنهم من یمشی علی اربع یخلق الله ما یشاء ان الله علی کل
شیء قدیر لقد انزلنا آیات مبینات والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم ویقولون آمنا بالله وبالرسول واطعنا ثم یتولی فریق منهم
من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین خداوند تبارک و تعالی میفرماید هر جنبنده
را که هست از آب همه حیوانات را از آب آفرید چون اسم دابه بر عقلا و غیر عقلا
واقع بود بر سبیل تغلیب لفظ من آورد و کفت فمنهم من یمشی یعنی ازین دواب آنکه

کرب شکم میروند چون مار و ماهی و کرم و بعضی آنند که بر دو پا میروند چون آدمیان
و پریان و مرغان و بعضی آنند که بر چهار دست و پای میروند چون انعام و بهایم و
وحوش و سباع و برادران ذکر جانوران نکرد که ایشان بیش از چهار پا روند که حکم
ایشان چون مستنبط باشد بر بعضی حکم چهار پایان است یخلق الله خدای می آفریند
آنچه میخواهد چنانکه میخواهد و خدای تعالی بر همه چیز قادر است و توانا لقد انزلنا ما فرو فرستادیم
آیات مبینات هویدا و روشن و نصب کردیم ادله واضح و خدای تعالی راه نماید از آنکه خواهد براه
راست از لطف و حکم و بسمعیة آنکه خبر داد از آنچه منافقان گفتند و یقولون و میگویند این
منافقان که ما ایمان آوردیم بخدا و پیغمبران خدا و طاعة داشتیم این میگویند بزبان آنگه
بر میگردند و بر میگردند گروهی از ایشان بعد از این گفتار که گفتند و ایشان بحقیقت مؤمن
نیستند مفسران گفتند این آیة در حق مردی آمد منافق نام او بشر و خصمی جهود بود او را
ایشانرا در زمینی خصومت افتاد جهود منافق را بمحاکمه نزد حضرت پیغمبر آورد منافق گفت
من بحکم او راضی نیستم که او حیف میکند بیا تا پیش کعب اشرف رویم که مهتر جهودانست حق تعالی آیة
و فرستاد قوله تعالی وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
مُعْرِضُونَ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا
وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ
وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ حق تعالی گفت این منافقان میگویند که ما
بخدا و رسول خدا ایمان داریم و طاعة و فرمان میبریم و ایشان دروغ میگویند بحقیقت مؤمن نیستند

وعلامت

وعلامت ونشان این آنست که چون ایشانرا دعوة کنند با خدا و رسول میان
ایشان حکم کند قومی ناگاه جمعی را از ایشان که اعراض کنند و بحکم رسول راضی نشوند
ابو القاسم قشیری آورده است که این مخاصمه میان علی و عثمان بود در زمینی که از خصم علی
خریده بود در آن زمین سنگ بسیار بود خواست تا که رد کند بعیب گفت تا پیش محمد رسول
روم بگو حکم بن العاص گفت اگر پیش ابن عم روی بگوید حکم را به پسر عم خود کند خدای تعالی آیة فرستاد و بیان
کرد که حال ایشان در ایمان و اسلام اینست که اگر حق ایشان نبود بحکم رسول راضی نشوند و
ان یکن و اگر حق ایشانرا باشد پیش رسول آیند مطیع و منقاد گردن نهند مر حکم ویرا
ای در دلهای ایشان بیماری هست یعنی نفاقی یا خود بشک افتاده اند و این خود چیست الف
استفهام که کرد برای تقریع و توبیخ کرد چنانکه یکی گوید جاهلی را که بهانا تو جاهلی و تو اعلمی نیست
یاری که رایکه دانند که او چنین است تا جیل برد و تعز برکند ام یخافون یا خود میترسند
که رسول خدا بر ایشان حیف کند و حکم بحق نکند آنکه گفت که ایشان ظالم و ستمکاره اند و بر نفس
خود ظلم میکنند که از حکم رسول عدول میکنند و بحکم کعب اشرف راضی میشوند آنگه بیان حال مؤمنان
کرد و گفت بحقیقت مؤمنان و گفتار ایشان آن باشد که چون ایشانرا دعوة کنند با
خدا و رسول خدا تا حکم کند میان ایشان آن باشد که گویند شنیدیم و طاعة داشتیم مطیع
و منقاد و حکم خدایرا و رسول خدایرا او ایشانند که مفلح و رستگارانند و من یطع الله
و هر که طاعة دارد خدایرا و فرمان ایشانرا منقاد شود و از مخالفت ایشان بترسد
و ایشان نظر با مکان باشند بمراد و رسند کان مطلوب قوله تعالی وَأَقْسَمُوا
بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا

تعملون

عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ سبب نزول آیه این بود که منافقان رسول را گفتند اینما کنت نکن معك
یا رسول الله هر کجا تو باشی ما باشیم اگر بروی با تو برویم و اگر مقام کنی ما نیز مقام کنیم و الجهاد
تو باشد انقیاد نمایم و از آن در نگذریم و برین سوگند خوردند این سوگند برای نفی تهمت خوردند
و چون اندیشه کنند ایشان باین سوگند متهم تر باشند از آنکه مؤمنان گفتند و سوگند خوردند
ایشان از آنجا که در دل نفاق داشتند ترسیدند که محمد گفتار ایشان را باور ندارد و سوگند
خوردند بجا شاعر گفته است وَفِي الْيَمِينِ عَلَى مَا أَنْتَ وَاعِدُهُ دَلِيلٌ عَلَى الْمِيعَادِ
مُتَّهَمُ حق تعالی گفت ای محمد قُل که این منافقان را لَا تُقْسِمُوا سوگند مخورید طاعت فرمان
بردن و طاعت داشتن شما را از این سوگند خوردن بهتر است و نیکوتر مجاهد گفت
که طاعت چنین بزبان کوبان وفا نباشد و بآن کردار نباشد و آن گفتار دروغ بود و سوگند
اعتقاد طاعت معروف بشما که منافقانید یعنی طاعة شما مثل این باشد بکشتی که خدا داناست
بانچه شما میکنید ذکا هست ای محمد بگو ای محمد که طاعة دارید خدای را و رسول خدای را و
اگر بر گردند و اعراض کنند بر رسول آن بار که برد نهاده است از تکلیف و بر شماست آنچه بر شما نهاده
باشند شما را باز خواست نکنند از آنچه او کرد و او را نیز باز خواست نکنند از آنچه کردید هر یکی را
بانچه کرده باشند کنند و جزا دهند و اگر شما رسول را طاعت دارید و فرمان او برید راه راست یابید
و بر پیغمبر نیست الا رسانیدن هویدا و روشن بدان بود که دعوت کند و بترساند و آنچه لطف
و اقتدار و تمکین است بحق تعالی داده و آنچه مثال مامور است و تولا و فعل گزاردن آن
مامور به فعل تکلیف داده قوله تعالی وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا [منکم] وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ

الذی

الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي
شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وعده داد حق تعالی
آنان را که ایمان آوردند از شما و عمل صالح کردند که ایشان را تمکین کند از دین ایشان دینی را
ایشان پسندید از او بدل کند ایشان را از پس ترسیدن ایشان با امن بدل کند تا ایشان
در ایمنی مرا پرستند و هیچ چیز با من شرک نیارند و با من انباز نکنند در طاعت و عبادت
هیچ چیز را و هر که کافر شود پس آن ایشان فاسقانند و بیرون آیندگان باشند از فرمان
خدا اما مراد بآیه گفت جبر گفت مراد جداست محمد اند که خدای تعالی ایشان را خلفا امتان گذشته
کرد چنانکه آدم را خلیفه جان کرد و زمین را از ایشان پاک کرد و بدیشان داد و همچنین خدای تعالی
زمین را از امتان ارکافران گذشته پاک کرد و بامت محمد داد چنانکه گفت وَجَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ
و خلیفگان باشند که از پس گذشته باشند و بعضی گفت مراد صحابه اند که خلافه کردند بعد از رسول
از ابوبکر و عمر و عثمان و علی ع که خدای تعالی در عهد ابوبکر ولایت عرب بگشاد و در عهد عمر بعضی از ولایت عجم
در تفسیر اهل البیت ع آمده که مراد باین خلیفه صاحب الزمان است و خدای تعالی خبر داد
بخروج او در آخر الزمان و او را مهدی خوانند و امت بر خروج اجماع کردند و خلاف در
عین او شده و دلیل بر صحت این و فساد قولها دیگر آنست که خدای تعالی وعده داد و
وعده بچیزی باشد که در حال نباشد و صحت رسول نقد بود و عده نبود و این در
عهد رسول بود که خدای تعالی که ملل و شرایع منسوخ کرد و زمین از دیگران بستد و رسول
داد پس این وعده بعد از رسول نبوده باشد دیگر آنکه تمکین از دین پسندیده بان
حدیث که خدای تعالی حکایة کرد و تبدیل خوف با امن هم بآن حال نیست که گفت
و این جمله که گفتیم دلیل فساد قول آنان میکند که آیه بر خلاف صحابه حمل کردند دیگر آنکه

امه بردو قولند قومی گفتند خلافت بنص باشد نه باختیار و قومی گفتند باختیار اما آنکه
گفتند خلافت بنص خدای باشد و رسول خلیفه علی را و فرزندان وی را گفتند و آنانکه اختیار
گفتند بخلاف صحابه گفتند پس آنکس که گوید که خلیفه باستخلاف خدا باشد و نص
علی باشد قول او قولی ثالث باشد خارج اجماع و آنانکه در حق صحابه بدعوی نص کردند
قول ایشان باطل است چه اگر خدا یا پیغمبر نصی بودی باختیار امه و اجماع ایشان بر
ابوبکر حاجت نبودی و نص ابوبکر بر عمر و گماشتن شوری در امامت و خلافت عثمان
انی جاعل فی الارض خلیفه و داود بود فی قوله یا داود انا جعلناک خلیفه
فی الارض و هارون بود فی قوله اخلفنی فی قومی و معلوم است که استخلاف
برین وجه در حق صحابه نبود در حق امه بود و اگر چنان بودی که وعده سابق شده بودی
از خدا در حق ایشان باستخلاف این صریح نص بودی و باین همه حاجت نبودی باجماع
امه و بعث ایشان و تمکین از دین چنانکه در آیة صفت کردند در عهد رسول بود و نه
در عهد صحابه و نه امروز هست و این آن روز خواهد بود که رسول گفت یملا
الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و اما تبدیل خوف با من معلوم است
که بر عموم معلوم نیست حاصل نیست مگر در بعضی مواقع و آنکه گفت یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا پوشیده نیست که مسلمانی نیست با کافری و اذکات
از بسیاری پس آیة لایق نیست و معنی او مطلقا نیست الا بر خلافت و امامة
مهدی ع که رسول بوی اشارة کرده و امه بران اجماع کردند بر جمله و اگر چه در
تعیین ان خلاف کردند و رسول ص گفت لو لم یبق من الدنیا الا یوم
واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمه

اسمی

اسمی و کنیته کنیتی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و این
خبر مخالف و موافق روایة کنند و خلاف در تعیین افتاد جابر بن عبد الله انصاری گوید
چون این آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم من گفتم یا رسول الله خدا را و رسول را بشناسیم و طاعة واجب است اولو للامر
کدامند که طاعة ایشان از اخذ با طاعة خود و طاعة تو مقرون کرده است گفت یا جابر خلفا
کرام مسلمانانند علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن
علی المعروف فی التوریة بالباقر و ستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقراه منی
السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن
علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم م ح م د سمیی و کنیی حجة الله فی ارضه
و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی ذلک الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض
و مغاربها ذلک الله یغیب عن شیعته غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته
الا من امتحن الله قلبه بالایمان گفتم ای جابر بدانی تا اولوا الامر کدام اند
اولوا الامر خلیفتان منند و امامان مسلمانانند از پس من اولین ایشان علی بن
ابی طالب است انگه حسن انگه حسین انگه علی بن حسین انگه محمد بن علی که او در وقت دریافت
باقر و تو او را دریابی یا جابر چون او را بینی سلام من بوی رسان انگه صادق جعفر بن
محمد انگه موسی بن جعفر انگه علی بن موسی انگه محمد بن علی انگه علی بن محمد انگه حسن بن علی انگه
پسر حسن عسکری که نام من است و هم بکنیت من خدای تعالی مشارق و مغارب زمین را
بدست وی بگشاید و او از شیعه خود غایب شود بغیبتی که بر قول او نباشد
مگر آنکس که خدای تعالی دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت گفتم یا رسول الله

شیعهٔ او را نما و انتفاع باشد در غیبت او گفت ای والذی بعثنی بالنبوة
یا آن خدای که بنبوة فرستاده مرا که ایشان بنور او مستضئ باشند و بولایت او
منتفع باشند در غیبت او چنانکه منتفع شوند بآفتاب و ان جللها سحاب
اگرچه ابر روی او پوشیده شود انگاه گفت یا جابر هذا من مکنون سر الله و
مخزون علم الله فاکتمه الا عن اهله ای جابر این از مکنون سر خداست
و از مخزون علم اوست باز گوی این را الا از اهلش جابر بن عبد الله گفت بودم
مدتی دراز بمدینه منتظر این وعده و بودم تا بکوی زین العابدین علی بن الحسین
شدم و او با من حدیث میکرد نگاه کردم محمد علی را که از زنان بیرون آمد و بر سر دو
گیسو داشت جابر گفت نیکو در نگرستم بهیات او دیدم و موی اندام بر خاست نیک
درو در نگرستم ان امارات که رسول گفته بود در وی یافتم گفتم یا غلام اقبل ای
روی بکن روی بمن آورد … گفتم … او پشت کرد دیدم گفتم شمایل رسول الله
و رب الکعبة … شمایل رسول خداست و شمایل … خدای … انگاه وی را گفتم نام
تو چیست گفت محمد گفتم پسر کیست گفت پسر زین العابدین علی بن الحسین گفتم جان ما که تو باقری
گفت آری ای جابر پیغام حضرت رسول خدا بگذار من گفتم حضرت رسول مرا بشارت داد
که چندان بمانم که ترا دریابم و گفت چون او را دریابی سلام برسان اکنون یا محمد علی
رسول خدا ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله ما دامت السموات والارض
و علیک یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت الآن ان شاء الله زود … موگرد
و از مسایل پرسیدی و آموختمی که روز از مسئله پرسید گفتم والله لا دخلت
فی نهی رسول الله که در نهی رسول خدا نیایم که رسول مرا خبر داده است که تو امام … ازین او

اصاغر

اصاغرهم صغارا و اعلمهم کبارا لا تعلموهم فانهم اعلم منکم حلیمترین حرمهای من
که خورد باشند و عالمترین مردمان چون بزرگ شوند ایشان را میاموزید
که ایشان عالمتر از شما باشند گفت صدق جدی رسول الله بخدا که من درین
مسئله از تو عالمترم ولقد اوتینا الحکم صبیا کل ذلک بفضل الله علینا و رحمته
لنا اهل البیت قوله تعالی واقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الرسول لعلکم
ترحمون لا تحسبن الذین کفروا معجزین فی الارض ومأواهم النار
ولبئس المصیر یا ایها الذین آمنوا لیستأذنکم الذین ملکت ایمانکم
والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات من قبل صلوة الفجر وحین
تضعون ثیابکم من الظهیرة ومن بعد صلوة العشاء ثلث عورات لکم
لیس علیکم ولا علیهم جناح بعدهن طوافون علیکم بعضکم علی بعض کذلک
یبین الله لکم الآیات والله علیم حکیم نماز بپای دارید در اوقات و حدود و شرایط
او بجای آرید و زکوة مال بدهید و طاعت پیغمبر دارید و فرمان وی برید تا باشد که بر شما
رحمت کنند اگر بنای محمد مپندار آنان را که بعجز کافر شدند که ایشان عاجز توانند
کردید ما را در زمین از آنکه ایشان را عذاب کنم یا بحیلت ایشان ما را از کفر باز دارم
شوایم بو آنم اما حکمت ما میدیم با تکلیف جبر کردن بر مکلفان جبر کنند و اختیار
دهد تا آنکه کفر اختیار کنند و مأوای ایشان دوزخ است و بد جای بازگشتی است دوزخ
الخطاب که در مومنان از او گفت ای مومنان باید که دستوری خواهند از شما آنانکه بندگان
شما اند و آنانکه از شما اند و حد بلوغ و خواب نرسیده اند یعنی اطفال از ایشان نیز باید که دستوری
خواهند در شبانه روزی سه بار یکی پیش از نماز بامداد و یکی وقت نماز پیشین که وقت قیلوله باشد
و یکی پس از نماز خفتن و انکه علت آن گفت این سه عورت است یعنی سه وقت که مردم در وی

برهنه باشند و زنان سر کشاده و با جامها کوتاه و ایزارهای بر عادت بیرون
کرده باشند الکه گفت لیس علیکم بر شما و بر ایشان هیچ حرجی نیست پس این سه بار
و سه وقت واین سه وقت را عورة نام کرد ازان که مردم تجمل کنند و ستر عورة را در وقتهای
علیکم این بندکان طواف کنندکان و کردندکان بر شما بعضی بر بعضی یعنی بطلوعه ایشان را
کاری بود بنزدیک شما در سرا آیند و بیرون روند دستوری خواستن هر باری متعذر بود در غیبت
دستوری خواهند و در غیر این سه وقت دستوری بخواهند در آیند و بر شما حرجی نباشد کذلک
همچنین خدای تعالی بیان کند احکام شریعت را و خدای تعالی دانا و محکم کار است مقاتل گفت آیه در شأن
آمد نام او اسما بنت مرثد او را غلامی بود بزرگ وقتی ناگاه در سرا شد و او را ازان کراهیت
آمد که او جائی بود که کراهیت که غلام او را چنان بیند او بیامد و گفت یا رسول الله
این غلامان و خدمتکاران ما در سرای ما آیند در اوقاتی که ما را ازان کراهیت است
خدای تعالی این آیه فرستاد و فرمود تا دستوری خواهند الکه در سرای در آیند قوله تعالی وَإِذَا
بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا
فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ
خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ الکه گفت چون اطفال شما بحد بلوغ رسند یعنی باحتلام
یا بانبات یا بچهارده سالگی باید که دستوری خواهند چنانکه بالغان بکردند همچنین خدای تعالی بیان میکند آیات
خود را در احکام شریعت و خدای دانا و درست کار است آنچه گفته و فرماید از سر علم و حکمت باشد و زنانی
که نشسته باشند از حیض و فرزند جستن و در بستان نباشد اومیدی ایشان بدانند که شوهر
کنند از انکه از ان حد گذشته باشند و صحبت ان بدانند بر ایشان حرجی نیست در انکه
فرو نهند جامها خود را کفته که مراد مقنعه است که از بالا خمار باشد و ان رواکه از بالا
جایز شد

جایز باشد غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ الکه قصد ایشان اظهار زینت نباشد و اگر انکه اظهار
کنند چیزی بر اکستران واجب باشد و اگر عفت کنند و پارسائی نمایند با انکه این جامها
نهند و چادر پوشند ایشان را بهتر باشد و خدای شنوا و دانا است میشنود انچه
میگویند و میداند انچه میکنند و پنهان میدارند قوله تعالی لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى
الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ
بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ
(margin: أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ)
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا
عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ سعید جبیر گفت سبب نزول این آیه آن بود که نابینایان و لنگان و بیماران
احتراز کردندی از خوردن با تندرستان که گفتندی شاید که خوش نیاید ایشان را الکه با ما
طعام خورند و تندرستان نیز احتراز کردندی از خوردن ایشان خدای تعالی این آیه فرستاد مجاهد
گفت جمعی از صحابه رسول چون در خانها ایشان طعام نبودی بخانه یکی از ایشان که ذکر
ایشان در این آیت رفتندی و طعامی که یافتندی بخوردندی نابینایان و لنگان و بیماران
ازین تحرج کردندی خدای تعالی این آیه فرستاد و از زهری روایه کردند که او گفت که چون مسلمانان بغزا
رفتندی کلیدها خانهای خود بدیشان دادندی که خویش ایشان بودی از جمله کذا اشکال
از نابینایان و بیماران و ایشان را گفتندی که انچه خواهید ازین خانها میخورید ایشان را
تحرج آمدی و نخوردندی حق تعالی این آیه فرستاد و رخصت داد و گفت لیس علی الاعمی حرج
بر نابینا و لنگ و بیمار حرجی نیست و نیز بر نفس شما از انکه طعامی بخورید از خانهای خود
و ذکر فرزندان نکرد برای انکه داخل است درین که گفت من بیوتکم برای انکه فرزند هم

یعنی لست ازو وحکم اوست یا خانهای مادران یا خانهاء برادران یا خانهای خواهران
یا خانهاء عمویان یا خانهای خالان یا خانهاء خالتان خود او ما ملکتم یا خانهاء دی
اانکه کلیدهای ایشان در دست شما باشد عباس گفت مراد درو وکیل است آیه
در حارث بن عمر آمد که او با رسول صلعم بغزا رفت ومالک بن زید را بر کارها گذاشت خود
چون باز آمد او را رنجور یافت پرسید که ترا چه رسید گفت تا تو رفته من از طعام
تو نخورده ام بحرج داشتم این آیه فرستاد در اخبار اهل البیت است که هر که دارد او اباشد که از خانه
این جماعت بید ستوری ایشان بقدر حاجت بی اسراف طعام خورد او صدیقکم یا از
خانه دوستان و رفیقان بر شما حرجی نیست که بخورید از خانهاء ایشان جمله یا پراکنده
عبد الله عباس گفت پیش از نزول آیه توانگران با درویشان طعام نخوردندی ضحاک گفت
پیش از نزول آیه مردم تنها طعام نخوردندی گفتندی آیه در حق آمد از بنی کنانه که ایشان را
بنو لیث بن عمرو گفتندی بحرج کردندی از طعام تنها خوردن بسیار بودی که هر بیشتی طعام
ساخته و پرداخته در پیش او نهادندی و او گرسنه طعام نخوردی از بامداد تا شبانگاه
تا کسی بدست آمدی که با او طعام بخوردی اگر شب در آمدی وکسی نبودی از آن پس او
طعام خوردی خدای تعالی این آیه فرستاد و آن حرج برداشت وگفت بر شما حرجی نیست
از آنکه بجمع خورید فاذا دخلتم چون در شوید در خانها و سرایها بر خود سلام کنید
یعنی بر اهل بیت خود و ایشان را نفس او خواند از آنکه بر دین وملت او یند لقوله علیه السلام
المؤمنون کنفس واحدة وگفته اند که سلام کنید بریشان تا جواب دهند
شما را وچون جواب عند سلام واجب شد همچنان باشد که از سلام بر خود
سلام کرده عبد الله مسعود از رسول صلعم روایت کرد که او گفت السلام اسم من اسماء الله

فاتقوه

فاتقوه سلام با منیت از نامهای حق تعالی فاش دارید او را در میان خود که
هر مسلمان چون بقومی بگذرد بریشان سلام کند و ایشان جواب دهند او را
بریشان زیادتی درجه بود و اگر ایشان جواب ندهند انکه از ایشان بهتر و فاضلتر
بود و پاکیزه تر یعنی فرشتگان جواب دهند در خبر است که میان انکه سلام کند و جواب
دهد صد حسنات باشد نود و نه از آن باشد که سلام کند و یکی از آنکه جواب دهد
برای انکه او ابتدا کرد بعضی دیگر گفته معنی انست که چون در خانه خود شوی بر اهل خود
سلام کن و بر عیال خود و اگر در سرای کسی شوی بگو السلام علینا من ربنا السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین السلام علی اهل البیت ورحمة الله وبرکاته انس رضی الله عنه
گفت من در خدمت رسول بودم هرگز مرا نگفت در کاری که کردم چرا کردی و اگر چیزی بشکستی
نگفت چرا شکستی روزی آب بدست وی میریختم مرا گفت من ترا حقیقتی بیاموزم
که بآن منتفع شوی گفتم بابی انت یا رسول الله گفت هر که از امت من بود سلام
کن تا عمرت دراز شود چون در خانه شوی سلام کن بر اهل خانه ات تا خیر خانه ات
بسیار شود و نماز سنت بجای آر عبد الله عباس گفت درین آیه که معنی انست که چون
در مسجد شوی بگو السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین تحیة من عند الله
تحیتی از نزدیک خدا مبارک خوش و پاکیزه یعنی تحیة کنید بر نفس خود تحیتی از نزدیک
خدا مبارک خوش و پاکیزه یعنی تحیة کنید بر نفس خود از نزدیک خدا مبارک
کذلک همچنین که بیان کرد بیان کند خدا تعالی برای شما آیات را تا بود که شما در یابید
و خردمند شوید قوله تعالی انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله واذا
کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه ان الذین یستأذنونک

اولئك الذين يؤمنون بالله ورسوله فاذا استاذنوك لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم واستغفر لهم الله ان الله غفور رحيم ايشان

بحقیقت آنانند که بخدا و پیغمبر ایمان دارند و چون با رسول حاضر باشند و بر کاری که میان

ایشان جمع کرده باشد و ایشان را اینجا آورده از حضور حضرت پیغمبر با شوری کردن در کاری باید

جمع لم يذهبوا نروند از آنجا تا آنکه از وی دستوری خواهند و بی اذن وی ایشان نروند و

نکردند ابو حمزه ثمالی گفت مراد روز ادینه است که چون رسول صلعم بر منبر شدی و مردم را

کاری آمد از قضا حاجتی یا تجدید وضوئی یا بیرون رفتن یا بیماری از مسجد بیرون نشدی تا آنکه

برابر رسول آمدی و از وی باشاره دستوری خواستی رسول صلعم وی را دستوری دادی تا او برون

حق گفت اما که از تو دستوری خواهند برای بعضی از کارها خود ایشان را دستوری ده

از آنکه خواهی و استغفار و آمرزش خواه از خدا برای ایشان که خدای آمرزنده مهربان

بود رحمانی لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا قد يعلم الله

الذين يتسللون منكم لواذا فليحذر الذين يخالفون عن امره ان

تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم الا ان لله ما في السموات والارض

قد يعلم ما انتم عليه ويوم يرجعون اليه فينبئهم بما عملوا والله بكل شيء

عليم حق سبحانه و تعالی میفرماید که رسول را چنین مخوانید و آواز میدهید که یکدیگر را میخوانید

میگوئید یا محمد یا محمد چنین گوئید که یا رسول الله یا نبی الله با توقیر و تعظیم با قیاس مکنید دعا

رسول را در میان شما چون دعاء شما یکدیگر را چون رسول شما را خواند باید حاضر

کرده بی دستوری وی مروید قد يعلم خدا میداند از شما آنان را که در میان یکدیگر میخزند

و در پس یکدیگر پنهان میشوند گفته‌اند که آن روز حفر خندق بود که رسول صحابه را فرمود تا خندق

میکردند

الله

میکردند منافقان یک یک در میان مردمان فرو میخزیدند و در پس یکدیگر پنهان میشدند

و میرفتند بی دستوری آنگه گفت فليحذر الذين که حذر کنید و بترسید آنانکه مخالفت

امر رسول میکنند از آنکه فتنه بایشان رسد یعنی فتنی و ایشان کشته شوند صادق

گفت سلطانی جابر است که بدیشان مسلط شود یا عذابی دردناک بدیشان رسد

در دنیا آنگه گفت الا ان لله بدانید که خدای راست آنچه در آسمان و زمینهاست

از آنجا که آفریده وی است و ملک ملک اوست و قادر است در تصریف و تقلیب آن

چنانکه میخواهد میگرداند و در وی تصرف میکند و این دلیل وجود او و وحدانیت

اوست و آنکه حاصل اوست بر صفات کمال قد يعلم میداند آنچه شما برانید

از احوال ظاهر و باطن از اخلاص و نفاق و از روز که با وی گردند و با حضرت وی روند

خبر دهد ایشان را بآنچه کرده باشند و خدای تعالی بهر چیزی داناست و عالم است جزا دهد ایشان را

بآنچه کرده باشند از خیر و شر اندک و بسیار سوره فرقان مکیست هفتاد و هفت

آیت است از ابو امامه از ابی بن کعب روایت است که رسول صلعم گفت هر که سوره

الفرقان برخواند حق تعالی او را روز قیامت در زمره مومنان حشر کند که ایمان دارند

بعث و نشور و او را بحساب بهشت فرستد انشاء الله تعالی فرمود بسم الله الرحمن الرحيم

تبارك الذي نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا الذي

له ملك السموات والارض ولم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك وخلق كل

شيء فقدره تقديرا واتخذوا من دونه آلهة لا يخلقون شيئا وهم يخلقون

ولا يملكون لانفسهم ضرا ولا نفعا ولا يملكون موتا ولا حيوة ولا نشورا بزرگ

و بزرگوار آن خدائی که فرو فرستاد قرآن را بر بنده خویش عبد الله عباس گفت معنی آنست که برکت آورد

ان خدای که فرقان فرستاد دیگران گفتند که قدیم تعالی لم یزل و لا یزال بوده باشد جز صفات
کمال از قادری و عالمی و حیی موجودی در لم یزل مرید و کاره و مدرک در لایزال چه این صفات خدای را
متجدد بود و تجدد معنی شرط آن باشد خدا که فرو فرستاد قرآن را بر بنده خویش محمد و برا آن
فرقان خواند که فارق است میان حق و باطل لیکون للعالمین نذیرا تا باشد این قرآن
یا این بنده که محمد است ترساننده جهانیان را از آدمیان و پریان الذی له آن خدا که او راست
پادشاهی آسمان و زمین و هیچ فرزند نگرفت نه بر سبیل حقیقت و نه بر طریق مجاز بخلاف آنکه
جهودان گفتند که عزیر پسر خداست و ترسایان مسیح را و مشرکان فرشتگان را گفتند دختران
خدایند ولم یکن له و او را در ملک و پادشاهی انبازی و شریکی نبوده و نیست بلکه مخصوص است
بصفات الهیت که هیچ ذات استحقاق عبادت ندارد با او کس یار و مشارکت نکرده است
در خلق آسمان و زمین و آنچه در میان آسمان و زمین است بلکه هر چه آفریده است همه آفریده
اوست و همه چیزی او آفریده و هر چیزی را که آفرید او را تقدیری کرد بر حسب حاجت بر وفق مصلحت
چنانکه در وی هیچ تفاوت و هیچ خلل نیست آنگه گفت این مشرکان فرا گرفتند بدون او خدایانی
که ایشان هیچ نتوانند آفریدن بلکه ایشان همه آفریده و آنکه او آفریننده و مخلوق باشد او را
بر آفریدن قدرت نباشد و آلهت را نشاید و ایشان مالک نیستند نفس خود را هیچ منفعتی
و مضرتی نه دفع مضرت توانند کردن از خود و نه جذب منفعت توانند کرد بخود و آنکه این
معنی از برای خود نتواند کرد از دیگری چگونه کند و مالک نیستند مرگ را و زندگانی را نه بر مرگ
قادرند و نه بر زندگانی و نه بر آنکه پس از مرگ زنده گردانند و خدای تعالی بر این همه قادر است پس عقل
چگونه اقتضا کند عبادت او رها کردن و در عبادت بتان که جمادات اند آویختن
وقال الذین کفروا ان هذا الا افک افتراه واعانه علیه قوم آخرون

فقد جاءو

فنی

فقد جاءو ظلما و زورا وقالوا اساطیر الاولین اکتتبها فهی تملی علیه بکرة واصیلا
قل انزله الذی یعلم السر فی السموات والارض انه کان غفورا رحیما وقالوا ما
لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا
او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها وقال الظالمون ان تتبعون الا
رجلا مسحورا انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا
گفتند آنانکه کافر بودند که نیست این که محمد این قرآن میخواند الا دروغی که او را افترا کرده است و از خود
نهاده و گروهی دیگر او را بر این یاری کرده اند مفسران گفتند از یحیی نضر بن الحارث گفت و بان که
جهودان را خواسته حسن بصری گفت عبید بن الخضر الحبشی را خواست و او مردی کاهن بود
بعضی دیگر گفتند که بدین سه مرد را خواست یکی جبر نام و یکی یسار و دیگر عداس مولی حویطب بن عبد العزی
خدا تعالی گفت فقد جاءو ایشان در آنچه گفتند ظلم کردند و دروغ گفتند وقالوا و گفتند این که در این
این قرآن افسانه پیشینیانست که محمد را خود نوشته است فهی تملی علیه این افسانها را املا
میکنند بر او در بامداد و شبانگاه بگوای محمد قرآن او فرو فرستاد خدا که نهان داند در آسمان و زمین
غیب آسمان و زمین بر او پوشیده نیست و او همیشه آمرزنده و بخشاینده بوده است وقالوا
و گفتند این کافران بر سبیل طعن که چه بوده است این پیغمبر را که طعام میخورد و همچو ما در بازار میرود
بطلب معاش چنانکه ما میرویم چرا فرشته بادی فرو نیامد از آسمان تا با او نذیر و ترساننده باشد
تا آنچه او میگوید آن فرشته تصدیق میکند یا چرا گنجی برو نمی افکنند تا او محتاج نباشد بطلب معاش
چنانکه ما یا چرا او را بستانی نیست که از آنجا خورد و از صنیعه ظلم او باشد وقال الظالمون
و این ظالمان کافران گفتند که شما متابعت نمیکنید مگر مردی را که با وی جادوی کرده اند این آیه
در قصه ابن ابی امیه آمد و اصحاب او این در سوره بنی اسرائیل رفته است الحمد برو سبیل

وقالوا ام

ملک

رسول را گفت ای محمد بنگر که چگونه ترا مثلها زدند و اقوال مختلف و نادر گفته اند از آنکه
بنوی مسحور باشد میان آدمی و فرشته فضلوا ایشان از حق گم گشتند و حیران و
سرگشته شدند نمی توانند که بآن راه برند و ازین سبب است که بر هیچ سخن قرار نمی
گیرند و بر ان اقامت نمیکنند و لله تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا
من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و یجعل لک قصورا بل کذبوا
بالساعة و اعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا اذا رأتهم من مکان بعید
سمعوا لها تغیظا و زفیرا و اذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک
ثبورا لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا کثیرا قل اذلک خیر ام جنة
الخلد التی وعد المتقون کانت لهم جزاء و مصیرا لهم فیها ما یشاؤن
خالدین کان علی ربک وعدا مسئولا بزرگوارست و پادشاه ان خواهد که
اگر خواهد ترا بهتر از انکه ایشان میگویند بدهد یعنی که در زیر درختان جویهای آب بهشتها
روان میرود ترا کوشکها دهد در بهشت و کوشکها را از ان قصر میخوانند که دیوارها
کوتاه باشد از انکه باز آن رسد که در انجا باشند و انانکه بیرون باشند قاصر باشند
از عبد الله عباس روایت کرده اند که چون مشرکان رسول را طعنه زدند بدین رسول صلعم
دلتنگ شد جبریل آمد و گفت یا رسول الله رب العزة ترا اسلام میرساند و میگوید که
این مشرکان ترا میگویند که ما لهذا الرسول یاکل الطعام ترا باین عیب میکنند ما پیش از محمد
نفرستادیم الا که ایشان همین کردند و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم
لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق ما درین بودیم جبریل را دیدیم شیخ
نشسته پیدا شتی که بکه جنت باد از عدس گشت گفتم چه بود ترا گفت یا رسول الله
دری از درهای آسمان گشادند که پیش ازین هرگز نگشاده بودند امار حمت باشد و عذاب

من از

من از خوف عذاب خدا چنین شدم که این دم که این در عذاب گشاده باشند برایشان
که از طعنه زدند و دلتنگ کردند رسول صلعم و جبریل بگریستند در میانه جبریل با حال خود رفت
و روی بر رسول آورد و گفت یا رسول الله بشارت باد ترا که درهای رحمت بر تو گشاده اند
و آن فرشته که می آمد رضوان بود خازن بهشت ترا بشارت آورده است که خدای تعالی
برانکه او تو خشنود است رضوان فراز آمد و سلام کرد رسول را صلعم و گفت خدای تعالی سلام میرساند
و سفطی با وی بود از نور و گفت این کلیدهای گنجهای دنیاست اگر خواهی بردار و نصیب
و حظ تو از ثواب قیامت کم نیست بمقدار پر پشه‌ای رسول صلعم روی با جبریل کرد چون کسی که با کسی
مشورت کند جبریل اشارت بر زمین کرد و گفت تواضع لله تواضع کن خدای را رسول گفت
مرا حاجت نیست باین درویشی دوست دارم و انکه بنده صابر و شاکر باشم رضوان گفت
اصبت اصاب الله بک الرشاد صواب گفتی که خدای تعالی ترا برشاد رساناد و از
آسمان ندا آمد جبریل سر بر داشت درهای آسمان دید گشاده تا بزیر عرش و خدا وحی کرد
بهشت عدن که شاخی از شاخهای خود فرو گذار شاخی فرو گذاشت بر وی خوشه بود و
بران خوشه غرفه بود از زبرجد سبز که از ا هشتاد هزار در بود از یاقوت سرخ جبریل
گفت یا رسول الله چشم بر دار تا ببینی رسول صلعم چشم بر داشت منازل انبیا دید و منزل خود از
بالای همه انبیا و منادی ندا کرد که راضی شدی یا محمد رسول صلعم گفت راضی شدم بار خدایا
آنچه بمن خواستی دادن در دنیا ذخیره کن شفاعت امت باشد در روز قیامت و روایت
کرده اند که این آیة رضوان فرو آورد تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک
آنگه گفت بل کذبوا از انکه این کافران قیامت را تکذیب کردند و باور نداشتند و ما ساختیم
برای آنان که قیامت را بدروغ دارند آتش دوزخ افروخته چون ایشان را ببینند دوزخ از

جایی دور ایشان بشنوند دوزخ را خشمی و نالهٔ گفت مراد آواز تغیظ است از انکه تغیظ
شنیدنی نباشد و قطرب گفت مراد آنست که تغیظ و خشم او بینند و زفیر آواز او
شنوند یعنی آواز التهاب و برخشیدن او و از آتشیده ما آواز خشمگین کرده و گفته تغیظ آتش
باشد و زفیر اهل دوزخ را راوی خبر گوید که رسول صلعم گفت من کذب علی متعمدا فلیتبوا
بین عینی جهنم مقعدا هر که بر من دروغ نهد متعمد گو خویش را در میان چشمهای جای
ساز گفتند یا رسول الله دوزخ را چشم باشد گفت نشنوی که خدای تعالی میگوید اذا رأتهم من
مکان بعید و شاید که این بر این معنی باشد که چون بیند ایشان را آغاز نهان دوزخ
یا بدین معنی که دوزخ در مقابل ایشان در جای تنگ افکنند از دوزخ در آن حال دستهای
ایشان با گردن بسته باشند در خبر است که رسول صلعم را از این آیه پرسیدند گفت
والذی نفسی بیده با خدا که جان من بامر اوست که ایشان را چنان بدوزخ افکنند
که کره بر دیوار اندازند مقرنین همه را دست و پای با گردن بسته و گفته با شیاطین در هم
بسته در دوزخ افکنند در آن حال و در آن جای ثبور خوانند گویند وا ثبوراه و اهلاکاه
کناه وا ویلاه انس مالک روایه کرد از رسول که اول کسی که او را حله آتش پوشانند روز
قیامت ابلیس بود و آن حله از ابرو پس بالقدم برسد چنانکه در پیش همی کشد میرود
و فرزندان او از قفای او میروند و او میگوید یا ثبوراه و ایشان میگویند یا ثبورهم تا بر کنار دوزخ
باشند ایشان را گویند امروز یک ثبور مخوانید ثبور بسیار خوانید اگر گوید قل اذلک
خیر بگوی ای محمد که این بهتر است که وصف او کرده شد از عذاب دوزخ مر دوزخیان را
یا بهشت خلد که وعده داده اند متقیان را و این بر سبیل استهزا و تهکم فرمود و این چنان
بود که یکی از ما گوید که ترا بر آن فعل چنین جزا است و بر دیگر چنین شر است اگر گوید ای

بهتر

بهتر است یا آن بر طریق تقریر با او گوید که به هر حال خیر از شر بهتر است یا آن بر طریق
تقریر عقلا او گوید که به هر حال خیر از شر بهتر همین ایشان مقر شوند که ثواب از عقاب به بهتر
کانت لهم ان بهشت متقیان را خواهد بود و بازگشت ایشان با آن خواهد بود ایشان
را در بهشت باشد آنچه خواهند و تمنا کنند و ایشان جاوید باشند در بهشت و این برخدا
بود وعده است خواسته و سوال کرده و حق بود بر خدا آن وعده را انجاز کردن و بوفا رسانیدن
و گفته اند که این مومنان از خدا خواسته اند در دنیا فی قوله حکایة عنهم ربنا و آتنا ما وعدتنا
علی رسلک پس این بهشت جای موعود است و این وعده مسئولست و بعضی گفته اند
مسئولا ای واجبا چنان واجب باشد که دین که اگر بخواهند خواستنی بود و کعب قرظی گفت وعده
که فرشتگان خواهند بر طریق شفاعت بود فی قوله ربنا و ادخلهم جنات عدن التی
وعدتهم و یوم ویوم یحشرهم و ما یعبدون من دون الله فیقول ء
انتم اضللتم عبادی هؤلاء ام هم ضلوا السبیل قالوا سبحانک ما کان
ینبغی لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء و لکن متعتهم و آباءهم حتی نسوا
الذکر و کانوا قوما بورا فقد کذبوکم بما تقولون فما تستطیعون صرفا و لا نصرا و من
یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا یاد کن ای محمد روزی را که در آن روز ما ایشان را حشر کنیم و
بر انگیزیم و گرد کنیم و آن معبودان را که ایشان را میپرستیدند بدون خدا اگر حمل بر طریق تبعید
این مکلفان بر خطا ایشان در عبادت این بتان بتان را و معبودان را گویند شما گمراه کردید
بندگان مرا یا خود ایشان راه گم کردند ایشان جواب دهند و گویند عقلا بزبان قال و
بتان غیر عقلا بزبان حال که ای خدا ما را نرسد و نسزد که بدون تو خدایان و دوستان
گیریم و غیر ترا بخدایی بپذیریم و چون ما را نرسد چگونه بندگان ترا گمراه کنیم و لکن متعتهم
و لیکن تو ایشان را از اموال و نعمت برخورداری و از آن ممتع گردانیدی تا ایشان غافل شدند و

بپذیریم

ومعرور گشتند و ذکر را که قرانست فراموش کردند از او رها کردند دیران کار نکردند و ایشان
مردمانی بوده اند گمراه گشته و هلاک شده و شقاوه و خذلان ایشان را دریافته و گفته
بوران باشد که در ویچ خیر نباشد فقد کذبوکم شمارا بدروغ داشتند و با آنچه شما
ایشان گفتند و ایشان را خبر داده از قیامت و بهشت و دوزخ یعنی در دنیا و شاید که خطاب
با مشرکان باشد یعنی فرشتگان و پیغمبران شمار اکه مشرکانید بدروغ داشتند در آنچه
گفتید و اگر بیا خوانند معنی ان بود که ایشان با آنچه گفتند شمارا تکذیب کردند پس
نتوانند ایشان بگردانیدن عذاب یعنی معبودان شما نتوانند که عذاب از شما بگردانند
و نه آنکه شمار ایاری کنند و اگر خطاب با مشرکان باشد معنی چنین بود که بگو ای محمد که شما که
وصرف و نصر نتوانید کردن اصمعی گفت صرف توبه است و نصر فدیه یعنی نه توبه قبول کنند
و نه فدا و هر که ظلم کند از شما ما او را عذابی بزرگ بچشانیم در آخرة ع وما ارسلنا
قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام ویمشون فی الاسواق الجزو ۱۹
وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون وکان ربک بصیرا وقال الذین
لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا الملئکة او نری ربنا لقد استکبروا
فی انفسهم وعتوا عتوا کبیرا یوم یرون الملئکة لا بشری یومئذ
للمجرمین ویقولون حجرا محجورا حق تعالی رد کرد و درین آیه بر آنانکه
گفتند از کافران که ما لهذا الرسول یاکل الطعام چیست این رسول را که طعام میخورد
در بازار میرود گفت ای محمد اینچه ایشان ترا بان عیب میکنند کاری عجب و بدیع
نکه پیغمبران دیگر همین کار کرده اند طعام خورده اند و در بازار رفته اند بعضی از اهل
معانی گفته که مراد انست که ای محمد ما هیچ پیغمبر نفرستادیم الا که در حق ایشان همین میگویند
که در حق تو میگویند وجعلنا و ما بعضی را از شما فتنه و ابتلای کردیم مر بعضی را تا نابینا فتنه

نابیناست

نابیناست و بیناست فتنه بیمار و توانگر فتنه درویش تا ببینیم و به بینم تا شما چه صبر
خواهید کرد و خدای تعالی خود همیشه بینا و دانا بوده است در آنچه ابتلا کرده است پس تو
صبر کن ابو الدردا از رسول صلعم روایت کرد که ویل للعالم من الجاهل وویل للجاهل
من العالم وای عالم را از دست جاهل و وای جاهل را از دست عالم و وای مالک را از دست
مملوک و وای مملوک را از دست مالک و وای توانگر را از دست ضعیف و وای ضعیف را
از دست قوی و وای سلطان را از دست رعیت و وای رعیت را از دست سلطان
که ایشان همه بعضی فتنه بعضی اند اینکه گفت فهو قوله تعالی وجعلنا بعضکم لبعض فتنة
اتصبرون وکان ربک بصیرا مقاتل گفت آیه در ابوجهل آمد و در ولید بن عقبه
و نضر بن الحارث و امثال ایشان که ایشان ابوذر را و عمار و صهیب و بلال را
دیده اند گفتند اسلام آریم تا ما نیز از آن است شویم خدای تعالی این آیه فرستاد و مومنان را
گفت ای صبر خواهید کردن بر چنین حال و بر چنین شدت و فقر که خدای تعالی عاقل و بصیر است
بلکه عالمست بحال او صبر کند یا جزع کند ایمان آرد یا نیارد آنکه گفت که میگویند و گفتند
آنانکه امید لقاء ما ندارند یعنی بقیامت ایمان ندارند و اعتقاد بعث و نشور
و ثواب و عقاب نبود ایشان را و شاید که رجا یعنی خوف بود و اینجا یعنی آنها که
ایشان لقاء ما یعنی از ما و عذاب ما نترسیدند گفتند که فرشتگان را چرا بر ما فرو
نفرستادند یا ما خدا را چرا معاینه نمی بینم یعنی اعیان ما تو فرستد و یکی این
فرشتگان که بزمین آیند و بر صدق محمد گواهی دهند یا معاینه ما خدا را ببینیم حق گفت لقد
استکبروا سخت متکبر شده اند این کافران در نفس خود و از حد در گذشتند و از حد در
گذشتنی بزرگ که بخواستند این دو چیز قاعت نمیکنند معاقل گفت عتو غلو باشد و آن
سخت ترین کفریست و عظیم ترین ظلمی مشبه و اشاعره را باین آیه و امثال این در اثبات رویة

هیچ نمکی نیست چنانکه چند جایگاه گذشت و ملاقات مقابله و مقاربه چنانکه گویند التقی
الصفان و تلاقی الجبلان قال تعالی مرج البحرین یلتقیان و در وبه از کوه
و دریا منع است دیگر اتفاق مفسران است که آن در حق کافران مشرک آمد که ایشان ایمان
نکردند زیاده بر آنکه اثبات رؤیت بانفی رؤیت کردند آنکه گفت یوم یرون الملائکة ایشان فرشتگان را
بینند هیچ بشارتی نباشد ایشان را که مجرمان دکافرانند و گویند یا کافران حجرا محجورا
باز داشتنی باد از عذاب باز داشته و منع کردنی منع کرده قتاده گفت این از قول ایشان
است گویند حرام محرمست بر شما بهشت بعضی گفتند که عرب گویند در وقتی که شدتی دیگر دی
ایشان از ایشان آید حجرا محجورا ای نرضیها مضیقا سحقا سحقا و تنگی تنگی حیثم را این کلمه تعبیر
در وقت آن گویند که دشمن در مقابل ایشان افتد وقدمنا الی ما عملوا من عمل
فجعلناه هباء منثورا اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا ويوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائكة تنزيلا الملك يومئذ الحق للرحمن وكان یوما علی
الکافرین عسیرا ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا
یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی وکان
الشیطان للانسان خذولا وقال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا
بازآمدیم ما بانچه ایشان کردند از کردکار چون مواساة رحم وصدقة و مطابقه آن که ما بود از اباطیل کردیم
دیگر کار نگرفتیم و از آن کردیم و خاک نرم کرده ایدیم در روزی که باد سخت جهد و از ابر هوا افشاند از آن
چه هیچ ثبات نبود و هیچ حاصل نباشد ابو القاسم بلخی گفت احکام با عمال ایشان رسید و از آن
و نیست کرد گفته که تشبیه کرده حال کافر از او کرد او را ایشان را از صلهٔ رحم و ضیافهٔ مهمان و اغاثهٔ
ملهوف بحال قومی که ایشان در ملک حق عاصی شوند آن ملک که با ایشان رسید و آن ایشان کرده
باشند و از اباطیل کرداند و از آن هیچ اثری نکذارد و این آیه دلیل است بر آنکه افعال ایشان
هیچ بموقع قبول نباشد از آنجا که شرایط قبول از آن حاصل نبود از اسلام و توبه و غیر آن چنین معلوم شد

که مراد این خبر آنست که احاطه که خیر را اثبات میکند اهل لغت گفتند هباء غباری باشد
از روزنی در آید شعاع که قبض آن نتوان کرد اصحاب الجنة خداوندان بهشت در آن روز بهتر اند بجای
قرار گرفتن و جای قیلوله کردن یعنی جایگاه اهل بهشت و خوابگاه ایشان از اهل دوزخ بهتر است
و این بر سبیل تهکم گفت و برای آن مثل گفت که در خبر آمده است که لا ینتصف النهار یوم
القیمة حتی یقیل اهل الجنة و اهل النار فی النار یعنی روز قیامت به نیمه روز نرسد تا
اهل بهشت قیلوله نکنند الا در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ و مراد بقیلوله که گفتند که خواب نیست
از آنکه در بهشت و دوزخ خواب نباشد مراد وصول و استقرار است عبد الله عباس گفت
بر آنکه خدای تعالی به نیمه روز از حساب خلقان پرداز و یعنی پیش از آن وقت که از ابرها
نا بینیم و یوم تشقق بالغمام و آن روز که آسمان با بر شکافته شود گفتند که آسمان از ابر شکافته
شود یعنی آسمان بشکافد و از بالای آن ابر پدید آید و فرود آرند و فرشتگان را فرود آرند
و در دست ایشان صحایف اعمال بندگان باشد الملک پادشاهی بر حق و حقیقت از آن روز
بخشاینده راست و باشد آن روز بر کافران روزی سخت و دشوار و یوم و روزی که ظالم
ستمکار دست خود به دندان گزد و انگشت خود یعنی از حسرت و پشیمانی و
گوید ای کاشکی با من با رسول خدا راهی گرفته بودمی و کاشکی همراه رسول بودمی انگشت
و دست بدندان گرفتن کنایه از خشم باشد مفسران گفتند آیه در عقبة بن ابی معیط و ابی بن
خلف آمد که ایشان با یکدیگر دوستی کردندی و عقبه را عادت بودی که چون از سفری
باز آمدی طعامی بر عادت خود دعوة ساخت و جماعه را حاضر کردند و رسول را نیز حاضر
کرد چون طعام بنهادند رسول گفت که من طعام تو نخورم تا آنکه نگویی اشهد ان لا اله
الا الله و اسلام نیاری او این کلمه بگفت و رسول طعام او بخورد و ابی خلف غایب بود

وچون باز آمد واین حدیث بشنید عقبه را ملامت کرد وگفت صابی شدی گفت صابی نشدم ولیکن
مردی در سرای من آمد وگفت بهیچ وجه طعام تو نخورم الا اگر تو این شهادة بگویی ومن نخواستم
که از خانه من طعام ناخورده برود من کلمه بگفتم تا او طعام بخورد ابی گفت من از تو راضی نشوم الا اگر
او را تکذیب کنی در روی او وخیو در روی او افکنی عقبه گفت همچنین کنم وهمچنین کرد ورسول علیه السلام
گفت ترا چندان زندگانی باشد که در مکه باشی چون از مکه بیرون آیی بشمشیرهای ما کشته شوی
او را روز بدر بکشتند بتیغ وابی خلف را رسول صلعم بدست خود بکشت در مصاف خدای تعالی
این آیة در شان ایشان فرستاد ضحاک گفت چون عقبه خیو در روی رسول صلعم افکند خیو
باز گردید وبود پاره شد وهر پاره بر نیمه از روی او افتاد ودر روی او را بسوخت واین نشانها بر روی
بر روی او باقی بود ودر تفسیر اهل البیت است که در حق یکی از جمله دشمنان اهل بیت رسول است
انکه بیان کرد که او گفت یا ویلتی لیتنی ای کاشکی فلانرا بدوستی خود نگرفتمی وبا وی دوستی
نکردمی که مرا وی گمراه کرد واز ذکر که قرآنست یا محمد وی باز گردانید از پس آنکه بمن آمد این همه
از سبب شیطان وسوسه او بود وشیطان همیشه فروگذارنده آدمی است در هلاکت … ای دو
در حیرة وجهالة وهلاکت از راهش برد وانگه در راهش بگذارد واین آیة اگرچه بسببی آمد
در حق شخص حکم او عام است در هر دو دست که ایشان اتفاق کنند در معصیت بسبب دوستی
یکدیگر وموافقة یکدیگر ودر خدا عاصی شوند وشاعران درین معنی سخن بسیار گفته اند وبنظم آورده
چنانچه یکی از ایشان میگوید شعر تجنب قرین السوء واصرم حباله فان لم تجد عنه محیصا فداره و
احبب حبیب الصدق واحذر مراءه تنل منه صفو الود ما لم تماره اذا قل
ماء الوجه قل حیاؤه ولا خیر فی وجه اذا قل ماؤه وقارن اذا قارنت …
فانما یزین ویزری بالفتی قرناؤه واقبل اذا ما قلت قول فانه اذا قیل قول

الم قد جاوا

المرء قال طائفة ودرین معنی واعظ تو قول رسول صلعم بس است بوی الله اکنون که او گفت
مثل الجلیس الصالح کمثل الداری لم یحذک من عطره یعلق بک من ریحه
ومثل الجلیس السوء کمثل صاحب الکیر ان لم یحرقک من شرار ناره علقک من
نتن دخانه مثل همنشین نیک مثل همچون مرد عطار است که چون با او همنشینی اگر هم
عطر خود بتو ندهد اما از ان بوی عطر وی بهره مند شوی وزمانی ان بوی با تو بماند ومثل همنشین
بد همچو حداد وآهنگریست که اگرچه ترا بشرار آتش نسوزد اما کند دود او در جامه تو گیرد وقوله
الرسول … حکایة شکایة رسول میکند با وی از قوم خود گفت که رسول محمد چنین گفت که بار
خدایا قوم من که قریش اند این قرآن را مهجور کردند ترک او کردند واو را بگذاشتند وبخواندند
ونشنیدند ونه در وی اندیشه ونظر کردند تا بر وی کار کنند وگفته اند که معنی اینست که او
گفت خدایا قوم من این قرآن را سخن بیهوده وسحر میگویند گفتند وگفتند که هذیانست وباطل
واز جنس سخن دیوانگان انس مالک گفت روایة کرد از رسول صلعم که هر که او قرآن خواند
وبیاموزد ومصحف در اویزد ودرو ننگرد وتعهد نکند روز قیامت در آویزد وگوید بار
خدایا این بنده مرا مهجور کرد از میان من واو حکم کن واین بر سبیل توسع وتمثیل گفت قوله
تعالی وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین وکفی بربک هادیا
ونصیرا وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک
لنثبت به فؤادک ورتلناه ترتیلا ولا یاتونک بمثل الا جئناک بالحق
واحسن تفسیرا الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئک
شر مکانا واضل سبیلا حق جل وعلا بر سبیل تسلیة ودلخوشی رسول است
او را همچنین بوده اند پیغمبران که پیش از تو بوده اند هر یکی در بلا وعداوة ودشمنی قوم خود
درمانده بوده اند ومعنی جعلنا سمینا باشد یعنی ما بر هر پیغمبری حکم کردیم ونام بردیم دشمنی

را از گناه کاران یعنی کافران و حکم تسمیه تبع حکم و مسمی باشد و ترا بسنده است و پس آن
بخدای تو از راه نماینده ترا خدای هادی بسنده است آنکه حکایه کرد از آنچه کافران گفتند
گفت کافران گفتند که چرا قرآن یک بار و یکدفعه بمحمد فرستاده نشد چنانکه توریة و انجیل و زبور
فرستادند خدای تعالی گفت همچنین است اما این قرآن را پراکنده آیه آیه و سوره سوره فرستادیم
تا دل ترا بآن ثابت گردانیم و قوی کنیم تا بر تو آسان باشد یاد گرفتن آن که اگر بیکدفعه
بودی بر تو دشوار بودی بعضی علما گفته که خدای تعالی قرآن را برای آن متفرق فرستاد که محمد امی
بود ای عبارت که از کتاب خواندی چنانکه پیغمبران خواندند بعضی دیگر گفته که در وی ناسخ
درآمد حکم منسوخ برداشت ورتلناه ترتیلا و ما از آنکه فرستاده کردیم و هویدا آوردیم و روشن کردیم
بتفسیر و تاویل و گفته که ترتیل آن بود که حروف ظاهر گردانند و تشدیدات هویدا
کردانند آنکه گفت ولا یاتونک بمثل و نیارند بهیچ سوالی عجیب که پنداری که مثل است
در بطلان لا که ما آوردیم بتو جوابی حق را در بطلان که آن بهیچ گونه بنود ایشان را
و نیکوتر در معنی از سوال ایشان یعنی فرستادن قرآن آیه آیه و سوره سوره و تحدی
بان در باب اعجاز دخل نبود از آنکه بیکدفعه فرستادی و گفته که معنی آنست که این
کافران هیچ مثلی نیارند تا کار تو بآن باطل کنند یا وهمی در وی پدید آرند الا که ما حقی بیاریم
که مثل ایشان را باطل گرداند و تفسیری و بیانی نیکوتر آریم آنکه حال مشرکان را در مال شرح
داد و گفت الذین یحشرون آنانکه حشر کنند و برانگیزند و بر روی کشند شان
تا بدوزخ و کشان کشان بروی دوزخشان برند ایشان بدترین خلقان باشند
بجایگاه چه جایگاه ایشان دوزخ بود بتر جایی و ایشان گمراه ترین خلقان اند
ابوهریره از رسول صلعم روایه کرده که خلقان را روز قیامت سه گروه حشر کنند گروهی
سواران باشند و گروهی پیادگان که بقدم خود میروند و گروهی بر روی میکشند

قوله تعالی

قوله تعالی ولقد آتینا موسی الکتاب وجعلنا معه اخاه هرون وزیرا
فقلنا اذهبا الی القوم الذین کذبوا بآیاتنا فدمرناهم تدمیرا وقوم نوح لما کذبوا
الرسل اغرقناهم وجعلناهم للناس آیة واعتدنا للظالمین عذابا الیما وعادا وثمودا
واصحاب الرس وقرونا بین ذلک کثیرا وکلا ضربنا له الامثال وکلا تبرنا تتبیرا ولقد
اتوا علی القریة التی امطرت مطر السوء افلم یکونوا یرونها بل کانوا لا یرجون نشورا ما موسی را
کتاب توریة دادیم و با او برادر او هرون وزیر او کردیم معاون و یاری کننده باشد بهم مطر
برادر را نبوة داد و ایشان را با یکدیگر پیش فرعون فرستاد تا هر دو هم پشت و یار یکدیگر باشند فقلنا
گفتیم ما موسی و هرون را که بروید تا بر قومی که ایشان آیات ما را تکذیب کردند و دلالات
ما را باز داوند ایشان بر شدند و پیغام برسانیدند فرعون و قومش ایشان را تکذیب کردند ما
فرعون و قوم او را بسبب تکذیب کردن ایشان هلاک کردیم هلاک کردنی عظیم و قوم نوح
را نیز آنکه پیغمبران را تکذیب کردند غرقه گردانیدیم چون تکذیب نوح همچنان بود که تکذیب
پیغمبران ازین سبب بلفظ جمع یاد کرد یا از برای آنکه ایشان منکر جمله پیغمبران بودند
وجعلناهم کردیم غرقه گردانیدن و هلاک کردن ایشان را آیتی و عبرتی مر جمله مردمان را
که ذکر ایشان شنوند و قصه ایشان خوانند و نهادیم و ساختیم برای ظالمان که کافرانند
عذابی دردناک وعادا وثمودا و نیز هلاک کردیم عاد را که قوم هود بودند و ثمود را که قوم صالح بودند
چون کافر شدند با ایشان و خداوندان رس را و در رس خلاف است ابن عباس گفت جماعتی
بودند جایها در بیابانها میکندند و وهب گفت رس نام چاهیست معروف که وی بجا فرو
آمدند و اصحاب مواشی و چهارپایان بودند و بت پرست بودند خدای شعیب را بایشان
فرستاد و بیامد و ایشان را با اسلام دعوت کرد اجابه نکردند و بر کفر اصرار کردند و شعیب را
ایذا کردند چون حال شعیب را کسی از کافران اهلاک تمام کردن عذر برایشان وجب

برایشان لازم کن شعیب انذار کرد ایشان را و مبالغه کرد التفات نکردند خدای تعالی
چندانی که پیرامن آن چاه بود که ایشان فرود آمده بودند بزمین فرو برد با چندان که آنجا
بودند از آدمی و چهارپایان و مالهای که داشتند بعضی دیگر گفتند چون سعید بن جبیر و ابن
الکلبی که ایشان بقیه قوم صالح بودند خدای تعالی پیغمبری بایشان فرستاد نام او حنظله بن صفوان
و بزمین ایشان کوهی بلند از فتح گفتندی سیمرغ آنجا ماوی داشت و او عظیمت
که از و مرغ بزرگتر باشد و دیگی نباشد که در و نباشد و او را گردنی دراز باشد عنقا ایش
برای این خوانند و از آن کوه در آمدی و هر مرغی را که دیدی صید کردی روزی هیچ مرغ
نیافت کودکی را دید کوچک در ربود و ببرد روز دیگر دختر را ببرد آن قوم شکایة
آن مرغ با پیغمبر کردند دعا کرد و گفت اللهم خذها واقطع نسلها بار خدایا او را بگیر
و نسلش منقطع گردان صاعقه در آمد و او را بسوخت و از وی هیچ نسل نماند پس از آن
قوم عاصی شدند و پیغمبر خود را بکشتند خدای تعالی ایشان را هلاک کرد کعب الاحبار
گفت اصحاب رس اصحاب یس بودند و رس نام جایی است بانطاکیه که ایشان حبیب نجار
را که مومن آل یس بود بکشتند و در آنجا انداختند حضرت امام زین العابدین ع از پدر
خویش علی بن ابی طالب روایة کرد که مردی از بزرگان بنی تمیم بنزدیک او آمد و او را پرسید
که اصحاب رس که اند و در کدام عصر بودند و پیغمبر ایشان که بود و جای ایشان کجا
بود و بچه چیز هلاک شدند که من در کتاب خدا ذکر ایشان می یابم و خبر ایشان
نمیدانم امیر المومنین علی ع گفت مرا چیزی پرسیدی که کسی از من نپرسیده
یعنی پیش از تو و کس ترا خبر ندهد پس از من بدان یا اخا تمیم که ایشان گروهی بودند
که درخت صنوبر پرستیدندی و آن درخت را شاه درخت خواندندی و آنرا یافث
بن نوح کشته بود بر کنار چشمه که از او دو شاب گفتندی و آن چشمه را [illegible]

پس

پس از طوفان و ایشان را اصحاب الرس برای آن خواندند که ایشان پیغمبر خود را در زمین کردند
و ایشان پیش از سلیمان داود بودند و ایشان را دوازده ده بود بر کنار جویی که آن را
رس گفتندی از بلاد مشرق و آن جوی را بایشان باز خواندند و در آن روزگار جویی نبود
از آن خوشتر و پر آبتر و هیچ شهر از آن آبادانتر و بسیار اهل‌تر نبود بزرگترین این دهها
دهی بود نام او اسفندیاد و مسکن ملک ایشان آنجا بود پادشاه ایشان را نام ترکون بن عابور بن
یاوش بن سازن بن نمرود بن کنعان بود و این چشمه و این صنوبر درین ده بود و از آن درخت
دانها گرفته بودند و هر کسی بده خود برده و کشته و درختان بسیار از آن صنوبر در آنجا پیدا شده
و ایشان آب آن چشمه بر خویش حرام کرده بودند و از آنجا آب نخوردندی و چهارپایان را
از آن آب نخورانیدندی و اگر کسی از آنجا آب برگرفتی او را بکشتندی و گفتندی این حیوة خدایان
ماست نشاید که از او نقصان رسد و ایشان را هر سال عیدی بود بنزدیک آن درخت
که بر در ده ایشان بودی و هر ماهی بر هر ده دیگر بیامدندی و آن درخت را بیاراستندی
بانواع حریر که بر او صورتها بودی انگه گاو و گوسفند بسیار بیاوردندی و آنجا قربان کردندی
و آتش برافروختندی و آن ذبایح را در آتش افگندندی چون دود و قتار آن در هوا شدی
آسمان از ایشان پوشیدی ایشان درخت را سجده کردندی و بگریستندی و تضرع کردندی و گفتندی
ای خدای ما از ما راضی شو شیطان بیامدی و شاخ آن درخت بجنبانیدی و از ساق درخت
در زادی بمانند آواز کودکی که خشنود شدم از شما ای بندگان من ایشان دلخوش شدندی
و از آنجا بر گشتندی بلهو و نشاط مشغول شدندی و بخمر و معازف آن روز و آن شب آنجا بودندی چون
بنزدیک آن ده بزرگتر رسیدندی اهل آن ده باستقبال ایشان آمدندی از کوچک و بزرگ
و در آنجا سراپرده بزدندی از دیبا و انواع صورتها بودی و آن را دوازده در بودی برای هر دهی
دری و از بیرون سراپرده درخت را سجده کردندی و اضعاف آن قربانها که بنزدیک آن درختان

کرده بودندی نزدیک آن درخت گرد کردندی و لعب بسیار کردندی ابلیس آمدی
و شاخهای این درخت سخت بجنبانیدی و باواز بلند اوازدادی و ایشان را دعوت
بسیار دادی و ایشان سرود استندی بچندان نشاط و خرمی کردندی که از احدی بودی
و بلهو عرف مشغول شدندی دوازده شبانه روز بعد عیدها که ایشان را بودی در سال
انگاه برگشتندی چون مدتی برین بودند خدای تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد از فرزندان یهودا
ابن یعقوب علیه السلام در میان ایشان بود و ایشان را دعوت میکرد و با خدای میخواند اجابت نکردند
و اصرار کردند و کفر و طغیان از حد بیرون بردند پیغمبر ایشان نزدیک آن درخت حاضر آمد انچه
ایشان میکردند میدید دلتنگ شد دعا کرد و گفت خداوندا میبینی که ایشان نافرمانی از حد
بیرون بردند و از عبادت این درخت باز نمی ایستند بار خدایا آیتی بدیشان نمای و این درخت را
خشک گردان خدای تعالی درخت را خشک کرد ایشان را سخت آمد مضطرب شدند
و گفتگوی در میان ایشان افتاد و دو فرقه شدند گروهی گفتند این از سحر این مرد است که
میگوید خدای آسمان و زمین است خواست تا شما را با طاعت خود آرد گروهی دیگر گفتند که
از انست که خدایان شما بر شما خشم گرفته اند از انکه رها کرده اید تا این مرد ایشان را
دشنام میدهد و عیب میکند و بر جمله اتفاق کردند که این مرد را باید کشت تا رضا خدایان
و معبودان خود حاصل کنیم پس بیامدند و کلنگها با خود آوردند از زیر آن درخت چاهی بر کندند که تا
تا بقرار زمین آن چشمه که آب که در ره حاصل بود [illegible] و در انجا چاهی بکندند و آن
پیغمبر را در چاه کردند و آن سنگ مهین که از سنگ بود بیاوردند و بر سر چاه نهادند
گفتند تا این ناله و فریاد او این معبود ما میشنوده باشد که از ما راضی شود آن پیغمبر
در آن چاه مینالید و خدا را دعا میکرد تا قبض روح او کرد انگه جبرئیل را گفت این بندگان
کافر نعمت را طول عمر و حلم و امانت من مغرور کرده سالهاست تا عبادت جز من

میکنند

میکنند و میخورند من مرا ایشان انتقام خواهم کشیدن و سوگند خوردم بعزت خود
که ایشان را عبرت و نکال جهانیان گردانم انگه چون نوبت عید انجماعت رسید بعادت بعیدگاه
رفتند و سجده و قربان و لهو و نشاط مشغول شدند خدای تعالی بادی بفرستاد سرخ ایشان سخت
از ان بترسیدند و در یکدیگر میاویختند خدای تعالی از گرد تا زمین در زیر پای ایشان سنگ کبریت گشت
و ابر سیاه از بالای سر ایشان باستاد و آتش بر ایشان باریدن گرفت و انجماعت در انجا گداخته
شدند چنانکه ارزیز در آتش اینست قصه اصحاب رس که پرسیدی بعضی از اهل علم گفتند که اصحاب
رس دو گروه بودند یکی از ایشان بدوی و اهل خیمه و خداوندان مواشی مراعی بودند خدای تعالی پیغمبری را
بدیشان فرستاد و ایشان بکشتند انگه ولیی را بفرستاد و ولی ایشان جهاد کرد و با ایشان مناظره
کرد و گفت شما چه میپرستید گفتند خدای ما درین دریاست و دریایی بود که ایشان بر کنار
ان دریا بودند و بر ماهی شیطان علیه اللعنه یکبار از ان دریا بر آمدی ایشان برای او قربان
کردندی این ولی گفت اگر معبود شما از دریا بر آید من او را بخوانم او پیش من آید ذلیل و منقاد شما
ایمان آرید گفتند آری و برین عهد و میثاق کردند چون وقت بود بر شدند آن لعین از دریا بر آمد
چون ماهی گردی در از بر چهار حوت نشسته تاجی بر سر نهاده ایشان چون ویرا دیدند سجده
کردند و او را این ولی گفت ائتینی طوعا او کرها بسم الله الکریم آن شیطان پیاده شد
در حال ذلیل وار می آمد تا پیش او گفت اینها را نیز بیار شیطان انها را نیز آورد همه ذلیل و اسیر
پیش او بایستادند ولی گفت دیدید که او اسیر و منقاد خدای منست که بنام خدای من چگونه
ذلیل گشت انگه گفت برو شیطان ذلیل و اسیر برفت و انجماعت ایمان نیاوردند خدای تعالی
بادی را فرستاد تا همه را با انچه داشتند از انعام و مواشی و اثاث و اموال بدریا انداخت
این چنین بود تا قوم دیگر بیامدند و انچه توانستند انچه بر سر آب بود از ایشان غنیمت بر گرفتند و آن یک

کرده بودند و اما اصحاب رس دیگر ایشان جماعتی بودند که ایشان را جویی بود که آن را
رس خواندندی و ایشان را بان نسبت کردندی و عرض ان جوی سه فرسنگ بود در میان
آذربایجان بود و ارمینیه از انجانب که بارمینیه بود بت پرست بودند و از انجانب که باذربایجان
بود آتش پرست بودند و بهری از ایشان دختران خانه را پرستیدندی چون سی سال برو برآمدی
برآمدی دیگری را بدست کردندی خدای تعالی بایشان پیغمبران میفرستاد و ایشان میکشتند
در یکماه سی و نه پیغمبر فرستاد بهر روز یکی را بکشتند خدای تعالی پیغمبری فرستاد و او را تایید
کرد و ولیی باو بفرستاد تا جهاد کنند دعوة پیغمبر را بدیدی و جهاد اولیا را ان ولی بیاید
و با ایشان جهاد کرد و حق تعالی مجاهد و ایشان با و قتال کردند خدای تعالی میکائیل را فرستاد در روز فتح
کرکنم دردانه بود و درینوقت فتح با آب محتاج تر باشد تا ان جوی ایشان را راه بدریا
کرد و آب انجوی بدریا ریخته شد از بالا چشمه فرشته انهار اچنبانیت و کرشکاف
را فرمود تا ان بقیه آب که مانده بود همه را خشک کردند و هر کجا چشمه بود بنباشت و چهار
پایان ایشان را همه هلاک کردند و خدای تعالی بادی بفرستاد تا هرچه ایشان را بود از متاع
و اثاث و ملک و ضاعت پراکنده کرد و در سر کوهها و بیابانها و شکستها آنچه ماند زمین را امر کرد
تا خسف کرد و فرو برد در روز آمدند و ایشان را هیچ چیز نبود و آبی نبود که باز خوردند کرهی
اندک عند این حال ایمان آوردند و ایشان بیست و یک مرد بودند و چهار زن و دو کودک و
باقی که بماندند جمله هلاک شدند بتشنگی و گرسنگی چون ایشان هلاک شدند آنها که
ایمان آورده بودند باز آمدند ان شهر خراب بود و خانها زیر و زبر گشته خدای را تعالی خدا می
بخواندند و گفتند خدایا مارا آبی اندک بده و زمین اندک چندانکه بدان تعیش کنیم و کشت و بیار
نبات و طاعتی تو کنیم خدای تعالی اجابت کرد و ان آب بکشاد پس از انکه خواستند بداد

ایشان را

ایشان را از آنجا که صدق نیت ایشان دانست ایشان را بایمان و طاعت
خدای تعالی قیام کردند تا آنگه مرگ بایشان رسید پس از ایشان از نسل بعد ایشان
منافقان پیدا آمدند در ظاهر ایمان داشتندی و در باطن کافر بودندی خدای تعالی ایشان را
فرو گذاشت ایشان معاصی بسیار کردند و از جمله معاصی ایشان ان بود که عمل لوط
پیش گرفتند و زنان ترک کردند بکلی تا زنان شیق شدند شیطان بیامد بر صورت
زنی گفتند ان دلهان بنت ابلیس بود و ایشان را سحاقی بیاموخت و پیش از ان کسی سحاقی
نکرده بود خدای تعالی باول صاعقه بر ایشان افکند و باخر بسبب خسف و ایشان را هلاک
کرد و منازل ایشان خراب شد وَكُلًّا و هر یکی را از ایشان مثلی زدیم و داستانی نهادیم
و همه را هلاک کردیم وَلَقَدْ أَتَوْا و آمدند این کافران بر آن دهی که بر وی باران آمد بد
بارانی بدوان دهها قوم لوط بود پنج ده بود چهار را خدای هلاک کرد و یکی را رها کرد
که ان عمل خبث نکردند و قریش در متاجر و مکاسب خود بشام رفتندی بدان ده که گذر کردندی
و هلاک حرم ان دهها از ان بود که بران سنگ بباراندند و سنگسار کردند افکر بسبیل
تنبیه گفت أَفَلَمْ يَكُونُوا ای این کافران قریش نمی بینند ان دهها را که هلاک کردیم
ایشان را بسبب عصیان و طغیان ایشان از ان اعتبار نمیگیرند و اندیشه نمیکنند
که بایشان رسد از انچه بانها رسید الکه گفت نه که ایشان امید حشر و نشر نمیداشتند
و از ان نمیترسیدند از این سبب بر معصیت اقدام کردند قوله تعالی وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ
يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ
آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ
مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ
بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا چون ترا بینند این کافران نگیرند ترا مگر بسخریة و استهزا
یعنی هر جا که ترا بینند بتو استهزا و افسوس کنند و گویند اینست آنکه خدا او را بپیغمبری فرستاده
گفتند این آیه در شان ابوجهل آمده لعنة الله علیه و این گفتار او گفت إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا
که نزدیک بود که ما را گمراه کرداند و از خدایان ما بگرداند اگر نه آنستی که ما بران صبر
میکنیم بر عبادة خدایان خود وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود بود که بدانند آنگه عذاب
خدا را ببینند که کیست گمراه تر از راه آنگه خطاب کرد با رسول و گفت
ای دیدی و دانستی الکتلی که هوا خود بخدای خود گرفت و آن بود که سنگی و صنمی
را پرستیدندی چون نیکوتر چیزی بر آمدی از پرستیدن او ملول شدندی دیگر را پرستیدندی
و معبود چند سال خود را بینداختندی و آن نو را معبود خود کردندی ابن عباس گفت
مراد بهوا شهوة است یعنی شهوة خود را می پرستیدند و آنچه شهوة وی بر آن میفرماید
او میکند چنانکه عابدان معبودان خود را می پرستیدند و مراعاة ایشان میکنند
أَفَأَنْتَ ای تو وکیل وی ترا بروی کماشته اند تا چنانکه ترا باید وی را از آن
خبر کنی و بقهر و قسر وی را بر عبادة داری ای تو نتوانی و مقدور تو نباشد و مقدور
نباشد و ممکن از آنکه حکمت در تکلیف مانع این میشود از آنجا که تکلیف
اختیاری باشد نه اجباری آنگه گفت أَمْ تَحْسَبُ یا تو می پنداری که بیشترین ایشان
میشنوند یا میدانند و در حجاز ایشان میشنوند اما در شنیده تفکر نمیکنند پس
چنانست که نشنیده اند إِنْ هُمْ نیستند ایشان الا مانند چهارپایان
چنانکه چهارپایان را از آنچه بسمع ایشان رسد فایده حاصل نشود ایشان نیز چنین

از شنیده

شنیده خویش را فایده نمیشد پس درین معنی که چهارپایان برابر باشند نه که
ایشان از چهارپایان ضال و گمراه تر باشند از آنکه این چهارپایان کسانی را که مرعاه ایشان
نمایند باز شناسند و طاعة او دارند و این کافران همیشه در نعمة خدای اند و وی را نمی شناسند
و طاعة او نمیدارند و شکر نعمة او بجای نمی آرند قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ
الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ
إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ
نُشُورًا وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا
لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا حق تعالی تذکیر
نعمة خود میکند بندگان را تا نعمتش یاد آرند و در شکر نعمتش بیفزایند گفت ای محمد نمی بینی و
نمیدانی که خدای تو چگونه بکشید و سایه را بگسترانید و حقیقت ظل نابودن آفتاب بود بر
جایی با آنکه آفتاب بر آمده باشد و ظل سایه دایم باشد وقتی سایه باشد و گاهی نبود
و گاهی باز آید و بعضی گفتند که ظل سایه بامداد باشد و فیء سایه نماز شام و خطاب اگر با رسول
مراد جمله مکلفانند میگوید ای نمی نگرید بصنع خدای و قدرة او که سایه را ممتد و منبسط کردانید
تا مردمان از وی منتفع می شوند و اگر خدای خواستی همین سایه را ساکن کردی تا هیچ حرکت
نکردی همچنان در اصل درختان و بن دیوارها ماندی و از جای خود فراتر نرفتی هیچکس با و منتفع
نگشتی انبساط سایه بحرکة خواندمانست و عدم او را سکون عبد الله عباس گفت لَجَعَلَهُ دائما
لا یزول اگر خواستی چنان کردی که دایم بودی و زایل نگشتی تا شما را انتفاع بنودی با آن
ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس آفتاب را بر سایه دلیلی کردیم تا مردمان استدلال سازند با آفتاب و با احوال
آفتاب در سیر او بر احوال سایه در ثبات و زوال و تقلیص و اگر آفتاب نبودی سایه نشناختندی

واكر نور نبودي ظلمت معدوم كشتي وسايه در طول وقصر وقلت وكثرت تبع آفتاب بود چندانكه
آفتاب زيرتر بود سايه درازتر بود وچندانكه آفتاب بالا ميكيرد سايه كوتاه‌تر ميشود
ثم قبضناه الينا پس ما قبض كرديم اين سايه را با خود يعني نسخ كرديم وزايل
كردانيم اورا قبضا يسيرا اندك اندك تا هيچ نماند وجهي ديكر در معني آيه آنست كه كفت نمي بيني
كه خداي تو چكونه بكشيد سايه را در وقتي كه بنا كرد آسمان را بي حجاب پس اين قبه
خود بر زمين افكند واكر خداي خواستي اورا ساكن كردانيدي تا هم بر آن حالت ماندي آنكه
خداي تعالى آفتاب را بيافريد واورا بر آن سايه دليلي كردانيد كه از پيش ميرود وسايه از
پس وي اين سايه بسبب آفتاب زايل وناقص ميكردد آنكه نسخ كرد اين سايه را وقبض كرد وقبض
آسمان وشايد كه مراد قبض او باشد نزديك قيامت بسبب قبض اسباب وي وان احرى انه
كرانست از اسايه هم چون اورا با عدم برد سايه نيز با عدم شود وهو الذي اوست آن
خدائي كه ساخت لكم الليل لباسا شما را شب را براي آن لباس خواند كه مردم را باز پوشد چنانكه
لباس والنوم سباتا وخواب را راحت وآسايش شما كرد وقطع عمل شما تا از رنج عمل برآسايد
حوت ظلمت شب را لباس مي پوشند وكردد خفته را چون مرده وسباتي كه خواب همچون مرگ
در مقابل اين نشورا آورد زنده كردن پس از مرگ وكفت ما روز را نشور كرديم تا در روز منتشر شوند
وبطلب معاش روند وجهي ديكر آنست كه خواب اخ خواب كه تعبير كرد لبراث بشتي هست
از اينجا كفته النوم اخ الموت وقال تعالى والتي لم تمت في منامها فيمسك التي
قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل مسمى وهو الذي وا اوست آن خدائي
كه بفرستاد بادها را بشرا اي احياء براي زنده كردانيدن زمينها مرده پيش از باران كه رحمت
است وشايد كه مراد اين بود كه فتثير السحاب اي بادها ابر را منتشر و پراكنده

ربما

كرداند

كرداند پس از آنكه باران بباراند تا هر پاره ابر بجائي ديكر بارد وفرو فرستاديم ما از
آسمان آبي ماء طهورا پاك كننده وآنكس كه نشرا خواند يعني اين بود كه بادها بشارت دهند برحمت
خدا پيش از آنكه آن رحمت برسد ورياح براي آن كفت كه بادها چهارست شمال وجنوب
وصبا ودبور وبادي كه از اين چهار كانه بود آن را نكباء خوانند وبادي كه درخت را
باردار كرداند لواقح خوانند وارسلنا الرياح لواقح واكر بر ضد اين بود وبرگ را بيندازد
آن را عقيم خوانند آنكه بيان غرض فرستادن باد وباريدن باران كرد لنحيي به تا زنده
كنيم بآب مرده را يعني زمين خشك بي نبات را بوجود نبات وكياه زنده كردانيم عبد الله
مسعود كفت كه از رسول صلعم شنيدم كه كفت هيچ سالي نباشد كه باران او از سال ديكر
بيشتر بود يا كمتر خداي تعالى روزيها بخش كرده است الخ هر سال كه خلاف ايشان باشد
با آسمان دنيا فرستد بكيلي ووزني معلوم وليكن چون معصيت كنند خداي تعالى باران از ايشان
باز كيرد وبا دريا ها وبيابانها برد ونسقيه تا اين آب را شربت وبضيعي كردانيم از جمله آنچه
ما آفريديم چهار پايان را وآدميان را يعني تا حيوانات را بآن آب ديم وشراب
ايشان كردانيم قوله تعالى ولقد صرفناه بينهم ليذكروا فابى اكثر الناس
الا كفورا ولو شئنا لبعثنا في كل قرية نذيرا فلا تطع الكافرين وجاهدهم
به جهادا كبيرا وهو الذي مرج البحرين هذا عذب فرات وهذا ملح
اجاج وجعل بينهما برزخا وحجرا محجورا تا اين باران از ابر كردانيديم در ميان ايشان
وقسمت كرديم برايشان در شهرهاي مختلف وبيابانها متفاوت واوقات متفرق بر جاي
برحسب مصلحت وبروفق حكمت بعضي را بيشتر وبعضي را كمتر وبعضي را در سالي باران دهيم ودر
سالي ندهيم وكفته اند كه مراد آنست كه ما باران را انواع كرديم بعضي بزرگ قطره وبعضي خرد قطره

كه

بعضی ورق بعضی ظل و بعضی وسمی بعضی ولی بعضی طش و بعضی رذاذ و گفته‌اند که این
تصریف راجعست با باد یکبار باد شمال و یکبار باد جنوب و یکبار صبا و یکبار دبور
انکه بیان غرض کرده و گفت این بارها ان کردیم تا اندیشه کنند و استدلال سازند
بر سعت مقدورات ما و معلوم شود ایشان را که اینها از ماست و باختیار ما و تنبیه
بکنند این باران‌ها را با عین ما چنانکه عرب ازا با نوا کردندی و گفتندی مطرنا بنوء
العقرب و بنوء السرطان و الحوت این برجها که از ابروج آبی خوانند فابی اکثر
الناس بیشترین مردمان اباکردند الا کفران نعمت را و انکه گفتند مطرنا بنوء کذا باران
و رحمت خدای را با غیر او نسبت کردند انکه گفت اگر خواستمی در هر شهری و هر دهی چیزی
فرستادمی که مردم را ترسانیدی و بیم کردی چنانکه باران آفت کردیم تا بهمه شهری
و بهمه جایی برسد در هر شهری پیغمبری فرستادمی تا بر تو بی تحمل اعباء نبوة آسان بودی
این نکردیم و ترا به پیغمبری جن و انس خاص گردانیدیم و پیغمبری بر تو مقصور کردیم و ترا
بر سایر انبیا تفضیل دادیم و این تفضیل و تحمل را بصبر مقابله کن و انچه کافران ترا بان
دعوة کنند از متابعت هکن و فرمان ایشان مبر و با ایشان جهاد کن بقرآن جهاد
کردنی بزرگ بعضی گفتند که مراد اینست که جهاد کنی با ایشان بترک طاعت
ایشان جهادی که جامع و شامل باشد هر مجاهده را و هو الذی اوست
ان خدائی که در آمیخت دو دریا را با یکدیگر شود یکی تلخ یکی را آب شیرین و خوش و دیگر
را آب شور و تلخ کرد و در میان ایشان برزخی یعنی حایلی و مانعی از قدرت خود که ایشان را
منع کند از امتزاج و اختلاط و حجرا محجورا و باز داشتنی باز داشته گفته‌اند ستر ممنوعا
یعنی توی که بهیچ وجه اختلاط نباشد از او حجرا محجورا بر سبیل مجاز است گوییا که

بحر یکی

بحر یکی را ازین دو دریا از دیگری باز داشت میخواهند و میگویند حجرا محجورا از خصم
یکدیگر را گویند قوله تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا
و کان ربک قدیرا اوست ان خدائی که بیافرید از آب یعنی از نطفه آدمی را پس بگردانید
او را بر دو قسم کرد قسمی خداوندان نسب مردانی که بایشان نسبت کنند و صهرا و قسمی دیگر
زنانی که بسبب ایشان مصاهره کنند و داماد ان گیرند و خدا توست قادر و توانا بود و آنست
و هست که از یک نطفه دو کودک آدمی آورند نرینه و مادینه از امیر المؤمنین علی ع روایت کردند که آنست
که حرام باشد نکاح ایشان و صهران باشند که حلال باشد نکاح ایشان ابن سیرین گوید آیت در حق امیر المؤمنین علی
آمد که رسول دختر بوی داد و ان فاطمه علیها السلام و او بود که جامع بود هم نسب را و هم سبب را که او خویشی نسب
پسر عمش بود و از جهة سبب شوهر دخترش بود و هیچکس از صحابه این هر دو بیکجای نبود
و از حضرت رسول روایتست درین آیه که خدای تعالی علقه سفید بیافرید و در صلب آدم نهاد
و انگه از صلب آدم بصلب شیث رسانید و انگه از انبیا در آنجا از اصلاب طاهرین بارحام
طاهرات تا بعبد المطلب انگه آن را دو نیمه کرد یک نیمه در صلب عبد الله نهاد و یک
نیمه در صلب ابو طالب آن نیمه اول ما فضله محمد آورند که محمدم و مرا نبوة و رسالت و کتاب داد و از نیمه
دیگر علی را آورند و او را طهارت و شجاعت و وصیت داد فذلک قول الله سبحانه و هو الذی
خلق من الماء فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا فانا و علی خلقنا
من نور واحد مراد علی را از یک نور آوردند ابو احمد داود بن سلیمان از رضا علیه السلام از پدرانش
از علی بن ابی طالب روایت کرده که رسول ص روزی مرا گفت یا علی ترا سه چیز داده اند که مرا نداده اند
ترا پدر زنی چون من داده اند و مرا نداده اند و ترا جفتی چون فاطمه داده اند و مرا نداده اند
و ترا فرزندانی چون حسن و حسین داده اند و مرا نداده اند از حضرت صادق ع روایتست که جبرئیل ع

گفت من روزی با برادرم حسن در بعضی کوچهای مدینه میرفتیم جابر بن عبد الله الانصاری
و انس بن مالک از پیش ما می آمدند جابر بیامد و در پای ما افتاد و بوسه بر دست و پای ما میداد
انس او را ملامت کرد گفت یا انس مکانی که ترا است از خدمت رسول این میکنی جابر گفت ای
انس بسیار مگو که من آن شنیدم از حضرت رسول در حق ایشان که گمان نبردم هرگز آدمی
را باشد انس گفت آن چیست گفت شنیدم از حضرت رسول صلعم که گفت چون خدای تعالی خواست که مرا
و فرزندانم بیافریند نطفه از نور سفید آورد و در صلب آدم نهاد آنگه میگردانید ایشان را از اصلاب طاهرین با رحم
طاهرات تا بصلب عبد المطلب رسانید آنگه آن را دو نیمه کرد یک قسمت بعبد الله داد و یک قسمت
با بو طالب از عبد الله من آمدم و از ابو طالب علی آنگه نور من با فاطمه نقل کرد از علی و فاطمه حسن
و حسین آمدند و ایشان طاهر و مطهر اند اما نطفه فاطمه بجنس اشتقال کرد و از نام علی بحسب آنکه
از اشتقال می اند باید تا بدامن قیامت در خبر است که رسول صلعم گفت که روزی فرشته بیامد
بنزدیک من که پیش ازان نیامده بود چون در آمد مرا خطابی کرد که پیش ازان کس نکرده
بود گفت السلام علیک یا اول و یا آخر و یا حاشر گفتم ای فرشته این چه خطاب است
گفت تو اول بدان معنی که اولین کسی که سر از خاک بردارد در روز قیامت تو باشی و
آخری بدین معنی که ختم پیغمبرانی و حاشری بدین معنی که حشر روز قیامت بتو و امة تو بر خیزد و
گفتم چه نام داری گفت محمود گفتم ای محمود بچه کار آمده گفت جئت لتزویج النور
من النور آمدم که نور را بنور دهی گفتم که را آنگه گفت فاطمه را بحیدر علی که خدای تعالی در آسمان
این عقد بست گفتم همچنین گفتم چون برخاست نوشته در میان دو کتف وی دیدم
و این بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به گفتم
ای محمود چند گاه است که این در میان دو کتف تو نوشته اند گفت قبل ان خلق الله

ادم باربعة وعشرين الف عام پیش از آنکه خدای تعالی آدم را خلق کند به بیست
و چهار هزار سال **قصه تزویج حضرة فاطمه** بر سبیل اختصار چنانست که
راویان اخبار روایت کرده اند از امیر المومنین ع و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله الانصاری
و انس بن مالک و ام سلمه که ایشان گفته اند چون فاطمه ع بالغ شد اکابر قریش از اهل سابقه الاسلام
و ارباب اموال داعیه خواستگاری وی خواستند رسول صلعم هر یکی را جوابی میداد از جمله طالبان
ابو بکر بیامد و گفت یا رسول الله تو اسلام من و سابقه صحبت من میدانی و آنکه من بهترین
قریشم و شنیدم از تو که گفتی کل نسب و سبب منقطع الا نسبی و سببی هر نسب و سبب
منقطع شود مگر نسب و سبب من مرا رغبت افتاده است که فاطمه را بمن دهی رسول صلعم ازو
اعراض کرد و جوابی نداد دیگر بار باز گفت جواب نشنید سیم بار گفت ای ابو بکر کار
کار فاطمه بمن نیست کار او بخداست حق تعالی دهد او را بهر کس که خواهد ابو بکر بیرون آمد و احوال
با عمر باز گفت و گفت که میترسم که رسول را از من کراهتی بوده باشد و از من خشم گرفته
باشد عمر گفت باش تا من بروم و خطبه کنم اگر با من نیز همین گوید تو ایمن باش از آنچه
اندیشه کرده آنگه بیامد و همچنان سخن گفت که ابو بکر گفته بود حضرت رسول صلعم وی را همان
جواب داد باز آمد و ابو بکر را گفت که جواب همانست که ترا گفت اما گمان من
چنان است که وی را با بعضی از روساء عرب باز گرفته است که او را عدتی و ثروتی
باشد تا با او معتقد شود ایشان درین بودند که عبد الرحمن عوف در رسید گفتند
در چه چیز اند قصه با وی بگفتند گفت من بروم و بخواهم او را گمان چنان بود که اجابت کند
و بوی دهد عمر گفت چرا گفت برای آنکه مرا مال بسیار است و رسول صلعم درویش است
ممکن است که مایل باشد آنگه برخاست و جامها نیکو پوشید و عطر بر خویش کرد

پاید و خطبه کرد رسول صلعم هیچ جواب نداد عبدالرحمن گمان برد که رسول برای او توقف کرد
تا مهر معین کند گفت یا رسول الله از مهر چندین شتر و چندین گاو بدهم و چندین گوسفند و چندین زر
و سیم حضرت رسول صلعم خشم گرفت و دست دراز کرد و کفی سنگریزه بر گرفت و در کنار عبدالرحمن
ریخت گفت این بردار تا مالت بیشتر بود آن سنگریزه در دست حضرت رسول صلعم تسبیح کرد
چون بدامن عبدالرحمن رسید در و مرجان گشت آنگاه گفت یا عبدالرحمن چند بار گفتم که خدای
کار فاطمه با علی میگذارد و او را خدای تعالی دهد با کسی که خواهد و الله که در باب شما کسی او را
از من خواهد نکاح او با خدای است عبدالرحمن خجل شده بیرون آمد نزدیک ابابکر و عمر رفت
و آنچه رفته بود باز گفت پس از آن روزی ابابکر و سعد معاذ و عمر حاضر آمدند و این حدیث گفتند
که رسول صلعم ساداة قریش را رد کرد در باب مطالبه حضرت فاطمه و هر کسی رغبت کرده اند و علی ابن ابی
طالب هیچ عرضی نکرده همانا منع او از آنست که مال ندارد گمان چنانست که خدا و رسول
فاطمه را از جهت او باز گرفته اند بیایید تا برویم و او را بپرسیم اگر گوید که منع درویشی و قلت
مال است آنچه ممکن شود او را یاری دهیم طلب او کردند و آن حضرت را در خرماستان بعضی از انصار
یافتند که از آب میداد و اجرت میگرفت چون ایشان را دید پیش باز آمد و آن رطب
که حق او بود پیش ایشان نهاد تا بخوردند و آن حدیث با وی بگفتند ابابکر گفت یا ابالحسن
خدای تعالی جمیع فضل و شرف در تو جمع کرده و ترا بانواع کرامت مخصوص کرده هیچ خصلتی
از خصال خیر ندانیم الا که در تو موجود است و مکان تو از حضرت رسول از قرابت و صحبت
و متابعت پوشیده نیست از قریش چون بسیاری خطبه حضرت فاطمه کردند و تو نکردی این چه منع کرد
که شرف دنیا و آخرت در مناکحه وی بسته است و گمان چنانست که خدا و رسول او را
از برای تو باز گرفته اند چون ایشان سخن بگفتند امیرالمومنین علی علیه السلام [illegible] آب در چشم بگردید

اگر

و گفت بهر حال مرا رغبت هست و الا منع دست تنگی است و لیکن از آن شرم میدارم که
با حضرت رسول مراجعه این حدیث کنم ایشان گفتند بهر حال ترا این خطبه باید کردن
و آن حضرت را بر آن تحریص کردند و امیرالمومنین علیه السلام بخانه آمد و جامه نو کرد و آهنگ حضرت رسول
و آن حضرت در حجره ام سلمه بود در نزد رسول صلعم در زدن او بشناخت پیش از آنکه ام سلمه
گوید یا ام سلمه بر خیز و در بگشا که هذا رجل یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله
که این مردیست که خدا و رسول او را دوست دارد و او خدا و رسول را دوست دارد ام سلمه
گفت این کیست که او این منزلت دارد که تو میفرمایی که در بگشا تا او در آید
و خدا مرا فرموده است تا حجاب بگیرم رسول صلعم گفت یا ام سلمه [illegible] رجل لیس بالخرق
و لا بالنزق یعنی مردیست که احمق و سبکسار نباشد و هو اخی و ابن عمی و
احب الخلق الی او برادر و پسر عم منست و دوست‌ترین خلقان نزدیک من ام سلمه گفت
من بر رفتم و در بگشادم و بجای خود آمدم [illegible] دست [illegible] تا من در حجاب شدم
آنگاه در آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رسول صلعم گفت و علیک
السلام و رحمة الله و برکاته بنشین آن حضرت بنشست و ساعتی سر در پیش افکند و [illegible] تا
نگه میکرد شرم داشت رسول صلعم گفت انک [illegible] حاجتا حاجتی [illegible] گفت آری یا رسول
گفت بگوی که هر حاجتی که تو خواهی مقضی است امیرالمومنین علیه السلام گفت تو دانی که من از [illegible]
[illegible] و بجای فرزند داشته و از [illegible] تر بوده و تربیت کرده و ادب آموخته
و دوست داشته که ذخیره من در دنیا و آخرت تویی [illegible] سابقه ربوبیت [illegible]
و من شنیده ام که تو گفته که کل سبب و نسب منقطع الا سببی و نسبی رسول صلعم گفت اما
السبب فقد سببه الله و اما النسب فقد قربه الله امیرالمومنین علیه السلام گفت مرا رغبت افتاده است

گفت

بفاطمه ع و من مخبر او ام و اخ و مراجی یابم کر از و نسل و فرزندان شد حضرت رسول گشاده
روی شد و در روی وی بخندید و گفت یا علی چیزی داری تا او را بتو دهم گفت یا رسول
احوال من بر تو پوشیده نیست که مرا در جهان جز اسبی و شتر آبکش و تیغی و درعی چیزی نیست
حضرت رسول فرمود که اما اسب ترا بکار آید تا بر آن جهاد کنی و آن تیغ نکوتر که بآن دفع دشمن
کنی از دین خدا و رسول خدا و اما شتر بکار آید ترا از جهاد چیزی بر و نهی و درع بفروش
و حضرت امیر المؤمنین ع از نزد حضرت رسول بیرون آمد بنماز خود رفت و نماز میکرد رسول
سلمان را فرستاد و گفت برو علی را با آن سلمان بیامد و گفت یا اخی رسول الله
اجابت کن رسول خدا را امیر علی ع پیش رسول چون درآمد رسول گفت ابشر یا علی فان الله
قد زوجکها فی السماء قبل ان زوجکها فی الارض بشارت باد ترا که خدای تع فاطمه
را بتو داد در آسمان پیش از آنکه او را بتو دهم در زمین در حال فرشته بمن آمد که پیش
از این نیامده بود و گفت ابشر یا محمد باجتماع الشمل و الطهارة النسل من کهطائل فرشته نام
و چیست گفت نسطائیل یکی از خدمه مکانش بر قایمه از قوائم عرش و طلب بشارت از خدای
و جبرئیل برادر من آیند و تفصیل این حال در روایه جابر بن عبدالله الانصاری از رسول روایت شده که یا محمد
که ذکر او کرده شد رسول گفت ایها الاخ تا نور را نبود دید حضرت رسول ص هنوز تمام نکرده بود که حضرت
جبرئیل آمد و بشارت داد و گفت خدای تع این عقد را فرمود که در آسمان بسته شود و
حریر سفید از حریرهای بهشت در دست من نهاد بر آنجا نوشته بود از نور گفتم یا جبرئیل این
نوشته چیست گفت بر آنجا نوشته است که خدای تع اطلاع کرد بر زمین و ترا برگزید
و برسالت داد بار دیگر اطلاع کرد و برادر و برادری و صاحبی و وزیری برگزید و دختر
ترا باو داد گفتم آن کیست گفت برادرت در دین و پسر عمت علی بن ابی طالب و خدای تعالی
بفرمود تا خازنان بهشت بهشت را بیارایند قصور و غرف و منازل او و درخت

طوبی

طوبی را بفرمود تا بار گرفت بانواع حلی و جواهر و حور العین را فرمود تا یس و طه و طواسین
و حوامیم میخواندند و بادها و بهشت را فرمود تا انواع عطر و طیب برداشتند و در بهشت پراکنده
و بفرمود تا فرشتگان آسمان چهارم حاضر آمدند بنزدیک بیت المعمور و بفرمود تا منبر کرامت
بنهادند در بیت المعمور و آن منبری است که آدم ع بر وی خطبه کرد چون حق تعالی او را اسماء آموخت
و آن منبری است از نور و فرشته را فرمود نام او راحیل در میان فرشتگان از وی فصیح تر نیست
تا خطبه کرد و حمد و ثنا خدا کرد و بعضی از خطبه راحیل این است الحمد لله الاول قبل
اولیة الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده اذ جعلنا الملائکة روحانیین
و بربوبیته مذعنین و له بما انعم علینا شاکرین جل عن الحاد اهل الارض الزاعمین
و تعالی بعظمته عن افک الملحدین و کان من اسباغ نعمه و اتمام
قضیته ان رکب الشهوات فی بنی آدم اذ خصهم بالامر لینتشر لهم
البلاد فجعل الحیوة سبیل الغلهم و الموت غایة فرقهم و الی الله المصیر
اختار ملک الجبار صفوة کرمه و عبد عظمته لامته سیدة النساء بنت خیر النبیین
و سید المرسلین و امام المتقین صاحب المقام المحمود و الیوم المشهود و الحوض المورود
فوصل حبله بحبل رجل من اهله و صاحبه المصدق دعوته المبادر
الی کلمته علی الوصول بفاطمة البتول ابنة الرسول قال الله عز و جل زوجت عبدی
من امتی فاشهدوا ملائکتی عقیب خطبه فرشته بگفت من پرستاره خود را
بنده خود دادم گواه باشید ای فرشتگان من گفت اسماءنها از خرمی بخندید و طه و نعمها
فرمود عقد بند من عقد بستم و فرشتگان را گواه گرفتم و این نوشته گواهی فرشتگان است
بر این حریر و خدای تع فرمود تا بر تو عرض کنم و مهری از مشک سفید بر وی نهم و برضوان سپارم
خازن بهشت و خدای تعا درخت طوبی را فرمود تا آنچه داشت از حلی و حلل نثار کرد

ابری بوشاد تا درّ و یاقوت و انواع جواهر نثار کرد و فرشتگان سنبل و قرنفل
برافشاندند و حور العین برچیدند و بهدیه یکدیگر میدهند و بدان فخر میکنند تا به این غایة
و میگویند این از نثار تزویج فاطمه است الحمد و بود تا آن ابر طومارها نثار کرد و بهر طومار فرشتگان
گویند بار خدایا این چیست گفت این ودیعتهای است شیعه علی و فاطمه را نزد شما
تا روز قیامت چون روز قیامة شود بر صراط باشید و هر که بر شما بگذرد که مثقال حبة از
محبت علی در دل وی باشد و محبت فاطمه و فرزندانش این جواز بدو دهید جواز بیزاری از
دوزخ و اول بهشت برید بحساب این حکمی است که من کردم پیش از آنکه خلق را آفریدم
آنگه گفت چون روز قیامت باشد بر صراط باشم و این فرشتگان با من آن
طومارها در دست گیرند چون یکی از شیعه او و دوستان ما بگذرد از آن نامه بدست راست او
دهند عنوان بروی نهاده از یاقوت سرخ بفرش حریر و دیباء سبز اولیا ما برات الحسبان
نبشته و فرشتگان در پیش و پس هیچکس نرسند الا که از راه ایشان دور شوند
با جلال و اکرام ایشان را میبرند تا در بهشت رسند آن طومارها بر آواز ندهند و گویند
بیایید ای خلایق و جواز خدا برخوانید رضوان و خزنه گویند ایشان را یا اولیاء الله
ادخلوها بسلام آمنین درها بر ایشان بگشایند هیچکس ایشان را باز ندارد
تا با علی درجات جنات رسند و با ما در درجه ما باشند در اعلی علیین آنگه
گفت هر که خواهد که خدا او را چنان زنده دارد که ما را و چنان میراند که ما را و در قیامت
با ما حشر کند او را با ما در درجه ما باشد باید که بجا تولا کند و از دشمنان ما تبرا و دوستان ما را
دوست دارد و دشمنان ما را دشمن دارد و لعنت کند ایشان را که خدا دشمنان ما را
لعنت کرده است بر زبان پیغمبران و فرشتگان و جمله خلقان آنگه گفت منادی
ندا کند از عرش که ملائکتی و ساکنی جنتی برکوا علی تزویج فاطمة من علی فقد بارکت
علیها

علیها ای فرشتگان و ساکنان بهشت من مبارکباد بر تزویج فاطمه و علی کردم و بر ایشان برکه
کردم و دراحیل گفت کدام برکت باشد عظیم تر از کرامت تو ایشان را و بشارة تو ایشان را
بهشت و ایشان هنوز در دنیا اند خدا تعالی گفت یا دراحیل از برکه من برایشان منتهی
من ایشان را بر محبت خود جمع کردم و او فرزندان ایشان امامانی کردم که عالمیان را دعوة
کنند بدین من و ایشان حجة الکدیم بر خلقان تا روز قیامت آنگاه جبرئیل گفت خدای
مرا فرموده است تا ترا بگویم تا فاطمه را بعلی دهی ایشان را بشارة دهی بدو پسر نیکو نجیب
ظاهر خیر فاضل در دنیا و آخرة یا علی این فرشته حال از پیش من برفت من در حال کس
فرستادم بتو و عزم مقرر کردم بران که تا فرمان خدای پیش گیرم در این باب علی گفت یا رسول
کار من باینجا رسیده است که خدای تعالی مرا یاد کند در ملاء اعلی و در بهشتها حدیث من کنند و عقد نکاح
من در آسمان بندند کفو فرشتگان رسول گفت یا علی چون حق خدا تعالی ولی خود را اکرام کند
آن دهد او را که هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ گوش چنان نشنیده و بر خاطر هیچ بشر آنچنان
نگذشته باشد علی گفت فی کفتم رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی
بار خدایا توفیق ده تا شکر نعمت تو بجا آرم رسول گفت آمین آنگه گفت ای علی برخیز
و بمسجد رو که من بر اثر تو می آیم تا آنچه خدا فرموده است بجای آرم بحضور مهاجر و انصار ذکر کنم
از فضل تو آنچه چشم تو بدان روشن شود و چشم دوستان تو در دنیا و آخرة امیرالمؤمنین
گفت من از نزدیک رسول بیرون آمدم و از خرمی نمیدانستم که چگونه میروم در راه
ابوبکر و عمر پیش من افتادند گفتند ما وراءک چه خبر است گفتم حضرت رسول فاطمه را بمن داد و گفت
خدای تعالی او را بمن داد و عقد شما را در آسمان بسته و رسول بر اثر من می آید تا این حدیث
تمام کند ایشان نیز شاد مانه شدند و با من در مسجد آمدند بر اثر رسول صلعم برسید و روی او

از حرمیان و شکوه بود گفت بلال اکتابت بلال انجا اند گفت برو و آواز ده که مهاجر
و انصار را او برفت و صحابه را جمع کرد و رسول صلعم بنزدیک منبر نشست تا هر دو جمع شدند
انگه رسول بمنبر شد و این خطبه برخواند الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه
المرغوب الیه فیما عنده المرهوب من عذابه النافذ امره فی ارضه وسمائه الذی خلق
الخلق بقدرته ومیزهم باحکامه واعزهم بدینه واکرمهم بنبیه صلی الله علیه وآله
ثم ان الله جعل المصاهرة نسبا لاحقا وامرا مفترضا وشج بها الارحام و
الزمها الانام فقال تبارک اسمه وتعالی وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله
نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا فامر الله یجری الی قضائه وقضاؤه
یجری الی قدره ولکل قضاء قدر ولکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء ویثبت
وعنده ام الکتاب ثم ان الله امرنی ان ازوج فاطمة من علی فاشهدکم
انی قد زوجتها ایاه علی اربعمائة مثقال فضة انگه گفت ای مهاجر و انصار
بدانید که جبرئیل بنزدیک من آمد و مرا خبر داد که خدای تعالی در آسمان نزدیک بیت المعمور
جمع کرد و ایشان را بنزدیک گفت گواه باشید که من پرستار خود فاطمه را به بنده خود علی
بن ابی طالب دادم انگه بنشست و گفت ای علی برخیز و را خود خطبه کن علی برخاست و این
خطبه برخواند الحمد لله الذی قرب من حامدیه ودنی من سائلیه ووعد الجنة
من یتقیه وانذر بالنار من یعصیه نحمده علی قدیم احسانه وایادیه
حمد من یعلم انه خالقه وبارئه ومحییه وسائله عن معاصیه ونستعینه
ونستهدیه ونؤمن به ونستکفیه ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له شهادة تبلغه وترضیه وان محمدا عبده ورسوله صلی الله علیه

وآله

وآله صلوة تزلفه وتحظیه وترفعه وتصطفیه ان خیر ما افتتح
واختتم قول الله نعم وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم الایة
والنکاح مما امر الله به ورضیه واجتماعنا لما قدره الله واذن
فیه وقد زوجنی رسول الله ابنته فاطمة فاسئلوه واشهدوا
وانی قد رضیت بذلک فقال المسلمون ارضیت یا رسول الله
فقال نعم ونعم الختن والاخ لی وهو السید فی الدنیا والآخرة
وهو من الصالحین انگه گفت رسول صلعم دختر خویش فاطمه را بمن داد
پیرسید از او و گواه باشید که من راضی شدم مسلمانان گفتند
یا رسول الله راضی شدی گفت شدم و نیک دامادیست
او مرا و نیک برادریست او و سیدست هم در دنیا و هم در آخرت
و او از جمله صالحانست علی برخاست و سر بر زمین نهاد سجده
شکر این نعمت و گفت الحمد لله الذی حببنی الی خیر البریة
محمد صلعم مسلمانان گفتند بارک الله فیکما وعلیکما ویجمع
شملکما واسعد جدکما واخرج منکما الکثیر الطیب آنگه
رسول صلعم بفرمود تا طبق خرما آوردند و بنهادند و بر بودند
و رسول صلعم در حجره زنان رفت و گفت بدین خرمی برای فاطمه
دف بزنید دف بزدند انگه علی را گفت یا علی برو و درعت
بفروش تا درین کار صرف کنی علی گفت من برخاستم
و درع برگرفتم تا ببازار برم اعرابی پیش من آمد و گفت ای علی

این درم بهای است گفتم آری گفت بچند میفروشی گفتم به پانصد درم دست در آستین
کرد و صره پانصد درم بمن داد و من جبه بوی دادم و درم بحضرت رسول صلعم آوردم
مرا گفت چه کردی گفتم بفروختم به پانصد درم اینک درمها گفت بکه فروختی گفتم باعرابی گفت
ویرا شناختی گفتم نه یا رسول الله گفت آن جبرئیل بود و پیش از آنکه تو آمدی جبه باز آورد
و بامن داد آنگه ابوبکر را بخواند و مشتی از آن درم بوی داد و گفت برو و از برای فاطمه
چیزی بخر که بکار آید ایشان را و سلمان و بلال را با وی بفرستاد تا او را یاری کنند
برفتند و آن شصت و سه درم بود بستری پیش درو آغشته بچهار درم بخریدند و مقنعی بچهار
درم حصیری و آنچه بکار می بایست بخریدیم و رسول در خانه ام سلمه بود پیش وی بردیم ام سلمه جهیز
در آن نگریست سر بسوی آسمان کرد و گفت اللهم بارک لقوم جل آنیتهم الخزف
بار خدایا برکت قومی را که بیشترین آنها ایشان سفالست اللهم بارک لآل محمد
فی جهازهم بار خدایا برکت کن بر آل محمد در جهازشان و باقی درم بام سلمه داد و گفت نگه
دار تا بوقت حاجت امیرالمؤمنین برفت و یکماه توقف کرد و همه دل مشتاق
وصل یاران کار و لیکن شرم میداشت و هر وقت که رسول صلعم او را بدیدی بخلوه گفتی یا علی
میدانی که من بهترین زنان جهان را بتو دادم چه نیکو جفت تو چون یکماه برین برآمد
عقیل گفت ای برادر چرا فاطمه را باز نمیخواهی تا چشم من روشن شود باجتماع شمل شما
علی گفت ای برادر والله که رغبت من بیش از نیست و لیکن حیا مانع است گفت بیا تا
برویم و این حدیث را بحضرت رسول صلعم بگوییم برخاستند و متوجه شدند در راه ام ایمن
را دیدند مولاة حضرت رسول صلعم گفت بکجا میروید گفتند پیش رسول خدا میرویم باین کار گفت
شما بسلامت باز گردید که این حدیثی است که بزنان راست آید تا من بگویم آنگه

برفت

برفت و بنزدیک ام سلمه و این حدیث با وی بگفت او کس فرستاد و زنان را
حضرت رسول صلعم حاضر کرد چون رسول صلعم درآمد پرسید که برای چه کار جمع شده‌اید
گفتند برای کاری که اگر خدیجه زنده بودی چشمش بدان روشن شدی رسول چون نام خدیجه
شنید بگریست گفت مانند خدیجه کجا باشد تصدیق کرد مرا آنگه که مرا تکذیب میکردند و
ایمن [illegible] بود آنگه که مردمان مرا مستوحش کردند و قوت داد مرا بر دین خدا و مواساة و معاونه
کرد با من بنفس و مال و خان و مان خدا امر فرمود تا او را بشارة دهم بخانه در بهشت از زمرد
سبز زنان گفتند یا رسول الله هرچه تو از خدیجه گویی بیش از آنست جز آنست که او با رحمت
خدا پیوست خدا ما را با وی حشر کناد یا رسول الله برادر و پسر عم تو علی میخواهد که فاطمه
را بوی دهی رسول گفت چرا وی نگفت این حدیث را گفتند یا رسول الله ویرا حیا مانع میشود
رسول گفت ای ام ایمن ویرا بخوان برفت و علی مترصد نشسته بود تا چه جواب آید گفت
ای علی رسول ترا میطلبد علی برخاست و پیش رسول صلعم رفت و بنشست شرم زده و سر در
پیش افکنده رسول گفت یا علی میخواهی تا جفت ترا بتو دهم گفت بلی یا رسول الله حبا و کرامة
امشب یا فردا انشاء الله آنگه ام سلمه را گفت که آن درمهای فاطمه که ترا دادم بیار بیاورد
از آنجا مشتی برگرفت و بحضرت علی داد و گفت باین روغن گاو و خرما بخر برفت و بخرید و
مشتی دیگر برداشت و بعمر داد و گفت باین جامه بخر و طیب برفت و بخرید و سعد معاذ آمد
و ده گاو و گوسفند آورد و گاوی و شتری سعد بن الربیع و ابو ایوب انصاری و عبدالرحمن عوف
یک یک از یاران می آمدند و شتر و گاو و گوسفند می آوردند تا هدایا بسیار جمع شد و رسول
هدیه بپذیرفتی و عوض بدادی از آن رسول صلعم بفرمود تا آنچه کم بود بصحابه دادند تا بپختند
و آماده کردند و به پختند و رسول علی را گفت امشب مرا و ترا مشغول می باید بودن که کاوان و

دو گوسفند ان زن بکشیم امیر المومنین گفت و پوست میکند و رسول پاره میکرد چون روز شد
تمام کرده بودند امیر المومنین گفت یا رسول الله هیچ از خون نه دیدم چون اندر بود
رسول صلعم کس فرستاد و صحابه را بخواند و گفت امروز خوش دل باشید مرا امروز یاری
دهید تن خود و عیالان خود را و لیکن علی علیه السلام صحابه را حاضر شدند و دیگها را بار نهادند
رسول چون چنان دید گفت اللهم اعنهم علی طاعتک و لا تولهم الی غیرک و اکفهم
من فضلک چون دو ساعت از روز بگذشت همه طعامها پخته بودند و طعامها عهد
کرده رسول صلعم علی را گفت برخیز جمله مهاجر و انصار را و اهل مدینه را حاضر کن
و هیچکس را در مدینه رها مکن همه را بخوان از مردان و زنان و کودکان و موالی
و بندگان علی گفت یا رسول الله چگونه کنم این قوم را که پراکنده اند بعضی بیرون در
کشت زارها اند و جماعتی نهانی خفته و ... رسول گفت ای علی
تو بر بام این خانه برو و آواز ده و بگو یا ایها الناس اجیبوا رسول الله
ای مردان اجابت کنید رسول خدا را که خدای تعالی آواز ترا بگوش ایشان برساند
و اگر چه بعضی بمشرق باشند و بعضی بمغرب اگر هست بنی خدای تعالی
همچنانکه آواز ابراهیم چون حج را دعوه کرد بگوش همه خلایق رسانید که
گفت واذن فی الناس علی بر بام سرای رفت و آواز داد آواز
او بگوش آنانکه در مدینه و خارج مدینه بودند رسید همه جواب دادند
و گفتند لبیک لبیک یا داعی النبی و سعد بگفت مردم سر در نهادند بسبب دعای
رسول صلعم بودند تا در مسجد ظهر ... طعام بیاوردند و مردم را طعام دادند
تا در مدینه هیچکس نماند از مردان و زنان و کودکان و بردگان الا که

الاکه

اران

الا که از آن طعام بخوردند و سیر شدند و هر که خواست که چیزی بردارد
برداشت و طعام بسیار بماند از برکت رسول صلعم مردم دیگر روز باز آمدند و
باقی طعام بخوردند هیچ طعام نماند جز گوسفند ابوایوب گفت یا رسول الله این
گوسفند را چه افتاده است بر چشم گرفته اند یا بر خداوندش برار آنکه سخت است
یا گوشتش حرام است والله که من جز این نداشتم و الا که فدای کردمی رسول
گفت یا ابوایوب به آنکه علی خواست تا او را بکشت جبرئیل گفت او را باز گیر
و کاری خواهد بود آنکه رسول بزید بن جبیر انصاری را فرمود تا آن گوسفند را بکشت
و پوست کند و بپخت رسول صلعم گفت این گوسفند را پاره کن و استخوانهاش مشکن
همچنان کرد آنگه فرمود تا آن گوسفند را بنهادند دیگر بار ندا کردند و جمله صحابه را
باز خواندند رسول ایشان را گفت بخورید این طعام را بنام خدا و استخوانها مشکنید
همچنان کردند رسول صلعم بفرمود تا استخوانها جمع کردند همه را در پوست نهاد و دعا کرد
تا خدا او را زنده کرداند جبرئیل آمد و گفت ای محمد خدایت سلام میرساند
و میگوید امروز از من بخواه همه دنیا و شرق و غرب سهل و جبل و بحر را اگر
خواهی تا هر چه گذشته است باز آرم از بزرگی و بزرگواری این ما مهمان رسول گفت
یا رب احیا کن این گوسفند خواهم تا با ابوایوب دهم که درویش است خدای تعالی
او را زنده کرد و رسول آنرا با ابوایوب داد و خدای تعالی ابوایوب را از نسل آن گوسفند
برکت بسیار داد و مسلمانان چون آن بدیدند یقین ایشان زیاده شد
رسول صلعم گفت ابوایوب بنگر تا گوسفند همانست ابوایوب گفت والله یا رسول الله
که همانست چه گوسفند مرا یک چشم سیاه بود و یک چشم ازرق و این
همچنانست خدای تعالی شیر او را سبب شفا بیماران کرد هر بیماری که از آن بخوردی

شد رست شدی وان گوسفند را هر دمان مدینه مبعوثه خوانندی
و عبد الرحمن عوف در معنی بیتی چند گفته است و گوشت این گوسفند را بخش
و استخوانها را نا شکسته و خلقی بسیار از آن طعام سیر گشتند و آن استخوانها در
پوست نهادن و دعا کردن رسول صلعم و زنده کردن خدا تعالی از انعام کرده است و بیتی
از آن جمله اینست عثمان عفان رسول را پرسید که چه دعا خواندی که خدای تعالی
آن گوسفند را زنده کرد گفت گفتم اللهم انت خلقتها و انت افنیتها و انت
قادر علی اعادتها فاحیها یا حی لا اله الا انت چون مردم متوق شدند
رسول صلعم ام سلمه را بخواند و ام ایمن را و سوده و حفصه را و زنان مهاجر و انصار را
و گفت ام ایمن که چون در نزدیک فاطمه شدم تا او را بیارایم نوری دیدم از پیشانی
و دو چشم او چون نور آفتاب تابان و جمال و حسنی که مثل آن ندیده بودیم بنشستیم
و در آرایش او گرفتیم او جامها مادرش خدیجه یاد کرد آن جامها در پوشیدیم و آن
طیب که خریده بود برو کردیم او گفت مرا پاره طیب بهشت از آن یاد رفت
و پاره گلاب آورد که ما هرگز چنان ندیده بودیم و چیزی دیگر آورد مانند برای
مشک لطیف و مار با بار خشک از خوش بوی تر ام سلمه گفت این چیست
یا ابنة رسول الله گفت ای ام ابن عوف حصه رسول صلعم است که در وقت
کرم کاه در آمدی من از آن بگرفتمی و در جایی جمع کردمی و اما این رغبت مر مرا
بنزدیک مردم آمدی که او را دحیه الکلبی گفتندی بحصر برخواستی از و چیزها بنهادی
من برگرفتمی امروز که مرا این کار در پیش آورد رسول صلعم این سخن بشنید گفت یا بنت آن
آن دحیه الکلبی نبود آن جبرئیل بود و لیکن خنک ترا که طیب تو از پر جبرئیل
و عود شاه سلیل سلیب آمد گفت از آن چه عجبت که خدای تعالی او را از میوه بهشت

اوزند

آورد روزی جبرئیل بمن آمد و سیبی آورد از بهشت گفت این سیب را بخور و با
اهل خود بخفت که خدای تعالی ترا دختری روزی خواهد کرد سیده زنان اولین و
آخرین من سیب بخوردم و با خدیجه خلوت کردم فاطمه بار گرفت او حوراء انسیه است و اصل
او از بهشت است و مرجع او با بهشت خواهد بودن امیر المومنین علیه السلام گفت من نماز دیگر
نزدیک رسول صلعم رسول استغفار و تسبیح میکردم مرا گفت ای علی ساز کن که امشب
اهل ترا بخانه تو خواهند آورد گفت من بخانه رفتم پاره ریگ نرم بیاوردم
و بگستردم آنجا و چوبی فراگرفتم از این دیوار بآن دیوار بنهادم که جامه بر و افکنند و پوست
گوسفندی بود باز افکندم و مخده بود از لیف بنهادم و آنچه خریده بودند از جهاز
فاطمه بخانه من نقل کردند رسول اسماء بنت عمیس را بفرستاد بدختران عبد المطلب
و زنان انصار و مهاجر گفت ایشان را از من سلام برسان و بگو که رسول خدا میگوید
که امشب فاطمه بخانه علی میرود حاضر آیید رسول صلعم نماز شام و خفتن بکرد و بخانه
آمد و آن زنان جمله حاضر آمدند ایشان را گفت امشب در صحبت فاطمه بروید و او را
بخانه علی برید و خرمی کنید و رجز خوانید و فحش مگویید و چیزی که خدا نپسندد و تکبیر و
تحمید خدا گویید ایشان بیامدند و فاطمه را بیاراستند و حله که او را بود از میراث
خدیجه برو کردند و چادری در سر او کردند از بهشت و عشاء حور آمدند و گرد اگرد
او در استادند و میگفتند لا اله الا الله ما اکرم محمد او اهل بیته علی الله
چه گرامی اند محمد و اهل بیت او بر خدای تعالی جابر بن عبد الله انصاری گفت رسول صلعم بفرستاد
تا اشتر شهبا را زین کردند و حضرت فاطمه را سوار کردند و سلمان را فرمود تا عنان
او گرفت و حضرت رسول صلعم با ایشان برفت و اهل بیت رسول از حمزه و عقیل و جعفر

وجز ایشان در پیش میرفتند با سلاح در روایتی حضرت جبرئیل با هفتاد هزار فرشته
در صحبت ایشان بود و حضرت میکائیل با هفتاد هزار فرشته و زنان حضرت رسول صلعم
پیش میرفتند و رجز میگفتند اولین کسی که از ایشان رجز گفت ام سلمه بود
سرن بعون الله جاراتی واشکرنه فی کل حالات واذکرن ما انعم رب العلی
من کشف مکروه وآفات فقد هدانا الله بعد کفر وقد انعشنا رب السموات وسرن
مع خیر النساء الوری تفدیک عماتی وخالاتی یا بنت من فضله ذو العلی
بالوحی منه والرسالات ام سلمه این بیتها میگفت و زنان همان بیت اول باز میگفتند
رسول صلعم چون این بشنید خوشدل شد و خدا را شکر کرد و او را دعا گفت بخیر آنگه
عایشه پیش آمد رجزها میگفت چون عایشه خاموش شد حفصه آغاز کرد آنگه
تکبیر کردند زنان با وی تکبیر کردند چون بدر سرای رسیدند مردان برگشتند و زنان
در سرای شدند و اشعار میخواندند و دست میزدند و رسول صلعم در سرای دیگر شد
و علی عم بمسجد بود رسول صلعم کس فرستاد و او را بخواند پیش رسول آمد سر در پیش
افکنده از فرط حیا رسول او را نزد خود بنشاند و ام ایمن را گفت برو و فاطمه ازفرط
را بیاور او بیامد و گفت اجیبی رسول الله اجابت کن فاطمه گفت پیش رسول صلعم
کیست گفت علی است فاطمه گفت واحیاتاه چگونه آیم پیش رسول صلعم ام ایمن گفت
تن و جانم فدای تو باد او از تو بیگانه نیست شوهر توست و نزدیکترین مردمانست
بتو بجنبید و بسبب آنکه دست او گرفت و او میشد شرم زده چون پیش رسول صلعم آمد
بگریست رسول صلعم او را بر ران راست خود نشاند و در بر گرفت و گفت جانم
پدر مگری که این هنگام فرح و شادیست آنگه دست علی گرفت و دست فاطمه

در دست او نهاد و گفت بگیر که تو سزاوار تری بوی نعم الختن و نعم الاخ
و نعم الصاحب لی انت آنگه گفت مرحبا ببحرین یلتقیان و بحرین یتعانقان
مرحبا بدو دریا که بهم رسیدند و بدو ستاره که بهم پیوستند آنگه فاطمه را گفت پیش او چون
پرستار باش تا او چون بنده باشد آنگه علی را گفت نیکو باش با زن تو و فاطمه
را گفت نیک شوهریست شوهر تو آنگه گفت بارک الله علیکما وفیکما واسعد
جدکما واخرج منکما الکثیر الطیب آنگه بیرون آمد و در فراز کرد و عضاده در بدست
گرفت و گفت طهرکما الله وطهر نسلکما انا سلم لمن سالمکما وحرب لمن
حاربکما استودعکما الله واستخلفه علیکما خدایتعالی پاک کرداناد شما را و نسل شما را
من صلح ام با آنکه با شما بصلح است و جنگم با آنکه با شما بجنگست شما را بخدا سپارم آنگه
زنان را گفت که باز گردید که رحمت خدا بر شما باد و زنان برفتند و یک زن بر فاطمه بود
نرفت رسول صلعم گفت این کیست که نرفت گفت منم اسما بنت عمیس گفت چرا تو
نرفتی گفت یا رسول الله من میخواهم تا وصایت خدیجه را بجای آرم گفت آنچه وصیت است
گفت روزی نزدیک خدیجه حاضر بودم فاطمه در پیش او بود در نزع گریست و بگریست گفتم
برای چه میگریی آنچه خدا ترا داد کس را نداد گفت بخیل نیستم خدای را بر آن شکر
میکنم ولیکن اندیشه من آنست که من نزد خدا شوم و فاطمه تنها بماند بوقت آنکه او را
بشوهر دهند کسی نباشد که او را امداد کند و امین او باشد وصیت میکنم ترا
و سوگند میدهم بر تو بخدای عز و جل که اگر تو در حیوة باشی این تیمار بداری و فاطمه را تنها
نگذاری حضرت رسول صلعم بگریست و او را دعا کرد و گفت اللهم استرها فی لیلها و نهارها
واسترها فی دینها وآخرتها واقض لنا حاجتها آنگه گفت یا اسما نکو اندیشه کردی

سه روز یا هفته پیش او باش تا او تنها نباشد چون رسول برفت فاطمه
از شرم چراغ بنشاند اسما گفت چندان نور از روی حضرت علی و فاطمه تافت
که خانه روشن شد علی گفت من در روی نگاه کردم مرا هیبتی بگرفت از آنکه فاطمه
سخت مانده بود برسول صلعم بروی و قامت در رفتن و گفتن و اشارات
اسما گفت بگوشه بنشستم ساعتی علی گفت یا بنت رسول الله مرا و روی بمت
دستوری ده تا آن ورد بگزارم گفت صواب باشد او نیز برخاست در پی او بایستاد
و نماز میکرد تا که صبح دمید چون روز شد رسول صلعم بیامد و در بزد زنی برخیز و گفت السلام
علیکم ادخل یرحمکم الله اسما گفت بجستم و در بگشادم و ایشان از شرم با بامداد در زیر
گلیمی بودند چون رسول در آمد خواستند تا برخیزند رسول صلعم گفت ایشان را داد که
بر حال خویش باشید آنگه بیامد و بر سر بالین ایشان بنشست و پایها در میان
ایشان کرد یکپای وی را علی در بر گرفت و یکپای را فاطمه آنگه با علی گفت چگونه
یافتی اهلت را گفت نعم العون هی علی طاعة الله نیکو یاریست او برچه
خدای فاطمه را پرسید همچنین جواب داد آنگه علی گفت گونه آب بیاور رسول آیات
از قرآن بر آنجا خواند و باد در دمید و علی را گفت گونه آب بیاورد رسول صلعم علی را
گفت بازخور و اندکی بدهان کن همچنان کرد رسول صلعم از آن بر روی و سینه علی ریخت
و گفت اذهب الله عنک الرجس وطهرک تطهیرا آنگه پاره دیگر بخواست و آیاتی
قرآن بر وخواند فاطمه را گفت بازخور و پاره را دهان کن همچنان کرد رسول از آن بر
روی فاطمه ریخت و گفت اذهب الله عنک الرجس وطهرک تطهیرا آنگه
ایشان را دعا کرد و بیرون آمد و گمان برد که ایشان در شب با یکدیگر خفته بودند

جبرئیل

جبرئیل آمد و او را از کار ایشان خبر داد و این آیه آورد تتجافی جنوبهم عن
المضاجع الآیه روزی دیگر رسول صلعم در نزدیک ایشان رفت هریکی را در گوشه
یافت نشسته دست ایشان گرفت و بیاورد ایشان را بر غطی از آن خدیجه
نشاند و گفت با یکدیگر یکجا باشید و خدیجه برای آنکه فاطمه را دو بستر داشتی از
دیگر دختران حلی و متاعی که او را بود جهت فاطمه گذاشت چه او کهتر بود و خدیجه را
دو دختر دیگر بود زینب و رقیه هر دو را در حیوة خود بشوهر داده بود در مکه رقیه را
بعتبه بن ابی لهب و زینب را با بو العاص بن الربیع و رسول صلعم شب دیگر بنزدیک ایشان
آمد حسنو بیافتند و یکجای بخوردند و رسول صلعم ایشان را بجای سپرد و بمسجد آمد و نماز
کرد تا دو را ایشان را دعا میکرد دو دیگر وقت سحر بیامد و در بزد اسماء در باز کرد و ایشان
در زیر عبا بودند خواستند تا برخیزند رسول گفت علی حالکما آنگه علی را گفت یکساعت
بمسجد رو و او بیرون رفت فاطمه را گفت چگونه میبابی شوهرت را گفت خیر بعل
بهترین شوهری الا آنست که زنان قریش مرا طعنه میزنند و میگویند که پدرترا بمردی
درویش داده است که او مالی ندارد رسول صلعم گفت فرزند پدرت درویش و شوهرت
درویش نیست خدای تعالی خزاین گنجهای زمین بر من عرض کرد از زر و سیم من قبول نکردم
و اختیار نکردم و اگر تو آن بدانی که بدست میاند دنیا و زینت دنیا در چشمت زشت
آید بدانکه این زنان آنچه گفتند از طریق شفقت نگفتند و من ترا بکسی دادم که باسلام
از همه بیشتر و بعلم از همه عظیمتر و بدانکه خدای تعالی ترا از آسمان بعلی داد و من بحکم خدا ترا
در زمین بعلی دادم بدانکه خدای تعالی در زمین اطلاع کرد دو مرد را بر گزید یکی پدر
تو کرد و یکی را شوهر تو نیک شوهریست شوهر تو در عصیان مکن با آنچه ترا گوید

اگر ایشان را دعا کرد و گفت بار خدایا ایشان را العفو ده و فرزندان ایشان را
وارثان بهشت گردان و بر نسل ایشان برکت کن و ایشان را امامانی گردان
که بومنان نور راه نمایند کان خلقان باشند اگر علی را گفت یا ابا الحسن
الزم هذه زوجتک او از حوریان بهشت است چه او را از میوه بهشت آفریده اند با
او مدارا کن فانها بضعة منی و با وی ایست از من انچه او را رنجاند مرا رنجاند
و انچه او را شاد کند مرا شاد کند حذار حذار از خشم او خشم کیرد و از رضاء او راضی شود
گفت یا ابا الحسن نباید که من فردا اینم و بر تو اثر غش نباشد فاطمه گفت
یا رسول الله من شرم میدارم از اسما مدتی شد که خدمت میکند و من نمیتوانم خدمت
کردن برا این خادمه فرما رسول ص گفت بعقب هر نماز سی و چهار بار تکبیر و سی و سه بار
تسبیح و سی و سه بار تحمید کوی که این بر زبان سبکست و در میزان هزار بار فاطمه که کس
نباشد که هر بامداد و شبانگاه این تسبیح بکند و الا که خدای تعالی مهمات دنیا و آخرت
او کفایت کند اگر گفت رسول الله اسما را که تو نیز برو بسلامت جزاک الله خیرا اسما
بار گفت و برفت و ایشان تنها بماندند و امیر المؤمنین بومان و ایشان را رسول
النسب کم را اینجا آوردی زنانی زادیدم که بجمال و صورت زنان دنیا نبودند رسول ص
گفت ایشان حور العین بودند که خدای تعالی ایشان را بعروس تو فرستاد و کرامت ترا و کرامت
شوهرت ایشان درین بودند که کسی آمد و گفت یا رسول الله زنان [illegible] بهشت
فاطمه می آیند با حلها و حلیها رسول ص اندیشه کرد و گفت همین ساعت این زنان
در اینجا آراسته بحلها و فاطمه ایشان را چند باز ماند و [illegible] گفت یار خدایا
حله فرست برای فاطمه که ایشان همانند ان نیز باشند تا شماتت نکنند جبرئیل آمد

و برای او جا

برای او حله آورد از بهشت که قیمت آن هر چه در دنیاست برنیاید حضرت فاطمه ع
آن حله در پوشید و بنشست ایشان در آمدند و آن حله را دیدند متحیر ماندند
و گفتند یا فاطمه این حله را از کجا آوردی که ما در دنیا مانند آن نباشد و ما ندیده ایم
و نشنیده گفت هذا من عند الله چون اسما بنت عمیس برفت کاری که در خانه
فاطمه ع بود خود سامان میداد یکروز خسته شده بود و امیر المؤمنین ع بدر سرای آمد و در زد
کس جواب نداد آواز آسیایی آمد که میگردید و گهوارهٔ حسن ع می جنبید علی از شکاف در
نگاه کرد فاطمه را دید خوابیده و آسیا میگردید و گهواره می جنبید عجب داشت بیامد و رسول
را خبر کرد رسول ص گفت اما علمت ان لله فی الارض ملئکة موکلین بمعونة
آل محمد میدانی که خدای را در زمین فرشتگانی اند موکل بمعونه و یاری آل محمد امیر المؤمنین ع
گفت والله که من هرگز و بر لبنا را زدم و اختیار کرا بهمت او نکردم و او هرگز در من عاصی
نشد و چیزی نکرد که رضای من نبود تا بجوار رحمت ایزدی پیوست و هر گه که در رو نگریدم
هر غم که مرا بود برفت و تا او از دنیا برفت من هرگز شادمان نبودم این جمله
بود از قصه تزویج فاطمه صلوات الله علیها و علی بعلها قوله تعالی ویعبدون من
دون الله ما لا ینفعهم ولا یضرهم وکان الکافر علی ربه ظهیرا وما ا
لا مبشرا ونذیرا فلما اسألکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه
سبیلا وتوکل علی الحی الذی لا یموت وسبح بحمده وکفی به بذنوب عباده
خبیرا الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی
العرش الرحمن فاسئل به خبیرا واذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا
وما الرحمن لما تأمرنا وزادهم نفورا حق تعالی بیان حال مشرکان کرد و گفت میپرستند
این مشرکان بدون خدا چیزی که ایشان را منفعت نتوانند کردن و نکنند و مضرت نکنند

رسلناک
قل
العرش
انسجد

از آنکه جاحد است و کافر یار شیطانست و یاور اوست بر مخالفت فرمان
خدا و گفته‌اند معنی اینست که کافر همیشه بر خدای ذلیل و حقیر بوده است و خوار و اهانت کرده
کسی که او را باز پس پشت افکنند و باو ننگرند آنگه رسول گفت وما ارسلناك و ما ترا
نفرستادیم الا بشارة دهنده و ترساننده کار تو اینست که فرمانبرداران و مومنان را
بهشت بشارت دهی ایشان گفت تو میشنوند و متابعت تو میکنند بگو ایشان را
که من از شما چیزی نمیخواهم و من مزدی طمع ندارم و این دعوة بر طمع اشما نمیکنم
ولیکن آنکس که او خواهد که بطوع برضا خدا او طلبد او نفقه کند باین بحدا النفق ثواب او
راهی جوید او را باشد که بخدای تعالی راهی گیرد آنگه گفت ای محمد و توکل اعتماد بر خدای
کننده است و هرگز نمیرد در دفع کردن شر این کافران از نفس خود و تسبیح کن خدای را
بحمد و ثنای او ستایش او بگو الحمد لله کما هو اهله و مستحقه در خبر است
که چون بنده بگوید الحمد لله کما هو اهله و مستحقه فرشتگان از نوشتن باز ایستند خطاب آید
که چرا نمی نویسید گویند خداوندا ما چه دانیم که چیست آنچه تو اهل آنی از شکر ما او را
نویسیم خدای تعالی گوید همچنین است که او گفت بنویسید که جزاء آن من میدهم و گفتی بر
و بسنده است خدای آگاه و دانا بگناهان بندگانست او ایشانرا از تو
کفایت کند و جزای کناهان ایشان رساند الذی خلق السموات آن خدایی که بیافرید
آسمانها و زمین را و آنچه درمیان آسمان و زمین است در مدت شش روز آنگه
بر عرش مستوی و مستولی شد آن خدائی است بخشاینده و مهربان فاسئل
به سوال کن از او که دانا و آگاهست ترا خبر دهد از آنچه از وی پرسی و با بمعنی
عن باشد و گفته‌اند که معنی اینست که الرحمن نامیست از نامهای خدای

مذکور

مذکور در کتب متقدمان گذشته از کسی که عالم باشد باین پرس تا ترا خبر دهد و ادا
قیل چون گویند ایشانرا که سجده کنید رحمان را گویند که رحمن چیست انکار و اطلاق این
نام کنند برخدای برآنکه در کلام ایشان مستعمل نبود و گویند ما رحمن کذاب یمامه را
شناسیم یعنی مسیلمه کذاب و او لقب خود رحمن کرده بود انسجد ای ما سجده
کنیم از آنکه ما را میفرماید بسجده کردن او و این که ایشانرا فرمودند که سجده کنید نفور و رمیدن
ایشان در زیاده کرد از دین و قبول حق آورده اند که چون سفیان ثوری این
خواندی سر بر آسمان داشتی و گفتی الهی لک خضوعا ما زاد اعداءک نفورا
بار خدایا آنچه دشمنان ترا نفور فزود مرا خضوع و فروتنی افزود و نفورا تبارک
الذی جعل فی السماء بروجا و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا و هو الذی جعل اللیل
والنهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا و عباد الرحمن الذین یمشون
علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذین یبیتون لربهم
سجدا و قیاما والذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها
کان غراما انها ساءت مستقرا و مقاما بزرگوار خدا است و با برکت آنکه ا
که در آسمان برجها کرد و آن دوازده برج است حمل و ثور الخ و این دوازده برج را جایها
و منازل این هفت ستاره کرد همچو زحل و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب
و ماه حمل و عقرب خانه مریخ است و ثور و میزان خانه زهره جوزا و سنبله خانه عطارد و قوس
و حوت خانه مشتری جدی و دلو خانه زحل سرطان خانه قمر اسد خانه آفتاب و این
دوازده منزل خود منازل سیاره کانست در آنجا آمد شد دارند تفسیر کرده آنرا بکوکبها

عظیم بود کی [illegible] بروج کوشکها است که [illegible] با بان و حرس [illegible] کسانی [illegible] باشند
کی بیابیش و لو کنتم فی بروج مشیدة و اوصیا گفت بروج ستارگان بزرگ اند
وجعل فیها و کرد در این آسمان چراغی یعنی آفتاب و ماهی تابان و روشن و او
آن خدا است که گردانید شب و روز را خلفة یکدیگر در پی هم [illegible] روز عوض شب و شب
عوض روز عبد الله عباس گفت هر یکی را خلیفه دیگری کرد و روز را خلیفه شب و شب را خلیفه
روز تا هر کس که کاری [illegible] یا [illegible] از وی فایت شود [illegible] آن کند در روز
و اگر در روز فایت شود قضا آن کند در شب [illegible] مردی [illegible] از صحابه آمد
گفت امروز دوش نماز فایت شد گفت امروز قضا کن فان الله تعالی جعل اللیل والنهار
خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا خدای گردانید شب و روز را
خلیفه یکدیگر لمن اراد هر کسی را که خواهد که خدای یاد کند و نماز کند و شکر وی گذارد
و گفته اند معنی این است که خدای تعالی شب و روز متعاقب گردانید تا [illegible] هر کسی که خواهد تا نظر
کند و بداند که [illegible] شب و روز گردانند [illegible] دلیل کند [illegible] بجای [illegible] خواهد که شکر کند
خدای را بر [illegible] نعمتها [illegible] و آن آن است که روز [illegible] نعمت [illegible]
می آرد تا ساکن [illegible] و آرام [illegible] مشغول [illegible]
کرده [illegible] بندگان خدا آنانند که بر زمین [illegible] آرام و سکون روند [illegible]
نه [illegible] تکبر و [illegible] چون جاهلان با ایشان خطاب کنند ایشان گویند سلاما [illegible]
شما [illegible] سلامت باد [illegible]
یعنی [illegible] الله [illegible] اسلام [illegible]

یعنی ما با شما کاری نداشتیم و در معرض جواب شما نمی آییم و خطاب جاهلان سفاهت باشد
وی با [illegible] ابوبرزه اسلمی روایت کرد که رسول صلعم گفت قومی باشند از امت من که ایشان
را هنوز نیافریده پس از این خواهند بود گویی که من می نگرم و ایشان [illegible] چشم من [illegible]
می دارم ایشان نصیحت کنند یکدیگر را باشند و آنچه دارند بر یکدیگر مبذول دارند و
[illegible] در میان مردمان بخفیه و تقیه روند از مردمان پوشیده [illegible] کرده مردم
از ایشان [illegible] باشند صابر و حلیم باشند و دلهای ایشان بذکر خدا و
مسجدها بنماز آباد کرده باشند بر کوچکان رحمت کنند و بزرگان را حرمت [illegible]
و با یکدیگر مواسات کنند و اگر ایشان [illegible] درویشی بذل کنند قوت ایشان بر ضعیف [illegible]
کند نماز [illegible] به پای دارند [illegible] در میان [illegible] الحمد [illegible]
یکی از میان حاضران گفت یا رسول الله باشند [illegible] کلاه ایشان [illegible] باشند [illegible]
خدمت خود [illegible] و کنند و ایشان [illegible] باشند [illegible] فراخ کنند
الحمد رسول صلعم این آیت خواند وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا
امام حسن بصری چون این آیت خواندی گفتی که این صفت روز ایشان است صفت
ایشان است والذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما روز با مردمان معامله کنند
و معاشرت [illegible] و چون شب در آید [illegible] خدای [illegible] قیام کنند [illegible] در نماز باشند [illegible]
قیام و گاهی در سجود عبد الله عباس گفت هر که او [illegible] نماز کند [illegible]
آسمان [illegible] کرده [illegible] از جمله نماز [illegible] کنندگان باشند و بعضی گفته اند [illegible]
و [illegible] است والذین یقولون و ایشان که گویند [illegible] تضرع و خشوع که بار خدایا عذاب
دوزخ از ما بگردان که عذاب دوزخ [illegible] حسن بصری گفت [illegible]

وملازم باشد آخرهم مفارقت کند اما دوزخ غریم است که هیچ نوع مفارقت نکند محمد
بن کعب گفت خدای تعالی باکافران انواع نعمت کرد شکران بگزاردند بریشان
غرامت کرد و عذاب دوزخ را غریم ایشان کرد دوزخ بد جایی قرارگاهی و مقام
کردنی است دوزخیان را قوله تعالی والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا
وکان بین ذلک قواما والذین لا یدعون مع الله الها آخر
ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل
ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا
الا من تاب وامن وعمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیاتهم
حسنات وکان الله غفورا رحیما وانانکه چون نفقه کنند اسراف نکنند و سخت
تنگ بار نگیرند و نفقه بر خود و بر عیال خود بعضی از مفسران گفته اسراف نفقه کردن
باشد در معصیت واگرچه اندک بود واقتار منع حق خدای تعالی بود و ابن عبد الله عباس است و
بعضی گفته اسراف آن باشد که از اندازه بگذرد و اقتار آن بود که تقصیر کند صفت مومنان
این نیست است که ایشان میانه گوش دارند نه اسراف کنند و نه تقصیر عیال را گرسنه
و برهنه ندارند و چندان نیز خرج نکنند که مردمان گویند که او مسرفست مقاتل گفت
ایشان آنان باشند که کسب حلال کنند و نفقه میانه کنند و آنچه فاضل باشد تقدیم کنند
و برای آخرت از پیش بفرستند زید بن ابی حبیب در صفت اصحاب رسول گفت ایشان طعام
بلذت و شهوت نخوردند و جامه را برای جمال نپوشیدند از طعام بسنده جوع قناعت کردند
چندانکه ایشان را قوت باشد بر عبادت و از لباس چندانکه عورت پوشیده باشد و
سرما و گرما بازدارد والذین لا یدعون وانانکه با خدای خدای دیگر نگیرند

و بدون

و بدون او خدایی نپرستند عبد الله مسعود گفت که از رسول صم پرسیدم که کدام گناه
عظیم است گفت آنکه با خدای انباز نگیرند و او آفریدگار خلق است گفتم پس کدام
گفت آنکه فرزند را بکشند از ترس درویشی گفتم پس کدام گفت آنکه با زن همسایه زنا
کنند حق تعالی این آیه فرستاد بتصدیق او ولا یقتلون النفس التی ونکشند نفسی را
که خدای تعالی حرام کرده است بکشتن او الا بحق یعنی بقصاص حد و ولا یزنون زنا نکنند
لقمان حکیم پسرش را گفت نگر تا زنا نکنی که اولش سخافه است و آخرش پشیمانی
و ندامه ومن یفعل ذلک هر که این کند که گفته شد بجزاء اثام باشد و
سزای بد بیند ابو امامه باهلی گفت از رسول خدا شنیدم که گفت اگر سنگی گران
از کنار دوزخ بدوزخ اندازند بهفتاد سال بقعر دوزخ رسد اما در بیمد یعنی و اثام
بوشد ما گفتیم یا رسول الله یعنی و اثام چه باشد گفت آنکه خدای گوید فسوف یلقون غیا
وقوله یلق اثاما عبد الله عمر گفت اثام نام وادی است در دوزخ ابو عبید گفت
اثام عقوبت اثم است یضاعف له العذاب او را عذاب افزون کرده شود و در قیامت
در دوزخ بماند جاوید ذلیل و حقیر الا کسی که توبه کند از گناه
و ایمان آورد از پس شرک و عبادات شرع بجای آرد عبد الله عباس گفت دو سال
ما در عهد رسول صم این آیه میخواندیم از پس دو سال این آیه آمد الا من تاب وامن و
عمل عملا صالحا رسول صم هیچ چیز چنان خرم نشد که باین آیه و قوله انا فتحنا لک فتحا
مبینا الآیه ایشان آنند که خدای تعالی سیات ایشان بحسنات بدل کند قبایح شرک
بمحاسن اسلام بدل کند چون اسلام آرند و بقتل مومنان قتل مشرکان و بزنا عفت و
احصان بعضی گفته اند معنی آنست که سیاتی که در اسلام کرده باشند بحسنات بدل

بد کرده رسول این حدیث میکرد و از خرمی میخندید چنانکه دندانهاء مبارک او می
میدیدند عبدالرحمن جبیر گفت مردی پیر نزدیک رسول ص آمد و گفت یا رسول الله حکم
مردی که او هیچ گناه نماند که نکرد و این راه که حاجیان دهند ی و آمد ی
پریشان زدی او را توبه باشد گفت این مرد مسلمان باشد گفت بلی
گوینده شهادتین باشد مؤمن بود و خیرات کند رسول ص گفت بلی او را توبه
و گناهان او بدل کنند بخیرات و حسنات مرد شادمانه شد و گفت الله اکبر
الله اکبر و تا آفتاب فروشد تکبیر میکرد در خبرست که یکروز سائلی آمد
آمد و از رسول ص چیزی خواست رسول ص گفت بنشین تا خدای چیزی بدهد
در حال مردی آمد و کیسه پیش رسول نهاد و گفت یا رسول الله این چهارصد درم است
برگیر و بمستحق ده رسول الله سائل را گفت برگیر که این چهارصد دینارست
مرد گفت یا رسول الله این درم است دینار نیست رسول خشم گرفت گفت
لا تکذبنی فان الله صدقنی مرا بدروغ زن مکن که خدای تعالی مرا راست گو کرده است
اکنون سر کیسه بگشاد و بریخت چهار صد دینار بود مرد عجب بماند گفت یا رسول الله
بخدایی که ترا بحق بحق فرستاد که من درم درین کیسه کردم گفت راست میگویی و لیکن
چون بر زبان من دینار برفت حق تعالی درم را درین کیسه زر کرد اینجا اشارتی است
و آن آنست که اگر خدای تعالی بموافقت گفتار رسول ص درم در کیسه زر کرد این چه عجب باشد
که برای موافقت گفتار خود که گفت فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات
سیئات ترا در صحیفه حسنات کرداند و کان الله غفورا رحیما و خدای تعالی
آمرزنده و مهربانست وقف ومن تاب وعمل صالحا فانه یتوب الی الله

الی الله متابا

الی الله متابا والذین لا یشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا
کراما والذین اذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صما وعمیانا و
یا تینا والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین واجعلنا
للمتقین اماما اولئک یجزون الغرفة بما صبروا ویلقون فیها تحیة وسلاما
خالدین فیها حسنت مستقرا ومقاما قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم
فقد کذبتم فسوف یکون لزاما و هر که توبه و عمل صالح کند او با خدای رجوع کرده بحق
و با و گریخته یعنی هر که ترک معاصی کرد و در عمل صالح شروع کرد او با خدای گشته است
و با ثواب باز گشتی نیکو و پسندیده و اما کلاشان حاضر نباشند بمجالس فساق که در آنجا
فسق و فجور مشغول باشند و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایة کرده اند که مراد
بزور سرود و گفتن است و سماع کردن علی بن ابی طالب ع گفت گواهی بدروغ است مجاهد
گفت مراد کاذب است دلیل قوی اکثر گفته اند مراد غناء و سرود و مزامیر و روایت است که
از رسول ص روایة کرده اند که چون روز قیامت باشد خدای تعالی گوید کجااند آنانکه گوش خویش
را منزه داشته اند و اسماع خود را از لهو و مزامیر شیطان ایشان را در روضها
مشک برید الخ فرشتگان را گوید که بشنوانید بندگان تحمید و تمجید بگویید
ایشان را که لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و اصل بوذر آنکس چیزی است
ظاهر که در باطن بر خلاف آن باشد و باطن بصورت حق نمودن و اذا مروا باللغو
کریم و چون بگذرند بلغو گذرند کریم و از و بزرگوار گذرند مقاتل گفت چون از کفار دشنام شنوند
اعراض کنند و روی بگردانند بیانش اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه
کلبی گفت مراد بلغو معاصی است یعنی چون باهل لغو و معاصی بگذرند کام برگیرند و بشتاب برانند

نفس خود ابرنهاده اند اگر توقف کنند با ایشان در آن کار شروع نشنند
ابو هیثم بن نصیر گفت که عبد الله مسعود جایی گذشت رسول عم گفت اَنَّ ابْنَ
مسعود اَصْبَحَ کَرِیمًا پسر مسعود بزرگوار است وَالَّذِینَ اِذَا ذُکِّرُوا ایمان که چون یاد
ایشان دهند آیات خدا روی در نیفتند و بیران در نیایند در حال که کران
و کوران باشند یعنی چون ایشان را وعظ گویند با آیات قرآن و مواعظ و زواجر ن
ایشان از جمعی که دارند با استماع قرآن کران در آیند و گوشها باز گیرند و از آ
بشنوند و بچشمها نگاه کنند از آنچه بینند نه چون کافران که از شنیدن و دیدن حق
کر و کور باشند مراد از آیه کری و کوریست نه نفی خرور و حرص وَالَّذِینَ یَقُولُونَ
و آنانکه گویند بار خدایا ما را ببخش و ببخش از زنان و فرزندان ما آنچه چشم ما بآن روشن
شود و ما از ایشان خوشدل و شادمان باشیم عبد الله عباس گفت این قرّة
فرزندی باشد که مادر و پدر و را بینند که بکوشش فقه و تحصیل علم دینی مشغول بود
و قرّة در وضع لغت خنکی و سرما بود و این کنایت است از شادی برای آنکه
آب چشمی که از شادی آید سرد بود و آنچه از اندوه آید گرم بود وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ
اِمَامًا و ما را امام متقیان گردان یعنی ما را لطفی کن که چون ذکر متقیان رود
مقدم و پیش آهنگ ایشان باشیم و گفته اند که معنی آنست که ما در تقوی چنان گردان
که دیگران بما اقتدا کنند ابو بصیر گفت که در پیش صادق عم بودم گفتم وَاجْعَلْنَا
لِلْمُتَّقِینَ اِمَامًا صادق عم گفت که از بزرگ خواستی چنین است این که وَاجْعَلْنَا
مِنَ الْمُتَّقِینَ اِمَامًا برای ما از متقیان و پرهیزکاران امامی و پیشوایی کن

کویی

کویی اهند اکنم نوان ثمانست و معنی که بعضی گفته اند که این از مقلوب
کلامست یعنی وَاجْعَلِ الْمُتَّقِینَ اَئِمَّةً لَنَا مقتدایان اسنوا ای ما گردان
آنکه گفت اُولٰئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا ایشانرا جزا دهند و بایدا
و درجات عالیه باشد در بهشت بآن صبری که کردند بر طاعت و ترک معاصی با فرغه گفت
بآن صبری که کردند بر درویشی و ناامیدی در دنیا وَیُلَقَّوْنَ فِیهَا با استقبال ایشان
برند در بهشت و غرفهای بهشت خطاب نیکو و سلام فرشتگان بر ایشان سلام
کنند و با ایشان سخنی گویند که بآن خوشدل شوند و دعا کنند ایشان را باین کلمه که حَیَّاکُمُ الله
و گفته اند که ملکی عظیم شان دهند و خلودی با سلامت از خدا آفشا انکه رسول را خطاب
کرد و فرمود که ای محمد بگو که خدای هیچ مبالات نکند بشما و باک ندارد از شما و در هیچ حساب
نیارد شما را اگر نه دعاء شما باشد او را یعنی اگر شما را بنزدیک او جایی بود آورده اند
دعاء شماست مجاهد گفت معنی آنست که مَا یَصْنَعُ بِکُمْ رَبِّی خدای من چه کند و کجا برد
اگر نه عبادت شما باشد بعضی دیگر گفته اند معنی آنست که شما را بنزدیک خدای منزلتی نیست
اگر دعاء شما نباشد خدای شما مبالات نکند و باک ندارد اگر شما را هلاک کند
دیگری گفت معنی آنست که خدا گفت بندگان را که من شما را از بهر آن آفریدم که مرا بشما
حاجتی بود ولیکن از برای آن تا از من بخواهید و دعا کنید تا شما را بیامرزم و حاجت
شما را روا کنم و گفته اند معنی آنست که خدای هیچ باک ندارد بشما اگر نه دعوة کردن شما بودی
باسلام و قبول کردن شما اسلام را و شما قبول نکردید اسلام را و پیغمبر را بدروغ
داشتید پس زود باشد که عذاب لازم شود در دنیا بتیغ مسلمانان در بدر و در آخرة
عبد الله عباس گفت تکذیب شما مرگ خواهد بودن ابن جریر گفت جزاء کفر شما عذاب دایم

سوره شعرا

خواهد بودن و متابع سوره شعرا مکیست تا اینجا که والشعراء یتبعهم الغاوون
و از اینجا تا آخر سوره مدنیست دویست و بیست آیه است انس مالک روایة
کرد از رسول صلعم که الحمد شده و نود که خدای تعالی مرا بجهت سوره در از بجای توریه داد و طواسین
بجای زبور و مفصل داد مرا و حوامیم و پیش از آن هیچ پیغمبر را نداده بود و اما
روایة کرد از ابی کعب که رسول صلعم گفت هر که او سوره شعرا بخواند خدای تعالی او را بعدد
هر کس بنوح ایمان آورده و بعدد آنکه نوح را کافر شده و بهود و صالح و ابراهیم و عیسی و محمد رسول
ایمان آورده اند و یا کافر شده اند بعدد ایشان ده حسنه او را بنویسند

شعیب

بسم الله الرحمن الرحیم طسم تلک آیات الکتاب
المبین لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین ان نشأ ننزل
علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین وما یأتیهم
من ذکر من الرحمن محدث الا کانوا عنه معرضین فقد
کذبوا فسیأتیهم انباء ما کانوا به یستهزءون اولم یروا الی الارض کم
انبتنا فیها من کل زوج کریم ان فی ذلک لآیة وما کان اکثرهم
مؤمنین وان ربک لهو العزیز الرحیم وابی از عبد الله عباس روایة
کرد طسم نامیست از نامهای خدا که قسم باین نام یاد کرده است و سوگند باین نام
خورده مجاهد گفت نام سوره است ابو روق نامیست از نامهای قرآن
محمد بن کعب گفت که طا طول خداست و سین سنای اوست و میم
ملک اوست خدای تعالی قسم یاد کرده است بطول و سنا و ملک خود
محمد حنفیه از امیر المؤمنین علی روایة کرد که رسول صلعم گفت طا طور سیناست

و سین اسکندریه و میم محمد مصطفی است سوگند باین نامها یا باین جایها که
این آیات کتابیست هویدا و روشن یا این سوره آیات کتابیست که از لوح
محفوظ است در و هویدا و روشن است آنچه بوده است و خواهد بود کسانی را که از اهل
بینند و از نوشته او خوانند یا آیات قرآنی است که هویدا و روشن کنند
حلال و حرام است و شرایع احکام است الله خطاب کرد با رسول و گفت ای محمد دل
در ایمان این کافران بسته و در غم ایشان افتاده تا بجدی که میم آنست که تو نفس
خود را هلاک خواهی کرد از آنکه ایشان ایمان نمی آرند تو خوش باش که بر تو جز رسانیدن
پیغام نیست اگر ایشان ایمان نیارند رنج با ایشان خواهد بودن سبب
نزول آیه این بود که رسول صلعم اهل مکه را دعوت میکرد و ایشان ایمان نمی آوردند
رسول صلعم دلتنگ میشد و اثر رنج بروی ظاهر میگشت خدای تعالی گفت خویشتن را
هلاک خواهی کردن برای آنکه ایشان ایمان نمی آرند الله گفت ان نشأ ننزل
ما اگر خواهیم از آسمان آیتی و معجزی فرستیم که گردنهای ایشان برای آن آیه خاضع
و خاشع و ذلیل گردد یعنی اگر خدای خواهد ایشان را آیتی فرستد که ملجا شوند
بایمان آوردن گفته مراد باعناق رؤسا و مهتران ایشانند و ابو حمزه
ثمالی گفت این آیه آوازی باشد که در نیمه ماه رمضان بیاید و در بعضی اهل البیت است
که آن منادی باشد در آخر زمان که از آسمان آید و ندا کنند که الا ان الحق
مع علی و شیعته حق با علیست و با شیعه او و عبد الله عباس گفت این آیه در ما آمد
و بنی امیه که دولت بنی امیه را باشد خدای تعالی از ایشان بستاند و بما دهد
گردنهای ایشان ذلیل و خاشع گردد ما را در دولت آورده اند که چون دولت بنی امیه

بابنی العباس افتاد همو نزد ابو العباس ابن سیاف مینمودند از بنی امیه ایشان را
اکرام میکردند و در سراهای خود بر کرسیهای زرین و سیمین نشاندندی تا در عهد
منصور او عم خود را از عبدالله علی بشام فرستاد او برفت و بدار الاماره فرود
آمد و کس فرستاد و وجوه و اعیان بنی امیه را حاضر کرد هشتاد مرد از ایشان
حاضر آمدند و بر کرسیهای زرین و سیمین نشستند و بر بالشها و سدیف شاعر درآمد
و این قصیده آغاز کرد اصبح الملک ثابت الاساس یا بهالیل من
بنی عباس میخواند تا اینجا رسید ولقد ساءنی وساء سوائی قربها من نمارق
وکراسی انزلوها من انزلها الله بدار الهوان والانعاس او اشارت کرد و گفت
علیکم بالکافر ایشان عمودهای آهنین درنهادند و همه را خرد بهم در شکستند و در میان
سرای بیفکندند آنگه بفرمود تا سماط بیاوردند و بر سر ایشان بگستردند و مردم را نان
و طعام میدادند و بعضی از ایشان هنوز جان داشتند منالیدند در زیر آن سماط و
خاضعین برآن گفت که مراد اصحاب اعناق است و نیز عرب را عادة
است که فعل با بعاض سنا کنند و مراد جمله باشد چنانکه گویند چشم دید و گوش شنید
و تخصیص اعناق بر آن است که عیب گوید کردن محل تکبر است وما یاتیهم
ونباید بایشان یعنی بایشان کافران ذکری و وعظی از خدای ایشان الا که ذکر را صفة
کرد بمحدث که خدای عظیم باشد الا که ایشان از آن ذکر حدیث یعنی قرآن عدول کنند و اعراض
نمایند فقد کذبوا بدرستی که بدروغ داشتند آیات ما را و زود بود که بایشان باز
آید خبرهای آنچه بآن افسوس میکنند از بعث و نشور و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب اگر
بر سبیل تذکیر نعمت فرمود اولم یروا ای نمی بینند و نگاه نمیکنند تا چند نوع نبات نیکو

بسیار

بسیار منفعت که ما رویانیدیم در زمین یعنی آنچه آدمی را شاید در طعام و شراب
و دارو و یعنی آنچه چهارپایان را شایسته بود از انواع نبات که کریم باشد و محبوب
زهر جهان برای کثرة منفعت منافعه شعبی را ازین آیه پرسیدند گفت مردمان از
نبات زمین اند از آنجا که اصل ایشان از زمین است و در ایشان کریم و لئیم هست
هر که با ایمان و عمل صالح ببهشت شود او کریم است و هر که بکفر و عمل بدوزخ رود او لئیم است
ان فی ذلک لآیة بدرستی که درین حال که ذکر او رفت آیتی و دلالتی و عبرتی هست کسی را
که تامل کند بر وجود من و قدرة و حکمت من اما بیشترین ایشان اندیشه نمیکنند و ایمان
نمی آورند و خدای تو است که او عزیز و غالب است هر چیزی را و بایشان رحیم بخشاینده
و مهربان است و مجموع این دو صفة نشان کمال است و العفو عند القدرة فضل من الکریم
وتعالی واذ نادی ربک موسی ان ائت القوم الظالمین قوم فرعون
الا یتقون قال رب انی اخاف ان یکذبون ویضیق صدری ولا
ینطلق لسانی فارسل الی هرون ولهم علی ذنب فاخاف ان
٧ یقتلون قال کلا فاذهبا بآیاتنا انا معکم مستمعون فأتیا فرعون
فقولا انا رسول رب العالمین ان ارسل معنا بنی اسرائیل قال الم نربک
فینا ولیدا ولبثت فینا من عمرک سنین وفعلت التی فعلت — فعلتک
وانت من الکافرین قال فعلتها اذا وانا من الضالین ففررت
منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین وتلک
نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل و یاد کن ای محمد چون ندا کرد
خدای تو موسی پیغمبر را و گفت ای موسی برو بکه این گروه ظالمان و کافران گروه

فرعون را اتباع وی اند و این ندا موسی را از درخت بود چون آتش
از درخت پیدا شد و ندا این بود انی انا الله رب العالمین دیگر این
موسی را کفت با این کروه ستمکاره رو یعنی قوم فرعون وظلم وی از دو
وجه بود یکی بر خود بکفر و عصیان و دیگری بر بنی اسرائیل با ستعباد و بندگی
کردن ایشان و کشتن کودکان ایشان را الا یتقون ای ایشان
نمی ترسند وقت آن آمد که از خدای و عذاب او حذر کنند قال رب
موسی کفت بار خدایا من می ترسم که ایشان مرا بدروغ دارند و باور نه دارند
ویضیق صدری و دل من تنک شود از آنکه مرا دروغ زن دارند و زبان
بنکردد و روان نشود بسخن کفتن برای این عقده که بر زبان منست فارسل
الی هرون بار خدایا جبرئیل را پیش هرون فرست اکر صلاح میدانی و او را بفرست
و برادرم هرون را یار من کن که او را این موانع نیست و باین هم ایشان را بر من کنی هست ان
قبطی را کشته ام خواهم امی ترسم که مرا بکشند بقصاص آن قبطی قال کلا حق تعالی
وی را کفت این حدیث باز ایست و این کمان مبر که کار بخلاف آن خواهد بود
کس بر تو ظفر نیابد و تو را نکشد الکلام که موسی را و هرون را کفت
شما هر دو بروید با آیات ما و معجزات که شما را بآن حاجت باشد چون دعوه نبوة
کنید و از این معنی اندیشه مکنید که من با شما ام شنونده سخن ایشان با شما
آنچه کویند شنوم و آنچه کنند شما را فرو نکذارم و یاری و یاوری شما کنم فأتیا فرعون
پیش فرعون آیید و او را بکویید که ما رسول خدای عالمیانیم ما را او فرستاده است
تا ترا بکوییم که دست از بنی اسرائیل بدار و ایشان را با ما بفرست و با ما کذار
و این اسرقاق و بندکی از ایشان بر دار کفتند که موسی کفت که ایشان را

بلها بوزت تا بفلسطین دویم چهارصد سال بود تا فرعون و قبطیان ایشان را
در بندکی میداشتند و در آن وقت عدد بنی اسرائیل ششصد هزار بود کفتند که
غیر زنان و کودکان چون خدای تعالی موسی و هرون را با یکدیکر این رساله فرمود ایشان
آمدند و بر در سرای فرعون یکسال مقام کردند که باو نرسیدند و کس سخن ایشان با فرعون
آخر نکرد تا دربان در سرا رفت و کفت دو مرد یکسال است که بر در سرای می باشند
و میکویند که ما رسولان خدای جهانیم و جهانیان فرعون کفت در آرید ایشان را تا ریشخند
بر ایشان کنم و کفتند که ایشان یکسال بر در مقام کردند کس با ایشان التفات نکرد
میکفتند که ایشان هر دو دیوانه اند سخن ایشان را اعتباری نبود تا روزی
فرعون را مسخره بود با او سخن میکفت در میان سخن کفت کس هست که هزار بار
دیوانه تر است از این دو دیوانه که مدت یکسال است که بر در سرا اند و دعوی
پیغمبری میکنند چون فرعون این بشنید کونه روی او بکشت کفت چه میکویی
آنچه میشنوی اینکه هر دو بر در اند کفت اینجا چه کس اند و چه میکویند ایشان را
در آوردند رساله و پیغام بکذاردند فرعون در نکریست موسی را باز شناخت
چه بر کنار او بزرک شده بود روی بوی آورد و کفت الم نربک
فینا ولیدا ای نه توانی که ما ترا بپروردیم و بزرک کردیم و تو کودک خرد
بودی و در میان ما سالها از عمر خود ماندی کانی از روی مفسران کفتند که سی سال بود
آنکه کردی کار و کردار خود که آن قبطی را بکشتی و تو از جمله کافرانی نعمت ما بودی
و ناشکری ما از عبادة و الهیت من و این قول حسن بصری است از آنکه وی دعوی خدایی
میکرد موسی علیه السلام کفت کرا این بود اکر فرعون روی بوی کرد و او را املاک نمود

گفت این حق نعمت منت و جزاء موهبت من که مربی ترا از من بکشتن و
بکرنجتی اکنون آمده که من پیغمبرم موسی ع از کشتن آن قبطی عذر خواست
و دفع کرد از نفس خویش آن صفت که فرعون وی را کرد و گفت انگه گفت
این فعل کردم ندانستم که آن مشت بر مقتل خواهد آمدن و مراد از آن بجواهم بودن
من قصد کشتن وی نکردم و آن قتل العمد نبود و چه غرض خلاصی بنی اسرائیل
بود نه کشتن قبطی و آن قتل خون بنیان و خطا بود و بدان مستوجب و مستحق
ملامت نباشد و ضلال بمعنی نسیان آمده است چنانکه گفت ان
تضل احدهما فتذکر احدهما الاخری ففررت منکم چون شما قصد
کشتن من کردید انکه که قتل آن قبطی بخطا واقع شد و من بترسیدم بر خود
و بگریختم چون بوه ایستادن نتوانستم و از اینجاست این حدیث که مثل شده است
الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین گریختن از انچه طاقت آن
ندارند سنت پیغمبران مرسل است فوهب لی ربی حکما پس بخشید خدای مرا حکمت داد
و فهم و علم و از جمله پیغمبران کرد این جواب است که فرعون گفت الم نربک
فینا ولیدا چون از سخن رسیل الحقیر و تعجب گفت که تو کودک بودی ما
ترا پروردیم و چندین سال در سرای ما بودی امروز کار تو بجایی رسیده است که میگوید
من پیغمبرم موسی ع گفت این جای تعجب است و منت فرعون گفت ای آن نعمتی باشد
که تو بان نعمت بر من منت نهی چون بنی اسرائیل را بنده گیری و ایشان را اسیر خود
کردی و انچه با ایشان کردی بحقیقت معجز کردی که هیچ با قوم کسی ستمکاری
باوی کرده باشند معنی اینست که موسی ع گفت اگر تو بنی اسرائیل را نکشتی در روزگار

مرا پرورده ندی

مرا پرورده ندی چه نعمت باشد بر من باین تر اما که و پدر من را باید کرد
و ایشان را آنتر سایندی تا ایشان بتربیت من قیام کردندی و گفته مراد
عبدتکم خیانتست گفت تو نعمت یاد میکنی و خیانت فراموش میکنی تعبدت بنی اسرائیل
و بندگی گرفتن ایشان حسن بصری گفته معنی آنست که تو مال از کجا آوردی بنی
اسرائیل را بنده گرفتی و مال ایشان بستدی و مرا از آن بپروردی کان نعمت از مال تو بود از آن
بنی اسرائیل بود و بی ان نعمت نباشد قوله تعالی قال فرعون و ما رب العالمین قال
رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین قال لمن حوله الا
تستمعون قال ربکم ورب آبائکم الاولین قال ان رسولکم الذی
ارسل الیکم لمجنون قال رب المشرق والمغرب وما بینهما ان
کنتم تعقلون قال لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من
المسجونین قال اولو جئتک بشیء مبین قال فأت به ان کنت
من الصادقین فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین ونزع یده
فاذا هی بیضاء للناظرین چون موسی ع این سخن بگفت فرعون با سخن بازیت
و گفت آمده و میگویی که من رسول خدای جهانیانم خدای جهانیان چه باشد سوال
بلفظ ما کرد از آنچه او اعتقاد کرده بود که معبودان که جز او باشند جمله باشند
موسی ع جواب داد بان چیزی که باو استدلال توان ساخت بر آنکه آن چیزها که
مشاهد و محسوس اند از اجسام و اعراض خدای نیست و خدای نشاید خدای آن
باشد که او مخالف اجسام و اعراض بود و او آفریننده آسمان و زمین باشد
و جمع و تو آفریننده ایشان لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر اگر شما یقین

میداند که این چیزها محدث اند و محدث را از محدثی و آفریننده گزیر نیست
و محدث آسمان و زمین است و آنچه در میان آنست فرعون چون این سخن بشنید
بر سبیل تعجب و تعلل گفت آنانرا که پیرامن او بودند أَلَا تَسْتَمِعُونَ ای نمی‌شنوید که
چه میگوید غیری را خدای میخواند و با دیگری جز از من خدائی نسبت میکند عبدالله عباس گفت
آن جماعة که گرد بر گرد وی نشسته بودند پانصد مرد بودند از اشراف و بزرگان قوم او از خاصگان
وی بودند انگه موسی ع گفت بر سبیل استظهار رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ خدای شما
و خدای پدران گذشته و پیشین شماست و این بدان انگه آن گفت تا معلوم ایشان کند که
فرعون در روزگاران پیشین ایشان نبوده تا او خدای ایشان باشد پس خدای ایشان
که فرزندانند خدای پدران پیشین ایشان هست نه فرعون چون موسی ع دوم بار این تقریر
کرد فرعون او را نسبت بجنون کرد و اضافة کرد موسی را با ایشان بر سبیل طنز و افسوس
که این رسول که بشما بوده است عقل ندارد و چون موسی تقریر سیم کرد و حجة بر ایشان لازم
کرد با آنکه گفت خدای مشرق و مغرب است و آنچه در میان آنست اگر شما عاقلید و خرد را کار
میفرمایید که با وضوح آیات و دلالات بر هستی آفریننده جهان دیگری را خدای میدانند
از عقل خارج باشد و از خرد دور در ینوقت که موسی ع این سخن گفت و فرعون را جوابی
نبود در خشم شد و از سر تجبر و تکبر گفت که اگر تو خدائی گیری بجز از من ترا در زندان
کنم و از جمله زندانیان گردانم کلبی گفت بر آن او را بزندان تهدید کرد و بقتل نکرد
که زندان او از کشتن سخت تر بود چه زندان او جائی تنگ و تاریک بود با بندهای
گران و انواع عذاب موسی ع گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ و اگر چنان باشد که من آیتی
و دلیلی روشن آورده باشم بتو که دلیل باشد بر صدق دعوی من تو ایمان نیاری بمن و مرا

درزندان

در زندان بازداری فرعون از انجا که مستبعد داشت از انکه موسی گفت
گفت بیار آن دلیل و برهان را اگر تو راست میگوئی و از جمله راست گویانی موسی در آن
حال عصا که در دست داشت بینداخت چون نگاه کرد دیدند عصا اژدهائی
گشت روشن و هویدا که کسی را در آن هیچ شکی نبود و دست در گریبان کرد و
بیرون آورد از گریبان انگه دید دست او سفید بود نورانی و روشن بر شعاع
آفتاب غلبه کرد مردم که نگاه کردند روشنی دست او را نیافتند و بدندان اژدها
پا همه دهن بگشاد خواست تا تخت فرعون را فرو برد فرعون زنهار خواست موسی ع
دست برد و اژدها بر گرفت در دست او عصا گشت فرعون چون چنان دید گفت
مارا مهلة ده تا درین کار نظری کنیم و فکری کنیم تا چگونه است قوله تعالی قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ
هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ قَالُوا
أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ
لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ
كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا
إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ فرعون
آن جماعة را گفت که گرد بر گرد وی نشسته بودند که این مرد جادوی داناست هرچه میکند
و مینماید جادوی است و میخواهد که شما را بجادوئی از زمین و مملکت شما بیرون کند و شهر بدست
فرو گیرد پس شما که بزرگان این ملک اید تدبیر شما درین چیست و چه میفرمایید گفتند اهل
که فرعون این سخن را از سر حیرة و دهشت گفت چون حس آن یافت که ملک او
خراب خواهد شد و پادشاهی از دست بخواهد شد اگرنه دهشت بودی چگونه ایشان را

امر خود کردی و خود را مامور انکس که خدایی دعوی کردی چگونه در فرمان غیر الله
جواب دادند که رای انست که او را و برادر او را دور گردانی و در شهرها بفرستی
تا جادوان هر شهری و هر ولایتی که یابند بیارند بتو از آن جادوان هر جادویی
که نیک استاد بود تا باشد فرعون بفرمود تا جادوان جمع کردند برای میقات
روزی که آن روز عید ایشان بود عبد الله عباس گفت چنان اتفاق افتاد که روز شنبه
بود اول سال نوروز بود و ابن زید گفت اتفاق اجتماع ایشان با سکندریه بود وقیل للناس
مردمان را گفتند شما همه جمع خواهید شد که خواهید آمد آمدن تا بنگریم در بیم مانند که متابعت
دین جادوان کنیم اگر ایشان غالب باشند و گفتند که سحر موسی و فوتش را خواستند
واین بر طریق استهزا گفتند فلما جاء السحرة چون آن جادوان آمدند و فرعون را گفتند
ای ما را نزدیک تو مزدی باشد اگر ما غالب باشیم فرعون گفت آری باشد و شما نزدیک
من از جمله مقربان و خاصگیان باشید قوله تعالی قال لهم موسی القوا ما انتم
ملقون فالقوا حبالهم وعصیهم وقالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون
فالقی موسی عصاه فاذا هی تلقف ما یافکون فالقی السحرة ساجدین
قالوا امنا برب العالمین رب موسی وهارون قال امنتم له قبل
ان اذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر فلسوف تعلمون لاقطعن
ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم اجمعین قالوا لا ضیر انا الی
ربنا منقلبون انا نطمع ان یغفر لنا ربنا خطایانا ان کنا اول
المؤمنین موسی علیه السلام جادوان را گفت بیندازید آنچه شما اندازید یعنی آنچه
میخواهید بیندازید و آنچه دارید از جادویی بیارید ایشان از چوبها و رسنها که داشتند

بینداختند

بینداختند و الحق سوگند خوردند بعزة فرعون که ما غالب آییم و غلبه ما را خواهد بود
فالقی موسی موسی علیه السلام عصایی که داشت بینداخت در حال که ذکر کردیم ثعبان
بروزگاران ساخته بودند از چوبها و پیکر و عصاها و رسنها اژدها صورت همه
فرو برد جادوان چون آن بدیدند باول نظر بدانستند که آنچه موسی کرد نه از جنس جادویست
و سحر آن نتوان کرد چه ایشان اسرار و دقایق جادویی نیک دانسته بودند و بر آن واقف
بودند حالی بروی اندر افتادند سجده کنان و گفتند که ما ایمان آوردیم بخدای عالمیان که خدای
موسی و هارون است و آن برای آن گفتند تا کسی نپندارد که ایشان بدین فرعون را خواستند
فرعون چون از ایشان این سخن بشنید گفت ای ایمان آوردید و تصدیق کردید موسی را پیش
از آنکه شما را دستوری دهم او مهتر شماست و استاد شما در جادویی و سحر شما را او تعلیم کرده است
زود بود که بدانید این چه کردید و بچشید وبال آن که بر آن اقدام کردید بهر آینه ببرم
دستها و پایهاء شما بر خلاف یکدیگر پای چپ و دست راست و شما را بر دار کنم ایشان
گفتند لا ضیر هیچ باکی نیست ما را هر آنچه خواهی بکن که منقلب و بازگشت ما بخدا است و باخدا
میکنیم و پیش او میرویم و در جوار رحمة او نزول میکنیم انا نطمع ما طمع میداریم که بیامرزد
ما را خدای ما گناهان ما را و از سر گیرد آنچه ما را در کرده بود برای آنکه ما اولینان مومنانیم
از قوم فرعون و اهل زمین خویش قوله تعالی واوحینا الی موسی ان اسر بعبادی
انکم متبعون فارسل فرعون فی المداین حاشرین ان هؤلاء لشرذمة
قلیلون وانهم لنا لغائظون وانا لجمیع حاذرون فاخرجناهم
من جنات وعیون وکنوز ومقام کریم کذلک واورثناها بنی اسرائیل
فاتبعوهم مشرقین فلما تراءا الجمعان قال اصحاب موسی انا لمدرکون

ما وحی کردیم موسی ع را و او را گفتیم که بندکان ما را امشب از زمین مصر بیرون شو
چنان شو که در وقت رفتن کسی را از فرعونیان خبر نباشد که ایشان از پی شما
بیایند این چنین که گفت حق تعالی که خدای تعالی وحی کرد بموسی که بنی اسرائیل را بفرمای تا هر
چهار خانه یکخانه شوند و در هر سرای که ایشان باشند بزی بکشند و در سرایها بخون آلوده
کنند که من فرشتکان را خواهم فرستادن تا کودکان آل فرعون را هلاک کنند و علامت
ایشان اینست که در سرای نروند که آنجا خون باشد اگر بفرمای تا آرد فیر شسته
و همچنین فطیر بپزند تا زود باشد و اگر تو با بنی اسرائیل بروی تا بکنار دریا تا بفرمایم که چون
ما یه کرد موسی ع اینچنان کرد چون دور شد فرعون گفت بنگرید تا موسی چه کرد که بنی اسرائیل
مال ما را بستند و فرزندان ما بکشتند اگر تو نبودی تا بخانها را از شهر بیرون بردند و
برابر ایشان لشکری گسیل کرد هزار هزار و پانصد هزار پادشاه را که هر یک تجمع درست و
دست بکجی بزین داشتند با هر پادشاهی هزار مرد بود اگر فرعون نبود تا در پیش
ندا کردند در لشکر جمع کردند و گفتند ان هؤلاء این جماعت کروهی اندک اند و ایشان
ما را بخشم آوردند که مخالفت ما کردند عبدالله مسعود گفت این شرذمه اندک ششصد هزار
و هفتاد هزار مرد بودند ایشان مخالفت ما کردند در دین و مال ما ها ببردند و زنان ما را
کشتند و بیچارگی ما برفتند وانا لجمیع حاذرون و ما همه تمام سلاحیم و با قوة
و با شوکتی تمام و انکس که حذرون خواند معنی این باشد که ما همه متیقظ
و هشیار و حذر کننده ایم و متشمر بیچاره دوایم اگر اکر کسی را بیرون آید و فسادی
انگیزد ما ماده فساد او را قطع کنیم و این برای آن گفت تا ایشان که حاضر بودند
از لشکری کمان نبرند که او را ازین کمی و شکستی حاصل است فاخرجناهم ما بیرون کردیم

فرعون را

فرعون را
و قوم او را از بستانها و چشمهای آب که ایشان را بود و از گنجها و مقام نیکو و جای بزرگ
و آنکه با نعمت ایشان بود و از جایها نشستن امیران و بزرگان ایشان بود که نشستندی و
از مال و ملک و پادشاهی بیرون آوردیم و آن همه میراث به بنی اسرائیل دادیم اکر گفت
فاتبعوهم مشرقین فرعون با لشکر از پی ایشان برفتند تا وقت آفتاب برآمدن پس الخبر دو
لشکر یکدیگر رسیدند و هم را بدیدند یاران موسی گفتند انا لمدرکون ما را دریافتند
چون موسی بکنار دریا رسید وقت آن بود که آفتاب برآید فرعون و لشکرش رسیدند و قوم
موسی نگاه کردند از پیش دریا و از پس لشکر گفتند ای موسی ما را دریافتند و گرفتند اکنون ما را
چگونه خلاص باشد و راه گریز از کجا جوییم قوله تعالی قال کلا ان معی ربی سیهدین
فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانفلق فکان کل
فرق کالطود العظیم وازلفنا ثم الاخرین وانجینا موسی ومن معه
اجمعین ثم اغرقنا الاخرین ان فی ذلک لآیة وما کان
اکثرهم مؤمنین وان ربک لهو العزیز الرحیم موسی گفت نه چنین که
ایشان ما را دریابند و بر ما غالب شوند خدای من با منست مرا هدایت کند و راه
نجاة نماید خدای تعالی خبر داد از آن گفت درین حال ما وحی کردیم موسی را و را گفتیم عصاء
خود را بر دریا زن موسی عصا بر دریا زد دریا شکافته گشت و بادهای آب در هوا
رفت و راه درمیان پدید آمد هر پاره از آن آب چنان بود در بزرگی که گفتی کوهیست
بزرگ عبدالله سلام گفت چون موسی بکنار دریا رسید و خواست که در دریا شود این دعا
بخواند یا کاینا قبل کل شیء و یا مکون کل شیء یا کاینا بعد کل شیء
اجعل لنا فرجا و مخرجا خدای تعالی وحی کرد وی را که عصا بر دریا زن عصا بر دریا

زد راه در دریا پدید آمد چنانکه قصه این مشروح گذشته است موسی از دریا
گذر کرد و فرعون بکنار دریا رسید چنانکه گفت وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ ما نزدیک
گردانیدیم تا بجایگه دیگران یعنی فرعون و قومش را موسی را و آنان را که با وی
بودند همه را نجات دادیم پس دیگران را یعنی فرعون و قومش را غرقه کردیم إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً بدرستی که درین آیتی و دلالتی هست و چگونه آیتی که صفت آن
نتوان کرد همگنان آن آیه را مشاهده کردند و معاینه بدیدند و بیشترین ایشان
ایمان نیاوردند و مؤمن نگشتند و خدای تو ای محمد عزیزی با رحمت است غالبی
نیاوردند
بخشاینده است قوله تعالی وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ
مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ
إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ
قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ
عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ
يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ
وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ای محمد بر ایشان خوان
خبر ابراهیم پیغمبر را چون او پدر خود را گفت یعنی عم خود را و قوم خود را مَا تَعْبُدُونَ
چه چیز می پرستید و بر وی پوشیده نبود برادران پرستیدنها با ایشان نماید که آنچه ایشان می پرستند
استحقاق عبادت ندارند تا آگاه باشند که تنبه شوند و ازان باز گردند ایشان جواب دادند که
ما بتان را می پرستیم و همه روز عبادت و پرستیدن ایشان مقیم شده ایم فرقه گفتند که
میان صنم و وثن آنست که صنم صورتی دارد و وثن را صورتی نباشد لفظ ظل برای آن

اورده

آورده که ایشان بتان را بروز پرستیدندی نه بشب و بر آن حمل کردن اولیست
قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ ابراهیم گفت این بتان که شما می پرستید چگونه برای شما ایشان را بخوانید
بشنوند و جواب دهند یا شما را سود کنند یا ضرر رسانند یعنی عبادت کسی را باید کردن که چون
وی را بخوانی بشنود و اگر از وی حاجتی بخواهی بدهد و کسی را باید پرستیدن که چون وی را پرستی ترا
نفع کند و سود دهد و اگر نپرستی ترا ضرر رساند و گزند کند چون از ایشان که شما می پرستید
ازین هیچ نیست چرا باید پرستید ایشان را بت پرستان در پرستیدن بتان وجوه
فاسد گفته اند و از جمله آن آنست که گفته اند که عبادت ما آلوده است بتقصیر خدا را
نشاید ما از مخلوقات او چیزی اختیار کرده ایم که ما را بخدای نزدیک کنند چنانکه گفتند که
مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ بعضی گفته اند که هر جدی از اجداد ما خاصیتی است و خاصیت این
بتان ما اینست که شفیعان ما باشند نزدیک خدا چنانکه گفتند هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا
عِنْدَ اللَّهِ و شبهه بزرگترین در دین ایشان تقلید است چنانکه گفتند و ابراهیم
را جواب دادند که آنچه تو سؤال میکنی در بتان ما هیچ چیز نیست که ما پدران خود را چنین یافتیم
و ایشان درین بودند و این بتان را می پرستیدند ما نیز با ایشان اقتدا کردیم آنچه کردند ما نیز همان
میکنیم قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ ابراهیم گفت هیچ میدانید شما که آنچه می پرستید و پدران شما در روزگار گذشته
پرستیده اند از بتان و معبودان ایشان همه دشمنان منند جز معبودی که خدای جهانیان
و این برای آن گفت تا بجواب و بقبول نزدیکتر شود ازانجا که در نصیحت تعریض و انچه
نصیحت وی باشد نصیحت عظیم بود و اگر گفتی که ایشان دشمن شما اند با ایشان شماتت
بودی و در عداوت ایشان چند وجه گفته اند یکی آنکه اگر من ایشان را عبادت کنم فردای
قیامت دشمن من باشند و بعبادت من کافر شوند چنانکه گفتند كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ

قوم الکفت معاداه درمیان دوکس باشد چون او دشمن ایشان باشد ایشان نیز
دشمن او باشند الذی خلقنی آن خدای که مرا بیافرید در دنیا هو مرا هدایت کند
بالطاف توفیق و تمکین و گفته اند که معنی آنست که مرا بیافرید در دنیا بر فطرة او راه نماید
مرا در آخرة بجنة و آن خدای که مرا طعام و شراب میدهد و بانواع نعمة می پروراند و چنانکه
مصلحة داند روزی میرساند حجاج بن عبدالکریم گفت از بلخ بیامدم بطلب ابراهیم ادهم او را بحمص
نشان دادند بحمص رفتم او را در گلخن گرمابه یافتم که گلخن می تافت ساعتی با او بنشستم مرا رسید
و حوایشان خود را برسید که در بلخ بودند از روز با او بودم نزدیک او هیچ طعام ندیدم گفتم
از اینجا بروم کسی را بینم و سوال کنم از و چیزی خواهم مرا گفت دانم که گرسنه شده گفتم بلی گفت نمک
علی حمیت گفتم روم و چیزی خواهم تا من و تو بیکجا بخوریم او دست فراز کرد و پاره خاکستر
برگرفت با نمک برامیخت و در دهان افکند روی بمن کرد و گفت واخلط الترب
بالرماد و کله و انزجر النفس عن مقام السوال فاذا شئت ان تقنع باللذ فارضم
ما حوته ایدی گفت از پیش او بیرون آمدم و چند روز پیش او نشدم روزی برحمتم
و نزد او رفتم و بنشستم دیرگاه هیچ سخن نگفت گفتم چرا سخن نمیگوئی گفت منع الکلام
لانه سبب الردی والنطق فیه معادن الآفات و اذا نطقت
فکن لربک ذاکرا فاذا سکتت فقد تغنم تمات در حضرت که سقائی بود
در مدینه روزی در مسجد رسول صلعم آمد رسول صلعم این آیه میخواند وما من دابة فی الارض
الآیه او بشنید بینداخت و گفت چون خدای ضمان روزی کرده است کار کردن هرزه باشد
برفت در شبانه روز عبادة میکرد و چیزی یافت که بخورد و بخفت در خواب وی را اشتر بی آب
داده که پس از آن پنجاه سال دیگر زیست طعام و شراب بشهوة نخورد آورده اند که

درعهد

1
درعهد حجاج زاهدی بود که او را عبدالعزیز بن عثمان گفتندی در هر یکماه یکبار طعام خوردی حجاج را
گفتند او را بگرفت و در خانه کرد و یکماه شک نکرد که او مرده باشد چون در باز کردند او نماز
میکرد او را گفت این فاسق نمازی بی طعام میکنی گفت آن کس محتاج طعام باشد که طعام و شراب
خورد من بر وضوی اوم که اینجا در آمدم گفتند در ایام سیف ذوالیزن زنی را اهل روم گرفته
و بروم بردند و آن زن از ایشان بگریخت و بشب از روم ببغداد آمد بی زاد و توشه
سیف وی را گفت که چون آمدی گفت هرگاه که گرسنه شدم سه بار قل هو الله برخواندم سیر شدم
و قوتم بود آنکه بر تشنه چون بخوردم فهو یسقینی او مرا شفا داد اگر چه بیماری و شفا هردو
از دوست ابراهیم بغدادی گفت دوست و بیماری حوالت بخدای کرد و شفا را حوالت بوی کرد تا نیکو
توانکی با قبایح و نقایح باشد بوی حواله نکنی یکی از جمله بزرگان گفت به بیمارستان فرود
شدم مردی طبیب دیدم نشسته و جماعتی بیماران گرد شده هر کسی شرح علة خود میداد
و او هرکسی را دوائی میفرمود برنائی نزدیک او آمد روی زرد گشته و اثر عبادة و سیما
صلاح بروی پیدا او را گفت ای استاد تو طبیبی زیرکی مرا بیماری هست دوائی آن
توانی کردن گفت آن چیست گفت بیماری گناه را دوا چیست گفت بشنو بلیلج صبر بگیر و با
بلیله تواضع و در آوردن شرم و پشیمانی افکن و بدست قهر هوا النفس را خرد بکوب و در تاوه
صحت عزم افکن آب صفا و شرم بر و بریز با آتش محبت بجوشان و بکفچه عصمت بگردان
تا لعاب حکمت بر آرد آنگه بر ورق صفا با بالائی و بمروحه استغفار باد کن و در وقت
از و ستوهی نوش کن و دیگر گرد گناه مگرد تا مراحتی یابی والذی یمیتنی و آن خدای که
بمیراند مرا و زنده کند اهل اشارات گفتند یمیتنی بالعدل و یحیینی بالفضل
یمیتنی بالفراق و یحیینی بالتلاق یمیتنی بالخذلان و یحیینی بنور الایمان

وآن خدای که من طمع ان دارم که گناه من بیامرزد در روز حساب و جزا
شعبی از عایشه روایت کرد که رسول علیه السلام را گفتند عبد الله بن جدعان صله رحم کردی و مهمان
را طعام دادی و اسیر را از بند رهائی دادی او را ان هیچ سودی کند گفت نه
برای انکه او هرگز نگفت رَبِّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ یعنی مسلمان
نبود و بقیامت ایمان نداشت قوله تعالی رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي
بِالصَّالِحِينَ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ
جَنَّةِ النَّعِيمِ وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بار خدایا مرا علم
و عقل و فهم ده بعضی گفتند حکم نبوة خواست و مراد ان صالحان گذشته و نیکوان در بستان
از پیغمبران و بعد از تو درجه ایشان برسان عبد الله عباس گفت مراد انست که مرا با هل بهشت در رسان
وَاجْعَلْ لِي دعا باین است کردن در میان جماعتی باز پسینان گفته اند ذکر جمیل است و ثنای
حسن و قبول علم در جهان است خدای تعالی دعای او اجابت این دعا را تا همه امم از هر ملتی که باشند او را
نیک گویند بعضی دیگر گفتند که مراد باین آنست که از عقب من پیغمبری کن صادق یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
از جمله وارثان بهشت یا بغنه کردان که بهشت را میراث گیرند و بیامرز پدر مرا یعنی عم مرا
که او از جمله گمراهان بود از دین تو و مراد بضلال اینجا از کفر است این آمرزش خواستن او برای آن بود
که او وعده داد ابراهیم را که ایمان آورد چنانکه گفت وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ
الاية وَلَا تُخْزِنِي مرا رسوا مکردان و عذاب مکن از روز که خلایق را برانگیزند یعنی روز قیامت
ان روز که سود نکند در و نه مال و نه فرزندان و پسران الا ان مردی که دل او با سلامة باشد یا مال
او از انجا که نفقه کند در طاعة خدای تعالی و یا پسران را انجا که ایشان را هدایة کند با دین خدای تعالی

صادق

صادق گفت که دلی سلامة یافته از محبت دنیا مفسران گفتند از شرک و شک سعید بن المسیب
گفت قلب سلیم دلی باشد درست ان دل مرد مؤمن است برای انکه دل منافقان بیمار بود
لقوله فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ قوله تعالی وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ
وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ فَكُبْكِبُوا
فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ
إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ
فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ بهشت را نزدیک کردند برای متقیان
و پرهیزکاران و از جای بیرون آرند تا ایشان از ان مشاهده کنند و برای خشنود و شادمان
باشند و دوزخ را از برای گمراهان کشف کنند و پیدا آرند تا عذاب و اهوال او مطالعه میکنند
و معاینه می بینند و برانچه کرده باشند تلهف و تحسر میخورند و دران وقت ایشان را گویند
که کجا شدند انکه شما ایشان را می پرستیدید بدون خدا تا امروز شما را هیچ یاری کنند یا هم
شما کشند و فریاد شما رسند فَكُبْكِبُوا فِيهَا پس اندازند ایشان را در دوزخ و آن غاویان
و کافران را یعنی عابد و معبود در اوضال و مضل را همه با بام در دوزخ اندازند وَجُنُودُ
إِبْلِيسَ و لشکر ابلیس را از کافران جن و انس بدوزخ قَالُوا وَهُمْ گویند ایشان و حال ان
باشد که در دوزخ با یکدیگر خصومت کنند که بهم اکرام در گمراهی همه او ظاهر بودیم و این از
کلام اتباع و سفلات که در رؤسا و شیاطین را گویند إِذْ نُسَوِّيكُمْ چون ما شما را راست میکردیم
و یکسان میکردانیم با خدای جهان در عبادة و شما را انباز او کردیم الحکم گویند وَمَا أَضَلَّنَا
و ما را گمراه نکردند مگر مجرمان یعنی شیاطین جن و انس اند عاة باطل ابو العالیه و عکرمه گفتند
ابلیس است و قابیل برادر انکه او اول کسی بود که خون بناحق بریخت و قاعده معاصی نهاد

لکم

فما لنا من شافعين ما را نيست از شفاعة كنندكان هيچ شفيعي
ونه دوستى خويش واين انكه كويند كه پيغمبران ومؤمنان كناه كاران را شفاعة
كنند جابر عبد الله انصاري كفت كه رسول صلعم كفت روز قيامت چون اهل بهشت در
بهشت قرار كيرند يكى از جملة ايشان كويد بار خدايا حال دوست من فلان
چيست حق تعالى كويد وى بدوزخ است كرفتار كناه خود اين مؤمن شفاعت كند
وكويد بار خدايا اكر كرم تو نعمي دارد او را بمن بخش كويد بخشيدم بروند واو را از
دوزخ بيرون آرند دران وقت كافران كويند فما لنا من شافعين ولا
صديق حميم در انبهشت كه هيچ جاي نباشد كه جمعي مؤمنان كرد اينده وذكر خدا
رود درميان ايشان بنده باشد از اهل بهشت ولا اشفاعة او درحق ايشان
قبول كنند واهل ايمان شفيع باشند يكديكر را از صادق عليه السلام روايتست كه كفت
والله لنشفعن لشيعتنا بجاي كه ما شيعة خود را شفاعة كنيم سه بار ناكفت
تا انكه كه دشمنان ما كويند فما لنا من شافعين ولا صديق حميم قوله تعالى
فلو ان لنا كرة فنكون من المؤمنين ان في ذلك لاية وما كان
اكثرهم مؤمنين وان ربك لهو العزيز الرحيم كذبت قوم نوح
المرسلين اذ قال لهم اخوهم نوح الا تتقون اني لكم رسول امين
فاتقوا الله واطيعون وما اسئلكم عليه من اجر ان اجري الا على رب العالمين
فاتقوا الله واطيعون اكر ايشان تنا ممال كردن كيرند كويند اي كاشكي ما را
بدنيا بازكشتن باشد تا ازجملة مؤمنان باشيم وايمان آريم انكه حق در عقب اين
قصه كفت بدرستى كه درين قصه كه رفت آيتي ودلالتى هست كسى را كه ايد

عليه من اجر

كذ

كذبنا ايمان آورد ونه دوستان ايشان در زمان او بودند انكه [illegible] كردند با حق رسالت
و خداى تو اى محمد بدرو رحيم است علي كه باز حجت است انكه قصه نوح وا كه دي كه [illegible]
كه قوم نوح پيغمبران رسل را [illegible] كويد كه باايشان [illegible] نبايد جرا كه پيغمبرا
تكذيب كردند در جواب آن كويد كه اكر يك پيغمبر آورد دكر پيغمبران آن آورند در ان كه بد از
توحيد وعدل ودعوه بار راه حق پس تكذيب كه ازين تكذيب همكان باشد اذ قال لهم
حين كفت برادر ايشان نوح برادر نسبي بوده برادر ديني جانكه امير المؤمنين كفت اخواننا بغوا
علينا الا تتقون از خدا نترسيد تمامي شمار را رسول ام از خدا بامانت وصحة آوار
بروحي واداء رسالت از خدا نترسيد در خالفت در امن وزنان من [illegible] را
مبتغر باهم وبان دعوه بكنم ومن شما را باداء رسالت مزدي نخواهم وعطاي طمع بدارم
مزدي نيست مكر بر خداي جهانيان از خدا بترسيد وفرمان من ببريد مكر ازين را دان كرد
تا در بعالي [illegible] متوز كردانيد باز انكه هر كي از ان نعمتي دارد علقه اول آن كرد كه او اين
بود درميان ايشان وعلقه دوم طمع او را زمال ايشان بقطع كرد قوله تعالى قالوا انؤمن
لك واتبعك الارذلون قال وما علمي بما كانوا يعملون ان حسابهم الا على
ربي لو تشعرون وما انا بطارد المؤمنين ان انا الا نذير مبين قالوا لئن
لم تنته يا نوح لتكونن من المرجومين قال رب ان قومي كذبون فافتح بيني
وبينهم فتحا ونجني ومن معي من المؤمنين فانجيناه ومن معه في الفلك المشحون
ثم اغرقنا بعد الباقين ان في ذلك لاية وما كان اكثرهم مؤمنين وان
ربك لهو العزيز الرحيم ايشان نوح را جواب دادند وكفتند اي [illegible]
در ان كوه [illegible] حال انكه [illegible] كرد [illegible] جمعي فرومايكان كه [illegible] اند

نصف ع

و زنش عبد الله عباس گفت جولاهگان را خواستند عکرمه گفت گوینده از اراذل بودند وما علمي
و نیز چه دانم که ایشان چه کرده اند بر آنچه سبیل است و با خبر نه ام احوال و دنیاء جگر
ایشان چه کاریست مرا دعوة ایشان کار است و ظاهر عمل ایشان إن حسابهم
حساب ایشان بر من نیست بر خدا است اگر بدانید آیا که شما را ایشان با خدای ایشان را
با خدای کار است و من این قوم را از در دیگر چون ترا ایم و ابن بسی چون شان دور کردم
را و اعلیت که شما گفتید از خانه بار زنهار ایشان ان انا الا نذیر مبین ترسم کننده
بیان کننده قالوا لئن لم تنته یا نوح را ایهه کرده گفتند که گرسیکوی از این باز است
و دست از دو بدار که اگر باز نایستی ترا سنگسار کنیم وار جمله سنگسار کردگان باشی
و رجم یعنی دشنام دادن باشد یعنی ترا دشنام دهیم ابو حمزه ثمالی گوید هر جایگه
در قرآن رجم است یعنی قتل است الا این که در سوره مریم است لئن لم تنته
لارجمنک اگر باز نایستی ترا دشنام دهم و آن رجم یعنی شتم است نوح عم از
ایشان دلتنگ شد پناه با خدا داد و گفت خدایا این قوم مرا دروغ زن میدارند
میان من و میان ایشان حکم کن و مرا و کسانی را که با منند از مؤمنان از این قوم رهائی ده
فانجیناه حق تعالی گفت او را نجات دادیم و اینها که با وی در کشتی بودند پر کرده از
از هر نوعی و بار ها که ایشان را هلاک کردیم و غرقه کرده ایم پس از آن ان فی ذلک
که مانده بودند و با نوح در کشتی بودند بر کسی که در این کشتی دلیلی است اما اکثرهم نعظ
نبودند و لکن بیشتر ایشان ایمان نیاوردند و مؤمن نبودند و خدای تو ای محمد عزیز است
و رحیم بعزة علیه کرده رحم چون بخشد. قوله تعالی کذبت عاد المرسلین اذ قال
لهم اخوهم هود الا تتقون انی لکم رسول امین فاتقوا الله

واطیعون

واطیعون وما اسألکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین
اتبنون بکل ریع آیة تعبثون وتتخذون مصانع لعلکم تخلدون
واذا بطشتم بطشتم جبارین فاتقوا الله واطیعون واتقوا الذی امدکم
بما تعلمون امدکم بانعام وبنین وجنات وعیون انی اخاف علیکم
عذاب یوم عظیم قالوا سواء علینا اوعظت ام لم تکن من الواعظین
ان هذا الا خلق الاولین وما نحن بمعذبین فکذبوه فاهلکناهم
ان فی ذلک لآیة وما کان اکثرهم مؤمنین وان ربک لهو
العزیز الرحیم عاد را پیغمبر ایشان بود هود بدروغ داشتند پیغمبران را مرسل را
اذ قال چون گفت ایشان را برادر ایشان در نسب هود الا تتقون ای از خدا
نترسید که بوی شرک می آید و در وی عاصی میشوید انی لکم من شما را رسولی
استوارم و پیغمبری معتمد و امینم همیشه مرا امانت و دیانت شناخته اید
پیش از این چگونه است که مرا متهم میدارید فاتقوا الله از خدای بترسید و مرا طاعت
دارید و من از شما هیچ مزدی طمع نمیدارم و از شما هیچ نمیخواهم نیست مزد من مگر
بر خدای جهانیان ثواب مرا وی دهد و مزد من وی رساند بر تبلیغ رسالت اتبنون
خطاب کرد ایشان را و گفت ای بر هر بالا و پشته بنا میکنید و آیتی ساکنید بعبث و بازی که
شما را آن بنا احتیاج باشد مقاتل بن سلیمان گفت ایشان در سفر ها بستاره رفتندی
و راه بستاره بردندی بر فتند و در راهها بناهای بلند و میلهای بنا کردند بعبث و بآن
محتاج نبودندی و گفتند که مراد بانی این بناها و این بود که ایشان در رفتند بنا بجا گردانیدندی
و ایشان را بآن هیچ احتیاج نبود و هر کاری که کنند و بآن محتاج نباشد عبث باشد از عمر

روایت کرده‌اند که هر بنا که بنا نهند آن وبالی باشد بر خداوندش روز قیامت مگر بنایی
که او را از آن گزیر نباشد می‌گوید که کبوترخانها ساختندی و بآن بازی کردندی
وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ و فرا میگیرید و میسازید کوشکها یا بندها و گفته‌اند برجهای
کبوتران و گفته‌اند قلعها و آبدانها نیز گفته‌اند یعنی برای آن میکنید تا این بناها شما را خالد
کنند و مرگ از شما باز دارند وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون فرا گیرید بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ بتازیانه جبّاروار
بگیرید و میکشید و میزنید جبّار از آدمیان کسی باشد که از بر غضب مردم را زند
و کشد و بعذاب تعجیل کند بی آنکه عاقبت اندیشد فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
پس از خدای بترسید و فرمان برداری من کنید وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و از خدا
بترسید از آن خدائی که با شما نعمت کرد شما را مدد و قوت داد بآنچه میدانید
و میشناسید و داد شما را بچهارپایان و پسران و بستانها و باغهای بسیار و درخت
و چشمهای آب روان خدا را شکر کنید و درود کار و بشنوید که من بر شما از عذاب روز
بزرگ که روز قیامت است می‌ترسم ایشان گفتند خود را بسیار زحمت مده
در وعظ گفتن ما که برابر است بر ما اگر وعظ گوئی ما را و اگر وعظ نگوئی و از جمله
واعظان نباشی که ما بوعظ تو متعظ نخواهیم شد سخن تو قبول نخواهیم کرد الا آنکه
گفتند إِنْ هَٰذَا نیست اینکه تو میگوئی از قیامت و بعث و نشور الا دروغ
پیشینیان و سخن فراهم بافته ایشان یا عادت ایشان این آفرینش ما بودن
و مردن الا عادت و خوی گذشتگان از زندگان و مرگ روی چه زنده باشیم چنانکه
ایشان بودند آنگه بمیریم چنانکه ایشان مردند اما آنچه تو دعوی میکنی از نیستی
مر کرا بعث و نشور و حساب و کتاب آن را اصلی نیست وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ

ما را عذا

ما را عذاب نخواهند کردن فَكَذَّبُوهُ ایشان پیغمبر خود را هود بدروغ داشتند فَأَهْلَكْنَاهُمْ
ایشان را هلاک کردیم بسبب تکذیب ایشان بحقیقت که درین آیتی و دلالتی هست
کسانی را که نظر و اندیشه کنند و از آنچه ایشان کردند پرهیزند تا آنچه ایشان کردند نورزند
تا آنچه ایشان را رسید از عذاب با ایشان نرسد و بیشترین ایشان مؤمن نبودند و خدای تو
عزیز و رحیم است اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد ببخشد قوم صالح كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ
إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا
هَاهُنَا آمِنِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ وَتَنْحِتُونَ
مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ
يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ مَا أَنْتَ إِلَّا
بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ
وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ فَعَقَرُوهَا فَأَ صبحوا
نَادِمِينَ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ثمود پیغمبر خود را صالح تکذیب کردند و تکذیب او در آنچه
ایشان را بآن دعوت میکرد و تکذیب جمله پیغمبران بود از آنجا که همه باین دعوت کردندی پس
چنانست که ایشان تکذیب پیغمبران کردند إِذْ قَالَ چون گفت ایشان را برادر ایشان در نسب
صالح که ای قوم از خدا نمی‌ترسید از خدای بترسید که من شما را رسولم از قبل خدای تعالی
با امانت و طاعت من دارید و آنچه شما را میفرمایم من از شما هیچ مزدی و عطایی طمع
نیدارم هدایت شما طمع میکنم طمع من بجزای بهشت مزد من بر ربّ است و از خدای

عالمیان است آنکه روی بایشان کرد و زبان وعظ برایشان گشاد و گفت
ای شما می پندارید و گمان میبرید که شما را بگذارند بگذاشتن ایمن درآنجا که اینجا
از نعمت و بنا آنکه بیان آن کرد و گفت فی جنات در بستانها و چشمهای
و کشت زارها که شما راست و درخت خرمائی که شکوفه او لطیف است و نیکو
باشد و بار او تر باشد و نرم مجاهد گفت نرم باشد چنانکه دست باو برند بشکند گرد و
آنکه گفت تازه بود هضیم بود چون خشک شود هشیم بود ابو العالیه گفت آن
بود که در دهن باز شود مقاتل گفت تر آنکه باشد بر درختی که چون بر هم افتد بعضی بعضی را
بشکند وتنحتون و میتراشید و میکاوید از کوهها و سنگها و خانها فارهین
که شگفت زیرک آید و استاد در تراشیدنها و ساختن خانها از آن و گفته‌اند فرهین
بطر کنندگان ابو عبیده گفت فرهین شاد و خوشدلان این همه نعمتی است
که بر شما کرد از خدای بترسید در زوال نعمت و طاعت من دارید و در آنچه
شما را میفرمایند که رضا خدا در آنست و صلاح دنیا و آخرت ولا تطیعوا
و فرمان مبرید این مسرفان که تعدی میکنند و از حد میبرند آن مسرفان که در
زمین فساد میکنند و در خرابی آن بمعصیت سعی میکنند و کار خود باصلاح
نمی آرند و صلاح زمین بطاعت و فرمان برداری حق نمیجویند قالوا
صالح را گفتند ای صالح حقیقت که تو از جمله آنهائی که باایشان سحر
کرده باشند و ایشان را از نفقه و عقل و خرد ایشان برده و این چگونه باشد
که تو پیغمبر باشی و تو نیز آدمی هستی همچو ما اگر راست آئی بیار و معجزه بنمای
صالح گفت آیه و معجزه این ناقه است او را است از این آب نصیبی و شما را نصیبی

روز معلوم

روز معلوم تعرض او مکنید و دست بدی باو میازید و قصد کشتن او مکنید که
بگیرد شما را عذاب روز بزرگ ایشان نصیحت صالح نشنیدند و قصد کشتن ناقه
کردند فعقروها پی کردند ناقه را و بکشتند و در بامداد آمدند چون عذاب بدیدند
برکرده خویش پشیمان شدند در وقتی که پشیمانی ایشان را سود نداشت و آن وقت مشاهده
عذاب بود فاخذهم العذاب پس بگرفت ایشان را عذاب و همه هلاک شدند
و مستاصل گشتند بدرستی که در قصه آیتی و دلالتی هست و اعتباری عاقلان را که
اعتبار گیرند و از مثل این دبیر حذر کنند و ایمان آرند وما کان و بیشترین ایشان
ایمان نیاوردند و مومن نگشتند و خدای تو عزیز با رحم است قوله تعالی کذبت
قوم لوط المرسلین اذ قال لهم اخوهم لوط الا تتقون انی لکم
رسول امین فاتقوا الله واطیعون وما اسألکم علیه من اجر
ان اجری الا علی رب العالمین اتاتون الذکران من العالمین
وتذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم بل انتم قوم عادون
قالوا لئن لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین قال انی
لعملکم من القالین رب نجنی واهلی مما یعملون فنجیناه و
اهله اجمعین الا عجوزا فی الغابرین ثم دمرنا الآخرین و
امطرنا علیهم مطرا فساء مطر المنذرین ان فی ذلک لآیة وما
کان اکثرهم مؤمنین وان ربک لهو العزیز الرحیم
قوم لوط پیغمبران از رسل را تکذیب کردند بتکذیب لوط از آنکه تکذیب ایشان
بود اذ قال چون گفت ایشان را لوط که برادر ایشان بود در نسب که ای قوم

از خدای نمی‌ترسید و از عذاب او حذر نمیکنید و من شما را پیغمبری ام امین
با امانة و دیانة و معتمد بوده ام و همیشه صلاح شما را خواسته ام از خدای
وطاعة من دارید که صلاح شما در دین و دنیا شما درین است وما اسئلکم
ومن شما را برین سخن که میگویم و پندی که میدهم من چیزی نمیخواهم مزد من بر خدای
جهانیانست جزا و بنرا مرا وی دهد و ثواب بحساب وی رساند اگر در توبیخ
و توبیخ و ملامت ایشان گرفت بر آنچه میکردند ناشایست و گفت اتأتون الذکران
ای بنزدیک مردان می‌آیید و پس با مردان خلوة می‌سازید چنانکه با زنان سازند
و دست میدارید و ترک میکنید آنچه خدای برای شما آفریده است از زنان شما که شما را
مردمید از حد در گذرانید و بیداد و ستم کنندهاید آنچه حلال است میکذرید حرام
میکنید ایشان از لوط چون این شنیدند وی را تهدید دادند و گفتند که ای لوط بازاست
که میگویید که اگر باز نباشی و دست از این بر نداری ترا از شهر بیرون کنیم و از جمله بیرون
کنندگان باشی لوط گفت که من عمل شما و کردار بد شما را دشمن میدارم و از جمله آنانم که
عمل شما را بغایة دشمن دارم انگه لوط دعا کرد و از خدای نجاة خود و اهل خود خواست
و گفت بار خدایا مرا و اهل مرا از عقاب و عذاب این کار که ایشان میکنند نجاة ده
و مارا در عذاب شریک ایشان مگردان و از دیدن این افعال بد ایشان برهان
چه من این عیناتوام دیدن و ایشان وعظ و پند من نمیشنوند خدای گفت دعای وی را
اجابة کردم و او را و اهل او را نجاة دادم از عذابی که بایشان فرستادیم مگر پیر
زن را و آن پیرزن او بود که کافره بود که او از جمله آنان شد که گذشتند و هلاک
شدند یا در عذاب بماندند انگه دیگران را هلاک کردیم و دمار از ایشان بر آوردیم

توبیخ

وبارانیم

باراندیم بر سر ایشان باران را یعنی از آسمان بر ایشان سنگ بباریدیم
پس انگه شهرهای ایشان را زیر و زبر گردیم و بد بارانی بود باران بیم کردگان بعذاب
وبیم کنندگان سنگ که بایشان باراندند سنگ کبریت بود و آتش
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً بدرستی که درین آیتی بود و دلالتی هست کسانی را که بنظر اعتبار
بنگرند و بیشترین ایشان مومنان نبودند و خدای تو است که عزیز و صاحب
غالبست بر کافران و عذاب ایشان و مشفق و مهربانست بر مومنان

وقوله تعالی

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ الخ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا
تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ
وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ وَمَا أَنْتَ
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ
كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ
الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ بیوع دا شد خداوندان آن بیشه و
وایکه نام آن مدینه ایشان است یا آنکه نام بیشه است ایشان شعیب را به پیغمبری
داشتند خاصه پیغمبر خود را شعیب انگه ایشان را گفت ای نمی‌ترسید که من
شما را رسولی ام امین معتمد و با امانة و اینجا نگفت که برادر ایشان شعیب برای آنکه
شعیب از ایشان نبود و از شهر ایشان او از مدین بود ببین چیز ذکر مدین کرد و گفت

والجبلة
الکاذبین

والی مدین اخاهم شعیبا فاتقوا الله شعیب گفت ایشان را که
از خدای بترسید و طاعت من دارید و من از شما مزدی نمیخواهم مزد من نیست مگر بر
خدای جهانیان دعوة پیغمبران بر این یک لفظ و معنی آمد که ایشان همه دعوة با
یک چیز میکردند از دین خدای عز و جل و توحید و عدل و امر معروف و نهی منکر و طاعة
خدای و رسول و اخلاص عبادة و امتناع از طمع اجرة بر دعوة و ادبار سالها از آنکه
شعیب ایشان را فرمود که چون بپیمایید راست بپیمایید و پیمانه راست دارید و تمام بپیمایید
و تمام دهید و مباشید از جمله آنانکه کم بپیمایند و کم سنجند وزنوا بالقسطاس
المستقیم و بترازوی راست سنجید و چیز مردمان کم مکنید و حق ایشان مبرید
و در زمین فساد و تباهی مکنید و بترسید از آن خدای که شما را آفرید و گروه
پیشینان را و فساد ایشان که ایشان آن بود که راه زدندی و مال بردندی و نداعت
ها ی محرطان هلاک کردندی ایشان شعیب را گفتند تو از جمله فریفتگانی و از آنانی
که با ایشان جادوی کرده باشند و عقل ایشان را تباه کرده باشند
و نیستی تو آدمی همچو ما و ما ترا از جمله دروغ زنان می پنداریم در آنچه دعوی
میکنی پس اگر راست میگوئی و از راستگویانی فرود افکن بر ما پارها آسمان را
یعنی دعا کن تا خدای تو پارهای آسمان بر ما اندازد و ما را هلاک کند اگر تو
راست گوئی شعیب گفت خدای من عالمتر است بآنچه شما میکنید تا شما را
جزا دهد بر حسب استحقاق فکذبوه ایشان شعیب را بدروغ داشتند پس بگرفت
ایشان را عذاب سایه و آن چنان بود که خدای تعالی هفت روز باد از ایشان باز
داشت و گرما بر ایشان مسلط کرد چنانکه دم نتوانستند زد در سردابهای

میرفتند

میرفتند و جایهای خنک طلب میکردند هر کجا که میرفتند گرمتر بود بصحرا آمدند
ابری برآمد ایشان بیامدند و در سایه آن ابر رفتند تا ساعتی از گرما بیاسایند
از آنجا نسیمی پدید آمد و ایشان از آن راحت یافتند یکدیگر را آواز دادند همه بیامدند
و در آن سایه جمع شدند خدای تعالی از آن آتشی بر ایشان ببارید تا همه بسوختند قتاده
گفت خدای تعالی شعیب را بدو گروه فرستاد با اهل مدین و اصحاب الایکه اهل مدین بصیحه
هلاک شدند جبرئیل بیامد و بانگ بر ایشان زد همه هلاک شدند بعضی دیگر گفتند
عذاب ظله آن بود که هفت شبانروز گرما بر ایشان مسلط کردند تا ایشان از دم
باز گرفت آنگه کوهی برآمد در ولایت ایشان یکی از ایشان آنجا رفت سایه دید با برآمدت
در پای آن کوه چشمهای آب و درختان آنجا بیاسود و آب و میوه بخورد و خبر آنکه
خواست بر گرفت آنگه برخواست بجای خود آمد و اهل البیت و دوستان را خبر کرد
ایشان نیز برخاستند و بعضی برو راستند و باز آمدند و اهل شهر را بگفتند و اهل شهر همه
برخاستند و در آنجا جمع شدند و هیچ کس نماند الا که آنجا حاضر آمدند خدای آن کوه را
بر ایشان در آورد و همه را در آن زیر هلاک کرد ان فی ذلک لآیة
بدرستی که درین آیتی و علامتی و پندی هست و بیشترین ایشان مومن نبودند
و خدای تو ای محمد غالب و بخشاینده غلبه کند و بخشاید [illegible] وانه
لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون
من المنذرین بلسان عربی مبین وانه لفی زبر الاولین
اولم یکن لهم آیة ان یعلمه علماء بنی اسرائیل ولو نزلناه
علی بعض الاعجمین فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین کذلک سلکناه

فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ
فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ
أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ بدرستی و حقیقت که قرآن تنزیل خدای جهانیانست
و تنزیل یعنی منزل است نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ فرود آورد این قرآن را بر
دل تو ای محمد جبرئیل امین تا این قرآن در دل تو ثابت و راسخ گشت و حافظان با
با خدای تعالی جبرئیل را با قرآن بفرستاد تا بدل تو فرو آمد و در حفظ تو و فهم تو قرار
گرفت تا تو از جمله بیم کنندگان باشی خلایق را بزبان عربی فصیح و هود و
و آنانکه باین زبان که زبان عربیست انذار کردند پنج تن بودند هود و صالح و شعیب
و اسمعیل و محمد صلعم گفتند که معنی اینست که این قرآن را بلغت عرب فرستاد تا
تو باین زبان انذار کنی و بترسانی قوم خود را که ما هر پیغمبر را که فرستادیم بزبان قوم
او فرستادیم چنانکه گفت وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ
و فرستادن قرآن برین وجه فرستادن است بر دل تو زیرا که چون بلغت
تو و بلغت قوم تو باشد تو و قوم تو از فهم کردن در یابید و در دل شما از آن با خبر
باشد و اگر بزبان دیگر نازل بودی بر سمع تو نه بر دل تو از آنجا که اصوات و حروف
او شنیدی و معانی او فهم نکردی و ندانستی و گفتندی عَلَى قَلْبِكَ برای آن
گفت که محمد خواننده نبود جبرئیل برو خواندی و او بدل یاد گرفتی وَإِنَّهُ
و این قرآن یعنی ذکر او و صفت او در کتابهای پیشینیان بوده است پیغمبران را
بر وجه بشارت از آن خبر داده ایشان امت خود را بمحمد و بقرآن
بشارت دهند أَوَلَمْ يَكُنْ ای علم علمای بنی اسرائیل یا بدن محمد و دانستن

ایشان

ایشان او را دلالتی و حجتی بود بر صحت نبوت او و این علما چون عبد الله بن سلام و
اصحابش و غیر ایشان اند عبد الله عباس گفت سبب نزول الآیه این بود که مشرکان
مکه کس فرستادند بجهودان مدینه که چه میگویند در محمد و نعت او ایشان گفتند
وقت بعثت اوست و ما در توریة نعت و صفت او خواندیم [illegible] گفت که این
آیتی و دلالتی است بر صدق نبوت و دعوی پیغمبری وی وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر ما
این قرآن را بر بعضی عجمیان و پارسی زبانان فرو فرستادمی و آنگه رسول صلعم
از ایشان خواندی عجمیان بآن ایمان نیاوردندی گفتندی که ما نمیدانیم
تا او چه میگوید و ما این زبان نمیدانیم اعجمی مردی باشد که تازی نتواند گفت
یا فصیح نباشد در گفتن و اگرچه از عرب بود و عجمی کسی را گویند که منسوب باشد
بعجم و اگرچه فصیح زبان باشد و ما هو در عربیت كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ
ما چنانکه قرآن را بزبان عرب و بلغت عرب فرستادیم از او در دل کافران با آنکه
رسول ما بر ایشان خواند و معنی این سلک احضار بالبال باشد یعنی
بدل ایشان گذرانیدیم چه اگر بعضی خلق علم ضروری بودی ایشان بآن عالم
بودندی و شک نبودی ایشان را در آن و در صحت آن و حقیقت القاء آن در
دل ایشان بر طریق اقامت حجت کند بر ایشان متوجه شود و این نوع لطف باشد
که بعثت شوند مکلف را بر نظر هر کسی که عند آن نظر کند بمعرفت رسد و هر کسی که
نظر نکند در ضلالت بماند و حجت برو متوجه شود اگرچه خبر داد و گفت لَا يُؤْمِنُونَ
ایشان بقرآن مجید ایمان نیارند تا آنکه عذاب دردناک مشاهده کنند و معاینه
ببینند و ملجا شوند آنگاه ایشان را ایمان سود ندارد و اگر ایمان آرند ایشان

پندپذیرند بل یأتیهم بغتةً تا بایشان آید عذاب دردناک خدای ناگاه
چنانکه ایشان را خبر نباشد و ایشان ندانند فیقولوا این کافران گویند
چون عذاب معاینه بینند که ما را هیچ مهلت خواهند دادن تمنا مهلت کنند
اما هیچ مهلتشان ندهند و گفته که معنی اینست که چون عذاب بر این کافران
آید ایشان را سود نکند درازی عمر ایشان و خوش عیشی و رفاهیت ایشان
در آن وقت که بینند اما ما را هیچ مهلت دهند تا تلافی حال و تدارک کار خود
کنیم الله گفت أفبعذابنا یستعجلون ای این کافران بعذاب ما استعجال
میکنند و شتاب زدگی مینمایند میگویند که این عذاب کی خواهد بودن
و چرا زود نماید تعالی گفت سبب نزول آیه آن بود که کافران گفتند ای محمد
این عذاب که تو ما را بآن تهدید میکنی کی خواهد بود و این بر سبیل استهزا و انکار
میکردند قوله تعالی أفرأیت إن متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا
یوعدون ما أغنی عنهم ما کانوا یمتعون وما أهلکنا من قریة
إلا لها منذرون ذکری وما کنا ظالمین وما تنزلت به الشیاطین
وما ینبغی لهم وما یستطیعون إنهم عن السمع لمعزولون ای
هیچ میبینی و میدانی که اگر ما این کافران را برخورداری دهیم سالیان دراز با آنچه
ایشان را داده ایم از نعمه پس آنگه بایشان آید آنچه ایشان را بآن بیم کرده اند
و وعده داده از عذاب ایشان را هیچ سود نکند آنچه ایشان را داده اند از توانگری
و مال و بآن متمتع داده یعنی هیچ سود نکند و عذاب از ایشان باز ندارد و آنچه
کسب کرده باشند و اندوخته اند بفریاد ایشان نرسد الله گفت وما أهلکنا

من قریة

من قریة وما هیچ شهر و دهی هلاک نکردیم الا که ایشان را بیم کنندگان
بودند یعنی از پیش رسولان و پیغمبران فرستادیم تا ایشان را هلاک کردیم و بیم
ایشان ظلم نکردیم بلکه ایشان بر خود ظلم کردند بکفر و عصیان خود را مستوجب
و مستحق عذاب گردانیدند و ما هرگز ظالم و ستمکار نبودیم تا مستحق عذاب نفرمودیم
و حجت تمام نکنیم بر کس بتعجیل عذاب نکردیم وما تنزلت به الشیاطین
سبب نزول این آیه آن بود که کافران گفتند که محمد را دل میشود از جنس آنکه
شیاطین فرود می آیند و بر کاهنان القا میکنند تا ایشان خبر میدهند خدای
این آیه فرستاد و تکذیب ایشان کرد و گفت این قرآن را شیاطین نیاوردند بلکه حضرت
جبرئیل امین آورده است از نزد حضرت خدای جهانیان و نشاید ایشان را یعنی شیاطین
را و نباشد و نتوانند که مثل این قرآن بیارند از آنجا که علم این نظم ندارند
و بنزدیک ایشان نباشد چه ایشان معزول اند از آنکه چیزی بشنوند از فرشتگان
و از استراق سمع و شنیدن سخن اهل آسمان ممنوع اند و چنانکه پیش از این شنیدندی
اکنون نتوانند و اگر خواهند که بشنوند برجم ستارگان و شهاب از آن باز داشته
شوند قوله تعالی فلا تدع مع الله إلها آخر فتکون من المعذبین
وأنذر عشیرتک الأقربین واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین
فإن عصوک فقل إنی بریء مما تعملون وتوکل علی العزیز الرحیم الذی یراک
حین تقوم وتقلبک فی الساجدین إنه هو السمیع العلیم حق سبحانه با آنکه دانست
که رسول صلعم قصد آن نکند و نخواهد که با خدای خدایی دیگر را پرستد وی را نهی کرد از آن تا وی را در حکم
آرد برای زیادتی اخلاص تقوی و گفت ای محمد با خدای که الله است خدایی دیگر مخوان و با وی

در عبادة دیگر با او شرک میکردان که اگر بخلاف این کنی و باوی دیگری را خوانی تو از
جمله عذاب کودکان باشی و گفته خطاب اگرچه با رسول است مراد او نیست بلکه مراد
بخطاب امتست و برادر خود و گفت بیم کن و بترسان خویشان نزدیک خود را بنزدیکترین
خویشان کن اکه بدوبان اکر به نکالکان ابن عباس روایة کرد که چون این آیه
رسول صلعم کس فرستاد و فرزندان عبد المطلب را در سرای ابوطالب حاضر کرد و امیر المؤمنین علی ع
فرمود تا برای ایشان ران گوسفند یا مدی با کندم طعامی ساخت و سلی از شیر با آن تنها برای
ایشان و ایشان چهل مرد بودند یکی پیش یکم و هر چه ای ایشان معروف بود بانکه
اشتری بخوردی کرا نیز جمع خواستند و ان بهتری باشد بجا داباز قی از شیر وان
شتر صاع بود چون طعام پیش ایشان را خذه آمد گفت ای محمدیان که خواهد خوردن
این تکمره را ابتنا شد رسول صلعم گفت کلوا بسم الله بخورید بنام خدای و نام
خدا یاد کنید ایشان دست بطعام بردند و بخوردند و همه سیر شدند و از ان صاع
شیر باز خوردند و سیراب شدند و خدای تعالی ایزد آیتی و معجزتی ساخت بر صدق
دعوی رسول اکر رسول صلعم بر پای خواست و گفت یا بنی عبد المطلب ان الله
بعثنی بالحق کافة و الیکم خاصة فقال و انذر عشیرتک الاقربین و انا
ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللسان ثقیلتین فی المیزان تملکون بهما
العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الامم و تدخلون بهما الجنة و تنجون
بهما من النار شهادة ان لا اله الا الله و انی رسول الله فمن یجیبنی الی
هذا الامر و یوازرنی علی القیام به یکن اخی و وصیی و وزیری و وارثی
و خلیفتی من بعدی ای پسران عبد المطلب بدانید که خدای تعالی مرا بجمله خلقان فرستاده

بعموم

بر عموم و بشما فرستاده است بر خصوص و این آیه فرستاده است بمن که
و انذر عشیرتک الاقربین و من شما را بدو کلمه میخوانم که بر زبان سبک
و آسان است و در ترازو سنگی و گران است شما بدان دو کلمه بر عرب و عجم مالک
شوید و ایشان شما را منقاد شوند و بدان بهشت رسید و از دوزخ نجاة
یابید و آن کلمه آنست که گواهی دهید که خدا یکیست و من رسول ویم هر که مرا اجابة
کند درین کار و معاونة کند برادر من باشد و وزیر من و وصی و خلیفه من
از پس من هیچکس جواب نداد علی ابن ابی طالب ع برپای خواست و گفت انا و احدث
القوم من ترا درین کار یاری کنم و کان اصغرهم سنا و احمشهم ساقا و
ارمصهم عینا و او بسال ازهمه کهتر بود و بساق ازهمه باریکتر و بچشم ازهمه ژفکتر
و درد مند تر رسول ع گفت یا رسول الله من ترا درین کار معاونة کنم رسول صلعم گفت
بنشین او بنشست دیگر باره این سخن باز گفت کس جواب نداد او بر خواست و گفت
یا رسول الله من ترا درین کار معاونة کنم رسول صلعم گفت بنشین باز سیم رسول صلعم
همین سخن اعادة کرد کس بر نخواست الا علی رسول او را گفت بنشین یا علی فانک
اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی تو برادر من و وزیر من
و وارث منی و خلیفه منی از پس من القوم از انجا برخواستند و بر طریق استهزا ابوطالب
را گفتند مبارک باد ترا ای ابوطالب که در دین پسر برادرت رفتی تا پسرت
را بر تو امیر کرد و این خبر مشهور است ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر خود
درین آیه آورده است بدین وجه در خبر دیگر است که گفت یا بنی عبد المطلب
یا بنی عبد مناف یا فاطمة بنت رسول الله یا عباس بن عبد المطلب یا صفیة

عمه رسول الله لا اغنی عنکم من الله شیئا من شما را از خدای
هیچ غنا نکنم اگر از من چیزی خواهید بدهم شما را اما کار شما با خداست این بیخا
ساخته روید سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عباس که چون خدای تعالی این آیه فرستاد
وانذر عشیرتک الاقربین رسول صلعم بر کوه صفا شد و آواز داد که یا
صباحاه مردم همه روی بنهادند بوی آنکس که توانست رفتن رفت کس فرستاد
تا بدانند که وی را چه رسیده است چندین مردم جمع شدند گفت یا بنی عبدالمطلب
یا بنی فهر اگر چنان بود که من شما را بترسانم از عذاب سخت ابولهب گفت تبا
لک زیان باد ترا امروز همه روز ما را برای این میخواندی خدای تعالی بجواب او فرستاد که
تبت یدا ابی لهب وتب آنکه رسول را گفت واخفض جناحک
بال خود فرود و جانب خود نرم دار و تواضع کن مومنانرا و ایشانرا دعوت
بنیکوئی و سهولت و نرم جانبی کن پس اگر در تو عاصی شوند و فرمان تو نبرند بگو
که من بیزارم از آنچه میکنید و اگر با تو عداوت آغاز نهند تو توکل بر خدای کن که غالبست
کسی را غلبه نتواند کرد و مهربانست بر بندگان خویش بر ایشان رحمت کند
الذی یریک آن خدایی که ترا بیند آنگه که تو برخیزی برای نماز کردن در میان
ساجدان عبدالله عباس گفت بیند ترا در نماز که از خلا بجلا میکردی تو
از پشت پیغمبری بر پشت پیغمبری دیگر تا آنکه بر پشت عبدالله رسیدی اصحاب
ما باین آیه تمسک کردند در آنکه پدران رسول صلعم مومن بودند که خدای تعالی
گفت میگردیدن تو در پشت ساجدان انه او ست خدائیکه شنود و
داناست همه مسموعات را شنود و همه معلومات را شناسد و داند قوله

هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم یلقون
السمع واکثرهم کاذبون والشعراء یتبعهم الغاوون الم تر انهم
فی کل واد یهیمون وانهم یقولون ما لا یفعلون الا الذین
آمنوا وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما
ظلموا وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بگوای محمد
کسانی که اگر میگویند که این قرآن مجید شیاطین القا میکنند که من شما را خبر دهم
و بیاگاهانم که شیاطین بکه فرود آیند آنکه بیان آن کرد و گفت تنزل شیاطین بهر
دروغ زن بزه کار فرود آیند و مراد باین کاهنان اختر گویان اند مثال گفت
چون مسیلمه کذاب وطلیحه یلقون السمع این شیاطین القاء سمع میکنند
و گوش فرو میدارند تا از فرشتگان چیزی بشنوند و آنکه اولیاء خود را از کاهنان
و غیر ایشان خبر دهند پیش از آنکه شیاطین را برجم از استماع منع کردند بر آسمان میشدندی
و سخن فرشتگان شنیدندی و بعضی از آنچه ایشانرا بران اطلاع دادندی از غیب
بدانستندی از زبان فرشتگان و بیامدندی کاهنان را چون سطیح وشق و غیر
ایشان خبر کردندی و این کلمه [illegible] نیز آگهندی خدای تعالی گفت شیاطین بر چنین کسان
نازل شوند و بیشترین ایشان دروغ زنان باشند آنچه گویند و خبر دهند از آن
برخلاف آن باشد و این برای آن باشد که با آنچه شنیده باشند چیزی دیگر
از خود ضم کنند و امروز ایشان محجوب و ممنوع اند از استراق سمع آنگه گفت
والشعراء شاعران متابعت غاویان و جاهلان کنند عبدالله عباس گفت شیاطین اند
و ایشان نیز شیاطین را متابعت شعرا میخوانند در جاهلیت که تلقین شعر

شعرا را شیاطین میکنند و گفتند که هر کرا شیطان او قوی تر باشد شعر او بهتر
باشد از ینجا شاعر ایشان گفت اِنّي وكلّ شاعرٍ من البشر شیطانه
انثى وشيطاني ذكر ضحاک گفت در عهد رسول دو شاعر با یکدیگر خصومت
کردند و یکدیگر را هجا کردند یکی از انصار بود و دیگری از قبیله دیگر و هر یکی را جمعی
در پس استاده بودند و معاونت میکردند حق تعالی این آیه فرستاد صادق گفت مراد
شاعران کفارند چون عبد الله زبعری و ابو سفیان بن الحارث و امیه
بن الصلت و غیر ایشان که رسول صلعم را هجو کردندی و مردم در پس ایشان افتادندی
و در وقت خواندن آن شعر ابو عصف روایة کرد از رسول صلعم که گفت
مَنْ اَحْدَثَ هجاءً في الاسلام فاقطعوا لسانه هر که در اسلام هجا
احداث کند زبانش ببرید سعید جبیر از عبد الله عباس روایة کرد که چون رسول
مکه کشاد ابلیس ناله کرد و نعره زد و بسبب اصحاب او همه حاضر و جمع شدند
گفتند چه بوده است گفت پس امروز طمع مدارید که کفر او قوی باشد و لیکن
در عرب شعر و نوحه منتشر کردانید انکه وصف شاعران کرد و گفت نه بینید
که ایشان در هر وادی میرهند و در هر نوعی خوض کنند چون مدح و غزل
و وصف و تشبیه و مبالغه قتاده گفت قومی را بباطل مدح کنند و گروهی را
نا واجب شتم کنند و هجو گویند و چیزها گویند که نکنند انکه ازین جماعه شعرای اسلام
را استثنا کرد و گفت اِلّا الّذين آمنوا مگر آنانکه ایمان آوردند و عمل
صالح کردند و ذکر خدای تعالی کنند بسیار و انتقام کشند از گروهی که برایشان ظلم کرده
کرده باشند یعنی اگر کسی ایشان را هجو کرده باشد جواب آن گویند چنانکه گفت اند

مثل

مثل الكبر بالكبر والبادي اظلم و رسول گفت المستبّان ما قالا فعلى
البادي ما لم يعتد المظلوم دو دشنام دهنده که یکدیگر را دشنام دهند هر چه
گویند و بال آن بر انکس باشد که ابتدا کرده باشد مادام مظلوم از حد نبرد در خبر است
چون مشرکان رسول صلعم را هجو کردند رسول صلعم صحابه را گفت ما منع الذين نصروا
رسول الله بسيوفهم ان ينصروه بالسنتهم چه منع میکند کسانی را که رسول خدای را
بشمشیرهای خود نصرة کردند از انکه ویرا بزبانهای خود نصرة کنند حسان ثابت و عبد الله
رواحه و کعب بن مالک گفتند یا رسول الله ما این کار را کفایة کنیم رسول صلعم گفت
اُهجوهم وروح القدس معكم هجو کنید ایشان را که جبرئیل با شماست یاری کند
شما را پس این مومنان که خدای تعالی ایشان را استثنا کرد مومنانی اند که ذکر خدا
و خواندن قرآن را بر ایشان غالب تر باشد از شعر چون شعر گویند در توحید و وعظ
و حکمت گویند و مدح رسول صلعم و اهل بیت او کنند و هجو و مذمت مشرکان گویند و سيعلم
ظلموا او دود باشد که بدانند آنان که ظلم و ستم کردند که بچه جای باز گشتن باز کردند
یعنی بجای که از هیچ وجه ایشان را از وی نجاة نباشد و مورد آیه تهدید و وعید است
ظالمان را او در قراءة اهل البیت وسيعلم الذين ظلموا آل محمد اَيّ منقلبٍ ينقلبون
و این قراءة جعفر صادق است بر سبیل تاویل خوانده باشد سوره نمل مکیست دو نود
سه آیت در عدد کوفیان و پنج در عدد مدنیان و چهار در عدد بصریان ابی بن
کعب از رسول صلعم روایة کرد که هر کس سوره طس بخواند حق تعالی او را ده حسنه بنویسد
بعدد هر که بسلیمان ایمان داشت و بهود و شعیب و صالح و ابراهیم و بعدد
آنان که کافر شدند با ایشان و روز قیامت از گور برخیزند و گویند لا اله الا الله

الذين

سیعلم

ولقرائة که صادق

قوله تعالى

بسم الله الرحمن الرحيم

طس تلك آيات القرآن وكتاب مبين هدى وبشرى
للمؤمنين الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم يوقنون ان بالآخرة هم
الذين لا يؤمنون بالآخرة زينا لهم اعمالهم فهم يعمهون اولئك الذين
سوء العذاب وهم في الآخرة هم الاخسرون وانك لتلقى القرآن من لدن
حكيم عليم ع ابن عباس گفت طس نامی است از نامهاء خدا یعنی
نام قسم یاد کرده است که این آیات که درین قرآنست آیات کتابی روشن
است و گفته‌اند که طا از لطیف است و سین از سمیع و گفته‌اند که طا طهارت است
و سین سترست و این اشارة الی طهارة سر المحب و مغفرة اهلیت که این
حروف مقطعه که طا و سین است این آیات قرآنی است که ذکر آن کرده‌ام
در کتب انبیاء ماضیه است و آیات کتابی است روشن و روشن کننده هدی
آیاتی است و لطفی است که باو راه یابند و بطاعة نزدیک شوند و از معصیة
دور گردند و بشارتی و مژده مؤمنان را بسعادة کبری و بهشت جاودان
مؤمنانی را که نماز بپای دارند و زکوة بدهند و بآخرة و ثواب و عقاب یقین دارند
انکه صفة کافران کرد و گفت آنانکه بآخرة ایمان ندارند ما مزین کردیم اعمال
ایشان را فرمودیم از ایمان آوردن و عمل صالح کردن و با امر و نهی و ترغیب و وعد
و وعید و اعمال را بر ایشان اضافه کرد که بایشان فرموده اند و کار
ایشان است اگرچه ایشان کار نمیکنند و وجهی دیگر آنست که ما مزین کردیم
اعمال ایشان را از قبایح بخلق شهوة در ایشان بر سبیل امتحان و تشدید و تکلیف

پس ایشان

پس ایشان غافلند و متحیر از آنکه اندیشه نمیکنند تا راه صواب از فساد
بشناسند ایشانند آنانکه جزاء ایشانست عذاب بد و عقاب سخت که
از آن انقطاعی نباشد و ایشان اند که در قیامت زیان کارترینان اند
و بدرستی که تو را ای محمد تلقی کنند و پیش تو باز آید قرآن را از نزدیک خدای
درست کار و درست گفتار و دانا قوله تعالى اذ قال موسى لاهله
اني آنست نارا سآتيكم منها بخبر او آتيكم بشهاب قبس
لعلكم تصطلون فلما جاءها نودي ان بورك من في النار
ومن حولها وسبحان الله رب العالمين يا موسى انه انا الله
العزيز الحكيم یاد کن تو ای محمد چون موسی اهل خود را گفت و آن زمان که بادیه بودند چون
از نزدیک شعیب بازگشت و در آن بیابان گرفتار شد و شبی بود تاریک
زنش حامله بود و درد زادن بروی مستولی شد و ابری سیاه بر آمد و رعد
غریدن گرفت و گوسفندان برمیدند و باران میبارید موسی سنگ و آتش
برداشت چندانکه برهم میزد هیچ آتش فرو نمی آمد از خشم از دست بینداخت از سنگ
آتش زنه آواز آمد که آتش در ماند از بالا انگشتان تست ما ظاهر نمیکنیم از آتش
برنداریم موسی فرو ماند ساعتی نگاه کرد از دور آتشی پدید آمد اهل خویش را گفت
انی آنست نارا من آتشی از دور بدیدم و زود بشما چیزی از آتش بیارم و از اهل آن
آتش راهی بجویم یا پاره آتش بشما آرم تا بود که شما بدان آتش گرم شوید موسی چون نزدیک
آتش رسید آتشی دید بر سر درختی سبز که درخت و برگ او را نمیسوخت و برگ او
پر مژده نمیگشت عجب داشت آهنگ کرد تا آتشی بگیرد آتش از درخت ... درخت

می آمد چنبر بزر درخت آمد با سر درخت رفت موسی از ان حال در میانه فرو ماند
از میانه آتش ندا آمد که برکت کرده شد انکه در میانه آتش است و انکه گرد بر گرد اوست
ابن عباس و سعید جبیر گفته اند مراد به نار نور است و مراد بمن خدا است جل جلاله و معنی
بورک قدس است و منزه انکه درین نور است نه بمعنی مکان و جهت بل بمعنی علم
و حفظ و یعنی انکه موسی را از انجا ندا کرد و کلام خویش در انجا آفرید و موسی
از انجا شنید بعضی گفته اند که در کلام محذوفی هست بر تقدیر انکه بورک من
فی النار قدرته و سلطانه و ایاته و کلماته که بورک من فی النار ای من فی
طلبها یعنی موسی مجاهد گفت از ابن عباس که من زایدست ای بورک فی
النار و من حولها این وجه ضعیف است و وجهی دیگر انکه من بمعنی ما باشد چنانکه
گفت فمنهم من یمشی چون مراد بانیان فرشتگان باشد با این تاویل احتیاج نباشد
و سبحان الله منزه است انکه خدای جهانیان است ای موسی منم ان خدای که
عزیز و غالبم و حکیم با حکمتم بر وفق صواب کنم قوله تعالی و الق عصاک فلما رآها
تهتز کانها جان ولی مدبرا و لم یعقب یا موسی لا تخف انی لا یخاف لدی
المرسلون الا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء فانی غفور رحیم و ادخل
یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء فی تسع ایات الی فرعون
و قومه انهم کانوا قوما فاسقین و الق عصاک اه ازجمله کلام خدا است
با موسی گفت بیفکن عصا را خود بیفکند در حال ماری گشت و حکمت درین ان
تا موسی را دلیلی باشد بر انکه این کلام که میشنود کلام خدا است که قادرست
بر انکه چوبی را ماری کرداند نه کلام شیطانی است و غیر ایشان و چیزی دیگر نیست
که خدای تعالی خواست تا مستانس شود بدان تا چون پیش فرعون آید و این

نماید

نماید از ان خایف نشود فلما رآها چون موسی بدید عصا را که مار شد
و بنشاط میرفت چنانکه گفتی ماریست کوچک و سبک موسی پشت
برکرد و بگریخت و باز نگشت برعقب خود و باز پس ننگرید درین آیه جان
و در آیتی دیگر ثعبان و در دیگر حیه و این مناقضه نیست برای انکه این سه
صفت در سه وقت بود یکی در پیش فرعون و سیم در پیش جادوان و جادوی
ایشان حق تعالی بموسی خطاب کرد و گفت که مترس که پیغمبران بنزدیک من
نترسند و ترس موسی از بشریت بود از هول منظر و غایة ان کار بود الا من
ظلم لیکن هر که ظلم کرده و انکه بدل کرد بدی و ستم را بنیکوئی عذر او را بپذیرم که من
آمرزنده ام و بخشاینده ام و ادخل یدک وای موسی دست خود را در گریبان
خود کن تا بیرون آید سفید و درخشان بی بدی و آفتی و برصی و مراد بسوء
برص است باتفاق مفسران و این معجزه دیگر بود موسی را که دست در گریبان کردی
انکاه از گریبان بر آوردی چندانی نور از وی بتافتی که آفتاب را خیره کردی فی تسع
ایات درنه آیه و معجزه که موسی را بان بفرستادند بفرعون و قوم او و ان نه آیه
عصا بود و ید بیضا و ملخ و شپش و وزغ و خون و شکافتن دریا و کوه و طوفان
انهم بدرستی که اشراف فرعون و اتباع او قومی بودند از فرمان خدا بیرون آمده
و در وی عاصی گشته قوله تعالی فلما جاءتهم ایاتنا مبصرة قالوا هذا
سحر مبین و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر
کیف کان عاقبة المفسدین چون آمد بایشان ایات معجزات ما روشن
و هویدا ایشان گفتند که این جادوی است روشن و جحدوا بها و ان را انکار کردند

وحال آن بود که نفس ایشان ازانچه یقین میدانست یعنی بدل میدانستند و متنبه نشدند
وبزبان انکار میکردند از ظلم وتکبری که ایشان را بود پس بنگر ودر بین که عاقبت
کار مفسدان چگونه بود از عذاب و هلاک و غرق کردن ایشان قوله تعالی
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا
عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا
أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَٰذَا
لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ
وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ بدرستی که ما داود را وپسرش را علم دادیم و حکم
شریعة و گفتند علم زبان مرغان ایشان هردو و گفتند که سپاس وستایش مر
خدای را که ما را تفضیل داد بر بسیاری از بندگان مومن خود بعلم و نبوة و ورث
ومیراث گرفت سلیمان از پدر خویش داود آیه را دلیل است بر آنکه از
پیغمبران میراث گیرند بخلاف آنچه مخالفان روایه کنند که نحن معاشر
الانبیاء لا نورث ونورث حقیقة میراث مالی باشد نه در علم و نبوة خود میراث
نمی باشد وقال وگفت سلیمان بر سبیل شکر نعمة ونشر احسان وکرامت که ای مردمان
ما را آواز وسخن مرغان اموختند وسخن مرغان را منطق خواند برای انکه از آواز ایشان
سلیمان را چیزی مفهوم میشد چنانکه از آواز آدمیان واوتینا وما را داده اند از همه چیزی
وبهترین ونیکوترین و مراد کثره اشیا است بدرستی که این فضیلت از خدای ظاهر وروشن
فرقد سبخی گفت روزی جیبی سلیمان بگذشت وصعوه ای نزد سلیمان گشت میگوید آنکه گفت

نصف

نصف ثمرة وعلى الدنيا العفاء من پس خدا بخوردیم خاک بر سر دنیا کعب الاحبار
گفت میگوید لدوا للموت وابنوا للخراب وهدهدی نزدیک وی آمد و گفت
میگوید من لا یرحم لا یرحم هر که او رحم نکند بروی رحم نکنند قوله تعالی حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا
عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ
وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ
أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ
وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وگرد کرده شد برای سلیمان لشکرهای
وی از پریان وآدمیان ومرغان وایشان را الهام دادند و هر گروهی را از ایشان رئیسی
بود که ایشان را منع کردی از تفرقه ویوزعون من الوزع باشد ووزع باز داشتن بود
محمد بن کعب گفت که ما را روایه کرده اند که لشکرگاه سلیمان صد فرسنگ بود و بیست و پنج
آدمیان را بود وبیست و پنج جنیان را وبیست و پنج وحوش وبیست و پنج طیور را واو را هزار خانه بود
از آبگینه بر چوب نهاده سیصد را زنان آزاده بودند وهفتصد را کنیزکان وبفرمودی
تا باد عاصف ایشان را بر گرفتی وباد رخا ایشان را ببردی مقاتل گفت چنان برای
وی بساطی ساخته شد از زر وابریشم یک فرسنگ در یک فرسنگ و او را سریری بود
زرین از میان بساط نهادندی وسه هزار کرسی از زر وسیم پیرامن آن سریر
بنهادندی پیغمبران بر آن کرسیهای زرین نشستندی وعلما بر کرسیهای سیم و گرد برگرد
ایشان آدمیان بایستادندی واز پس ایشان جن واز بالا بر سر ایشان مرغان
پر در پر گستردندی چنانکه آفتاب در بساط نیفتادی وباد صبا بساط برداشتی بامداد
یکماهه راه ببردی و نماز شام یکماهه باز آوردی یک روز سلیمان بدین مرتبه بر برزگری بگذشت

واو زمین را شیار میکرد بنگرید سلیمان را دید باین جلالت و عظمت گفت
سبحان الله لقد اوتی آل داود ملکا عظیما حق تعالی او را و در آنگوش سلیمان
رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط را نهاد و برزگر را بخواند و گفت سخن
رسید آنچه تو گفتی نگر تا تمنائی این ملک نکنی که ثواب یک تسبیح که بنده مومن از
بگوید بنزدیک خدای تعالی بیش از این ملک باشد برزگر گفت خدای تعالی غمهات ببراد
چنانکه غم من ببردی بدین گفتار حتی اذا اتوا تا آنگاه آمدن بوادی مورچگان
وهب گفت چون سلیمان بر نشستی جمله خدم و حشم را با خود ببردی در پیش بساط او
ایشان را بساطی بودی که بر آنجا هر یکی بکاری مشغول بودندی از نان کردن و طبخ
کردن یکروز باد را فرمود تا او را از اصطخر برگرفت تا یمن برد در راه بمدینه رسول
بگذشت گفت این سرای هجرت پیغمبر آخر الزمانست خنک آنکه او را دریابد و بوی ایمان
آرد چون بمکه رسید به پیرامن کعبه بت می پرستیدند کعبه در خدا نالید یعنی
که آنجا و زنده و گفت بار خدایا پیغمبری از پیغمبران تو بگذشت و اینجا نماز نکرد و
درین پیرامن بت را سجده میکنند حق تعالی گفت دل تنگ مدار که در آخر الزمان پیغمبری را
فرستم و ترا قبله او کنم و امت او هر کجا که باشند در نماز روی بتو آرند و از آنجا
بگذشت بوادی السدیر آمد در طایف و از آنجا بوادی قتاده و مقاتل گفت وادی النمل
بشام است و سلیمان که آنجا رسید بر بساط نبود بر زمین میرفت بر ترتیب
قالت نملة مورچه گفت که او پیشوای مورچگان بود و بزرگی چون گوسفندی بود
و دو پر داشت ضحاک گفت نام او طاخیه بود ببالای بلندی بر آمد و آواز داد

بمورچگان

بمورچگان که در خانهای خود شوید تا سلیمان و لشکرش شما را نکشند
و در زیر پا نیارند و ایشان بیخبر باشند از شما و ندانند باد سخن مور
بگوش سلیمان رسانید سلیمان از گفتار وی بخندید و کس فرستاد و او را بخواند
و گفت این سخن چرا گفتی مور گفت من مهترم و بر مهتران رعایت کهتران
و نصیحت رعایا واجب بود و من عذر تو بخواستم و گفتم وهم لا یشعرون
او را گفت مورچه سلیمان را گفت من حطم نفس نخواستم حطم دل خواستم
ترسیدم که دلهای ایشان گوفته گردد بنظر کردن بملک تو و از آن بسلیمی که
ایشان را هست باز مانند سلیمان گفت عظنی ای مور مرا وعظی
گوی گفت دانی تا پدرت را داود چرا خواندند گفت نه گفت لانه داوی جرحه فود
برا انگروی مداواه جراحت خود کرد و وی سود و گفت یعنی درست داشته گفت و دانی
که چرا باد را در فرمان تو کردند گفت نه گفت تا بدانی که ملک تو و ملک همه دنیا بر
باد است و هرچه بنا او بر باد بود پایدار نباشد سلیمان ازین گفتن بخندید بلند
و گفت بار خدایا مرا الهامی ده و توفیقی تا شکر نعمت تو کنم آن نعمتی که بر من کردی
و بر پدر و مادر من تا که تو مارا برگزیدی و نبوت و مملکت گرامی گردانیدی و توفیق
ده تا عمل صالح کنم که ترا آن پسندیده بود و از آن راضی شوی و برحمت خود مرا در میان
بندگان صالح خود در آر تا من از جمله صالحان باشم قوله تعالی وتفقد الطیر فقال
مالی لا اری الهدهد ام کان من الغائبین لاعذبنه عذابا
شدیدا او لاذبحنه او لیاتینی بسلطان مبین فمکث غیر بعید

اَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ وَجَدْتُ امْرَأَةً
تَمْلِكُهُمْ وَاُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ سلیمان هدهد را باز
جست چون نیافت ویرا گفت حیث مرا که ویرا نمی بینم یعنی هدهد را آیا حاضرست و یا توی
در پیش اعداء سبا خود را جدا یافت اگر گفت لَاُعَذِّبَنَّهُ من او را عذاب کنم
عذاب سخت درین خلاف کردند بعضی گفتند که پرهایش بکنم در پیش مار و رنجه اش اندازم
بعضی گفتند چه کنم میان او و میان ضدش دیگری گفت جدا کنم میان او و میان دوستش
یا بیارد حجتی روشن و عذری واضح سبب جستن سلیمان هدهد را آن بود که وی آب را
در زمین بدیدی چنانکه روغن را در قاروره بینند و سلیمان او را بخود نزدیک
داشتی تا هر وقت نماز که آب نبودی در بیابان راه نمودی از جای را بکندی
و آب بر آوردندی از روز وقت نماز بود و آب نبود سلیمان او را طلب کرد حاضر نبود
ویرا تهدید کرد و قصه آن بود چنانکه علمای سیر گفته اند چون سلیمان از بنای بیت المقدس
فارغ شد خواست که بزمین حرم آید باد را بفرمود تا لشکرگاه ویرا بزمین
حرم آورد آنجا مدتی مقام کرد هر روز پنج هزار گاو و بیست هزار گوسفند میکشت
اشراف قوم را گفت این جایگاهیست که درا فراز مان پیغمبری ازو پیدا شود عرب بدین
صفت و بدین هیئت خدای تعالی او را بر همه دشمنان نصرت دهد و ترس او یکماهه راه
برود و گفتند او بکدام دین خواند حق ما را گفت بدین حنیفی خنک آنکسان
ویرا دریابند و بوی ایمان آورند گفتند یا نبی الله میان او و میان ما چه
مدت باشد گفت هزار سال بیشتر که حاضر آید باید که غایبان برساند که او سید
انبیاست و خاتم پیغمبران سلیمان مدتی بمکه مقام کرد تا مناسک

بود

بود بگذارد آنگاه از مکه بیرون آمد و روی بیمن نهاد در وقتی که سهیل بر می آمد بصنعا رفت
از مکه بوقت زوال آنجا رسید و آن یکماهه راه است زمینی دید خوش درخت و سبزی بسیار
آنجا فرود آمد و خواست که نماز کند و طعام خورد آب طلب کردند نیافتند طلب هدهد کرد
حاضر نبود گفت مَالِيَ لَا اَرَى الْهُدْهُدَ عبدالله عباس گفت سبب تفقد سلیمان هدهد را آن
بود که جای هدهد برابر چشم سلیمان بود اگر از جای خود برفتی آفتاب بر چشم سلیمان افتادی چون
هدهد برفت و سبب رفتنش آن بود که گفت سلیمان مشغول است من یکساعت در هوا بلند شوم
و طول و عرض دنیا بنگرم در هوا شد و از چپ و راست نگریست بوستان بلقیس دید از آن
بلقیس با بوستان رفت هدهد دیگر را دید آن هدهد ویرا گفت از کجا می آیی گفت از شام
با حضرت سلیمان می بودم گفت سلیمان کیست گفت پادشاه جن و انس و وحوش و طیور و باد
و تو از کجایی که سلیمان نشناسی گفت من ازین ولایتم گفت پادشاه این ولایت کیست گفت زنیست
که او را بلقیس نامست و او را ملکی عظیمست دوازده هزار قاید دارد و هر قایدی صد هزار
سوار قائل است اگر خواهی پادشاه و ملک او بنگر گفت ترسم که سلیمان مرا طلب کند گفت چون
این چیز نزدیک او بری همانا که ویرا خوش آید هدهد با وی برفت ملک و پادشاهی و خدم
و حشم بلقیس بدید و بازگشت سلیمان چون هدهد را ندید معرف مرغان را گفتند که کجا بود
و گفتند که عقاب نوبه دار او را بخواند و گفت که هدهد را بازجوی عقاب بهوا رفت در نگریست
هدهد را دید که از جانب یمن می آمد آهنگ او کرد خواست که چنگال بوی باز دهد
زنهار خواست عقاب گفت وای بر تو سلیمان سوگند خورده است که ترا عذاب سخت
کند یا بکشد گفت چیزی دیگر نگفت گفت بلی گفت مگر حجتی روشن بیارد گفت
باکی نیست که من حجتی روشن دارم برفتند عقاب از پیش برفت گفت آهنگ آوردم حضرت

سلیمن گفت بیا تا ترا پیش هدهد رابش گفت سلیمان بود و بر دریای کشیده واافکنده در زمین کشان
و تواضع کنان و مذلت سلیمن سر هدهد گرفت و بخود کشید و گفت کجا بودی کر هم
امروز ترا عذاب کنم کی جهانیان از ان عبرت گیرند هدهد گفت یا نبی الله یاد کن از ان روز
که ترا پیش خداوند سلیمن چون این بشنید دو یش بر دکشت و دست از وی بداشت گفت آخر
کجا بودی فمکث غیر بعید پس درنگ کرد نه بسی دیری یعنی هدهد پس گفت من آنم
و علم محیط شد بدانچه تو ندانستی و نمیدانی و آوردم بتو از شهر سبا چیزی یقین در است
که در وهیچ شکی نیست و ان شهر را سبا باز خوانند و سبا نام مردی بود که او را ده پسر
بود شش پسر ازیشان یمنی شدند و چهار بشام سلیمان گفت ان خبر چیست گفت
من در زمین سبا زنی را یافتم که او مالک و پادشاه ایشانست و او را داده اند از هر چیزی
پادشاهان را بکار آید و او را تختی بزرگست و نام ان زن بلقیس است و نام پدر او یسرح بود
و او پادشاهی بزرگ بود و او را کسی نبود اگر زنی خواست نام او ریحانه گفته اند این زنان
از جملهٔ جنیانست بلقیس ازوی در وجود آمد چون پدرش مرد ملک او به بلقیس رسید قوم بعضی
طاعه او داشتند و بعضی نداشتند و مردی را اختیار کردند و او را مهتر کردند و او
مردی ظالم و بدسیرت بود و دست برعیت و زنان ایشان دراز کرد و بلقیس را
ازین غیرت آمد خواست که او را هلاک کند کس فرستاد و گفت مرا رغبت
افتاده است که زن تو شوم گفت این رغبت مرا بیشتر بود اما از دلیری نیارستم
کردن او گفت مرا پیش ازین رغبت نبود اکنون برا ر انکه مرا فرزندی می باید رغبت
افتاده است ان عقد بستند بلقیس برخاست و لشکری گران برگرفت و بشهر
وی رفت و همه براه فرود آمدند چند شب در آمد بیکجای نشستند و طعام بخوردند

وخرداد

وخرداد و یرا تا انکه مست شد سر وی ببرید و ببرد در سرای وی بر دار کرد چون روز شد
مردم پادشاه را کشته یافتند بدانستند که غرض وی این بود و همه و یرا منقاد
شدند و او را تختی بود مقدمهٔ وی از زر مرصع بانواع جواهر و از یاقوت سرخ
و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و یکی از در سفید و صحیفهای او از زر بود مرصع
بود بجواهر و هفت خانه بروی بود هر خانه دری بسته عبدالله عباس گفت سی ذرع بود
بدرازی و سی گز پهنای و سی گز بلندی و جای آن هشتاد گز بود در هشتاد قوله تعالی وجدتها
وقومها یسجدون للشمس من دون الله وزین لهم الشیطان
اعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون الا یسجدوا لله الذی
یخرج الخبا فی السموات والارض ویعلم ما تخفون وما تعلنون الله
لا اله الا هو رب العرش العظیم هم این سخن هدهد است میگوید که یافتم من ان زن را
و قوم او را که آفتاب را سجده میکنند بدون خدا و عبادت او را بجای می آرند و شیطان اعمال
ایشان را آراسته کرده است در چشم ایشان بیاراسته و از راه حق باز داشته پس راه
ایشان نمی یابند برای انکه سجده کردنست آن خدای که بیرون آرد آنچه پوشیده و
پنهانست از آسمان و زمین از باران و نبات و میداند آنچه پنهان میکنید و آنچه
آشکارا میکنید آن خدای که جز او خدائی نیست خداوند عرش عظیم است و بزرگوار
و گفته اند که مراد بعرش ملک و پادشاهی است قوله تعالی قال سننظر اصدقت
ام کنت من الکاذبین اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم
تول عنهم فانظر ماذا یرجعون قالت یا ایها الملا انی القی الی کتاب
کریم انه من سلیمن وانه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی
مسلمین سلیمان چون سخن هدهد بشنید گفت بنگرم که این سخن که تو میگوئی راستست یا دروغ یا

از جملهٔ دروغ زنانی او لیکن آنچه گفتی که ما ولشکرت شنیده‌ام هدهد راه نمود با آب جایها
بکنند و آب برکشند چندانکه حاجت بود آنگه نامه نوشت من عبد الله سلیمن بن داود
الی بلقیس ملکة السبا والسلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن
الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین چون نامه بنوشت مهری از مشک بروی
نهاد و نگین خود بر مهر نهاد و هدهد را پیش خود خواند و گفت تو رسول منی ترا خلعتی باید
بیاراست بر وی فرو آورد این الوان مختلف بروی پدید آمد و انگشت بر سر او زد
این تاج بر سر او پدید آمد و نامه در منقار وی نهاد و گفت اذهب بکتابی هذا برو بدیشان
افکن پس برگرد از ایشان و بنگر تا چه جواب میدهند هدهد نامه بستد و بهوا رفت
و پیش از آنکه عادة بود برفت هدهد دیگر بنگرید وی را بدید گفت این چه ترفع و تکلفست
گفت چرا ترفع نکنم که رسول رسول خدایم خلعت او در تن من و تاج او بر سر من و نامهٔ
او در منقار من و مهر خدای او در دل من و بنزدیک بلقیس رفت و او در مآرب
بود که بر سه میل است از صنعا در کوشک بود و درها بسته و کلیدها در زیر سر
نهاده و بقیلوله خفته هدهد بیامد و آن نامه بر سینهٔ وی انداخت ابن زید و وهب
گفته‌اند که سوراخی بود که از آنجا آفتاب در کوشک افتادی و چون برآمدی و چون بلقیس
بدیدی سجده کردی هدهد بیامد و بالها باز کشاد و سوراخ چنان بگرفت که آفتاب
در وی نیفتاد چون آفتاب دیر برآمد او بنگرید هدهد را دید آفتاب بگرفته نامه
را بوی انداخت بلقیس نامه را برداشت و او خواننده بود و نویسنده و تازی
زبان بود نگاه کرد و نام سلیمان دید دانست که نامهٔ پادشاهیست که ملک او
عظیمتر است از ملک وی چه از آنکه مرغ مسخر وی باشد تا رسول وی کند او
پادشاهی عظیم باشد هدهد بجایی رفت و وی گریست بلقیس برخاست و بر سریر

ملکه

ملکه بنشست و کس فرستاد و اعیان لشکر خود را بخواند و هر یکی را بجای
بنشاند و گفت یا ایها الملؤا ای جماعة وجوه و اعیان لشکر بدانید که نامهٔ بزرگواری
بمن رسیده و انداخته اند ابن عباس گفت برای شرف صاحبش نامه را کریم خواند
ضحاک گفت برای آنکه مهر بر نهاده بود و بیان این حدیث رسولست که کرم الکتاب
ختمه و گفته اند که هر که نامه نویسد و از مهر نکند با کسی استخفاف کرده باشد و این
گفته اند الختم ختم مهر نامه واجبست و نیز کرمش برای آن خواند که در اول او نام خدای بود
و مضمون آن بود که این نامه است از بندهٔ خدا سلیمن بن داود بنزدیک ملکه سبا بلقیس باید
که بر من گردن کشی نکنند و بزرگی نجویند و پیش من آیند گردن نهند و اسلام آرند
قوله تعالی قالت یا ایها الملؤ افتونی فی امری ما کنت قاطعة امرا
حتی تشهدون قالوا نحن اولوا قوة واولوا بأس شدید والامر
الیک فانظری ماذا تامرین قالت ان الملوک اذا دخلوا
قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلک یفعلون
وانی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون
بلقیس چون نامه برخواند بمشوره در آمد و قوم خود را گفت ای جماعت
اشراف و بزرگان درین کار چه فتوی میدهید و چه مصلحت
می‌بینید و من هرگز هیچ کاری قطع نکردم تا آنکه شما حاضر شده اند
و با شما مشوره کرده ام بگویید تا چه باید کرد ایشان جواب دادند
و گفتند ما خداوندان قوت و شجاعتیم و مردان کارزاریم
و فرمان تراست بنگر تا چه میفرمایی تا امتثال آن کنیم چون بلقیس

حرب

سخن ایشان بشنید گفت رای شما حرب کردنست و رای من صلح کردن
و رفع شر کردن و شما میدانید که پادشاهان در شهری در می‌روند آن شهر را
بقهر و غلبه تباه کنند و عزیزان شهر را ذلیل گردانند و قتل و غارت کنند و عادت
و کار ایشان همچنین است و این نیکو نبود اکنون رای من آنست که من هدیه
راست کنم و آنرا بنزدیک ایشان فرستم و احوال این با ایشان امتحان کنم
اگر سلیمان هدیه قبول کند پادشاهست و اگر قبول نکند پیغمبرست الحکم صد غلام و
صد کنیزک را بخواند و همه را یکرنگ جامه اندر پوشید از برای امتحان تا
سلیمان نداند که غلام کدامست و کنیزک کدام ثابت البنانی گفت صحیفها
از زر هدایا راست کرد در جامهٔ دیبا بپیچید چون این خبر بسلیمان رسید
تا جنیان خشتها زر اندود کردند و در راهها بینداختند چون ایشان بر
رسیدند و آن خشتها بدیدند گفتند ما چیزی آورده‌ایم که اینان براهها بینداخته‌اند
وهب گفت پانصد غلام و پانصد کنیزک فرستاد و غلامانرا جامها
و حلیها زنان پوشانید و کنیزکان را جامهای و سلاحهای مردان تا
بروی مشتبه شوند و اسبان تازی با زینهای مرصع و پانصد خشت
زرین و سیمین و تاجی مرصع بانواع جواهر و مبلغی مشک و عنبر و دری یتیم ناسفته
در حقه و مهرهٔ یمنی کژ سفته این همه بدست مردی از اشراف قوم او که
او را منذر بن عمرو گفتندی بفرستاد و نامهٔ نوشته و این هدیها را بتفصیل
در آنجا یاد کرد و گفت اگر تو پیغمبری فرق کن تا غلام کدامست و کنیزک کدام و بگو
تا درین حقه چیست و ناسفته را سوراخ کن و آنچه سفته است رشته در وی کش

و رسول را

و رسول را گفت چون در شوی اگر بکبر و خشم در تو نگرد پادشاهست ما او را غلبه
کنیم و اگر براه و رفق نگرد پیغمبرست سخن او نیکو بشنو و جواب نامه را باز آر
و رسول برفت سلیمان را از دهش کرده هدهد از پیش بیامد و سلیمان را خبر کرد و از آن هدیها که
ساخته بود بگفت و چندانرا تا خشتهای زرین سیمین راست کردند چندانی که میدان
او بود و شرف میدان از آن خشتهای زر نهادند و فرش میدان از آن بگسترانیدند
و بفرمود تا از دریا اسبان مختلف بالوان که از آن نیکوتر نباشد بیاوردند و همه
را زینهای زرین بنهادند و بر دو صف در میان میدان بداشتند و بفرمود تا لشکر
از جن و انس و وحوش و طیور حاضر آمدند و تخت سلیمان بمیدان بردند و چهار هزار کرسی
زرین و سیمین بر دست راست او بنهادند و چهار هزار بر دست چپ و وزرا و علما
و اعیان بنشستند و لشکر صف در صف بکشیدند چند فرسنگ در چند فرسنگ
در پیش او آدمیان بایستادند و از پس او جنیان و از پس ایشان سباع و از پس ایشان
وحوش و مرغان در هوا پر در پر بگستردند چون رسولان برسیدند ایشان از دور بدیدند
بر خشتهای زرین ایستاده و آنجا بول و روث می افگندند و آنچه داشتند در چشم
ایشان حقیر شد و کلان گفتند که بگذاریم که اینجا جز فرمان سلیمان کردن نتوان
کردن چون بشیاطین رسیدند منظرها مهول و بیم ناک دیدند فرو ماندند گفتند که
بگذاریم بگذشتند چون پیش سلیمان رسیدند در پیش وی ایستادند سلیمان با ایشان
نگرید گشاده روی و خندان و ایشانرا بشفقت بپرسید رئیس قوم پیش آمد و
نامهٔ بلقیس بداد سلیمان گفت حقه کجاست حقه پیش او نهادند سلیمان برگرفت و

و بخواند چون رسول آمد و خبر داد او را که درین حضرت چیزی هست نامه و هدیه [illegible] سلیمان

رسول گفت راست گفتی اکنون [illegible] نامه را [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] آدمیان و جن [illegible] و شیاطین [illegible] سلیمان را [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible] بیرون آمد که سلیمان [illegible]

[illegible] اگر سلیمان [illegible] و دیگر [illegible]

بیرون آمد سلیمان [illegible] خواهی [illegible] که [illegible]

و دیگر [illegible] آن [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] و عمل [illegible]

کرد [illegible] **قوله تعالی** فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ

أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً

وَهُمْ صَاغِرُونَ چون رسول با هدیه پیش سلیمان آمد هدیه را قبول نکرد

و گفت ای [illegible] خدای [illegible] آنچه شما را داده

[illegible] ارْجِعْ إِلَيْهِمْ ای رسول باز گرد

[illegible] عرض [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible]

کرسی

و [illegible]

[illegible] که این مرد پادشاه [illegible] و [illegible]

کسی [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] بهادند [illegible]

[illegible] بیاورد [illegible] و ملک و ولایت [illegible]

[illegible] دوازده هزار [illegible] سلیمان [illegible] **قوله تعالی**

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ

عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي

عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ

قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا

مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ چون سلیمان [illegible]

ای جماعت [illegible] از آنکه ایشان [illegible]

و اسلام آورند [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] اسلام آرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

او علمی بود از کتاب گفت من بیارم پیش از انکه چشم بر هم زنی تا اینکه بود جبرئیل بود
بعضی گفته‌اند آصف برخیا بود واو وصی سلیمان بود نام بزرگترین خدای تعالی نزد او بود و بعضی
گفته‌اند خود سلیمان بود که در عهد وی از او فاضلتر و بهتر کسی نبود بیشتر بر آنند که حق بود
سلیمان گفت چشم بر هم نهاد و آصف دعا کرد و پیش از آنکه سلیمان چشم باز کند
سریر بلقیس را از زمین پیش وی حاضر کردند از رسول صلعم روایت است که وی خدای را بدین نامها
خواند یا حی یا قیوم بعبری گفت این بود یا الاهنا واله کل شیء الاها واحدا لا اله
الا انت فلما راه حضر سلیمان بدید سریر را که نزدیک وی قرار گرفته بود و نهاده
گفت این از فضل خدای منت تمام ابتلا کند و امتحان تا من نعمت وی را شکر خواهم کرد
یا نه کفران نعمت وی خواهم کرد و هر کسی که شکر نعمت خدا کند برای خود کرده و نعمت را در زیادت
گردانیدن و هر کسی که او کفران نعمت کند بدرستی که خدای از شکر او مستغنیست و کریم است
با فضال و انعام بر بندگان کافر نعمت قوله تعالی قال نکروا لها عرشها ننظر اتهتدی ام
تکون من الذین لا یهتدون فلما جاءت قیل اهکذا عرشک قالت کانه
هو واوتینا العلم من قبلها وکنا مسلمین وصدها ما کانت تعبد
من دون الله انها کانت من قوم کافرین سلیمان گفت تخت بلقیس را
منکر و متغیر گردانید بنوعی و بالا و زیاده و نقصان و تقدیم و تاخیر و
از شکل وی بگردانید تا بنگریم و ببینیم که بلقیس بآن راه می یابد یا از جمله
آنهاست که راه نیابند وهب گفت سبب این آن بود که سلیمان در آن وقت
زن نداشت جنیان ترسیدند که چون به بیند رغبت کند که او را بزنی کند
و از وی فرزند آید و ایشان از قهر و امر رهائی نیابند سلیمان را گفتند که بلقیس

ناقص

ناقص عقل است و در عقل وی خلل است و پایش پای خر میماند سلیمان عقلش را بتنکیر عرش
امتحان کرد و پایش را بتا باصرح ممرد چون بلقیس نزدیک سلیمان آمد و را گفت اهکذا
عرشک این تخت تو همچنین است و هیچ با این میماند بلقیس گفت کانه هو یعنی پنداری
که این خود آنست و گفته‌اند که سلیمان این بر آن گفت کانه هو بر وجه تشبیه که
سوال بر وجه تشبیه بود و نیز برای آن گفت تا دلیل باشد بر رجاحت عقل وی که از آن
موضع احتمال قطع نکرد انگه بلقیس گفت واوتینا العلم و ما را علم داده‌اند بکمال حال
و نبوت سلیمان پیش از این معجزه و این حالت بآن آیات که دیدیم در هدهد و خبر دادن سلیمان
از آنچه در حضرت بود و فرمان بردن حیوانات لا یعقل و را او ما مسلمان بودیم و گردن نهنده
و گفته‌اند که این سخن سلیمانست وصدها و باز داشت و بگردانید بلقیس را از پرستیدن
او آفتاب را و پرورده شدن او در میان کافران از آنکه بخدا ایمان آورد که بدرستی
که وی از قومی کافران بوده است قوله تعالی قیل لها ادخلی الصرح فلما راته
حسبته لجة وکشفت عن ساقیها قال انه صرح ممرد من قواریر
قالت رب انی ظلمت نفسی واسلمت مع سلیمان لله رب العالمین
مفسران گفته‌اند سبب این بود که جنیان سلیمان را گفتند که پای وی مانند پای خر است
تا وی برابر چشم سلیمان زشت کنند سلیمان بفرمود تا جنیان برای او کوشکی ساختند از
آبگینه سفید برنگ آب بفرمود تا آب در زیر آن کردند و ماهی و حیوانات دیگر در
آب رها کردند انجا چو کردند که سریر آوردند و در صحن آن کوشک بنهادند و بلقیس را
بفرمود تا در آید چون در آمد و برا گفتند ادخلی الصرح در کوشک رو و چون آن حالت
بدید پنداشت که آن آب عظیم است جامه را از ساق خود برداشت سلیمان نگاه کرد

او چون ساق آدمیان بود و این دلیل است بر آنکه چون کسی زنی خواهد خواست
وی را روا باشد که محاسن وی ببیند سلیمان ع چون بدید روی بگردانید و گفت این
کوشکی است ممرد کرده از آبگینه گفته اند که چون سلیمان ساق وی بدید وی را انجا موی
بود وی را ناخوش آمد با آدمیان رجوع کرد در علاج آن بعضی گفتند با استره
پاک باید کردن گفت نشاید که اعضای خود را مجروح کرده اند با شیاطین رجوع کرد
از نوره و گرمابه ساختند و علامتی و داروست کردند چون سلیمان در گرمابه شد
و پیش از آن کس گرمابه ناساخته بود وی را خوش آمد دست بدیوار باز نهاد و بسوخت
گفت اعوذ من عذاب الله بلقیس نوره استعمال کرد موی از پای وی برفت گفته اند که
بلقیس روزی سلیمان ع را گفت که مرا خبر ده تا آن کدام آب است که نه از آسمان و نه از زمین
است گفت آن عرق اسب است که از تن او می افتد گفت راست گفتی دیگر گفت خبر ده
که خدای تو بر چه گونه است سلیمان چون این بشنید بانگ بر وی زد و از تخت بزیر آمد
و روی بر خاک نهاد بلقیس بترسید و لشکر او متفرق شد حق تع بسلیمان وحی کرد که بلقیس و
لشکر را باز خوان و بلقیس را بگو که تو چه پرسیدی سلیمان همچنان کرد و گفت ای بلقیس
تو چه پرسیدی گفت از آبی پرسیدم که نه از آسمان است و نه از زمین گفت دیگر چه پرسیدی
گفت هیچ دیگر نپرسیدم بلشکر رجوع کرد همین گفتند حق تع از یاد ایشان باز برد الکه
سلیمان ع او را دعوة کرد باسلام او اسلام آورد و ذلک قوله قالت رب انی
ظلمت نفسی بلقیس گفت بار خدایا بر خود ستم کردم اکنون پشیمان شدم و گردن نهادم
با سلیمان خدای عالمیان را اما بعد از آنکه بلقیس اسلام آورد کار او چون بود علما
درین خلاف کردند بعضی گفتند سلیمان ع وی را زن کرد و او فرزندان آورد ملک و ولایة

بدو داد و جنیان را فرمود تا برای وی سه حصن کردند بزمین یمن که آدمیان چنان
بنا نتوانند کردن نام آنها یکی سلحون یکی بینون دیگری غمدان و داود را با او لایتی فرستاد
در هر ماهی یکبار بزیارت او رفتی و سه روز نزد او مقام کردی بامداد از شام بیامدی
و نماز پیشین بیمن بودی و بعضی گفته که سلیمان ع وی را گفت اختیار کن کسی را تا ترا بوی دهم
گفت مرا رغبت نیست گفت روا نباشد در اسلام که کسی در نکاح رغبت نکند گفت چون چاره
نیست تبع را که ملک همدان است اختیار کردم وی را باو داد و بیمن فرستاد و زوبعه
که امیر جن بود در فرمان وی کرد تا برای وی حصنی چند بنا کند چون سلیمان فرمان یافت و جنیان
بدانستند از کار باز ایستادند یکی از ایشان بیامد و بر سنگی بر زنهٔ نقش کرد که ما بنا
کردیم صلحین و صرداح و مرداح و بینون و هنده و هنیده و فلیوم و این حصنها ست بیمن
که عمل شیاطین است قوله تعالی ولقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا ان اعبدوا الله
فاذا هم فریقان یختصمون قال یا قوم لم تستعجلون بالسیئة قبل
الحسنة لولا تستغفرون الله لعلکم ترحمون قالوا اطیرنا بک و
بمن معک قال طائرکم عند الله بل انتم قوم تفتنون حق تعالی
در این آیة میگوید که ما فرستادیم بقبیله ثمود برادر ایشان صالح برسالت و معجزی تا دعوت کند
ایشان را بعبادة و گوید که ای قوم خدای را بپرستید صالح ایشان را دعوة بعبادت
ایشان دو گروه شدند گروهی مومن و گروهی کافر با یکدیگر خصومت کردند و گفتند هر یکی
از ایشان که حق با ماست حق تعالی گفت خصومت ایشان آنست که در سورة الاعراف گفت
قال الذین استکبروا للذین استضعفوا لمن آمن منهم الی قوله یا صالح قد
کنت فینا مرجوا قبل هذا صالح ایشان را گفت ای قوم چرا تعجیل میکنید ببلا و عقوبت

پس از عافیت و رحمة و این جواب آن بود که ایشان گفتند صالح را که آنچه تو آورده
اگر حقست ما را از خدای خود عذاب خواه صالح گفت لولا تستغفرون الله چرا از
خدای استغفار نمیکنید و امر کنید بتوبه تا باشد که بر شما رحمت کند و شما را بیامرزد
و در دنیا عذاب نکند ایشان گفتند ما بتو فال بد گرفتیم و بکسی که با تست و بتو ایمان آورده
است و آن بر آن بود که گفتند که در انسال ایشان آثار ادبار ان پیدا گشت که این شومی صالح است
صالح گفت طائرکم شما نزدیک خدا یعنی سببی هست که خیر شما و شر شما از آنست آن نزدیک خداست
و آن قدر خدا و قسمت اوست و شاید که طائر یعنی عمل باشد چنانکه گفت و کل انسان
الزمناه طائره فی عنقه یعنی آن عمل کرده اند از کفر و معصیت نزدیک خداست
و بشومی آن میرسد بشما آنچه میرسد بل انتم قوم تفتنون که شما گروهی اید که ابتلا و اختیار
میکنند شما را بخیر و شر چنانکه گفت و نبلوکم بالشر والخیر فتنة قوله تعالی وکان
فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون
قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه و اهله ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهله
و انا لصادقون و مکروا مکرا و مکرنا مکرا و هم لا یشعرون و در شهر
ستانه صالح پیغمبر که حجر است نه تن بودند از اشراف قوم او که فساد در آن ولایت از ایشان
بود و راه صلاح نمی رفتند ناقه صالح ایشان پی کردند و بکشتند و نام ایشان
قدار است و مصدع و اسلم و رهمی و برهیم و دعمی و دعیم و قتال و صداق ایشان گفتند
سوگند بخدا و عهد کنید که همه اتفاق کنیم و شبیخون بر صالح بریم و او را و اهل او را
بکشیم آنگه ولی وی که طلب خون کند گوییم که ما حاضر نبودیم بهلاک کردن او و ما صادقیم
و راست گوییم و مکروا مکرا ایشان بدین سگالیدند در حق صالح بشبیخون

کردن

کردن و کشتن وی و ما نیز بدی سگالیدیم در حق ایشان بعذاب فرستادن و هلاک کردن
ایشان بر گونه ای ایشان و ایشان از آن بی خبر بودند و توقع نکردند قوله تعالی فانظر
کیف کان عاقبة مکرهم انا دمرناهم و قومهم اجمعین فتلک
بیوتهم خاویة بما ظلموا ان فی ذلک لآیة لقوم یعلمون و انجینا
الذین آمنوا و کانوا یتقون پس بنگر که عاقبت کار مکر ایشان چگونه بود
که ما ایشان را هلاک کردیم و آن مکر چنان بود که ایشان در سرای صالح رفتند با
تیغها کشیده خدای تعالی فرشتگان فرستاد تا ایشان را بسنگ هلاک کردند سنگ
میدیدند که می آمد و کس را نمیدیدند و مقاتل گفت که ایشان پیرامن کوهی وعده گاه
خود بودند که آنجا جمع شوند چون جمع شدند کوه بر سر ایشان آمد و هلاک شدند
و باقی قوم بصیحه هلاک شدند فتلک بیوتهم پس آن سراهای ایشان خالی
ماند پس از هلاک ایشان بسبب ظلمی که کردند بدرستی که درین آیتی و علامتی
هست گروهی را که ایشان عبرت گیرند و دانا باشند و برهانیدیم آنها را
که ایمان آوردند متقی و پرهیزکار بودند از آن صیحه و خراج که بر دستهای کافران
پدید آمد مقاتل گفت وقت هلاک ایشان خراجها بدست پدید آمد بمقدار
نخودی روز اول سرخ بود روز دوم زرد شد روز سیم سیاه روز چهارم
شکافته شد در عقب آن جبرئیل بانگ بر ایشان زد همه هلاک شدند
و بر جای بمردند و مومنان که نجات یافتند چهار هزار بودند صالح ایشان را
بحضرموت برد و از آنجا بجوار رحمت خدا رفت فقیل حضرموت
و آنجا را حضرموت نام کردند قوله تعالی و لوطا اذ قال لقومه اتاتون

الفاحشة

وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ الجزو ٢٠
قَوْمٌ تَجْهَلُونَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ
قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ
قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ
و لوط را بفرستادیم برسالت بقومی چون گفت قوم خویش را ای قوم شما آیید
بکار زشت یعنی لواطه میکنید و زشتی لواطه شما پدید میکنید که آن عمل زشت است
و کاری منکر کرده اید که برای آن گفت وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ که شما آن اکنون را در حال
که کار کردید و شما دید که پیش از آن بوده که و حال اکنون که شما آثار عصیان می بینید
از پیش شما بوده اند ای شما بر مردان می آیید بشهوت و لواطه میکنید و شهوت میرانید بالبناء صح
از جز زنان یعنی محل شهوت زنان اند زنان را رها کرده اید و بر مردان از زنان
کفایت کرده اید که شما قومی جاهل و نادانید عاقبت و سرانجام کار خود نمی شناسید
چون لوط ایشان را این سخن گفت جواب ایشان جز این نبود که لوط را و قوم او را از شهر
بیرون کنید که ایشان مردمانی اند که از این کار خود را پاک میدارند و ایشان ما را حکم
بکنند ابن عباس گفت که این از سبیل استهزا گفتند پس لوط را و اهل او برهانیدیم
که زن او در آنکه تقدیر کرده ایم که از جمله ماندگان باشد در عذاب و بباریدیم
بر ایشان از سنگ بارانی پس بد باران بود باران آنکه ایشان را بیم کرده بودند
بعذاب خدای و ایشان نترسیدند موعودنا قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى
عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ

بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ
قَوْمٌ يَعْدِلُونَ اکثر مفسران برآنند که این خطاب محمد راست
میگوید ای محمد بگو که سپاس مر خدای را بر نعمتهای او و از جمله
آن نعمتها او و از جمله آن فتنه ها هلاک کافران و دشمنان دین ا
و سلام بر بندگان او آنانکه خدا ایشان را برگزید و نبوت
و امامت داد بعضی گفتند که ایشان اصحاب رسول اند
و از ائمه روایت است که محمد است و علی و فاطمه و ائمه طاهرین
و درین آیه ابحاث است بر آنکه در سخن گفتن ابتدا بالحمد خدا
و سلام و صلوة رسول کنند تا مبارک باشد و دیگر آنکه این سخن
نزدیک سامعان مقبول بود آنکه گفت بر سبیل الزام حجت
بر صورت استفهام که ای خدا بهتر است کسی را که خدا بپرستند
یا آنچه شما آنرا با خدا شریک میگردانید شما را در خیر است
که رسول ع چون آیه خواندی گفتی بل الله خیر و ابقی و اجل و
وَأَكْرَمُ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ نه که آنکس که آسمانها و زمین بیافرید
بهتر است وَأَنْزَلَ و فرو فرستاد برای شما از آسمان آبی بر قیاس
با آن آب جز بستانها و بوستانهای خداوند بهجه و زیبایی
که نباشد شما را و شوا نبود که درخت آنرا برویانید ای خدا ایا
دیگر هست با خدای که قادرست و توانا برین افعال نه که ایشان
قومی اند که از حق میگردند و عدول میکنند وقف لازم

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ
الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا
دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ آنکه زمین را جای قرار شما کردانید بر وجهی
که بر روی این تصرفات میکنند و در میان زمین جویهای آب روان کردانید تا از آن
محظوظ شوند و زراعت میکنند و بر اثبات و قرار زمین کوههای بلند آورد تا نجنبد و میان
دو دریا یکی شور و یکی شیرین مانعی و حاجزی پدید کرد تا بهم آمیخته نکردد و بعضی گفته‌اند
که این حاجز جزیره‌هاست در میان دریا این خدا با خدای دیگرست که وی را یاری میدهد
ذکر میشود ایشان عبدانند یا خود آنکس که ظلمت و بهتر است که وی اجابت کند
بیچاره و درمانده را که وی را بخواند تا بدی و مکروهی از وی دفع کند و گفته‌اند مضطر
آن باشد که او را حول و قوه نباشد ذوالنون گفت آن بنده که هر علاقه میان وی
و جز خدای بنده منقطع کرداند سهل بن عبدالله گفت آن بنده که چون دست بدعا
بردارد و او را از طاعت وسیلت نباشد و یجعلکم خلفاء الارض و شما را
خلفاء زمین کردانید کروهی را ببرد و شما را بر جای ایشان بداشت ای این
خدا که با شما این نعمت کرد خدای دیگرست یاد میکنید یعنی هیچ یاد میکنید و اندک شما
کار میفرمائید أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا آنکسی که راه مینماید شما را در تاریکیهای بیابان و دریا
چه بهر سفر میروید و کیست که میفرستد بادهای را برای پراکنده کردانیدن ابر از پیش رحمة
خود یعنی باران ای با خدای که قادر بر چنین خدای دیگرست متعالی و بزرگ و دوراست

از انجا بود

از انچه بدو شرک می آرند قوله تعالى أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ
يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ
وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یا آنکسی که او با بتدا از خلق افرید آنکه
بیافرید و با فنا برد و بعد از فنا اعاده خلق را و بر زنده کردانید چه خدا از اعاده کند دو
نوع یکی آنکه تغایر وی لوازم باشد چون علم و اراده و جز آن اجزا ارتقا باشد عین است
اجزا اعاده کند و اجزا ارتقا نباشد مثل آن اعاده کند و آن کیست که روزی دهد
شما را از آسمان بفرستادن باران و از زمین بر رویانیدن کیاه و نبات
ای با این خدای خدای دیگرست یعنی نیست بکوی ای محمد که برین که شما میکویید
برهانی و حجتی بیارید اکر راست میکویید و بکوی ای محمد که هیچکس از انانکه در آسمان
و زمین اند عالم غیب نیست مکر خدای تعالی در آسمان باشد یا در زمین جز از وی کسی دیگر غیب ندانند
و ما يشعرون و ندانند ایشان که ایشان را کی زنده کنند و برانگیزند قوله تعالى بَلِ ادَّارَكَ
عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ وَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا
هَٰذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ قُلْ سِيرُوا
فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ نه که علم و دانش ایشان
ادراک کرد و دریافت در کار آخرت و معلوم ایشان کردید ابن عباس کفت
این بر سبیل تهکم و سخریه است ایشان را چنانکه یکی از ما کوید آری تو از همه بهتر
دانی و خوانده اند بل ادرک و نزدیک بعضی بل بمعنی ام است معادل

همزه استفهام بر سبیل جحد و انکار یعنی علم ایشان متدارک نشد مجاهد گفت معنی آنست
علم ایشان در آخرت متتابع شود انجا بدانند انچه امروز نمیدانند برای انکه انجا
علم ضروری شود و یقین و کافران ایشانند که گفت نه که ایشان در شک اند از کار آخرت و عقاب
و از دانش ان کورند و گفتند آنانکه کافر شدند بر سبیل انکار که ای چون ما بمیریم و خاک شویم
و پدران ما ما را زنده خواهند کردن و از خاک بیرون آوردند یعنی که این چیزی است
از عقل دور بدرستی که ما را این وعده کردند و پدران ما را هم وعده کردند پیش ازین این اصلی
ندارد و نیست این الا افسانه پیشینیان آنحضرت رسول را فرمود که بگو این منکران
بعث و نشور را که در زمین بروید و بنگرید تا عاقبت و سرانجام کنهکاران چگونه
بود و کار ایشان بکجا رسید ازین اعتبار گیرند قوله تعالی ولا تحزن علیهم ولا تکن
في ضيق مما يمكرون ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين قل
عسى ان يكون ردف لكم بعض الذي تستعجلون وان ربك لذو فضل على الناس ربک
ولكن اكثرهم لا يشكرون وان ربك ليعلم ما تكن صدورهم
وما يعلنون وما من غائبة في السماء والارض الا في كتاب مبين
ای محمد بر ایشان اندوهگین مباش که ایمان نمی آرند و متابعت تو نمیکنند
و مباش در تنگدل از آن مکر که با تو میکنند که ما این را از تو دفع میکنیم و کید ایشان
از تو باز میداریم این آیه در حق مستهزئان آمد که تقولون و میگویند این
کافران که این وعده که شما امید میدهید و بیم که شما میکنید کی خواهد بودن اگر راست
میگوئید یعنی وعده و عذاب دوزخ و قیامت و بعث بگو ای محمد که شاید که نزدیک
باشد شما را بدان استعجال میکنید و زود بود که بشما رسد و خدای تو ای محمد
خداوند

خداوند فضل و رحمت است بر مردمان بتاخیر عذاب ولکن بیشترین ایشان
حق نعمت نمیشناسند و شکر نعمت بجای نمی آورند و خدای تو میداند انچه در سینهای
ایشان پوشیده میدارند و انچه ایشان آشکارا میکنند ظاهر و باطن
ایشان میشناسد و نیست هیچ چیز که او را غیبتی و خفائی تمام باشد
در آسمان و زمین الا آن در کتابی روشنست یعنی لوح محفوظ قوله تعالی ان هذا
القرآن يقص على بني اسرائيل اكثر الذي هم فيه يختلفون وانه
لهدى ورحمة للمؤمنين ان ربك يقضي بينهم بحكمه وهو العزيز
العليم فتوكل على الله انك على الحق المبين بدرستی و حقیقت که این کتاب
قرآن قصه میکند و باز میگوید پسران یعقوب را بیشترین انچه ایشان در وی خلاف
کرده اند از امور دینی و از کار عیسی مریم و غیر این از احکام و این قرآن رحمتی و هدایتی است
مؤمنان را و لطفی و بیانی ایشان را بدرستی که خدای تو حکم کند در میان ایشان بحکم
و حکمت خود و اوست خدائی که غالبست و داناست ای محمد توکل کن و اعتماد نمای بر خدای
تا ترا کفایت کند و شر این کافران از تو باز دارد که تو بر حقی و صاحب حق سزاوار باشد که بمقصود
خدا واثق باشد قوله تعالی انك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا
مدبرين وما انت بهادي العمي عن ضلالتهم ان تسمع الا من يؤمن
باياتنا فهم مسلمون واذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض
تكلمهم ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون حق سبحانه و تعالی مثل میگوید رسول
خود را که ای محمد تو نتوانی شنوانیدن سخن مرده کافر او کیانی وا که ایشان کرند یعنی ایشان
بمثابه مردگان و کرانند چنانکه ممکن نیست مرده کافر او کران را سخن شنوانیدن ایشان

راهم ممکن نیست از ان سبب که نظر و تامل نمیکنند در راه معرفة من الله ای معنی
را موکد کردانید بانکه کفت چون پشت بر کنند چه انکه شنوا باشد چون روی بکرداند
نشنود فکیف انکه کر باشد خلاصه که از اسوانی شنوانیدن کوران هم راه
نمودن از ضلالة و کمراهی ایشان تو نتوانی شنوانیدن مکر کسی را که ایمان اورده باشد بایات
ما و تصدیق کند معجزات و دلالات را و طالب هدایة باشد پس ایشان که چنین باشند
اسلام ارند و کردن نهند انکه کفت و اذا وقع القول علیهم چون واقع شود بر ایشان
کفتاری که کفته ام و وعده که داده ام ایشان را از علامات قیامة و نزول عذاب بیرون
آریم برای ایشان جانوری از زمین تا با ایشان سخن کوید که مردمان بایات و نشانهای ما
یقین نمیشوند یعنی کافران منکر دنند از ابو حریحة انصاری روایت که رسول صلعم کفت که این
دابه را سه نوبت خروج باشد یکبار در اقصی یمن بیرون آید خبر او در بادیه فاش شود و بمکه نرسد
خبر او انکه بکوز مردمان در مکه و مسجد الحرام باشند و از جایی از مسجد بیرون اید که مردمان
از وی بترسند و بکریزند و جماعتی که دانند از خدا نتوان کریخت پیش او شوند و رویها
ایشان روشن شود چون ستارهٔ درخشان انکه روی در زمین نهد کسی که ویرا جوید
بوی نرسد و کسی از وی کریزد از وی فایت نکردد و انکس که دشمن او باشد از وی بترسد و پناه
با نماز دهد و چنان نماید که نماز میکنم از پس پشت وی درآید و کوید اکنون نماز میکنی وی
با وی کند داغی بر روی وی نهد با مردمان مجاورت کند در سفر و در حضر با ایشان باشد
و در مالهای ایشان مشارکت کند مؤمن از کافر بشناسند حذیفه و ابو هریره روایت کنند که عصاء
موسی و انکشتری سلیمان با وی باشد با انکشتری روی مؤمن را نقش کند و بعصا دهن و پیشانی کافر
شکند مومن را کویند ای مؤمن و کافر را کویند ای کافر بالای او شصت ارش باشد از حضرت امیر علی پرسیدند

او ینال

او چنکال دارد یا نه کفت ندارد و بر وی پشم ندارد و محاسن دارد چنانکه مردمان
ما و این اخبار تیت از طریق عامه مخالفان و بعضی از اصحاب ما روایت کرده اند که دابه
کنایت است از صاحب الزمان که مهدی امت است صلعم یمانی کفته اند که رسول صلعم را پرسیدم
که دابه از کجا بیرون آید کفت از مسجدی که از ان بحرمت تر نباشد و نزدیک خانه کعبه مسجد حرام
عیسی ع طواف میکند و مؤمنان با وی طواف میکنند زمین در زیر قدم ایشان بجنبد چنانکه
قندیلها بجنبند و کوه صفا شکافته شود از جانب مشعر و از کوه صفا بدر آید مردم را
بنام ایمان و کفر بخواند و مؤمن را نقطه سفید بروی زند که همه روی وی از ان نورا
کردد و کافر را نقطه سیاه که همه روی او سیاه شود عبد الله عمر کفت که از شکاف کوه
صفا بیرون آید سه روز بیرون می آید هنوز ثلثی بیرون نیامده باشد حسن بصری کفت
موسی ع از خدا درخواست تا دابه را بوی نماید شبانه روز بیرون می آمد و در هوا بلند شد
خلقی و منظری قطیع دید کفت بار خدایا از زبان ده ما با جای خود دود و قوله تعالی و یوم نحشر
من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون حتی اذا جاءوا قال اکذبتم
بایاتی و لم تحیطوا بها علما اما ذا کنتم تعملون و وقع القول علیهم بما ظلموا فهم
لا ینطقون و یاد کن ای محمد ان روز که ما حشر کنیم و برانکیزیم از هر امتی کروهی را از انکه
ایات ما را باور نمیداشتند پس ایشان باز داشته شوند تا اخر ایشان با ایشان رسند تا
انکه همه را باور نه برند اصحاب ما بدین آیه تمسک کنند در صحة رجعة و کفته این روز نه
روز قیامت است برای انکه از هر امه حشر کنند چنانکه کفت و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا
و درین روز بعضی را زنده کنند پس این روز خلاف روز قیامت باشد صادق ع را پرسیدند که در
رجعة خدای همه کس را زنده کند کفت نه کرهند من محض الایمان محضا و محض الکفر محضا الا او ایمان

محض دارد یا کفر محض و از آل محمد روایة کرده اند و زیاده برین و ان انست که خدای تعالی
زنده کرداند در وقت قایم آل محمد جماعتی را از دشمنان ایشان که در دشمنی و ستم بغایة رسیده
باشند و جماعتی از مخلص دوستان ایشانرا زنده کرداند که در محنت و بلا بوده باشند
در ولا و دوستداری ایشان تا داد ایشان از دشمنان ایشان بستانند و هریکی ازین
دو کروه بعضی از انچه مستحق آن باشند از ثواب و عقاب با ایشان رسانند و این در عقل
محال نیست و قرآن بدین ناطق است و مانند این در امتان کذشته بوده است چنانکه کفت
کالذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا
ثم احیاهم و پیغمبر خدا کفته است نیز در بود که بیاشد درامة من هرانچه در بنی اسرائیل بوده است
حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة حتی اذا جاؤا تا انکه بنزد خدا آیند
ایشانرا کوید بر سبیل تقریع و ملامت ای آیات ما تکذیب کردید و علم بدان حاصل
نکردید یا خود شما چه کردید چیز شما تقصیر کردید در نظر و تفکر در آیات خدا ووقع القول وجب
شد و واقع کشت بریشان عذاب خدای بسبب ظلم و کفر ایشان پس ایشان سخن
نکویند یعنی چیزی که ایشانرا از ان حجتی بود و یا از برای انکه بر دهن ایشان مهر نهاده
باشند چنانکه کفت الیوم نختم علی افواههم قوله تعالی الم یروا انا جعلنا
اللیل لیسکنوا فیه والنهار مبصرا ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون
ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء
الله وکل اتوه داخرین وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب
صنع الله الذی اتقن کل شیء انه خبیر بما تفعلون ای نمی بینند
و نمیدانند که ما شب را آفریدیم برا ان تا ایشان در وی آرام یابند و بخسبند و روز را

روشن

روشن کردانیدیم تا در وی بیننده باشند و راه و مکان شناسند و در وی کسبی کنند در انکه کردیم و کفتیم آیاتی و دلالاتی
است کروهی را که ایمان آرند و اندیشه کنند و اعتبار کیرند و در روزی که در صور دمند با نفخه فزع
کوید ابو هریره از رسول صلعم روایت کرد که خدای تعالی چون از خلق آسمان و زمین بپرداخت
صور بیافرید و با سرافیل داد و او بستد و در دهن کرفت و چشم در زیر عرش کشید تا کی فرماید
که صور دردمد کفتم یا رسول الله صور چه باشد کفت شاخی است بزرک دوری او چند
آسمان و زمین است اسرافیل سه بار در دمد یکی نفخه فزع باشد دوم آنکه در وی کوید
دوم نفخه صعق باشد سیم نفخه احیا اول اسرافیل را بفرماید که در دمد در صور چنانکه هر که در
آسمان و زمین باشند بترسند الا آنکس که خدای تعالی خواهد کرانی ایشانرا از ترس نکاه دارد
و آن صور دراز کشد و کوه ها بروند چون ابر و کوهها
در جنبش آیند و در هوا بروند چنانکه ابر رود و زمین بجنبد چنانکه کشتی بجنبد
که کشتی بر سر آب باشد و بادها ازو می برند و آن حال آنست که خدای تعالی
خبر داد یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات
حمل حملها تا در آن از هول و درد آن صدمه کودکان افکنند و در آن حال پیران
و کودکان از ترس پیر شوند و شیاطین از ترس بکریزند و با قطار زمین شوند و فرشتکان روی
ایشان بزنند و بکریزانند تا بجای خود باز روند و مردم از ترس دیوانه شوند و بیکدیکر در افتند
چنانکه کفت یوم التناد یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم
ایشان در آن باشند خدای از هول آن دهد تا زمین شکافته شود از کناره تا کناره و کارهای عظیم
ببینند که مثل آن ندیده باشند در آسمان نکرند آسمان چون مهل که اختر بر آسمان
شکافته کرده و ستارکان فرو ریزند آفتاب و ماه کرفته شوند ابو هریره کفت

ایمان کرامه که خدای تعالی ایشانرا استثنا کرد و کفت شهیدانند که فزع با ایشان ونرسد
بزندکانی رسد که ایشان زندکانی اند که بنزدیک خدا آیند بل احیاء
عند ربهم و این عذابی باشد على اشرار خلق الله اکنون برین جمله باشند چندانکه خدا
خواهد انکه اسرافیل را فرماید تا بار دیکر در صور دمد و این نفخه صعق باشد هر چه در
اسمان و زمین باشد بمیرند مکر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را آنکه عزرائیل
که مانده است کوید بار خدایا تو عالمتری جبرئیل و اسرافیل و میکائیل زنده اند و تو خداوندی
و مرایشان را تو زوال نیست و حاملان عرش مانده اند جبرئیل و میکائیل را خطاب آید که بمیرند
ایشان بمیرند حاملان عرش را نیز کویند که موتوا همه بمیرند اسرافیل را کوید صور را بعرش ده
و تو نیز بمیر اسرافیل صور بعرش سپارد و جان دهد ملک الموت را کوید که مانده است و او عالمتر
کوید خداوندا عالمتری جز از من کسی نمانده است برا نیز خطاب آید که مت کما ماتوا تو
نیز بمیر چنانکه ایشان مرده اند عزرائیل بمیرد انکه این ندا در دهد لمن الملک الیوم
لله الواحد القهار انکه زمین را بکشید و راست کند چنانکه کفت لا تری فیها عوجا
ولا امتا انکه فرمان دهد تا چهل روز باران بارد بمانند آب نطفه تا از بالا زمین
دو از ده کز برآید چنانکه نبات بروید نفسها خلقان باز آفریند انکه حاملان عرش
را زنده کرداند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را باز آفریند کوید صور بردار و بدم اسرافیل صور
در دمد خدای تعالی فرمان دهد تا جانها با تنها باز آیند ارواح مومنان چون نور درفشنده میان
اسمان و زمین باشان پوشیده باشد در پیش مردکان در شوند و در تن ایشان
روند انکه فرمان دهد تا زمین شکافته شود و ایشان از کورها برخیزند سر برهنه و پای
برهنه ختنه ناکرده و ذلک قوله مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا یوم عسر

وکل اتوه

وکل أتوه داخرین و همه ان را ایندکان باشند با او مطیع و منقاد و خوار و تری الجبال
و تو بینی ای محمد کوهها را امروز ایستاده برجای خود و او همچنان میرود که ابر اندر
هوا و هم باشد اجزاء کشود چون رود کس پندارد کرد آنکه ایستاده بنزد و
صنع الله فعل خدا انکه نیکو کرد و محکم کرد و هر چیزی که کرد او است آن خدا
که بدانچه میکنند آکاهست و دانا قوله تعالی من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من
فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسيئة فكبت وجوههم
فی النار هل تجزون الا ما کنتم تعملون انما امرت ان اعبد
رب هذه البلدة الذی حرمها وله کل شیء وامرت ان
اکون من المسلمین وان اتلو القرآن فمن اهتدی فانما یهتدی
لنفسه ومن ضل فقل انما انا من المنذرین وقل الحمد لله
سیریکم آیاته فتعرفونها وما ربک بغافل عما تعملون
هر که نیکویی کند او را باشد جزاء ان بهزاران از حسنه کوید لا اله الا الله
[illegible] ده کفت مراد اخلاص است زین العابدین ع کفت مردی [illegible] بردم صح
و او را عادت بوده که چون حاجت بودی با او [illegible] کفتی لا اله الا الله وحده
لا شریک له روزی در غزا [illegible] او را [illegible] بیرون آمد او را
کفت [illegible] کفت [illegible] والله که ان کلمه است که خدا کفت من جاء
بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ابو عبد الله
کفت که امیر المومنین علی ع کفت ای عبد الله [illegible] حسنه که هر که ان
بکند بهشت رود و [illegible] بهزاران [illegible] هر که ان کند بدوزخ شود و هیچ عمل

او قبول نکنند نعم بلی یا امیر المومنین گفت الحسنة حبنا اهل البيت والسيئة
بغضنا حسنه دوستی ماست که اهل بیت ایم و سیئه دشمنی ماست و از جابر بن
عبد الله الانصاری روایت است که پیغمبر خدا گفت یا علی لو ان امتی صاموا حتی
صاروا کالاوتار وصلوا حتی صاروا کالحنایا ثم ابغضوک لاکبهم الله
علی مناخرهم فی النار یا علی اگر امة من بغضه دارند تا که از باریکی و لاغری چون زه
گردند و نماز کنند تا انگاه که از کوزی چون کمان شوند انگه ترا دشمن دارند خدا همه ایشان را
بروی در آتش دوزخ اندازد عکرمه گفت فله خیر منها یعنی ازانست که بهتر ازان حسنه
باشد برای انکه بهتر از ایمان و کلمه توحید هیچ چیز نباشد معنی که اورا ازان حسنه خیر
و ثواب باشد و گفته اند ایمان فعل بنده است و ثواب فعل خدای و فعل خدای از فعل بنده بهتر باشد
و ایشان که این حسنه کنند از ترس روز قیامة ایمن باشند و هر که بدی آرد و مراد
بدی شرک است بر قول مفسران ایشان را بروی اندر دوزخ افکنند سرنگون و گویند
ایشان را که شما را جزا دادند برانچه کردید انگه رسول را فرمود که بگوی یا محمد که مرا فرموده اند
که خدای این شهر را بپرستم یعنی مکه را از ان خدای که این شهر را حرام کرده است و معنی
گردانیده تا در وی هیچ خون حرام نریزند و صید نکنند و درخت را نبرند و او راست هرچه
هست همه ملک اوست و مرا فرموده اند که از جمله مسلمانان و گردن نهندگان
باشم و مرا فرموده اند که قرآن خوانم پس هر که او راه راست یابد و حق ایمان
کند برای خود کند و هر که گمراه شود و ضلال ورزد بگو یعنی نفع طاعة او بمن
ندهند و عذاب معصیة او بدیگری ننهند و بگو که من از جملهٔ واعظان و ترسانندگانم
برین بیشتر از اضداد و انذار نیست گفته اند که این با آیهٔ قتال منسوخ است انگه و مرا فرمود

که بگو

که بگو الحمد لله سپاس خدای را برانچه داد از نعمة نبوة و تهدید اعداء دین
بانکه گفت زود بود که بنماید آیات خود چنانکه شما انها را و مضطر شوند بمعرفة وی
بشناسید و لیکن ان معرفة در آخرة بود و شما را سودی نکند یا خود در دنیا بنماید
آیات و دلالات معرفة خود در آفاق چنانکه گفت سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی
انفسهم و ما ربک بغافل عما تعملون خدای تو ای محمد غافل از انچه ایشان میکنند جزاء — سورة القصص
هر یکی بسزا بایشان رساند والله اعلم قوله تعالی مکیست ابن عباس گفت یک
آیت ازو بمدینه آمده است و گفته اند بجحفه و هو قوله ان الذی فرض علیک
القرآن لرادک الی معاد هشتاد و هشت آیة است از ابی بن کعب روایت
که رسول گفت که هر که این سورة بخواند هیچ فرشته نماند الا که بر صدق وی گواهی دهد روز
قیامة که وی صادق بود فی قوله کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون
قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم طسم تلک آیات الکتاب المبین نتلوا
علیک من نبأ موسی وفرعون بالحق لقوم یؤمنون ان فرعون علا
فی الارض وجعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یذبح ابناءهم
ویستحیی نساءهم انه کان من المفسدین ونرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن
لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا
یحذرون حق سبحانه و تعالی درین سورة قسم یاد کرده است و بگوید که چه بوده
که بحرمت طول دنیا و مجد من که این آیات قرآن آیات کتابیست روشن و روشن کننده
با حروف خطاب ... ان حرف که طا و سین و میم است

انست که من شما را خبر داده ام که کتاب سخیه اخبارهمان را بعضی از اوایل سوره
وی حروف هجی خواهد بود نتلوا علیک بخوانیم بر تو ای محمد بعضی از خبر موسی و فرعون
وحقیقت وراستی برای قومی که ما میدانیم که ایشان ایمان آورند آنکه اغاز قصه فرعون
کرد و گفت ان فرعون علا فی الارض فرعون در زمین علو و تکبر کرد یعنی
در زمین مصر و اهل ان زمین را بجند گروه کرد یکی را از ایشان ضعیف کرد و آن
ان بود که پسران ایشانرا میکشت بتهمت موسی و زنان و دختران ایشانرا زنده
میکرد و او یعنی فرعون از جملهٔ مفسدان بود و نرید ان نمن و ما خواستیم تا منت
نهیم بر انکه ایشانرا ضعیف کردند در زمین مصر یعنی بنی اسرائیل ایشان را امامان
بکنیم که مردم بایشان اقتدا کنند و در خیرات و پادشاهان و والیان کردانیم
و وارثان فرعون و قوم او پس از انکه ایشان هلاک کرده باشیم و اصحاب ما
روایت کرده اند که آیه در شان مهدیست که خدای تعالی میفرماید که ما ویرا و اصحاب ویرا از پس انکه
ضعیف کرده باشند ایشانرا بر ایشان منت نهیم و مراد بر زمین جمله روی زمینست
و ایشانرا امام و وارث کرداند و این اولیتر است بسبب انکه مراد ما ارض جنس است
بلام تعریف جنس است بلام تعریف جنس دیگر انکه امام در حق او حقیقت است و در
حق بنی اسرائیل مجاز و دیگر انکه وارث باولاد منعوت است از انکه باز پسین ائمه است
و ما تنداین در آیتی دیگر قول خداست و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان
الارض یرثها عبادی الصالحون و از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت
کرده اند که او گفت والذی بعث محمدا بالحق بشیرا و نذیرا بحقیقت که خدای محمد را
بحق بفرستاد تا بشارت دهد و بیم کند که نیکوکاران از ما که اهل بیتیم و شیعه

ایشان

ایشان بمنزلهٔ موسی اند و شیعهٔ وی و دشمنان ما و پس روان ایشان بمنزلهٔ
فرعون اند و اتباع او و نری فرعون و هامان و جنودهما و بنمائیم فرعون و هامان را
بعد از انکه این ضعیفان را تمکین کرده باشیم و قوت و قدرت و غلبه داده از مستضعفان
قوله تعالی
آنچه ایشان حذر میکردند و میترسیدند یعنی بر دست ایشان هلاک کردیم
و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه
فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین
فالتقطه ال فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا ان فرعون و هامان
و جنودهما کانوا خاطئین وحی کردیم بمادر موسی یعنی الهام دادیم و در دل
وی افکندیم و گفتیم که ویرا یعنی موسی را شیر ده و چون بروی بترسی او را در رود نیل افکن
و هیچ گونه مترس و اندوهگین مباش که ما او را باز بتو رسانیم و او را از جملهٔ
پیغمبران مرسل کردانیم درین آیه در خبرست دو امر و دو نهی و دو بشارت و دو خبر
اوحینا و خفت و دو امر ارضعیه و القیه و دو نهی لا تخافی و لا تحزنی و دو
بشارت انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین مفسران گفته اند که فرعون
در خواب دید که اتشی از بیت المقدس بر امد و گرد مصر و قبطیان را و سرایهای ایشانرا
بسوخت و بنی اسرائیل را تعرض نکرد علما خود را بخواندند و ازین خواب ایشانرا پرسید
گفتند که ازین شهر مردی بیرون اید که هلاک تو و قوم تو بر دست وی باشد و این زمان
هنگام ولادت او هست فرعون بفرمود تا جماعتی زنانرا بر زنان آبستن بنی اسرائیل
موکل کردند تا هر مولودی که بزاید انچه پسر باشد بکشند و انچه دختر باشد رها کنند
عبد الله عباس گفت چون بنی اسرائیل در مصر بسیار شدند معاصی آشکارا کردند و خیار و نیک

ونیکمردان ایشان امر معروف و نهی منکر دست برداشتند خدای تعالی قبطیان را
بریشان گماشت تا ایشان را ضعیف کردند و به بندگی گرفتند و بیگار فرمودند
تا انگه خدای تعالی ایشان را برهانید بموسی ابن عباس گوید که چون علامت حمل مادر
موسی ظاهر گشت فرعون را خبر کردند فرعون زنان را فرستاد تا به بینند بدیدند
هیچ اثر حمل نیافتند هر که دست بر شکم وی می نهاد کودک برگشت او رفتی
فرعون را گفتند هیچ اثر بر وی نیست چون حمل گران شد وقت وضع حمل آمد مادر موسی
با یکی از زن قابلگان که برگماشته بودند دوستی داشت کس فرستاد و او را بخواند و گفت
حال چنین است اگر ممکن باشد مرا یاری ده برین وضع و این حدیث پوشیده دار گفت
چنین کنم و با خود گفت چون بزاید فرعون را خبر کنم چون مادر موسی بار بنهاد نوری
از میان دو چشمهای موسی بتافت که چشمهای ایشان را متحیر کرد اینده و دوستی
او در دل قابله افتاد مادر موسی را گفت عزم من این بود که اگر پسر باشد بکشم
یا فرعون را خبر کنم اکنون دوستی وی مرا نمیگذارد و این نور دلیل میکند که این کودک
است که هلاک ما بر دست او باشد او را از فرعون نگه دار چون قابله از سرا
بیرون آمد جاسوسان بدیدند نگاه با باز اخبر کردند بیامدند تا بنگرند کسی مادر
موسی را خبر کرد موسی را در خرقه بپیچید و در تنور نهاد و برفت خانه موسی
در آمدند و در تنور نگاه نکردند و آتش اندر تنور نهاده و تنور بتافت تا نان بپزد
قوم فرعون در آمدند و در سرای بجستند هیچ کودک ندیدند تنور دیدند زبانه میزد
مادر موسی باز آمد خواهر را گفت کودک را چه کردی گفت ندیدم گفت آخر
وی را در تنور نهادم چون درنگرید موسی را دید در میان آتش کرد او میگردید

نهادم

و او را

او را آگهی کردند منکر دو ظنون شدند و او را برگرفتند و خدای تعالی این برادران کرده که
تا چون وی را گوید فالقیه فی الیم او را در آب افکن در آب افکند و نترسد
وان خدای که وی را در آتش نگاه داشت در آب هم نگاه داشت که چون خبر وی
متواتر شد و فرعونیان در تفحص و تجسس وی افتادند و طلب میکردند خدای تعالی
وی را وحی کرد و الهام داد یعنی مادر موسی را که وی را در تابوتی نه و در دریا انداز او بیامد
و درودگر را گفت تابوتی می باید با من انداز درودگر قبطی بود گفت چه خواهی کرد
گفت مرا بکار می آید درودگر الحاح کرد مادر موسی نخواست با دروغی گوید گفت کودکی
هست مرا میخواهم تا او را در آن تابوت پنهان کنم که از فرعون بر وی میترسم تابوت
ساخت و برانر برفت و خانه او را نشان کرد و بشناخت اکنون بیاید تا کما
این کار را خبر کند خدای تعالی زبان وی ببست ناخنداگه خواست تا بخر گوید بتوانست
اشارت میکرد ندانستند که چه میگوید چون بسیار شتاب کرد هیچ مفهوم ایشان نشد گفتند
که دیوانه است وی را بزدند و براندند چون بدکان آمد زبانش گشاده شد دیگر باره
برفت تا خبر دهد زبانش بسته شد و چشمش مکفوف گشت چیزی نتوانست گفت
و نتوانست دیدن دیگر باره وی را بزدند و بیرون کردند او می آمد و در اندیشه افتاد
و با خود گفت این آن مولود است که مطلوب فرعون است و این آیات و علامات
آنست که او حق است اگر خدای تعالی دیگر باره زبان و چشم من باز دهد من بدو ایمان
آورم خدای تعالی صدق وی دانست چشم و زبان بوی داد و بیامد و فرای مادر
موسی رفت و این قصه با وی گفت و بموسی ایمان آورد او مومن آل فرعون بود
حبیب النجار مادر موسی تابوت در قیر گرفت و موسی را در وی نهاد و در نیل انداخت

شکافان

که در حصر میرود وازان رود شعبه یعنی شاخ بزرگ برکرفته بودند ودر سرای فرعون
اورده فرعون برکنار آب تخت نهاده بود وبا آسیه نشسته که آب تابوت
رامی اورد فرعون درنکرید تابوتی دید معتبر کفت بکیرید بکرفتند وپیش اوردند قفل
بروی بود چندانکه خواستند تا بشکنند یا بکشایند ممکن نبود آسیه کفت بمن
دهید بوی دادند قفل بکشاد درنکرید کودکی دید که نور ازمیان دو ابروی وی میتافت
انکشت در دهن کرفته از وی شیر میمکید خدای تعالی دوستی وی در دل آسیه افکند او را پیش
فرعون برد چون فرعون او را بدید خوش امدش ودوست کرفت او را جماعتی که او را
بدیدند کفتند ای ملک ما را چنین کمان است که این کودکی است که مطلوب تست این را
باید کشتن فرعون قصد آن کرد که وی را بکشد آسیه کفت قرت عین لی و
لك لا تقتلوه او را مکشید که قرة عین باشد مرا وترا فرعون کفت او را بتو
بخشیدم اما قرة عین تو باشد نه قرة عین من اهل اشارت کفتند که برکت این
کفتار آسیه را هدایت داد واکر فرعون نیز همین کفتی وی را نیز هدایت بودی آسیه
را کفتند چه نام نهی این را کفت موسی وهو بان زبان آب است وسا درخت برا انکه
وی را این نام نهاد که درمیان آب ودرخت یافتند فالتقطه میکوید که اتباع فرعون
وی را برکرفتند عاقبت وسرانجام دشمن ایشان باشد واندوهی وحزنی بر ایشان بدرستی
که فرعون وهامان ولشکر ایشان کنهکاران بودند قوله تعالی وقالت امرأت
فرعون قرت عین لی ولك لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا
وهم لا یشعرون واصبح فؤاد ام موسی فارغا ان کادت لتبدی
به لولا ان ربطنا علی قلبها لتکون من المؤمنین کفت فرعون آسیه تربیت

مراحم که این کودک روشنائی چشم منست وروشنائی چشم تو او را مکشید
شاید که ما را سود کند یا بفرزندی کیریم او را که در وسیما ونشان انست که نوع کند وایمان
انست که فرزند پادشاهان باشد وحال ان بود که ایشان نمیدانستند که انچه مطلوب
ایشان بود یافته اند ونداستند که عاقبت کار او وکار ایشان بکجا خواهید رسید
واصبح فؤاد ام موسی فارغا وکشت دل مادر موسی فارغ پرداخته از اندوه
وخوف بر موسی بان وحی والهام که وی را دادند کفته اند که چون مادر موسی را در دریا
افکند شیطان وی را کفت این کار تباه کردی اکر فرعون فرزند ترا بکشتی ترا بر صبران
من ده ثواب بودی اکنون تو فرزند خود را هلاک کردی ومستحق عقوبت شدی خدای تعالی بوی لطف
کرد تا این اندوه که بسبب وسوسه شیطان وی را بود ازدل وی برفت ان کادت
بدرستی که نزدیک بود که اظهار کند اندوهی را که در دل داشت وکوید وا ابناه معالی
کفت چون دید که موج آن تابوت را بر بالای میبرد وبزیر می آورد صبر وش نماند خواست تا
جزع کند وآشکارا کرداند کلبی کفت چون فرعون موسی را بفرزندی کرفت مردم میکفتند
موسی بن فرعون وی را خوش نمی امد خواست که کوید موسی ابنی وابن عمران اکر نه آنستی
که ما دل او در جای بداشتیم بالطاف خود تا از جمله مومنان باشد بوعده که خدای تعالی کفت
انا رادوه الیك قوله تعالی وقالت لاخته قصیه فبصرت به
عن جنب وهم لا یشعرون وحرمنا علیه المراضع من قبل فقالت هل
ادلکم علی اهل بیت یکفلونه لکم وهم له ناصحون فرددناه الی امه کی
تقر عینها ولا تحزن ولتعلم ان وعد الله حق ولکن اکثرهم لا یعلمون مادر
دختر دو دریا که خواهر موسی بود مریم کفت برو ونکر تا حال موسی بکجا رسد خواهر موسی برفت

پس بدید اورا از دور که آل فرعون تابوت را از دریا بیرون آوردند و موسی را از تابوت
بیرون آوردند و ایشان نمیدانستند که وی خواهر اوست و ما حرام کردیم بروی پستانها
یعنی باز داشتیم ویرا از آن پستانها و زنان تا شیر هیچکس قبول نکرد و وجه منع کرد
موسی را از آن که شیر ناپاکان خورد تا گوشت او پی او بدان پرورده نشود چون پرورش
شیر زنان کافره جایز نباشد و لادة از زنان کافرة و مرد از کافر چگونه روا باشد من قبل
یعنی از پیش آنکه خواهر موسی آمد و آن چنان بود که چون موسی را برگرفتند و دل بروی نهادند
و برای وی دایگان آوردند شیر هیچ زن نگرفت خواهرش از دور همی دید عند آن حال
گفت هل ادلکم من شما را راه نمایم و بر خاندانی که او را تکفل کنند و برو مشفق و ناصح باشند
هامان چیزی بخردی شنید گفت وی میداند این فرزند از آن کیست گفت مرا این کی گفتم آن خواستم
که ایشان ناصح ملک باشند اکنون بر آنکه ... گفت آن زن که دختر نیست که فرزند ویرا
کشته اند گفتند برو و آن زن را حاضر کن وی برفت و مادر موسی را خبر کرد و احوال موسی
باز گفت مادر بیامد راست که کودک بوی وی تابش بنشیند در روی او آویخت و پستان او در دهان نشید
و شیر بخورد و ذلک قوله فرددناه الی امه ما او را بمادرش رد کردیم و با وی دادیم تا
چشمش روشن کرده واند و گین نباشد و تا بداند که وعده خدای حق است و لکن بیشترین
مردمان نمی شناسند و نمیدانند برا آنکه نظر بوجه نمیکنند گفته اند که چون موسی شیر خورد گفت
فرعون گفت تو کیستی این کودک را تو چه کسی گفت من زنی ام که شیرم پاک و خوش باشد هرا
هیچ کودک نباشد که شیر من قبول نکند فرعون موسی را بوی داد و اجرا و معین کرد مادرش
و ویرا بخانه خود و وعده خداوند را بحاجات رسید قوله تعالی ولما بلغ اشده واستوی
آتیناه حکما و علما و کذلک نجزی المحسنین و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها

فوجد

فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته وهذا من عدوه
فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه فوکزه موسی عدوه
فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین قال رب
انی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له انه هو الغفور الرحیم و چون موسی بغایة قوت
رسید و تمام گشت مفسران گفته اند اشده سی سال باشد و استوی چهل سال و آن عمری
خدای بدو عمر آنکه ... سال باشد گفت چون موسی بکمال رسید و مستحکم گشت ما او را
نبوة و شریعة دادیم و کتاب توریة و همچنین جزا دهیم نیکوکاران که موسی را دادیم و دخل المدینة
و موسی در شهر مصر رفت سدی گفت که مدینه منف بود از زمین مصر بر هنگام غفلت از اهل
آن شهر یعنی در وقتی که ایشان مشغول و غافل بودند و آن وقت قیلوله بود که مردم در جایها
بودند بقیلوله مشغول و گفته اند که میان نماز شام و خفتن بود و از امیر المؤمنین علی (ع) روایت
که روز عید بود ایشان همه بلهو و بازی مشغول بودند سدی گفت موسی چون بزرگ شد وی همان
جامه فاخر پوشیدی و بر مرکبان خاص فرعون نشستی و او را موسی فرعون خواندندی یک روز
فرعون برنشست و موسی غایب بود چون باز آمد گفت فرعون کجا رفت فلان جای فرو
برنشست از پی وی رفت قیلوله در ده رسیده بود و در آنجا رفت شهر خالی بود و مردم
همه بقیلوله مشغول بودند ابن زید گفت چون موسی در حال صغر بنشست بر روی فرعون زد فرعون
گفت این آن کودکیست که من در طلب او بسیار کودکان بکشتم ... تا او را بکشد
آسیه گفت او کودکست و طفل و نادان نداند که چه کرد بر و آزمایش کن گفت چون است
گفت خواهی تا بدیهی بفرما تا یاقوت بیارند و پاره آتش تا او دست بکدام کند بیاوردند
موسی دست فراز کرد و پاره آتش برگرفت و در دهن نهاد و زبانش بسوخت و ...

بر زبانش افتاد فرعون بخشود تا او را از سرای بیرون کردند و مادر و پدر وی با او بود و پیش
ایشان شد تا آنکه بزرگ شد در شهر شد در وقتی که مردم از وی غافل شده بودند
و لهو و افزایش کرده فوجد فیها رجلین دو مرد را یافت در شهر مصر که با یکدیگر
جنگ میکردند یکی از شیعه وی بود سامری و دیگر از دشمنان وی بود قبطی طباخ
فرعون که این مرد کوفته بود تا هیزم مطبخ فرعون برد بعید حضر کفت سخن موسی یعنی
قبطی بنی اسرائیل بر وجه شدند و در جماعت وی بودند و کس نیارستی که بنی اسرائیل را کرفته
چون موسی پدید آمد باز کرد موسی کفت دست از وی بدار کفت نه ادم کو هیزم بکشد تا بر
وی سوی پس سیل داد فوکزه موسی بر وی زد و کفته اند مشت کشتن فاوی زد و مرد وی مرد آنکه
در دم فقضی یعنی قتل است فقضی علیه یعنی بکشت وی را و چون مرده کشته شد موسی پشیمان
پشیمان شد کفت که این خصومت که بسبب وی قتل حاصل شد از عمل دیو بود که شیطان
کمراه کننده هو یعنی عدو مضل آنکه وی را در زیر ریگ پنهان کرد و برفت آنکه بر سبیل رجوع
و خضوع قال رب انی ظلمت نفسی باز خدای کفت بار خدایا من بر خود ستم کردم بدین که کردم و اگر قوم
بدانستی که این فعلی را که شده است بر من و کفته اند که شاید که خدای تعالی وی را الهام کرده
بود که او مستحق کشتن است لیکن وی را او فرموده باشد بر سبیل تدبیر که تا خیر قبل کرده وی
تعجیل کرد ترک مندوب کرد برای این کفت بار خدایا بر خود ظلم کردم یعنی نقصان ثواب کردم چون حق
فاغفر لی بیامرز خطای پس خدای تعالی بیامرزید وی را او خدای است آمرزنده و مهربان فغفر له
قال رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین فاصبح فی المدینة
خائفا یترقب فاذا الذی استنصره بالامس یستصرخه قال له موسی
انک لغوی مبین فلما ان اراد ان یبطش بالذی هو عدو لهما قال یا موسی

اتريد ان

أتريد أن تقتلني كما قتلت نفسا بالأمس إن تريد إلا أن تكون جبارا ان ده
في الأرض وما تريد أن تكون من المصلحين موسی کفت بار خدایا این
نعمت که بمن کردی عهد کردم که هرکز یار مردم کناه کار نباشم این برای آن کفت
که اکرچه آن مرد اسرائیلی بود کافر بود و نیز در خصومت با قبطی متعدی بود عبد الله
بعطاء بن ابی رباح کس فرستاد و کفت میخواهم با عطاء اهل بخارا را دعوت
کنم تا حق هر یک بدهی و این عبد الله امیر خراسان بود عطا کفت نخواهم و بر آن کفته
مرا آزرم چه زیان باشد چون تو چیزی بر نخواهی کرفتن کفت نخواهم که یار ظالمان باشم
در عمل ایشان در خبر است که فردا ظالمان را در موقف سیاست بدارند منادی از قبل
رب العزة ندا کند که این الظلمة یعنی ظالمان و یاران ظالمان همه را جمع کنند
حتی من بری لهم قلما او لاق لهم دواة تا آنکس که برای ایشان
قلم تراشیده باشد یا دوات را لیقه کرده همه را جمع کنند و در دوزخ اندازند
آورده اند که یکی از صالحان در دیوان رفت بشفاعت تا دفع ظلم کند از مظلوم
صاحب آن دیوان کفت قلمی شکوکن تا بنویسم که از وی چیزی نخواهند قلم بستد
بنوشت که بنا و جب از وی چیزی نخواهند و کشی که رفته اند باز کردند چون قلم از دست
بنهاد آن مرد صالح قلم را باز کرفت و در ریش بشکست کفت و اخیتی کرد کفت بر سبیل
که تو برین قلم بظلم بر کس نویسی و من از جمله آنان باشم که بر ظلم یاری کرده باشم
فاصبح فی المدینة خائفا یترقب موسی در آن شهر اندر خائف و ترسان از آنکه
خبر قتل آشکار شود و وی را بکیرند و بقصاص بکشند و چشم میداشت راه کروه را و آنکه لحظه
لحظه کسی بر سید بیرون نکاه کرد همان مرد را دید که از وی نصرت خواسته بود بر قبطی

دیگر باره فریاد میکرد و بانگ میداشت و از وی فریاد میخواست موسی از حادثه دیروز
دلتنگ بود و خایف روی بوی کرد و وی را گفت إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ تو مردی جاهل
و هویدایی و نادان من هر روز برای تو با کسی خصومت خواهم کرد آنگه روی
با ایشان کرد بر آنکه تا اسرائیلی را از دست قبطی برهاند اسرائیلی نگاه کرد موسی
دید اول ملامت وی شنیده و زجر دیده وی دیده بر خود بترسید پنداشت قصد
کرد پیش از آنکه موسی دست قبطی کشد تا او را دور کند روی بموسی آورد
و گفت أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ ای میخواهی
که مرا نیز بکشی چنانکه دیروز مردی را بکشتی تو نمیخواهی الا آنکه جبار باشی
در زمین و نمیخواهی که از جمله مصلحان باشی چون اسرائیلی این سخن بگفت
موسی باز ماند و دست کوتاه کرد و بر اسرائیلی نگاه کرد انکار کرد ایشان را
رها کرد و برفت قبطی چون این بشنید بدانست که آن مرد را وی کشته است
که دیروز قبطیان پیش فرعون آمده بودند و تظلم کرده که اسرائیلیان مردی را
از آن ما کشته اند فرعون ایشان را گفته که بی حجت و بینه بیگناهی را نتوان کشتن
بروید و تفحص کنید ایشان از پیش فرعون بیامدند و در تفحص ایستادند چون
آن مرد از زبان اسرائیلی این سخن بشنید بدانست که کشنده موسی بوده است بیامد
و فرعون را خبر کرد فرعون کسان خود را فرستاد تا موسی را بگیرند یکی از جمله
شیعه موسی بیامد و موسی را خبر کرد قوله تعالی وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ
يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ
النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و بیامد

مردی که از اقصی شهر بود بشتافت و تعجیل میکرد در آمدن این مؤمن آل فرعون
بود پسر عم فرعون نامش خربیل صبور اجبایی گفت شمعون بود چون
بموسی رسید گفت ای موسی این قوم با یکدیگر مشورت میکنند در کشتن تو
قصد تو دارند و طلب تو میکنند بگریز و از شهر بیرون شو که من ترا از جمله
نصیحت کنندگانم موسی چون این بشنید بر خود بترسید و از آن شهر بیرون رفت
خائف و ترسان میرفت و منتظر آنان که در طلب وی بودند از پس و پیش
نگاه میکرد و پناه با خدا میداد و گفت بار خدایا مرا از این ظالمان نگاه دار
و نجات ده قوله تعالی وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي
سَوَاءَ السَّبِيلِ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ
وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى
يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ
رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ موسی چون از آن شهر بیرون آمد چون
روی براه آورد بجانب مدین و راه نمیدانست اعتماد بر کرم خدا کرد
و هدایت از وی خواست و گفت شاید که خدای من مرا راست بنماید با وی
زادی و راحله و رفیقی نبود از بار افزار نعلینی داشت سعید جبیر گفت
پای برهنه بود از مصر تا بمدین هشت روزه راه است چون از خدا هدایت
خواست خدای تعالی فرشته را فرستاد بر اسبی نشسته نیزه بدست گرفته
گفت ای موسی کجا میروی گفت بمدین گفت تو راه دانی گفت نه گفت برو که
من راه برو بدرقه تو ام موسی با وی میرفت و در راه طعام او برگ درخت بود

ولما ورد ماء مدین چون بمدین رسید بر آب ایشان وان چاهی
بود که ایشان از انجا آب کشیدندی بر اچار پایان برسر آب گروهی یافت از مردمان
که آنجا گوسفندان را آب میدادند و فروتر ایشان دو زن را یافت که گوسفندان خود
را باز میداشتند و منع میکردند تا ایشان را بر آب زحمت ندهند و گوسفندان خود را
آب نمیدهند و باز نکردند گفت چرا چنین است گفتند برای آنکه ما دو زن ضعیفیم و با مردان
مزاحمت نتوانیم کردن گفت شما را هیچ مردی نیست گفتند پدری داریم و پیر بزرگ سال
موسی ع گفت اینجا هیچ جای دیگر هست گفتند یک چاهی دیگر هست ولیکن مهروت
است و سنگی بزرگ بر سر آن چاه هست که از چهل مرد بر گرفتندی گفت بمن نمائید
بوی نمودند بیامد و دست دراز کرد و سنگ از سر چاه بر گرفت گفت هیچ دلو و رسن
دارید گفتند نه هیچ یار آب دارید گفتند اندکی درین مشک مانده است لیز از ایشان
بستد و دهان کرد و گرد دهن بر آورد و در چاه ریخت آب تا سر چاه بر آمد و
گوسفندان خود بر سر چاه رفتند بخوردند و فربه شدند و پستانها پر شیر کردند و روایتی
دیگر آنست که دلو و رسن از ایشان بستد و مردمان را از سر چاه دور کرد و گوسفندان
را آب دادند و ذلک قوله فسقی لهما یعنی آب داد برای ایشان گوسفند این
ایشان را آنگاه برگشت و با سایه درختی آمد گرسنه و مانده و گفت یا خدایا من
برابر آنکه تو فرو آرنده بمن از گرسنگی محتاجم و یا با نچه تو فرو فرستاده از نعمت من با و
محتاج درخبراست که درین وقت که او این دعا کرد سبزی گیاه از بیرون پوست
شکم او ظاهر بود و مفسران گفتند که درین وقت او از خدا نان جوین خواست
محمد باقر ع گفت که این آنگاه گفت که محتاج نیم خرما بود چون ایشان باخانه پدر رفتند

وگفت

گفت چونست که امروز پیشتر از آن آمدید که هر روز گوسفندان را که آب
نداده بود گفتند دادیم و قصه باز گفتند مجاهد و ضحاک گفتند و غیر ایشان که پدر
ایشان شعیب بود سعید جبیر گفت برادرزاده شعیب بود نام او یثرون
شعیب گفت چه مردی بود گفتند مردی صالح بود و لیم شعیب یکی را از ایشان گفت که
برو او را بخوان تا مزد دهم بدو قوله تعالی فجاءته احدیهما تمشی علی
استحیاء قالت ان ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا فلما
جاءه وقص علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین
قالت احدیهما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین
پس یکی از ایشان بنزدیک موسی ع آمد در حالی که شرم زده بود رو بسته و گفته اند
آستین بر روی افکنده و گفت پدرم ترا میخواند تا مزد بدهد بآن آب که گوسفندان ما را
دادی موسی ع خاست و در پی او میرفت اگر ضرورت بودی زنی و گفتی جز مزد
پنجاهم زن در پیش میرفت بادی بر آمد و جامه در تن او بچسبد گفت ای زن باز پس
ایست تا من از پیش بروم گفت راه ندانی گفت هرگاه که من راه غلط کنم سنگی از جانب
کرا لیست بینداز تا از آن جانب بروم پس آنگاه که موسی نزدیک شعیب آمد و قصه خود باوی
بگفت شعیب وی را بشارت داد و گفت مترس که از دست ظالمان بجات یافتی چه فرعون را
برین زمین هیچ دستی و سلطانی نباشد قالت احدیهما یکی از ایشان گفت و او
بزرگترین بود که از پی موسی رفته بود و شعیب وی را بموسی داد گفت ای پدر وی را بمزد گیر که بهترین
مردی که ترا بمزد گیری مردی باشد که با قوت و امانت بود پدرش گفت از کجا شناختی قوت
و امانت وی گفت قوت وی را آنجا شناختم که سنگی که بچهل یا ده بر شوانند گرفتی وی تنها برداشت

و بینداخت و امانده وی از انجا شناختیم که در راه می‌رفت مرا بارپس داشت و من
نکرد و ماننده این معجز امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بوده و انچنان بود که چون روی
بصفین نهاد در بعضی منازل فرود آمدند آب نبود مردم و چهارپایان تشنه بودند
آب طلب کردند نیافتند امیرالمؤمنین را خبر دادند امیرالمؤمنین بر نشست و لشکر
پاره با وی رفتند امیرالمؤمنین از راه عدول کرد دیری بدید آمد و میان بیابان
انجا رفتند امیرالمؤمنین گفت راهب را آواز دهید آواز دادند بر کنار دیر
آمد امیرالمؤمنین گفت ای راهب بدین نزدیکی آبی هست گفت ازینجا تا آب
فرسنگ هست قوم گفتند یا امیرالمؤمنین اگر صواب بینی تا انجا رویم که هنوز قوت
مانده است گفت حاجت نیست الکه پی قبله بجای اشارت کرد که اینجا بکنید
بیل و کلنگ بر گرفتند و زمین پاره بکندند سنگی سفید و بزرگ بدید آمد مرا من
آن سنگ باز کردند و خواستند تا سنگ را بر دارند نتوانستند امیرالمؤمنین
گفت این سنگ بر سر آبست جهد کنید هرچند کوشیدند ممکن نبود گفتند یا امیرالمؤمنین
این بقوه ما راست نیاید امیرالمؤمنین پای از رکاب بیرون کرد و آستین
کرد و دست در سنگ زد و بجنبانید و برگرفت و چندان گام بینداخت
آبی بدید آمد از برف سردتر و از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر آب باز
خوردند و چهارپایان را سیراب کردند و راهب از بالای دیر می‌نگریست الکه امیرالمؤمنین
بیامد و سنگ باز نهاد و بفرمود تا خاک بر سر آن کردند و اثر او نا پدید کردند
راهب چون چنان دید گفت أَيُّهَا النَّاسُ أَنْزِلُونِي أَنْزِلُونِي مرا فرود آرید او را
فرود آوردند بیامد و پیش امیرالمؤمنین بایستاد و گفت اَنْتَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ تو پیغمبر مرسلی گفت

فلک مقرب و نه متوقل گفت نه و لکن وصی رسول الله محمد عبدالله خاتم النبیین
وصی خاتم پیغامبرانم محمد بن عبدالله راهب گفت دست مرا تا ایمان آرم اگر دست دراز کرد
و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و انک وصی رسول الله و اخو ابن عمه
امیرالمؤمنین عم و بشرف اسلام برو عرضه کرد و گفت ترا چه بر اسلام داشت پس اکنون
بر خدا قسمت اسلام مقام کردی گفت بدانکه این دیر که بنا کرده‌اند از طلب نیست تو بنا کرده‌اند و علی
از پس من رفته‌اند و این کرامت یافته‌اند و خدای تعالی روزی کرده و کتب ایشان بوده و کرده است
نوشته‌اند که اینجا چشمه است سنگی بر سر وی نهاده اند تو مگر بر دست پیغمبری یا وصی پیغمبری که چون
آید بر دست تو پدید آمد به دانستم که آن وصی تویی و دست تو ایمان آوردم و دولت معروف
شدم امیرالمؤمنین علیه السلام برکت چنانکه محاسن مبارکش از آب چشم تر گشت آنگه گفت الحمد لله
الذی لم اکن عنده منسیا الحمد لله الذی ذکرنی فی کتبه سپاس آن خدای را که مرا او فراموش
نکرده و در کتب اولیا یاد کرده است چون این بشنید مرد شکر خدای کرده و راهب با امیرالمؤمنین
شام رفت و کارزار کرد و در خدمت وی شهید شد و امیرالمؤمنین عم بر وی نماز کرد و دفن کرد
و هر وقت که ذکر وی کردی بر وی ترحم کردی چون از انجا باره برفتند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
در میان ما که راه بان چشمه برد گفتند ما هم توانیم و راه برود ایم چون آن دیر علامت او رای گفت
بروید و بجویید برفتند چندانکه جستند نیافتند گفت و کمال این چشمه ظاهر کرده تا مکر قیامت اسلام محمد تعالی
لَيْسَ لَكَ أَنَّ الْحَمْدَ أَحَدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ
عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ قَالَ ذَلِكَ
بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ
شعیب گفت موسی را که من می‌خواهم تا یکی ازین دو دختر تو دهم موسی گفت چرا نخواهم

بوی هم گفت من از تو نخواهم که نداری و من وی را بتو دهم برای آنکه هشت سال
مزدوری کنی و انجا حاجت آن باشد مهر او کنی پس اگر خواهان بود که ده سال
تمام کنی آن تبرعی باشد و اگر نکنی بر تو واجب نیست و من نخواهم که بر تو رنجی و
مشقتی نهم و ان شاء الله که تو مرا از جملهٔ صالحان و شایستگان یابی موسی
گفت آن میان من و تست ازین دو اجل هشت سال یا ده سال هر کدام که
بسر برم بر من عدوانی و حرجی نباشد و زیاده نجویند و خدای تبارک
و تعالی بدانچه میگوییم وکیل است یعنی گواه و این دو دختر یکی صفورا
نام بود و یکی را لیا و گفتند صغیر دختر مهین بود صفورا بوی داد و عقد
نکاح بربستند و موسی قبول کرد و آنکه شعیب دختر را گفت برو و در آن خانه
که چند عصا نهاده یکی بردار و بوی ده دختر برفت و عصا برگرفت و بیاورد
تا بوی دهد چون شعیب بدید گفت این عصا رها کن و دیگری بیاور و آن
عصا را باز بستد و بنهاد و خواست تا دیگری برگیرد همان بدست او آمد
بیرون آورد گفت این همانست دیگر باره باز پس برد همان بدستش آمد
گفت من قصد میکنم جز این چوب بدست من نمی آید گفت بدو ده
دختر بوی داد چون موسی برفت شعیب پشیمان شد گفت این عصا رازی و
مردی بمن داد و این ودیعه است روا نباشد بدی گفت این حال
بود که روزی فرشته آمد بصورت مردی و آن عصا پیش شعیب
بنهاد و برفت شعیب برخاست و از پس وی برفت گفت این
عصا ودیعه است بامن ده و دیگری بستان موسی گفت این عصا را

من

و طرامی آمد باید که این را از دست بدهم انکه هر دو اتفاق کردند که اولین کسی که
پدید آید او را حاکم کنیم حق تعالی فرشته را فرستاد بصورت مردی وی را گفتند میان ما حاکم
باش و قصه باوی گفتند وی گفت حکم من آنست که عصا بدانکس اولیتر است که عصا
را از زمین بردارد آنکه عصا را بستد و بر زمین نهاد گفت بردارید شعیب خواست
تا بردارد نتوانست موسی از زمین برداشت و بر دوش نهاد حاکم گفت ترا است موسی روان
شد و عصا بوی بماند بحکم آن حاکم عکرمه گفت آن عصای آدم بود که از بهشت بیاورد چون
آدم از دنیا برفت جبرئیل عصا را برگرفت چون موسی از شعیب عصا خواست جبرئیل بیاورد آن
را بشعیب داد و گفت بموسی ده ابو صالح از عبدالله عباس گفت که شعیب را خانه بود
هیچکس در انجا نشدی مگر آن دختر که بموسی داد و در آن خانه سیزده عصا بود و او را
یازده پسر بود هر کس که او بالغ شدی گفتی برو و آن عصا بردار او برفتی تا آن عصا
بردارد آتشی بیامدی و آن پسر را بسوختی تا جمله هلاک شدند چون دختر گفت برو
و عصا بیار برفت و عصا نیکوترین بیاورد و هیچ آفت بوی نرسید گفت ای دختر
بشارت باد ترا که این شوهر تو سعید خواهد بودن و او را درین عصا شانی و کاری بزرگ چون
عصا بموسی داد موسی را گفت چون ازینجا بروی بمفرق الطریقین رسی دو راه
پدید آید بر دست چپ برو اگرچه بدست راست گیاه بیشتر باشد لیکن در آن
مرغزار اژدهای عظیمست مرد و چهارپای را هلاک کند چون بدانجا رسید گوسفندان
سر بجانب راست نهادند موسی هرچند خواست که گوسفندان را باز نتوانست داشتن وی
نیز بر اثر گوسفندان برفت مرغزاری دید در وی گیاه بسیار گوسفندان را بچرا داد و
خود بخفت و عصا بر زمین فرو زد اژدها پدید آمد و آهنگ گوسفندان کرد عصا

جانوری گشت و باد را آویخت و او را بکشت موسی از خواب بیدار شد عصا را
خون آلوده دید و اژدها کشته شادمان گشت بیامد و شعیب را خبر کرد دختر
را گفت این شوهر تو پیغمبر خواهد بود و او را در این عصا شأنی عظیم خواهد بود شعیب چون
دید که موسی مردی مبارک است و حسن رعایة او در گوسفندان بدید خواست که با وی
نیکویی کند گفت هر بچه امسال این گوسفندان ابلق باشد سپید سیه ترا است خدای تعالی
وحی کرد موسی در خواب دید که این عصا را برابی زن که گوسفندان از آن آب میخورند عصا
بر آب زد گوسفندان از آن آب بخوردند امسال نتایجی که حاصل شد همه ابلق بود
دو رنگ شعیب بدانست که آن دولتیست که خدای تعالی داده بهره را باو تسلیم کرد
قوله تعالی فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا
قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ
لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي
الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
چون موسی ع اجل بسر برد ابن عباس از رسول ص پرسید که کدام اجل بسر برد گفت آن اجل
که دورتر بود یعنی ده سال سعید جبیر گفت جهودی از من پرسید در کوفه که موسی ازین
دو اجل کدام بسر برد من ندانستم گفتم نمیدانم تا بنزدیک عالم روم رفتم از حبر امت عبد الله
عباس پرسیدم چون آمدم از وی پرسیدم گفت اکثرهما واطیبهما پیغمبران نیکوترین
پیمان خلف وعده نکنند چون بعراق آمدم جهود را گفتم گفت راست گفت والذی انزل
التوریة علی موسی مجاهد گفت چون موسی ع اجل ده سال بسر برد شعیب دختر بوی داد
ده سال دیگر نزدیک شعیب مقام کرد آنگه دستوری خواست تا بمصر شود بزیارت مادر و برادر و

خواهر شعیب

وخواهر شعیب وی را دستوری داد موسی ع اهل خود را بر گرفت و با گوسفندان
خود را از وی عصر تنها دو راه راست بر ها کرد از ملوک شام احتراز میکرد و بفصل
زمستان بود و زن وی حامله بود تنها در بیابان میرفت بکوه طور بجانب راست
افتاد شبی بود تاریک سرمای سخت زن را درد زادن گرفت خواست تا آتش در
زند در نمی افتاد بجانب طور نگاه کرد آتش دید اهل خود را گفت شما درنگ کنید
که من از جانب کوه طور آتشی بدیدم بروم چیزی بیاورم یا پاره آتش تا شما اینجا
آتش بر کنید و گرم شوید موسی ع چون قصد آتش کرد و بدانجا رسید او را آواز دادند
از کناره رود از جانب راست در آن بقعه مبارک از درخت عوسج ابن مسعود
گفت درخت سیموه بود درختی سبز و تازه و آواز ندا این بود که ای موسی منم
خدای که آفریدگار عالمیانم و القی عصاک خود را بینداز این آیه دلیلست بر آنکه کلام
خدای محدث است و متکلم فاعل کلام است نه آنکه کلام بوی قایم باشد بر آنکه
خدای تعالی گفت موسی را از درخت ندا کردند تا کلام بدرخت قایم نشود یعنی حلول موسی
از وی تواند شنیدن و چون چنین بود کلام کلام درخت بود چیز از درخت شنود
إِنِّي أَنَا اللَّهُ پس خدای درخت بوده باشد و این باطل است پس نماند الا آنکه کلام
کلام خدا بود و درخت کلام محل کلام بود که خدا در وی فرا نهد چنانکه گفته شد متکلم فاعل کلام
بود نه آنکه کلام بوی قایم بود قوله تعالی وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا
جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ
اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ
جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ

وملائه انهم كانوا قوما فاسقين ۝ موسی را چون خطاب آمد که
عصا بینداز موسی عصا بینداخت ماری گشت پس چون بدید او را
که حرکه میکرد حرکتی سریع چنانکه ماری کند که نه بس بزرگ بود بترسید
و پشت برگرد و روی بگریز نهاد و نگاه باز پس میکرد وی را خطاب کردند که ای
موسی اقبل روی فرا کن و مترس که از جمله ایمن شدگانی اسلک یدک
فی جیبک دست در گریبان خود کن تا بیرون آید سفید نورانی الکمه سفیدی نه
چون برص کران بدن و اضمم الیک جناحک و با خود گیر دست خود را
یعنی دست در زیر بازوی خود کن از ترسی که بتو رسید از جهت مار و گفته اند معنی
اینست که تو چون دست سفید از گریبان بیرون آری بترسی و خوفی در دل تو آید
دیگر باره دست در گریبان و در زیر بغل آور تا چنان شود که بود تا خوف زایل
شود و بعضی گفته که چون ترا خوفی در دل آید دست بر دل نه تا خوف ساکن شود و
گفته اند که کنایه است ازانکه با خود باش و خود را ساکن گردان اصمعی گوید اعرابی
را دیدم که یکی را میگفت اعطنی مما رهبک گفتم رهبک چه بود گفت آستین
و این لغه حمیر است پس معنی این بود که ای موسی دست از آستین بیرون کن که موسی
چون عصا بدست گرفتی و دست در آستین کردی فذانک برهانان پس این دو معنی
عصا و دیگر بیضا معجزات تو از خدای تعالی بر پیش فرعون و قوم او که ایشان
گروهی اند فاسق و کافر از فرمان ایستاده قوله تعالی قال رب انی قتلت
منهم نفسا فاخاف ان یقتلون و اخی هرون هو افصح
منی لسانا فارسله معی ردءا یصدقنی انی اخاف ان یکذبون

قال

قال سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا
یصلون الیکما بایاتنا انتما و من اتبعکما الغالبون ۝ موسی را
چون خطاب آمد که پیش فرعون رو و قوم او با این دو معجزه ایشان را دعوت کن
گفت بار خدایا من از ایشان یکی را کشته ام یعنی قبطی را میترسم که مرا بکشند و برادر
من هرون که از من فصیح تر است و زبان او در تر وی را با من فرست تا مرا یاری
و معین باشد و در راست گرداند و مراد بتصدیق توانست که او چون فصیح تر بود
با کافران جدال کند و حجت الزام دهد و دلیل و برهان نماید تا تصدیق کنند تو را سخن
وی الکنی که از تکذیب وی میترسد چون سبب تصدیق وی بود اسناد با وی کرد
بر سبیل اسناد انی اخاف یعنی که من میترسم که ایشان مرا دروغ
زن دارند حق تعالی دعای وی مستجاب کرد و گفت سنشد عضدک یا دست
تو قوی کنیم ببرادر تو یا نکه وی برادر بنبوت قرین تو کردانیم و شما را غالب و مسلط کردانیم
و برا بر شما حجتی و برهانی کنیم که ایشان بشما نرسند بسبب ایات و معجزات ما شما
و هر که متابعت شما کند غالب باشید کس را بر شما غلبه نباشد قوله تعالی فلما
جاءهم موسی بایاتنا بینات قالوا ما هذا الا سحر مفتری و ما
لهدی سمعنا بهذا فی اباءنا الاولین و قال موسی ربی اعلم بمن جاء با
من عنده و من تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون
و قال فرعون یا ایها الملا ما علمت لکم من اله غیری فاوقد لی یا هامان
علی الطین فاجعل لی صرحا لعلی اطلع الی اله موسی و انی لاظنه من
الکاذبین پس انکه موسی بایشان آمد با آیات ظاهره و معجزاتی باهره ایشان گفتند

گر نیست اینکه تو آورده الا جادوئی فرو بافته و نکو ساخته از نقل خود و نشنیدیم ما
اینچه تو میگوئی در زمان پدران خود اینها که گذشته اند نشنیده ایم موسی گفت ربی
اعلم من عالمتر و داناترم بحال کسی که او را الهیت بنبوه باشد
او را بفرستد تا بیاید با هدی و راه راست از نزدیک وی و نیز عالمترست
و داناتر بآنکس که عاقبت و سرانجام سرای آخرت وی را باشد بثواب و نعیم بهشت
و حقیقت که ظالمان و ستمکاران فلاح و ظفر نیابند انکه حکایت کرد از فرعون و گفت
فرعون عند اجتماع قوم خود از کدای اعیان و اشراف من ندانم شما را خدای
جز از خویش انکه وزیر خود را گفت ای هامان برافروز برای من بر گل آتش یعنی برای من
خشت پخته کن و آجر باز گفته اند اول کسی که خشت پخته ساخت و کوشک بلند فرعون بود برای
کوشکی بلند کن مرا باشد که من اطلاع یابم بر خدای موسی مطلع شوم که من می پندارم که موسی از جمله
دروغ زنانست اینکه میگوید مرا خدایی هست و من دروغ میگوید اهل سیر گفته اند که هامان فرمود
تا برای وی کوشک بنا کردند پنجاه هزار مرد بنا و استادان صنعت ارزور گر
و آهنگر بیاوردند بخلاف مزدوران و از اجیران در عمل بسیار شد که ممکن بود
و در روی زمین هیچ بنایی بلندتر از آن نبود چون فارغ شدند فرعون بیامد و بالا رفت
و تیر انداز کمان نهاد و چند چوبه تیر برای امتحان بنشیمه او تیر او خون آلوده بازگشت
و گمان برد که خصم خود را کشته است گفت فارغ شدم از خدای موسی انگه حق تعالی جبرئیل را
فرستاد تا پر بر آن کوشک زد و آن را سه پاره کرد یکی بر لشکرگاه فرعون زد
و هزار هزار مرد را بکشت و یکی دیگر بر دریا ریخت و یکی در مغرب افتاد و از آن
قوله تعالی جماعت که در کوشک عمل کرده بودند هیچکس نماند الا که هلاک شدند

واستکبر

واستكبر هو وجنوده في الأرض بغير الحق وظنوا انهم الينا لا
يرجعون فاخذناه وجنوده فنبذناهم في اليم فانظر كيف كان عاقبة
الظالمين وجعلناهم ائمة يدعون الى النار ويوم القيمة لا ينصرون
واتبعناهم في هذه الدنيا لعنة ويوم القيمة هم من المقبوحين وفرعون
و لشکرش در زمین استکبار کردند و ترفع و بزرگی نمودند بنا حق خدای جل جلاله کار او را
کردن کشتی و جباری باشد بحق و گمان بردند که ایشان با ما نخواهند آمدن و مرجع ایشان
با ما نخواهد بودن پس او را گرفتیم و لشکرش را یکبار در دریا انداختیم قتاده
گفت آن دریایی است و رای مصر که آنرا اساف گویند فانظر بیننگر ای محمد
که عاقبت کار ظالمان و کافران کجا رسید و چگونه بود وجعلناهم و خواندیم
ایشان را و نام نهادیم ائمه که مردم را بآتش دوزخ دعوت میکنند و روز قیامت
ایشان را از جمله زشت رویان و ملعونان باشند عبد الله عباس گفت رویها
قوله تعالی ایشان سیاه کنند و چشمهای ایشان ازرق و آن شعار دوزخیان است
ولقد آتينا موسى الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون الاولى
بصائر للناس وهدى ورحمة لعلهم يتذكرون وما كنت بجانب
الغربي اذ قضينا الى موسى الامر وما كنت من الشاهدين ولكنا انشانا
قرونا فتطاول عليهم العمر وما كنت ثاويا في اهل مدين تتلوا عليهم آياتنا آیاتنا
ولكنا كنا مرسلين ما موسى را کتاب دادیم یعنی توریه پس از آنکه هلاک کردیم گروهان
پیشین را کتابی که ایشان را حجتها و برهانها و بینائیها در دل ایشان شد هدایتی و رحمتی
هر کسی را که بوی ایمان آورد تا باشد که اندیشه کنند و پند گیرند آنکه حضرت

وسلم را خطاب کرد بر سبیل تنبیه و تعجب و گفت تو بجانب غربی کوه طور حاضر
نبودی چون ما وحی کردیم بموسی [illegible] و خبر دادیم او را با اوامر
و نواهی و عهد کردیم با وی و تو از جمله حاضران نبودی آنجا که تا مشاهده کردی
و مشاهده دیدی آنجا رفت و لیکن ما انشا کردیم و بیافریدیم بعد از آنکه وحی
کردیم بموسی تا زمان تو گروهانی را دراز شد بریشان عمر منقطع شدن وحی به
غایت آن و علم مندرس گشت آنکه ترا فرستادیم و قصص پیغمبران ترا حکایت کردیم
بوحی و قصه موسی با تو باز گفتیم وما کنت ثاویا و تو مقیم نبودی در میان اهل
مدین که شعیب است و مومنان او را آیات ما بریشان میخواندی که بر سبیل
تعلم و از ایشان استفاده میکردی و لکن ما فرستادیم ترا و از جهت وحی
ترا اعلام کردیم تا ایشان را خبر دهیم بی قوله وما کنت بجانب الطور
اذ نادینا ولکن رحمة من ربک لتنذر قوما ما اتاهم من نذیر من
قبلک لعلهم یتذکرون ولولا ان تصیبهم مصیبة بما قدمت ایدیهم
فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک ونکون من المؤمنین
و تو ای محمد بکنار کوه طور نبودی چون ما ندا کردیم موسی را در شب مناجات و لکن ما ترا تعلیم
کردیم و ازان خبر دادیم و وهب منبه گفت ندا این بود که چون موسی در مناجات گفت بار خدایا
امت محمد را بمن نمای گفت تو ایشان را در نیابی و اگر خواهی ندا کنیم ایشان ترا تا جواب دهند
و آواز ایشان بشنوی گفت خواهم خدای تعالی ندا کرد گفت یا امت محمد همه از اصلاب
پدران و ارحام مادران آواز دادند لبیک اللهم لبیک از رسول خدا روایت کرد
حق سبحانه و تعالی گفت یا امت احمد ان رحمتی سبقت غضبی ای امت احمد رحمت من
سبقت برد بر خشم من شما را بدادم پیش از آنکه بخواستید و بیامرزیدم پیش از آنکه

استغفار

استغفار کردید هر کسی که پیش من آمد و از شما گواهی دهد که جز از من خدای نیست و محمد
رسول منست او را به بهشت برم و لکن رحمة لکن ما بتو نمودیم آن اخبار و علوم را
با رحمتی بشر از خدا تو برا آن تا ایشان را بیم کنی گروهی را که نیامد بایشان از پیش
تو در زمان فترت میان تو و میان عیسی الف و پنجاه سال بود از هیچ پیغمبری یعنی
اهل مکه تا باشد که ایشان متذکر شوند پند گیرند و اندیشه کنند و اگر نه آنستی که مصیبتی بایشان
رسد با آنچه دستهای ایشان تقدیم کرده است و بسبب آن بس آنگاه گویند ایشان و به
حجت خود کنند که چرا تو ای بار خدایا بما رسولی نفرستادی تا متابعت آیات تو کردیمی
و از جمله مومنان بودیمی اگر نه از بهر آن بودی ما ترا نفرستادی بایشان پیغمبری و لکن
ترا فرستادیم تا ایشان را حجت نماند و عذر منقطع گردد قوله تعالی فلما جاءهم الحق
من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی اولم یکفروا بما اوتی موسی من
قبل قالوا سحران تظاهرا وقالوا انا بکل کافرون قل فأتوا بکتاب من
عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا لک
فاعلم انما یتبعون اهواءهم ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی
من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین پس آنگاه که آمد بایشان حق
یعنی محمد صلعم با آیات و معجزات قالوا گفتند ایشان چرا محمد را ندادند معجزات مانند
آنکه موسی را داده اند از عصا و ید بیضا ای نه ایشان کافر شدند بآنچه موسی را دادند
پیش ازین یعنی توریة و آیات گفتند که ایشان دو ساحر اند و جادو که پشت بهم نهاده
اند و یار یکدیگر شده اند یعنی موسی و هارون کلبی گفت این مقالة آنگه گفتند که جماعتی
از کفار قریش بیامدند بمدینه و احبار جهود از ایشان پرسیدند از حدیث محمد صلعم ایشان

کفتند نعت و صفت وی در کتاب ما هست ایشان بیامدند و اهل مکه را خبر کردند
اهل مکه کفتند که ایشان دو جادو اند یعنی موسی و هرون و محمد و ما بهمه کافریم از
توریة و قرآن و موسی و محمد بکوی ای محمد که بیارید شما که کفار مکه اید کتابی از نزدیک
خدای که آن کتاب راه نماینده تر باشد از توریة و قرآن تا من از ان متابعة
کنم اکر شما راست میکویید فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ پس اکر ترا اجابة نکنند
وانچه التماس تست بجای نیارند بدانکه ایشان متابعة هوا خود میکنند و که باشد
کمراه تر از انکس که او متابعة هوا کند بِغَيْرِ هُدًى و بیانی از خدای تو و خدا ایشانرا نکند
و حکم نکند یا راه ننماید بهشت و ثواب کسانی را که ایشان ظالمان و ستمکاران باشند
قوله تعالی وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا
بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ
أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ بدرستی که بپیوستیم برای ایشان کفتار را و بیان
کردانیدیم وعد و وعید و عبرها و مثلهای قرآن را تا باشد که ایشان متعظ شوند و پند
کیرند اما کسانی که ما ایشانرا کتاب دادیم پیش از محمد بما ایمان آوردند یعنی مؤمنان اهل
کتاب و چون بر ایشان خوانند قرآن آنچه کویند که ما ایمان آوردیم باو بدرستی که او
حق است از خدای ما و ما پیش از ان مسلمان و کردن نهنده بودیم کفتند که اینان
چهل تن بودند که با جعفر بن ابی طالب از حبشه بیامدند و هشت از شام بودند

همه اهل انجیل أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ ایشانرا بدهند مزد ایشان دو بار یکی برای ایمان
ایشان به پیغمبران کذشته و کتاب ایشان و دوم برای ایمان ایشان بمحمد و قرآن بِمَا
صَبَرُوا بصبری که ایشان کردند بر تلخی که از جهودان دیدند و باز میدارند و دفع میکنند
بنیکویی بدی را بتوبه و معصیة را و سخن نیکو لغو کافران را و از انچه ما ایشانرا روزی کردیم
نفقه میکنند چون بشنوند سخن بیهوده و بی فایده را از ان اعراض کنند و روی بکردانند
تا ایشان خصومة نکنند و کویند عمل ما ما را و کردار شما شما را اسلام بر شما باد ما جاهلانرا
نمیجوییم و بجز ایشانرا نمیخواهیم قوله تعالی إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ
نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا
مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا
فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ بعض
درین آیة مراد بود بهدایتی که لطف باشد و اسباب که مقرب بود با نماز
و طاعة الله باشد در و چون قدرت و عقل و تمکین و ازاحة علت و بیان بیان ای مختلف
و نفس الله و مانند این برسول تعلق ندارد چه او بر بعضی از ان چیزها قادر نباشد
و بعضی آنست که اکر چه او را بود خدا قادر است بدان که او است که حکمة از الطاف
و مقرب کفت توانی نوعی هدایة شوالی کردن از اکر تو خواهی بکدایی که او است که ا
تعلق دارد قوله است که و انک لتهدی الی صراط مستقیم و مخالفان با این آیه
تمسک کرده اند که ابو طالب کافر بود و کفتند که این آیة در شان وی آمده است
و در ظاهر آیة ایشانرا تمسکی نیست اکر مسلم دارند که آیه در شان ابو طالب آمده است

در این آیه برهان نیست که توان این نوع هدایة سوای کردن این هدایة تعلق بجز دارد و نگوید
که من هدایة نداده ام اورا او اگر تسلیم کنند که من احببت مراد ابو طالب است دلیل
میکنند بر ایمان او زیرا که در لفظ اثبات محبت رسالت است ابو طالب را ومحبت وموالاة
کافر روا نیست چنانکه گفت لا تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء پس باید که
مومن بوده باشد تا مخالفت خدا لازم نیاید رسول را ورسول خدا گفت اوثق عرى الايمان
الحب في الله والبغض في الله استوار ترین رسنی از ارکان ایمان دوستی است
با دوستان خدا و دشمنی است با دشمنان خدا وامام زین العابدین روایة کرده که او
گفت الحمد لله الذي لم يجعل الفاجر على كيدنا ابن زرقة في قلبي مودة فان
مودة الفجار تجارة الى النار یعنی سپاس خدایرا که هیچ کافر را بر من دست نعمتی
نکرد تا او را در دل من دوستی نباشد که دوستی کافران مردم را به دوزخ برد پس کدام
عاقل مسلمان روا دارد که پیغمبر دوستدار کافران باشد و اخبار بسیار که آمده است
بر ایمان او از طریق خاصه وعامه بیش از آنست که توان شمرد از حضرت امام محمد باقر ع
از پدرانش روایة کرده اند جبرئیل ع رسول صلعم را گفت ان الله عز وجل حرم
على النار صلبا حملك وبطنا ارضعك وحجرا كفلك گوید
که خدای تع بر آتش پشتی که ترا برداشت وشکمی که ترا بر گرفت وپستانی که ترا
شیر داد و کناری را که ترا پرورد و کفالة کرد آن پشت که اورا حمل کرد عبد الله بود
آن شکم که اورا برداشت آمنه بود وآن پستان که اورا شیر داد حلیمه بود و کناری که اورا
پرورد و کفالة کرد ابو طالب بود و فاطمه بنت اسد اصبغ بن نباته از امیر المومنین
روایة کرده که او گفت لا والله ما عبد ابي ولا جدي عبد المطلب ولا

ولا هاشم

ولا هاشم ولا عبد مناف صنما قط یعنی که پدرم وجدم وهاشم وعبد مناف هرگز
بت نپرستیدند گفتند چه می پرستیدند گفت در نماز روی بکعبه کردندی متمسک بودند بدین
ابراهیم و عمار روایة کرده که روزی در رحبه نشسته بود یکی وی را گفت یا امیر المومنین اورا
انت بالمكان الذي انت به وابوك يعذب بالنار حضرت امیر المومنین گفت مه
فض الله فاك خاموش باش که خدا دهنت بشکند والذي بعث محمدا بالحق
بشيرا لو شفع ابي في كل مذنب على وجه الارض لشفعه الله فيهم
بدان خدائی که محمد را براستی بخلق فرستاده که اگر پدرم شفاعت کند در حق گناهکاران روی
زمین خدای تع شفاعت وی را قبول کند وانی يعذب بالنار وابنه قسيم الجنة
والنار واز رفاعه روایتست از پدرانش که شعر گفت ابو طالب آن بود که
رضيت بالله ربا وبابن اخي محمد نبيا وبابني علي له وصيا واز رضا ع
روایتست که گفت اولین نماز جماعة که در اسلام کردند آن بود که ابو طالب دید که
رسول صلعم با علی نماز میکرد و علی بر دست راستش ایستاده وجعفر با ابو طالب بود جعفر را
گفت صل جناح ابن عمك او بیامد و بر دست چپ رسول بایستاد و رسول
با ایشان نماز کرد وچون ابو طالب را وفاة نزدیک رسید وصیة کرد فرزندان و اقربا
خودرا بیاری کردن محمد اما شبهه مخالفان از آن افتاد که او ایمان پنهان داشت
واظهار نکرد وبرای آن تا رسول را حمایة تواند کرد و بعد از و کسی نبود که چنین
بودی سبب نصرة او کردن از غلبه کفار وکثرة ایشان چون او را وفات
رسید جبرئیل آمد و گفت خدای ترا سلام میرساند ومیگوید که از مکه برو که ترا در مکه ناصری
نیست پس از نعمت ابو طالب پس معلوم شد که از غیر جهة ایمان او مراد بیندی درین که

ایمان نیست اما طریق ایمان هست اما ثواب بر ایمان است اما حکم و تسمیه خدا ست میفرماید
و میگوید رسول خود را که تو هدایت نتوانی کردن بدین وجه کسی را که دوست داری لیکن
خدا هدایت کند انرا که خواهد و او عالمتر و داناتر است بانانکه راه یابند وقالوا
ان نتبع الهدی معک مفسران گفته اند که آیه در حارث بن عثمان بن نوفل
آمد که او رسول را گفت که اگر ما متابعت در دین اسلام کنیم با تو بر ما غلبه کنند و ما را از زمین
ما که مکه است بربایند بر ما غارت و تاراج کنند که جهانی دشمن تواند و بر خلاف
دین تواند حق تعالی بجواب گفت اولم نمکن لهم نه ما ایشان را ممکن کردانیدیم در
حرمی ایمن که ایشان درین حرم ایمن بودند و گرد بر گرد ان عرب یکدیگر را بکشتند
و غارت میکردند و کسی متعرض ایشان نیشد چون ما ایشان را نگاه داشتیم در وقتی که
کافر و بت پرست بودند چگونه نگه نداریم در وقتی که مومن و موحد باشند یجبی الیه
یعنی حرم می آورند و جمع میکردند میوهای هر چیزی روزی از نزدیک ما ولیکن بیشترین ایشان
نمی دانند که ان روزی از خداست و اگر دانستندی نترسیدندی وکم اهلکنا بسا که
هلاک کردیم از شهری که اهل ان شهر بطر کرده بودند در معیشت و نعمت خوش و طاغی
و کافر نعمت گشته و این تخویف است اهل مکه را از سرانجام بد فتلک مساکنهم پس این مسکنها
و جایهای ایشان مسکون نگشت و کسی در او آرام نگرفت پس از هلاک ایشان الا اندکی
بدانکه مسافران انجا برسند و اندکی مقام کنند انگه بروند و ما وارثان ایشان بودیم یعنی
ایشان هلاک شدند و از ایشان هیچ وارثی نماند قوله تعالی وما کان ربک
مهلک القری حتی یبعث فی امها رسولا یتلوا علیهم آیاتنا وما
کنا مهلکی القری الا واهلها ظالمون وما اوتیتم من شیء فمتاع

الحیوة

الحیوة الدنیا وزینتها وما عند الله خیر وابقی افلا تعقلون اگر بر طریق
اعتذار گفت که خدای تعالی ای محمد هیچ شهری از شهرها یعنی مکه که اصل زمین است تا حجت بر ایشان
لازم شود انگه عذاب فرستد و هلاک کرده اند و این آیه دلیل است بر نبوت حدا
از ظلم از انجا که ظالمان را هلاک نیکند تا انگاه که حجت بر ایشان موکد میکرد اند بفرستادن
رسولان یتلوا علیهم میخواند رسول بر ایشان آیات ما را و ما هیچ شهری هلاک نکردیم
و نکنیم الا که اهل ان شهر ظالمان باشند انگه وعظ گفت و زجر کرد از اختیار کردن دنیا
بر آخرة و گفت هر چه شما را داده اند از متاع دنیا و زینت و آرایش دنیا از ابقائی نیست و بقا
وانچه نزدیک خداست بهتر است و باقی تر ای عقل ندارید که فانی بر باقی اختیار میکنید
قوله تعالی افمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقیه کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا
ثم هو یوم القیمة من المحضرین ویوم ینادیهم فیقول این شرکائی الذین کنتم
تزعمون قال الذین حق علیهم القول ربنا هولاء الذین اغوینا اغویناهم کما
غوینا تبرانا الیک ما کانوا ایانا یعبدون ای کسی که ما او را وعده نیکو دادیم دیهم
از ثواب بهشت پس او بآن برسد و انرا بیند او همچون کسی که ما او را برخورداری دهیم بمتاع
دنیا پس او روز قیامت از جمله حاضر کردگان باشد برای جزا و حساب مجاهد گفت آیه
در رسول خدا آمد و ابو جهل محمد بن کعب گفت در حمزه و علی آمد و ابو جهل سدی گفت در عمار
آمد و ولید مغیره ویوم ینادیهم و روزی که ایشان را ندا کند و گوید کجا اند انبازان من آنانکه
شما دعوی میکردید و میگفتید که ایشان انبازان خدا اند گویند که آنانکه کفار و کلمه عذاب
بر ایشان واجب گشت بار خدایا ایشان را که ما گمراه کردیم از انجا گمراه کردیم که ما گمراه بودیم
این گروه را ضلال گویند تبرانا الیک ما امروز از ایشان تبرا کردیم بدرگاه تو آمدیم

ایشان ما را نپرستیدند بهوای نفس خود را می‌پرستیدند و رحب شهوه ما را طاعت
میداشتند ما ایشان را اجبار نکردیم ایشان باختیار خود کردند قوله تعالی وقیل
ادعوا شرکاءکم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم وراوا العذاب لو انهم کانوا
یهتدون ویوم ینادیهم فیقول ماذا اجبتم المرسلین فعمیت علیهم الا
نباء یومئذ فهم لا یتساءلون روز قیامت کافران و مشرکان را گویند بخوانید
انبازان خود را و خدایان خود را ایشان را بخوانند اما هیچ جواب نشنوند و پاسخ
ندهند ایشان را و ببینند عذاب را معاینه و دوزخ را آشکارا اگر ایشان توانستندی
و راه یافتندی بوجهی از وجوه حیل تا عذاب را از خود دفع کنندی ولیکن
نتوانند و راه نیابند اکنون ایشان را تقریع و توبیخ کنند و از آمدن رسولان و اجابت
کردن رسولان را سوال کنند سوال توبیخ ویوم ینادیهم و روزی که ندا کنند
ایشان را و گوید چه جواب دادید پیغمبران ما مرسل را خبرها بر ایشان پوشیده
شود یعنی راه حجت نبینند و عذر نتوانند آورد در آن روز زیرا که عذری و حجتی
نباشد ایشان را و حجت خدای را بود بر ایشان از یکدیگر نپرسند و سوال نکنند
برای آنکه همه مساوی باشند در آنکه جواب و عذری نباشد که بیارند
قوله تعالی فاما من تاب وآمن وعمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین
وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی
عما یشرکون وربک یعلم ما تکن صدورهم وما یعلنون وهو الله
لا اله الا هو له الحمد فی الاولی والاخرة وله الحکم والیه ترجعون
اما آنکس که توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح کرد شاید که نزدیک خدای تعالی وی از جمله

مفلحان

فلاحان و رستگاران باشد آنکه گفت وربک یخلق و خدای تعالی می‌آفریند آنچه
میخواهد و اختیار میکند آنچه میخواهد و ایشان را اختیار نیست برای آنکه عالم بمصالح
خلقان خداست و ایشان ندانند که مصلحت در چه چیز است و مفسده در چه چیز است
و حق تعالی درین آیه خلق و اختیار بخود حواله کرد و خلق را از غیر خود نفی کرد خاصه خلق را اختیار
داد تا همه کس ایشان را باید مقدم و پیشوا کرد اند سبحان الله وتعالی خدای تبارک
و تعالی منزه است از آنکه بوی شرک آرند و خدای تو ای محمد میداند آنچه سینهای
ایشان از آن ما را میپوشانند و آنچه ایشان آشکارا میکنند یعنی سر و علانیه
بنزدیک او یکیست و اوست آن خدا که بجز از و خدای نیست حمد و سپاس و ثنا
او راست درین سرا و در آن سرای برانواع نعمت که با بندگان کرد و حکم او راست
هم در دنیا و هم در آخرة و مرجع و بازگشت همه خلقان با ویست قوله تعالی قل
ارایتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیمة من اله غیر الله
یاتیکم بضیاء افلا تسمعون قل ارایتم ان جعل الله علیکم النهار
سرمدا الی یوم القیمة من اله غیر الله یاتیکم بلیل تسکنون فیه افلا تبصرون
ومن رحمته جعل لکم اللیل والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله ولعلکم
تشکرون رسول را میفرماید که بگو این کافران را ای محمد می‌بینید و میدانید اگر خدای تعالی
شب را بر شما همیشه و دایم کرداند تا روز قیامة همچنان بر کیست خدای جز خدای عز و جل که روز روشن
آرد بشما تا در آن روشنایی تصرف کنید در معاش و طلب روزی خود یعنی هیچکس نباشد
که برای ایشان روزی روشن آرد ای نمی‌شنوید این ادله و بیانها را و تفکر و اندیشه
نمیکنید اگر بر طریق دلیلی دیگر فرمود و گفت بگو ایشان را که هیچ میدانید شما اگر خدای تعالی
روز شما را بر شما دایم و سفید همیشه گرداند هیچکس هست جز از خدای که شما را شبی آرد که

خواجه

علیکم اللیل

که دران شب ساکن شوید و آرام گیرید همی بینید و نمی شناسید که اینهمه نعمتها از وی شما از
رحمة وکرم و فضل اوست نه باستحقاق سابقه که شما را بوده است اینکه گفت و از جمله
رحمت وی بر شما آنست که برای شما شب و روز آفرید تا در شب آرام گیرید با آسایش
مشغول شوید و روز در طلب نعمة او و فضل او صرف کنید و تا باشد که شما شکر نعمة وی
کنید در دنیا شب آفرید و روز برای آنکه دنیا سرای محنت و رنجست تا چون کلفتی و مشقتی
در روز برسد در شب بآن آسایشی و راحتی یابند و در آخرة شب نباشد برای آنکه سرای
[illegible] تا با آسایش شب محتاج نباشند قوله تعالی ویوم ینادیهم فیقول این
شرکائی الذین کنتم تزعمون ونزعنا من کل امة شهیدا فقلنا هاتوا برهانکم
فعلموا ان الحق لله وضل عنهم ما کانوا یفترون وروزی که ندا کند ایشان را
خدای جل جلاله و گوید کجااند انبازان من آنانکه شما دعوی کردید که انبازان منند و این آیة را
مکرر کرد تا اعلام کند که شرک زشت ترین چیزهاست مر رضای خدای را آنکه گفت
ونزعنا و ما بیرون آوردیم از هر گروهی و از هر امتی پیغمبری که بر ایشان گواهی دهد
بدانچه کرده باشند و گفته اند که ایشان گواهان عدل آخرة اند که هیچ زمانه از ایشان خالی
نباشد فقلنا پس گفتیم مر آن امتان را که بیارید حجة و برهان خود در آنچه بودید و بر آنچه رفتید
پس آنگاه که ایشان را هیچ بیانی نباشد و برهانی [illegible] بدانند که حق خدای راست و
رسول برا او گم شود از ایشان آنچه افترا کرده باشند و بدروغ نام خدایان بر آن نهاده
از بتان قوله تعالی ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم وآتیناه
من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة اذ قال له قومه لا تفرح
ان الله لا یحب الفرحین وابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة ولا تنس
نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی

الارض ان الله لا یحب المفسدین حق تعالی قصه قارون میکند که قارون بن یصهر بن
قاهث بود قتاده گفت او را منور خواندندی از نیکویی صورة او و توریة نیکو خواندی اما
منافق بود بکثرت مال و فرزند بر ایشان ظلم کردی و تکبر نمودی و گفته اند که وی پسر خاله موسی ع
بود وآتیناه و ما او را دادیم از گنجها چندانی که کلیدان خانها خداوندان قوة را گرانبار کردی
از بسیاری بار و گفته اند مراد بمفاتح خزائن است و عصبه تا ده باشد قتاده گفت از ده
تا چهل ابن عباس گفت از سه تا ده خیثمه گفت در انجیل است که کلیدهای گنج قارون بر شصت
اشتر نهادندی هر یکی که رفتی با خود بردی اذ قال له چون گفتند او را قوم او که ای قارون
شاد مباش بدین گنجها و تکبر مکن که خدای تعالی متکبران را دوست ندارد و بطر و غرور باشد بنعمة
و ناکردن شکر وی وابتغ و بجوی در آنکه خدا ترا داده است از مال و نعمة سرای آخرة
را و ثواب از او بهره خود از دنیا فراموش مکن و آنچه ترا کفاف باشد بردار مجاهد گفت
تقصیر مکن در طاعة تا ترا بر دهد در آخرة از امیرالمؤمنین ع روایت کرده اند که گفت نصیب
خود فراموش مکن از تندرستی و قوة و جوانی و نشاط و توانگری و بدین آن طلب آخرة
کن واحسن نیکویی کن با خلقان چنانکه خدای تعالی با تو نیکویی کرد و طلب فساد مکن در دنیا
که خدای تعالی مفسدان را دوست ندارد قوله تعالی قال انما اوتیته علی علم عندی اولم
یعلم ان الله قد اهلک من قبله من القرون من هو اشد منه قوة واکثر جمعا
من قبله ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون فخرج علی قومه فی زینته قال الذین یریدون
الحیوة الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم
قارون گفت این مال که مرا داده اند بر علمی داده اند که مراست و این علم مرا خدا داد و بعضی
علم مرا بر شما تفضیل نهاد و گفته اند آن علم کیمیا بود و سعید بن مسیب گفت موسی ع علم کیمیا دانست

ازان یوشع بن نون را بیاموخت و ثلثی کالب بن یوفنا را و ثلثی قارون را در یک صنعت
ناتمام بودند قارون ایشان را بفریفت وان دو صنعت از ایشان بیاموخت چون این صنعت
او تمام شد ازان علم اکسیر بود اکر و بعضی گفته‌اند خواهر خود را بیاموخت و خواهرش ویرا
بیاموخت و گفته‌اند که مراد بدین علم التجارة و وجوه مکاسب است و گفته‌اند علی علم
عندی یعنی ازانکه مرا داده‌اند بعلمی داده‌اند که هر چند ازو دیگران فاضلتر شدم
و اعلمترم بنی اسرائیل بود بتوریة ای قارون بدانست و در علم وی بود و در توریة
نخوانده بود که خدای تعالی هلاک کرد پیش ازوی قومی را که ازو بقوة سخت تر بودند و مال
بیشتر و این بر سبیل تهدید و وعید است و لا یسئل و نپرسند گناه کاران از معنی
گناه از گناه ایشان بلکه بجبهات ایشان را بدوزخ برند مجاهد گفت بر ایشان
نپرسند که ایشان را بسیماء بشناسند فخرج پس بیرون آمد قارون و قوم
خود بآرایش که او را بود ابن زید گفت چهار زینتی هفتاد هزار سوار
با او بودندی با سازهای معصفری و ارغوانی با سیصد کنیزک با جامهای
و حلها بر استران اشهب نشسته قال الذین چون این حال بدیدند گفتند کسانی
که ارزند کانند دنیا خواستندی ای کاشکی مارا نیز بودی مثل انچه قارون را
داده‌اند که او خداوند بهره تمام است از مال دنیا قوله تعالی وقال
الذین اوتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر لمن امن وعمل صالحا ولا
یلقیها الا الصابرون فخسفنا به وبداره الارض فما کان له
من فئة ینصرونه من دون الله وما کان من المنتصرین
انانکه ایشان را علم دادند جواب ایشان که طالبان دنیا بودند گفتند ویلکم

وای بر شما

وای
بر شما ثواب خدا بهتر و نیکوتر کسی را که ایمان آرد و عمل صالح کند از آنچه قارون
جمع کرده است و تلقین نکنند و پیش باز نبرند این کلمه و صیت که علما گفتند مگر صابران را
فخسفنا به ما بزمین فرو بردیم قارون را و سرای او را و سبب آن بود که چون موسی
دریا را قطع کرد و فرعون و قومش هلاک شدند موسی ریاست و ولایت بنی
و قربان بهارون داد هر کرا قربانی بودی بهارون آوردی تا هارون بنهادی
آتشی بیامدی وان قربانی را بسوختی قارون را حسد آمد گفت ای موسی نبوة ترا و ریاست
برادرت را و مرا ازین نصیبی نیست موسی گفت این دست خدا است بهر کس که خواهد
دهد قارون گفت من ترا باور ندارم تا مرا آیتی ننمائی موسی گفت شاید رؤسای بنی اسرائیل را
جمع کرد گفت هر یکی عصا خود در عبادة خانه بنهید چنان کردند قارون و هارون
نیز عصا خود در انجا نهادند موسی گفت امشب بگذارید تا خدای تعالی فضیلة که را باشد
چنان کردند روزی دیگر نگاه کردند عصاها هر یکی بحاله خود بود عصا هارون
برگ بر آورده بود و بار وان عصا از درخت بادام بود چو گفتند ما افضل هارون
معلوم بود گفت قارون گفت این هم از ان سحرهاست که تو میکنی الکلمه ز خود
وا از موسی جدا شد موسی بابتاع او را میخوانید موسی تحمل میکرد برای قرابتی که میان
ایشان بود و او هر روز موسی را بیشتر میرنجانید و هر روز طاغی تر میبود سرای ساخته بود
و در آن سرا را بزر ساخته و دیوار ان در صحیفها در گرفته بنی اسرائیل پیش وی
میرفتند و او مردم را بیامداد و شبانگاه طعام میدادی و با ایشان بحدیث و خوشی
و مضاحکت گفتی چون خدای زکوة واجب کرد موسی قارون را گفت که خدای تعالی
زکوة واجب کرده است از مال زکوة می باید داد گفت انچه تو میگوئی مطلقا نمی
توانم دادن خدای تعالی وحی کرد که ای موسی قارون تعلل میکند و می اندک و بسیار

اند بد اگر میخواهی با وی بسا محتی بکن موسی ع گفت هر چیزی کمتر از تو بستانم و قارون
مضایقه مینمود موسی کمتر میکرد و می آمد تا آنکه گفت از هزار دینار یک دینار و از
هزار درم یک درم و از هزار گوسفند یک گوسفند گفت تا آنکه اندیشه کنم اندیشه کرد
بسیاری بر آمد گفت نتوانم که بسیار است آنگه کس فرستاد و بنی اسرائیل را حاضر
کرد و گفت موسی هر روز بر شما ابتلایی و تکلیفی دیگر می آرد آمده و اینده از ما
مال میخواهند تا ما را درویش کنند درین چه رای شماست گفتند که تو مهتر و بهتری تو
دانی گفت فلان زن نابکار را بیارم و او را ملامت دهیم تا او در موسی آویزد و او را
متهم گرداند بنی اسرائیل چون این بشنوند برو بیرون آیند یا وی را بکشند یا بار از وی بشکنند
وی را هلاک کنند آنگه کس فرستاد و آن زن فاجره را بخواند گفت ترا هزار دینار بدهم
این کار بکن آن زن قبول کرد آنگه قارون برخاست و بمجمع بنی اسرائیل آمد و در آنجا
موسی خلق را وعظ میگفت و مجمع بود و جمع عظیم از بنی اسرائیل حاضر بودند موسی ع در وعظ
گفتن بود و میگفت هر که دزدی کند دستش باید برید و هر که قذف کند مسلمانی را
حدش باید زدن و هر که زنا کند و زن نداشته باشد صد تازیانه باید زدن
و هر که زن دارد و زنا کند سنگسار باید کردن قارون گفت اگرچه تو باشی
موسی گفت اگرچه من باشم قارون گفت پس بنی اسرائیل دعوی میکنند که تو با فلان زن
فاجره زنا کردی موسی ع گفت اگر وی گوید بر قول او اعتماد کنم پس کس فرستادند و آن
زن را حاضر گردانیدند موسی ع روی بوی آورد گفت ای فلانه قوم من این دعوی میکنند
بر من و من ترا سوگند میدهم بدان خدائی که دریا شکافت برای بنی اسرائیل
و ما را برهانید و ایشان را غرق گردانید که آنچه راست است در حال بگوی این
زن اندیشه کرد که اگر راست بگویم و از گناه گذشته توبه کنم همانا که خدای رحم

کند

کند گفت لا والله که تو ازین مبرائی و اما آنکه میگویند دروغ میگویند قارون مرا چیزی
داده است تا بر تو این دروغ بگویم و ترا بر خود متهم کنم موسی ع روی بر زمین نهاد
و گفت اللهم ان کنت رسولک فاغضب لی بار خدایا اگر من پیغمبر توام
برای من خشم گیر جبرئیل بیامد و گفت حق تعالی میگوید که من زمین را در فرمان تو کردم بفرما تا آنچه خواهی
در حق او موسی ع گفت بدانید که خدای تعالی مرا بقارون فرستاده است چنانکه بفرعون طاغی
که خدای تعالی وی را هلاک کرد قارون یاغی شده هر که همراه و دوست اوست با وی باشد و هر که
با منست از وی دور باشد همه برگشتند بجز دو نفر پیش قارون موسی ع گفت یا ارض خذیهم
ای زمین بگیر ایشان را تا بزانو فرو شدند دیگر گفت ای زمین بگیر ایشان را
تا بمیان فرو شدند دیگر باره گفت یا ارض خذیهم تا بگردن بزمین فرو شدند
درین میانه تضرع کردند و فریاد خواستند و سوگند میدادند بحق صلهٔ رحم و خویشی
و موسی ع سخت خشمناک بود اجابت نکرد و گفت یا ارض خذیهم ای زمین بگیر ایشان را
را همه بزمین فرو شدند در خبر است که هفتاد بار از موسی فریاد خواستند زنهار
ایشان نداد خدای تعالی وحی کرد بموسی که بجلال و قدر عزتم که اگر یکبار از من زنهار خواستندی
زنهارشان دادمی چون قارون بزمین فرو شد بنی اسرائیل گفتند که موسی دعا کرد که قارون
هلاک شد مال و ملک وی را بستاند چون این بشنید گفت بار خدایا مال و خانه او را هم
بزمین فرو بر فذلک قوله فخسفنا به و بداره الارض بزمین فرو بردیم قارون را و سرا
و مال وی را و او را هیچ گروهی نبود و لشکری که یاری وی کنند بدون خدا و از جملهٔ آنان نبود که
انتقام توانند کشید قوله تعالی واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس یقولون
ویکان الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده ویقدر لولا ان
من الله علینا لخسف بنا ویکانه لا یفلح الکافرون تلک الدار الاخرة

نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا والعاقبة
للمتقين و اينها كه تمنا حالت قارون ميكردند وجاه و منزلت وي آرزو مي
خواستند چون اين حالة بديدند و عذاب قارون مشاهد كردند گفتند واي
ما اكنون بدانستيم كه خطا كرديم و منزلة قارون خواستيم حال قارون ان مهانيد كه خداي
تعالى كسي را كه ميدهد ان دليل نيكيت بر كرامت وي نزديك خدا و كسي را كه نميدهد
دليل نميكند بر مهانة وحقارة نزديك خدا هذا روزي ميكسترانند انرا كه ميخواهد و
تنگ ميكند برانكه ميخواهد لولا ان من الله علينا اكر نه آنستي كه خدا
منت نهاد برما مارا نيز بزمين فرو بردي چنانكه قارون را بزمين فرو برد ويكانه
چه مينمايد اينحال ما كه هيچ خلاصي وظفري نخواهد بودن كافرانرا بثواب خداي و نجات
از عقاب وي تلك الدار الاخرة ان سراي بازپسين كه سراي ثواب است
براي انان كرده ايم وساخته ايم كه در زمين فساد نكنند و نخواهند واستكبار
وعلو نطلبند و نجويند چنانكه قارون جست از حضرة امير المؤمنين عم روايت كه
هر كه خواهد تا دوال نعلين وي بهتر بود از دوال نعلين صاحبش او در اين آيه داخل بود
و فضيل چون اين آيه بخواند گفت جل الاماني باطل و نيست گشت وعاقبة
حميده و سرانجام پسنديده پرهيزكارانرا خواهد بود كه از معاصي حذر كنند
و طاعة خداي قيام كنند قوله تعالى من جاء بالحسنة فله خير منها و من
جاء بالسيئة فلا يجزي الذين عملوا السيئات الا ما كانوا
يعملون ان الذي فرض عليك القران لرادك الى معاد
قل ربي اعلم من جاء بالهدى ومن هو في ضلال مبين هر كه حسنة
آرد و نيكويي كند ويرا باشد بهتر ازان يعني ثواب و نعيم بهشت و چگونه بهتر ازان نباشد

ان ربي

كه ان رنج و محنت او منقطع گشت و نعمت با تعظيم و تبجيل ابدي ويرا حاصل شد
و هر كه سيئة و كاري بد آرد جزاء او بمقدار او كند ذا و كرده باشد و مقدار ثواب
و عقاب بجهة استحقاق او جز خدا نداند ان الذي فرض عليك القران ابن عباس
گفت اين آيه نه مكي است و نه مدني بجحفه فرود آمده است ميان مكه و مدينه است و انچنان
بود كه حضرت رسول صلعم شب از مكه بيرون آمد و بغار رفت و هم در شب ازانجا بيرون آمد نه
براه راست يعني بي راه روي بمدينه نهاد چون بجحفه رسيد بشناخت و اين گشت و الرزو مكه
بروي مستولى شد كه مولد او و پدران انحضرة بود جبرئيل عم آمد گفت اي محمد طلب سلام ميرساند
و ميگويد ترا بمكه اندوهگين مباش كه ترا بمكه برم با فتح و ظفر و اكرام و اعزاز و اين آيه او برد و معني
ان خداي كه بر تو فريضه كرد قرانرا يعني احكام و اوامر و نواهي ان وان خداي كه فرو فرستاد بتو
قرانرا فضل و ادا آيه ترا بجاي خود برد و شهر خود رساند يعني بمكه ابو صالح و ابو مالك
گفته مراد بمعاد بهشت است قل ربي اعلم بگو اي محمد كه خداي من عالم تر است و او بهتر داند
كسي را كه او بر هدايت باشد و راه راست و از انكه او بر ضلالة و گمراهي بود او روشن باشد
قوله تعالى وما كنت ترجوا ان يلقى اليك الكتاب الا رحمة من ربك فلا
تكونن ظهيرا للكافرين ولا يصدنك عن ايات الله بعد اذ انزلت
اليك وادع الى ربك ولا تكونن من المشركين ولا تدع مع الله الها اخر
لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجهه له الحكم واليه ترجعون وتواي محمد
اميد نداشتي و در خاطر تو نبود كه اين كتاب قرآن بتو القا كنند و بتو وحي فرستند و ترا پيغمبر جهانيان
كردانند ليكن براه رحمتي بود از خداي تو كه بتو كتاب فرستاد تا قصص و احوال امم گذشته
را اعلام كند مي خواند و تو آن ناديده و از كسي ناشنيده و در كتاب ناخوانده پس مكرتنا يار كافران نباشي

ویا ور ایشان بکردی ندانست که پیغمبر خدای کوهی یار ایشان بوده — کردند
یا در خاطر وی کردیده است تا وی را از ان نهی کند چه که نهی درست باشد از
فعلی که منهی مر کران بکرده باشد وکفته اند که اکرچه خطاب رسول است مراد امة
وی اند ولا یصدنک ونباید تا این کافران ترا بکردانند ومانع شوند از ایات
خدای پس از انکه فرو فرستادند بتو دیکر الهی وان که جز او خدای نیست هرچه هست
هلاک خواهند شد ونیست خواهند کردید مکر ذات وی جل جلاله و صادق علیه السلام کفت
الا دینه وما ارید به وجهه مکر ان طاعتی که برای او کرده باشند و
شهر بن حوشب رحمه الله روایه کرده که روز قیامت اعمال خلایق عرضه کنند خدای تعالی کوید انچه مرا سبب
وبرای من کرده باشند جدا کنند اکر نمایند تا انچه مانده باشد در دوزخ افکنند ابن
کیسان کفت الا ملکه له الحکم حکم اوراست و هیچ کس را نرسد اکر حکم عقلی است
بهتر اوست در عقول واکر شرعی است بانزال وحی بر سول ثمن این الناس
القیاس ومرجع خلقان ومعاد ایشان باوست چرا که هر کسی برانچه کرده
بوی رساند مجاهد کفت جمله مکیست قتاده کفت ده عشر
اول مدنیست وباقی مکیست و نه آیه است از رسول خدا روایه است که
که هر که او سورة عنکبوت بخواند خدای تعالی وی را بعدد هر مؤمنی و منافقی که بودند
وباشند تا بروز قیامت ده حسنه نویسد بسم الله الرحمن الرحیم
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون
ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا
ولیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ساء

ما یحکمون

ما یحکمون من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لات وهو السمیع
العلیم ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین قتاده
کفت و شعبی که این ایه در حق کروهی آمد که از مکه بیرون آمدند بهجرت که مشرکان پس ایشان امدند
ایشان باز کشتند و بمکه شدند چون این ایه آمد ایشان شنیدند و بیرون امدند و با مشرکان بر
او یختند کروهی را بکشتند و کروهی بجستند و بعضی بسته شدند وکفته که در حق عمار یاسر آمد چون مشرکان
وی را عذاب کردند بمکه واو بان صبر کرد الم خدای میداند احسب الناس که مردم می پندارند
که ایشان را رها کنند وبکذارند اینکه ایشان کویند که ما ایمان آوردیم وایشان را
امتحان نکنند و بیازمایند وبمخالفت شان از مفارقت اوطان و مجاهده اعداء دین واولیاء
شیطان بکذ ایشان را امتحان کنند بضروب مکاره تا مومن از کافر و منافق جدا
از مخلص ممتاز کردد روایه کرده اند که عباس رضی الله عنه علی آمد وکفت یا امام مردم بر تو بیعة کنند
امیر المؤمنین علیه السلام کفت حکم ازمی خرند مرا چه کنند بانه که تعطیل کنند امیر المؤمنین کفت پس کا شد
قول خدای تبارک وتعالی الم احسب الناس ان یترکوا الایات ولقد فتنا
بحقیقه که ما بیازمودیم کسانی را که پیش از ایشان بودند از امتان کذشته بانواع بلا
شداید و بلیات تا در حدیث آمده است که پیش از شما کسی بوده است که اره بر
سر وی می نهادند و بر دو نیمه می آوردند از محبت او را از دین بر نتوانستند کرداند
وکس بود که بشانهای اهنین کوشت وپوست از استخوانهاش بر میکندند تا از دین
بر کردد و بر نکشت وچون امتحان برای ان کنند تا چیزی که نداند بدانند بر سبیل
مناسبت ومجاز کفت تا بداند خدای آنان را که صادق اند وراست کویان را از دروغ

زمانند و حقیقت این جزا ره ابا باشد و گفته اند مراد اینست که این برادران کرده ما انچه بد است
ازیشان تا کرده که ان خواهند کرد ازا کرده و موجود شده بدانند برای انکه خدا تعالی معدوم را موجود
نداند و نا موجود نشود و یرا موجود نداند و ما جزا ایران دهیم که کردند نه برانکه خواسته کرد ام
حسب الذين اى مى پندارند انانکه سیأت و معاصی کنند که بر ما سبقت کیرند و از عذاب ما در
گذرند بد حکمی است که میکنند و غلط کاری است که میبرند انکه گفت من كان يرجوا کسی که امید دارد
ثواب خدا یرا بایمان رسیدن از عقاب وی باید که عمل صالح کند تا بثواب خدا رسد و از معاصی
اجتناب کند تا بعذاب وی مبتلا نگردد که اجل خدا یعنی مرگ و رسیدن بثواب و عقاب
امدنی است و اینده هر اینه برسد و اوست خدا که شنوا و دانا ست هر کسی بد کرده جزا ده
انکه گفت که مجاهده کند با نفس و شیطان و اعدا دین ان جهاد برا خود کرده باشد نفع ان
باوی راجع شود و ثمره ان وی را باشد که خدای جهانیان از طاعات بندگان مستغنی
و بی نیاز است قوله تعالی والذين امنوا وعملوا الصالحات لنكفرن
عنهم سياتهم ولنجزينهم احسن الذي كانوا يعملون ووصينا الانسان بوالديه
حسنا وان جاهداك لتشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما الي
مرجعكم فانبئكم بما كنتم تعملون والذين امنوا وعملوا الصالحات لندخلنهم
في الصالحين وانانکه ایمان ارند و عمل صالح کنند ما سیأت و معاصی ایشان را مکفر کردانیم
و از اباطل کنیم تا چنان باشد که کویی که ایشان هیچ بد نکرده باشند و این از فضل و کرم
خود کنیم که خط عفو در جریده اعمال ایشان کشیم جزا و پاداش دهیم ایشانرا نیکوترین انچه ایشان
کرده باشند تا در ین فضل ما و عدل ما شکارا کردد انکه گفت ما وصیت کردیم ادمی را مادر حق

مادر و پدرش به نیکویی و وصیت ارند امر باشد یا نهی و ان جاهداك و اگر با تو مجاهده
کنند و سعی نمایند بران تا بمن شرک اری و بامن انباز کیری چیزی که بان ترا علم حاصل نباشد
و انرا انداری برای انکه ان خود نباشد یعنی انبازی ایشانرا یعنی مادر و پدر را طاعت مدارند
و فرمان مبر خطاب است با مخاطبی مبهم و گفته اند که در سعد بن ابی وقاص امده که چون اسلام
اورد مادرش ام حمنه بنت ابی سفیان بن امیه او را گفت ای سعد اگر شنیدی بخدا که هیچ
هرا سایه نکنند از افتاب و باد یعنی در هیچ سایه ننشینم و طعام و شراب نخورم تا انکه که محمد کافر
نشوی سعد گفت نشوم مدت سه روز مادرش هیچ نخورد مردم او را ملامت کردند که مادرت هلاک
خواهد شد سعد بیامد و رسول را خبر کرد رسول گفت برو و با وی به هر خوبی ساز و رضای او نکهدار
مگر در دین محمد که رضای خدا انکار باید داشت و رضای مادر و پدر نباید گذاشت انکه بر سبیل تهدید
گفت الي مرجعكم باز گشت شما بمنست شما را خبر دهم بانچه کرده باشید یعنی جزا دهم شما را
بکرده شما و انانکه ایمان ارند و عمل صالح کنند ما ایشانرا در میان صالحان اریم در دنیا از صالحان
باشند و در اخرة در بهشت با صالحان باشند از انبیا و اولیا و شهدا قوله تعالی ومن الناس
من يقول امنا بالله فاذا اوذي في الله جعل فتنة الناس كعذاب الله ولئن
جاء نصر من ربك ليقولن انا كنا معكم اوليس الله باعلم بما في صدور العالمين
وليعلمن الله الذين امنوا وليعلمن المنافقين حق تعالی درین ایه وصف منافقان میکند
که ایشان ماننده رنجی که بایشان رسد در دین از دین بر گردند میگوید که از جمله مردمان کسی هست
که میگوید ما ایمان اوردیم بخدا و این بزبان میگوید نه بدل برای انکه چون او را در راه خدا و دین او
برنجانند فتنه و رنج مردمان را چون عذاب خدا کند و چنانکه عذاب خدا از کفر و معصیت باز دارد تو نیز
از عذاب مردم بتر عذاب کافران وی را از ایمان باز میگردانند تا خود عذاب مردم چون عذاب خدا

میدانند و نمیدانند که ان در خبر عذاب خدا هیچ نباشد و اگر بیاید از خدا انصاف
و ظهور گویند که ما با شما بودیم در کارزار و ما دایم چندان نصیب شد از غنیمت که شما [illegible]
حق تعالی گفت این جماعت که گروه ایشان اند و گفتار ایشان ازین نمیدانند که خدای تعالی عالم
و داناتر است بانچه در سینه عالمیان است انچه ایشان در دل آرند از نفاق از ایمان شناسد
و میداند اگر که [illegible] اند مومنان از [illegible] مومن منافق
وی پوشیده نیست از ابن عباس روایت است که آیه در شان گروهی آمد که مومنان
ایشان را با خود بغزا بدر برده بودند چون از قتل و سختی بدیدند مرتد شدند و ایشان
انان بودند که در حق ایشان آمد الذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم
وقال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا ولنحمل خطایاکم
وما هم بحاملین من خطایاهم من شیء انهم لکاذبون ولیحملن اثقالهم
واثقالا مع اثقالهم ولیسألن یوم القیمة عما کانوا یفترون حق تعالی حکایت میکند
از انچه کافران با مومنان گفتند میگوید که گفتند انکه کافر شدند مرانها را که مومن شدند که باید
و راه ما گیرند و متابعت راه ما کنند تا ما گناهان شما بر داریم و عقوبت شما بکشیم حق تعالی تکذیب ایشان
کرد و گفت ایشان بر نگیرند [illegible] گفت ولیحملن اثقالهم ایشان گناهای خود بر گیرند و بارهای
گران با بارگ [illegible] یعنی عقوبت کسانی که ایشان را اضلال کرده باشند علی راه کرده باشند
لقوله من سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیمة من
غیر ان ینقص من وزره شیء ومن سن سنة حسنة فله اجرها
واجر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اجره شیء و حق تعالی
دیگر گفت لیحملوا اوزارهم کاملة الی یوم القیمة ومن اوزار الذین یضلونهم بغیر علم

اثقالهم

الاسماء

الاسماء مایزرون و حسن بصری از رسول صلعم روایت کرده است که او گفت ایما داع
دعا الی الهدی واتبع علیه وعمل به فله مثل اجور الذین تبعوه
لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا وایما داع دعا الی ضلالة
فاتبع علیها وعمل بها فعلیه مثل اوزار الذین اتبعوه ولا ذلک من اوزارهم
شیئا هر داعی که دعوت براه راست کند و او را [illegible] بران متابعت کند او را باشد مانند مزد ایشان
ان عمل کرده باشند بی انکه از مزد ایشان چیزی کاهند و هر داعی که دعوت کند بضلالت و او را
بران متابعت کنند بر او بود مانند گناه ایشان و از ایشان هیچ نکاهند و [illegible] از
انچه امر کردند و دعوت بر خدا و رسول نهادند ولقد ارسلنا نوحا الی قومه
فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما فاخذهم الطوفان وهم
ظالمون فانجیناه واصحاب السفینة وجعلناها آیة للعالمین
وابراهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله واتقوه ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون
انما تعبدون [illegible] لکم رزقا فابتغوا عند الله الرزق واشکروا له الیه ترجعون
عبدالله عباس گفت خدای تعالی نوح را بفرستاد و او چهل ساله بود و هزار کم پنجاه سال [illegible]
ایشان را دعوت کرد و از پس طوفان بماند که مردم ازو [illegible] و [illegible] بسیار شدند و شیخ ابو جعفر [illegible]
در کتاب [illegible] آورده است که نوح را دو هزار و پانصد سال عمر بود چون وقت وفات او شد ملک الموت
بر او گفت یا شیخ الانبیاء کیف وجدت الدنیا [illegible] گفت همچون خانه که دو در دارد
در باشد بیکی در آمدم و بدیگر بیرون شدم میگوید که ما نوح را چون بفرستادیم برسالت و او
در میان ایشان [illegible] ظالمان و کافران بودند و ما برهانیدیم نوح را و اصحاب کشتی [illegible]
در کشتی بودند از آن آبی و علامتی کرده ایم برای عالمیان تا بدان اعتبار گیرند و [illegible]

اخوانان در کشتی نجاة اهل بیت رسول نشستند وابراهیم را نیز بر شما دم در وقتی که ابراهیم
بجای رسید که قوم خود را وعظ خواند و توانه گفت و بایمان دعوة کرد و قوم خود را گفت ای
قوم خدا را پرستید و از خدا بترسید که این شما را بهتر است اگر شما چیزی میدانید و
نیک اندیشه میتوانید کرد و بدرستی که شما بدون خدا بتان را میپرستید و دروغ فراهم می بافتند
با آنکه بتان از خدا هیچ نیست و شریک و شفیع میگوئید آنان که شما میپرستید بدون خدا
ایشان مالک روزی شما نیستند و شما را روزی نتوانند داد روزی از خدا جوئید
و خدا را بپرستید و بر نعمتهای خدا شکر گوئید که مرجع و بازگشت با وی خواهد بود

قوله تعالی وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ
اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ

و اگر ای کافران بجهت دین ما ترا می آزارید شما را ضرری نتوانید رسانیدن بتکذیب که
پیش از شما امتان گذشته پیغمبران بودند خود را تکذیب کرده اند و بدروغ نسبت داده اند
و بر پیغمبر بجز رسانیدن رسالت نباشد ای پیغمبر ایشان که خدای تعالی چگونه ابتدا کرد خلقان
را پس اعاده کند و باز آفریند ایشان را چنانکه بار اول پیدا کرد این بر خدای تعالی و تبارک
آسان است اگر گوئید ای محمد این مشرکان تو منکر اند که بروید در زمین و اندیشه کنید
تا خدای تعالی چگونه ابتدا کرد خلقان را یعنی در دیار و امتان گذشته نظر کنید تا بدانند که
ایشان چه مردمان بودند و چه قوت و شوکت داشتند چرا ایشان را با فرزندان و
هلاک کردیم تا بدانند که آنکس که ابتدا بر وی متعذر نباشد اعاده بر وی متعذر نبود

ثم الله

ثُمَّ اللَّهُ یعنی پس خدا بار آفرینده آفرینش دیگر بار و بر همه چیزی قادر و توانا است عذاب
کند آنرا که خواهد و رحمة کند و بخشاید و از سر گناه وی در گذرد چه او را هست که عقوبة
کند و او را هست که عفو کند چه عقاب حق اوست و قبض و استیفا ش بدوست مضرت
تعلق وارد و در اسقاطش اسقاط عین نعمت باید که انتقاطش نیکو بود چیز وام که اسقاط
کردن پسندیده است و محمود قوله تعالی وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ
وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و شما خدا را عاجز
نتوانید کرد اینجا در زمین و نه در آسمان یعنی اگر در زمین شما را عذاب فرستد از وی
نتوانند گریخت و اگر در آسمان باشید هم از قبضه قدرة نتوانید جست و شاید که معنی این بود که بر امر وی
سبقت نتوانید گرفت یعنی از بلائی که از آسمان فرستد و از مصیبتی و عذابی که از زمین
پدید آید فرار کنید یعنی اینست که نه شما خدا را در زمین عاجز توانید کرد و نه نیز اهل که در
آسمان اند و بر اعاجز توانند کرد و چیز بلای وی برسد شما را بدون خدا هیچ یاری و ناصری
نباشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند بخدا و بآیات وی و بجزای وی کافر از جهان با آخرت
رسیدند ایشانند که از رحمة من که خدا ام نا امید شدند و ایشانند که ایشان را عذاب
دردناک رسد و باید که از رحمة خدا نا امید گردد و از عذاب خدا ایمن نباشد و دائما میان خوف
و رجا باشد تا از اهل این آیه باشد که لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
قوله تعالی فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ
النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا
مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا

نتوانند

وما وىكم النار وما لكم من ناصرين بنود قوم او مرا جوابی الا انکه گفتند ابراهیم را
بکشید یا بآتش بسوزانید انچه گفتند بکردند و سبب ولادت ان باشد خدای تعالی او را از آفت
وا از آتش برهانید و آتش را بروی سرد و سلامت گردانید تا از وی هیچ نسوخت مگر بندی بروی
نهاده بودند بدرستی که درین آیه دلالتی است قومی را که ایمان آورند و گفت ای
بگروید و قال ابراهیم ایشان را که بگیرید بدون خدا بتانی که شما اید که بر عبادة
ایشان با یکدیگر دوستی میکنید وایشان را سبب دوستی خود ساخته اید آنرا این دوستی
شما را در دنیا باشد روز قیامت انکه یکدیگر تبرا کنید و بعضی یکدیگر کافر شوید و یکدیگر
را لعنت کنید جای شما و مسکن شما آتش دوزخ باشد و شما را یاری و ناصری نباشد
و تعالی فآمن له لوط وقال انی مهاجر الی ربی انه هو العزیز الحکیم
ووهبنا له اسحق ویعقوب وجعلنا فی ذریته النبوة والکتاب واتیناه
اجره فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین ایمان اورد و تصدیق کرد ابراهیم
پیغمبر را لوط و او خواهرزاده ابراهیم بود و اول کسی که تصدیق کرد وی را چون دید که
آتش برو سرد و سلامت گشت لوط بود و گفت یعنی ابراهیم که من هجرة خواهم کرد با جایی که خدای مرا
فرموده است هجرة از سواد کوفه بود تا حران از زمین شام و از حران تا فلسطین و لوط با
وی بود و زن او ساره و هاجر با او در آن وقت هفتاد و پنج ساله بود انه بدرستی
او خدا است غالب است او را غلبه نتواند کرد حکیم است هر چه کند و فرماید بر وجه حکمت و صواب
ووهبنا له و ما بدادیم ابراهیم را فرزندی اسحق نام و از اسحق یعقوب فرزند فرزند
وی و نهادیم در فرزندان وی پیغمبران و کتاب چه جمله پیغمبران بنی اسرائیل از اسحق بودند
و بدادیم او را مزد در دنیا یعنی ثنای نیکو و فرزندان صالح چنانکه گفت انچه خدای فرموده است

مکلفان را

مکلفان را از تعظیم انبیا و نشاید که خدای تعالی مکلفان را در دنیا ثواب اعمال ایشان
دهد برای انکه حق ثواب انست که خالص باشد از شوب و در دنیا تکلیف است بود
و دیگر انکه ثواب نعیمی عظیم بود که با آن نعیمی دیگر نبود و اگر در دنیا این نعیم دهد مکلفان را
همه ملجا شوند و تکلیف نبود و مراد بکتاب توریة است و انجیل و زبور و قرآن و اتیناه
بدرستی که او در آخرة از جمله صالحان باشد و تعالی ولوطا اذ قال لقومه انکم
لتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین ائنکم لتأتون
الرجال وتقطعون السبیل وتأتون فی نادیکم المنکر فما کان جواب قومه
الا ان قالوا ائتنا بعذاب الله ان کنت من الصادقین قال رب انصرنی
علی القوم المفسدین و لوط را فرستادیم بنبوة و پیغمبری چنین گفت قوم خود را که شما
کاری میکنید زشت و ناشایست که کسی بر شما سبقت نگرفته است و از جمله عالمیان
مثل شما هیچکس این کار نکرده است انکه نقیبان فاحشه کرده و گفت ای شما بمردان
می آیید و با ایشان خلوة میسازید چنانکه با زنان سازید و راه میزنید و مالهای مردمان
میبرید و در انجمن خود کار منکر میکنید ام هانی بنت ابی طالب گفت رسول را پرسیدم
ان منکر چه بود گفت بر راهها می نشستندی و سنگ بر مردمان انداختندی و بر ایشان فسوس
کردندی قاسم بن محمد گفت بر یکدیگر تیز دادندی مجاهد گفت در حضور یکدیگر با غلامان لواطه کردندی
بگو گفت ده خصلت در قوم لوط بود درین آیه هفت کنند خضاب و تنگ شکستن و ازار
پایین کشیدن و سر انگشتان خنا بستن و کمان گروهه انداختن و لواطه کردن و صفیر زدن فما کان
نبود جواب قوم او مگر این که گفتند عذاب خدای با ما آر اگر تو از جمله راستگویان باشی لوط
گفت یا رب خدایا مرا نصرت ده برین جماعت مفسدان و تعالی ولما جاءت رسلنا ابرهیم

بالبشری قالوا انا مهلکوا اهل هذه القریة ان اهلها کانوا ظالمین قال ان فیها
لوطا قالوا نحن اعلم بمن فیها لننجینه واهله الا امرأته کانت من الغابرین چون
آمدند رسولان ما یعنی جبرئیل و میکائیل ابراهیم را ببشارت و مژده باسحق و یعقوب گفتند که ما
رسولانیم که ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد برای آنکه ایشان ظالمانند و ستمکاران اند چون
رسولان این سخن بگفتند ابراهیم گفت لوط در میان ایشان است اگر شما هلاک خواهید کرد گفتند که ما
عالمتریم بآنکه در آنجا کیست ما او را و اهل او را برهانیم و از هلاک نجات دهیم مگر زن او را و ما
که او از جمله باقیات خدای است قوله تعالی ولما ان جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ماندگانست
ذرعا وقالوا لا تخف ولا تحزن انا منجوک واهلک الا امرأتک کانت من
الغابرین انا منزلون علی اهل هذه القریة رجزا من السماء بما کانوا یفسقون
ولقد ترکنا منها آیة بینة لقوم یعقلون آن رسولان چون ابراهیم را فرزند بشارت
دادند و از هلاک کردن قوم لوط خبر کردند و از پیش او برفتند و بشهر قوم لوط رسیدند و بنزدیک
لوط آمدند چون لوط ایشان را دید سیئ بهم بسبب ایشان دلتنگ شد و اندوهگین گشت برای آنکه ایشان
بصورت امردان بودند و خبث فعل قوم خود را با ایشان شناخت گفتند که بسبب آن دلتنگی او بود
که ایشان گفتند که ما بهلاک ایشان آمدیم او در میان ایشان بود و امت او از نهان ایشان
وی را گفتند که مترس و اندوه مبر که ما ترا و اهل ترا برهانیم مگر زنت را که او از جمله ماندگان در عذاب
باشد انا منزلون ما باهل این شهر عذابی فرود آوریم بآن فسق که ایشان میکنند و آن عذاب سنگ بود که از
آسمان بر ایشان بباریم و ما بگذاشتیم از آن شهر علامتی و عبرتی روشن و دلالتی واضح از آثار و منازل
ایشان و آب سیاه که از زمین ایشان برآمد مر قومی را که ایشان دریابند و عقل را استعمال کنند
قوله تعالی والی مدین اخاهم شعیبا فقال یا قوم اعبدوا الله وارجوا الیوم الآخر

ولا

ولا تعثوا فی الارض مفسدین فکذبوه فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم
جاثمین وعادا وثمود وقد تبین لکم من مساکنهم وزین لهم الشیطان
اعمالهم فصدهم عن السبیل وکانوا مستبصرین و بمدین فرستادیم برادر ایشان
شعیب را ایشان را گفت ای قوم خدای را پرستید و کاری کنید که بآن امید روز بازپسین داشته
باشید یا بترسید از روز بازپسین و در زمین فساد مکنید فکذبوه ایشان شعیب را بدروغ
داشتند و گفته وی قبول نکردند تا فرا گرفت ایشان را زلزله سخت پس گشتند ایشان در شهرها و مقام
خویش در زانو افتاده و مرده و هلاک کردیم عاد را که گروه هود بودند و ثمود را که قوم صالح بودند
و شما را ظاهر شد آنچه وصف کرده شد از هلاک ایشان از جهت مساکن و منازل ایشان چون نگاه کنید
در آن در وقت گذر کردن شما بر آن و بیاراست ایشان را دیو اعمال بد ایشان از کفر و فسق و بگردانید
ایشان را از راه حق با آنکه عاقلان و مستبصران بودند خلق که افتاد ایشان را از اعمال و افعال در
بطر افتادند و در عقل و بصیرت مجاهد گفت مستبصر بودند و در کفر و ضلالت قوله تعالی وقارون
وفرعون وهامان ولقد جاءهم موسی بالبینات فاستکبروا فی الارض وما
کانوا سابقین فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا و
منهم من اخذته الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا
وما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون و همچنین هلاک کردیم قارون را
و فرعون و هامان را که موسی بایشان آمده بود با آیات و معجزات ایشان تکبر کردند در
زمین چون ایشان را بعذاب بگرفتیم بر ما سابق نبودند تا از عذاب ما بجستند آنکه بیان کرده گروهی
را بچه هلاک کردیم و گفت هر یکی از ایشان بگناه وی بگرفتیم بعضی را از ایشان بباد هلاک کردیم
بادی که از او حاصب خوانند و آن بادی باشد سخت سنگ ریزه آرد خدای تعالی بر ایشان سنگ
بباریدیم و ایشان قوم لوط بودند بقول عبدالله عباس و از ایشان بعضی آن بودند که ایشان را

صیحه بگرفت یعنی آواز بیم و آن آواز جبرئیل بود و ایشان ثمود بودند قوم صالح و ازیشان کس
بود که وی را بزمین فرو بردیم و آن قارون بود و ومنهم و ازیشان کس بود که ما ایشان را غرقه
کردیم و آن فرعون بود و اتباعش و قوم نوح الکه گفت وما کان الله لیظلمهم و خدای تعالی
باین ظلم نکرد برایشان که ایشان مستحق آن بودند ولکن ایشان بر خود ظلم کردند بکفر و فسق و
نافرمانی. قوله تعالی مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت
اتخذت بیتا وان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون ان
الله یعلم ما یدعون من دونه من شیء وهو العزیز الحکیم وتلک الامثال نضربها للناس
وما یعقلها الا العالمون خلق الله السموات والارض بالحق ان فی ذلک لآیة للمؤمنین
مثل ایشان که بدون خدای دوستان و معبودان گرفتند از اصنام و اوثان مثل عنکبوت است که او
خانه کرد و ضعیفترین خانها خانه عنکبوت است اگر بدانند یعنی اعتمادی که ایشان کرده اند برینهای
که ایشان گرفته اند در ضعف با خانه عنکبوت ماند که بهیچ بادی در نه بود و بعضی مفسران گفته اند
ایشان جواب کرده صادق علیه السلام از بدر انس روایت کرده است که خانه را از نسج عنکبوت
پاک کنید که آن درویشی بار آرد الله یعلم خدا میداند اگر شما از ایشان بپرستید دون الله
از بتان و مجوسان شما و خدای از علم و ما هر و حکم کار را الکه گفت وتلک الامثال
ما این مثلها میزنیم و این داستانها برای آدمیان تا بدان متعظ شوند و در آن اندیشه کنند
وما یعقلها و درنیابد این مثلها را مگر آنانکه عالمان و دانایانند جابر بن عبد الله
الانصاری گفت که رسول صلعم این آیه بر خواند و گفت العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته
واجتنب سخطه عالم آن کس است که از خدای تعالی بداند امر و نهی وی و بطاعت
عمل کند و از خشم او اجتناب کند بیافرید خدای تعالی آسمان و زمین را بحق و حکمت نه باطل
و عبث ما ... در آن عبرتهاست از آنکه از او آیتی و دلالتی است اوصاف
خدا و کمال قدرت وی مومنان را قوله تعالی اتل ما اوحی الیک من الکتاب واقم

الجزو ۲۱

الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر ولذکر الله اکبر والله یعلم ما تصنعون
ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم وقولوا آمنا
بالذی انزل الینا وانزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون
بخوان ای محمد آنچه وحی کرده شد بتو از کتاب قرآن و نماز بپای دار که نماز نهی کند
و باز دارد از معاصی و ناشایست ابن عمر گفت مراد بصلوة قرآن است لقوله ولا تجهر
بصلوتک ای بقراءتک و بعضی خبر آورده اقرا القرآن ما نهاک فاذا لم ینهک
فلست تقرؤه و گفته اند قرآن میخوان مادام که ترا نهی میکند و چون نهی نکند ترا از ان خود
باشی و دیگران گفته که نماز است چنانکه از انس روایت از رسول صلعم من لم تنهه صلوته
عن الفحشاء والمنکر لم تزده من الله الا بعدا هر که نماز او را از
منکر و ناشایست باز ندارد او را سود ندارد از خدا الا دوری انس مالک گفت که
رسول صلعم را گفتند که فلان کس با توبیخ نماز بجماعت میکند ولکن هیچ معصیت نماند که ارتکاب
نمیکند گفت نماز او را منع کند انس گفت بس روزی برنیامد که توبه کرد از معاصی
ولذکر الله اکبر یعنی یاد کردن ما را بطاعت از یاد کردن ما خدا را و ذکر
او را بفضل و شرف بیشتر و ذکر ما او را بعبادت دیگر آنکه ذکر او ما را بمغفرت
باشد و رحمت و ذکر ما او را بسبب دعا و تضرع و قطع باشد اجابت ذکر او ما را
از بسیاری است و ذکر ما او را بسبب احتیاج خود المون گفت را آنکه ذکر او ما را
مقدم است بر ذکر ما او را و ما او را یاد کرده ما او را یاد کردیم ذکر او ما را
نیاز است و ذکر ما او را بسبب احتیاج بمحمد لطف و بعضی گفته اند گفته اند ذکر
خدا بزرگتر و بزرگوارتر است از همه چیزها گفت با رسول در بعضی از ابها

میغفر مرا گفت ای معاذ این السابقون کجااند سابقان گفتم ایشان از پس رفتند
و ما از پس ماندیم گفت ای معاذ کجااند سابقانی که بر ذکر خدا حریص بودند اگر کسی
خواهد که در مرغزارهای بهشت چرا کند باید که ذکر خدا بسیار کند ابو الدردا گفت خبر دهم
شما را به بهترین عملهای نزدیک خدا تعالی تمام تر در درجات و بهتر از جهاد کردن و زر دادن
بصدقه دادن گفتند آن کدام است گفت ذکر خدا تعالی قوله ولذکر الله اکبر معاذ گفت
حضرت رسول ابو سعید کار بهترین عملها کدام فاضلتر است گفت اگر مرگ بتو رسد و زبان
تو تر بود بذکر خدا ابو سعید خدری گفت از رسول صلعم روایت کردند که هیچ مجلس نباشد که
اهل آن مجلس ذکر خدا کنند الا که فرشتگان گرد آیند و بر رحمت ایشان باز پوشند و خدای
ذکر ایشان کند در ملأ اعلی والله اعلم و خدا میداند آنچه شما میکنید از خیر و طاعت بر آن
ثواب دهد و جزا رساند و لا تجادلوا و جدل مکنید با اهل کتاب الا بروجهی که نیکوتر باشد
و قتاده گفت این آیه منسوخ است بآیه قتال و دیگران گفتند منسوخ نیست حکمش بر جای خویش
است باهل توبه دعوه باید کردن و ایشان را بحق خواندن چون قبول نکنند آنگاه
قتال کردن و مجادله بروجه احسن باید کرد تا ایشان بایمان نزدیک شوند و اصل جدل اقتل
خصم است یعنی باز گردانیدن خصم از مذهبش بطریق محاجه مجاهد گفت معنی آنست که
اگر ایشان سخن زشت گویند تو سخن نیکو گوی اگر استهزا کنند تو از ایشان جواب نیکو گوی مگر
الا که ظلم کنند از ایشان با بند الذین قاتلوا تو در حجت گفتن و شنیدن تن در ندهند
و رفق و لطف را با ایشان فایده نبود آنگه گفت بگوید همه مجادله کردن که ما ایمان آوردیم
بکتاب ما که قرآنست و بکتاب شما که توریة و انجیل است خدا ما و خدا شما یکیست و ما وی
را گردن نهاده ایم ابو هریره روایت کرد که جهودان توریة میخواندند بعبرانی و تفسیر میکردند

داریم

تبارنی

تبارنی برا مسلمانان رسول صلعم گفت اهل کتب را در آن که میگویند تصدیق مکنید که تمامی آن
که ایشان راست میگویند یا دروغ ایشان را این گویند آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم
قوله تعالی وکذلک انزلنا الیک الکتاب فالذین آتیناهم الکتاب یؤمنون
به ومن هؤلاء من یؤمن به وما یجحد بآیاتنا الا الکافرون
وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون
بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم وما یجحد بآیاتنا الا
الظالمون وهمچنین فرستادیم بتو کتاب را یعنی قرآن چنانچه بپیغمبران پیشین فرستادیم
و کتابها چون توریة و انجیل و زبور پس آنها که ایشان را کتاب دادیم بآن قرآن ایمان
می آرند چون عبدالله سلام و اصحاب او و من هؤلاء و از ایشان یعنی اهل مکه کسی هست که باو
ایمان می آرند و گفته اند که بعضی گروه اهل کتاب اند که پیش از او بودند و نعت و صفت او خوانده بودند
اهل عطا او خواست آنکه گفت که جحود و انکار نکنند آیات ما مگر کافران وما کنت تتلوا و نبودی
محمد پیش از قرآن کتابی میخواندی و بدست خود هیچ کتابی نمینوشتی که اگر چنین بودی مبطلان در تو
و نبوة تو بشک افتادندی و گفتندی که ما در کتاب خوانده ایم که پیغمبر آخر زمان خواننده و نویسنده
نباشد اکنون وی خواننده و نویسنده است این از آن جهت است و دیگر آنکه اگر خواننده و نویسنده بودی
بودی ممکن که ایشان را شک افتادی گفتندی که این کتاب اندر خود وی است و نوشته و آموخته است
چه او مردی کتاب خوان و کتاب نویس بوده است و چون تو مردی امی تهمت زایل شود آنگه از آن
اضراب کرد و گفت نه که این قرآن آیاتیست روشن و هویدا در سینه آنها که ایشان را علم
دادند و ایشان بعد از آن ... و علما که از و یاد گرفتند و معانی آن در دل ایشان راسخ و ثابت
گشت و این دو چیز از خصایص قرآنست یکی آنکه معجز است دوم محفوظ است یاد میکردند

وازبر نمیخواندی واین دو چیز هیچ کتاب را انکتهای خدا نبوده است و آیات ما
جحود نکنند مگر ظالمان انفسهم قوله تعالی وقالوا لولا أنزل عليه آية من ربه قل إنما
الآيات عند الله وإنما أنا نذير مبين أولم يكفهم أنا أنزلنا عليك الكتاب
يتلى عليهم إن في ذلك لرحمة وذكرى لقوم يؤمنون قل كفى بالله بيني
وبينكم شهيدا يعلم ما في السموات والأرض والذين آمنوا بالباطل
وكفروا بالله أولئك هم الخاسرون جهودان و ترسایان گفتند چرا بر محمد
آیتی فرو نفرستادند مانند ناقهٔ صالح و مائدهٔ عیسی حق تعالی گفت بگوای محمد در جواب ایشان که آیات
و معجزات بدست من و نزدیک من نیست نزدیک خداست و من ترسان وی باشد من
ترسانندهٔ ام شمارا ایمان کنید آنچه فرموده اند برمن نیست اختیار کردن آیات ای ایشان را
کفایت نکرد و بسنده نیامد انکه ما بر تو کتاب قرآن فرستادیم که بر ایشان میخوانند این معجزات
روشن که مستغنی میکند از آیات دیگر بدرستی که در آن نعمت عظیم است و رحمتی بی پایان و موعظتی و پندی
قومی را که ایمان آرند ابن جریج گفت سبب نزول آیه آن بود که جمعی مسلمانان نزدیک جهودان
رفته بودند و از ایشان درخواستند تا چیزی نوشتند که از احوال رسول صلعم آورده اند تا بنگرد
رسول از ایشان خشم گرفت گفت کفی بها حماقة قوم ای بس باد حماقت قومی دیگر که رها کنند آنچه پیغمبر
ایشان از نزدیک خدا با ایشان آورده از آن کنند و از قومی دیگر چیزی طلبند و بنویسند خدای تعالی
این آیه فرستاد که اولم یکفهم انا انزلنا الآیه گفت بگوای محمد بس است گواه میان من و میان شما
خدای در آنکه من رسول خدایم و این کتاب از حق است او میداند آنچه در آسمان و زمین اند
و مطلع است بر کار من و بر کار شما میداند که من رسالت رسانیدم و شما انکار کردید آنانکه
ایمان آوردند بباطل یعنی بتان و پرستیدن ایشان و کافر شدند بخدای زمین و آسمان

ایشانند

و آن شنیدن شان کار ایشان است که کفر را با ایمان بخریدند قوله تعالی ويستعجلونك بالعذاب
ولولا أجل مسمى لجاءهم العذاب وليأتينهم بغتة وهم لا يشعرون
يستعجلونك بالعذاب وإن جهنم لمحيطة بالكافرين يوم يغشاهم العذاب
من فوقهم ومن تحت أرجلهم ويقول ذوقوا ما كنتم تعملون يا عبادي الذين
آمنوا إن أرضي واسعة فإياي فاعبدون كل نفس ذائقة الموت
ثم إلينا ترجعون تعجیل میکنند ترا بعذاب و اگر نه عذاب اجل میخواهند بر سبیل
استهزا و انکار گفتند نضر بن الحارث و امثاله امطر علينا حجارة من السماء و اگر نه
آن آتشی که ایشان را وقتی است نام برده که آن وقت عذاب با ایشان فرو آید و آن روز بدر است
ابن عباس گفت معنی آنست که اگر نه آنستی که من وعده دادم ترا که در عهد تو ایشان را عذاب
استیصال نکنم و عذاب کافران عهد با قیامت افکنم بیانه قوله بل الساعة موعدهم
والساعة أدهى وأمر وليأتينهم بغتة و هرآینه با ایشان آمدی عذاب خدا
ناگاه و ایشان ندانستندی و از آن بیچه بودندی و تعجیل میکنند ترا بعذاب بحقیقت که دوزخ هلاک
کافران و محیط کرده در آمده است با ایشان یوم یغشاهم العذاب روزی بود محیط با ایشان
رسد و ایشان را باز پوشد از بالای سر ایشان و از زیر قدم ایشان و ما گوییم ایشان را
بچشید بکشید جزای آنکه در دنیا میکردید از معاصی آنگه گفت یا عبادی ای بندگان
من که ایمان آورده اید زمین فراخ است مرا پرستید اگر در زمینی باشید که انجام طاعت
نتوانید کرد از آنجا ازید و بزمین دیگر روید که انجام توانید پرستیدن مجاهد گفت
زمین فراخ است هجرة کنید از دیار اهل تهمت که هر که او دین خود بگیرد از زمینی به زمینی
دیگر اگر همه یک بدست بود اورا بهشت واجب شود و رفیق باشد در بهشت ابراهیم و محمد علیهما السلام

عذاب بعون کرد با ایشان

وصادق ع گفت که چون در زمینی باشی که انجا در خدای عاصی شوند ان زمین الضلالة
را بگذار و از ان بگریز و مترس و کار او بساز که هر نفسی تلخی مرگ بچشد اگر در زمین
خود باشد و اگر در زمین غربت پس انگاه که مرگ چشیده شد مرجع و بازگشت
شما با من خواهد بود قوله تعالی والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم
من الجنة غرفا تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
نعم اجر العاملین الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون وکاین
من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها وایاکم وهو السمیع العلیم ولئن سألتهم
من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر لیقولن الله فانی یؤفکون
وانانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ما ایشان را جای دهیم و مقام سازیم در
بهشت در غرفهای بلند و درجهای وسیع و رفیع که میرود در زیر غرفهای
ایشان جویهای آب روان در انجا باشند خالد و جاودان و چه نیکو مزد است
عاملان را بطاعة خدا ان مؤمنان و عاملانی که صبر کردند و کنند بر مفارقة اوطان
و رها کردند خویش و تبار و خان و مان و توکل کنند در کارها بر خدای خود و نباشد
از فقر و فاقه بر ایشان ازان سبب که دانند که آفریدگار جهانست روزی
رساننده خلقانست خدا میگوید گفت وکاین من دابة لا تحمل رزقها ای
بسا جانور و حیوان که بر خدای هست که روزی خود بر نتواند گرفت و نگاه نتواند
داشت که خدای وی را روزی میرساند و او خدمت نشوند که شما و دانسته
کردار شما گفته اند که سبب نزول آیه آن بود که چون بهجرة فرمودند از مکه با مدینه بعضی
گفتند که ما را انجا سرایی و ملکی و عقاری نیست انجا نان از کجا آرم و چه معاش از کجا

سازم

نسازیم خدای تع این آیه را فرستاد وکاین من دابة لا تحمل رزقها عبد الله عمر
گفت با رسول الله در حایطی رفتیم ازان بعضی از انصار رسول صلعم از خرما که در زیر
درختان افتاده بود بر میگرفت و میخورد مرا گفت بخور یا ابن عمر گفتم چهار روز است
تا هیچ نخورده‌ام مرا گفتم انا لله وانا الیه المستعان رسول گفت یا ابن عمر اگر خواستی از خدا بخواهمی
مرا مانند کسری و قیصر بدهد و بیش از ان ولیکن اختیار من انست که روزی سیر باشم
و روزی گرسنه ولکن حال تو چگونه باشد اگر تو بمانی تا بروزگاری که اهل ان روزگار
حیاله و لعاد حرم باشند روزی یکساله بنهند و بعضی از ایشان ضعیف بود خدای تع
این آیه فرستاد وکاین من دابة لا تحمل رزقها سفیان گفت هیچ جانوری
ذخیره ننهد مگر آدمی و موش و مورچه و اگر پرسی تو ازیشان که آسمان و زمین
که آفریده و ماه و آفتاب را که مسخر کرده ایند تا در فلک خود میروند جواب دهند
و گویند که خدا آفریده و ایشان را مسخر کرده است خدای تع پس ایشان را چگونه می گردانند
و از راه چگونه میبرند قوله تعالی الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده ویقدر
له ان الله بکل شیء علیم ولئن سألتهم من نزل من السماء ماء فاحیا به
الارض من بعد موتها لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون
وما هذه الحیوة الدنیا الا لهو ولعب وان الدار الآخرة لهی الحیوان نخ الدار
لو کانوا یعلمون خدای تبارک وتعالی روزی میدهد و فراخ میگرداند از ان که میخواهد
از بندگان خویش و تنگ میگرداند بر انکه میخواهد بر حسب مصلحت چه او بهر چیزی
عالم است و بعواقب و مصالح بندگان داناست و اگر پرسی ازین کافران و
مشرکان اهل مکه که آب از آسمان فرستاد و که میفرستد ای که زمین بان زنده میگردد

پس لا بد آنچه خورده بود و خشک گشته بود ایشان جواب دهند و اقرار کنند که
خدا میفرستد بگوای محمد سپاس و ستایش مر خدایرا بر آنچه توفیق داد از توحید او و نفی
اضداد و انداد از او اگر اضراب کرده گفت نه بیشتر ایشان نیدانند آنچه میگویند و آنچه درست
از دلالت بر بطلان شرک و صحت توحید او که گفت بر سبیل وعظ وَمَا هٰذِهِ الْحَیٰوةُ
الدُّنْیَا و نیست این زندگانی دنیا مگر لهو و لعب یعنی لهو آن باشد که جوانان کنند از نشاط
برای قضاء شهوة و لعب بازی کودکان بود و این دو را عاقبت هیچ ثمره نباشد
و سرای بازپسین سرای زندگانیست که در و مرگ نباشد اگر دانند جز آنست که
کم دانند که اختیار حیوة فانی میکنند بر حیوة باقی قوله تعالی فَإِذَا رَکِبُوا فِی
الْفُلْكِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجّٰیهُمْ إِلَی الْبَرِّ إِذَا هُمْ یُشْرِکُونَ
لِیَکْفُرُوا بِمَا آتَیْنٰهُمْ وَلِیَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا
حَرَمًا آمِنًا وَیُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبٰاطِلِ یُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ
اللّٰهِ یَکْفُرُونَ این کافران با آنکه چنین اند از شرک و عناد چون در کشتی نشینند
و دریا مضطرب شود و بادهای مخالف جنبش گیرد و ایشان غرق هلاک شوند
و از جان و مال نومید گردند خدایرا بخوانند باخلاص و طاعت وی را
خالص گردانند و شرک از پیش برگیرند باز چون حق تعالی ایشانرا نجات دهد و
رستگار شوند چون بنگری بسر کفر و شرک روند لِیَکْفُرُوا این چرا کنند
برای آنکه تا کافر شوند بنعمتهای که ما ایشانرا داده ایم و از آن تمتع و برخورداری
گیرند که زود بدانند که جزای ایشان چه باشد اگر بر سبیل منت و تذکیر نعمة
گفت نمی بینند ایشان و نمیدانند یعنی اهل مکه که ما مکه را حرمی کردیم ایمن که

هرکه

هر که درین حرم باشد ایمن باشد خاصه که ایشان ایمن بودند از قتل و غارة
و عربانی که گرد بر گرد مکه بودند یکدیگر را میکشتند و مال و زن و فرزند یکدیگر را می
ربودند و بغارة میبردند ای با این نعمة که حق با ایشان کرد بخدا کافر میشوند نعمة
او و بباطل که بت و بت پرستی ایمان می آرند قوله تعالی وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ
افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا أَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی
لِلْکٰافِرِینَ وَالَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ
الْمُحْسِنِینَ و کیست ظالمتر و ستمکارتر از آنکس که او بر خدا دروغ نهد با فاحشه
قبایح را و حواله آن بحق برد چنانکه از ایشان حکایة کرد و إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا
الایة و حق را تکذیب کند آنگه که حق بوی آید ای در دوزخ جای کافران نیست یعنی درست
گشته است که در دوزخ جای کافران است تا ایشان دلیری کردند و آنانکه مجاهده
کردند با نفس مجاهده کردن با آن واجب است از شیطان و نفس اماره و اعداء دین
در راه ما و از برای ما لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا ایشانرا راهها که بثواب ما رسند و توفیقشان
دهیم بطاعتی که موجب رضا و خشنودی ماست و در زیاده گردانیم فضیل گفت آنانکه در طلب
علم جهد کنند ما ایشانرا توفیق دهیم تا بر علم خود عمل کنند دیگری گفت مجاهده آنست
که بر آنچه دانند کار کنند تا ایشانرا هدایت کنیم بآنچه ندانند تا بدانند آورده اند که عمر بن عبد العزیز
کلمه حکمت میگفت جمعی علما حاضر بودند یکی از ایشان گفت که این علم ترا از کجا آمد گفت
یا هذا این قصور ما در علم از قصور ماست در عمل چه هر که عمل کند بآنچه داند اندران علم
وی را بکمال رسانند حسین ابن الفضل گفت در کلام تقدیم و تاخیری هست یعنی
آنست وَالَّذِینَ هَدَیْنٰاهُمْ سُبُلَنَا آنانکه ما ایشانرا توفیق هدایت دهیم

ایشان در طاعة تا مجاهدت کنند وخدای تعالی با نکوکارانست در دنیا
بنصرة ومعونت ودر عقبی بثواب ومغفرة سورة الروم مکیة وشصت آیت است
از حضرة رسول روایت است که هر که این سورة بخواند حق تعالی اورا ده حسنه بدهد بعدد
هر فرشته که خدای را در میان آسمان وزمین تسبیح گوید وهر طاعة که در این روز وشب کنند بموقع
قبول افتد ابو نصیر رضی الله عنه روایة کرد که او گفت هر که در شب بیست وسیم
ماه رمضان سورة عنکبوت وروم بخواند بخدای که او از اهل بهشت باشد

سورة الروم

بسم الله الرحیم الم غلبت الروم فی ادنی — الرحمن
الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین
لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المومنون
بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم وعد الله لا یخلف الله
وعده ولکن اکثر الناس لا یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا — یعلمون
وهم عن الاخرة هم غافلون معبران گفتند که در پارس زنی
بود که فرزندان او همه شجاع وپادشاه بودند کسری این زن را بخواند وگفت من میخواهم
که لشکری بروم فرستم وبر ایشان یکی از فرزندان ترا امیر کنم با من بگو که لایق این کار
باشد گفت فلان پسر من از گرگ باحذرتر باشد واز روباه محتال‌تر وآنکه فرخان
نام است از تیغ وسنان در کارها دونده‌تر است واما پسر دیگر شهربراز بسیار حلیم
است کسری گفت که من این پسر حلیم را میفرستم وبر امیر کرد وبا وی لشکری همراه
کرد وبجانب روم گسیل کرد آنجا رفتند وقتال کردند وظفر یافتند وقتل بسیار
کردند وشهرها را خراب کردند واین کارها با ذرعات وبصری کردند

وان

وان نزدیکتر زمین است از شهرهای شام بزمین عرب وعجم وچون
خبر غلبه پارسیان بروم برسول صلعم رسید دلتنگ شد بجهت آنکه رومیان اهل
کتاب بودند وپارسیان گبر وآتش پرست واز کتاب بی‌بهره ومشرکان شاد شدند واین را
بفال گرفتند وگفتند پارسیان را کتاب نیست ما را هم کتاب نیست ایشان بر رومیان
که اهل کتاب‌اند غلبه کردند ما نیز بر شما غلبه کنیم خدای تعالی آیة فرستاد ابو بکر کافران را گفت
شما بدین شاد شدید پس برنیاید که رومیان بر پارسیان غلبه کنند گفتند این
از کجا میگوئی گفت رسول خدا میگوید ابی بن خلف برخاست وگفت کذبت یا
ابا الفضیل ابو بکر گفت دروغ میگوئی یا عدو الله ابی گفت اگر راست میگوئی وقتی
معین کن تا گرو بندیم اگر بدان وقت برسد وچنان باشد که تو گفتی من گرو بدهم
واگر نباشد تو گرو بدهی گرو بستند بر ده شتر ابو بکر بیامد وحضرت رسول را
خبر کرد رسول گفت خطا کردی بضع سنه نباشد از سه تا ده باشد برو ودر گرو بیفزا
ودر اجل بیفزا مدت اجل نه سال کرد وصد شتر در وقت آنکه ابو بکر از مکه
بخواست رفتن ابی خلف گفت ترا نگذارم تا کفیلی ندهی او ضمان بداد چون
ابی خلف خواست که بجنگ احد رود عبد الله ابو بکر گفت ترا نگذارم تا ضمان
ندهی او نیز ضمان بداد وبا احد رفت وبا مکه آمد مجروح وازان جراحة بمرد
ابو سعید خدری گفت روز بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان همان روز
خبر آمد که رومیان غلبه کردند بر پارسیان مسلمانان شاد شدند و ابو بکر
گرو ومال بستد ونزد حضرت رسول آورد وحضرت فرمود که این را بصدقه بده واین
پیش از تحریم کرده بود وسبب غلبه رومیان بر پارسیان آن بود که شهربراز چون بر روم غالب شد

ولایت ایشان خراب کرد روزی در مجلس شراب با برادر خود گفت فرخان
نشسته بود با فرخان گفت من در خواب دیدم که بر سریر کسری نشسته ام این
سخن بگوش کسری رسید نامه نوشت بشهربراز که برادرت را فرخان بگیر و گردن
بزن و سرش نزد من فرست او جواب نامه باز نوشت و گفت ایها الملک فرخان مرد
شجاع است و ما در زمین دشمنانیم از مردی چون وی گزیر نباشد تعجیل مفرمای
که هر وقت که خواهی توانی کسری همچنین سه بار نامه نوشت و شهربراز دفع گفت بار
چهارم رسول او فرستاد بلشکر که من شهربراز را معزول کردم و فرخان را والی کردم
و ملاطفه برسول داد و گفت چون کار بفرخان راست آید این ملاطفه بوی ده او
برفت و پیغام بداد شهربراز از تخت بزیر آمد و گفت سمعا و طاعة فرخان بجای
وی بنشست چون کار بروی راست شد رسول ملاطفه و کسری بداد در آنجا نوشته
بود که برادرت را بکش و سرش پیش من فرست بفرمود تا برادر را بگرفتند و تیغ
حاضر کردند و خواست تا برادر را گردن بزنند برادر گفت تعجیل مکن تا من ترا
کاری معلوم کنم کس فرستاد و آن نامهای که کسری نوشته بود بیاورد و عرضه کرد
و گفت من بسه نامه در کشتن تو و ترا نکشتم تو بیک نامه مرا بخواهی کشتن فرخان
در حال از تخت فرود آمد و ملک با برادر داد و شهربراز رسول فرستاد بقیصر
روم که مرا با تو سری است و جز بمشافهه راست نیاید جایی معین کن که من و تو آنجا
آییم و هر یکی با پنجاه مرد ملک روم موعدی معین کرد و با لشکری آنجا رفت
از آنکه از غدر فارسیان میترسید و شهربراز با پنجاه مرد خیمه زده بود شهربراز
گفت بدانکه دشمن تو که این شهرها ویران کرد منم و برادر من کسری کارها احد کرد و مرا

فرمود که برادر را بکشم فرمان نبردم مرا معزول کرد و برادرم را والی کرد و وی را
فرمود تا مرا بکشد اکنون ما خلع طاعة او کردیم و بطاعة تو در آییم ما را
لشکری ده تا با وی جنگ کنیم ملک روم اجابت کرد و گفت سر میان دو کس باید
چون سه کس شد آشکارا کرده ترجمان را باید کشت وی را بکشتند و قیصر لشکر
بایشان داد بیامدند و کارزار میکردند و شهرها میسوختند و میکندند در میانه
لشکری کرا شدند و ایشان ملک پارس بگرفتند خبر این فتح بحضرة رسول صلعم آمد روز
حدیبیه حضرة و مسلمانان شاد شدند فذلک قوله الم غلبت الروم فی
ادنی الارض منم خدای میدانم که بر رومیان غلبه کردند در نزدیکترین زمین
یعنی زمین شام که نزدیک بود بزمین فارس جائی که آنرا اذرعات گویند
مجاهد گفت زمین جزیره است وهم من بعد غلبهم و این
رومیان پس از آنکه بر ایشان غلبه کردند زود بود که بر پارسیان غلبه کنند در
مدت هفت سال ابو عمرو شیبانی از حضرة رسول صلعم روایت کرد که پارس را یک
دو نطحه باشد بر روم آنگه دگر دولت نبود ایشان را و روم ذات القرون
هر که قرنی برود و قرنی بیاید تا آخر روزگار ینصر الله یعنی مؤمنان شاد
شوند بنصرت که خدای دهد رومیان را بر پارسیان و او یاری کند آنرا که خواهد
بحسب مصلحت و او عزیز است و غالب و با قهر و غلبه رحیم است و بخشاینده
وعد الله وعده داد خدای مؤمنان را بنصرت کردن رومیان را بر پارسیان
وعده دادنی و او وعده خویش خلاف نکند و لیکن بیشترینه مردمان نمیدانند
که خدای وعده خویش خلاف نکند آنگه مذمت کرد مردمان را بآنکه ایشان بکار دنیا

دنیا و ایشان اند ظاهر زندگانی می‌دانند و از باطن دنیا و سرانجام او در کار آخرة
غافل و نادانند یعنی باسباب معیشت از تجارة و زراعة و غیر آن عالم اند
حسن لغت علم ایشان بجایی رسیده است در ظاهر دنیا که اگر یکی از ایشان
درمی را بر سر ناخن بگرداند بگوید که چند است و شما اند که نماز خود چنانکه فرموده اند
بجای آرد قوله تعالی أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
لَكَافِرُونَ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ
مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ
مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ
وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ در آیة اول چون باز نمود جهل و
علمی که از دنیا تجاوز نکند و بآخرت نرسد متساوی‌اند در این
آیة استفهام کرد و گفت چرا ایشان تفکر نمیکنند در نفس خویش
نزدیکترین جمله مخلوقات است بایشان تا بدانند که آنچه خدای تعالی
در نفوس ایشان ودیعه نهاده است از غرایب صنعت و
عجایب تدبیر بس است تا خدای را بشناسند و بگویند که خدای تعالی
آسمان و زمین را و آنچه در میان آسمان و زمین است جز بحق
نیافرید و بتقدیر اجلی تمام برد که چون بآن اجل رسد معلوم
گردد و آن وقت قیام ساعت است آنکه گفت وَإِنَّ كَثِيرًا بدرستی که
بسیاری از مردمان بلقای خدا و ثواب و عقاب او کافرند از آن

تصدیق

تصدیق نمیکنند و ایمان نمی‌آورند أَوَلَمْ يَسِيرُوا و آیا نمی‌روند در زمین تا
بنگرند و ببینند که چگونه بود عاقبة و سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند بقوة
بیشتر و سخت‌تر از ایشان بودند چون قوم عاد و ثمود و زمینها شیار کردند و عمارة
و زراعة زمین بیشتر از ایشان کردند پیغمبران که بایشان آمدند ایشان را دعوة کردند
و معجزاة نمودند و ایشان ایمان نیاوردند تا خدای تعالی ایشان را هلاک کرده اند و
بر ایشان بهلاکت ایشان ظلم نکرد ولکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند که ایمان
نیاوردند تا مستوجب و مستحق خشم خدا و عقاب گشتند قوله تعالی ثُمَّ كَانَ
عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا
بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَيَوْمَ
تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ
وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ پس عاقبة و سرانجام آنانکه بدی کردند در خدا و
رسولان عاصی و کافر شدند آیات خدا را تکذیب کردند و آن را استهزا و افسوس
داشتند سرانجام آن بود ایشان را که در دنیا هلاک شدند و در آخرة بسختترین
عقوبتی و عذابی مبتلا گشتند که سوءی نامیست از نامهای دوزخ چنانکه طوبی
و شاید که معنی چنین بود که آنانکه بدی کردند بدی ایشان بیان کرد و گفت آن
آنست که ایشان آیات خدا را دروغ داشتند و بآن استهزا کردند
بنده عاقبت ایشان هلاک بود در دنیا آنکه رسید [illegible] دیگر بنگه نعمه گفت که
خداست که ابتدا خلق آفرینند پس آنگه اعاده کند و باز آفریند چون بمیرانیده باشد
آنگه همه باز نزدیک وی رجوع کنند و بدرگاه وی روند و در آن روز که قیامت

برخیزد و بدید آید مجرمان که کافرانند از کرده خود نا امید و پشیمان گردند و از
شریکان خود یعنی معبودان ایشان از ایشان هیچ شفیعی و خواهش گری نباشد
و بخدای ایشان در وقت کافر شوند و گفته اند که شریکان ایشان با ایشان
کافر بوده باشند و از ایشان بیزار کرده و گفته که ما از عبادهٔ شما بیزاریم و این
محال باشد بر معبودان احیا چون عیسی مریم و عزیر او **قوله** وَيَوْمَ تَقُومُ
السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي
رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ
فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ وروزی که قیامة برخیزد مسلمانان
از کافران متفرق شوند و کافران نیز از یکدیگر جدا گردند چنانکه بر باطل مجتمع بودند
در آخرة متفرق شوند اما آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند در مرغزاری از
مرغزارهای بهشت شادان و خرم و خوشدل باشند و حبره شادی است رسول صلعم
ما امتلأت دار حبرة الا امتلأت عبرة و گفته اند معنی
يحبرون يلذون السماع است یعنی ایشان از سماع خوش لذة دهند از
اوزاعی سوال کردند از معنی گفت اگر هیچ خلقی نباشد خدای تعالی خوش آوازتر از
اسرافیل چون او بسماع درآید بر زبان اهل هفت آسمان تسبیح ببرد ابو هریره گفت که
رسول صلعم صفة بهشت میکرد مردی بر پای خاست و گفت یا رسول الله من
مردی‌ام که آواز خوش دوست دارم در بهشت آواز خوش بود گفت والذی نفسی بیده
یعنی خدای را در بهشت درختی است چیزان درخت را وحی کند که
سماعی بشنوان بندگانی که در دنیا خود را از سماع ملاهی و مغنی باطل دور داشتند

اندر درخت باد اندر آید بتسبیح و تهلیل آوازی که خلایق مانند آن شنیده باشند
انشا مده است از معنیه از ابراهیم که او گفت در بهشت درختان است که
چون اهل بهشت را سماع باید از زیر عرش بادی بجهد تا بر آن درختان آید و
برگهای آن بجنباند و برگی با برگی بر زنند از آنجا آوازی آید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب بمیرند
الذکر خوا و مالک کافران کردند و گفت اما الکافرون که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند
و برسیدن بآخرة و ثواب ایمان نیاوردند ایشان در عذاب خدا حاضر کرده شوند
از آنجا غایب نشوند **قوله** فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ
وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ الْحَيَّ
مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ
میفرماید که نماز کنید آنگه که در شب آیید و آنگه که در روز آیید نافع بن الازرق عبد الله
عباس را پرسید که ذکر پنج نماز در قرآن هیچ جای هست گفت بلی فی قوله فسبحان الله
حین تمسون الآیه از رسول روایت است که هر که بامداد و شبانگاه این آیه بخواند
تلافی هر عباده کرده باشد که از وی فایت شده باشد یعنی از نوافل و دعوات
و تسبیحات و هر که در عقب هر نماز فریضه بخواند بعدد قطره‌های باران و برگ درختان
و خاک روی زمین وی را حسنه بنویسند انس مالک روایة کرد از حضرة رسول که
هر که میخواهد تا فردا در قیامت وی را بکیل تمام ترد دهند باید که این آیه بخواند
تا اینجا که و کذلک تخرجون و آخر سورهٔ والصافات سبحان ربک رب العزة
تا آخر سورهٔ ضحاک روایة کرد که هر که این آیات بخواند ثواب آنکس شد که دو بنده
برده آزاد کرده باشد و از فرزندان اسمعیل فسبحان الله ای صلوا لله نماز کنید خدای را

چون در شبانگاه آیند گفتند این نماز دیگر خفتن است و نماز شام و حین تصبحون
و هنگام آنکه در بامداد آیند یعنی نماز بامداد و او راست حمد و ثنا در آسمان
و زمین و عشیا و در شبانگاه و با این نماز خفتن خواست و حین تظهرون
چون در نیم روز آیند یعنی نماز پیشین یخرج الحی زنده از مرده بیرون
آرد و مرده از زنده بیرون آرد و زنده کرده اند و زمین را پس از مردن او
و همچنان که زمین مرده به نبات زنده میکرد اند شما را نیز زنده میکرد
از خاک بر آورد وکذلک تخرجون ومن آیاته ان خلقکم من تراب
ثم اذا انتم بشر تنتشرون ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا
لآیات لقوم یتفکرون ومن آیاته خلق السموات والارض واختلاف
السنتکم والوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین از آیات و دلائل و نشانهای
او آنست که شما را بیافرید از خاک یعنی پدر شما را آدم یا خود اصل شما از خاک آفرید
از آنجا که نطفه از غذا تولد میکند و غذا از آب و خاک باشد ثم اذا انتم پس آنگاه که
آفریده شدید آدمی شدید پراکنده و منتشر در زمین یعنی پس روزگار بر نیاید
که آدم را و فرزندانش را بیافرید و ایشان در زمین پراکنده و منتشر شدند و هر جای
برای خود وطن ساختند و از آیات و دلایل او آنست که بیافرید برای شما از جنس
شما زنانی که با ایشان آرام میگیرید و میان شما مودتی و رحمتی پدید کرد تا بر یکدیگر
شفقت میبرید و گفته اند از نفس شما یعنی هم از آب شما و هم از جنس شما و این خبر گویند
که مردی پیش رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله مرا از کاری عجب است و آن
جای تعجب است که مردی و زنی که هرگز یکدیگر را ندیده باشند چون میان ایشان نکاحی

دو دیگر روز با یکدیگر صحبت کنند یکدیگر را چنان دوست گیرند که از آن عظیم
تر نباشد رسول صلعم گفت از اتفاق خداست و این آیه بر خواند ان فی
ذلک لآیات بدرستی که درین آیاتی و دلالاتی هست بینایی را که اندیشه
کنند و از آیات و دلالات او آفریدن آسمان و زمین است و اختلاف زبانها
و لغتهای شما از تازی و پارسی و هندوی و رومی و اختلاف الوان از سیاه و سفید
و زرد و سرخ هر یکی بر رنگی دیگر و هر رنگی پدید آمد از آدم و حوا بدرستی که درین حکمت
و دلایلی هست عالمان را ومن آیاته منامکم باللیل والنهار وابتغاؤکم
من فضله ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون ومن آیاته یریکم البرق خوفا
وطمعا وینزل من السماء ماء فیحیی به الارض بعد موتها ان فی ذلک
لآیات لقوم یعقلون ومن آیاته ان تقوم السماء والارض بامره ثم اذا
دعاکم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون وله من فی السموات والارض
کل له قانتون و از آیات و دلالات او آنست که شما را بشبی پدید کرد تا در
بخسپید و بیارامید و روزی بیافرید تا در طلب روزی بروید و طلب معاش کنید بحقیقت
که درین آیاتی و علاماتی هست کسانی را که بشنوند و از آیات و دلالات او آنست که بشما
بنماید برق را از خوف و طمع یعنی تا خایف باشید از صاعقه او و امیدوار باشید
به باران او و فرو میفرستاد از آسمان آب باران را پس زنده میکرد بدان آب زمین را
پس از آنکه مرده باشند بدرستی که درین آیاتی و علاماتی هست کسانی را که در یابند و خرد را
کار فرمایند و از آیات و عجایب او آنست که آسمان و زمین بامر و فرمان او قایم است
و بعد ما او بر پایست پس آنگه که بخواند شما را یکبار خواندنی و گوید یا اهل القبور اخرجوا

وکم

لآیات

ای اهل گورستان از گورها بیرون آیید ناگاه شما اجابت کنید و بیرون آیید از گورها را
[illegible] و دو باید در یکی و گفتی اگر گفت او راست هر چه در آسمانها و زمین است همه او را مطیع و فرمان
بردارند قوله تعالی وهو الذی یبدؤا الخلق ثم یعیده وهو اهون علیه وله المثل
الاعلی فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم ضرب لکم مثلا من انفسکم
هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم فانتم فیه سواء
تخافونهم کخیفتکم انفسکم کذلک نفصل الایات لقوم یعقلون بل اتبع
الذین ظلموا اهواءهم بغیر علم فمن یهدی من اضل الله وما لهم من
ناصرین او ست آن خدا که بابتدا بیافرید خلق را آنگه از هیچ بود و دو بار هم او اعاده کند
پس از هستی از آنکه میرانند شده گرداند و اعاده گردانی و باز آفرید بود و آسان تر باشد از ابتدا
زیرا که کاری که یکبار کرده باشد دوم بار آسان تر باشد بعضی گفته اند که اهون علیه
من حیث الصورة را اگر در بدایه نطفه آفرید آنگه علقه آنگه مضغه آنگه عظام آنگه حیوه داد و آفرید
و اعاده یکبار بود بصیحه اسرافیل و نفخ او در صور و این بر توسع باشد و این معنی ابو صالح از عبد الله
عباس روایه کرده است وله المثل الاعلی و او راست مثل برتر و عالی تر و صفات برتر
که او را بآن صفه کنند در آسمان و زمین و آن آنست که او قادر است که عاجز نگردد از هیچ چیز
در آسمان و زمین قتاده گفت وصف او ست بوحدانیه و آن گفتن لا اله الا الله است
وهو العزیز الحکیم و او ست غالبی که کس او را غلبه نکند حکیمی که افعال او همه از روی
حکمت آید ضرب لکم مثلا مثلی زد و داستانی پدید کرد برای شما هم از نفس شما
تا این مثل شما را معلوم شود که خدا را انباز و شریک نیست و آن مثل اینست که میگوید
هل لکم هیچ است شما را از آنچه مالک شده دستهای شما از بندگان و پرستاران

از شرکائی

از شرکائی که با شما شریک باشند در آنچه ما شما را روزی کرده ایم و شما و بندگان شما در آن
یکسان باشند در آن بندگان نرسد که با ایشان باشند و خویشی در آن تصرف کنند چنانکه
در اموال خود از آن باشند نرسد یعنی چون نخواهید و نمی پسندید که در آنچه من شما را روزی
کرده ام بندگان شما با شما در آن شریک باشند چگونه روا میدارید که در آنچه من آفریده ام
یکی با من شریک باشد از بندگان و او بندگان منست آنگه گفت کذلک نفصل تفصیل کنیم و هویدا کنیم
و روشن گردانیم آیات و دلالتها برای قومی که خرد خود را کار فرمایند آنگه گفت نه که ایشان که ظلم کردند
متابعت هواء خود کردند بی دانشی و علمی یعنی از نادانی و جهل و عالم آنگه هوا نفس ایشان را دلیل
باشد که علم وی را منع کند و راه او جاهلی را هیچ جز مانع نشود آنگه گفت فمن یهدی
کیست که راه نماید آنرا که خدا او را گمراه گردانید یعنی که توفیق دهد آنرا که خدا او را خذلان
کند یا که راه نماید به بهشت آنرا که خدای تعالی در آخرت از راه بهشت گمراه گرداند و که باشد
که ایشان را یاری کند و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد قوله تعالی فاقم وجهک
للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک
الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون منیبین الیه واتقوه واقیموا الصلوة
ولا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا کل حزب
بما لدیهم فرحون روی خود راست گردان را دین و روی خود راست
بدین حق او را درست و جیب التفات مکن و ملازم و متابع دین خدا و سلطانی که خدا
تعالی آن آفریده است ابو هریره از رسول صلعم روایه کرد که کل مولود یولد علی
الفطرة فابواه یهودانه ویمجسانه وینصرانه کما تنتج البهیمة هل تحسون
فیها من جدعاء گفت هر مولودی و فرزندی که زاید بر فطرة زاید مادر و پدر او را

جهود و گبر و ترسا گردانند چنانکه بهیمه از مادر در وجود آید گوش وی بریده نباشد
خداوندش گوش وی ببرد اسود بن سریع گفت با رسول چهار غزا کردم قومی از
کودکان مشرکان را می کشتند رسول صلی الله منع کرد و گفت ایشان بچگانند گفتند
یا رسول الله مشرکزاده اند گفت والذی نفسی بیده ما من مولود
الا یولد علی هذه الفطرة فما یزال علیها حتی یبین عنه
لسانه فابواه یهودانه وینصرانه در خبر دیگرست که رسول صلی الله گفت
خدا فرموده است که بیاموزم شما را آنچه ندانید و خدا گفت مرا که من آنچه
به بندگان داده ام حلالست ایشان را من بندگان خود را مسلمان آفریده ام شیطان
می آید و ایشان را از دین می فریبد و بر ایشان حرام میکند آنچه من ایشان را حلال
کرده ام و میفرماید ایشان را تا بمن شرک آرند لا تبدیل لخلق الله
خلق خدای را تغییر و تبدیل نیست صورة نفی است و معنی نهی یعنی خلق خدای را
از آنچه بدان آفریده است بگردانید بخصی کردن و گوش چهارپایان بریدن و از
فطرة اسلام بجهودی و ترسایی بردن ذلک الدین القیم این دین
راستست و راهی مستقیم ولکن بیشترین مردمان نمیدانند منیبین الیه
یعنی لازم فطرة اسلام باشید در حالیکه راجع باشید و بازگردنده با وی
و بترسید از خدا و اجتناب کنید از معاصی واقیموا الصلوة نماز بپای دارید
با اوقات و ارکان و شرایط آن بجای آرید و از جمله مشرکان مباشید که با او
شرک آرند از آن کسانی که از دین خود مفارقه کردند اسلام را و شریعت را گذاشتند
و گروهای مختلف و پراکنده گشتند هر قومی دینی و هر طایفه طریقه اختیار کردند

و هر طایفه
طریقه

طریقه و اختیار کردند و هر طایفه بآنچه نزدیک ایشانست و اختیار کرده اند
شادان و خرم اند عمر خطاب روایت کرد که رسول صلعم عایشه را گفت که این
جماعتهم اهل البدع والاهواء لهم توبة انا منهم بریء وهم
منی برآء ایشان اهل بدعت و ضلالت اند از دین امت و هر گناه کاری را توبه است
جز ایشان را که صاحب بدعت اند و تابع هوا خود من از ایشان بیزارم و ایشان
از من بیزارند قوله تعالی واذا مس الناس ضر دعوا ربهم منیبین الیه
ثم اذا اذاقهم منه رحمة اذا فریق منهم بربهم یشرکون لیکفروا
بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون ام انزلنا علیهم سلطانا فهو
یتکلم بما کانوا به یشرکون واذا اذقنا الناس رحمة فرحوا بها وان
تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم اذا هم یقنطون اولم یروا ان الله
یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون
چون با دمیان رسد سختی و بیماری و درویشی با خدا گریزند و خدا را باخلاص
خوانند پس آنگاه چون بچشاند ایشان را رحمتی و راحتی و آسایشی از عافیة و نعمت بعد سختی
چون آن سختی کرانه شود و نعمت آید گروهی از ایشان بخدای خود شرک آرند و کافر شوند
لیکفروا بما آتیناهم تا کافر شوند بآنچه دادیم ایشان را پس تمتع گیرید که زود بود که بدانید
عاقبة کار خود را و جزا گردار بد را ام انزلنا علیهم یا ما فرستادیم بر ایشان حجتی و بینتی
از کتاب یا ناطقی یا رسولی که او سخن بگوید بر ایشان نصیحت آنچه با او شرک می آرند یعنی ما نفرستادیم
و رسول نفرستادیم و کتاب ایشان نگفت بشرک نفرمودیم چرا باید که بباطلی و بهانه شرک شوند و چگونه
گفت تا چون او را میان راحتی و آسایشی رسانیم ایشان با آن خرمی دل شوند و چون بدی و سختی

دیگری بایشان بسبب لجی کرده باشند و سختی آن گشته ایشان از رحمت من نا امید شوند
اولم یروا ای ایشان نمی بینند و نمیدانند که خدای تعالی روزی بگشاید و فراخ
گرداند از آنکه خواهد و تنگ گرداند بدانکه خواهد بحسب مصلحت ان فی ذلک بدرستی
که درین بیان و دلالتهاست گروهی را که ایمان آرند قوله تعالی فآت ذا القربی
حقه والمسکین وابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله و
اولئک هم المفلحون وما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا
عند الله وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون
از ابو سعید خدری روایت کرده اند که چون این آیه آمد که فآت ذی القربی حقه
رسول خدا صلعم فدک بفاطمه زهرا علیها السلام داد و بوی تسلیم کرد خطاب برسول است و مراد خاص
و جملهٔ امت اما میگوید که بخداوند قرابه و خویش خود دهید حق وی یعنی حق ایشان
با ایشان دهید با ایشان نیکویی کن و صلهٔ رحم کن [illegible] با تو رجوع کنند
دست ایشان بگیر حق درویش و درماندگی بده [illegible] که ایشان انداز کرده و صدقات
و نفقات و جز آن بر وجه [illegible] ذلک خیر آن بهتر است و نیکوتر [illegible]
خدا یعنی رضای خدا خواهند و ثواب خدا جویند و ایشان مصلحان و ظفر یافتگان
باشند وما آتیتم من ربا و آنچه دهید بوجه زکوة و بان رضای خدا و ثواب
او جویند آن مال را [illegible] سعید جبیر و مجاهد و طاوس گفتند
که این مردی باشد [illegible] اگر زیاده از آن باز ستانند آن ربا حلال باشد
[illegible] رسول [illegible]
لقوله ولا تمنن تستکثر [illegible] گفت آیه [illegible] آمد که ایشان را [illegible] خدا

گفت از آنچه بزودی خدا زیاده نا باشند و قوله فاولئک هم المضعفون یعنی هم اصحاب
ضعف اما که زکوة دهند خداوندان ضعف و افزونی باشند
قوله تعالی الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم
من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون ظهر الفساد
فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم
یرجعون اوست آن خدا که شما را بیافرید و روزی رسانید [illegible] و میراند
و زنده گرداند در آخرت هیچکس هست از شریکان شما از آنکه با خدا شریک گرفته اید
که ازین چیزی بکند که خدا میکند یا قادر باشد بر بعضی ازین چیزها سبحانه و تعالی عما یشرکون
و متعالی آن خدایی که این جمله از افعال وی است از آنچه با وی شریک میکنند اکنون
ظهر الفساد آشکار است فساد در بیابان و دریا بسبب آنچه میکنند از معاصی و کفر
و فساد بیابان قحط و اندکی باران و نبات و فساد دریاها آن بود که منافع از وی کمتر
بود قتاده گفت این پیش از مبعث رسول بود چون خدای تعالی رسول را بفرستاد اهل بیابان
پر از خیر و برکت و خصب شدند و اهل دریاها از دیهها و شهرها که کنار دریا باشند همه در نعمت
و خیر افتادند عبدالله عباس گفت و عکرمه و مجاهد که فساد آشکار است در زمین بقتل قابیل
بود هابیل را و در دریا بغصب آن پادشاه بود که کشتیها بغصب می ستد نام او جلندا
بود از قبیله ازد فی قوله وکان وراءهم ملک یأخذ کل سفینة غصبا لیذیقهم یعنی
تا بچشانیم ایشان را بعضی از آنچه کرده باشند یعنی وبال و عقوبت کردار ایشان در دنیا
باشد که ایشان رجوع کنند از معاصی و با توبه باز آیند قوله تعالی قل سیروا
فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل کان اکثرهم

مشركين فاقم وجهك للدين القيم من قبل ان ياتي يوم لا مرد له
من الله يومئذ يصدعون من كفر فعليه كفره ومن عمل صالحا
فلانفسهم يمهدون ليجزي الذين آمنوا وعملوا الصالحات من
فضله انه لا يحب الكافرين ای محمد این کافران را که برویید در زمین و بنگرید
تا چگونه شد عاقبت و سرانجام آنانکه پیش از شما بودند و از کافران که بیشتری ایشان
مشرک بودند و هلاک و عقاب ایشان بسبب شرک و کفر بود پس راست گردان
روی خود را برای دینی راست که دین مسلمانیست پیش از آنکه روزی آید که از او هیچ
مردی و بازگردانیدی نباشد از خدای تبارک و تعالی و از حکم وی یعنی کسی از او
دفع نتواند کردن زیرا که چون از قبل خدای بود دفع آن ممکن نبود و آن روز قیامت است
در آن روز متفرق و پراکنده شوند گروهی بهشت و گروهی بدوزخ هر که کفر آورد که کافر شد
کفر وی بر وی است و بال و مضرت آن راجع با وی شد هر که او کاری نیکو کند برای خود کند
و ساز کار خود کند و برای نفع خود جای [illegible] کرده اند و شاید که معنی این بود که شفقت برای
نفس خود میبرد و بر نفس خود مهربانی میکند تا آنجا که عرب گویند ام فرشت
وانا امت ای مادری که از سر شفقت فراش جسته و بخوابانید لیجزی الذین آمنوا
تا جزا دهد خدای تعالی کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح کردند از آنچه تفضل کند
بر ایشان و تمام کرده اند از فضل خویش زیاده بر ثواب ایشان بدرستی که او دوست
ندارد کافران را قوله تعالی ومن آیاته ان یرسل الریاح مبشرات ولیذیقکم
من رحمته ولتجري الفلك بامره ولتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون
ولقد ارسلنا من قبلك رسلا الى قومهم فجاؤوهم بالبينات فانتقمنا من الذين
فانتقمنا

اجرموا

اجرموا وكان حقا علينا نصر المؤمنين از دلایل و آیات و علامات
او است که بفرستد بادها را مژده دهنده بباران تا مژده دهد شما را
و بچشاند از رحمت خود یعنی از باران و تا روان شود کشتیها بواسطه باد بامر
و فرمان وی و تا بجویید و طلب دارید یعنی بسبب تجارت از راه دریا
تا باشد که شکر نعمت او گویید آنگه گفت ای محمد ما پیش از تو پیغمبران فرستادیم
هر یکی را بقوم او و ایشان آمدند و حجتهای روشن آوردند آن قوم با ایشان
ایمان نیاوردند و کافر شدند ما انتقام از آن کافران مجرمان بستدیم و
مؤمنان را نصرت و یاری کردیم و بر ما حق است و واجب یاری کردن
مؤمنان را ابو الدرداء گفت که از حضرت رسول صلعم شنیدم که گفت هیچ
مردی نباشد که از عرض برادر مسلمان دفع کند الا بر خدا واجب شود
که آتش دوزخ از وی دفع کند روز قیامت آنگه این آیت برخواند وکان حقا
علینا نصر المؤمنین قوله تعالی الله الذی یرسل الریاح فتثیر سحابا
فیبسطه فی السماء کیف یشاء ویجعله کسفا فتری الودق یخرج
من خلاله فاذا اصاب به من یشاء من عباده اذا هم
یستبشرون وان کانوا من قبل ان ینزل علیهم من قبله
لمبلسین فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان
ذلک لمحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر او است آن خدا که بفرستد بادها
را از جایهای خود شمال و جنوب و صبا و دبور پس آن بادها ابر انگیزند پس
بگسترانند ابر را در آسمان چنانکه خواهد و گرداند او را پاره پاره چنانکه گاه گاهی رجا

مرجا از ابر پاره یعنی باران بوزد قطره را که بیرون می آید از میان ابر چون
باران را برساند بجمت زراعت انکس که خواهد از بندگان او و باغها و بستانها ایشان
همی چون بنگری ایشان را خرم و شادان یعنی و بدرستی که پیش از انکه بدیشان
فرو فرستد نومید بودند فانظر الی آثار رحمة الله بنگر با ثرها رحمت
خدا که ان باران است تا از چند گونه نعمتها و ریاحین بواسطه آن ظاهر کرد و اندو
واز میان خاک بیرون آورد و زمین را زنده گرداند پس از مردن او بدرستی
که ان خدا که زمین مرده زنده گرداند و صد هزار انواع ریاحین و شکوفها بود
آورد او مردگان را زنده گرداند و از خاک بیرون آورد و بر همه چیزی قادر
و تواناست (تو ز بهار) ولئن ارسلنا ريحا فرأوه مصفرا لظلوا من
بعده يكفرون فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء اذا
ولوا مدبرين وما انت بهادي العمي عن ضلالتهم ان تسمع الا
من يؤمن باياتنا فهم مسلمون الله الذي خلقكم من ضعف
ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشيبة يخلق
ما يشاء وهو العليم القدير واگر فرستیم ما بادی را و آن نبات و زرع
بابن نبات رو یا بنده شود با نسیم زند و خشک گردانیم پس انگاه زرد و خشک
بینند هر اینه کافر شوند پس از ان و آن همه را شکر نکند انگاه این کافران را مثلی
زد بمردگان و گفت ای محمد مانند مرده که تا شنوی مرده را شنوائی شنوانیدن و نه
کران را آواز بگوش توانی رسانیدن خاصه چون برگردند و پشت برگردانیده باشند
و تو کوران و نابینایان را از راه شنوائی نمودن از ضلالت و گمراهی ایشان ان تسمع

شنوائی

شنوائی شنوانیدن الا کسی را که بایات ما ایمان آورده باشند حدیث تو بشنود و بدان
منتفع شود و انگه چنین باشند مسلمان باشند و این همه بر سبیل تمثیلات انگه
گفت الله الذي خلقكم خدا است که بیافرید شما را از ضعف یعنی بیافرید شما را از ضعف
و سستی مجهول که ابتدا یا شما را از نطفه ضعیف بیافرید انگه از پس ضعف قوة داد و جوانی
انگه بعد از قوة جوانی ضعیف و پیر گردانید يخلق ما يشاء می آفریند انچه میخواهد و اوست
ان خدا که عالم است و قادر دانا و توانا بر کمال (تو ز بهار) ويوم تقوم الساعة
يقسم المجرمون ما لبثوا غير ساعة كذلك كانوا يؤفكون وقال الذين اوتوا
العلم والايمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث فهذا يوم البعث ولكنكم كنتم
لا تعلمون فيومئذ لا ينفع الذين ظلموا معذرتهم ولا هم يستعتبون
و از روز که قیامة برخیزد کافران سوگند خورند که ایشان در دنیا مقام نکردند مگر یک ساعة
و این بر سبیل مبالغه گویند مقاتل و کلبی گفته اند که یعنی ما در گور مقام نکردیم مگر یک ساعة
چنان گمان برند که یک ساعة در گور بوده اند برای انکه ایشان مرده بوده باشند
از خبر روز ایام خبر ندارند و این خبر از گمان و اعتقاد خود دهند كذلك كانوا
يؤفكون ایشان در دنیا همچنین دروغ گفته اند که امروز میگویند وقال الذين گفتند انکه
ایشان را علم و ایمان داده اند که شما درنگ کرده در کتاب خدا که لوح محفوظ است و در حکم و علم
وی تا روز بعث و قیامت است و اما شما ندانستید که شما را زنده خواهند کرد و ایمان نیاوردید
و نگرویدید پس امروز روز حکم است انها را که کافر و ظالم شوند عذر خواستن ایشان ایشان را فایده
نخواهد کرد قوله تع ولقد ضربنا للناس في هذا القرآن من كل مثل ولئن جئتهم
باية ليقولن الذين كفروا ان انتم الا مبطلون كذلك يطبع الله على قلوب الذين

کو

لا یعلمون فاصبر ان وعد الله حق ولا یستخفنک الذین لا یوقنون
ما برای مردمان درین کتاب که قرآنست از هر نوعی مثلی زدیم و داستانی نهادیم تا کار
بر ایشان آسان گردد و براه روشن شود و اگر تو که محمدی هر آیتی و دلیلی که ممکن باشد
بیاری این کافران گویند که شما مسلمان نیستید الا بر باطل آری همچنین که ایشان را
خذلان کرد و فرو گذاشت تا چنان آید که گوئی بر دل ایشان مهری نهاده اند خذلان
کند و مهر نهد بر دلهای آنانکه نمیدانند و علمشان حاصل نیست پس تو ای محمد صبر کن
بر رنج و بلای این کافران و واثق باش بر وعده که ترا داده ام بدرستی که وعده خدا حقست
و نباید که سبکبار گردانند ترا آنانکه یقین ندارند کار آخرة را و ثواب و عقاب را
سورة لقمان مکیست سی و چهار آیه است از ابی بن کعب روایتست از پیغمبر ص که هر که
سورة لقمان بخواند در قیامة رفیق لقمان باشد و بعدد هر که امر معروف کند و نهی
منکر خدا او را ده حسنه بنویسد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
الم تلک آیات الکتاب الحکیم هدی و رحمة للمحسنین الذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة وهم بالآخرة هم یوقنون اولئک علی
هدی من ربهم واولئک هم المفلحون ومن الناس من یشتری لهو
الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئک لهم
عذاب مهین منم خدای میدانم این آیات کتابیست محکم یعنی بجان بدانی
و حقی و بیانی و لطفی کسانی را که نیکوکاران اند آنکسانی که نماز بپای دارند و زکوة
بدهند و بثواب آخرة یقین باشند ایشان بر راه راست اند آنکسانی که نماز
بپای دارند و زکوة بدهند و بثواب آخرة یقین باشند ایشان بر راه راست اند

از خدای خود

از خدای خود و ایشانند که رستگارانند و ظفر یابندگانند ومن الناس من یشتری
از جمله مردمان کس هست که او سخن باطل می خرد سخنی هست که شنیدن او
از خیر مشغول میکرداند برای آن تا خود و مردمان را گمراه کرداند بی علمی و دانشی
تعالی و کلبی گفت این آیه در نضر بن الحارث آمد که او به پارس رفتی بتجارت آنجا
کتابهاء اخبار و قصص پارسیان و سیر و عادات و حروب ایشان
بخریدی و بمکه آمدی و بر مشرکان میخواندی و میگفتی که آنچه محمد میگوید این
جنس است از قصه عاد و ثمود و قصه رستم و اسفندیار عجب از آن خوشتر آید
برا از آنکه غریب بود بدان مشغول میشدند و سماع قرآن رها میکردند مجاهد گفت
که مراد آنست که کنیزکان میخریدند و بعضی گفتند که از اعلم اغانی و سرود می آموختند
ابو امامه از حضرت رسول ص روایت کرد که او گفت حلال نباشد تعلیم مغنیات و زیادة
که غنا آموزند و بیع شان روا نباشد و بهاشان حرام باشد اگر کسی
هیچکس نباشد که آواز غنا بر دارد الا دو شیطان بیایند و بر دوشهای او نشینند
و او را بپای میزنند و می جبانند تا خاموش شدند ضحاک گفت غنا مفسده
مال است و مفسده دل و جای سخط خداست ابن عباس گفت این آیه در حق
مردی آمد که او کنیزکی خنیاگر بخرید تا برای او غنا کند و پیوسته مشغول حدیث
ترا از ذکر خدا مشغول کند آن لهو باشد ابو امامه روایت کرد که رسول ص گفت
که خدا مرا فرستاد تا هدی و رحمة عالمیان باشم و مرا فرمود تا مزامیر و اوثان
و بتان را محو کنم و خدای من سوگند خورد بعزة خود که هر که شربتی خمر باز خورد بعقوبة
او را مانند آن شربتی دهم از صدید در قیامة و هر که او خمر خوردن رها کند من او را

از حوض ها، قدس آب دهم محمد بن المنذر گفت در اخبار چنان شنیدم که
روز قیامت خدای تعالی گوید کجا اند آنانکه سمعهای خویش را از لهو و مزامیر شیطان
منزه داشتند ایشانرا در ریاض مسک برند و حمد و ثنای من بشنوانند و بگویند
ایشانرا که لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون ویتخذها و فرا گیرد آیات
خدا را بافسوس و سخریه آنانکه چنین کنند ایشانرا عذابی بود خوار کننده **قوله** واذا
تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا کان لم یسمعها کان فی اذنیه وقرا
فبشره بعذاب الیم ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات النعیم
خالدین فیها وعد الله حقا وهو العزیز الحکیم خلق السموات بغیر عمد ترونها والقی
فی الارض رواسی ان تمید بکم وبث فیها من کل دابة وانزلنا من السماء
ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین
من دونه بل الظالمون فی ضلال مبین چون برو خوانند آیات ما پشت برکند
و روی بگرداند از سر تکبر و نخوة پنداری که نشنیدهاند پنداری که در هر دو گوش وی از
شنیدن آن کری و گرانی هست چون حدیث لغو شنود سماع گوش یکی دو شود چون آیات
ما بروی خوانند خویشتن را کر سازد تا پنداری که در گوشش گرانی هست خلایکه شاعر گفت
صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به وان ذکرت بسوء عندهم اذنوا کاف
که برین صفت باشند ایشانرا بشارت ده بعذابی دردناک آنکه ذکر مومنان کرد
و گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشانرا بهشتهای با نعمت باشد که در
آنجا مخلد باشند و جاوید وعده کرد خدای تعالی مومنانرا وعده کردنی حق و اوست
آن خدا که عزیز و حکیم است خلق السموات بیافرید آسمانها را و بر داشت بی ستونی که

شمارا

نصف الحزب

که شما انرا ببینید و بینداخت در زمین کوههای بیخ آور ثابت تا زمین شما را بجنباند
و مضطرب نکرداند و فرستادیم از آسمان آبی روشن پس برویانیدیم بدان باران از
هر نوعی از انواع نبات نیکو و بزرگوار از آنکه بر سبیل تقریع فرمود هذا خلق الله
این آفریده خداست و خدا آفریده است بمن نمایید تا چه چیز آفریدهاند انها که شما دعوی خدایی
ایشان میکنید و ایشانرا بدون خدا می پرستید تا استحقاق پرستیدن بینید این
ظالمان و کافران در ضلالتی و گمراهی ظاهراند قوله تعالی ولقد آتینا لقمن الحکمة
ان اشکر لله ومن یشکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان الله غنی
حمید واذ قال لقمن لابنه وهو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک
لظلم عظیم ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و
فصاله فی عامین ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر لقمن را حکمت دادیم
یعنی عقل و علم و فهم و اصابت و سداد و ای داود لقمن بن باعور بن ناحور ابن تارخ بود وهب
گفت پسر خواهر ایوب بود مقاتل گفت پسر خالتش بود و علما اتفاق کردند بر حکمتش عکرمه گفت
که وی پیغمبر بود و عبد الله عمر گفت از رسول صلعم شنیدم که گفت حقا اقول حق میگویم لقمان پیغمبر نبود
بنده بود خدای را واحب الله فاحبه خدایرا دوست داشت خدا وی را دوست داشت
در نیمه روز خفته بود ندا شنید که وی را گفتند یا لقمن خواهی که خدا ترا خلیفه کند در زمین
تا میان مردمان حکم کنی بحق جواب داد که اگر خدا مرا مخیر کرد اند من اختیار عافیت کنم
نه اختیار بلا و اگر مرا فرماید و ایجاب کند بسمع و طاعة برابر کنم چه میدانم که مرا معاونت کند و
عصمت دهد ندا کردند وی را چرا یا لقمان گفت برای آنکه حاکم را حوادث آید و باشد که در
ظلمات شبهات افتد و اگر مدد توفیق و معونت او را در نیابد بخجالت یابد از آن اگر خطا کند در آن

را نهيب خطا كرده باشد و من ان دوست تر دارم كه در دنيا ذليل باشم و در آخرت
شريف ازانكه در دنيا شريف باشم و در آخرت ذليل و دانسته ام كه هر كه دنيا بر آخرت اختيار
كند بدنيا نرسد و آخرت ازو فايت شود فرشتگان را عجب آمد از حسن منطق و حكمت
او الحكمة بجهت چون برخواست خدا او را الحكمه داده بود و خلافت پس ازان بر داود عرضه كردند
قبول كرد و در محنت افتاد از كلمات لقمان اينست ليس مال كالصحة ولا نعيم
كطيب نفس هيچ مالي چون تندرستي نيست و هيچ نعمتي چون خوشدلي نيست ابو هريره
گفت لقمان را ديدند كه مردم بر وي جمع شده بودند و از حكمت ميگفت و ايشان ميشنودند
وي نو شنيده يكي گفت تو فلان نيستي كه فلان جايگاه شباني ميكردي گفت آري گفت
بچه يافتي اين درجه گفت بصدق الحديث واداء الامانة وترك ما لا يعنيني
براستي در سخن و اداء امانة و ترك كردن آنچه بكار نيايد خالد ربعي گفت لقمان بنده
بود حبشي روزي خواجه وي را گفت گوسفندي بكش و ازو آنچه پاكتر است بيار برفت
و گوسفند بكشت و دل و زبانش بياورد خواجه گفت اين چه گونه است گفت چون
دل و زبان پاك باشد ازين دو هيچ بهتر نباشد چون پليد باشند هيچ چيز
ازان پليدتر نباشد عكرمه گفت روزي خواجه لقمان اول گروبت در حال مستي آب
بحيره باز خورد چون هشيار شد بدانست كه بد كرده است لقمان را بخواند كه
اين را چه تدبير است گفت با شما پاينده و مطالبه كنند بيايند لقمان گفت او گفته است كه
آب بحيره باز خورد شما آبها كه در بحيره مي آيد از رودخانها باز بنديد تا آب بحيره
باز خورد گفتند ما اين نتوانيم گفت او نيز نتواند چون ديگر آب در وي آيد عبد الله دينار
گفت لقمان از سفري باز آمد همسايه را ديد در راه از پدر پرسيد گفت بمرد گفت ملكت

امرني

امرني ملكت كار خود شدم از زن خود پرسيد گفت نماند گفت تجدد
فراشي بستر نو شد از برادر خود پرسيد گفت بمرده است گفت آه انقطع
ظهري پشت من شكسته شد و ببريد گفت لقد اتينا لقمان الحكمة داديم و فهم
كه شكر كن خدا را و هر كه شكر كند براه خود كرده باشد چه در دنيا نعمة برو
زياده شود و در آخرت ثواب شاكران بيابند و هر كه كافر شود وبال آن با وي
باشد ان الله غني حميد بي نياز و ستوده است يعني مستحق شكر است اگر شكر وي
بجاي آرند و اگر نيارند الحمد گفت اي محمد ياد كن چون لقمان پسر خود را گفت در ان حال كه
پند ميداد و اولين وعظ و پند وي اين بود كه اي پسر من كتابا بخداي شريك مياري
كه شرك آوردن بخدا ظلمي عظيم باشد و ظلم بزرگ را عذاب بزرگ باشد مفسران
گفته اند كه نام پسرش انعم بود ووصينا الانسان و ما آدم را وصيت كرده ايم بر
نيكي را در حق مادر و پدرش كه مادر او را حمل كرد و بار او برداشت ضعفي بر ضعفي
و سستي بر سستي چنانكه هر روز كه بر وي ميگذرد سستي و ضعف در وي زياده ميشود
گفته اند كه از ضعف نطفه خواسته است اول نطفه انگه علقه انگه مضغه تا آخر آيه وفصاله
في عامين و شير باز كردن او در دو سال است و اين دليل است بر آنكه رضاع شرعي
در مدة دو سال باشد ان اشكر لي الخ ايشانرا بان وصيت كرده ايم كه شكر كن
مارا و پدر و مادر خود را كه بازگشت شما و همه خلقان با من خواهد بود قوله تعالى وان
جاهداك على ان تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما جبهما
في الدنيا معروفا واتبع سبيل من اناب الي ثم الي مرجعكم فانبئكم بما كنتم
تعملون يا بني انها ان تك مثقال حبة من خردل فتكن في صخرة

او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر واگر
مادر و پدر تو جهد کنند و کوشند تا تو بمن که آفرید کار و قوام شرک آری و با من انباز
کردانی چیزی را که ترا بدان علمی نبود ایشان را اطاعة مدار و با ایشان در دنیا مصاحبة
بنیکوئی کن و راه الکسی را متابعة کن که با من رجوع کرد پس از انکه از دنیا مفارقة کنید
رجوع شما با من خواهد بود من شما را خبر دهم و پاداش دهم بانچه شما کرده باشید گویند که
این ایة در سعد ابو وقاص امده و مادرش که او نذر کرده بود که طعام نخورد تا سعد از مسلمانی
بر نگردد و انکه باز حکایة وصیة لقمان رفت پسر خود را وخبر داد که پسر خود را گفت ای
ای پسرک من اگر حسنه باشد یا سیئه هم سنگ دانه از سپندان و انکه در میان سنگی باشد
یا در اسمان یا در زمین بوقت جزا و حساب خدای تعالی ترا پیش آورد و برا حساب کند و جزا دهد
متامل گفت لقمان این سخن پسر را انکه گفت که اگر من در پنهان گناهی کنم خدا از ان اگاه بود خورد
او بجواب او این سخن گفت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام گفت ایاکم والمحقرات من
من الذنوب وان لها من الله طالبا لا یقولن احدکم اذنب واستغفر
فان الله یقول انها ان تک الایة گفت بر شما باد که حذر کنید از گناهها
خورد که او را نیز دیگر خدا جویند و همت نباید که یکی از شما گوید که گناه کنم و استغفار
کنم که خدای تعالی میگوید انها ان تک تا آخر عبد الله عباس گفت مراد بصخره ان
سنگیست که در زیر هفتم زمین است که اعمال فجار بدان نویسند و ان سنگی سبزیست
که خضرة اسمان از وی است ان الله لطیف خبیر یعنی که خدا لطیف
است دانا و لطف کننده قوله تعالی یا بنی اقم الصلوة وامر بالمعروف وانه
عن المنکر واصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور ولا

تصعر

تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحا ان الله
لا یحب کل مختال فخور واقصد فی مشیک واغضض من صوتک
ان انکر الاصوات لصوت الحمیر ای پسرک من نماز را بپای دار در اوقات
بارکان و شرایط و مردمان را بنیکوئی فرما و از بدی و ناشایست باز دار و برانچه
بتو میرسد از رنج و محنت دشمنان صبر کن چه این کارها جمله کارها او جب کرده اینده
عبد الله عباس گفت من عزم الامور از هشیاری و احتیاط کارهاست ولا
تصعر و تکبر مکن بر مردمان و روی خود از ایشان بگردان بتکبر در ان وقت
که با تو سخن گویند و در زمین بنشاط و تکبر مرو که خدای تعالی دوست ندارد متکبری
نازنده و فخر کننده را عبد الله عمر گفت در جاهلیة مردی بیرون امد از سرا و متبختر
میرفت خدای تعالی زمین را فرمود تا وی را فرو برد تا روز قیامة فرو میشود واقصد
فی مشیک در رفتار خود میانه نگاه دار بشتاب مرو و تبختر مکن میانه این
و آن روشی کزین عبد الله عمر گفت که رسول صلعم گفت شتاب کردن در روش
بها و جمال از مرد ببرد واغضض من صوتک و فرو گیر بعضی از اواز خود یعنی اواز
بس بلند مگردان چه منکرترین اوازها بانگ خر است که اول زفیر باشد و آخرش
شهیق سفیان گفت از همه چیزی بانگی باشد مگر اواز خر و اواز سگ و اواز نوحه گر
قوله تعالی الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض واسبغ علیکم نعمه ظاهرة
وباطنة ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب
منیر واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه
اباءنا اولو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر ای نیکو در نمی
بینند که خدای تعالی مسخر کرداینده برای شما انچه در اسمان و انچه در زمین است در اسمان از ماه

السموات وما فی

و آفتاب و ستارگان و ابر و باد و باران و در زمین از جمادات و حیوانات
و دریا و کشتی و غیر آن و تمام کردانید بر شما نعمة آشکارا و نعمة نهان را و نعمة ظاهر
و نعمة باطن نعمة ظاهر آنست که بشما رسیده باشد و نعمة باطن نرسیده مگر بدلیل
ابن عباس گفت نعمة ظاهر دین است و حسن الحال و نعمة باطن نعمتی که خدا افتقاد کم
مقاتل گفت نعمة ظاهر آفرینش خلقة مستویست و روزی و اسلام و نعمة باطن آنچه خدا
باز میپوشد از گناه بنی آدم ضحاک گفت نعمة ظاهر حسن صورة است و نعمة باطن
معرفة است در دل عبد الله عباس گفت رسول را ازین آیه پرسیدم
گفت نعمة ظاهر است و حسن خلق و روزی و نعمة باطن آنکه پرده بر گناه تو فرو
گذاشته باری آنگه گفت یا ابن عباس خدای تعالی گفت که مومن را سه چیز دادم
یکی آنکه انقطاع عملش دعاء مومنان با او صرف کنم تا کفارة گناه او باشد
و دیگر ثلث مال او نهادم تا بخیرات کند و کفارت گناه او باشد
سیم پرده پوشم و گناهان بر وی بپوشانم حارث بن اسد گفت
نعمة ظاهر نعمة دنیاست و نعمة باطن نعمة عقبی اهل لسان گفتند نعمة ظاهر
تخفیف شرایع است و نعمة باطن تضعیف منافع نعمة ظاهر تسویة ظواهرست
و نعمة باطن تصفیه سرایرست نعمة ظاهر تنعیم است فی قوله انعمت علیهم و نعمة باطن
تعلیم است و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون نعمة ظاهر دعوة است والله
یدعوا الی دار السلام و نعمة باطن هدایة است و یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم نعمة ظاهر ذکر او بزبانست و نعمة باطن فکر او در دل و جان
نعمة ظاهر تلاوة قرآنست و نعمة باطن علم بآن است نعمة ظاهر ذکر او بزبانست و نعمة
باطن غفران خطایا و من الناس و از مردمان کس هست که جدل میکند و خصومت در کار

الوان عطایاست

خدای

خدای علمی و دانشی و بی هدایتی و کتابی روشن و اذا قیل لهم و چون گویند
او را و امثال او را که متابعة کنید آنرا که خدای تعالی فرو فرستاد از قرآن گویند که ما
پس روی آن کنیم که پدران خود را بران یافته ایم بگو ایشان را که هی پس روی
پدران خود کنید اگرچه ایشانرا دیو براه دوزخ و عذاب آتش سوزان دعوة کند
تو دلگیر مشو ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسک
بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور ومن کفر فلا یحزنک کفره
الینا مرجعهم فننبئهم بما عملوا ان الله علیم بذات الصدور نمتعهم قلیلا
ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ ولئن سألتهم من خلق السموات والارض
لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون و هر که روی بخدا آرد و گردن
فرمان وی را او نیکوکار و مخلص بود طاعة خاص و خالص برای وی کند بدرستی که او دست
دران کار محکم و دست آویزی استوار زده باشد که هرگز شکسته نگردد و منقطع نشود و
سرانجام کارها همه با خدایست اگر رسول اکنون تا خوش نگردد ای محمد هر که کافر شود باید
که کفر او ترا اندوهگین نگرداند که مرجع و بازگشت ایشان با ماست ما ایشانرا خبر دهیم بدانچه
کرده باشند حساب ایشان بکنیم و جزاء ایشان بدهیم که خدای تعالی عالم است و آگاه
آنچه در سینهاء ایشانست نمتعهم قلیلا برخوردار دهیم ایشانرا زمانی اندک
وان مدة حیوة دنیاست و انگه مضطر کردانیم ایشانرا با عذاب دوزخ
ولئن سألتهم و اگر بپرسی ایشان که آسمان و زمین را که آفریده است گویند
که خدا آفرید چون ایشان مقر شوند بگوی شکر و سپاس خدایرا که اقرار کردند
و حجة بر ایشان لازم شد بل اکثرهم ذکر بیشترین ایشان نمیدانند که حجة بر ایشان

درم است یا خود بیشترین ایشان نمیدانند که آسمان و زمین را خدا آفرید
از آنجا که نظر نمیکنند قوله تعالی لله ما فی السموات والارض ان الله هو الغنی
الحمید ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة
ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة
ان الله سمیع بصیر الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل
وسخر الشمس والقمر کل یجری الی اجل مسمی وان الله بما تعملون خبیر
ذلک بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه الباطل
وان الله هو العلی الکبیر خدای راست آنچه در آسمانها و زمین است از ملک و ملک
در دست وی که هست او و عامة است و خداست بی نیاز و پسندیده ولو ان ما
فی الارض مفسران گفته سبب نزول این آیه آن بود که جهودان رسول را از روح پرسیدند
خدا تعالی آیه فرستاد ویسئلونک عن الروح چون رسول صلعم بمدینه آمد احبار یهودان پیش وی
آمدند و گفتند ای محمد تو میگوئی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و با این ما را خواهی نه در کتاب
تو هست که ما را توریة دادند و در آنجا همه علمی هست رسول گفت با آنکه علم در وی بسیار است نا خاده
با علم خدا اندک است و تو میگوئی ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا هر که
او را حکمة دادند او را خیر بسیار دادند و این در علم اندک نباشد خدا تعالی این آیه فرستاد و گفت
اگر هر چه در زمین درخت است قلمها باشد و دریا که محیط عالمست دواة و هفت دریا دیگر
پس از وی مدد دهد او را ابدا تا منقطع نگردد کلمات خدا را نمینویسد قلمها
شکسته گردد و این کلمات عبارتست از معلومات و مقدورات خدا چون معلومات
و مقدورات او متناهی نبود کلماتی که از آن عبارة باشد نامتناهی و ... نامتناهی
هرگز

هرگز نرسد و خدا تعالی عزیز و حکیم است عزة او چونین و حکمت از وی ما خلقکم
ولا بعثکم رد کرد بر قومی که گفتند خدا تعالی این چندین خلایق را چگونه زنده گرداند یعنی آفرینش
مساویت
کار اوست ان خدا که مقید و کثرت نیست با قدرت و متکلفی نیست مشغول شدن او بر رفعتی و بر اشغول
نکرده اند و کاری از کاری وی را منع نکند گفت نیست آفریدن شما و نیست باز آفریدن
و برانگیختن شما از گورها الا چون آفریدن و برانگیختن یک نفس از آنکه وی را آفریدن از آفریدنی
منع نکند و بر وی هیچ چیز دشوار نباشد چه او شنوا و بیناست همه مسموعات شنود
و همه مبصرات بیند و هیچ یکی از دیگری وی را منع نکند همچنین همه خلایق را یکبارگی زنده
گرداند که یکی از دیگری وی را مشغول نکرداند الم تر ای نمی بینی و نمیدانی بیرون می
آرد همچنین روز از میان شب چیزی که از است ... اختلافی را از میان نهان روز
بیرون آورد یا از شب در روز می افزاید و از روز در شب آفتاب را و ماه را مسخر کرد بنده
هر یکی از ایشان میروند در فلک خویش تا بوقتی معین آفتاب بسنة یکسال و ماه بسی روز و گفته
تا الکه قیامة باشد و خدا آگاه و داناست بآنچه شما میکنید ذلک این صفت که
کرد از آثار صنع و بدایع حکمة برای آن کرد تا بدانید که اوست خدای حق و آنچه شما میپرستید
از او بیرون او از معبودان همه باطلند و هم اوست خدای که بلند و بزرگوارست قوله تعالی
الم تر ان الفلک تجری فی البحر بنعمت الله لیریکم من آیاته ان فی ذلک
لآیات لکل صبار شکور واذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین
له الدین فلما نجیهم الی البر فمنهم مقتصد وما یجحد بآیاتنا
الا کل ختار کفور ای نمی بینی و نمی نگری که کشتی در دریا میرود و بامر و فرمان و بتسخیر وی
میرود و بنعمة و احسان وی تا بنماید بعضی از آیات بر کمال قدرة و عجایب صنعة

خود ببینی که در آن آیاتی و علاماتی هست هر صبر کننده را بر بلا و شکر کننده را
بر نعمت او و گفته‌اند هر مؤمنی را چه ایمان مشتمل است بر دو خصلت صبر است و شکر لقوله
الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر اکنون ذکر کسانی کرد که در دریا نشینند
چون بلا بایشان رسد صبر نکنند و نعمت باری رسد شکر نکنند و کفران آرند گفت
چون بایشان آید در دریا موج و ایشان را باز پوشد موجها چون کوهها یا کلها گفت
چون ابرها که سایه افکند ایشان درینحال با خدا گردند و باخلاص وی را خوانند و او را
عبادت خالص کردند پس انگاه که خدا ایشان را نجات دهد و از دریا بیابان
بیابان و صحرا برد بعضی از ایشان هم بدان اخلاص که بودند بمانند و برخی آیات ما را
جحود و انکار کنند و برخی آیات ما را جحود و انکار نکنند الا هر غدر کننده کافر
یا ایها الناس اتقوا ربکم واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده
ولا مولود هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة
الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث
ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس
بای ارض تموت ان الله علیم خبیر ای مردمان از خدای خود بترسید و از معاصی
اجتناب کنید و از روزی حذر کنید که در آن روز هیچ پدر فرزند را جزا نتواند داد و عذاب از او
دفع نتواند کرد بهیچ وجه و نه هیچ فرزند پدر را چیزی جزا تواند داد این وعده است که خدای
داد و وعده حق تعالی حق است در وی هیچ خلافی و شکی نباشد نباید که حیوة دنیا و زندگانی
این جهانی شما را مغرور گرداند و نباید که شیطان فریبنده گوید که او خدای کریم و
آمرزنده است تا شما را بر معصیت دلیر گرداند و با معصیت تمنا مغفرت و آمرزش

خدا

خدا گیند اکنون گفت ان الله عنده مقران گفته‌اند مردی نزد حضرت رسول صلعم
آمد نام او حارث بن عمرو از اهل بادیه و در سول را پرسیدند که قیامت کی
خواهد بود لله و خبر ده ما را تا امسال چند باران خواهد آمدن که دلها در ان بسته
برای چهار پایان و زن من حامله است بگو تا چه خواهد زادن و بگو تا حال فردا
چگونه خواهد بودن او این علم مخصوص است و انکه باران کی باید و چند بارد و
که داند که در رحم زنان فرزند نرینه است یا مادینه و هیچکس نداند که فردا چه کسب
خواهد کردن خدا داند و هیچ نفس نداند که کجا خواهد مرد این خدا داند است که
داننده و آگاه است عمر بن سعید گفت یا رسول الله هیچ علمی هست که ترا نداده اند
گفت مرا علم بسیار داده اند و بسیار علم هست که مرا اجازت نداده اند
الکه این آیه برخواند و گفت این پنج چیز جز خدا نداند سوره سجده بمکیست و سی آیه
است ابی بن کعب از رسول روایت کرد که هر که این سوره سجده بخواند چندان ثواب
دهند او را که گویی شب قدر را عبادت کرده باشد جابر عبدالله گفت که رسول صلعم
هیچ شب نخفتی تا این سوره و سوره الملک را برنخواندی و گفتی این دو سوره بر
سورهای دیگر هفتاد حسنه زیاده است هر که این دو سوره بخواند هفتاد حسنه
برای او بنویسند و هفتاد سیئه او را محو کنند و هفتاد درجه پس رفیع شدند
قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم الم تنزیل الکتاب لا ریب
فیه من رب العالمین ام یقولون افتریه بل هو الحق من
ربک لتنذر قوما ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ما لکم
من دونه من ولی ولا شفیع افلا تتذکرون این سوره را ...

ما اتاهم من نذیر
من قبلک لعلهم
یهتدون الله
الذی خلق السموات
والارض وما

حرف مقطع است تنزیل کتاب است فرو فرستاده این آیه سوره مسوقه برب
مصلحتها و اوقات مختلفه از جملهٔ آنست که در وی شکی و ریبی نیست از قبل خدای عالمیان
و از نزدیک اوست ذکر این که کافران میگویند که محمد این را افترا بافته است و از خود
میگوید بلکه این کتاب حق است و راست از قبل خدا از تو بتو فرستاده است تا بترسانی
و بیاگاهانی با و گروهی را که پیش از تو هیچ پیغمبری بیم کننده بایشان نیامد ترا فرستادم
بایشان تا باشد که ایشان مهتدی شوند و راه راست یابند الله کفت خدا ست
آنکه بیافرید آسمانها و زمین را و آنچه در میان زمین و آسمان است در مقدار زمانی
از شش روز باشد چه پیش از خلق آسمان و زمین و ماه و آفتاب نبود تا شب و روز
باشد آنگه مستولی شد بر عرش ما لکم نیست شما را جز از وی هیچ دوستی و هیچ یاری و
شفاعت خواهی ای شما هیچ اندیشه نمیکنید تا حال شما چگونه خواهد شد قوله تعالی یدبر
الامر من السماء الى الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة
مما تعدون ذلک عالم الغیب والشهادة العزیز الرحیم الذی احسن
کل شیء خلقه وبدأ خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة
من ماء مهین ثم سواه ونفخ فیه من روحه وجعل لکم السمع والابصار
والافئدة قلیلا ما تشکرون تدبیر میکند کار وحی را و میفرستد از آسمان بر
زمین بر دست جبرئیل پس باز میگردد و در نزدیک وی میشود آنجا و راست از قبول
کردن امر وحی و رد کردن وی در روزی از روزهای دنیا که مقدار و مسافت
راه آن روز هزار ساله راه باشد پانصد ساله بفرو آمدن و پانصد ساله
بر شدن یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد که این مسافت قطع کند بهزار سال قطع

توانند

توانند کردن و گفتند که خدای تعالی تدبیر میکند کارها دنیا را از آسمان تا بزمین در مدة
ایام بقاء دنیا آنگه مرجع کار با وی بود پس از انقضاء انقطاع ایام دنیا در روزی که مقداره
او هزار سال بود و آن روز قیامت است و روا باشد که این خبر بود از شدة و اهوال
قیامت بر طریق مبالغه چه عرب ایام شده را بطول وصف کنند و ایام سرور را بقصر
ذلک عالم الغیب اوست که دانای نهان و آشکار است و عزیز و بخشاینده است
آن خدای که نیکو کرد آنچه چیز را آفرینش او همه را محکم و متقن آفرید و هر یکی را صورتی دیگر
داد بحسب مصلحة و ابتدا خلق آدم کرد از گل نسل و فرزندان او بیافرید از سلالة
آب حقیر و خوار آنگه راست کرد اندام او را و در دمید از روح جان او را آنگه التفات
کرد و گفت وجعل لکم السمع و بیافرید شما را شنوا و بینا گوشی شنونده و چشمی
بیننده و دلی داننده داد باین همه نعمة اندک شکر میکنید خدای را قوله تعالی
وقالوا ائذا ضللنا فی الارض ائنا لفی خلق جدید بل هم بلقاء ربهم کافرون
قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون ولو تری
اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل
صالحا انا موقنون از منکران بعث گفتند بر سبیل انکار چون ما نیست شویم
و پوشیده کردیم در زمین ما را دیگر باره خلق نو خواهند آورد و اعاده خواهند کرد نه
که ایشان بلقاء خدا و ثواب و عقاب او کافرند و بازگشت را با سرای آخرة منکرند بگو
ای محمد که جان شما بردارد ملک الموت که او را بر شما موکل کرده اند برای قبض ارواح
در خبر است که رسول صلعم گفت که شب معراج که مرا باسمان بردند همه فرشتگان بروی من می
خندیدند باطلاقة و بشاشة فرشته را دیدم با سهم و هیبة لوحی بر دست گرفته در وی می

نگریست بروی سلام کردم جواب داد و بر روی من تبسم کرد گفتم یا جبرئیل این فرشته
کیست گفت این ملک الموت است تا خدای تعالی اورا آفریده است نخندیده است مگر نزدیک
وی شدم وگفتم تو یکساعة همه جهان چون ببینی گفت ای جبرئیل پیش من چنان است که خوانی
پیش کسی نهاده باشد دستش بهر جا که خواهد برسد و مرا نیز اعوان باشند از فرشتگان
رحمة و عذاب آنجا که خواهم ایشان را فرستم گفتم ازینجا چه جیست گفت درین لوح نام آنان
که اجال ایشان درین سال خواهد بعد من مینگرم هر که را وقت درآمده است جان او بر
دارم شهرین حوشب گفت یکروز ملک الموت در نزدیک سلیمان ع آمد از همنشینان
او در یکی چندبار نگاه کرد چون برفت آن مرد گفت یا رسول الله این مرد که بود
گفت ملک الموت گفت در روی من بسیار نگریست ترسم که مرا اجل نزدیک رسیده
باشد باد بفرما تا مرا بزمین هند برد سلیمان ع فرمود تا او را باد ببرد روز دیگر
ملک الموت پیش سلیمان ع آمد گفت یا ملک الموت دیروز در فلان مرد از همنشینان من
بسیار نگاه میکردی چرا گفت متعجب از آن که خدای تعالی فرموده بود که جان او بزمین هند
بردارم و من او را نزد شما دیدم گفت پس چه کردی گفت جانش برداشتم خدایم
تا چون برسید بجاه نزدیک آنجا و هو قوله تعالی اذا اراد الله قبض عبد
بارض جعل له فیها حاجة چون خدای تعالی خواهد تا جان بنده بزمینی بردارد او را در آن
زمین حاجتی پدید کند ولو ترى اذ المجرمون و اگر ببینی ای محمد چون گناهکاران
نزدیک خدا سرها در پیش افکنده باشند از شرم گناهانی که کرده باشند میگویند
بارخدایا بدیدیم و بشنیدیم مارا بدنیا بر تا عمل صالح کنیم که ما را علم یقین حاصل شد
اگر از حال ایشان ببینی کاری عظیم و واقعه سخت دیده باشی

ولو

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا
إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا
الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ سجدة واجب
ما اگر خواهیم هر نفسی را هدایت کنیم توانیم دادن بر سبیل قهر و قهر تا او عندان ملجاء شود با یمان
ولکن مصلحت در تکلیف خلاف این اقتضا میکند چه مکلف باید که باختیار خود ایمان آورد
تا مستحق مدح و ثواب باشد ولکن گفتار من سابق شده است و واجب گشته که دوزخ را پر
کردانم از آدمیان و پریان و هو قوله تعالی لابلیس لاملأن جهنم من الجنة
قوا والناس اجمعین و بعدم این قول با ایمان بود که عام بود با استحقاق عذاب فذوقوا
پس اهل دوزخ را گویند بچشید بجزاء آنچه فراموش کردید و فرمان خدای را که ما نیز شما را فراموش
کردیم و در دوزخ رها کردیم تا از جمله فراموشان شوید یعنی با شما معامله فراموشان کنیم و این
کنایه بود از طول عذاب چنانکه یکی از ما گوید فلان در زندان فراموشان است چون او را
مخلد در زندان کرده باشند وذوقوا العذاب بچشید عذاب جاودان بآنچه کردید در دنیا
از معاصی کعب الاحبار گفت روز قیامت چون خلق را در صعید عرصات بدارند و حساب
بازکنند اهل دوزخ را بدوزخ بیارند فرشتگان برخیزند و شفاعة کنند مقبول باشد
و گروهی را شفاعة مؤمنان اگر رحمة باید و گوید بارخدایا ما را نیز شفاعة میرسد گوید
شفاعة کن گوید در حق که گوید در حق بنده و پرستاری که مرا یاری کرد در مقامی یا از من ترسید
بس امید داشت یا در همه عمر مرا یکباری بخواند بخوف یا رجا او را از دوزخ برآرند
در دوزخ و در دوزخ نماند مگر کسی چند از اشقیا بدو حال آه نکند اگر فرماید تا در دوزخ ببندند پس

ازان هیچ را حد در نشود و هیچ عمر بدون نیاید فرشتگان دران وقت گویند فذوقوا

بما کنتم الا در انما یؤمن بایاتنا بحقیقت ایمان ایمان آرند بایات ما که چون

ایشان را تذکیر کنند و ذکر من یاد دهند بر روی در آیند بسجده و تسبیح کنند بحمد

و ثنای پس خدا خود را و استنکاف نکنند و گردن کشی ننمایند نزدیک اصحاب ما اینجا

بل سجده بر خوانند و گوش فرادارنده واجبست و بر سامع واجب نیست

قوله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم

ینفقون فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون

افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون اما الذین امنوا وعملوا الصالحات

فلهم جنات المأوی نزلا بما کانوا یعملون وا رصفت مومنان است

پهلوهای ایشان از بستر بسیار است مالک بن دینار گفت انس بن مالک را پرسیدم که این

جماعه که بودند و عبادت ایشان چه بود گفت جماعتی از اصحاب رسول صلعم از میان نماز

شام و خفتن نماز کردندی این آیه در حق ایشان آمد عبد الله عمر گفت که رسول صلعم گفت هر که او

تعقیب خواند میان نماز شام و خفتن خدای تعالی برای او ده کوشک بنا کند در بهشت هر یکی

یکساله راه و آن نماز که در وکنند نماز طالبان است و از ساعة غفلت گویند

و هر دعا که در میان نماز شام و خفتن کنند مستجاب بود و هشام بن سالم از

صادق علیه السلام روایت کرد که هر که میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند در رکعت اول

الحمد و ذا النون الی نجی المؤمنین و در دوم الحمد و عنده مفاتح الغیب تا آخر آیه بخواند

انگه دست بقنوت بر دارد و بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی

لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد اللهم انت ولی نعمتی والقادر

علی

علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد واله

ان تفعل بی کذا و کذا هیچ حاجة نخواهد الا که روا کنند انس [illegible] جبل از رسول صلعم روایت

کرد که این آیه در حق ایشان آمد که نماز شب کنند و گفت با رسول صلعم بودم در بعضی از غزوات و بیدار

گفتم یا رسول الله مرا علمی بیاموز که بهشت مرا نزدیک گرداند و از دوزخ دور کند گفت

ای معاذ از چیزی پرسیدی و آن سهل است بر آنکه خدای تعالی سهل گرداند خدای را پرستی

و با او شریک میار و نماز بپای دار و زکوة مال بده و ماه رمضان روزه دار و حج خانه

کن انگه گفت ترا راه نمایم بر ابواب خیر روزه سپریست از آتش و صدقه خشم خدای را

بنشاند و نماز شب و در میان شب و انگه این آیه بر خواند تتجافی جنوبهم الی

گفت ترا خبر دهم بقوام این جمله گفتم بلی زبان خود بدست خود گرفت و گفت

اکفف لسانک زبان خود نگه دار گفتم یا رسول الله ما را بگفتار زبان خود

گیرند گفت یا معاذ ثکلتک امک وهل یکب الناس فی النار علی وجوههم

الا حصائد السنتهم مردم را در دوزخ نیفکند الا زبان ایشان اسماء بنت

عمیس گفت بودم که از رسول صلعم شنیدم که گفت چون روز قیامة باشد و خلایق را

در موقف عرض بدارند منادی ندا کند و گوید لیقم الذین کانت تتجافی

جنوبهم عن المضاجع باید که بر خیزند کان در دنیا بر خیزید جماعتی اندک

بر خیزند ایشان را بهشت برند بی حساب خلایق گویند یدعون ربهم

خدای خود را خوانند بخوف و طمع و گاه از عقاب بترسند و گاه برحمت امید

امید دارند و از آنچه ما ایشان را روزی کرده ایم نفقه کنند انگه خدای تعالی

برای ایشان گفت فلا تعلم نفس کس نداند که چه نهاده ایم

وچه کرده اند و چه ساخته اند برای ایشان و پوشیده کرده از چیزی که چشم
بآن روشن کردد عبدالله مسعود گفت که در توریة نوشته است لقد
اعدّ الله الذین تتجافی جنوبهم عن المضاجع ما لا عین رأت ولا اذن
سمعت ولا خطر علی قلب بشر ولا یعلمه ملک مقرب خدای تعالی
بساخت برای آنانکه پهلوها از بستر بردارند برای خدای آنچه هیچ چشم چنان ندید
و هیچ گوش چنان نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته و هیچ فرشته ازان
ندانده و این معنی در قرآنست قوله فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
آنگه بیان کرد که این جزا و مکافات بود برآنچه کردند در دنیا از طاعة یعنی جزاء
واستحقاق افمن کان آیا آنکسی که مؤمن بود همچنان بود که آنکسی که فاسق
و فاجر باشد لا یستوون هرگز یکسان نباشند مفسران گفتند که آیه در
شان امیرالمؤمنین علی آمد و ولید بن عقبة بن ابی معیط که برادر عثمان بود
از مادر میان ایشان چیزی برفت ولید گفت علی را که تو کودکی و انا ابسط منک
لسانا واحدّ سنانا واملأ منک حشوا فی الکتیبة من از تو بزبان فصیح‌ترم و
بسنان تیزترم در میان لشکر از تو پای دارترم امیرالمؤمنین گفت اسکت فانک فاسق
خاموش باش که تو فاسقی خدای تعالی این آیه فرستاد لا یستوون گفت و لا یستویان
نگفت اگرچه آیه در شان دو آمد تا عام باشد در جمله مکلفان هیچ فاسقی با هیچ
مؤمن برابر نباشد و نظم کلام اقتضای آن میکند که فاسق در آیه بمعنی کافرست برای آنکه
جمع میان ایمان و فسق درست باشد و میان کفر و ایمان درست نباشد چه کسی
که مؤمن باشد بمعنی فاسق اما مؤمن و کافر نتواند بود و این علیه عثمان ... عثمان

والی بود

والی کوفه بود شبی از شبها خمر خورده بامداد بمسجد آمد و بمحراب رفت مست نماز بامداد
چهار رکعت بکرد آنگه بقوم گفت ازیدکم فانی نشیط بر چهار رکعت بیفزایم که من بنشاطم
مردم بدانستند که مست است نامه بعثمان نوشتند تا او را باز خواند جماعتی از صالحان کوفه
برفتند و گواهی دادند برو که خمر خورده بود و مست بنماز آمد و نماز بامداد چهار رکعت کرد عثمان
با حضرت علی علیه السلام مشورت کرد گفت اورا حد باید زدن حد شرعی تا پاید عثمان حد برو زد و این حال
در کوفه شایع شد و این ولید چون مهاجر و انصار با امیرالمؤمنین علی بیعت کردند او با مروان حکم
سعید بن العاص بیعت نکردند امیرالمؤمنین ع ایشان را بخواند گفت چرا بیعت نمیکنید ولید گفت برای آنکه
تو مارا آبکش آورده پدر مرا و پدر سعید را روز بدر بکشتی و مروان را چون عثمان بمدینه آورد تو
وی را عتاب کردی و ما را بیعت بشرط آن کنیم که ما را آنچه خواهیم بر دیگران رجحانی دهی و دوم آنکه
چون از تو ترسیم بشام رویم پیش معاویه سیم آنکه کشندگان عثمان را بکشی امیرالمؤمنین گفت آنکه گفتی
که تو مارا بکینه آوردی من نیاوردم خدا و رسول و دین حق شما را بکینه آورد اما آنچه گفتی که ما ضیقی
باشد شمار اجرا آنچه شرع راه دهد نباشد و اما ترس شما از من این تمام که شمارا ایمن کردانم
و اما کشندگان عثمان را آنچه شرع راه دهد با ایشان بکنم چون ولی دم مطالبه کند و بر کروهی
درست شود گفت اگر بیعت بکنیم چه کنی گفت شمارا مجبور نکنم تا بیعت کنید و عقوبة کنم تا با مسلمانان
در بیعت یکسان شوید چون این بشنیدند بیعت کردند آنگه حق تعالی آنچه جزاء هر دو قوم بود بگفت
اما الذین آمنوا اما آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند ایشان را جنتها ماوی
باشد و این جنات المأوی نوعی از بهشتست که ارواح شهدا آنجا ماوی کیرند و آن
از جانب راست عرش است نزلا ایشان باشد و نزل آن چیزی که پیش آینده نهند بما کانوا
ربع ١٦ یعملون جزاء آنچه ایشان کردند در دنیا از طاعة و فرمان برداری

واما الذين فسقوا فمأواهم النار كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا
فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون ولنذيقنهم
من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر لعلهم يرجعون ومن اظلم ممن ذكر بآيات
ربه ثم اعرض عنها انا من المجرمين منتقمون واما آنکه فاسق شدند و از فرمان
خدای بیرون آمدند جای ایشان دوزخست هرگاه خواهند که بیرون آیند ازانجا ایشان را
اعاده کنند و باز پس برند و گویند ایشان را ولنذيقنهم هر آینه بچشانیم ایشان را از عذاب
نزدیکتر بجز از عذاب بزرگتر و مقاتل و کعب و ضحاک گفتند عذاب ادنی رنج و مصائب دنیا
عبد الله مسعود گفت قتل روز بدرست مقاتل گفت قحطست که در مکه بود هفت سال
تا مردم را میخوردند و عذاب اکبر عذاب دوزخ است محمد باقر گفت خروج مهدی آل محمد بود
برایشان لعلهم يرجعون امید برآن کنیم تا بود که باز آیند و توبه کنند و اختیار ایمان
و طاعت کنند تا عذاب اکبر از ایشان دفع شود آنگه گفت ومن اظلم کیست ظالم و ستمکارتر از آنکس که
او را وعظ گویند و پند دهند بآیات خدای پس از آنکه او عدول کند ازان و روی بگرداند
و گناه کند و کفر آرد داری ما از گناهکاران انتقام کشیم و کینه خواهیم ولقد آتينا
موسى الكتاب فلا تكن في مرية من لقائه وجعلناه هدى لبني اسرائيل وجعلنا منهم
ائمة يهدون بامرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون ان ربك هو يفصل
بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون اولم يهد لهم كم اهلكنا من قبلهم من القرون
يمشون في مساكنهم ان في ذلك لآيات افلا يسمعون ما موسى را کتاب
توریة دادیم پس ای محمد بشک مباش در لقاء توریت و جزاء او و سدی گفت بشک مکن
در آنکه تو موسی را خواهی دیدن در شب معراج در خبرست که رسول صلعم گفت که موسی عمران را

دیدم

دیدم مردی دراز بالا و جعد موی گوئیا از مردمان شنوأست و ما موسی را هادی و راه
نماینده بنی اسرائیل کردیم و از ایشان امامانی و مقتدایانی کردیم که ایشان را راه نمایند با بچه
در توریة هست از دین و شریعة بامر و فرمان ما که صبر کردند بر رنج و مشقة یعنی اگر شما نیز صبر
کنید شما نیز امامان کنیم چنانکه از بنی اسرائیل کردیم چون صبر کردند و ایشان را بآیات ما بر
یقین بودند و شاکر آنکه گفت رسول صلعم خود را گفت ای محمد خدای تو فصل کند و جدا گرداند و حکم
کند میان ایشان روز قیامة در آنچه ایشان خلاف میکردند اولم يهد لهم ای راه ننمود
ایشان را و متعظ نگردانید بسیاری آنانکه ما ایشان را هلاک کردیم از امتان
گذشته در سراها و مسکنها ایشان میروند و آثار و علامات ایشان را می بینند که چون بوده
و چند بوده امروز از ایشان جز اثری نمانده است بدرستی که درین آیاتست و علاماتی
و عبرتی هست ای میشنوند آیات خدا و اخبار ایشان را تا متعظ و منزجر شوند
اولم يروا انا نسوق الماء الى الارض الجرز فنخرج به زرعا تأكل منه انعامهم و
انفسهم افلا يبصرون ويقولون متى هذا الفتح ان كنتم صادقين قل يوم
الفتح لا ينفع الذين كفروا ايمانهم ولا هم ينظرون فاعرض عنهم وانتظر
انهم منتظرون ای نمی بینند و نمیدانند که ما آب باران از ابر بزمین خشک و درشت میرانیم
اگر بکمال قدرت خویش بسبب آن آب از زمین زرعی و گیاهی بیرون می آریم که ایشان و
چهارپایان ایشان ازان میخورند ای چشم ندارید و نمی بینند و اندیشه نمیکنند تا بدانند
ويقولون میگویند کافران که این فتح که محمد وعده میدهد کی خواهد بود اگر شما راستید
میگوئید مفسران گفتند مراد بفتح حکم است یعنی روز فصل و قضا و حکم که روز قیامة است کی خواهد
بود کلبی گفت فتح مکه خواسته و سدی گفت روز بدر خواسته قل يوم الفتح بگو ای محمد

قضا

که روز فتح کافران را ایمان آوردن هیچ سود نکند انانکه گفته‌اند روز بدر است
گفته‌اند که عندان که عذاب معاینه ببینند و گرفتار شوند هیچ چه که دانند که هیچ مخلصی
نیست جز شل از حالة الحیا باشد و وجهی دیگر انست که امروز هیچ مکه را یا روز
بدر را اگر ایشان ظفر یابند انکار میکنند فردا که آید ازا یقین ببینند که
در راست دانند ان ایمان را نفعی نکند و سودی ندارد و ایشان را مهلة
دهند و نه بر ایشان رحم کنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ از ایشان روی بگردان و منتظر عذاب
ایشان می باش که ایشان نیز منتظر می باشند هلاک ترا و غلبه و ظفر یافتن بر تو
سورة الاحزاب مدنیة هفتاد و سه آیه است ابو امامه از ابی بن کعب
روایة کرده که رسول صلعم گفت که هر که سورة احزاب را بخواند و اهل و زن و بندگانش را
بیاموزد او را از عذاب گور امان دهند قوله تعالی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا وَاتَّبِعْ
مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا وَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا حق جل و علا خطاب میکند رسول را و مراد رسول است و امة وی
میگویم ای پیغمبر گزیده رفیع منزلت از خدای بترس و طاعة کافران و منافقان مدار
و فرمان ایشان مبر این آیه در ابو سفیان حرب آمده و عکرمه بن ابی جهل و ابو الاعور
السلمی که در مدینه آمدند و بخانه عبد الله سلول که سر و سرور منافقان بود فرود آمدند
پس از انکه جنگ احد شده بود و حضرة رسول ایشان را امان داده بود که بیایند و
بگویند و بشنوند عبد الله بن ابی سرح و طعمة بن ابیرق با این کافران و منافقان بر
خاستند و نزدیک حضرة رسول آمدند و گفتند ای محمد دست از خدایان ما بدار و

وبگو ایشان

سوره الاحزاب

وبگو که ایشان شفیعان ما اند و عبادة ایشان نافع است ما را تا ما نیز دست از تو
و از خدای تو بداریم رسول صلعم را سخت آمد صحابه گفتند یا رسول الله دستوری ده تا همه را گردن
بزنیم گفت نشاید که ایشان را امان داده‌ام و لیکن از مدینه شان بیرون کنید ایشان را
گفت اخرجوا فی لعنة الله و غضبه داد اگرچه خاص است بر عموم حمل کنند إِنَّ اللَّهَ كَانَ
یعنی که خدا همیشه بوده است و باشد دانا و درست کار است و درست گفتار چون
ان فرماید که مصلحة در ان است وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى متابعة ان کن که بتو وحی کرده‌اند از خدای تو
کار او آنچه شما میکنید آگاه و داناست آنچه کافران و منافقان میکنند میداند یعنی
دیگر گفته‌اند که جمعی از ثقیف آمدند و گفتند ای محمد ما را دستوری ده تا یک سال که ایشان
خود مشغول باشیم باذن تو تا مرد مان منزلت و اختصاص ما بدانند انگه پس از ان بتو ایمان
آریم رسول صلعم از حرص که بر ایمان بود توقف کرد و با خود گفت که خدا دستوری دهد ایشان را
مهلة دهم خدای تعالی این آیه را فرستاد که تو نگر فرمان ایشان مبر که دروغ میگویند تو روی بکار
خود آور و بخدای خود توکل کن که او بس است و کیلی و یاری مر ترا قوله تعالی مَا جَعَلَ اللَّهُ
لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ
وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ
ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ
وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَحِيمًا مفسران گفته‌اند این آیه در مردی آمده نام او جمیل بن معمر و او مردی بود عاقل و
با رای و حافظ مردم گفتندی که این حفظ که این مرد راست یک دل نباشد شاید بود که او را
دو دل است و او نیز دعوی کرده و گفتی مرا دو دل است و از سخن هر وقت یکی فهم کند این آیه فرستاد که

برادری خبر گوید روز بعد این حرد را دیدم که بهزیت میرفت یکپای نعلی در پای و یکی در دست
بیمار او را گفتم چرا اینکه در دست داری در پای نکنی گفت مرا خبر نبود از این که این را در دست
دارم گفتم ز تو دعوی میکردی که مرا دو دل هست اکنون از تو چنان شده که نمیدانی که
نعلین در دست داری یا در پای بعضی دیگر گفتند که کافران چون علم و حفظ حضرت رسول را مشاهده
کردند گفتند محمد را دو دل است زهری گفت این مثلی است که خدا تعالی زده است کسانی را
که با زن ظهار کرده‌اند و کسانی را که پسر خواندگان کرده‌اند گفت چنانکه محال است که یک شخص هم
زن او باشد و هم مادرش و یا پسر او باشد و پسر دیگری اکنون آیه را بیان محقق کرده
و گفت خدا تعالی یکمرد را دو دل نکرده و نیافرید در شکم او و آن زنانی که شما با ایشان
ظهار میکنید مادران شما را نکرده و پسر خواندگان شما را پسر شما نکرده اند آیه اول
در اوس بن الصامت آمد و زنش خوله بنت ثعلبه و دوم در زید بن حارثه کلبی و
او بنده رسول صلعم بود و او را آزاد کرد و پسر خود گرفت چنانچه پیش از وحی و در اسلام میان او
و میان حمزه برادری داد چون زید زن خود زینب بنت جحش اسدی را رها کرد
رسول صلعم وی را بزن کرد جهودان و منافقان طعنه زدند گفتند که محمد ما را نهی میکند
از انکه زن پسر از زن کنیم و او زن زید را بزنی کرد خدا تعالی این آیه فرستاد و
باز نمود که پسر خوانده پسر نباشد در حقیقت ذلکم قولکم این گفتاریست که شما
بزبان میگویید و از حقیقت نیست پس پسر کسی پسر دیگری نشود و خدا تعالی حق میگوید و
خلقان را براه راست راه مینماید ادعوهم لآبائهم ایشان را نسبت بپدران
کنید که ایشان را زاده باشند که آن نزدیک خدا تعالی بعدل و راستی نزدیکتر است
پس اگر پدر ایشان را ندانید ایشان برادران شمااند در دین و آزاد کردگان شمااند

ولیس

وَلَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ بر شما حرجی و بزه نیست در آنچه خطا کنید چون بغیر حال
بپدر باز خوانید و او حقیقت پدر او نباشد و وارث او نباشد و شما آنکه
بر شما در آن حرجی نباشد و لکن بزه در آن باشد که دلهای شما بان قصد کند
و خدا تعالی آمرزنده و مهربانست قوله تعالی النَّبِیُّ اَولیٰ بِالمُؤمِنینَ مِن اَنفُسِهِم
وَاَزواجُهُ اُمَّهاتُهُم وَاُولُوا الاَرحامِ بَعضُهُم اَولیٰ بِبَعضٍ فی
کِتابِ اللّٰهِ مِنَ المُؤمِنینَ وَالمُهاجِرینَ اِلّا اَن تَفعَلوا اِلیٰ اَولِیائِکُم مَعروفًا
کانَ ذٰلِکَ فِی الکِتابِ مَسطورًا رسول اولیتر است بمؤمنان از ایشان بنفس
ایشان یعنی حکم او در ایشان روان تر است بر ایشان از آنکه حکم ایشان بر
خود تعالی گفت طاعت داشتن رسول اولیتر است از طاعت بکدیگر ابن زید گفت
فرمان رسول بر امت روا تر است از فرمان خداوند بنده گفتند بر آن آن
فرمان رسول اولیتر است از فرمان خود که رسول صلعم ایشان را بنجات خواند
و هوا ایشان ایشان را بهلاک دوزخ خواند عطا گفت قراءة عبد الله
عباس رضی اللّٰه النبی اولی بالمؤمنین وهو ابوهم آورده اند که عمر خطاب
عه بغلامی بگذشت مصحفی در کنار میخواند النبی اولی بالمؤمنین وهو اب لهم
گفت ای غلام از مصحف بیرون کن گفت از ای کون حک کن او گفت که این
مصحف ابی است گفت چرا چنین نوشتی گفت آنگاه که شما در بازار داد و ستد
میکردید همت من مصحف بود و در طلب علم قرآن کردن بود وازواجه امهاتهم
و زنان رسول مادران شمااند یعنی در تحریم بعضی گفتند سبب نزول آیه آن بود که
جماعتی منافقان گفتند تا بال محمد تزوج نساءنا ولا نتزوج نساءه چرا او

او زنان را بر زنی کنند که زنان او را بر زنی نکنیم والله زاد او را بعد از وفات رسید ملزمان
او را بزنی کنیم خوشتر آن آیه که فرستاده و گفت زنان رسول مادران شما اند یعنی در نکاح ایشان
بر شما حرامست و دلیل این تاویل آنست که زنی عایشه را گفت یا امی یا مادر عایشه گفت
لست لک بام انما انا ام الرجال من مادر تو نیستم مادر مردانم و دلیل بر آنکه او
حقیقی نیست که مادر را در شرع حجاب نفرموده اند از فرزند باتفاق تا نباید که بیکانکان
زنان رسول را ببینند و اولوا الارحام و خداوندان رحم بعضی ببعضی اولیترند در کتاب
خدای بعضی معنیان بمیراث قتاده اند گفت مسلمانان بهجرة میراث گرفتندی و بموآخاه
چون خدا این آیه فرستاد آن حکم منسوخ شد و این آیه دلیل است بر آنکه با وجود مادر و دختر
هیچکس از برادران و خواهران میراث نبرد از آنکه ایشان نزدیکترند و الخبر روایت کرده اند
در باب آنکه ما ابقت الفرائض فلاولی عصبة ذکر خبر آحاد است برای ظاهر قرآن
و این محکم است پندارند خویشان اولیترند بمیراث از بیرون از مؤمنان بموآخاه
و از مهاجران بهجرة و موآخاه الا ان تفعلوا مگر که نیکی کنید با خویشان و دوستان خود نیکوئی
از وصیة و غیر آن کان ذلک بود این در کتاب نوشته یعنی در لوح محفوظ و گفته اند
مراد بکتاب توریة است و این آیه استدلال کرده اند بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام
و وجه استدلال چنین گفته اند که خدای تعالی گفت النبی اولی رسول بمؤمنان اولیتر است از آنکه
ایشان بخود آنکه گفت و اولوا الارحام یعنی خویشان او بعضی ببعضی اولیترند آنکه
خویشان او را وصف کرد بدو چیز با یمان و بهجرة پس چون اندیشه کردیم این ولایة
اولیه موقوف آمد بر سه چیز یکی قرابت یکی ایمان و یکی هجرة و امر امامت بر کسی دعوی نکردند
در علی ع و ابوبکر و عباس اما ابوبکر موخر بود بسه چیز قرابة نداشت و عباس اگرچه ایمان قوی

داشت

ازاد

داشت مهاجر نبود و طلیق بود پس نماند الا امیر المؤمنین علیه السلام قوله و اذ اخذنا
من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابرهیم و موسی و عیسى بن مریم
و اخذنا منهم میثاقا غلیظا لیسأل الصادقین عن صدقهم و اعد للکافرین
عذابا الیما یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا
علیهم ریحا و جنودا لم تروها و کان الله بما تعملون بصیرا اذ جاؤکم من فوقکم
و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله
الظنونا یاد کن چون فرو گرفتیم ما از پیغمبران عهد و پیمان ایشان برسانیدن رسالة و گزاردن
وحی و باآنکه بعضی ببعضی بشارت دهند و یکدیگر را تصدیق کنند و خاصه از تو و نوح و ابرهیم و موسی
و عیسی و این پیمان را براء ان تخصیص کرد که ایشان اصحاب شرایع و کتب بودند و با معجزی
اما مان بودند این براء ان کردیم تا صادقان از صدق ایشان بپرسیم از پیغمبران پرسیم
پیغام رسانیده آمد و با نجز رسانیدند قصد شما چه بود خدا را رسانید یا غیر او را صادق
گفت چون راست گوی را پرسند که بر کدام وجه راست گفتی تا وی را جزا دهند حال
دروغ گوی چگونه باشد و اعد للکافرین و ساخته است برای کافران عذاب دردناک
آنگه خطاب کرد مؤمنان را گفت ای مؤمنان یاد کنید نعمت خدا را چون شما را آمد لشکرها
کفار ما بر ایشان بادی فرستادیم و لشکرها که شما ایشان را ندیدید از فرشتگان و این
در جنگ احزاب بود چون مدینه را حصار کردند و رسول ص فرمود که خندق بکنند گرد
بر گرد مدینه باشارة سلمان وقمان بود که چون جماعتی جهودان در کارزار
احزاب مجتمع شدند و روساء ایشان سلام بن ابی الحقیق بود و حیی بن اخطب
و کنانة بن الربیع با جماعتی بنی النضیر و بنی وائل بیامدند بمکه و قریش را دعوة کردند بحرب

رسول صلعم و گفتند باید تا دست یکی داریم و محمد را و قوم او را مستاصل کردانیم قریش
گفتند ای معشر الیهود شما اهل کتابید بگویید که دین ما بهتر است یا دین او گفتند شما بهتر
هستید از او حق تعالی این آیه فرستاد قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ
الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى
مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا تا آخر پس آمدند به قبیله بنی غطفان و ایشان را با حرب
رسول صلعم دعوت کردند ایشان اجابت کردند قریش از مکه بیرون آمدند قائد ایشان ابو
سفیان بود و غطفان را قاید عیینة بن حصن بود و حارث بن عوف با قبیله بنی مره
و مسعر بن رخیله با قوم خود بیرون آمد با سه هزار مرد و در پیش سلع فرود آمدند و سلع
با پس پشت او بود و میان او و میان دشمن خندق بود و قریش و احزاب بمجمع الاسیال
بر کنار وادی با ده هزار مرد فرود آمدند و بنو غطفان از جانب احد فرود آمدند و رسول
زنان و کودکان خود را و اهل مدینه را بحصارها فرستاد که آنجا بودند نزدیک حیی
بن اخطب بحصن کعب بن اسد قرظی فرود آمد و میان کعب و رسول صلعم عهدی بود حیی
گفت ای کعب در بگشا که ترا عز ابد آورده ام گفت برو که تو مرد شومی و میان
من و محمد عهدی است و من عهد نشکنم حیی بسیاری بکوشید فایده نبود گفت تو در حصن
از بخل و خساست نمیگشایی تا مرا طعامی نباید داد کعب را سخت آمد در بگشاد و
با وی سخن بگفت و گفت ای عجب تو می پنداری که محمد و لشکر او با ایشان مقاومت کنند
قریش اهل مکه و غطفان و بنی کنانه و بنی مره و بنی فزاره و ما که جهودانیم هم دست شده ایم
و عهد کرده بر دمار ایشان تو چگونه درین کار با ما دست یکی نداری ازین نوع میگفت
تا دل او بگردانید و او عهد حضرت رسول صلعم را بشکست و با او عهد کرده بود که

اگر دست

اگر دست محمد را باشد من با تو بقلعه آییم تا آنچه بتو رسد بما نیز همان رسد
چون رسول صلعم خبر ایشان بشنید کس فرستاد تا احوال معلوم کنند و باز آیند
اگر همچنان باشد آشکارا نکردانند تا مؤمنان شکسته دل نکردند و اگر بر خلاف
آن باشد آشکارا کنند چون باز آمدند و از نقض عهد جهودان و غدر ایشان
خبر دادند حضرت رسول صلعم تکبیر کرد و صحابه پنداشتند که کار سهل است خوشدل
شدند چون خبر متواتر شد بقوة مشرکان و نقض عهد جهودان مسلمانان بترسیدند
و خوف بسخت بهم رسانیدند تا معتب بن قشیر گفت عجب است که محمد ما را
وعده ملک کسری و قیصر میدهد و امروز ما چنانیم که بقضاء حاجت نمیارایم
رفتن وَذَلِكَ قوله مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا همچنین بیست و اند
روز بماندند که میان ایشان کارزار نبود جز سنگ و تیر انداختن چون کار سخت
شد رسول صلعم سعد معاذ را گفت و سعد عباده را که مصلحت اندیشه میکنم که
این شهر را باز خریم بثلث میوه مدینه تا غطفان با قبایل از وی باز کردند
شما را درین رای چیست گفتند یا رسول الله این کاریست که خدای تعالی فرماید چنان
و مال ما خدای را و رسول خدای راست رسول صلعم گفت درین باب وحی نیامد و لکن
من کار میکنم عرب همه یکدست شده اند میخواهم که دفع ایشان کنیم ازین شهر
سعد معاذ گفت یا رسول صلعم در جاهلیت هرگز این قوم را طمع نبود که ما ایشان را
از میوه خود نصیبی دهیم مگر به بها یا بمهمانی امروز که خدای تعالی ما را باسلام بزرگ
گردانید بتو و بدست تو داد بر ایشان مال خود با ایشان دهیم وَاللَّهِ لَا نُعْطِيهِم
إِلَّا السَّيْفَ بخدا که ایشان را جز شمشیر ندهیم رسول صلعم ان حدیث استحسان را

گفت تا ایشان را چگونه یابی چه این بشنید شاد گشت و بدانست که ایشان
قوی دل دارند روز دیگر عمرو بن عبدود برنشست با جماعتی سواران قریش چون
عکرمة بن ابوجهل و هبیرة بن ابی وهب و نوفل بن عبدالله و غیر ایشان سلاحها
پوشیده بیامدند و گرد لشکرگاه بر آمدند بنی کنانه و بنی عامر را گفتند بسازید
کارزار کنید که امروز معلوم آید که رسول کیست و آمدند تا بکنار خندق بدیدند
گفتند ان هذه المکیدة ما کانت العرب تعرفها این کیدیست که عرب
نشناسند این را تنگنائی طلب کردند و اسب را بانگ بر زدند وصف کرد
و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر تا آخر آیات امیر المؤمنین علی ع
آمد با جماعتی و راه بر ایشان بگرفت عمرو از میان اسب بیرون زد و مبارز خواست
کس مبارزة او اختیار نکرد او در میدان اسب را جولان میداد امیر المؤمنین ع پیش
رفت عمرو او را گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب گفت برو که من نخواهم که تو بر دست من
کشته شوی که پدر تو با من دوستی بوده است حضرت امیر المؤمنین ع گفت من میخواهم که تو
بر دست من کشته شوی ولیکن ای عمرو شنیده ام که تو گفتی در مجلسی با جماعتی از دو
خصلت یکی الا که اجابت کنم و من ترا با خصلت میخوانم گفت آن کدام است گفت
اول آنکه بخدا تعالی ایمان آری و به پیغمبرش گفت مرا باین حاجت نیست دیگر چه
خواهی گفت پیاده شوی تا کارزار کنیم گفت ای علی مرا دریغ می آید که تو کشته شوی
گفت تو چرا کشته نشوی بر دست من ان شاء الله بتوفیق خدای عمرو خشم
گرفت از اسب بزیر آمد و اسب را پی کرد و یک دو حمله بیکدیگر کردند عمرو درآمد
بر حضرت علی ع ضربتی زد حضرت درق در سر کشید درق را ببرید و مغفر ببرید و سر

حضرة

حضرت علی ع رسید امیر المؤمنین ع را کبار آمد عمرو گمان برد که او را کشته صلوات الله علیه
حضرت جراحت ببست و پیش او آمد گفت تو کیستی گفت همان کس ستانم که اول
بودم گفت هرگز ندانستم که کس از ضربتی چنین بجهد علی گفت ای عمرو اکنون نوبت
منست گفت بیا عمرو بایستاد علی ع حمله کرد عمرو سپر در سر کشید علی ع ضربتی بر
ران او زد و رانش بیفکند عمرو از پای درآمد امیر المؤمنین ع بجست و بر سینه او
نشست و سرش از تن جدا کرد و بر دست گرفت محمد بن عمرو الواقدی گفت باسناد
از زهری که چون عمرو عبدود اسب از خندق بجهانید حضرت رسول ص صحابه را
گفت من لهذا الملعون کیست که او را علی ع برخواست رسول ص گفت بنشین
دوم بار گفت من له علی ع برخواست سیم بار گفت هم علی ع برخواست و المسلمون
کانما علی رؤسهم الطیر یعنی که مسلمانان هر یکی مرغی بر سر دارند یعنی
جنبیدند رسول ص علی ع را پیش خواند و عمامه خود در سرش بست و تیغ
خود باو داد و گفت امض لشانک آنگاه گفت اللهم اعنه جابر انصاری
گفت با علی برفتم تا بنگرم که حال میانه ایشان چگونه باشد علی ع چون بوی
رسید گفت ای عمرو ترا یکی از سه خصلت میخوانم گفت آن چیست اول آنکه اسلام
آری گفت این را تاخیر کن دیگر گفت که تو بروی و ما را با نبیان بگذاری
گفت تا زنان قریش گویند که عمرو از علی بترسید دیگر چیست گفت آنکه پیاده
شوی تا کارزار کنیم عمرو گفت هرگز ندانستم که در عرب کسی باشد که با من این
خطاب کند آنگاه از اسب بزیر آمد و اسب را پی کرد و با هم برآویختند از
میان ایشان غباری پدید آمد که در میانه ناپدید گشتند و از علی ع شنیدم که

عبد الله
الله اکبر من بدان نستم که علی عمرو عبدود را بکشت انانکه با عمرو بودند بگریختند نوفل بن
در خندق افتاد مسلمانان در سنگ بر وی کشادند علی کفت دور شوید بجندق
فرو رفت با او برآویخت و او را نیز بکشت چون بازگشت عمر خطاب کفت چرا درع عمرو
را باز نکردی که در همه عرب کس چنان درع ندارد کفت شرم داشتم که کشف عورت پسر عم خود
کنم ابن عباس کفت دو ضربه در اسلام علی را ضربتی بر عمرو عبدود زد که اسلام بدان
عزیز شد و پسر ملجم لعنة الله علیه علی را که از آن شوم تر ضربه نبود و اسلام خوار شد سبب
هزیمت مشرکان علی بود که این دو پهلوان را بکشت حضرت رسول ص کفت الان نغزوهم
ولا یغزوننا اکنون ما بغزای ایشان رویم و ایشان بغزای ما نیایند و حسان بن ثابت
در کشتن عمرو عبدود بیتی چند انشا کرد و جماعتی از ایشان جوابی کفت این را در معنی آنکه انکار
انصار نکرده و بر دست ایشان بر نیامده هم بر دست هاشمی بر آمد چون خبر کشتن عمرو
بخواهران او رسید کفته کیست که بر وی این دلیری کرد کفتند علی ابن ابی طالب کفت مرا کشتن
بر دست کفو کریم بود تا زنده بود شجاعانرا کشت و کشتن بر دست کریم قریش بود
لا رقات دمعی ان بکیت علیه اکر بروی بکریم آب از چشم من بیاید و لیکن
اخبار کفته که پیش از آنکه علی عمرو عبدود را بکشت رسول ص از کار صحابه بخود دل
حی بود روزی نعیم بن مسعود پیش رسول ص آمده کفت یا رسول الله بتو ایمان آورده ام
در سیر و روی ان میدارد که اشکارا کردم اکنون مرا کاری فرما که من اهل این باشم
کفت اکر بتوانی که فتوری و خذلانی اندرین قوم اندازی بکن که کارزار خدعه است
نعیم بن مسعود بیامد و بنزدیک بنی قریظه رفت و او را با ایشان دوستی بود در
جاهلیت ایشانرا کفت یا بنی قریظه شما دوستی و نصیحت من شناخته اید بجز من کویم بر سبیل نصیحت

و مرا دران

مرا دران تهمتی ندارید کفتند لا و الله کفت بدانید که قریش و غطفان بحرب محمد آمدند
و شما را از جا و حصن خود بر انگیختند حکم ایشان دیگر است و حکم شما دیگر ایشان
اینجا غریب اند و زنان و فرزندان و املاک شما اینجاست اکر فرصتی و غنیمتی یابند
ایشان بربایند و بروند و اکر کسری و هزیمتی باشد بروند و شما را با محمد بگذارند و شما طاقت
محمد ندارید مصلحت در آنست که تا از ایشان باستظهار و وثیقتی نستانید هیچ حال
با ایشان دست یکی نکنید و در قتال محمد کفتند که نیکو کفتی و نصیحت کردی آنکه بیامد بنزدیک
ابو سفیان و جماعت قریش و کفت شما دوستی و نصیحت من شناسید و میدانید که مرا با محمد
یکی نیستم مرا امروز سخنی شنیده ام و آن سر بیست اکر اشکارا نخواهید کردن تا بکویم کفتند عهد
کردند که اظهار نکنند کفت جهودان برین که کردند پشیمان شدند بمحمد پیغام فرستادند که ما برانچه
کردیم پشیمانیم و هم بران عهدیم که با تو کرده ایم اکر از ما راضی شوی با عهد و وثیقه و استظهار
جماعتی اشراف و اماثل قریش و غطفان را بستانیم و پیش تو فرستیم تا همه را کردن بزنی آنکه با
دست یکی داریم تا همه را هلاک کنیم محمد ص راضی شده است و قرار میان ایشان افتاده است
تا دانید و هشیار باشید و کودکی ایشان ندهید که غدر خواهند کرد چون از آنجا بکشت
و برفت جماعت قریش و بزرکان غطفان بجهودان کس فرستادند که ما اینجا چند نشستیم
اکر کاری را که آمده ایم آغاز باید کرد و با ایشان در قتال باید کرد جهودان جواب دادند
که فردا روز شنبه است ما وقتی در روز شنبه کار کردیم ما را بلکیتی رسیده و دیکر آنکه ما کارزار
نکنیم تا از شما وثیقتی نکیریم از مردمان شما چند کس را پیش ما فرستید تا ما را وثیقه
باشد تا شما نروید و ما را بدست محمد ص نکذارید که ما را با وی طاقت نباشد قریش
و غطفان چون این بشنیدند کفتند نعیم راست کفت جواب دادند که ما بر شما اعتماد

نکیم گفتند ما نیز با شما دست یکی نداریم خذلان در میان ایشان افتاد خدای تعالی آن شب
باد سردی بفرستاد و سخت و زنده گشت چنانکه خیمهای ایشان بدرید و طنابها بگسست
و ذلک قوله یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم ای مؤمنان یاد کنید نعمت خدای بر شما
چون شما آمد لشکرها یعنی احزاب و جماعة قریش و غطفان و بنی قریظه و بنی النضیر فرستادیم
بر ایشان بادی و لشکری که شما ایشان را ندیدید مفسران گفته اند باد صبا بود و لقوله علیه السلام
نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور و صبا آن بود که چون روی بقبله داری برابر روی
جهد و دبور آنکه از پس پشت تو جهد چون روی بقبله داری اهل سیر گفتند فرشتگان اندر
آمدند و لکن کارزار نکردند چون خدای تعالی باد سرد فرستاد خیمهای ایشان بدرید و اسبان
ایشان برمیدند و خیمه و دیگهای ایشان میفکندند و ترس و بیم در دل ایشان افکند و
فریشتگان از جوانب لشکرها او کبر تکبیر کردند شب شد و ترس چنان شد که هر کسی به قبیله
قوم خود و سر لشکر گفت که کار ما فراز نشد و ما را نگذارند ابوسفیان این بدید گفت ای
معشر قریش ما در بیغیت نه بر این مقام آمده ایم اسبان و چارپایان سقط شدند
بنو قریظه و بنو نضیر وعده ما را خلاف کردند من بخواهم رفت و از بیهوشی بر جست
و بر شتر خود نشست تعالی آن گشوده شتر را بکشت خود تا بر اند چون شتر
برفت بدانست که شتر عقال دارد عقال او بگسست و بنو غطفان چون بدیدند
و قریش برفتند ایشان نیز برفتند خدای تعالی بترس ایشان را منهزم کرد چنانکه و ذلک
قوله فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها و کان الله و بود
خدای تعالی و باشد بانچه شما میکنید دانا و بینا اذ جاءوکم یعنی یاد کنید نعمت خدای را
چون آمدند شما را از بالای وادی و ایشان مالک بن عوف النضری و عیینة بن حصین

الفزاری

الفزاری بودند با هزار مرد از غطفان و طلیحة بن خویلد الاسدی بود
با ایشان با بنی اسد و حیی بن اخطب با جهودان بنی قریظه و من اسفل منکم
و از زیر وادی و آن ابوسفیان بود با قریش و اذ زاغت الابصار و چون
کژ شد چشمها برسید بیم آنکه دلها و این کنایت است از شدت خوف و گفته اند
است که عرب بد دل را گوید انتفخ سحره باد در شش افتاد چون باد در شش
افتد دل بالا بر آید زیرا که دل در میان شش است و تظنون بالله و بجای
گمانهای بد میبرید از خلف وعده و مانند این و مراد بدین منافقان اند
زیرا که مسلمانان واثق بودند بوعده خدای به نصرت و ظفر اعتقاد داشتند
هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالا شدیدا و اذ یقول المنافقون
والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا و اذ قالت طائفة
منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا و یستأذن فریق منهم النبی
یقولون ان بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدون الا فرارا و لو دخلت
علیهم من اقطارها ثم سئلوا الفتنة لآتوها و ما تلبثوا بها الا یسیرا و لقد
کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار و کان عهد الله مسئولا
اینجا که ابتلا کردن امتحان مؤمنان او بجای بنداشتن ایشان را جا بنا بینه سخت و اذ
یقول المنافقون چون گفتند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان شک و نفاق بود چون
معتب بن قشیر و اصحاب او گفتند که محمد ما را وعده میداد به گنجهای کسری و قیصر
و اکنون چنین عاجز و درمانده شده ایم ما را خدا و رسولش جز وعده غرور و فریب ندادند
و چون گفتند طایفه و گروهی از منافقان که اهل مدینه شما را هیچ جای مقام و ایستادن

ازینجا بازگردید و بجایهای خود شوید ابن عباس گفت این سخن جهودان گفتند منافقان را
کی شما را چه جهت است برای ایستادن برای محمد و خویشان را علف شمشیر ابو سفیان و قریش
کردن بیند بازگردید و محمد را با ایشان گذارید ویستاذن فریق منهم النبی جمعی ازیشان آمدند
از رسول دستوری خواستند ایشان بنو حارثه بودند میگفتند خانهای ما نااستوار است
دیواری و دری و بندی ندارد خدای تعالی تکذیب ایشان کرد گفت خانهای ما نااستوار
ایشان میخواهند مگر گریختن را اگر درآیند بر ایشان از جوانب و کنارهای مدینه و غارت
و تاراج کنند اگر ازیشان خواهند فتنه را یعنی کفر و شرک لآتوها هر آینه بیایند
بان یعنی کافر شوند و شرک آرند و ران کفر و شرک درنگ نکنند الا اندکی یعنی همه کافر شوند
بر زودی و سرعة حسن گفت پس از کفر بمدینه مقام نکنند مگر اندکی انگه همه هلاک شوند
ولقد کانوا عاهدوا بدرستی که پیش ازین با خدای تعالی عهد کرده بودند که نگریزند و پشت بدشمن
ننمایند گفته که ایشان بنو حارثه بودند که روز احد قصد کردند با بنی سلمه که بگریزند
چون فرود آمد درایشان اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا ایشان
بجای ماندند و با خدای عهد کردند که مانند آن نکنند خدای تعالی با او ایشان داد آن عهد را گفت
عهد را که کرده باشند خوار مدارید که ازو فردا ازیشان سوال کنند قوله تعالی
قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل واذا لا تمتعون الا قلیلا
قل من ذا الذی یعصمکم من الله ان اراد بکم سوءا او اراد بکم رحمة ولا یجدون
لهم من دون الله ولیا ولا نصیرا قد یعلم الله المعوقین منکم والقائلین لاخوانهم
هلم الینا ولا یاتون الباس الا قلیلا اشحة علیکم فاذا جاء الخوف رایتهم
ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف

سلقوکم

سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر اولئک لم یؤمنوا فاحبط الله
اعمالهم وکان ذلک علی الله یسیرا یحسبون الاحزاب لم یذهبوا
وان یات الاحزاب یودوا لو انهم بادون فی الاعراب یسالون عن
ا ز ا انبائکم ولو کانوا فیکم ما قاتلوا الا قلیلا بگوای محمد این منافقان را که دست اعتقاد
کرده گفتند شما را سود نکند گریختن اگر از مرگ بگریزید یا از کشتن و آنگاه که گریخته باشید
شما را برخورداری ندهند الا زمانی اندک اورده اند که در شهری که عبد الله
مروان بود وبای در افتاد او برخواست و از شهر بیرون رفت وی را گفتند چرا
رفتی نه خدای میگوید لن ینفعکم الفرار الا گفت مر تعقب آن اندک میروم و مراد به
قلیل درآیه وقت آجال است و دنیا یکبار قلیل است اکنون گفت بگوای محمد که
کر شما را نگاه دارد از خدای اگر شما بدی خواهد از هلاک و نکبت یا رحمتی خواهد
و شما نیابید بدون خدای ولی و یاری که بر وی اعتماد کنید قد یعلم الله بدرستی که
خدای میداند از شما انان که مردم را از کارزار باز میدارند و ایشان را امیر سازند
و انان را میداند که ایشان برادران و ابناء جنس خود را میگویند منافقان که بشتابید
و بنزد ما آیید و ایشان را از کارزار حاضر نیایند مگر اندکی از اوقات مقاتل گفت
این جهودان گفتند منافقان را ابن زید گفت این در شان مردی آمد که در روز احزاب
از پیش حضرت رسول صلعم بیامد برادر خود را دید که نان میخورد و بریان و نبیذ در پیش نهاده
وی را گفت تو اینجا بنشاط مشغول و حضرت در میان نیزه و شمشیر است گفت ای ابله بیا
تو نیز پیش و بنشاط مشغول شو که محمد هرگز باز نیاید و از لشکر خلاص نیابد او گفت
دروغ میگوی باید تا رسول را خبر کنند چون بیامد دید آیه آورده اشحة بخیلند

بر شما بخیره کردن و یاری دادن و مال در راه خدا صرف کردن فاذا جاء الخوف
پس چون خوف آید و ترس کارزار تو بینی ایشان که در تو می‌نگرند و چشمهای ایشان می‌گردد
از ترس بیدلی چون گردیدن چشم کسی که بیهوش شود از ترس مرگ و سکرات او پس
چون کارزار رود و ترس او بشود با شما زبان آوری و دراز زبانی کنند و بزبان تیز
با شما سخن گویند در وقت غنیمت گویند ما با شما بودیم در کارزار نصیب ما تمام بدهید
بخیلان باشند بر مال و غنیمت اولئک لم یؤمنوا ایشان ایمان نیاورده اند
پس خدا احبط اعمالهم عملهای ایشان را باطل کرد یعنی قبول نکند و این بر خدا آسان است
یحسبون الاحزاب می‌پندارند منافقان که این لشکر که بر حرب رسول جمع شده اند
نرفته اند و این آنگاه بود که ایشان رفته بودند و گریخته و منافقان ندانسته اند اگر
این لشکر بیایند بار دیگر این منافقان تمنا کنند و آرزو خواهند و دوست دارند که اگر
در بادیه بودندی با اعراب و از حال شما خبری پرسیدندی تا چگونه است و بکجا رسیده است
و اگر در میان شما بودندی کارزار نکردندی مگر اندکی لقد کان لکم فی رسول الله
اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله والیوم الآخر وذکر الله کثیرا ولما
رأی المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله
وما زادهم الا ایمانا وتسلیما من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا لیجزی الله
الصادقین بصدقهم ویعذب المنافقین ان شاء او یتوب علیهم ان الله
کان غفورا رحیما بدرستی که شما را در محمد که رسول خداست اسوة و اقتدای هست
نیکو صورت او خلوت و معنی او یعنی برسول الله اکتفا کنید و در وی نگرید در ثبات

وترک

ترک کریمین و مقام کرد تا دندانش بشکستند و جراحتی بر بالاء ابرویش کردند
و نگریخت و عمش حمزه را بکشتند و عبیده حارث را و او هیچ جزعی نکرد پس درین
باب او جای اقتداست شما را و آنرا که امیدوار خدای در روز باز پسین یعنی قیامت
و ذکر خدا بسیار کند ولما رأی المؤمنون الاحزاب و آنگه که مؤمنان لشکرها بدیدند
گفتند این آنست که خدا و رسول خدا ما را وعده داده است خدا و پیغمبر راست گفتند در آن
وعده که کردند و این آن بود که رسول ص خبر داده بود از حدیث احزاب چنین بودند
گفت هذا ما وعدنا الله ورسوله یعنی گفتند این وعده آنست که خدا گفت ام حسبتم
ان تدخلوا الجنة ولما یأتکم الآیه وما زادهم و نیفزود ایشان را الا ایمانا
تصدیق بدل است و تسلیم که در مسلمانی تن بدادن است الا که تخصیص کرد بعضی مؤمنان را
بفضل آنکه در شان بود گفت رجال المؤمنین از مؤمنان مردانی هستند که راست کردند
در آن عهدی که با خدا کردند و بدان وفا کردند الا که ایشان ابدا کوی کردند بعضی
از ایشان آنند که نذر و عهد خود تمام کردند در حیات و صبر کردند تا آنکه شهید شدند
چه ایشان عهد تا بجان کرده بودند ما قل گفت که نحب اجل است یعنی عمر خود بسر برد
و با جل قتل رسید و منهم من ینتظر و از ایشان کسی هست که منتظر شهادت است و ایشان
هیچ تبدیل نکردند عهد خدا اختلاف نکردند عامه مفسران و جمهور اصحاب اخبار بر آن اند
که آید در شان امیر المؤمنین علی آمد و عبیده حارث و حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب
فمنهم من قضی نحبه عبیده حارث است که او را ببدر شهید کردند و حمزه
در جنگ احد شهادت یافت و جعفر بن ابی طالب بموته شهید گشت چون رسول ص
ویرا نام زد این جنگ کرد و صفتش کرد بقوی و احتیاط و جراحت لشکر و صبر کردن
در کارزار او برفت تا بموته رسید دشمن پیش آمد آنجا در کارزار گرفته چون چندین را

از بزرگان لشکر کشته شدند او رایت بدست گرفت و بنفس خود کارزار میکرد و حضرت جبرئیل آمد
و حضرت رسول را خبر داد و حجاب از میان برداشت حتی صلعم شجاعت او ملاحظه کردند تا او را
می نگریدند و معرکهٔ ایشان را میدیدند و مبارزه و شجاعت تا آنکه حضرت جعفر چون معرکه تنگ شد ملعونی
درآمد تیغی زد و دست راست او بیفکند او رایت بدست چپ گرفت و میگفت انا ابن الشبل
ذوالغزوتین اخو النبی المصطفی الامین لا باس لما قطعت یمینی معی شمالی دوی دینی ناپاکی
دیگر درآمد و ضربتی زد و دست چپش بیفکند او علم را بخود در برداشت و روی بمدینه آورد و گفت
السلام علیک یا رسول الله سلام مودع لا سلام زایر آنگاه گرد وی درآمدند و او را شهید
کردند و نیزه‌ها در وی زدند و بنیزه از زینش برداشتند و در هوا آوردند و خدا تعالی وی را زنده
گردانید و بجای دو دست او را دو پر داد تا در هوا بپرید و بر آسمان شد و در بهشت با فرشتگان
می پرد از اینجا وی را جعفر طیار خوانند رسول صلعم دلتنگ شد و بخود گرفت بکشتن پسر عم
خود بسرای جعفر آمد و در نزد اسما بنت عمیس حرم او بود که بگریست گفت رسول
خدا اسما در بست دختر گفت ای اسما کودکان را پیش من آر بود کاندر احجار گریستند
و دید حضرت رسول صلعم آورد و یکی را بر ران راست و یکی را بر ران چپ نشاند و دست بر
ایشان فرو می آورد و میگریست اسما گفت یا رسول الله این چیست که با فرزندان من میکنی
چنانکه با یتیمان کنند رسول گفت ای اسما خدا اجر دهاد که کشتن جعفر امامت باد
نیز اگر خدا وی را دو پر داد تا بپرید و اکنون در بهشت با فرشتگان می پرد اسما فریاد
او برداشته فمنهم من ینتظر امیرالمومنین علیست که گوش نهاده میداشت و منتظر
می بود هر گاه دلتنگ شدی گفتی ما ینتظر اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم
بدبخت ترین امت چه منتظر میباشد و چه منع میکند که بیاید و این محاسن را

بخون

بخون سر خضاب کند تا آنکه بر دست بدترین قوم عبدالرحمن ملجم علیه اللعنه شهادت یافت
راوی خبر گوید که چون عبیده حارث را ببدر کشتند و حمزه را باحد و جعفر را بموته رسول صلعم
گفت اللهم انک ثکلتنی بعبیدة الحارث یوم بدر و حمزة یوم احد و جعفر یوم
موتة اللهم وهذا علی بن ابی طالب فلا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین صدق رسول الله
الصادقین تا خدا انجاز چه در است که یار ابراست گویی ایشان و عذاب کند منافقان را
اگر خواهد یا توبه ایشان را قبول کند اگر توبه کنند از کفر و نفاق باز ایستند و خدا تعالی همیشه آمرزنده
و مهربان بوده است قوله ورد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا وکفی الله
المومنین القتال وکان الله قویا عزیزا وانزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب من
صیاصیهم وقذف فی قلوبهم الرعب فریقا تقتلون وتاسرون فریقا واورثکم
ارضهم ودیارهم واموالهم وارضا لم تطئوها وکان الله علی کل شیء قدیرا
رد و باز گردانید خدا تعالی کافران را با خشم و کینه که ایشان را بود یعنی کافران مکه بی مراد
و مقصود و بخیر نرسیدند و مراد خود در نیافتند و خدا تعالی کفایت کرد مومنان را از قتال و کار
زار کردن بباد و فرشتگان و در قرائت عبدالله عباس و عبدالله مسعود هست که وکفی الله المومنین
القتال بعلی بن ابی طالب و خدا تعالی قوی و عزیز بوده است و باشد وانزل الذین و فرود آورد
آنانرا که آن کافران را یاری کردند و پشت ایشان بودند یعنی احزاب گشتند و ایشان اهل
کتاب بودند از جهودان بنی قریظه و بنی النضیر از قلعها و حصارهای ایشان و بیفکند خدا
در دلهای ایشان ترس و خوف را گروهی را از ایشان میکشتند و گروهی را اسیر میکنند و این چنان
بود که رسول صلعم چون از جنگ احزاب باز گشت و صحابه همه بمدینه آمدند و سلاحها بنهادند
وقت نماز پیشین رسول صلعم در حجره زینب سر می شست یک نیمه سر شسته بود که جبرئیل ع درسید

وعمامه از دیبا در سر بسته گفت یا رسول الله سلاح نهادی خدای تعالی میفرماید که همین ساعت بر بنی قریظه
روی و من نیز آنجا خواهم آمد که میخها و چیزهای ایشان بر کنم و در پای حصارهای ایشان بکشم و ایشان را
از خوف مضطرب کنم رسول صلعم فرمود تا منادی ندا کرد که هر کسی که او سمیع و مطیع است خدای تعالی را میباید
که نماز دیگر نکنند الا به بنی قریظه رسول صلعم رایت با امیر المؤمنین علی داد و او را با مقدمه لشکر بفرستاد
و حضرت رسول صلعم بر اثر برفت امیر المؤمنین علی رفت تا بزیر حصن ایشان رسول صلعم را نا سزا میگفتند
برگردید و بیامد و گفت یا رسول الله بزیر حصن مرو که صلاح نیست گفت یا علی مگر چیزی شنیدی که
ترا خوش نیامد گفت بلی رسول صلعم گفت چون مرا ببینند هیچ نگویند اگر بزیر حصن آمد و گفت یا
اخوان القردة والخنازیر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
ایشان گفتند یا ابا القاسم ما کنت جهولا ولا سبابا و هرگز دشنام ده نبودی حضرت
در راه صحابه را پرسید که هیچ کس بر شما بگذشت گفتند دحیة الکلبی بر استری نشسته بر زین
بیشه گفت آن جبرئیل است میرود تا حصار ایشان متزلزل کند و خوف در دل ایشان اندازد
حضرت رسول صلعم بیامد و بر چاهی فرود آمد و مردم میرسیدند و فرود می آمدند بعضی پس از نماز خفتن
رسیدند نماز دیگر نا کرده از آنکه رسول صلعم گفته بود نماز دیگر نکنند مگر بنی قریظه نماز را قضا
باید کرد و صحابه ایشان را محصور داشتند و رسول صلعم بیست و پنج روز ایشان را در بندان داد
تا کار بر ایشان سخت شد حیی بن اخطب ایشان را گفت ای قوم می بینید که در چه محنت افتاده ایم از سه کار
یکی اختیار کنید یکی آنکه بدین مرد ایمان آوریم و او را تصدیق کنیم و شما را روشن شد که او پیغمبر است
گفتند ما این نکنیم و از دین خود برنگردیم گفت دیگر آنکه زنان و فرزندان خود را بدست خود
بکشیم و آنگاه بیرون رویم و قتال کنیم اگر دست ما را بود زن و فرزند را عوض بود و اگر ایشان را
بود ما را در دل مشغولی نباشد گفتند ما این بیچارگان را چون بکشیم و کدام دل دهد که این کار کند

گفت سیم

گفت سیم آنکه امشب شب شنبه است محمد و همه یاران او از ما ایمن اند برای آنکه دانند که ما
شنبه را حرمت داریم بیرون رویم و بر ایشان زنیم باشد که کاری بر آید گفتند این نکنیم که شنبه
بر خود تباه کنیم و حرمت او ببریم گفت پس امشب احتیاط تا فردا دیگر به پنج روز دیگر کس فرستادند
که ابو لبابه که از بنی عمرو بن عوف است نزد ما فرست رسول صلعم او را بفرستاد چون در حصن رفت زنان
و کودکان پیش او آمدند و بسیار بگریستند دل او بر ایشان بسوخت او را گفتند روا باشد
که ما بر حکم محمد فرود آییم گفت روا باشد و بدست اشارت بحلق کرد که فرود آیید شما را بکشد ابو لبابه
گفت چون این خیانت کردم پشیمان شدم پیش حضرت رسول صلعم نرفتم بمسجد آمدم و خود را
در ستون بستم و گفتم که خود را نگشایم تا آنکه رسول صلعم بگشاید چون بحضرت رسول
رسول صلعم احوال او رسید قصه او باز گفتند گفت اگر پیش من آمدی جهة او استغفار کردمی اکنون
وی را نگشایم تا خدای تعالی توبه او بپذیرد و بسیار زمان خدای تعالی توبه او را بپذیرفت جبرئیل آمد و
رسول صلعم را خبر داد و او در حجره ام سلمه بود سحرگاه حضرت بخندید ام سلمه گفت دندانت خندان باد
چرا خندیدی گفت خدای تعالی توبه ابو لبابه را قبول کرد گفتم یا رسول الله روا باشد که بروم و او را
بشارت دهم و این پیش از آمدن آیه حجاب بود گفت روا باشد پس بر بام رفتم و ندا کردم
چنین بود آواز دادم که یا ابا لبابه ابشر فان الله تاب علیک جماعتی که در مسجد بودند چون شنیدند
او را بگشایند گفت نگذارم تا رسول خدای صلعم مرا بگشاید حضرت رسول صلعم چون بنماز صبح آمد او را
بگشاد و چون روز شد بنی قریظه بر حکم رسول صلعم فرود آمدند اوس بیامدند و گفتند یا رسول الله
ایشان موالی و خلفای ما اند توقع آنست که با ایشان همان کنی که با خلفاء و موالی خزرج کردی
پیش از این رسول صلعم بنی قینقاع را حصار داده بود و ایشان فرود آمده بودند و عبد الله بن ابی سلول
ایشان را از او خواسته بود و رسول صلعم بخشیده اوس عنایت جمیع داشتند حضرت گفت
راضی هستید بحکم مردی از شما که سید شماست تا در ایشان حکم کند و آن سعد است گفت

راضی باشیم و سعد درین وقت مجروح بود از تیری که در اکحل وی آمده بود در روز
در غزاة احزاب و او در مسجد رسول صلعم خیمه زده بود و زنی رفیده نام او را مداوا
میکرد و او را بیاوردند و او را بر شتر نشاندند و بیاوردند و با وی میگفتند که رسول خدا
ترا حاکم کرده است در بنی قریظه و ایشان موالی تواند با ایشان احسان کن چون
بسیار گفتند گفت سعد را وقت آن نمانده که از ملامت و ملامت کنندگان
حق تعالی بگذارد چون سعد نزدیک رسول صلعم رسید او را فرو آوردند و گفتند رسول خدا
ترا حاکم کرده است در موالی تو بنی قریظه سعد گفت عهد خدا بر شماست که از حکم
من باز نیایند و از جانب رسول خدا همچنین است همه گفتند آری رسول صلعم گفت تو از قبل من
حاکمی بر ایشان حکم آنست که تو کنی گفت چون چنین است لقد حکمت فیهم الرجال
و سبی النساء والذراری و قسمة الاموال چون بر حاکم حکم من آنست که مردان را
بکشید و کودکان و زنان را برده گیرید و مال ایشان قسمت کنید رسول گفت
لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة ارقعة در ایشان این حکم کردی که خدا کرده
از بالای هفت آسمان انگه بفرمود تا ایشان را بزیر آوردند در سرای زنی از بنی النجار
باز داشته شدند و آنجا که بازار مدینه بود بفرمود تا چند خندق بکندند و ایشان را
بیاوردند ششصد مرد بودند امیر المؤمنین را و زبیر را نصب کردند تا ایشان را
گردن بزنند و در آن خندقها انداختند حیی اخطب حله پوشیده داشت و آنرا
پاره کرده تا کسی از وی بر نگیرد و پیش رسول صلعم بایستاد و گفت ما لمت نفسی فی عداوتک
ولکنه من یخذل الله یخذل انگه روی بقوم کرد و گفت کتاب الله و قدره وملحمة
کتبت علی بنی اسرائیل انگه پیش رفت تا گردنش بزدند عروة بن الزبیر از عایشه روایة
کرده که درین میانه از جمله زنان زنی را بکشتند و او نزد من بود و بازی میکرد و میخندید

یکی آواز

یکی آواز داد که کجاست فلانه او گفت اینجاست گفت بیرون آی او بیچاره خندان
برخاست گفتم گفت اینکه ترا میخوانند کجا میبرد گفت بکشتن گفتم چگونه گفت جرم دیرانه
شما بکشتم بسنگی که از بام بینداختم و نام او خلاد بود آنرا بیرون بردند بقصاص
خلاد بکشتند چون از کشتن ایشان فارغ شدند اموال ایشان قسمت کردند سوار را
دو سهم پیاده را یک سهم دادند و خمس بیرون کردند بر مستحقان قسمت کردند زنان
و فرزندان ایشان را بر دست سعد بن زید بنجد فرستادند تا بفروختند و اسب و سلاح
دادند و باز آوردند و حصهٔ رسول صلعم آوردند چون کار بنی قریظه تمام شد سعد بن معاذ را اجل
رسید رسول صلعم با صحابه بر وی بگریستند و فتح بنی قریظه در آخر ماه ذی القعده بود سنه خمس من الهجرة
و اورثکم میراث شما داد زمین ایشان و سراها و مالهاء ایشان و زمینی که شما بپای
نسپرده اید آن زمین خیبر است و گفته اند که مکه است حسن گفت زمین فارس است
که گشاده شود مسلمانان را و خدا بر همه چیز توانا بوده است [illegible] یا ایها النبی
قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا وزینتها فتعالین امتعکن واسرحکن
سراحا جمیلا وان کنتن تردن الله ورسوله والدار الاخرة فان الله اعد للمحسنات منکن
اجرا عظیما یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب
الجزو ۲۲ ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا ومن یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها
اجرها مرتین واعتدنا لها رزقا کریما مفسران گفت سبب نزول آیة آن بود که زنان رسول
هر یکی از وی آرزوی دیگر خواستند ام سلمه پرده خواست و میمونه حله خواست و زینب جحش
برد یمنی و ام حبیبه جامهٔ سحولی خواست و حفصه جامهٔ مصری و جویریه چادری و سوده گلیمی و رسول صلعم
از آن همه بنود و بیرا اما خوش نیامد سوگند خورد که یکماه با زنان مقاربت نکند و هجران کرد و از

وازصحابه نیز درین وقت نه زن بحکم رسول ص بود پنج از قریش وباقی از قبایل دیگر چه احتجاج
این آیت فرستاد که بگو ای پیغمبر بزرگوار بگو زنان خود را اگر شما زینت دنیا و متاع دنیا میطلبید بیایید
تا من شما را متعه دهم و چون چیزی بدهم رها کنم شما را رها کردنی نیکو رسول ص بیامد
و این آیه بریشان خواند عایشه گفت شتاب مکنید تا آنکه با پدران خود مشورت نمایید آنحضرت
گفت یا رسول الله صلعم در این باب کس مشورت نمی باید کرد خدای تعالی ما را مخیر کرده است
میان اختیار زینت دنیا و اختیار کردن خدا و رسول و سرای آخرة ما خدا و رسول و آخرة را اختیار
کردیم رسول ص شاد شد خدای تعالی این آیه فرستاد لا یحل لک النساء من بعد چون ایشان
ترا اختیار کردند و نیز برایشان اختیار مکن وان کنتن تردن واگر میخواهید شما خدا را
و رسولش را و سرای آخرة بدرستی که خدا آماده کرده است و فا ساخته برای زنانی که محسنه و نیکوکارند
از شما مزدی بزرگوار عایشه گفت یا رسول الله تو ماهی سوگند خورده بودی و در بیست و نهم نزدیک ما
آمدی گفت یا رسول الله گفت یا عایشه ماه هم سی روز باشد و هم بیست و نه روز آنکه ید
سبیل عید گفت زنان رسول را ای زنان پیغمبر بزرگوار هر که از شما فاحشه کند هویدا
و روشن عذاب او افزون کرده شود چنانکه عذاب دیگران باشد وی را دو عذاب کنند
و در معنی ضعف گفته اند که ضعف چیزی هم چند او باشد و بعضی گفته اند که دو چندان او باشد وکان
ذلک وان برضا [illegible] آسانست آنکه گفته که از شما که زنان رسول خدا اید او رسولرا
اطاعت کند و عمل صالح کند مزدش دو بار بدهیم و برای او ساخته ایم مزدی کریم و ثواب عظیم
و عذاب ایشان برابر ان زیادتست که نعمت خدا بر ایشان بیشتر است برای آنکه پیغمبر در خانه
ایشان بود و محل وحی و منزل رسالت بود و زیادتی قبح معصیت تابع زیادتی نعمت است و هر که
که قبح زیاده باشد عقاب بروی در زیاده باشد قوله تعالی یا نساء النبی لستن کاحد

من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض
وقلن قولا معروفا وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی
واقمن الصلوة وآتین الزکوة واطعن الله ورسوله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ای زنان پیغمبر بزرگوار شما چون زنان دیگر
نیستید در فضل و سابقه که شما راست اگر تقوی و پرهیزکاری میخواهید خضوع و خشوع و فروتنی
مکنید در سخن گفتن یعنی سخن نرم مگویید با مردمان که ایشان در تهمت افتند و پس طمع کنند در شما کسی
که در دل وی ریبتی و تهمتی باشد و بگویید گفتاری نیکو و درست دور از تهمت و جواب
که چون این آیه آمد بعضی از زنان صحابه کسی در سرای او آواز دادی و مرد جواب دادی
وی انگشت در دهان نهادی و آواز منکر کردی آنگه فرمود ایشان را وقرن فی بیوتکن
قرار گیرید در خانهای خویش و ملازم باشید و از خانها خود بیرون مروید اعمش روایت
کرد که هرگاه که عایشه باین آیه رسیدی چندان بگریستی که مقنعش ترشدی سوده
زن رسول ص را گفتند تو حج و عمره نمیکنی چنانکه دیگران میکنند گفت یکبار که حج بود
کردم پس از این حج و عمره من آنست که از خانه بیرون نروم چنانکه خدا فرموده وعلم نه
است که پای از حجره که رسول ص مرا بنشانده است بیرون ننهم تا جنازه من [illegible] کرد
بیرون نیامد تا آنکه جنازه اش بیرون آوردند آنگه گفت ولا تبرجن و آرایش
هویدا مکنید تا بخیزد محاسن خود ظاهر کرده است چنانکه زنان در جاهلیت اول کردندی
و در جاهلیت خلاف کردند شعبی گفت میان عهد عیسی است و محمد ابوالعالیه گفت روزگار
داود و سلیمان است که در ان روزگار زنان جامه نادوخته داشتندی و اندامهاء
ایشان ظاهر شدی کلبی گفت روزگار ابراهیم پیغمبرست که زنان پیراهنی از در دوخته

از در نظم کردندی کوشیدند بار از و مجمع مردان آمدندی عکرمه از عبد الله
روایت کرد که این جاهلیت میان ادریس و نوح بود و آن هزار سال بود در
بطنی از فرزندان آدم یکی ساکن سهل بودند و یکی ساکن جبل مردان کوهستان
خوب روی بودند زنانشان زشت و مردان دشت زشت روی
و زنانشان خوب ابلیس بصورت غلامی بیامد و در میان ایشان جماعت نای و بربط
بساخت و زدن گرفت آوازی شنیدند که هرگز نشنیده بودند خبر
در نواحی برفت مردمان کوهستان بیامدند بنظاره آن عیدی ساختند و زنان
ایشان آراسته بیرون آمدند مردمان کوهستان ایشان را بدیدند با ایشان
مایل شدند و فحش و ناشایست آشکارا شد فذلک قوله ولا تبرجن
تبرج الجاهلیة الاولی انگاه مر زنان رسول را نهان که خدای تعالی
تا رجس از شما برگیرد که اهل البیت رسول اید و شما را پاک کرداند درین آیه
دو قول گفته اند یکی انکه در حق زنان پیغمبر است و ظاهر قرآن مانع است ازین
زیرا که گفت ویطهرکم و این خطاب مردان را باشد دیگر انکه مراد اهل
بیت رسول اند علی ابن ابی طالب و حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
ابو سعید خدری گفت که آیه در حق ایشان آمد و از ام سلمه روایت کرد
عطاء بن ابی رباح که این آیه در خانه من فرود آمد و انچنان بود که رسول
در حجره من بود فاطمه حریره آمد و دیگی آورد و در انجا حریره بود رسول
گفت علی را بخوان و حسن و حسین را ایشان را بخواند و با رسول طعام
خوردند و رسول ص بر سر گلیم خیبری نشسته بود و آن گلیم را برگرفت
و بر ایشان افکند و گفت اللهم ان لکل نبی اهل بیت فهؤلاء اهل بیتی

فاذهب

فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا در حال جبرئیل آمد و این آیه
آورد من گفتم یا رسول الله من نیز با شما ام گفت تو با خیری و لکن ایشان اهل بیت
منند مجمع بن الحارث گفت نزدیک عایشه شدم و گفتم یا اماه چرا روز جمل از
خانه بیرون آمدی و فرمان خدای را کار نبستی فی قوله وقرن فی بیوتکن گفت آن
تقدیری بود از خدا اگر برفت گفتم چگونی در حق علی گفت از کسی میپرسی که رسول ص او را
دوست تر کسی داشتی من رسول خدا را دیدم که جامه کرد ایشان در اورد و گفت اللهم
هؤلاء اهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا خدای تعالی
این آیه فرستاد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس من گفتم یا رسول الله من از
اهل بیت تو نیستم گفت تنحی فانک الی خیر دور باش که تو با خیری ولکن اهل
من ایشان اند از عبد الله عباس روایت کرده اند که گفت از رسول ص شنیدم که او گفت
خدای تعالی خلق را بدو قسمت کرد و مرا بهترین آن قسم کرد و ذلک قوله فاصحاب
المیمنة ما اصحاب المیمنة الی قوله اولئک المقربون پس بهترین آن اقسام
آن اثلاث را قبایل کرد و مرا در بهترین قبیله کرد و ذلک قوله وجعلناکم شعوبا
وقبایل من بهترین و گرامی ترین فرزندان آدم و لا فخر انگه قبایل را بیوت کرد و مرا
از بهترین خانها کرد و ذلک قوله انما یرید الله لیذهب الایه و قوله واذکرن
ما یتلی فی بیوتکن من ایات الله والحکمة ان الله کان لطیفا خبیرا ان المسلمین
والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات والقانتین والقانتات والصادقین
والصادقات والصابرین والصابرات والخاشعین والخاشعات والمتصدقین
والمتصدقات والصائمین والصائمات والحافظین فروجهم والحافظات و
الذاکرین الله کثیرا والذاکرات اعد الله لهم مغفرة واجرا عظیما و یاد کنید ای

زنان رسول که در خانهاء شما میخوانند از آیات خدا که قرآنست و حکمت که شریعة
اسلامست و احکام قرآن بدرستی که خدای تعالی لطف کننده و نیکوکار است
و دانا بهمه چیز انّ المسلمین والمسلمات مغفران کفته سبب نزول این آیه آن بود
که زنان رسول علیه السلام آمدند و کفتند یا رسول الله خدای تعالی در قرآن مردانرا یاد کرد و ما را که زنانیم
ذکری نیست همانا که در ما خیری نیست و طاعة ما مقبول نیست خدای تعالی این آیه فرستاد و حضرت
رسول علیه السلام این آیه بر منبر خواند و ما از شکاف حجره میشنیدیم بدرستی که مردان مسلمان و زنان
مسلمان آنست که منقاد و مطیع است و در روی عنادی نیست و مردان مؤمن و زنان
مؤمنه و مؤمن آنست که تصدیق کرد خدا و رسول را و آنچه واجب باشد تصدیق
کردن او و مردان فرمان برنده و نماز کننده و زنان فرمان بردار و نمازکن و قانت
آن باشد که بطاعة قیام نماید و مردان راست کوی و زنان راست کفتار و صادق
آنست که بر طاعة کردن و از معصیة باز ایستادن صبر کند و مردان ترسکار و زنان
ترسکار و خاشع آنست که متواضع بود بدل و زبان و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه
دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردانی که فرج خود و زنانی که فرج خود را
از حرام نگاه دارند و مردانی که ذکر خدا بسیار کنند و زنانی که خدای را بسیار یاد کنند بساخته است
خدای تعالی برای این مردان و زنان آمرزشی و مزد بزرگوار ابو سعید خدری و ابو هریره از حضرت
رسول علیه السلام روایت کردند که هر که در شب بیدار شود و برخیزد و اهل خود را بیدار کند و دو رکعت
نماز کند و ایشانرا نزدیک خدای تعالی بنویسند از جمله آنانکه ذکر خدای بسیار کنند از مردان و زنان
عبد الله عباس کفت روزی میکائیل بنزدیک رسول آمد و کفت یا رسول الله بکو
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله عدد
علم و زنة ما علم و ملأ ما علم هر کسی که این کلمات بکوید نام او در میان آنان نویسند که خدا

خدا

خدای را بسیار یاد کنند و از فاضلترین ذاکران باشند عطا بن ابی رباح
کفت هر که کار خود با خدای خود تفویض کند داخل باشد فی قوله انّ المسلمین والمسلمات
و هر که اقرار دهد بخدای و پیغمبر خدا و بولایت امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندان او و دوستی ایشان باشد
داخل باشد فی قوله والمؤمنین والمؤمنات هر که او صبر کند بر طاعة و صبر کند از معصیة داخل
باشد فی قوله والصابرین والصابرات و هر که طاعة خدا دارد و در فریضه و طاعة رسول درست
داخل باشد فی قوله والقانتین والقانتات و هر که زبان از دروغ نگاه دارد داخل
باشد فی قوله الصادقین والصادقات و هر که نماز کند و از راست و چپ ننگرد داخل باشد
فی قوله والخاشعین والخاشعات هر کس که در هفته یکبار صدقه بدهد داخل باشد فی قوله والمتصدقین
والمتصدقات و هر کس که از ماهی ایام البیض روزه دارد داخل باشد فی قوله والصائمین
والصائمات هر کس که فرج خود از حرام نگاه دارد داخل باشد فی قوله والحافظین فروجهم
والحافظات و هر کس که پنج نماز بجای دارد و با وقات و شرایط خود بجای آرد داخل باشد
فی قوله والذاکرین الله کثیرا والذاکرات قوله تعالی وما کان لمؤمن ولا مؤمنة
اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ومن یعص الله ورسوله
فقد ضلّ ضلالا مبینا واذ تقول للذی انعم الله علیه وانعمت علیه امسک علیک
زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق
ان تخشیه فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکی لا یکون علی المؤمنین حرج
فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا وکان امر الله مفعولا مفسران کویند
کفتند این آیه در زینب بنت جحش آمده و برادرش عبد الله و این زینب دختر امیمه بود
و دختر عبد المطلب بود عمه حضرت رسول الله حضرت کس فرستاد و بخواهند که وی برای زید

حارثه که آزاد کرده رسول صلعم بود و فرزند خوانده وی بود زینب بنت جحش که رسول وی را جهت
خود میخواهد اجابت کرد چون بدانست که برای زید میخواهد ابا کرد و گفت من دختر عمه رسولم
و از اشراف زنان قریشم کی روا دارم کردن مولا و آزاد کرده باشم و در نسب و حسب
جمال و برادرش نیز همین گفت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت نباشد هیچ مردی مومن و زن مومنه
را که چون خدا و رسول خدا حکمی کنند بر ایشان در آن حکم اختیاری باشد ایشان را و هر که در خدای تعالی
عاصی شود و در رسول خدا بدرستی که او گمراه شد گمراه شدنی هویدا و روشن زینب چون این
آیه بشنید گفت راضی شدم و کار بدست کردم آنچه فرمان است پیغامبر رسول صلعم او را بزید داد و
مهر او رسول باز داد ده درم و شصت درم و مقنعه و ازاری و چادری و پنجاه مد از طعام و سی صاع
خرما و اذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه چون گفتی تو آن کس را که منت بر وی نهاد خدای
کرد بآنکه توفیق داد ترا تا از آزادش کردی بآنکه بنواخت حقوق دادی و پسر خواندی و مفسران گویند
سبب نزول این آن بود که رسول صلعم در سرای زید حارثه رفت زینب را دید و خویشتن را برا... معجبه
وی در دلش افتاد گفت سبحان الله مقلب القلوب والابصار چون زید باز آمد زینب این حکایت
با وی بگفت زید بدانست که زینب در دل رسول صلعم افتاده است خدای تعالی کراهت آن
زن در دل زید افکند زید بیامد و رسول را گفت این زن نمی باید میخواهم که طلاقش
دهم حضرت گفت چرا ترا تهمتی هست گفت نه جز خیر نیست اما با وی خوش نیست رسول صلعم
گفت برو زن خود را نگاه دار و در دلش خلاف این بود میخواست تا زید طلاقش دهد
تا او را زن کند زید او را طلاق داد چون عده اش بسر آمد رسول صلعم زید را گفت ترا می باید
رفتن و زینب را برای من خواستاری کردن که مرا بر کسی دیگر اعتماد نیست زید گفت بیامدم
تا زینب را این حدیث گفتم او در چشم من بخلاف آن آمد که بود در روی نگاه نیارستم کردن

از حرمت

از حرمت رسول صلعم پشت بروی کردم و گفتم او در چشم من بخلاف آن آمد که بود گفتم ای زینب
بشارت باد ترا که رسول صلعم ترا میخواهد گفت فرمان او راست رسول صلعم او را بخواست و این
چه روا باشد ... الکرشایه که رسول عاشق شود از آنکه عشق منقوله باشد و خدای تعالی انزا
از منکرات نگاه دارد تا بودی نباشند ... از اجابت دعوت ایشان و دیگر
نشاید که در زنی بیگانه چندان نگاه کند که شهوت او در حرکت آید و عشق بروی مستولی شود اما
آنچه در اخبار اصحاب است و مفسران در تفسیر آورده اند آنست که رسول صلعم روزی در
سرای زید رفت زینب در حجره نشسته بود و طیب میساخت چشمش بروی افتاد گفت سبحان الله
خالق النور تبارک الله احسن الخالقین و بازگشت چون زید در آمد زینب وی را از آن خبر داد
زید گفت شاید که تو در دل رسول افتاده باشی میخواهی که ترا رها کنم گفت ترسم که تو رد کنی و او
نخواهد که بزنی کند زید نزد رسول صلعم آمد و گفت میخواهم که زینب را رها کنم گفت
افتاده است گفت لا والله از وی جز خیر ندیده ام ولیکن او بر من بزرگی میکند برای ... لا والله و نیکوئیه
کرد او را رسول صلعم وی را گفت امسک علیک زوجک زن خود را نگاه دار
و از خدا بترس وی را طلاق مده و نسبت مکن او را بانچه باید نه تو و تکبر بر تو و تخفی فی
نفسک ما الله مبدیه خطاب با رسول صلعم میکوید تو در نفس خویش نهاده میکنی
آنچه خدا ترا آشکارا کرداننده و این آن بود که در نفس رسول بود و در خاطرش که اگر زید او را
طلاق دهد وی را نکاح کند و از ملامت مردمان میترسی که گویند رسول وی را فرمود که زن خود را
طلاق ده چون طلاق داد وی را بخواست خدای تعالی آنچه در ضمیر وی خبر داد و گفت از ملامت
مردمان میترسی و خدای تعالی اولیتر است بآنکه از وی بترسی مراد باین خشیت تقوی نیست بلکه
خشیت حیاست یعنی از مردمان شرم میداری در اظهار آن و اولیتر است که از خدای تعالی شرم داری

در اظهار آن فلما قضى زيد منها وطرا پس آنگه که زید حاجت خود تمام کرد و بگزارد و نفس او از جوش
کشت وطلاقش داد و زینب عده بداشت زوجناکها زینب را بتو دادیم بزنی
چون عده زینب تمام گشت رسول صلعم زید را گفت بر کسی اعتمادی نیست ترا باید رفت
رفت و برای من زینب را خواستگاری کردن زید گفت برفتم زینب خمیر میکرد چون او را دیدم
چنان بزرگ در چشم من آمد که نتوانستم در وی نگاه کردن پشت بوی کردم و گفتم ای زینب
بشارت باد ترا که رسول خدا ترا میخواهد زینب خوش دل گشت و گفت هیچ کار نکنم تا با خدای
مشاورت نکنم برخاست و بجای نماز خود رفت خدای تعالی آیت فرستاد زوجناکها رسول وی را
تزویج کرد و مهمانی ساخت که برای هیچ زنی از زنان خویش نساخته بود لکی لا یکون چنان
کرد که مراد ازین آن بود تا بر مؤمنان حرجی و بزه نباشد در حق پسرخواندگان خود چون
این پسرخواندگان زنان خود را رها کنند اگرچه دخول کرده باشند پدرخواندگان ایشان را زنان
روا بود نکاح کردن آن زنان در جاهلیت چنان بود که زن کسی را که وی را به پسری گرفته
بودندی نخواستندی خدای تعالی خواست تا آن حکم اهل جاهلیت مرتفع شود و فرمان خدا
در نکاح زنان پسرگرفتگان نافذ کرد قوله تعالى ما كان على النبي من حرج فيما
فرض الله له سنة الله في الذين خلوا من قبل وكان امر الله قدرا مقدورا الذين
يبلغون رسالات الله ويخشونه ولا يخشون احدا الا الله وكفى بالله حسيبا
ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين وكان الله
بكل شيء عليما پیغمبر بزرگوار را هیچ حرجی نیست در آنچه تقدیر کرد برو و فرض کرد یعنی بیان کرد
خدای تعالی از حلال بودن نکاح زینب که زن پسرخوانده وی بود سنة الله في الذين خلوا طریقه
خدای است نهاده او در حق پیغمبران که پیش از و بودند آنچه مباح کرد و حلال کرد سنت بود با ایشان

از وجه دوم باشد بلکه و زبان آنچه دلالت چنان باید که یک لحظه فراموش نشود اما
ذکر بزبان شرط نیست تا علامت محبت ظاهر باشد که من احب شيئا اكثر ذكره
وسبحوه وتسبیح او کنید بامداد و شبانگاه بعضی گفته که نماز بامداد و شام و حضر
خواسته است باین کلمات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم هو الذي او است آنکه صلوات دهد بر شما و فرشتگان
صلوات دهند صلوات خدا رحمت او باشد بنی اسرائیل موسی را گفتند هل يصلي ربنا
صلوات الله تا وحی آمد که ای موسی بگو که صلوات من رحمت باشد و رحمة واسعة
برسد و صلاة فرشتگان استغفار و آمرزش خواستن است ليخرجكم تا بیرون آرد شما را از
تاریکی کفر و معصیت بنور ایمان و معرفت و او بمؤمنان بخشاینده و مهربانست تحيتهم
روزی که بخدا رسند یعنی با جوار رحمت او سلامی بود از خدا و از فرشتگان ابن عباس
گفت مراد آنست که چون ملک الموت را ببینند ملک الموت بر ایشان سلام کند
ابن مسعود گفت چون ملک الموت نزدیک بنده مؤمن رسد گوید السلام عليك ربك
يقرئك السلام واعد لهم بساخت برای ایشان مزدی با کرامت و بزرگواری اکرم خطاب
کرد رسول را و گفت ای پیغمبر بزرگوار ما ترا فرستادیم تا گواه باشی بر خلقان و بر ایشان
گواهی دهی و مژده دهنده باشی مؤمنان را به بهشت و بیم کننده باشی کافران را از دوزخ
و باز خواننده باشی مؤمنان را بطاعت خدا بامر و فرمان او و چراغی باشی روشن که مردمان راه
یابند از ظلمت و تاریکی ضلالت و جهالت و تا مددی باشد نور نبوت تو اهل بهشت را چنانکه
چراغ مدد هست مر نور چشمها را اگر فرمود که بشارت ده مؤمنان را بآنکه ایشان را
از خدا افضلی بزرگوار است و ثوابی نهاد و فرمان مبر کافران را و منافقان او دست از مدح

بزنان همه خواندکان ایشان را وغیر ایشان نکاح کردن وزیاده بر انچه دیگران
کنند چنانکه داود را صد زن بود وسلیمان را سیصد زن منکوحه
وبر ایشان هیچ حرجی نبود درین پیغمبر که محمد است هیچ حرجی نباشد در خبر است
که عایشه وزینب بایکدیگر مفاخرت کردند عایشه گفت مرا نم که عذر من از آسمان فرود
آمد وزینب گفت مرا نم که نکاح من از آسمان فرود آمد وبا زنان دیگر فخر کردندی
وگفتی انا اکرمکن ولیا وسفیرا من از شما گرامی ترم بولی وسفیر شما را پدران و
خویشان شما دادند برسول ومرا خدا داد فی قوله زوجناکها وکان امر الله
وبود فرمان خدا منزل بر پیغمبرانش قدرا مقدورا وقضای مبرم وبود فرمان [illegible]
بر مقداری که در وی از جهت حکم هیچ تفاوتی نباشد الذین یبلغون آن پیغمبران که
تبلیغهای خدا رسانیدند ومیرسانند واز خدا میترسند واز هیچکس بجز از خدا نمیترسند
وبس است خدا حساب کننده ونگاه دارنده خلقان انکه رسول زینب را زن کرد
منافقان زبان طعن دراز کردند وگفتند محمد ما را نهی میکند از انکه زن پسر خود را زن
کنیم واو زن زید را نکاح کرد خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت که محمد رسول نیست
هیچکس نیست از مردان شما نه زید ونه غیر زید بحقیقت تا نکاح زن او بر او حرام باشد
بعد از معارضه قیس از او اولید قاسم بود وطیب وطاهر وابراهیم از صلب او وبلید
حسن وحسین [illegible] از بطن فاطمه ورسول حسن وحسین را پسر خود خواند بر اطلاق فی قوله
ابنای هذان ریحانتای من الدنیا این دو پسر من از دنیا دو ریحان منند [illegible]
روزی در صفین محمد حنفیه را گفت انت ابنی حقا وپسر منی بحق گفتند یا امیر المؤمنین حسن
وحسین پسران تو نیستند گفت هما ابناء رسول الله ایشان هر دو پسران رسول خدا اند

ایشان بدار وتوکل اعتماد بر خدا کن که او کافی وپسنده وکیلی وکاری که داریست بر تمکان
خود را [illegible] یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من
قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها فمتعوهن وسرحوهن
سراحا جمیلا یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن
وما ملکت یمینک مما افاء الله علیک وبنات عمک وبنات عماتک وبنات خالک
وبنات خالاتک اللاتی هاجرن معک وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها
للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین قد
علمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم وما ملکت ایمانهم لکیلا یکون علیک
حرج وکان الله غفورا رحیما ای مؤمنان چون نکاح با زنان مؤمنه کنید پس انگاه
طلاق دهید ایشان را پیش ازانکه با ایشان خلوه کنید ونزدیکی نمایید ایشان را هیچ عده
نباشد در حال شوهر توانند کردن واین دلیل است بر انکه عده حق است
واجب مردان را بر زنان واگر بر ایشان عقد کرده باشند وقدر مهر
نکرده باشند ایشان را متعه بدهید ومتعه بر قدر مهر دهند چنانکه گفت
علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره ورها کنید ایشان را رها کردنی
نیکو چنانکه ضرری بایشان نرسانید مفسران گفته اند سراح جمیل آن باشد
که بیرون از نیم مهر متعه بدهید بر سبیل استحباب ودر این آیه دلیل است
بر انکه طلاق پیش از نکاح جایز نیست برای انکه گفت اذا نکحتم ثم طلقتم
مهلت را جایی را باشد حبیب بن ثابت روایت کرد که علی بن الحسین زین العابدین ع
نشسته بود مردی آمد وگفت یا ابن رسول الله من گفته ام فلانه دختر فلان را طلاق

ازمن ازمن

وابن از برای ان گفت که رسول صلعم گفت الا ان کل بنی بنت ینتمون الی ابیهم
الا اولاد فاطمة فانی انا ابوهم گفت هر پسر و دختر که باشد او را نسبت با پدر کنند الا فرزندان
فاطمه که من پدر ایشانم و در این مشکلی نیست که حسن و حسین پسران و فرزندان رسول صلعم
نیستند برابر انکه خدا تعالی گفت محمد پدر هیچ کس نیست از مردان شما و حسن و حسین مردان ایشان
نیستند مردان رسول الله ولکن رسول الله ولکن رسول خدای است و آخرین پیغمبران است و باز
پسین ایشان محمد بن حسن روایت کرد از پدرش که رسول گفت که انا محمد و انا احمد
وانا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی وانا العاقب الذی لیس بعدی نبی
گفت منم محمد و احمد و منم آن حاشر که خدا حشر مردم بر اثر من خواهد کرد و منم
عاقب که از پس من دیگری پیغمبر نباشد وکان الله و بود خدا و باشد بهمه چیزی علیم و دانا
قوله یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا هو
الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین
رحیما تحیتهم یوم یلقونه سلام واعد لهم اجرا کریما یا ایها النبی انا ارسلناک
شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا وبشر المؤمنین بان لهم
من الله فضلا کبیرا ولا تطع الکافرین والمنافقین ودع اذاهم وتوکل علی الله
وکفی بالله وکیلا ای مومنان و گروندگان خدای را بسیار یاد کنید عبدالله عباس گفت خدای تعالی
بندگان را هیچ چیز نفرمود الا که از احدی معین کرد و سقوط آن بعذری باز بست الا ذکر
او را که از احدی ننهاد و گفت در همه احوال یاد کنید اذکروا الله ذکرا کثیرا شب و روز
گاه و بیگاه در سفر و حضر در بیماری و تندرستی و نهان و آشکار ابو سعید خدری گفت از رسول
شنیدم که ذکر کنید کان بسیار آنکه که چندانی ذکر کنید که مردم گویند ایشان دیوانه اند

الی الله

وذکر بود

از من ان روز که روی بهیچ نکاح بندم اگر بندم طلاق واقع شود گفت برابر انکه خدای تعالی
ابتدا بطلاق نکرد ابتدا بنکاح کرد و بطلاق ختم کرد اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن
جابر عبدالله انصاری روایت کند از حضرت رسول صلعم که گفت لا طلاق قبل النکاح و
دیگر انکه طلاق ابطال است نکاح را تا نکاح نباشد ابطال نباشد یا ایها النبی
ای پیغمبر ما حلال کردیم ترا زنان ترا که مهر بدادی از زنان حره وان زنانی که دست تو بر ایشان
باشد و تو مالک باشی چون ماریه و جویریه و صفیه و انچه خدای تو غنیمت تو کرد و دختران
عم و عمه تو از فرزندان عبدالمطلب و دختران خال و خاله تو از زنان بنی زهره الا که
با تو هجرت کردند ام هانی گفت رسول صلعم مرا خطبه کرد من اجابت کردم عذر نابسته این
آیه آمد رسول گفت تو مرا حلال نباشی از جهت انکه تو با من هجرت نکردی وامراة مؤمنة
وحلال کردیم زن مومنه اگر خود را هبه برسول کند بی مهر و نکاح بلفظ هبه برسول خالصة فقط
اگر رسول طلب نکاح وی کند و وی را قبول کند خالصة لک خاص و خالص تراست این
نکاح و ترا حلال است و مومنان را حلال نیست مار رسول را هیچ زنی که خود را بود
که خود را هبه بوی داده بود ابن عباس و مجاهد گفتند نبود و دیگران گفتند که بود قتاده
گفت میمونه بنت الحارث بود شعبی گفت زینب خزیمه بود و امام زین العابدین گفت ام شریک
بنت جابر الاسدی بود قد علمنا ما دانستیم انچه فریضه کردیم بر ایشان یعنی بر مردان در حق زنان
ایشان چهار شاید و بیشتر از چهار نشاید و انچه لازم باشد ایشان را از نفقه و کسوه و
جز آن وما ملکت ایمانهم و در انچه مالک شده دستهای ایشان از پرستاران لکیلا
قوله
یکون واین برای آن کردیم تا بر تو حرجی نباشد در نکاح ایشان و خدا آمرزنده و مهربان است
ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء ومن ابتغیت ممن عزلت فلا جناح

عليك ذلك أدنى أن تقر أعينهن ولا يحزن ويرضين بما آتيتهن
كلهن والله يعلم ما في قلوبكم وكان الله عليما حليما لا يحل لك النساء من
بعد ولا أن تبدل بهن من أزواج ولو أعجبك حسنهن إلا ما ملكت
يمينك وكان الله على كل شيء رقيبا بعضي از مفسران گويند اگر آيه كه بعضي
زنان رسول صلعم با يكديگر رشك بردند و هر يكي از رسول زيادتي ديگر خواستند رسول صلعم
از ايشان هجره كرده تا يكماه تا آيه تخيير آمد و خدا رسول صلعم را فرمود تا ايشان را مخير كن ميان
دنيا و آخرة اگر اختيار دنيا كنند دست از ايشان بدار اگر اختيار خدا و رسول كنند او را نگاه
دار چنين تا نبه شدند پس اگر مادر مؤمنان بعد از پس تو شوهر نكنند و حكم ترا ابنه و نعمت تو راضي
شوند تا اگر خواهي تاخير كني و باز پس داري و اگر خواهي با خود نزديك گرداني و اگر خواهي
تفضيل نهي بعضي را بر بعضي ايشان را بر تو اختياري نباشد رسول صلعم اگرچه خدا تعالى او را رخصت داده
بود در ميان ايشان سويت نگاه داشت در همه چيزي مگر يك زن رسول خواست تا وي را
طلاق دهد او حق خود از نفقه و كسوه ترك كرد و نوبت خود بعايشه داد ان سوده بود و بعضي
گويند چنانكه آيه آمد پنج زن را ارجاء كرد و آن سوده و جويريه و صفيه و ميمونه و ام حبيبه بود چهار زن را ايوا كرد
عايشه و حفصه و ام سلمه و زينب و ميان ايشان در قسمت مواساه كرد و ترجي من
تشاء تاخير كني و باز پس داري از اگر خواهي از اين زنان و جاي دهي بخود از اگر خواهي ومن
ابتغيت و اگر خواهي از آنان كه عزل كرده باشي باز آري بر تو حرجي و بزهي نيست ذلك
أدنى اينكه باختيار تو تفويض كرده آمد نزديكتر است بآنكه روشن شود چشمهاي ايشان براي
آنكه چيزي ميان ايشان در ارجاء و ايوا و عزل و ابتغا تو يكي كردي دلهاي ايشان بآن خوش باشد و
اندوهگين نباشند و آنچه با ايشان دهي همه راضي باشند و خدا ميداند آنچه در دلهاي شماست و اين

وعيد است

وعيد است كسي را كه راضي نباشند بآنكه خدا تعالى امر او با رسول صلعم تفويض كرده باشد و خدا
عليم دانا و بردبار بوده است بعقوبت كردن تعجيل نكند لا يحل لك النساء بعضي مفسران
گفته چنانكه آيه تخيير آمد زنان رسول صلعم را گفت اگر خواهند دنيا اختيار كنند رسول ايشان را
طلاق دهد و اگر اختيار خدا و رسول كنند رسول صلعم ايشان را طلاق ندهد ايشان اختيار خدا
و رسول خدا كردند حق تعالى آيه فرستاد كه ايشان با تو باشند و ترا اختيار كردند تو نيز كسي ديگر بر
ايشان اختيار مكن ترا حلال نيستند پس از اين زنان ديگر نه آنكه ايشان را رها كني و بدل
ايشان زنان ديگر خواهي اگرچه بحسن و جمال از ايشان بهتر باشند و ترا عجب آيد حسن ايشان
مگر آنكه مالك شود دست تو از او ملك يمين تو باشد اگر حلال باشد اما ضحاك گفت طلاق
ايشان حرام است براي حرمت مادر مؤمنان و اختيار خدا و رسول كردند و سراي آخرت
اما نكاح زنان ديگر او را حلال بود عطا گفت كه عايشه گفت كه رسول صلعم از دنيا نرفت
تا كه زنان بر وي حرام نكردند و گفته حكم اين آيه منسوخ است و تلاوه برجاي ابو هريره گفت در جاهليت
عادة بودي كه مبادله كردندي يكي زن خود پيش ديگري فرستادي و او زن خود عوض فرستادي
خداي تعالى از اين آيه منع آن كرد روزي عيينه بن حصن در حجره كه رسول صلعم نشسته بود بي دستوري در رفت
و عايشه نزد رسول صلعم نشسته بود رسول گفت چرا اجازه نخواستي گفت يا رسول الله هرگز من هيچ
اجازه و دستوري مضر اجازه نخواسته ام الحمد گفت اين زن كيست در پهلوي تو نشسته گفت
عايشه است عيينه گفت افلا انزل لك احسن الخلق خواهي كه براي او بفتكو زن خوش قد ام
حضرت رسول صلعم گفت خدا اين معني را حرام كرده چون بيرون رفت عايشه گفت اين كيست حضرت
رسول صلعم گفت هذا احمق مطاع وانه سيد قومه كاتو او احمق است كه فرمان او
و مهتر قوم خويشتن بآن حماقت كه مي بيني وكان الله بود و هست خداي بر همه چيز حاكم و
نگهبان حال العرضه يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن

لكم الى طعام غير ناظرين اناه ولكن اذا دعيتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا
ولا مستأنسين لحديث ان ذلكم كان يؤذي النبي فيستحيي منكم والله لا يستحيي
من الحق واذا سألتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب ذلكم اطهر لقلوبكم
وقلوبهن وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده ابدا
ان ذلكم كان عند الله عظيما ای مؤمنان در مروید كان در سرای رسول مروید الا وقتی كه شما را دستور
دهند تا الكه منتظر باشید وقت طعام رسول را وچون در روید منتظران باشید كه طعام در رسد مفسران
كفته اند این آیه در شان ولیمه زینب آمده در خانه ام سلمه كه جماعتی انجا پیش رسول آمده بودند طعام بخوردند و مقام
كردند دیر كاه و رسول را از حضور ایشان رنج بود و شرم میداشت كه ایشان را بگوید بیرون روید
خدای تعالی این آیه فرستاد ولكن اذا دعیتم چون شما را دعوت كنند در روید وچون طعام خوردید بیرون روید
و بهر حدیث انس مكیرید و در خانه رسول بر منشینید كه آن رسول را میرنجانید و او را شرم می آید كه
شما را بیرون كند حق شرم ندارد از گفتن حق یكی از اكابر گفت ادب گران جانان بس كه خدای تعالی
فاذا طعمتم فانتشروا الكه گفت چیزی از زنان متاعی و قماشی خواهید از پس پرده خواهید گویند سبب
نزول آیه آن بود كه روزی جماعتی حجره عایشه آمدند رسول را خوش نیامد خدای تعالی آیه حجاب فرستاد
ذلكم اطهر لقلوبكم یعنی سخن گفتن با زنان از پس پرده پاكیزه تر است دلها شما را و دلهای ایشان را از
ریبت و تهمت وما كان لكم ونیست شما را كه رسول را برنجانید و نه آنكه زنان او را پس از وی
بزنی كنید كه ایشان ابدا بر شما حرام اند چه این كار نزدیك خدای تعالی كار بزرگ است وگناهی عظیم قاتل
گفت طلحه بن عبید الله گفت ما را نهی میكند كه با دختران عمان خود سخن كنیم كه در پس پرده والله
چون رسول رحلت كند عایشه را بزنی كنم خدای تعالی این آیه فرستاد قوله ان تبدوا شيئا او تخفوه
فان الله كان بكل شيء عليما لا جناح عليهن في آبائهن ولا ابنائهن ولا اخوانهن ولا ابناء
اخوانهن ولا ابناء اخواتهن ولا نسائهن ولا ما ملكت ايمانهن واتقين الله ان الله كان على كل

كان

شيء شهيدا ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا
صلوا عليه وسلموا تسليما حق تعالی رسول را تهدید و وعید كرد گفت اگر شما چیزی آشكارا كنید
واگر پنهان دارید خدای تعالی بهر چیزی داناست چون آیه حجاب آمد پدران و پسران و خویشان
گفتند ما نیز با دختران و مادران در پس پرده سخن گوییم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت هیچ حرجی
نیست در آن كه زنان پیش پدران و پسران و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان
خود روند و با ایشان سخن گویند و نه در زنان ایشان و در آنچه در دست ایشان مالك گشت
از بندگان ایشان مفسران گویند كه ذكر عم و خال نكرد برای آنكه ایشان بمنزله مادر
و پدران اند و بعضی دیگر گفته اند كه وحشت در پیش ایشان رهش كه ایشان صفت كنند پسران
خود را ولا نسائهن برای آنكه گفت كه زنان بیگانه صفت كنند برای شوهران و پسران
خود همچنین كنیزكان بیگانه پس لفظ آیه گفت شاید زنان را كه در پیش زنان و كنیزكان بیگانه
روند الكه وعظ گفت زنان را كه از خدا بترسید كه خدا بر همه چیزی گواه است ان الله
بدانستی كه خدا و فرشتگان صلوات میدهند ای مؤمنان شما صلوات فرستید بر محمد وكرده
نهید و فرمان برید امر او برا گردن نهادنی و سلام كنید بر او سلام كردنی چون این آیه
آمد گفتند یا رسول الله دانستیم كه بر تو سلام می باید كرد اما صلوات بر تو چگونه فرستیم
فرمود بگویید اللهم صل على محمد وآل محمد كما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد
مجيد الكه گفت خدای بر مؤمن دو كس كرده است دو فرشته گویند تا هر كه نام من برده
مومن چون شنود بر من صلوات دهد آن دو فرشته گویند غفر الله لك خدای تعالی بیامرزد خدا و
فرشتگان دیگر گویند آمین و اگر بر من صلوات ندهد آن دو فرشته گویند لا غفر الله لك خدا
بیامرزاد خدا و فرشتگان گویند آمين قوله ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم

الله

فی الدنیا والآخرة وأعد لهم عذابا مهینا والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات
بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا وإثما مبینا یا أیها النبی قل لأزواجک و
بناتک ونساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک أدنی أن
یعرفن فلا یؤذین وکان الله غفورا رحیما اما آنکه برنجانند خدا و رسول خدا را رنجانیدن
خدا صورت نبندد پس مراد آن بود که فعلی کنند که بنی آدم از آن فعل رنجیده شود یا آنکه دوستان خدا را
برنجانند که رنجانیدن خدا باشد از آنجا که از رنجانیدن دوست دوست رنجه گردد عبد الله عباس گفت
مراد جهودانند که ایشان گفتند ید الله مغلولة وإن الله فقیر ونحن أغنیاء و ترسایان
که گفتند إن الله ثالث ثلاثة و مشرکانند که گفتند الملائکة بنات الله و عکرمه گفت مصوران
مراد اند آنها که میخواهند که همچون خدا صورت ساخته صورت سازند در خبرست که رسول گفت خدا
فرموده که کیست ظالمتر از آنکه میخواهد که همچون خلق من خلق سازد گو برو پر واز زنی یا موی جو را و
رسول صلعم گفت لعن الله المصورین اما آنکه خدا و رسول را میرنجانند خدا ایشان را لعنت کرد
در دنیا و آخرة و بساخت و بنهاد برای ایشان عذابی خوار کننده والذین یؤذون المؤمنین
و آنکه میرنجانند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را به بهتان و دروغ و عیب آنچه نکرده باشند و بگمان
احتمال میکنند و بر میدارند آنچه در اثم و بزه و مانند بهتانست و بزه پیدا و روشن که آن رنجانیدن
بر زنان است مقاتل گفت این آیه در حق امیر المؤمنین علی آمد که منافقان وی را میرنجانیدند امیر المؤمنین
فرمود که روزی رسول یکبار سوی خود بگرفت و گفت یا علی من آذی شعرة منک فقد آذانی
ومن آذانی فقد آذی الله فعلیه لعنة الله هر که تاره موی از تو برنجاند مرا رنجانیده و هر که مرا
برنجاند خدا را رنجانیده باشد هر که خدا را برنجاند بر وست لعنت خدا ضحاک و سدی گفتند جمعی
متهتکان شب بیرون آمدندی چون زنان بقضا حاجت شدندی بر عقب ایشان رفتندی و
انگشت بر ایشان زدندی اگر کسی باستادی مراد حاصل کردندی و اگر ایشان را زجر کردی بگریختندی

زنان

زنان این حال با شوهران خود گفتند شوهران این حال با رسول گفتند خدا این آیه فرستاد یا أیها النبی
ای پیغمبر بزرگوار بگو با زنان و دختران خود و زنان مؤمنان را تا فرو گذارند بر خود
چادرهای خود را و بپوشانند رویها و کتفهای خود را تا بپوشند و خود را از کنیزکان ممتاز کنند
و چنانکه در جاهلیت عادت ایشان بود بیرون روند که نزدیکتر است بلکه ایشان را بشناسند
که بدانند که زنان آزادند با ایشان آن معامله نکنند که با ایشان آن معامله با کنیزکان کردندی
و زنان آزاد در آن وقت اختیار زنا نکردندی و کان الله و بود و باشد خدا
آمرزنده و مهربان لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون
فی المدینة لنغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها إلا قلیلا ملعونین أینما ثقفوا
أخذوا وقتلوا تقتیلا سنة الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله
تبدیلا یسألک الناس عن الساعة قل إنما علمها عند الله وما یدریک لعل
الساعة تکون قریبا إن الله لعن الکافرین وأعد لهم سعیرا خالدین فیها أبدا
لا یجدون ولیا ولا نصیرا اگر منافقان باز نایستند از عداوة و دشمنی رسول خدا و مؤمنان
و آن کسانی که در دلهای ایشان مرضی و ریبتی هست از فاسقان از فجور و رنجانیدن زنان مؤمنان
و کسانی که خبر دروغ در مدینه می انداختند از منافقان و این چنان بود که چون جماعتی بغزو رفتندی ایشان
خبر در افکندندی که آن قوم را گرفتند و کشتند و منهزم کردند و مانند این خبرها که سبب وهن و ضعف اسلام
بودی خدا گفت اگر این منافقان از مثل این سخنان باز نایستند ما ترا ای محمد بر ایشان مسلط گردانیم
تا بکشی ایشان را یا ایشان را بجنگ آوری و از مدینه بیرون کنی پس آنکه مجاورت نکنند با تو در مدینه مگر زمانی
اندک که پس از آن هلاک و مستاصل شوند آنگه وصف کرد ایشان را و بیان کرد حکم ایشان و گفت ملعونین
ملعونان و رانده گان خدا اند و در لعنت ماندگانند و هر کجا که ایشان را بیابند بگیرند و بکشند کشتنی
با بلاغت قتاده گفت منافقان خواستند تا نفاق خود را آشکارا کردند چون این آیه آمد انکار کردند

والمرجفون
بهم

کردن سنة الله طریق پدید کرد خدا در حق این منافقان بانکه هر جا که ایشانرا
بیابند بکشند چنانکه سنت و طریقه ایشانست در حق آنانکه گذشته‌اند از پیش از
با منافقان که در عهد ایشان بودند و هرگز نیابی سنت خدا را تغییری یسألك
الناس ترا می پرسند این کافران از وقت قیامت بر سبیل انکار و جهودان
بر سبیل امتحان بگو علم آن بنزدیک خداست و تو چه دانی تواند بود که قیامت نزدیک باشد
خدا لعنت کرد کافرانرا و بساخت برای ایشان دوزخ که گویند سعیر نامست از نامهای
دوزخ جاوید در آن باشند و نیابند هیچ یاری که ایشانرا نصرة دهند یوم تقلب
يوم تقلب وجوههم في النار يقولون يا ليتنا أطعنا الله وأطعنا
الرسولا وقالوا ربنا إنا أطعنا سادتنا وكبراءنا فأضلونا السبيلا ربنا آتهم
ضعفين من العذاب والعنهم لعنا كبيرا يا أيها الذين آمنوا لا تكونوا
كالذين آذوا موسى فبرأه الله مما قالوا وكان عند الله وجيها روزی که
بگردانند در آتش دوزخ یعنی هر عضوی از اعضای ایشانرا و آن رویهای ایشانست
ایشان میگویند بر وجه تمنای کاشکی ما طاعت خدا داشتمی و طاعت رسول داشتمی خداوندا
ما فرمان سادات و بزرگان خود بردیم ایشان ما را گمراه کردند خداوندا ایشانرا عذاب دو
چندان ده که دیگرانرا که ایشان گمراه کننده بودند و لعنت کن ایشانرا لعنت کردنی بسیار
محمد بن ابی کثیر گفت در خواب دیدم که با مردی مناظره میکردم در کبیرا او میگفت کثیرا تا
درین بودم رسول را دیدم از جای بجستم و گفتم السلام علیک یا رسول الله استغفر لی
هیچ نگفت بار دیگر گفتم هیچ نگفت گفتم یا رسول الله مرا از جابر عبد الله روایه کرده اند که ما سألت
شیئا قط فقلت لا هرگز کسی از تو چیزی نخواست که تو گفتی نه بخشید و گفت اللهم اغفر له
گفتم یا رسول الله درین حرف خلافست والعنهم لعنا کبیرا او میگوید کثیرا فرمود کبیرا و غایب شد

ای المرا

یا ایها الذین

یا ایها الذین ای گرویدگان مباشید همچو کسانی که برنجانیدند موسی علیه السلام را خدا تعالی
مبرا کرد اورا از آنچه در حق او گفتند بنزدیک خدا با جاه منزلت بود و ایذا موسی بچه
وجه کردند او بعضی گفت سبب آن بود که موسی هرگز نزد کسی برهنه نشده بود از حیا و شرم
قوم او گفتند عیبی در اعضا دارد که نمیخواهد که کس اندام او ببیند روزی بر کنار آبی غسل میکرد
و جامه بر سنگی نهاده بود چون بیرون آمد که جامه بپوشد خدای تعالی آن سنگ را روان کرد
موسی از پی می تاخت تا بمحفل بنی اسرائیل بگذشت آن قوم بدیدند که موسی علیه السلام را در اعضا عیبی
ندارد آنگاه آن سنگ بایستاد و این قول ضعیفست زیرا که حق تعالی نخواهد که کشف عورة
پیغمبر او شود و جهت ظهور بی‌عیبی او چه بوده از کشف عورت بهتر نیست تاویل درست
آنست که سعید جبیر از عبد الله عباس از امیر المؤمنین علی روایه کرده که ایذا آن بود که موسی
و هرون با یکدیگر بودند چون بعضی کوهها رسیدند خدا قبض روح هرون کرد موسی علیه السلام قوم
را خبر کرد و قوم گفتند هرون را بکشتی که او را دوست تر بودیم میگفتی حسد بر وی بردی که ما او را
از تو دوستتر داشتیم و او با ما سازنده تر بود خدای تعالی تابوتی ساخت موسی علیه السلام گرد
با آنکه فرشتگان را بفرستاد تا هرون را برگرفتند بمجالس بنی اسرائیل بردند و بدیدند او
مکفن ما قتلت اخی وانما مات حتف انفه یعنی برادرم را نکشتم بمرگ خود مرد
انگه وی را برگرفتند و جایی دفن کردند که کسی ندانست قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم
ومن یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما انا عرضنا الامانة علی السموات
والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان
انه کان ظلوما جهولا لیعذب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین

والمشركات ويتوب الله على المؤمنين والمؤمنات وكان الله غفورا
رحيما اي مؤمنان را خدا بر رسيد وگفتار با صواب گويند عكرمه گفت گفتار با صواب
لا اله الا الله است مقاتل گفت سخن حق گويند در حق رسول و زينب بنت جحش يصلح
لكم تا خدا با اخلاص آرد كار شما و گناهان شما بيامرزد و هر كه خدا و رسول را فرمان برد و مراد
و مطلب خود ظفر يافت ظفري بزرگ و بزرگوار چه نزد طاعت حق و طاعت رسول خود را فاز فوزا عظيما معنى
كرده اينست در عقب آن فرمود كه ما عرضه كرديم امانت را بر آسمانها و زمين و كوهها يعني طاعت
و فرمان برداري از ايشان با اين عظمت و بزرگي كه ايشان راست مطيع و منقاد امرها
گشتند و در ايجاد و تكوين خلايق خواستيم هر يكي را بر شكلي و بر صفتي تكوين كرديم هيچ
كدام از اين احكام امتناع نكردند و بترسيدند آدمي كه او تعالى فرمود وصاله من يتكلف را
ابا كردن و امتناع نمود از طاعت ما او ظالمست جاهل مراد با امانت طاعت براي آنكه لا
اداي آن و حمل عبارتست از ترك اداء امانت زيرا كه چرا اداء امانت كرد حامل
آن نباشد فابين ابا كردند كه اداي امانت نكنند و از ادا نا كردن بترسيدند و آدمي
برداشت از آنكه او را صفت كرد بظلم بترك امانت و نادانى براي غفلت او از آنكه
سعادت و كار دانست باز آنكه مشغولست كه اداي امانت كند تا بسعادت
رسيد تاويل امانت طاعة مشتملست از اشغال كه قصد مامورات و منهيات از
نماز و روزه و غسل جنابت زيد اسلم گفت روزه و غسل امانتي كه خدا
در گردن مكلفان كرده اگر وفا كنند و اگر خطا جز خدا نداند ابو الدردا روايت
كرد از رسول الله كه پنج چيز است كه هر كس آرد به بهشت رود يكي نماز با ركوع و سجود
و اركان نفس بوقت خود و زكوة [illegible] انكه گفت بحج اگر اين چيز [illegible] نكنند

ادای

و ماه رمضان

و ماه رمضان روزه دارد و حج خانه كند چون استطاعت دارد و اداء امانت كند
گفتند يا ابا الدرداء اين امانت چيست گفت غسل جنابت بعضي ديگر گفتند كه امانت
بايد كه هيچ مومن خيانت نكند سدي گفت امانت هابيل است و انسان قابيل است
كه آدم بعضي سفرها برفت هابيل را گاه با آسمان سپرد و گاه زمين و گاه بكوه و هيچكدام قبول
نكردند قابيل قبول كرد و خيانت كرد بعضي مفسران گفتند كه معني خيانت برين قول حمل
اين باشد كه ايشان ابا كردند بر داشتن امانت را و آدمي برداشت چنانكه وحملها
الانسان و عرض امانت بآسمان و زمين و كوه از آنكه ايشان عاقل نيستند دو وجهست
يكي اهل آسمان و زمين و اهل كوه دوم از روي تمثيل يعني آسمان با رفعت و عظمت و زمين با بسطو
و كوه با سطوت را عقل بودي و امانت برايشان عرض كردندي بترسيدندي و قبول كردندي
آدمي ازانجا كه ظلوم و جهول است قدر امانت نه شناخت و برداشت و اگر [illegible]
اگر چه صورت عموم دارد خاص بكافر [illegible] انه كان ظلوما جهولا
خدا اين همه براي آن كرد تا عذاب كند باستحقاق آنرا كه امانت خيانت كند از منافقان
و مشركان كه منافقان نهان خيانت كنند و مشركان آشكارا و تا بپذيرد توبه مومنان از زنان و
مردان بحفظ امانت و اداء آن بوجه و خدا آمرزنده و مهربانست بيامرزد آنرا كه در امانت
كردن از خيانت توبه كنند و ببخشايد برانكه امانت را بجا آورد سورة سبا مكيت پنجاه و چهار آيت
ابي بن كعب از رسول روايت كرد كه هر كه خواند سورة سبا در حشر با انبيا رفيق باشد قوله تعالى
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ما في السموات
وما في الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء وما يعرج
فيها وهو الرحيم الغفور ستايش و سپاس آن خدا را كه او راست آنچه در آسمانها و [illegible]

له
وله الحمد في الآخرة
وهو الحكيم الخبير
يعلم ما يلج في الارض

است و او راست شکر و سپاس خاص نعمت آخرت و او است خدای حکیم کاردان کار
آخرت و دنیا داننده و آگاه بآنچه بوده باشد میداند آنچه بزمین فرو میرود و از آب باران
و از کشتگان و آنچه بر آسمان میرود از اعمال بندگان و فرشتگان و او با کمال فضل
بخشاینده است بر بندگان و مهربان است و آمرزنده قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ
مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرُ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ
أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ کافرانی که منکر بعث بودند گفتند بر
طریق استهزا که قیامت بما نخواهد آمد بگوی ای محمد مر ایشان را که آری بحرمت خدای من
که هر آینه خواهد آمد شما را آن خدای که داننده غیب است و دور نشود و از دور نشود از علم او
مثقال ذره در آسمان و زمین خردتر از آن و بزرگتر از آن الا که آن همه در لوح محفوظ
که خدای تعالی کتابت و ثبت کرده است تا فرشتگان بر آن مطلع گردند که ایشان را
در آن لطف باشد انبیا برای چه کرد و قیامت برای چه آید تا جزا دهد آنها را که ایمان
آورده اند و عمل صالح کرده اند و ثواب دایم که لازم است و ایشانند که ایشان راست از
خدای تعالی آمرزش و روزی نیکو یعنی بهشت و آنانکه سعی کردند در ابطال آیات ما خود تقدیر کرده
که ما را عاجز گردانند یا از ما فایت گردند و گذرند ایشان آنانند که ایشان راست عذابی از
عذاب نماینده قوله وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرَىٰ خلق
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْعَذَابِ وَالضَّلَالِ
الْبَعِيدِ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ میدانند و می بینند آنان که ایشان را علم
داده اند یعنی صحابه رسول یا مؤمنان اهل کتاب چون عبدالله سلام و اصحاب او
و آنچه بتو فرو فرستاده شد از خدای تو یعنی قرآن آن حق است و راه می نماید
این قرآن که براه خدا عزیز است و ستوده و آن راه طریق اسلام است و آنانکه
کافر شدند و گفتند بر سبیل استهزا که من شما را راه نمایم بر مردی که چون بمیرید و در خاک
پوسیده و پاره پاره گردید و بغایت ریزه شوید او شما را باز آفریند و در خلق نو باشید
و از آن مرد رسول را خواستند افترای ای دروغ گفت بر خدا یا خود بروی جنونی و دیوانگی
هست آن دیوانگی و بر این میدارد خدای تعالی گفت نه از این معنی هیچ نیست
از آنکه با قوت ایمان نمی آورند در عذاب شوند و دور شده اما چون عذاب از لوازم
ضلالت است گوییا که هر دو قرین یکدیگرند آنکه نبینند گرد ایشان برو پیش که راه نمایند بر حجت
بعث و نشور و گفت ای نمی نگرند و نمی بینند بآنچه در پیش ایشانست از آسمان و زمین
محیط با ایشان و هر دو مسخر قدرت اوست که قادر باشد بر آن قادر باشد بر بعث
و نشور و گفته اند مورد وعید و تهدید است یعنی آسمان و زمین محیط ایشان است
اگر خواهند تا از اقطار و اکناف آن بیرون روند نتوانند اما اگر خواهیم ایشان را
بزمین فرو بریم و اگر خواهیم پاره از آسمان بر ایشان اندازیم اندرین گرد اندر نظرها

وایات و دلایلست هر یکی باخذ اکرویش را [illegible] ولقد آتینا داود منا فضلا
یا جبال اوبی معه والطیر والنا له الحدید ان اعمل سابغات
وقدر فی السرد واعملوا صالحا انی بما تعملون بصیر ولسلیمان الریح غدوها
شهر ورواحها شهر واسلنا له عین القطر ومن الجن من یعمل بین یدیه
باذن ربه ومن یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر یعملون
له ما یشاء من محاریب وتماثیل وجفان کالجواب وقدور راسیات
اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور ما داود را دادیم از نزد
خود فضلی که آن نبوتست وکتاب زبور و آواز خوش وجواب دادن کوهها که با وی تسبیح
کنند و آواز خود با واز او یکی کنند چنانکه او میگوید شما نیز بگوئید و مرغانرا نیز گفتیم و امر کردیم تا بان
با نچه بکوهها گفتیم و گفتند معنی اوبی آنست که با وی برویید و گویند معنی آنست که ما کوههای
جماد را لذا کردیم معنی آنست که کوهها را چنان مسخر او کردیم که بندگان مامور را که بفرمایند
وبدا کنند طاعت او دارند و روا باشد که خدای تعالی تسبیح در کوهها آفریده باشد چنانکه سخن در درخت برای
موسی بیافرید و معجزه داود والنا له ما برای داود آهن را نرم کردیم چنانکه خواستی بی آتش بدست
نیکو داند و سبب آن بود که داود در سیاحت و سیر خود هر که را دیدی که نشناختی او را
از وی پرسیدی که این حرفه که والی شماست چگونه مردیست گفتندی نیکو سیرت و عادل
مردیست پادشاهیست ای خدای را از وی شکر کردی روزی فرشته بصورت مردی پیش
وی آمد داود بر عادت خود از وی پرسید که والی شما چگونه مردیست او گفت نیک مردیست
اگر در وی یک خصلت نبودی گفت آن چیست گفت انکه از بیت المال میخورد بایستی که
از کسب دست خود خوردی او گفت بار خدایا طریقی بدید کن که من از کسب دست خود خورم خدای تعالی

آهن را

آهن را در دست او نرم ساخت و او را صنعت زره گری بیاموخت او زره
بچهار هزار درم فروختی چیزی بنفقه کردی و چیزی بصدقه دادی و این
یکی از معجزات او بود ان اعمل چون آهن بر دست وی نرم کردیم
او را گفتیم که زرههای تمام کن و فراخ کن وقدر فی السرد و باندازه کن
زره بافتن و میانه کن تا دارنده را نه درازی رنج رساند و نه کوتاهی و گفته اند معنی
آنست که میخهای زره باریک مکن تا بجنبد و سطبر مکن تا حلقها بشکنند
و گفته اند سرد حلقه زره باشد یعنی حلقها یک شکل کن با هم پیوسته باشد و زره
او را هیچ نبودی برای آنکه بدست او نرم شدی و بهم پیوستی انکه داود را
و دو نوش را گفت اعملوا کار نیکو کنید و در نکنید که آنچه شما کنید من آگاهم ولسلیمان
و باد را مسخر سلیمان کردیم رفتن باد در بامداد یکماهه راه بودی و در بازگشتن شبانگاه یکماهه راه
وهب بن منبه گفت که در بعضی نسخه دیده ام که بناحیه دجله سنگی نوشته دیدم که بعضی
از اصحاب سلیمان نوشته بود که ما فرود آمدیم از اصطخر بامدادم و قیلوله اینجا کردیم و شب از آنجا
شام بخسپیم روایتست که سلیمان بامداد از زمین عراق بامداد رود و قیلوله کرده نماز دیگر ببلخ
و باد او را و لشکر او را ابر کردی و مرغان او همه سایه بر سر ایشان گسترده و آنگاه از بلخ
بترکستان آمد و از آنجا بچین رفت آنگه بر ساحل دریا رفت آنجا که مطلع آفتابست
تا بسر قندهار رسید و از آنجا بکرمان رفت و بزمین پارس آمد و از آنجا چند روز بماند و از آنجا
رفت و بلشکرگاه آمد و از آنجا بمدینه ترمذ که شهر او بود و شامگاه رسید ابن زید گفت
سلیمان مرکبی ساخته بود از چوب او را هزار رکن بود و بر هر رکنی هزار خانه لشکر او از
جن و انس در آنجا بودندی و زیر هر رکنی هزار شیطان بود که آن مرکب را گرفتندی و از زمین برداشتندی

اگر بادی نرم بیامدی و یکماهه راه بیامدی تا وقت قیلوله اگر فرو آوردی و قیلوله کردی
و نماز دیگر برگرفتی و یکماهه راه ببردی آنجا که سلیمان فرمودی که مردم ولایت داشتندی که
حشم سلیمان اینجا فرود آمدندی و أسلنا و روان کردیم برای او چشمهٔ مس را چنانکه
سه شبانه روز همچنان خود برآمدی چنانچه سیلاب آید و این در زمین یمن بود و آنچه امروز
در دست مردمان اصل همه از آنجاست که در عهد سلیمان بیرون آمده و من الجن و جنیان
بعضی آن بود که در پیش کار او بودند بفرمان خدای تعالی و هر که از جنیان در کار تقصیر کردی ملک ها
او را عذاب میکردند با آتش سوزان که او را ای چشانیدیم در دنیا و اکثر مفسران گفتند نچشانیم
او را عذاب دوزخ در آخرت آنکه گفتند در دنیا گفتند آنچنان بود که خدای تعالی دو فرشته موکل
کرده بود بر آن جنیان تازیانه از آتش در دست گرفته هر کس که از فرمان سلیمان پای بیرون
نهادی این تازیانه بر او زدی و او را بسوختی آن جنیان برای او میکردند آنچه او میخواست از
محرابها و مجلسها و کوشکها و صورتهای آبگینه گفتند بر دو جانب تخت سلیمان دو شیر ساخته بودند
و بر بالای کوشکهای سریر دو کرکس ساخته چون سلیمان پای بر سریر نهادی این دو شیر دستهای خود
تا او پای بر آنجا نهادی و بر سریر نشستی و چون نشستی آن دو کرکس بالها بر هم گستردندی تا او را
سایه کردی از آفتاب و این صورتها سلیمان بر آن ساخته بود که چگونه تخت باید شد و چون بخت النصر پس از
سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست بر جای سلیمان نشیند ندانست که چگونه گیرند که
پر نهاد شیر دست را آورده بر ساق او زده پایش مجروح کرد او بیفتاد و از بیم برفت
آن سریر را کس از آن کس نتوانست که بر آن سریر رود و اصحاب سیر گفتند از جمله آنکه
جنیان برای او بنا کردند بیت المقدس بود آنچنان بود که خدای تعالی ابراهیم را برکت کرد
تا ایشان بکثرت عدد بجایی رسیدند که عدد ایشان خدا داند چون نوبت بر او رسید ایشان

بکثرت خود متعجب شدند و ظلم و معصیت آغاز کردند خدای تعالی وحی کرد با بر هم
که من پدر شما را وعده دادم که عدد ایشان را افزون کنم که عدد ایشان کس نداند مگر
من اینجا او تسلیم کرد فرزند خود را، بنچه چنان وعده وفا کردم آن نعمت تمام کرد
ایشان آن نعمت بکفران بدل کردند و عاصی شدند اکنون ای داود حکم قسم خود کردم
که ایشان را ابتلا کنم بیکی از سه چیز که عدد ایشان کم شود تا سه سال قحط یا سه ماه
تسلط دشمن یا سه روز طاعون تو با ایشان مشورت کن تا یکی ازین سه قبول کنند
ایشان بعد از مشورة طاعون قبول کردند در یکروز انقدر بمردند که در سه ماه کفن میکردند
بعد از آن روز داود و صلحاء بنی اسرائیل بصعید بیت المقدس آمدند و روی بر خاک نهادند
و زاری کردند تا خدای تعالی طاعون از ایشان برداشت آنگه جبرئیل آمد و گفت ای داود بگو
بندگان مرا تا در شکر افزایند و درین موضع که اجابت دعا کردم مسجدی بنا کنند
که شما و فرزندان آنجا عبادت کنند چون خواستند که بنای مسجد کنند حد وی صالح از بنی
اسرائیل بماند که طلا درین زمین حقیقت داود اول رضای او طلبید بند که تو سقف قرار
کردند قبول نکرد بعد که ده هزار شتر رسید قبول نکرد تا سر انجام بران قرار یافت که آن
زمین را دیوار بکردند و پر از زر کنند او راضی شد بعد از آن گفت مرا غرض امتحان
بود من این زر قربة الی الله بخشیدم و انفاق کردم در رضا دادم که مسجد بسازند داود و صلحاء
بنی اسرائیل سنگها بر پشت می نهادند تا دیوار مسجد بر آوردند ایزد تعالی وحی کرد به داود که حصه
تو ازین مسجد ساختن زیاده ازین نیست رها کن که ترا پسری سلیمان نام سلیم القلب و رحمت
او این مسجد تمام شود داود و صلحاء بنی اسرائیل چراغها نماز کردند و آن روز داود را ۱۰۰
سال بود اما چون ۱۴۰ رسید داود وفات کرد و سلیمان بر جای وی بنشست خدای تعالی وحی کرد

قرار دادند

کم‌تر این مسجد تمام باید کرد جن و انس و شیاطین را جمع کرد و عمل در میان ایشان نهاد
و هر یک را بکاری مشغول ساخت شیاطین را فرستاد و تا هر کجا از اطراف عالم سنگ
سفید بهین از رخام یابند بیارند و ان بر دوازده چشمه نهادند سلیمان چنان فرمود
تا زر و سیم و جواهر از در و یاقوت و زبرجد و لعل و انواع طیب از مشک و عود و عنبر
و کافور چندان جمع کردند که در عدد نیامد انگه صناعان را گفت تا ان جواهر را بشکنند
و از اسپیج و ... کردند اما بریشان دشوار بود سلیمان گفت هیچ تدبیر دانید که این
کار اسان کرده گفتند این کار صخر است و او در بند است بفرما تا او را حاضر کردند
سلیمان پاره مس برگرفت و نگین خود بر انجا زد برای جنیان آهن مهر کردی برای
اختیاس شیاطین بر مس مهر نهادی هر ناوزمانی که مهر سلیمان دیدی اطاعت کردی چون رسول
سلیمان رفت و مهر بر و انقیاد نمود و با رسول نزد سلیمان آمد سلیمان پرسید که این
عفریت در راه چه گفت گفتند هیچ نگفت جز انکه در راه گاه گاه بخندیدی و بر
بر مردمان افسوس داشتی صخر گفت یا سلیمان افسوس نداشتم ولکن چند عجب دیدم
بران خندیدم از جمله مردی را دیدم که موزه بموزه دوز میفرمود که میخواهم چهار
سال بماند من خندیدم که او یک روز بر عمر خود اعتماد ندارد و چهار ساله موزه میفرماید
دیگر پیرزنی را دیدم که مردم را از غیب خبر میداد و در زیر پای او گنجی بود و نمیدانست
و برار اندک فایده انهمه دروغ میگفت دیگر بشهری رسیدم که در بازارها شیرینی
نوشیدن و بگزاف میفروختند و از ان نافع تر هیچ نیست و بیلیل میکشند و
از ان هیچ مضرتر نیست سلیمان گفت ای صخر هیچ چیز دانی که این سنگها را بدان بشکنی
گفت یا رسول الله سنگی سپید است که از اصفهان ... نشد و من معدن ان
ندانم اما عقاب از بهر فرخان ریزه ریزه است صندوقی از سنگ باید تراشیدن و بچگان

توان کرد

او را اندرون کردن و در گرفتن تا چون او بچگان نهاده در صندوق بیند از سنگ
بیارد و در بکشاید و بچگان را بدر آرد چنین کردند او رفت و سنگی آورد و بچگان را
از انجا بیرون اورد دیگر چنین کردند و از پی سنگ رفت چنان و شیاطین از پی رفتند
و راه بردن و ان سنگ الماس است هر چه امروز مردم بکار میدارند در سفتن جواهر
و دیگر سنگها همه از انست انگه سلیمان بیت المقدس را بنا نهاد بر رخام سپید و زرد
و سرخ و ستونهای رخام الواح یاقوت و زبرجد در نشانده دیوارها و سقفها
او مرصع کرد بجواهر و مروارید و یاقوت و فیروزه و فرش ان را از فیروزه ساخت
چون شب در امدی از پرتو جواهر احتیاج بچراغ و شمع نبودی و انروز که تمام شد انرا
عید کردند و از جمله عجایبات انجا یکی ان بود که چون مرد صالح در انجا رفتی عکس خود
در دیواران مسجد سپید دیدی و اگر مرد فاسق بودی سیاه دیدی و در گوشه از گوشهای
مسجد عصای ابنوس نهاده بوده که هر که از فرزند انبیا بدست بسودی ازاد بودی و رشدی
و اگر دیگری دست برانجا نهادی دستش بسوختی سلیمان ده هزار مرد از عباد
بنی اسرائیل در انجا گرد آورده بود پنجهزار بروز عبادت کردندی و پنجهزار در شب و این قاعده مستمر بود
تا زمان بخت النصر که بیت المقدس را غارت کرد و ان جواهر با خود ببراق آورد که پایه
تخت او بود پیش محاریب بیت المقدس و تماثیل جنیان و فرشتگان و صالحان تا
ایشان بمشاهده ان بصلاح نزدیک باشند و بر عادت حریص‌تر باشند و کاسهای
چون حوض بزرگ حسن بصری گوید چنان برای سلیمان کاسها ساختند از سنگ
هر یکی چون حوضی که هزار کس بر ان گرد نشستندی که از جای بجنبیدی ...
و دیگهای که از جای خود نقل نتوانستی کرد تا ثابت و استوار بودندی بر جای از انجا کوهها

را رواسی خوانند که از جای بجنبند و این نیز در یمن بود و آنکه خطاب کرد
ایشان را و گفت ای آل داود کار کنید و عبادة خدا بجای آورید برای شکر
نعمة وی را آنکه خطاب کرد ایشان را و گفت اندکیست از بندگان من شکر
گوینده داود ساعات شب و روز برای خود قسمت کرد در عبادة هیچ وقت
از اوقات نگذشتی برای ایشان الا که در آن وقت جمعی از ایشان در عبادت بودندی
قوله تعالی فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ
الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ
الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ
جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ
طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم
بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ
ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ چون حکم کردیم بر سلیمان از
برای مردن گویند سلیمان را عادة بودی که هر وقت که در بیت المقدس رفتی درختی دیدی
نو رسته پرسیدی که ای درخت تو چه نامی او را خدا بآواز آوردی و گفتی فلان و فلان
کار را شایم اگر بودی تا از ابر بکندی و برای آن کار ذخیره کردی روزی در مسجد رفت
درختی دید گفت چه نام داری گفت خروبه گفت چرا ترا خروبه خوانند گفت از برای آنکه
در قدم من خرابیه شود آنگه فرمان داد تا از ابر کنند و در بستان نهادند این زمان گفت
سلیمان ملک الموت را التماس کرده بود که پیش از مرگ مرا آگاه کن چون وقت
مرگ او برسید گفت از عمر تو یک ساعت بیش نمانده سلیمان امر کرد تا ملکی را که

ازبرای

از برای وی کوشکی از آبگینه ساختند و در آنجا بعبادة مشغول شد و تکیه بر عصا کرد
ملک الموت جان او برداشت مفسران گفتند خدای تعالی خواست تا عالمیان را معلوم شود که
جنیان غیب نمیدانند سلیمان از بلور کوشکی داشت در آنجا نفتی مردم او را بدیدی
و او مردم را بدیدی ملک الموت آمد که قبض روحش کند او را گفت چندان امان ده که
جامه خود بپوشم گفت امان نیست ایستاده عصا در بغل جان تسلیم کرد و یکسال
همچنان ایستاده بود و جنیان کار میکردند در بیت المقدس و چون او را چنان برپای
میدیدند پنداشتند او زنده است و کار میکردند بعد از یکسال درخت موریانه در
عصا افتاد و بخورد سلیمان بیفتاد از آن معلوم کردند که مرده است فلما خر چون
عصا سلیمان بخورد افتاد جنیان بدانستند پس از اینجا معلوم شد که جنیان غیب نمیدانند
اهل تواریخ گفتند سلیمان پنجاه و پنج سال عمر داشت چهل سال خلافة کرد در پانزده
سالگی او را خلافة دادند لقد کان لسبإ بدرستی که بنی سبا یعنی فرزندان
بنی سبا در مسکنها و جایها ایشان علامتی و آیتی بود و آن دو بستان بود
بر دست راست و چپ و گویند آیة آن بود که در زمین ایشان از گزندها و آفات
مثل مگس و پشه و مگس نبود و کژدم و شپش نبود و اگر در پیرهن کسی شپش بودی چون از آن شهر
برسیدی مردندی اگر کسی سبدی بر سر از آنجا بگذشتی مجرد پر از میوه
شدی کلوا بعضی از ایشان را گفت بخورید روزی آفریدگار تان و شکر نعمة او کنید
شهر شما شهر خوش است و خدا آمرزنده بزرگوار است ایشان اعراض کردند و کفران
آوردند و گفتند ما خدا را بر نعمة خود نمی شناسیم و اگر این نعمة او کرده بگوئید تا باز
گیرد از دست ما گفت ما بفرستادیم بر ایشان سیل عرم را سیل آید باشد عظیم که از وادی

نتوان کرد و عرم نام بندیست که از بلقیس ساخته بود میان دو کوه بسنگ و قیر
و از آن سه در کرده یکی از بالای دیگری و وصف دیوان بر کرد عظیم بکرد و انواع [illegible] راه کرد
بعد در حوضها و ایشان و سیل آب در پس آب جمع شدی که از بالا بگشادی و در پس که
قسمت شدی در زمان بلقیس چنان بود چون بلقیس درگذشت و ایشان طاغی شدند
خدای تعالی موشان بزرگ بر و مسلط کرد تا آن بند را خراب کرد سیل آمد و خانه ایشان را
آب برد و بوستانها و زمینهای ایشان باز شد بعضی پراکنده شدند و بعضی بمردند و این را
گفتندی ایشان در عرب مثل شده تا هر پراکنده مستاصل گفتندی تفرقوا ایادی سبا
وبدلناهم بدل کردیم بوبستان ایشان دو بستان خداوندان خمط یعنی اراک
و گونه ای بار تلخ دارد و اثل درخت شوره گز و چیزی اندک از درخت سدر ذلک
جزیناهم و ایشان را این جزا دادیم بکفری که آورده اند و هیچ جزا ندهد مگر مردم کافر
نعمت را قوله تعالی وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری
ظاهرة وقدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی وایاما آمنین فقالوا ربنا باعد
بین اسفارنا وظلموا انفسهم فجعلناهم احادیث ومزقناهم کل ممزق
ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه
فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین و کردیم میان ایشان و میان شهرها و دیههای ایشان
دو [illegible] که بار و درخت و آن دیهها و شام است دیههای ظاهر که از یک ده ده دیگر
توان دید گفته چنان بود که زنی بیامدی و زنبیل بر سر نهاده و دوک در دست گرفته
بیافتی و میرفتی چون بمقصد رسیدی زنبیل پر میوه شده بود و از یمن تا شام مجنس بودی
وقدرنا و تقدیر کردیم در آنجا رفتن و منزل همه آبادانی دیهها و شهرها و گفتیم ایشان را بروید	منزل
درین دیهها [illegible] در شبها و روزها ایمن از آفت و بیم دشمن صورت الماست و [illegible]

بمرادات

بمرادات الذین خالطناهم و یا بغی شدند بر نعمت و عافیت شکر نکردند محنتی
طلبیدند و گفتند ای خدای ما دور گردان میان سفرهای ما و بیابان ما ساده گردان تا
با زاد بر گیریم چنانکه دیگر مسافران ایشان بر نفس خویش ستم کردند بکفر و معصیت
ایشان را سخنانی کردانیدیم که مردم از آن باز گویند یعنی ایشان را مثل کردانیدیم در
عقوبت و نکال پراکنده گردانیدیم ایشان را پراکنده کردانیدنی سخت سخنی گفت از
ایشان غسان بشام افتادند و انمار بیثرب و خزاعه بتهامه و ازد بعمان بدرستی که
درین آیتی و علامتی هست مر صبر کننده شکر کننده را ولقد صدق علیهم یعنی که
ابلیس راست کرد اینکه گمان خود را در حق ایشان و گفتار خود را انجا که گفت لاحتنکن
ذریته الا قلیلا و جای دیگر گفت ولا تجد اکثرهم شاکرین پس ایشان را
روی بشیطان کردند در طغیان و عصیان او فرمان بردند مگر گروهی از مؤمنان که فرمان
این نکردند و ایشان آنند که در وقت بوکفتا سیسنا کرد و گفت الا عبادک منهم
المخلصین قوله تعالی وما کان له علیهم من سلطان الا لنعلم
من یؤمن بالآخرة ممن هو منها فی شک وربک علی کل شیء حفیظ
قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون مثقال ذرة فی السموات
ولا فی الارض وما لهم فیهما من شرک وما له منهم من ظهیر ولا تنفع الشفاعة
عنده الا لمن اذن له حتی اذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربکم
قالوا الحق وهو العلی الکبیر قل من یرزقکم من السموات والارض
قل الله وانا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین و نبود مر شیطان
شیطان را سلطنتی که ایشان را اجبر تواند کرد بر ضلالت لیکن ما او را تخلیه کردیم و با

مردمان گذاشتیم و او را وسوسه تمکین کردیم برای غرض صحیح و آن آنست
که با آخرت ایمان آورده ممتاز شود و آنچه او در کار آخرت بشک باشد و علم ما تعلق
گیرد با ایشان بآن وجه که از ایشان صادر گردد و خدای تعالی بر همه چیزی نگاهبانست
و تواناست انگه گفت ای محمد بگو این کفار را که بخوانید کسانی را که دعوی کردید
ایشان بدون خدا خدایانند مالک نیستند مثقال ذره را از خیر و شر و نفع و ضرر
در آسمانها و نه در زمین و ایشان را با خدا در آفریدن آسمانها و زمین هیچ شرکتی
روا نیست و ایشان را هیچ نیست و نه خدا را از ایشان یاوری ولا تنفع الشفاعة مشرکان
بتان و معبودان خود را گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله ایشان شفیعان ما اند
نزد خدای تعالی گفت شفاعت سود نکند نزد خدا مگر آنکس که رخصت داده شود در شفاعت
کردن پس شفیع آن باشد که بدستوری او شفاعت کند حتی اذا فزع تا آنگه که
ترس از دل او باز پس برند و دل ایشان از خوف فارغ کنند یعنی دل شفاعت
کنندگان از فرشتگان و غیر آن از پیغمبران یا آنکه ایشان را دستوری دهند
در شفاعت کردن بعضی از مفسران گفتند ترس ایشان از غشیه باشد که با ایشان
رسد نزدیک آن بحر کفش که از خدا شنوند عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفتند
چون خدای تعالی وحی کند از وحی و از کلام او آوازی شنوند چنز او از سلسله که
ترسند سخت زنند ایشان از آن هول عظیم و بیهوش شوند چون او بدانند
که وحی است ترس از دل ایشان بردارند با یکدیگر گویند ماذا قال ربکم
خدای شما چه گفت گویند حق گفت بر معنی اول این حق مراد دستوری دادنست شفاعت
و بر معنی دوم گفتار حق است در خبر است که رسول صلعم گفت چون خدا او وحی بحر کرم(?)

اهل

اهل آسمان آوازی و سلسله شنوند که از آن بترسند و بیهوش شوند چون جبرئیل
را بینند با وحی دانند که آن آواز چه بود و ترس از دل ایشان زایل شود جبرئیل را
گویند ماذا قال ربکم گوید الحق اهل آسمان یکبار گویند الحق جبرئیل بزمین آید و
وحی بگذارد و بعضی گفته اند ترس ایشان از قیام الساعة است کلبی گوید میان عیسی
و رسول صلعم فترتی دراز بود و مدت پانصد و پنجاه سال عیسی و پیغمبر بزمین نیامد چون پیغمبر
ما باعث و مبعوث شد اهل آسمان گمان بردند که قیامت بر خواهد خاست از صدمه آواز
وحی از ترس غش افتادند و بیهوش شدند چون جبرئیل بر ایشان بگذشت و سر بر داشتند
و آن خوف از دل ایشان زایل شد با یکدیگر میگفتند ماذا قال ربکم جواب یکدیگر
دادند که الحق [illegible] است مشرکان را با آنکه فرشتگان با قرب و منزلت از وحی حق تعالی
ضعیف و ذلیل میگردند و ایشان را شفاعت جز بدستوری نمی باشد چون دستوری دهد
از وحی کلام خدای تعالی چنین ترسند معبودان ایشان که جمادند و در ایشان خیر و شر
و نفع و ضرر نباشد چگونه شفاعت کنند و گویند که غرض مشرکان اند که عند نزول حرب(?)
فرشتگان با ایشان بپرسند تا بترسند که خدا از ترس ایشان باز دارد
اقامت حجت را با انجمن بینند میانه فرشتگان را گویند ماذا قال ربکم جمله
گویند حق ایشان اقرار دهند در وقتی که اقرار سود ندارد برای آنکه او فیه الجاء(?)
باشد و هو العلی الکبیر و اوست خدای بزرگ و بزرگوار انگه گفت بگو ای محمد این مشرکان را
بر سبیل تنبیه گفت که روزی میدهد شما را از آسمان و زمین از آسمان بباران و از
زمین بر نبات اگر ایشان جواب ندهند تو جواب ده و بگو خدای روزی میدهد چه
ایشان در این خلاف نخواهند کرد انگه بر سبیل مجادله و طریق جدال گفت احوال

ما و شما از دو بیرون نیست یا ما شما گمراهیم یا ما شما براه راستیم یعنی از ما هر دو قوم یکی
بر هدایت است و یکی بر ضلالت چه ممکن نیست که درین قول متناقض هر دو بر حق باشیم
از طریق مناظره و انصاف ... نبود و این چنان بود که یکی با دیگری خصومت کند و او عالم
باشد که او بر حق است در دعوی صادق اما یکی از ما دروغ میگوید چون هر دو قول راست نتواند بود
و غرض آن بود که دروغ تو میگوئی و این همچنان است که بنی قشیر را ملامت میکردند بر
دوستی اهل بیت گفتند در دین خود شک کرده و گفت اخرون اللّه شک پس
شک کرده باشد چون گفت انّا او ایّاکم او در همسایگی بنی قشیر فرود آمده بود ایشان بخیر بودند
و ابو الاسود عدلی بود ... شعری انشد و گفت شرم نمیدارید که شک
می اندازید گفت ما ... بل الله ... گفت دروغ بر خدا می نهید که اگر خدا شک
اندر خطا نشدی بعضی گفته اند که او بمعنی واو است و کلام بر تمیز و تفصیل و تقدیر
آنکه و انّا لعلی هدی و ایّاکم لفی ضلال ما براه راستیم و شما بر ضلالت ...
... گفت الثلث الفوارس ... عدلت بهم طهیه و الخشابا ...
او بمعنی واو است قوله تعالی قل لا تسألون عمّا اجرمنا و لا نسأل
عمّا تعملون قل یجمع بیننا ربّنا ثم یفتح بیننا بالحق و هو الفتّاح
العلیم قل ارونی الذین الحقتم به شرکاء کلّا بل هو اللّه العزیز
الحکیم و ما ارسلناک الا کافّة للناس بشیرا و نذیرا و لکن اکثر الناس
ساعة و لا تستقدمون بگوای محمد که از شما نپرسند از انچه ما کردیم از گناه
و معصیت و از ما نپرسند از انچه شما میکنید بل هر یکی را از گناه خود پرسند و جزا دهند بگو
خدای ما جمع کند میان ما روز قیامت انگه حکم کند میان ما بحق و او داوری دانا است

هو الفتّاح

... عنه

و حاکی

مزد دو چندان باشد در غرفهای بهشت ایمن باشند و آسوده ... قوله تعالی و الذین
یسعون فی آیاتنا معاجزین اولئک فی العذاب محضرون قل ان ربی
یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر له و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو
خیر الرازقین و یوم یحشرهم جمیعا ثم یقول للملائکة أهؤلاء ایّاکم کانوا یعبدون
قالوا سبحانک انت ولیّنا من دونهم بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مؤمنون
فالیوم لا یملک بعضکم لبعض نفعا و لا ضرّا و نقول للذین ظلموا ذوقوا عذاب النار
التی کنتم بها تکذّبون و آنکه سعی کنند در ابطال آیات ما و ما را عاجز پندارند ...
... که ایشان ... در عذاب حاضر کرده ... بگوای محمد ...
... بر آنکس که خواهد و تنگ گرداند بر آنکس که خواهد ... که اول ...
پس ... نیست ... ایشان ... که برای ...
ایشان باشد که در راه خدا صرف کرده اند و ما انفقتم و هرچه شما نفقه کنید از چیزی
که باشد خدا از آن عوض بدهد یا در دنیا یا در آخرت ابو هریره از حضرت رسول صلعم روایت کند که خدای
تعالی فرمود عبدی انفق انفق علیک ای بنده من نفقه کن تا بر تو نفقه کنم ...
گفت هیچ روز آفتاب بر نیاید الا در پهلوی او دو فرشته باشد که میگوید اللّهم عجّل لمنفق خلفا
و لممسک تلفا خداوندا منفق را زود عوض بخشد ... و ممسک ... انس ...
روایت کرد از رسول صلعم که هر شب فرشته ... که ندا میکند لدوا للموت ... بزایید از برای
موت و فرشته دیگر میگوید ابنوا للخراب بنا کنید از برای خراب شدن و دیگری
میگوید اجمعوا للسحق ... کرد کنید از برای پراکنده شدن و دیگری ندا میکند ... المنفق
خلفا ... کننده را عوض ده و دیگری میگوید اللّهم اعط ممسکا تلفا ... زکوة

من عباده

نا داده را دیگری میگوید کاش بنیاد فرندی دیگر گفت کاش بد اندنی که ایشان را چه
ارزنده جابر بن عبد الله انصاری روایه کرد ما انفق المؤمن من نفقة فعلی الله خلفها
ضامنا الا ما کان من نفقة فی بنیان او معصیة هر نفقه که مؤمن کند خدا ضمان
کند که عوض بدهد الا آنچه در بنایها و معصیت نفقه کند ازو عوض ندهد ابو امامه
گفت نباید تا شما بدین آیه اسراف کنید که من از حضرت رسول صلعم شنیدم و الا که
شما را بمن کرد باد کرا گفت ایاکم و الرزق بالمال و النفقة علیکم بالاقتصاد فما
افتقر قوم قط اقتصدوا از اسراف دور باشید در مال و نفقه کردن بر شما باد که میانه نگاه
دارید که هیچکس درویش نشده است که او اقتصاد کرد و هو خیر الرازقین و او بهترین روزی
دهندگانست ویوم یحشرهم و یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم این کافران را آنکه فرشتگان
را گوییم ایشان شما را می پرستیدند و این بر سبیل تقریع است کافران از فرشتگان گویند منزهی
از آنچه نادانان بتو حواله کنند و بتو شرک آرند و تو خدای تو لای ما بیست ایشان بلکه ابلیس را
می پرستیدند و بدیو ایمان داشتند اکنون ایشان را گوییم امروز بعضی از شما برای بعضی
بنا باشد نه نفع و نه ضر را هیچکس را توانا نباشد که عذر از نایکه باسود و
نقول للذین ظلموا و گوییم ظالمان را و کافران را بچشید عذاب آتش دوزخ که آنرا
بدروغ میداشتید چون شما را از آن خبر میدادند قوله و اذا تتلى علیهم آیاتنا
بینات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان یصدکم عما کان یعبد آباؤکم
وقالوا ما هذا الا افک مفترى وقال الذین کفروا للحق لما جاءهم ان
هذا الا سحر مبین وما آتیناهم من کتب یدرسونها وما ارسلنا الیهم قبلک من
نذیر وکذب الذین من قبلهم وما بلغوا معشار ما آتیناهم فکذبوا رسلی

فکیف

حاکمی عدلست و گفت بگو ای محمد بین نمایند ما را که الحاق کردی بخدای در
خدا و شریک خدا گفتی ایشان را با هیچ آفریده اند که بآن مستحق عبادة شدند که هیچ
و زجر باز گفت باز ایستید ازین که چنین نیست بلکه او خدای است غالب بر همه اشیا
محکم کار و درست کار وما ارسلناک الا کافة للناس و نفرستادیم ترا ای محمد مگر بخلایق عرب و عجم
و هند و ترک و جن و انس الا بازدارنده مردمانرا از بد و عظ و زجر از معاصی که مردم را به
بهشت وعده دهند و بترسانند ابن عباس از رسول صلعم روایه کرد که مرا پنج چیز داده اند و بانبیای پیش
آدم یکی آنکه مرا بکافهٔ آدمیان فرستاده اند دوم آنکه زمین را بطهور و مسجد من کرده اند
تا از خاکش تیمم کنم و هر جا که خواهم نماز کنم سیم آنکه غنیمت مرا حلال کرده اند و انبیای سابق
حلال نبود چهارم آنکه مرا بترس یاری کردند تا ترس من یکماهه راه برفت پنجم مرا شفاعت
دادند و از من چیزی کردم برا که گناه کاران امت من برسد هر بنده که او شرک نیاورده
باشد ولکن بیشترین مردم نمیدانند از آنکه بی اندیشه و منکرند کافران که بعث و نشور
نخواهد بود و کی خواهد بود اگر شما راست میگویید بگو ای محمد شما راست میعاد دران روز که
یک ساعت ازان تاخیر نکنند و واپس نمانند و نه فرا پیش قوله تعالی وقال الذین کفروا
لن نؤمن بهذا القرآن ولا بالذی بین یدیه ولو ترى اذ الظالمون موقوفون
عند ربهم یرجع بعضهم الى بعض القول یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا
لولا انتم لکنا مؤمنین قال الذین استکبروا والذین استضعفوا الذین استکبروا بل مکر
اللیل والنهار اذ تأمروننا ان نکفر بالله ونجعل له اندادا واسروا الندامة لما راوا العذاب
وجعلنا الاغلال فی اعناق الذین کفروا هل یجزون الا ما کانوا یعملون
گفت آنانکه کافر شدند ما ایمان نیاریم بقرآن و نه بآن کتابها که پیش از وی فرستاده اند و این
مشرکان عرب بودند که هیچ سخن را اعتقاد و ایمان نداشتند اکنون یک حال ایشان را بیان کرد

انحن صددناکم عن الهدى بعد اذ جاءکم بل کنتم مجرمین
وقال الذین استضعفوا

ولو ترى اگر تو بینی ای محمد که ظالمان و کافران باز داشته اند نزدیک حکم خدای ایشان روز قیامت بعضی از ایشان در مانده گفتار با بعضی یعنی با یکدیگر حضومت کنند و سوال و جواب

داوند

کنند مستضعفان و اتباع مستکبران و گردنکشان گویند ضعفا و درویشان خود را ای شما را

بگردانیدیم و از راه ببردیم پس از انکه هدی و بیان بشما آمد یعنی شما را اخبر نکردیم بلکه شما خود

بالکه بر کافر شدید مستضعفان جواب دهند که نه از ما بود بلکه از کید و مکر شما بود که با ما

میکردید در شب و روز که ما را بعداوت خدا و رسول او میفرمودید و ضد از ا انبازان و همتایان

اکنون و اسروا الندامه و مستضعفان ندامت ظاهر کردند چون عذاب

ظاهر بینند اکنون که پشیمانی سود ندارد گویند نهان کنند پشیمانی را و کینه و غلها در گردن

کسانیکه کافران از اتباع و متبوع و ایشان هیچ جزا نیابند الا بر آنچه کرده باشند

قوله تعالى

وما ارسلنا في قرية من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم

به كافرون وقالوا نحن اكثر اموالا واولادا وما نحن بمعذبين قل ان ربي

يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ولكن اكثر الناس لا يعلمون وما اموالكم

ولا اولادكم بالتي تقربكم عندنا زلفى الا من آمن وعمل صالحا فاولئك لهم

جزاء الضعف بما عملوا وهم في الغرفات آمنون ما هیچ شهری و هیچ دهی

بیمنذری هم کننده نفرستادیم الا که دشمنان آنجا گفتند ما کار دیم بآنچه شما فرستاده

از کتاب و شریعت و معجز و دلایل و گفتند که ما بیشتریم بمال و فرزندان ... و از خدا که ما در دنیا

نعمت داده و در آخرت عذاب نکند قل ان ربی بگوی ای محمد که خدای من روزی گسترده دهد

از آنکه خواهد بر حسب مصلحت کرده اند لکن بیشترین مردمان نمی دانند و ما اموالکم و نیست اموال

شما و فرزندان شما که شما را بما نزدیک کرداند و نزدیک و الفت دهند نزدیکی مگر اجر عمل

صالح نزدیک کرده اند الا من آمن لکن آنکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند ایشان را

مردود

فكيف كان نكير چون آیات ما بر آن کافران خوانند آیات ما واضح و روشن

از آیات قرآن گویند نیست این مرد الا آن مردی که او میخواهد شما را که گرداند از آنچه

پدران شما می پرستیدند و نیست او میخواهد در قرآن الا دروغی فرا بافته و گفتند کافران

مر حق را ظاهر و قرآن روشن را چون بایشان آمد که نیست این مگر جادویی که روشن و

ندادیم ما ایشان را هیچ کتابی که خوانند و درس کنند که در آنجا بر این باشد و دلیلی بر

صحت شرک و پیش از تو پیغمبری هم کننده بر نفرستادیم پیش ایشان تا ایشان را بیم کردی از عقاب

شرح

اگر شرک ... یعنی قرآن ... نبودیم و بدروغ زن داشتیم کافران که پیش از ایشان

بودند پیغمبران خود را چنانکه ایشان ترا بدروغ میدارند و ایشان بعشر آنچه ایشان را بودند

از عمر و مال و قوت و تمکین پیش از ایشان با ایشان نرسیدند که با ایشان دادیم پیغمبران مرا بدروغ

داشتند من ایشان را عذاب کردم پس انکار من و عقاب من ایشان را چگونه بود یعنی چنان که

[illegible]

می شناسند چرا حذر نمیکنند این جماعت از مثل آن عذاب که خود مستحق شدند از آن

قل انما اعظكم بواحدة ان تقوموا لله مثنى وفرادى ثم تتفكروا ما بصاحبكم من

جنة ان هو الا نذير لكم بين يدي عذاب شديد قل ما سألتكم من اجر فهو لكم

الغيوب

ان اجري الا على الله وهو على كل شيء شهيد قل ان ربي يقذف بالحق علام

قل جاء الحق وما يبدئ الباطل وما يعيد قل ان ضللت فانما اضل على نفسي

وان اهتديت فبما يوحي الى ربي انه سميع قريب بگوی ای محمد بر شما را وعظ

میکنیم بیک خصلت و آن آنست که برخیزید برای رضای خدا دو دو و یکیک چون اینجا جمع شوید

اندیشه و تفکر کنید در گفتار و کردار من تا بدانید که من که صاحب شمایم هیچ جنونی ندیدیدا

نیست و بدانید که او نیست مگر پیغمبر ترساننده شما را پیش عذابی سخت که آن عذاب دوزخ است

اکنون بگوای محمد که من از شما هیچ مزد نمیخواهم مزد من بر خداست تعالی که او بر همه چیز گواهست

بگو ای محمد که خدای من کند حق وا او داننده غیبها است بگو که آمد حق باطل هیچ نکند نه
ز بر ابتدا و نه بر اعاده و این حق قرآنست یا اسلام امام محمد باقر فرمود مراد تیغ
قتال و جهاد و مراد بباطل هر معبودیست که بدون خدا پرستند ابن مسعود گفت رسول ص در مکه
رفت بر این کعبه سیصد و شصت بت نهاده بود قبضه سنگ ریزه در دست مبارک داشت بر ایشان
میزد و میگفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اگر گمراهی کافران
که اگر من گمراه شوم بر خود است وبال گمراهی من باشد نه بر شما و اگر من مهتدی و راه راست یافته‌ام
باشد که خدای من وحی کرد بمن و هدایت کرد بلطف خود و او ظلمت شنوا و نزدیک
بندگان خود هیچ از و تایب نشود و از علم او غایب نگردد ولو تری اذ فزعوا
فلا فوت و اخذوا من مکان بعید وحیل بینهم وبین ما یشتهون کما فعل
باشیاعهم من قبل انهم کانوا فی شک مریب اگر ببینی ای محمد این کافران را که
ایشان بترسند در وقت بعث و نشور و هیچ فوت شدنی و درگذشتنی نباشد ایشان را او
گریختنی از عذاب خدا و بگیرند ایشان را از مکانی نزدیک یعنی گور و گفته اند این فزع وقت
مرگ باشد و گرفتن ایشان در جایی که نزدیک باشد و گفته اند خسف باشد بیدا حذیفه
گفت از رسول ص شنیدم در وقتی که حدیث فتنه آخر زمان میکرد گفت سفیانی خروج کند
و از وادی خشک بدمشق آید لشکر بمشرق فرستد و یکی بزمین بابل بمدینه ملعونه و بقعه
خبیثه لشکر او آنجا بالای سه هزار مرد بکشند و صد زن را شکم بدرند و سیصد معروف از بنی
عباس بکشند لشکر بکوفه آیند و نواحی کوفه خراب کنند لشکر روی بشام نهند در بیدا باشند
گر رایتی از کوفه بیرون آید و بر عقب ایشان برود به یک روز راه ایشان را دریابد و قتلی عظیم
کنند و غنیمتی که دارند از ایشان بستانند و بردگان را از دست ایشان بیرون کنند لشکر
دیگرش بمدینه آید و سه روز غارت کند آنجا پس بمکه آید چون بیدا رسند ندا آید جبرئیل

گوید

گوید ای بیدا ایشان را هلاک کن جبرئیل پا بر زمین زند و بیکبار فرو روند و ذلک قوله ولو تری اذ
فزعوا از ایشان دو کس بجهند یکی بشیر باشد و یکی نذیر یکی بشارت دهد مردمان را بهلاک ایشان و
دیگری بترساند قوم ایشان را در آن وقت بعضی اول آن از گور برخیزند گویند آمنا به ما ایمان آوردیم
بمحمد و بقیامت وانی لهم التناوش و از کجا باشد و چگونه ایشان را گرفتن ایشان از مکانی
دور یعنی چنانکه از مکان دور چیزی فرا گرفتن محال باشد ممکن نشد ایمان آوردن ایشان در وقتی
که از گور برخیزند و عذاب معاینه ببینند ممکن نباشد که محل قبول آنجا وقد کفروا به من قبل
از آن بمحمد کافر بودند و بروز قیامت و در حق وی سخنها میگفتند لایق باحوال او یکی ساحر و یکی شاعر
و یکی دیوانه و مراد بغیب اینجا ظنیات است وحیل بینهم و دور اندازند میان ایشان و میان آرزوی
ایشان است از قبول توبه و رسیدن بثواب چنانکه با اتباع و اشیاع ایشان کردند که از مقصود
خودشان دور کردند بدرستی که ایشان در محمد و قیامت به شکی و شبهتی عظیم بوده اند سوره
الملائکة مکیست چهل و شش آیه است ابی کعب از رسول ص روایه کرد که هر که خواند این
سوره روز قیامت از هر در که اراده او باشد در آید درها بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائکة رسلا اولی اجنحة
مثنی وثلاث ورباع یزید فی الخلق ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر
سپاس و شکر خدای را که آفریننده آسمان و زمین است و شکافنده و پیدا آرنده است
از کتم عدم بصحرای وجود آن خدایی که ملایکه را برسالت انبیا میفرستند خداوند بالهای
دو دو و سه سه و چهار چهار یزید فی الخلق می‌افزاید در بالهای فرشتگان آنچه خواهد و
آن خدایست که بر همه چیز قادر است ابن شهاب گفت رسول جبرئیل را گفت ای رسول
طاقت نداری اگر بر ما بگشاد من از هوش برفتم چون بهوش آمدم تعجب کردم از بزرگی جبرئیل

گفت یا رسول الله اگر اسرافیل را بینی چگونه باشد گفت او را دوازده هزار پر است هر یکی از مشرق
تا مغرب و عرش بر دوش او بود و گاه باشد که چون گنجشکی شود از عظمت حق و در خبر آمده است
که رسول فرمود خدا … فرشته که هزار هزار سر دارد و بر هر سری هزار هزار روی و در هر روی
هزار هزار دهن و در هر دهنی هزار هزار زبان و بر هر زبانی هزار هزار لغت خدا را
… به تسبیح یکند روزی او بگذشت که خدا را بنده ای از من زیاده تر باشد …
که … اگر دیدی که مرا بنده ایست که تسبیح او بیشتر از تست گفت خدایا چه میگوید بدان آمد
که بگوید … کلما سبح الله شیء وکما یحب الله ان …
… م وجهه وعز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شیء وکما
یحب الله ان … وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله
الا الله کلما هلل الله شیء وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما
ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شیء وکما یحب الله
ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ابن شهاب گفت
او آواز … ابی هشیم قاری آواز خوش داشت و قرآن با آواز خوش خواندی
حضرت رسول … گفت ای هشیم قاری قرآن را تو میخوانی گفت بلی یا رسول الله
فرمود … ما یفتح الله للناس من رحمة فلا
ممسک لها وما یمسک فلا مرسل له من بعده وهو العزیز الحکیم یا ایها الناس
اذکروا نعمة الله علیکم هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء والارض لا اله
الا هو فانی تؤفکون وان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک والی
الله ترجع الامور … هیچکس نتواند که ازآن آگاه دارد و هرچه

کلما کبر

باز

باز گیرد و نگاه دارد هیچکس نتواند که او را رها کند پس نعمت ازو جوی که خدای تعالی است
و عزیز و درست گفتار است ای مردمان یاد کنید نعمت خدا را که آن بر شما کرده است
و بنگرید آیا هیچ خالقی هست که شما را روزی دهد غیر خدا از آسمان باران که میوه سبز شوند
برای شما و از زمین رستنی که میوه … هیچ خدایی نیست مگر او روزی دهنده و روزی
رساننده پس … از عبادت او … و ان یکذبوک ای محمد اگر ترا
… پیش از تو پیغامبران … بازگشت جمله خلایق و
… و حکم کند … یا ایها الناس ان وعد الله
حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور ان الشیطان لکم عدو
فاتخذوه عدوا انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر الذین کفروا
لهم عذاب شدید والذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة واجر کبیر
افمن زین له سوء عمله فراه حسنا فان الله یضل من یشاء ویهدی
من یشاء فلا تذهب نفسک علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون
ای مردمان وعده خدا حق است نباید که شما را غرور دنیا بفریبد و دیو فریبنده او گروه خود را
خواند … دشمن دارد … از اصل دوزخ کرد …
… عذاب سخت … ایمان آوردند و عمل صالح کردند …
…
…
پس گویا …
…
…

علیم بما یصنعون

پس نباید که نفس تو از حسرت و اندوه بر ضلالت ایشان برود و جان تو در کار
او برود و ویرا بازی گذارد که خدا عالم است بانچه ایشان میکنند جزا ایشان
دهد قوله تعالی والله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه الی بلد
میت فاحیینا به الارض بعد موتها کذلک النشور من کان یرید
العزة فلله العزة جمیعا الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح
یرفعه والذین یمکرون السیئات لهم عذاب شدید
ومکر اولئک هو یبور وانست خدا که بادها فرستاد تا ابرها بر
انگیخت پس زمین مرده را بواسطه باران زنده میکنیم اگر کسی را در زنده کردن
اموات شبهه است او در حال نظر کند که نشر همچنین خواهد بود اگر کسی هر که او
عزت خواهد از خدا خواهد که عزت همه او راست سخن پاک و پاکیزه بوی شود
یعنی که حکم خدا را انجا اید و ان اسمان است سران کنند و کلمه طیبه لا اله الا
الله است ابو هریره گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
و رسول صلعم چنین فرموده چون بنده مومن این بگوید فرشتگان این را باسمان برند
و اگر عمل صالح نباشد قبول نشود حسن و قتاده گفتند کلم طیب ذکر حق است و عمل
صالح عمل فرایض است که خدا با عمل فرایض قبول نباشد دلیل این قول رسول است لا
یقبل قول الا بعمل ولا یقبل قول ولا عمل الا بنیة خدا صحیح قول بی عمل قبول
نکند و صحیح قول و عمل بی نیت قبول نکند و شاعر در این معنی گفته است لا ترض من رجل
حلاوة قوله حتی یصدق ما یقول الحمد فاذا وزنت مقاله بفعاله فتوازنا
فاذاک عجاب بعضی از اهل معانی گفته عمل صالح یعنی اخلاص او را رفع العمل کرد و مانند
بعضی گفته عمل صالح را رفع کند یعنی سپید کند و ان کمر بها کالذی یعنی که قریش که رسول را قصد

کشتن

کشتن او و حبس ... ابن عباس گفت اصحاب ریا اند که عمل ریا کنند ایشان را عذابی سخت بود
مکر ایشان نابود بود قوله تعالی والله خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم جعلکم
ازواجا وما تحمل من انثی ولا تضع الا بعلمه وما یعمر من معمر ولا ینقص
من عمره الا فی کتاب ان ذلک علی الله یسیر وما یستوی البحران هذا عذب
فرات سائغ شرابه وهذا ملح اجاج ومن کل تاکلون لحما طریا وتستخرجون
حلیة تلبسونها وتری الفلک فیه مواخر لتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون
خدا است که بیافرید شما را از خاک پدر ادم است یعنی که شما را بیافرید که جفت کردانید مرد و ماده
زن و مرد و هیچ زنی بار حمل بر ننهاد و وضع حمل نکند الا بعلم او و هیچ عمر داده را عمر ندهد
و از عمر هیچکس کم نکنند الا که ان در کتابی که ان لوح محفوظ است سعید جبیر گفت اول عمر او
بنویسند که چند است انگه روز نویسند و ماه و هر سال نویسند تا اخر شود و گفته اند که عمر
و کم نکرده الا در لوح محفوظ از این بیان ... که در عمر نسل فزاید و اگر ... کنند از عمر کسی
بکاهد و دلیل این است که رسول صلعم فرموده ان الصدقة وصلة الرحم یعمران الدیار ویزیدان
فی الاعمار صدقه و صله رحم سرای را ابادان کند و در عمر افزاید ان ذلک
بدرستی که این بر خدا اسانست انگه مثلی زد مومن و کافر را بدو دریا
یکی شیرین و یکی شور و تلخ و هر یکی ازین دو دریا گوشت تازه میخورند
یعنی گوشت ماهی و بیرون می ارند انسان زیوری یعنی لولو و مرجان
که از ان می پوشند و زینت خود میکنند و بینی کشتیها را در دریا که اب را میشکافند
و میروند تا طلب کنند روزی فضل خدا را یعنی روزی تا باشد که شکر
نعمت خدا کنید مومن را و کافر را بدو دریا تشبیه کرد یعنی ... دریای شیرین و

کافر را بدریای بیشود و تلخ اکر دریای شور را بر کافر تفضیل نهاد
از انکه در دریا منافع بسیارست و در کافر هیچ منفعت نیست. قوله تعالی یولج اللیل
فی النهار ویولج النهار فی اللیل وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی
ذلکم الله ربکم له الملک والذین تدعون من دونه ما یملکون من
قطمیر ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم ولو سمعوا ما استجابوا لکم ویوم القیمة
یکفرون بشرککم ولا ینبئک مثل خبیر یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
والله هو الغنی الحمید ان یشأ یذهبکم ویأت بخلق جدید وما
ذلک علی الله بعزیز ولا تزر وازرة وزر اخری وان تدع مثقلة
الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان ذا قربی انما تنذر الذین
یخشون ربهم بالغیب واقاموا الصلوة ومن تزکی فانما یتزکی لنفسه
والی الله المصیر. شب در روز میبرد و روز در شب می آرد از شب انکاه در
روز می افزاید از روز کاهد در شب می فزاید آفتاب و ماه را مسخر کرد هر یکی از اینها
میرود در فلک خود برای اجل و وقتی معلوم ان خدائی که قادرست برین
چیزها اوست که خدای شماست ملک و پادشاهی او راست و انان که شما او را
می پرستید مالک نیستند قطمیر را و ان پوستکی است که بر دو [illegible] استخوان خرما
باشد ان تدعوهم اکر بخوانید ایشان را نشنوند خواندن شما را و جواب نه دهند
واکر فرضا بشنوند اجابت نکنند جواب شما را برای انکه ایشان دعوی میکنند
انچه شما برای ایشان دعوی میکنید از خدا و روز قیامت کافر شوند بشرک و عبادت
شما ولا ینبئک و ترا خبر ندهد بچیزی مانند انکسی که اکاهی و دانائی دارد همه

دانا ام

الناس
دانا ام یعنی کارها پس این خبر که شما میدهد هم حق است و راست یا ایها
ای مردمان شما محتاجید بخدا و خدا است که توانکر مطلق است و بی نیاز است و هم که
نعمت میدهد مرجع خلایق با نواع نعم و ستوده است مستحق حمد و ثنا ان یشأ
اکر خواهد شما را ببرد و از روی زمین نیست کرداند و خلقی نو بیارد تواند و این بروی
دشوار نباشد اکر مرتکب اخذ دیکری و کفت هیچ نفس کناه کاری کناه دیکری بر
ندارد و کناه غیری بر وی ننهند و بکناه دیکری نکیرد و اکر نفسی کران بار کناه
غیری را بخواند تا کناه وی را بردارد او را اجابت نکنند و هیچ چیز از ثقل و عذاب
از وی بر ندارد و اکرچه انکس که او را خواند نزدیکترین مردمان باشد بوی مانند
پدر و برادر و خواهر فضیل عیاض کفت فردای قیامت مادر بفرزند خود را بعوض قیامت
ار بند فرزند کوید ای در کنار من بودی و یکی از تو [illegible] بخود در مانده ام
انما تنذر یعنی ای محمد تو انکه از ترسانی که ایشان از خدا ترسند در حالت
که عذاب بینند و ان غایب باشند یعنی هم کوش در ایشان اثر نکنند نه در غیر ایشان
و از صفت ایشان باشد اداء نماز و پاکیزکی طاعات و ترک معاصی و هر که پاکیزه
باشد برای خود باشد و بازکشت همه بخداست جزا او را داشت نیکو و پاکیزکی بیابد
الظل
قوله تعالی وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا
الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله یسمع من یشاء
وما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر انا ارسلناک بالحق بشیرا
بالزبر
ونذیرا وان من امة الا خلا فیها نذیر وان یکذبوک فقد کذب الذین
من قبلهم جاءتهم رسلهم بالبینات وبالزبر وبالکتاب المنیر ثم اخذت الذین
کفروا فکیف کان نکیر [illegible] پس ضرب المثل کفت یکسان نباشد نابینا با بینا

و تاریکی یا روشنائی و نه سایه با گرما و نه کفر با ایمان و نه کافر با مؤمن و یکسان نباشد
زندگان با مردگان یعنی موحدان با مشرکان بدرستی که خدا بشنواند از که خواهد و توای
محمد نتوانی که بشنوانی آنانرا که در گورها باشند یعنی این کافران همچو مردگانند و
نشنوانیدن سخن با این کافران ترا میسر نشود خدا تعالی اگر خواهد ایشانرا بشنواند
با آنکه حیوة و سمع شان بیافرینند یعنی اگر خواهد بجبر و قهر بر ایمان دارد و اما
این منافی است که تکلیف اختیاریست نه اجباری تو نیستی مگر بیم کننده
ما ترا فرستادیم و فرستادنی بر حق یعنی با کتاب تا بشارة دهی و بیم کنی و هیچ
امتی و هیچ گروه نبودند الا که در میان ایشان پیغمبری بیم کننده گذشته و اگر این
کافران ترا بدروغ میدارند که قرآنی که پیش از تو بودند بدروغ داشتند پیغمبران
پیش از ایشان را که بدیشان آمدند با حجتهای روشن دلالت کنند بر صحت نبوة ایشان
از معجزات و با صحیفها چون توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام پس ایشان
تکذیب کردند و ایمان نیاوردند ایشانرا بگرفتیم بعذاب انکار پس ببین
که پس چگونه بود انکار من بر کافران و عذاب من بر ایشان قوله تعالی الم تر
ان الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها و من
الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانها و غرابیب سود و من الناس
و الدواب و الانعام مختلف الوانه کذلک انما یخشی الله من عباده العلماء
ان الله عزیز غفور ان الذین یتلون کتاب الله و اقاموا الصلوة و
انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة یرجون تجارة لن تبور لیوفیهم اجورهم
و یزیدهم من فضله انه غفور شکور آیا نمیبینی که خدا تعالی از آسمان فرو فرستد
آبی که [illegible] آب میوه های گوناگون بیرون آوردیم [illegible] مختلف از الوان

التفات

انما

والجبر

والجبر [illegible] و غیر آن [illegible] مختلف بعضی سفید بعضی زرد بعضی سرخ بعضی سیاه بطعم
مختلف از اقسام [illegible] و ترش بعضی [illegible] از کوهها بعضی است که خدا [illegible]
و طریقهای مختلف است الوان خطها که در کوه نمایان است بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی سیاه
و بعضی زرد و من الناس و از آدمیان و جنبندگان بر عموم و اسبان بر خصوص و از چهار
پایان چون شتر و گاو و گوسفند بعضی مختلف رنگهای آن از ایشان چون اختلاف میوها
و کوهها انما یخشی الله بحقیقت از خدا عالمان و دانایان ترسند نادان
و جاهل از خدا نترسند و چون الله برفع باشد خشیت بمعنی علم باشد یعنی
را شناسند و رسول فرمود اعلمهم بالله اشدهم له خشیة
بهتر شناسد که از خدا بیشتر ترسد و از امام جعفر صادق [illegible]
آنست که کردار او تصدیق گفتار او کند و هر که کردار او تصدیق گفتار او نکند علم
ندارد قال الصادق علیه السلام العالم من صدق فعله قوله و من لم یصدق فعله قوله فلیس بعالم
صدق الصادق ان الله عزیز بدرستی که خدا عزیز است و آمرزنده ان الذین
آنانند که خوانند کتاب خدا و نماز گذارند و نفقه کنند آنچه ایشانرا داده ایم در نهان
و آشکارا امید بازرگانی دارند باید که کاسد نگردد تا تمام با ایشان دهد مزد ایشان
و زیاده کند بر ایشان از فضل و کرم خود و آن آن که صفت الشفاعة [illegible]
خدا تعالی آمرزنده گناهان ایشانست و سپاس دارنده اعمال کرد از ایشان و در
حضرت رسول صلعم را گفت که یا رسول الله چرا گرمابه کاره مرا بکنیم فرمود که قدم الله
فان قلب کل امرئ [illegible] الحوض [illegible] که دل هر [illegible] بود
و مرده خواهد که آنجا نبود که [illegible] قوله تعالی والذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق

جنس انگار در یکم

قوله

مصدقا لما بین یدیه ان الله بعباده لخبیر بصیر ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله
ذلک هو الفضل الکبیر جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من
ذهب ولؤلؤا ولباسهم فیها حریر وقالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
ان ربنا لغفور شکور الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها
نصب ولا یمسنا فیها لغوب وانچه بتو وحی کردیم ای محمد از کتاب قرآن حق
بداست آرنده وی انچه پیش وی بوده است وکتب پیغمبران خدا بندگان خود آگاهی
بیناست پس آنگاه وحی کردیم قرآن بتو کتاب قرآن را میراث دادیم بآنکه ایشانرا
برگزیدیم از بندگان خود گفت میراث دادیم که همه ایشانرا بلفظ اورثنا و نگفت
وصیت الکتاب چنانکه در حق قوم موسی فرمود مجاهد گفت انست که از امت
اوایل باز گرفتیم و بشما دادیم تا این جماعة که کتاب بایشان داد کدام خواهند بود
اکثر مفسران گفتند که مراد جمله امت اند و از ایمه معصومین صلوات الله علیهم روایت
مراد فرزندان امیر المومنین ع اند انانکه امامند و انانکه امام نیستند در خبر است
که جماعتی از اهل عراق با امام زین العابدین ع گفتند ما را خبر ده از این آیه
ثم اورثنا الکتاب مراد از این جماعت شد فرمود نه گفتند چرا فرمود که مراد
جمله امت بودی جمله امت بهشت بودندی آیه در حق ماست که اهل بیتیم سه بار
باز گفت یکی پرسید که یا ابن رسول الله ظالم از شما کیست فرمود آنکه حسنات
و سیاتش راست باشد او بهشت رود گفتند مقتصد کیست فرمود آنکه در خانه نشیند
و خدا را پرستد تا امرش بوی آید گفتند سابق کیست فرمود آنکه با تیغ بیرون

آید

آید و در راه خدا جهاد کند و از امام جعفر صادق ع روایت که آیه در شان
اولاد علی ع آمد سابق ایمه اند و مقتصد میانه و ظالم گناه کار و از امام رضا ع در
مجلس مامون در معنی این آیه پرسیدند فرمود که این آیه خاص است نه عام در عترة
آنگه گفت مینماید که وارث بظاهر آیه متعلق است بگزیدگان چنانکه درین آیه
ولقد ارسلنا نوحا وابرهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب
فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون نبوة و کتاب از ایشان در جمله ایشان
باشند در فاسقان فمنهم ظالم لنفسه از ایشان کس هست که ظالم نفس
خود است و کس هست که میانه نگه دارد و کسی هست که پیشی میگیرد در
خیرات چرا ظالم را مقدم داشت و سابق را موخر گفتند تا ذکر او بهشت
نزدیکتر باشد دیگر چون بندگان ذکر خیری کنند کمتر و فروتر را مقدم دارند
چنانکه شب را بروز مقدم داشت و یولج اللیل فی النهار و دختر بر پسر
یهب لمن یشاء اناثا و مرگ را بر زندگان الذی خلق الموت
والحیوة دیگر از امام جعفر باقر ع نقلست که فرمود ظالم مقدم داشت تا اعتماد
بر کرم او کند آنکه مقتصد گفت که در میان خوف و رجا اند آنگه ذکر سابقان
کرد تا کسی از عذاب ایمن نباشد دیگر ظالم را مقدم داشت تا از رحمة نومید
نباشند و سابق را مقدم نداشت تا بعمل خود معجب نباشند ابو بکر وراق
گفت این ترتیب و مرتبه مردم نهاد اول آدمی ظالم باشد بمعصیت آنگه مقتصد
شود بتوبه آنگه سابق گردد بعمل از رسول ص روایت که سابق آنانند
که بیحساب بهشت روند و مقتصد آنانند که ایشانرا بدارند تا عرق بگام

در دعای ایشان کنند تا آنکه خدا برحمت ایشانرا دریابد و ظالمان آمدند که گویند الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن و گویند ظالمان اصحاب الشمال اند و مقتصدان اصحاب الیمین اما سابقان
مقربان اند ابن عباس گفت سابقان مخلصان اند و مقتصد مرائی و ظالم کافر نعمت و همه
بهشت باشند اسامه بن زید از رسول صلعم روایت کرده درین آیه که هم اهل بهشت اند
سابقنا سابق و مقتصدنا ناج و ظالمنا مغفور و اصحابنا آیه را مخصوص است اهل بیت
گفته اند و استدلال کرده اند ایشان درین باب ملت بچند وجه یکی آنکه و اورثنا گفت
میراث یا بسبب باشد یا بنسب و امیر المؤمنین را هم سبب بود و هم نسب
بخبر و نسب بود بحرف کتاب در اصل بی سول داد نه بس از و میراث
جز بمستحقان نرسد و حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث ولا نرث تخالف
ظاهر قرآنست و ورث سلیمان داود یرثنی ویرث من آل یعقوب بخبر واحد
ترک ظاهر قرآن نتوان کرد و خدا گفت آنچه در جهان بکسی نرسد با ایشان داده
ثم اورثنا الکتاب وا نجا رسول هر دو را بهم مقرون کرد کتاب و وارث
فی قوله انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم بها لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل
بیتی وان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض دیگر فرمود
اصطفینا ما برگزیدیم و آنکه خدا او را برگزیند مصطفا باشد و این لفظ لایق
پیغمبران و امامان باشد و آنرا که او برگزیند معصوم باشد زیرا اگر بر ظاهر
و باطن مطلع نشد مثلا اگر کسی شخص را برگزیند از آن جهت بود که ظاهر او پاکیزه باشد
و اگر باطن او نیز هم پاکیزگی باطن طلبد چون خدا او برگزیند ظاهر و باطن رعایت کند و آنکه
ظاهر و باطن او پاکیزه باشد معصوم بود دیگر آنکه خدا ایشانرا بشارت داد که

نامعصوم را ندهد زیرا که بشارت نامعصوم بهشت اغرا باشد بر قبح و این
از خدا روا نبود اگر گویند ظلم صفت ایشانست وظلم لایق ایشان نبود گوییم این ظلم است
که بر پیغمبران اجرا کرد آدم ربنا ظلمنا انفسنا گفت موسی گفت انی ظلمت نفسی گفت
و یونس گفت انی کنت من الظالمین و این ظلم لغوی است که بمعنی نقصان است
چنانکه در صفت ایشان گفت ولم تظلم منه شیئا و ذلک این نقص گرفتن
واین میراث دادن کار بزرگ است جنات عدن بوستانها اقامت کردن
تقیم شدن یا ایشان از بوستانهاست که در آنجا روند و آنجاها مجالی و مزین کرده
در بهشت بدست و بر بجها از زر و مروارید ولباس ایشان در آنجا حریر باشد و ایشان
درین نعمه گویند سپاس خدا را که غم و اندوه از ما ببرد یعنی غم آنکه ندانستند که بهشتی اند
یا دوزخی غم تکلیف دنیا و دنیاوی بدرستی که خدای ما آمرزنده گناهانست و سپاس
دارنده طاعت مطیعان ابن عمر گفت از رسول شنیدم که فرمود لیس علی اهل لا
اله الا الله وحشة فی قبورهم ولا فی محشرهم ولا فی منشرهم وکانی
انظر باهل لا اله الا الله یخرجون من قبورهم وینفضون التراب عن وجوههم
ویقولون الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن آن خدا که فرود آورد ما را بسرای
قیامة یعنی بهشت از فضل و کرامت خود بما نرسد در آنجا رنجی و فتوری و ماندگی
ضحاک ابن مزاحم گفت چون اهل بهشت در بهشت روند غلمان و ولدان باستقبال
آیند فرشتگان با انگشتریها که خدا فرستاده باشد آیند خاتم در انگشت کنند بر یکی
نوشته باشد که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بر دیگر ادخلوها
بسلام آمنین بر سیم سلام علیکم بما صبرتم بر چهارم انی جزیتهم الیوم بما صبروا

ورنج او لكن الذين انعم الله عليهم اكه ايشان را بمنازل خود فرود كرده گويند الحمد لله
الذي اذهب عنا الحزن (قوله تعالى) والذين كفروا لهم نار جهنم لا يقضى عليهم
فيموتوا ولا يخفف عنهم من عذابها كذلك نجزي كل كفور وهم يصطرخون
فيها ربنا اخرجنا نعمل صالحا غير الذي كنا نعمل اولم نعمركم ما يتذكر
فيه من تذكر وجاءكم النذير فذوقوا فما للظالمين من نصير ان الله
عالم غيب السموات والارض انه عليم بذات الصدور و اما كه كافر شوند
اين ذات آتش دوزخ بر ايشان حكم كرده نشود كه بميرند و از ايشان روزگار [illegible]
تا بميرند و [illegible] سبك كردانيد از ايشان عذاب را كذلك ما هم چنين جزا دهيم
هر كافري كافر نعمت را و ايشان فرياد خواهند و بانگ كنند در دوزخ گويند اي خداوند ما
ما را از دوزخ بيرون كن و [illegible] باز گرد تا بكنيم خلاف آنكه كرديم خداي گويد بديشان
را اند كار داديم اما را كه انديشه توان كردن و آمده است آنكس كه انديشه كند [illegible]
[illegible] خلاف كرده اند [illegible] هژده سال از حسن بصري [illegible] چهل سال
ابن عمر [illegible] شصت سال از رسول صلعم روايت كه روز [illegible]
السبعين [illegible] كه شصت سال دارند [illegible] آمادند عمر ايشان
شصت سال [illegible] اولم نعمركم ابو هريره از رسول صلعم روايت كرد من عمره الله
ستين سنة فقد اعذر اليه في العمر هر كه خداي باو شصت سال عمر دهد با وعذر الحجة
در باب عمر وجاءكم النذير لشما آمد بيم كننده يعني محمد كه [illegible]
[illegible] رأيت الشيب من نذير المنايا لصاحبه
وحسبك من نذير [illegible] فذوقوا بچشيد عذاب را كه ظالمان را [illegible]

[illegible] ان الله عالم غيب [illegible] داننده غيب آسمان و زمين
[illegible] (قوله تعالى) هو الذي
جعلكم خلائف في الارض فمن كفر فعليه كفره ولا يزيد الكافرين كفرهم
عند ربهم الا مقتا ولا يزيد الكافرين كفرهم الا خسارا قل ارأيتم
شركاءكم الذين تدعون من دون الله اروني ماذا خلقوا من الارض
ام لهم شرك في السموات ام آتيناهم كتابا فهم على بينة منه بل ان يعد الظالمون
بعضهم بعضا الا غرورا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شفعاؤنا عند الله [illegible] (قوله تعالى) ان الله يمسك
السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكهما من احد
من بعده انه كان حليما غفورا واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن
جاءهم نذير ليكونن اهدى من احدى الامم فلما جاءهم نذير ما
زادهم الا نفورا استكبارا في الارض ومكر السيئ ولا يحيق المكر السيئ

الا باهله فهل ینظرون الا سنة الاولین فلن تجد لسنة الله
تبدیلا ولن تجد لسنة الله تحویلا خدا نگه میدارد آسمانها و زمینها را از آنکه
زایل شوند از جای خود بر وفق آنکه زایل شود هیچکس نگاه نتواند داشت پس از وی بدرستی
که او خدائیست حلیم تعجیل نکند بعقوبت بندگان امر تبرا اینست واقسموا سوگند خوردند
بخدای غایب سوگند خوردند که اگر بایشان آید پیغمبری ایشان راه یافته تر باشند
از هر یکی ازین گروهان یعنی جهودان تکذیب پیغمبران خود میکنند گفتند لعنت بر جهودان
و ترسایان پیغمبران خود را تکذیب میکنند بخدا که اگر پیغمبری بما آمدی ما از ایشان
راه یافته تر باشیم چون پیغمبر ایشان آمد یعنی محمد صلعم نیفزود ایشانرا الا دوری و رمیدن
از حق برای استکبار و گردنکشی کردن در زمین و مکر و کار بد سگالیدن در حق رسول
کلبی گفت اجتماع ایشان بود بر کفر و منع اتباع خود از ایمان و مکر بد فرو نیاید و در نرسد
مکر باهل او و این آن بود که ایشان در بند خواستند تا رسول صلعم را بکشند خدای تعالی
مکر ایشان بایشان گردانید تا روز بدر همه بدست حضرت رسول صلعم کشته شدند
کعب الاحبار گفته در توریة گفته است من حفر بئرا اوقع فیها یا رسیان گویند بکن
که بد افتی چه بکنی که خود افتی زهری از رسول صلعم روایت کرد که مکر مکنید و مکر انرا
یاری مدهید که خدای تعالی گوید ولا یحیق المکر السیء الا باهله و ستم مکنید و
ستمکار انرا یاری مدهید که خدای تعالی گوید فمن نکث فانما ینکث علی نفسه
فهل ینظرون پس هیچ منکرید بدین مکر نهاد و طریقه پیشینان را از عذاب
و هلاک تا بایشان رسید چنانکه بایشان رسید و تو ای محمد سنت خدای
هرگز تبدیل نیابی و تحویل یعنی عادت خداوند تغیر نیابد و نقل باشد از جای بجای
از عذاب کفار یا در دنیا یا در آخرة تبدیل بدل کردن چیزی باشد بچیزی دیگر

چون نقل باشد از جای بجائی دیگر او لم یسیروا فی الارض
فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم وکانوا اشد منهم قوة
وما کان الله لیعجزه من شیء فی السموات ولا فی الارض انه کان
علیما قدیرا ولو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من
دابة ولکن یؤخرهم الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم فان الله
کان بعباده بصیرا چون سخن بر سبیل تذکیر میگوید میفرمود در زمین این کافران
تا ببینند و بنگرند که سرانجام آن کافران که پیش ازین بودند چون شد ایشان که ازینان
بقوه تر و سخت تر بودند چون عذاب رسید دفع نتوانستند کرد و خدای را هیچ چیز عاجز
نکرد اند نه در آسمان و نه در زمین او است خدای دانا و توانا اگر وصف
و کرم خود کرد و گفت ولو یؤاخذ الله اگر خدا مواخذه کردی مردمانرا بجرمی
با آنچه کردند بر پشت زمین هیچ جانور رها نکردی و لکن بلطف خود تاخیر میکند عذاب
از ایشان تا وقتی که نام برده این ابی کثیر گفت جرمی از معروف میکرد
بر کسی مردی بگذشت او را گفت رها کن که ظلم جز ظالمان را زیان ندارد
ابو هریره بشنید گفت دروغ میگوید بخدای که جان من بفرمان اوست که مرغ
در آشیانه بمیرد بشومی ظلم از گرسنگی ابو حمزه یمانی گفت معنی آیت آنست که
خدای تعالی بشومی ظلم بنی آدم باران باز گیرد تا همه جانوران بمیرند فاذا جاء اجلهم
پس آنگاه که اجل ایشان در آید خدای تعالی بهمه چیز بیناست میداند که
کیست بعقوبت سزاوار و کیست باحسان جزا دهد و عذاب فرماید تم الجزء الثالث

عبده ... لوم عبد ...
... الدولة الرازی ...

بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

عبد الرحمن [illegible]

[illegible]